

تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دستبردار عالم اسلام حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبند (۵۰)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد چہارم

انتشارات شیخ الاسلام احمد علی

دینہ اہل حسین



انتشارات
شيخ الاسلام احمد جام



انتشارات
شيخ الاسلام احمد جام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

The image displays the Basmala in a highly stylized, cursive Arabic calligraphic font. The text is written in black ink on a white background. The first part of the calligraphy, 'بِسْمِ اللَّهِ', is written in a more compact and decorative style, with small numbers (1-6) indicating the sequence of strokes for the letters. The second part, 'الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ', is written in a more fluid and elongated style, with a long horizontal stroke extending from the 'ل' in 'الرَّحْمَنِ' to the 'ر' in 'الرَّحِيمِ'. The letters 'ر', 'ح', 'م', 'ن', 'ي', 'م' are clearly visible and written in a traditional cursive style. The overall composition is balanced and aesthetically pleasing.

تفسیر معارف القرآن

(جلد چہارم)

شامل بقیہ سورہ نساء و تمام سورہ مبارکہ مائندہ

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامہ مفتی محمد شفیع

عثمانی دیوبندی (رح)

مترجم:

شیخ الحدیث حضرت مولانا محمدیوسف حسین پور

مدیر و سرپرست حوزہ علمیہ عین العلوم گشت سراوان

عثمانی، محمد شفیق، ۱۸۹۷-۶۷۹۱.
تفسیر معارف القرآن/مؤلف محمد شفیق: مترجم محمد یوسف حسین پور.
ترتیب جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷.
ج ۱۴ ISBN: 964-6765-70-X (شابک دوره)
ISBN: 964-6765-07-8 (ملا داول) ISBN: 964-6765-6-3 (ملا دووم)
ISBN: 964-6765-17-3 (ملا سهوم) ISBN: 964-6765-23-8 (ملا چهارم)
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.
کتابنامه.
مندرجات: ج. ۱. (شامل آیات ۱۱۴۲ ال آخر سوره بقره). ج. ۲. (شامل آیات ۱۴۲ ال آخر سوره بقره). ج. ۳. (شامل تمام سوره آل عمران و ۴۷ آیه از سوره نساء... ج. ۴. (شامل قسمتی از سوره مبارکه نسا. و قسمتی از سوره مبارکه مائده... ج. ۵. (شامل سوره انعام و سوره اعراف. ج. ۶. (شامل سوره انفال و سوره توبه و سوره یونس... ج. ۷. (شامل سوره هود و سوره یوسف) و...
۱. تفاسیر اهل سنت... قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.
ت ۲۵ / ۹۸ BP
۱۷۹ / ۲۹۷
کتابخانه ملی ایران
۱۷۲۹۲ - ۳۷۷



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر معارف القرآن (جلد چهارم)

نام مؤلف: علامه مفتی محمد شفیق عثمانی دیوبندی (رح)
مترجم: شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: چهارم ۱۳۸۶
ناشر: شیخ الاسلام احمد جام ۲۲۲۵۲۳۸ - ۵۲۸
چاپ: دقت (۶ خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک: ۹۶۴-۶۷۶۵-۲۳-۸
شابک دوره: X - ۷۰ - ۶۷۶۵-۹۶۴
قیمت: ۳۵۰۰ تومان

حق چاپ و نشر محفوظ و مخصوص ناشر می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ
 لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾ ۞ الْم تَر
 برای کسی که بخواند، و هر کسی که شرک آورد به خدا و تهمت بزرگی افتراء کرد. آیا ندیدی
 إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ ۗ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ
 کسانی را که پاکیزه نفس می‌گفتند خود را بلکه خداست که پاکیزه می‌کند هر کسی را که بخواند
 وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾ ۞ أَنْظِرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ۗ وَ
 و بر آنان بقدر ریسمانی (رشته‌ای) ظلم نمی‌شود بین که چگونه نسبت می‌دهند بر خدا دروغ و
 كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾ ۞

کافی است همین گناه صریح.

خلاصه تفسیر

بی شک الله تعالی این را (سزا داده، هم) نمی‌آمرزد که با او کسی شریک
 گردانیده شود (بلکه برای همیشه در سزای دائمی او را مبتلا خواهد کرد) و علاوه بر
 این، دیگر هر اندازه که گناه باشد (چه صغیره و چه کبیره) برای کسی که بخواند
 (بدون سزا) آن گناه را می‌آمرزد (آری اگر آن مشرک مسلمان باشد پس آن مشرک
 نمی‌ماند، پس اکنون برای او آن عذاب دائمی هم نخواهد ماند) و (علت عدم آمرزش این
 مشرک این است، که) هر کسی که با خدای تعالی (کسی را) شریک بگرداند او به
 جرم بزرگی مرتکب شد (که بخاطر این گناه عظیم قابل بخشش نیست، ای مخاطب)



آیا تو ندیدی کسانی را (جای تعجب است) که خود را مقدّس نشان می دهند، بلکه هر کسی را که خدا بخواهد مقدّس نشان می دهد (این است قابل اعتبار و الله تعالی مؤمنین را در قرآن، مقدّس معرفی کرده است؛ چنان که در سوره «الأعلى» در مقابله «أشقی» یعنی کافر، در حق مؤمن فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» پس همان مقدّس می باشد نه کفرکنندگان مانند یهود) و (در روز قیامت سزایی که بر یهودان به سبب این ادعای آنان می شود که کفر، ایمان مفهوم می گردد در آن) بر آنان به اندازه نخی هم ظلم نخواهد شد (یعنی آن سزا از اندازه جرم آنان بیشتر نیست؛ بلکه بر چنین جرم این چنین سزایی مناسب است. کمی) بنگرید (که در این ادعا) ایشان بر خدا چگونه تهمت دروغ نسبت می دهند. (و با وجود کافر بودنشان، مدعی مقبول بارگاه الهی هستند؛ در صورتی که این تهمت خالصی است. زیرا که در تمام شرایع، خداوند تصریح کرده است که نزد ما کفر خیلی نا پسندیده و مردود است) و این امر (که بر خدا تهمت نسبت داده شود) برای صریح بودن جرم کافی است (پس آیا این چنین سزایی برای چنین جرمی صریح، ظلم و تعدی است؟)

معارف و مسایل

تعریف شرک و چند صورت آن

قوله تعالی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» یعنی خداوند کسی را که به او شرک ورزد، نمی آمرزد. پس عقایدی که در باره ذات و صفات الهی است، عقیده داشتن آنها برای مخلوق شرک به شمار می آید که بعضی از مراتب شرک بدین قرار است:

شریک گردانیدن در علم

یعنی اعتقاد داشتن نسبت به عالم و به اصطلاح پیری که او از همه احوال ما، هر وقت اطلاع دارد و پرسیدن اخبار غیب از اهل نجوم و درویشان یا یقین دانستن سخنان فالگیر یا از دور صدا کردن کسی و چنین پنداشتن که او اطلاع

دارد، یا به نام کسی روزه گرفتن و غیره، همه شرک‌اند.

اشراک فی التّصرف

یعنی نسبت به کسی تصوّر کردن که او نفع دهنده و ضرر رساننده است یا از کسی مراد خواستن و رزق و اولاد طلب کردن، همه شرک به شمار می‌آیند.

شریک گردانیدن در عبادت

سجده کردن به کسی، مشخص و نامدار کردن حیوانی به نام کسی، نذر کردن برای کسی یا گذاشتن اموال نذر بر مزار و طواف قبر یا مکان کسی، ترجیح دادن رسم یا قول کسی در مقابل حکم خدا، در جلوی کسی مانند رکوع خم شدن و ذبح حیوان به نام کسی و تصوّر کارهای دنیوی در اثر ستارگان یا منحوس دانستن یک ماه و غیره، شرک هستند.

مدیحه سرایی خویش و هم چنین ادّعای پاکی
خویش از عیوب، جایز نیست.

قوله «الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنفُسَهُمْ» یهود خود را مقدّس نشان می‌دادند که خداوند متعال در این آیه بر این مذمّت کرده فرمودند که قدری به اینان بنگرید که خود را پاک نشان می‌دهند؛ بر این باید تعجب کرد.
از این معلوم شد که جایز نیست، کسی پاکی خویش یا دیگران را بیان کند و این ممنوعیت از سه جهت است:

۱- بیشتر سبب مدح خویش تکبر می‌باشد که در حقیقت این ممنوعیت، به سبب کبر است.



۲- این که از حالت درونی هر کس تنها خدا مطلع است که آیا بر طهارت و تقوا می باشد یا خیر؟ بنابراین، مقدّس نشان دادن خویش، خلاف خوف الهی است؛ چنان که در یکره روایت حضرت زینب بنت ابی سلمه می فرماید که رسول اکرم ﷺ از من سؤال کرد که نام تو چیست؟ در آن وقت نام من «بَرّة» بود (که معنی آن است، پاک از گناهان) من آن را گفتم؛ پس آن جناب ﷺ فرمود: «لا تزکوا انفسکم، اللّٰه اعلم باهل البّر منکم سموها زینب» (رواه مسلم بحواله مشکوٰۃ). یعنی شما خود را از گناهان پاک ندانید؛ زیرا که این را فقط خدا می داند که چه کسی از شما پاک است پس به جای «بَرّة» آن جناب ﷺ او را زینب نام گذاشت. (مظہری)

۳- وجه سوم ممنوعیت این که بیشتر اوقات، مردم از این ادعا گمان می برند که این شخص نزد خدا از این جهت مقبول است که از همه تقایص و عیوب پاک است؛ در صورتی که این دروغ است؛ زیرا که بسیار عیوب در آدمی موجود می باشد. (بیان القرآن)

مسئله

بیان صفت خویش به طریق اظهار نعمت، جایز است؛ به شرطی که از موارد ذکر شده نباشد. (بیان القرآن)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ

وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ

وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ

و شیطان و می گویند به کفار که ایشان بیشتر بر راه راست اند از

أَمْنًا سَبِيلًا ﴿٥١﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ

مسلمانان. ایشان همانها هستند که لعنت کرده است آنها را خدا، و هر کسی که لعنت کند او را خدا

فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيْرًا ﴿٥٢﴾

نمی یابی تو، برای او مددکاری

خلاصه تفسیر

(ای مخاطب) آیا تو آنان را ندیدی که به ایشان از کتاب (الهی، یعنی علم تورات) یک قسمت رسیده است (باوجود آن) آنان بت و شیطان را می پرستند. (زیرا که دین مشرکین بت پرستی و پیروی شیطان بود. وقتی که کسی این دین را خوب گفت تصدیق بت و شیطان لازم آمد) و آنان (یعنی اهل کتاب) نسبت به کفار (یعنی مشرکین) می گویند که ایشان به نسبت مسلمانان بیشتر بر راه راست هستند. (این را که آنان صراحتاً گفته بودند) ایشان (که طریقه کفر را از طریقه اسلامی افضل نشان دادند) کسانی هستند که آنها را خداوند متعال ملعون قرار داده است. (و در اثر همان ملعونی است که چنین بی باک شده، کفریات می گویند) و کسی که خدا، او را ملعون قرار دهد، کسی را (هنگام عذاب) حامی او نخواهی یافت. (مقصود این که آنان به سبب این، در آخرت یا در دنیا هم سزای سخت خواهند یافت چنان که در دنیا برخی گشته و بعضی اسیر و بعضی به صورت ذلت، رعیت قرار گرفتند. و آنچه در آخرت می شود، آن خواهد شد.)

ربط آیات

از آیه گذشته «الْم تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الصَّلَاةَ» قبایح و خصایل بد یهود مذکور بود و این آیات هم متعلق به همان، ذکر قبایح می باشند.

معارف و مسایل

مراد از جبت و طاغوت چیست؟

در آیه شماره ۵۲ فوق دو لفظ «جبت و طاغوت» ذکر گردید؛ مراد از آنها چیست؟ در این باره از مفسرین اقوال متعددی ابراز شده است. حضرت ابن



عبّاس، ابن جبیر و ابوالعالیه (رضی الله عنہم) می فرمایند: «جَبْت» در لغت حبش به ساحر گفته می شود، و مراد از «طاغوت» کاهن است. حضرت عمر رضی الله عنہ می فرماید که مراد از جبت سحر است و از طاغوت شیطان. از مالک بن انس منقول است که به تمام آن چیزهایی که به غیر از خدا عبادت کرده می شوند، طاغوت گفته می شود.

امام قرطبی می فرماید که قول مالک بن انس بیشتر پسندیده است؛ زیرا که ثبوت آن از آیه ۳۶ سوره نحل هم هست که می فرماید: «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» اما در این اقوال متعدّد تعارضی نیست، زیرا که می توان همه را مراد گرفت باین شکل که در اصل «جبت» نام بتی بوده، اما بعداً در همه آنچه غیر از خدا عبادت کرده می شد، استعمال گردید. (روح المعانی)

شأن نزول آیات مذکور

از حضرت عبدالله بن عباس (رض) منقول است که سردار یهود، حَیّی بن اخطب و کعب بن اشرف با گروهی، پس از جنگ احد، برای ملاقات قریش به مکه آمدند. سردار قریش ابوسفیان به نزد حَیّی بن اخطب و کعب بن اشرف آمد و با آنان بر خلاف آن حضرت صلی الله علیه و آله با تعاون یکدیگر معاهده بر قرار کرد؛ اهل مکه به کعب گفتند که شما قبیله ای هستید که مردم را فریب می دهید؛ اگر واقعاً راست می گوئید پس به این دو بت ما «جبت و طاغوت» سجده کنید. چنان که آنان بخاطر اطمینان دادن قریش، سجده کردند بعد از آن کعب به قریش گفت که ۳۰ نفر از شما و ۳۰ نفر از ما با هم ملاقات کنند تا که با ربّ کعبه با هم بر این متعهد باشند که همه ما با هم یکی شده بر خلاف محمد صلی الله علیه و آله بجنگیم.

قریشیان این پیشنهاد کعب را پذیرفتند و باین ترتیب آنان، علیه مسلمانان

یک اتحاد ملی بر قرار کردند؛ سپس ابوسفیان به کعب گفت که شما دانشمند و اهل علم هستید و به نزد شما کتاب خداست؛ اما ما کاملاً نادانیم. بنابراین شما در حق ما بگویید که یا محمد! آیا ما بر حق هستیم؟ کعب پرسید که دین شما چیست؟ ابوسفیان گفت که ما شتران خود را برای حجاج نحر می‌کنیم و به آنان شیر می‌دهیم و از مهمانان پذیرایی کرده، صله رحمی برقرار می‌کنیم و بیت الله را طواف کرده و عمره بجا می‌آوریم؛ اما محمد ﷺ بر خلاف این، دین آبایی خود را گذاشته، از خویشاوندان جدا شده است و برخلاف دین قدیمی ما، دین جدیدی ساخته است.

با شنیدن این سخنان، کعب گفت که شما بر حق هستید؛ محمد ﷺ «معاذالله» گمراه شده است.

برای این بود که خداوند متعال این آیات را نازل فرموده، مکر و فریب آنها را مذمت کرد.

بسا اوقات، خواهش‌های نفسانی، مردم را
از دین و ایمان محروم می‌کنند.

کعب بن اشرف یکی از علمای برجسته و ممتاز یهود بود که بر خدا عقیده داشت و خدا را می‌پرستید؛ اما وقتی که خواهش‌های نفس بر دل و روان او مسلط شدند، خواست که علیه مسلمانان با قریش مکه بیوندد و قریش مکه برای الحاق او چنین شرطی را مطرح کردند که او پیش بتان ما سجده کند و او هم این را پذیرفت که تفصیل آن گذشت. او بر خلاف مذهب خویش شرط قریش را قبول کرد؛ اما برای برپا داشتن عقاید مذهبی خویش، جدایی را صلاح ندانست. قرآن کریم در جای دیگری چنین واقعه‌ای نسبت به بلعم بن باعورا را بیان کرده است، همانطور که در آیه ۱۷۵ سوره اعراف می‌فرماید:

«وَإِنلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَوِينَ»



مفسرین نوشته‌اند که بلعم بن باعورا عالمی جلیل‌القدر و درویشی صاحب‌التصرف بود؛ اما وقتی که او برای تکمیل خواهش‌های نفسانی خویش بر خلاف حضرت موسی علیه السلام به توطئه‌های ناپاک دست زد، به حضرت موسی علیه السلام هیچ ضرری نرسانید؛ اما خود او گمراه و مردود شد.

از این معلوم شد که تنها علم کتاب نمی‌تواند نافع باشد تا وقتی که بدرستی از آن پیروی نشود، و از طمع خالص دنیوی و از پیروی خواهش‌های نفسانی اجتناب نشود. و اگر نه انسان برای تکمیل خواهش‌های نفس خود از قربان کردن عزیزترین چیزی، مانند مذهب هم دریغ نمی‌کند. امروزه افرادی هستند از این قبیل که برای دست یافتن به اغراض و مقاصد مادی و سیاسی خویش، مقدسات دینی و ارزشهای اسلامی را به راحتی نا دیده می‌گیرند و با بی‌باکی نظریات و عقاید بی‌دینی و کفر آمیز را شرعی جلوه داده به آنها لباس اسلامی می‌پوشانند؛ اینان نه به عهد و میثاق خدا اعتنا دارند و نه از آخرت ترس و خوف؛ همه اینها از ترک مسلک حق و راه رفتن به اشارات شیطان پدیدمی‌آید.

لعنت خدا سبب رسوایی دنیا و آخرت است.

لعنت خدا، محرومیت از رحمت ایزدی، رسوایی، ذلت و خسران دنیا و آخرت را به دنبال دارد. کسی که لعنت خدا بر او واقع شود، هرگز نمی‌تواند قرب الهی را حاصل کند و در رابطه با او وعیدها و کیفرهای سختی پیش بینی شده است؛ چنان‌که در آیه ۵۱ سوره احزاب فرموده است: «مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تَقِفُوا أَخِذُوا وَقْتِكُمْ نَفِيلاً» کسانی که لعنت خدا بر آنها واقع شده است هر کجا یافت شوند، باید کشته شوند. این رسوایی دنیوی آنان شد و رسوایی آخرت از این هم سخت تر خواهد شد.

مستحق لعنت خدا چه کسانی اند؟

«وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» از این آیه، چنین معلوم می‌شود که هر کسی که لعنت خدا بر او واقع بشود، برای او هیچ مددکاری نخواهد بود، پس اکنون باید دانست که مستحق لعنت خدا چه کسانی می‌باشند؟

در یک حدیث آمده است که رسول الله ﷺ بر سود خوار و سود دهنده و نویسنده و گواه آن، بر همه لعنت فرموده است و همه در گناه باهم برابرند. (رواه مسلم بحواله مشکوٰۃ)

در حدیثی دیگر آن حضرت ﷺ فرمود:

«ملعون من عمل قوم لوط» (رواه رزین بحواله مشکوٰۃ)

یعنی، هر کسی که عمل قوم لوط (یعنی لواط) را انجام دهد ملعون است. سپس فرمود که: خداوند بر دزد لعنت می‌کند که از دزدی تخم مرغ و ریسمان هم که چیز حقیرند، اجتناب نمی‌کند و در نتیجه آن، دستش پریده می‌شود (منفق علیه بحواله مشکوٰۃ). و همچنین در حدیث دیگری فرموده: «لعن الله اكل الربوا، و مؤكله والواشمة والمستوشمة والمصور». (رواه البخاری بحواله مشکوٰۃ)

یعنی، لعنت فرموده خدا بر ربا خوار، و آنکه ربا می‌دهد، و بر آن زنان که بر جسم خود خال درست می‌کنند (یعنی: با سر سوزن پوست بدن را زخمی کرده، بر آن سرمه می‌پاشند جهت زینت) یا خال درست کننده باشند و هم چنین بر عکاسان.

در حدیث دیگری آن حضرت ﷺ فرمود که: الله تعالی، شراب خوار، کسی که شراب را به دیگران می‌نوشاند، فروشنده، خریدار، سازنده، حمل کننده و طلب کننده آن را لعنت می‌کند. (رواه ابوداود و ابن ماجه بحواله مشکوٰۃ)

و در حدیث دیگری رسول خدا ﷺ فرمود که: شش نفر چنین اند که من بر آنان لعنت کردم و خدا هم بر آنان لعنت کرده و هر شخص مستجاب



الدعوات هم لعنت می‌کند، و آن شش نفر ایشانند: ۱- آن‌که در کتاب خدا اضافه کند. ۲- آن‌که با جبر و قهر اقتدار حاصل کرده به کسانی احترام بگذارد که خدا آنها را ذلیل کرده است و کسانی را ذلیل می‌کند که خدا به آنان عزت داده است. ۳- تکذیب کننده تقدیر خدا. ۴- حلال گرداننده محرمات خدا. ۵- کسانی که از اولاد من محرمات را حلال بگردانند. ۶- تارک سنت من. (رواه البيهقي في المدخل بحواله مشکوة)

در حدیث دیگری آن حضرت ﷺ فرمود: «لعن الله الناظر و المنظور اليه» یعنی، آن‌که نا محرم را به نگاه بد بنگرد و آن‌که بر او نگاه بد انداخته می‌شود (به شرطی که آن‌که بر او نگاه بد انداخته می‌شود اراده و اختیار او هم دخیل باشد).

از حضرت ابوهريرة رضی الله عنه روایت شده است که «لعن رسول الله ﷺ الرجل يلبس لبسة المرأة و المرأة تلبس لبسة الرجل» یعنی، رسول خدا ﷺ بر چنان مردانی که لباس زن‌ها را می‌پوشند و بر آن زنانی که لباس مردها را، می‌پوشند لعنت کرده است. (مشکوٰة)

«عن عائشة «رض» ان امرأة تلبس النعل، قالت لعن رسول الله ﷺ الرجل من النساء» (رواه ابو داود بحواله مشکوة)

کسی به محضر عایشه عرض کرد که، زنی کفش مردانه می‌پوشد؛ حضرت عایشه «رض» فرمود که رسول خدا ﷺ بر زنی که شکل مردان را نیز اختیار کند، لعنت فرموده است.

«عن ابن عباس (رض) قال، لعن النبي ﷺ المخنثين من الرجال و المترجلات من النساء، و قال اخرجوهم من بيوتكم» (رواه البخاري بحواله مشکوة)

از حضرت ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول خدا ﷺ بر آن مردان لعنت کرده که شکل و صورت زنان را اختیار کرده، مخنث باشند و هم چنین بر آن زنان لعنت کرده که صورت مردان را اختیار کنند و فرموده که اینها را از منازل خود بیرون کنید.

در بخاری شریف آمده است که حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود که: «لعن الله الواشمات و المستوشمات و المنتمضات و المتفلجات للحسن المغيرات خلق الله» یعنی، الله لعنت کرده است خال کویان و کسانی که طالب خال کوی هستند و بر آنان که موی ابرو را می گیرند (یعنی موی ابرو را گرفته، آن را باریک در می آورند) و آنان که در میان دندانها گشادگی ایجاد می نمایند و آفرینش خدا را تغییر می دهند.

احکام لعنت

همانگونه که لعنت، چیز بدی است، آدمی از لعنت کردن دیگران منع شده است؛ و لعنت کردن بر مسلمان حرام است و بر کافر تنها در صورتی درست است که مرگ آن بر کفر یقینی باشد؛ فرمایشات رسول خدا راجع به آن در حدیث آمده از این قرار است که:

«عن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَانِ وَ لَا بِاللَّعَانِ وَ لَا الْبَدْيِ» (رواه الترمذی بحواله مشکوٰة)

حضرت ابن مسعود رضی الله عنه می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که دیگران را طعنه بزند، لعنت کند و بد بگوید، مؤمن نیست.

«عن ابی الدرداء رضی الله عنه قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَعَنَ شَيْئًا صَعَدَتْ اللَّعْنَةُ إِلَى السَّمَاءِ فَتُغْلَقُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ دُونَهَا ثُمَّ تَهْبِطُ إِلَى الْأَرْضِ فَتُغْلَقُ أَبْوَابُهَا دُونَهَا ثُمَّ تَأْخُذُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَذَا لَمْ تَجِدْ مَسَاغًا رَجَعَتْ إِلَى الذِّئْبِ لَعْنٌ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ أَهْلًا وَ الْآرَجَعَتْ إِلَى قَاتِلِهَا» (رواه ابو داود بحواله مشکوٰة)

حضرت ابوالدرداء می فرماید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هرگاه بنده بر چیزی لعنت کند، آن لعنت به طرف آسمان بلند می شود؛ چون درهای آسمان بر روی آن بسته است، پس به طرف زمین فرود می آید و درهای



زمین هم بر روی آن بسته می‌گردند (یعنی زمین آن لعنت را نمی‌پذیرد) باز به طرف دست راست و چپ می‌گردد. وقتی که به هیچ طرفی راه نمی‌یابد، پس به نزد کسی که لعنت شده است، می‌رسد اگر او واقعاً مستحق لعنت باشد بر آن واقع می‌گردد، و اگر نه بر گوینده واقع می‌شود.

«عن ابن عباس (رض) ان رجلاً نازعته الريح رداءه فلعننها، فقال رسول الله ﷺ لا تلعننها فانها مأمورة و ان من يلعن شيئاً ليس له باهل رجعت اللعنة عليه» (رواه الترمذی بحواله مشكوة)

از حضرت ابن عباس (رض) منقول است که باد چادر کسی را برد؛ او بر باد لعنت کرد. آن حضرت ﷺ فرمود که: بر باد لعنت نکن؛ زیرا که آن از جانب خدا مأمور است و (به یاد داشته باش) هر کس بر چیزی لعنت کند که آن مستحق آن لعنت نباشد، آن لعنت بر گوینده بر می‌گردد.

مسئله

لعنت بر شخص معینی تا وقتی که مرگش بر کفر متحقق نباشد، جایز نیست. اگر چه او فاسد باشد. بنا بر این اصل، علامه شامی از لعنت کردن بر یزید هم منع فرموده است. اما بر کافر معینی که مرگ آن بر کفر یقینی است، مثل ابوجهل و ابولهب جایز است. (شامی جلد ۲ ص ۸۳۶)

مسئله

بدون اسم بردن کسی، چنان لعنت کردن که، بر دزدان لعنت یا بر دروغ-گویان لعنت خدا باد، جایز است.

مسئله

چون لعنت در لغت به معنی دوری از رحمت خداست و شرعاً معنی آن

در حق کفار، آن است که آنها سزاوار قرین رحمت الهی نیستند و در حق مؤمنین، آن است که آرزو شود که به درجه ابرار و صلحا نرسند. (تفهات الشافعی ص ۸۳۶)

بنابر این، دعای بد کردن در حق مسلمان که مبتی بر قلت اعمال نیک او باشد، هرگز جایز نیست.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿۵۳﴾

آیا برای شان سهم از پادشاهی هست پس ایشان نمی دهند به مردم به قدر نقطه هسته خرما.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ

یاحسد می کنند به مردم بر آنچه داده است آنانرا خدا از فضل خویش پس ما داده ایم خانواده

إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿۵۴﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ

ابراهیم را کتاب و حکمت و داده ایم و به ایشان سلطنت بزرگ. پس بعضی از آنان ایمن آوردند

بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ ۗ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿۵۵﴾

به آن، و بعضی از آنان روی برگرداندند. و کافی است آتش شعله آور جهنم.

خلاصه تفسیر

آیا نزد آنان سهمی از پادشاهی هست؟ پس در چنین حالتی به مردمان دیگر هیچ چیزی نمی دادند یا بر مردمان دیگر (مانند رسول الله ﷺ) به سبب آن چیزهایی که الله تعالی از فضل خویش به آنان عنایت فرموده، می سوزند؛ پس (رسیدن چنان چیزی به شما امر جدیدی نیست؛ زیرا که) ما (از قبل) به خانواده حضرت ابراهیم علیه السلام هم کتاب (آسمانی) داده ایم و هم علم؛ و ما به آنان سلطنت بزرگی نیز عطا کرده ایم. (چنان که بسیاری از پیامبران، از قوم بنی اسرائیل بودند که بعضی از آنان علاوه بر داشتن مقام نبوت، پادشاه هم بودند، مانند حضرت یوسف علیه السلام)



و حضرت داود علیه السلام. همه آنها از خاندان حضرت ابراهیم علیه السلام اند. رسول الله صلی الله علیه و آله، نیز از اولاد حضرت ابراهیم است و اینها همه نعمات و عطیه‌هایی بود که خلیل الله بدان مفتخر گشت. پس، (از امت‌های آن پیامبران) بعضی از آنان بر این (کتاب و حکمت) ایمان آوردند و بعضی چنان بودند که از آن روگردان شدند (پس اگر بعضی از مردمان زمان شما هم بر رسالت شما و قرآن ایمان نیاوردند این باعث رنج نیست) و (اگر در این جهان به این معرضین و کفار سزای کم هم برسد یا هیچ نرسد، پس برای آنان در آخرت سزای) آتش سوزان دوزخ کافی است.

معارف و مسایل

مذمت شدید بر حسد کردن یهود

یهود بر علم و فضل و جاه و جلالی که الله تعالی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فرموده بود، می سوخت. الله تعالی در آیه‌های ۵۳ و ۵۴ بر این بغض و حسد شان مذمت شدید فرمود، و حسد آنان را نامعقول دانسته، دو وجه ذکر کرد: یکی در آیه ۵۳ و دیگری در آیه ۵۴؛ اما حاصل هر دو یکی است؛ یعنی، حسد شما بر چیست؟ اگر بر این است که در اصل، مالک سلطنت شما هستید و سلطنت شما به او رسیده است، اشتباه آن روشن است؛ زیرا که خود شما از سلطنت محرومید. و اگر مقداری کم از سلطنت به شما می‌رسید، شما به اندازه یک تکه نخ به کسی نمی‌دادید. و اگر حسد شما بر این است که اگر چه سلطنت از جانب ما به او نرسیده، ولی چرا به او پیغمبری رسید، او چه نسبتی به سلطنت داشت؟ جواب آنان چنین داده شد که: ایشان نیز از خانواده انبیاء علیهم السلام هستند که از میان آنها بعضی سلاطین بوده‌اند. بنابراین، سلطنت به بیگانه‌ای واگذار نشده است، پس حسادت شما، عاقلانه نیست.

تعریف و حکم حسد و بیان مَضَرَات آن

علامه نووی شارح مسلم، حسد را چنین تعریف می‌کند: «الحسد تمنی

زوال النعمة» (مسلم ج ۲)

یعنی، آرزوی زایل شدن نعمت دیگری، حسد نامیده می‌شود؛ و این حرام است.

آن حضرت علیه السلام می‌فرماید:

«لا تباغضوا و لا تحاسدوا و لا تدابروا و كونوا عباد الله اخواناً و لا یحل لمسلم ان یتهجر

اخاه فوق ثلاث.» (مسلم ج ۲)

یعنی، شما با همدیگر بغض و حسد نکنید؛ و بر یکدیگر پشت مگردانید (یعنی روی گردان نشوید) بلکه بنده خدا و برادر باشید و جایز نیست برای مسلمان که او از برادر خویش بیش از سه روز ترک تعلق کند. و در حدیث دیگر فرمود: «ایاکم و الحسد، فان الحسد یأکل الحسنات كما تأکل النار الحطب.» (رواه ابو داود بحواله مشکوٰۃ) «خود را از حسد دور نگهدارید؛ زیرا حسد نیکی‌ها را می‌خورد؛ همانطور که آتش، هیزم را می‌خورد و از بین می‌برد.

«عن الزبیر رضی الله عنه قال، قال رسول الله صلی الله علیه و آله، دَبَّ الیکم داء الأمم قبلکم الحسد و البغضاء،

هی الحالقة، لا اقول تحلق الشعر و لكن تحلق الدین.» (رواه الترمذی بحواله مشکوٰۃ)

یعنی، از حضرت زبیر رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مرض مِلاَل گذشته به پنهانی در وجود شما سرایت کرده است و آن حسد است و بغض چنان خصلتی است که تراشنده است، من نمی‌گویم که موها را می‌تراشد؛ بلکه دین را می‌تراشد.

حسد چه بر کمال دنیوی باشد و چه بر کمال دین، هر دو حرام‌اند.

چنان‌که از قول الله جل جلاله «أَمْ لَیْسَ لَهُمْ نَصِیْبٌ مِّنَ الْمُلْکِ» اشاره به طرف امر اول، و از «الْکِتَبِ وَ الْحِکْمَةِ» اشاره به طرف امر ثانی معلوم می‌شود.



إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّبُهُمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ

هواینه کسانی که منکر شدند به آیات ما، آنها را می اندازیم در آتش هرگاه بسوزد پوست شان

بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا

عوض می دهیم به آنان پوست دیگری تا بچشند عذاب را هر آینه خداست غالب

حَكِيمًا ﴿٥٦﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ

با حکمت و کسانی که ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته، البته داخل می کنیم آنها را

جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا

در باغهایی که جاری است در زیر آنها جویها می باشند در آنها همیشه، برای آنان است در آنها

أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ يُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿٥٧﴾

زنان پاکیزه، و داخل می کنیم آنان را در سایه یابنده.

خلاصه تفسیر

هر آینه کسانی که منکر آیات (و احکام) ما شدند (ما آنان را) زود در یک آتش سخت در می آوریم (و در آنجا مرتباً حالت آنان چنین می باشد که) هر گاه یک بار پوست شان (از آتش) بسوزد ما به جای آن پوست اولی فوراً پوست (تازه) دیگر قرار می دهیم تا که (برای همیشه) در عذاب مبتلا باشند (زیرا که در پوست اول بعد از سوختن احتمال داشت که ادراک و احساس باقی نماند، بنابراین این برای قطع این شبهه چنین فرمود) هر آینه الله تعالی غالب است (که او می تواند چنین سزا بدهد و) با حکمت است (بنابراین این با وجود این که می توانست پوست سوخته را رنج بدهد باز هم بنا بر حکمتی آن را عوض کرد. چنان که یکی از آن حکمتها الآن در بالا گذشت) و کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند، ما آنان را عن قریب در چنین باغهایی داخل می کنیم که در زیر (محلای) آنها جویها جاری می شوند و در آنها برای همیشه می مانند و برای آنان در (باغات) آنجا همسران می باشد

پاکیزه و ما آنان را در (جای) سایه پاینده و انبوه داخل می‌کنیم.

معارف و مسایل

حضرت معاذ رضی الله عنه در تفسیر «كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودَهُمْ بَدَّلْنَهُمْ» می‌فرماید: که هرگاه پوست آنها بسوزد آن تبدیل می‌گردد و این کار به حدی با سرعت انجام می‌گیرد که ظرف یک ساعت صد بار پوستشان تبدیل می‌شود. حضرت حسن بصری رضی الله عنه می‌فرماید:

«تأكل النار كل يوم سبعين الف مرة كلما اكلتهم قيل لهم عودوا فعودون كما كانوا»

(الخروج البيهقي عن الحسن بحواله مطبوعی ج ۳)

آتش آنان را در یک روز هفتاد هزار بار می‌خورد وقتی که آنها را می‌خورد به آنان گفته می‌شود که شما بر حال اول بر گردید آنان بر می‌گردند.

«عن النبي صلى الله عليه وسلم قال، ان أهون اهل النار عذاباً رجل في اخمص قدميه جمرتان بغلي

منهما دماغه كما يغلي المرجل بالقمقم» (رواه البخاری و مسلم بحواله الترمذی و الترمذی ج ۴ ص ۲۳۹)

«آن حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: ضعیف ترین جهنمی به اعتبار عذاب، کسی است که زیر دو پایش دو آخگر باشد که به سبب آنها مغزش مانند دیگ به جوش در آید.

تفسیر ازواج مطهرة

حاکم از ابو سعید خدری نقل کرده است که رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود که: زنان جنت از حیض و ادرار و مدفوع و آب بینی پاک می‌باشند. حضرت مجاهد بر اینها افزوده که آنان از زاییدن و نطفه ناپاک هم میرا هستند. (مطبوعی)

«ظِلًّا ظِلِّينًا» بعد از «ظِل» لفظ «ظِلِّينًا» را ذکر کرده اشاره کرد که آن سایه برای همیشه باقی است. چنان‌که گفته می‌شود «شمس شائس» و «لیل لثیل» از این



اشاره به این است که نعمت های جنت برای همیشه پایدار خواهد بود.

«عن ابی هریره رضی الله عنه عن رسول الله ﷺ قال، ان فی الجنة لشجرة یسیر الراكب فی ظلها مائة عام ما یقطعها، اقرأوا ان شتتم و ظل ممدود.» (مسند عبید بن جراحه مطبری)

«حضرت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ نقل می فرماید که، آن جناب ﷺ فرمود: یقیناً در جنت چنان درختی هست که سوار در سایه آن صد سال راه می رود و هنوز آن را نمی تواند طی کند و اگر می خواهید، این آیه «وظل ممدود» را بخوانید. ربیع ابن انس در تفسیر «ظلاً ظلیلاً» فرموده، «هو ظل العرش الذی لایزول» یعنی آن سایه عرش است که لحظه ای هم زایل نخواهد شد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ

هر آینه خدا امر می کند به شما که برسانید امانت‌ها را به اهل آنها،

و هرگاه حکم کردید میان مردم

أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا

این که حکم کنید به عدالت. همانا خدا پند خوب می دهد به شما هر آینه خدا شنوا

بصیراً ﴿۵۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

و بیاست. ای ایمانداران اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را

وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ

وحکام را که از شما باشند، پس اگر نزاع داشتید در چیزی، برگردانید آن را بطرف خدا و

الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ

رسول خدا اگر دارید یقین بر خدا و روز قیامت این امر خوب و

أَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۵۹﴾

خیلی بهتر است انجام آن.

خلاصه تفسیر

ای صاحبان حکم چه بر افراد کم حکومت داشته باشید و چه بر افراد زیاد) هر آینه خدا به شما چنین امر می‌کند که حقوق حق داران را (که بر ذمه شما باشد) به آنان برسانید و (به شما) چنین (هم حکم می‌دهد) که هرگاه در میان مردم (محکوم) قضاوت کنید (در چنین حقوق که آنان بر ذمه یکدیگر دارند) پس به عدل (و انصاف) قضاوت کنید هر آینه آنچه خدا شما را به آن نصیحت می‌کند آن امر خیلی خوب است (از لحاظ دنیا هم که در آن استحکام حکومت است و به اعتبار آخرت هم که موجب قرب و ثواب است) هر آینه الله تعالی (اقوال شما را که در باره امانت و قضاوت از شما صادر می‌کردند) خوب می‌شنود (و افعال شما را که در این باب از شما به وقوع می‌پیوندند) خوب می‌بیند. (پس اگر سستی و کوتاهی شود، اطلاع یافته، شما را بر آن سزا خواهند داد. این خطاب به حکام بود در آینده به محکومین می‌فرماید که) ای ایمانداران! شما فرمان خدا و فرمان رسول ﷺ را اجرا کنید (و این حکم برای شما و حکام یکسان است) و (فرمان) کسانی را که (از شما مسلمین) اهل حکم‌اند هم (اطاعت کنید و این حکم مختص به شما محکومین است) پس (اگر عدم خلاف آن احکام به گفته خدا و رسول به اتفاق شما حاکم و محکوم ثابت باشد که چه بهتر که در آن از احکام اطاعت خواهید کرد. و) اگر (در آن احکام) در باره امری با هم اختلاف رأی داشتید (که آیا این خلاف گفته خدا و رسول است یا خیر) پس (در حیات رسول الله ﷺ از او می‌پرسید و بعد از وفات او به ائمه مجتهدین و علمای دین مراجعه کرد) آنان را به (کتاب) الله و (سنت) رسول الله ﷺ محول کنید (و بر فتوا که از آنان می‌رسد همه شما حاکم و محکوم عمل کنید) اگر شما به خدا و روز قیامت ایمان دارید (زیرا که مقتضای ایمان این است که از دار و کیر خدا در روز قیامت که بر مخالفین می‌باشد، بترسید) این امور (که ذکر شد از اطاعت خدا و رسول و اولی الامر و محول کردن تنازعات به کتاب و سنت) همه (در دنیا هم) بهتراند و (در آخرت هم) انجام آنها



خوبتر است. (زیرا که در این جهان موجب امنیّت و راحتی و در آخرت باعث نجات و سعادت‌اند)

معارف و مسایل شأن نزول آیات

برای نزول اولین آیه از آیات مذکور واقعه‌ای بخصوص است که قبل از اسلام، خدمت به خانه کعبه، بزرگترین افتخار به شمار می‌رفت؛ و کسانی که برای کار مخصوصی جهت خدمت به خانه کعبه منصوب می‌شدند، از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار بودند؛ لذا افرادی معتمد و سرشناس به‌منظور انجام خدمات مختلف، تعیین و تقسیم می‌شدند؛ چنان‌که از زمان جاهلیت مسؤولیت آب‌رسانی به حجاج، به حضرت عباس علیه السلام عموی آن حضرت صلی الله علیه و آله واگذار شده بود که به آن «سقایه» می‌گفتند. و هم‌چنین انجام خدمات معین دیگری به ابوطالب، عموی دیگر آن حضرت صلی الله علیه و آله سپرده شده بود. کلید دار مخصوص کعبه نیز، عثمان بن طلحه بود که در روزهای معینی، در خانه کعبه را می‌گشود.

از خود عثمان بن طلحه روایت شده‌است که در زمان جاهلیت، ما بیت الله را در روز دوشنبه و پنج‌شنبه باز می‌کردیم و مردم به دخول در آن، مشرف می‌شدند. قبل از هجرت یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله با چند تن از صحابه برای داخل شدن بیت الله آمدند. (و تا آن زمان هنوز عثمان مسلمان نشده بود) او آن حضرت صلی الله علیه و آله را از ورود به بیت الله باز داشت، و نسبت به آن جناب، بسیار بی‌مروتی کرد. آن حضرت صلی الله علیه و آله با کمال خون‌سردی کلمات زشت او را تحمل نمود، و سپس فرمود: ممکن است تو یک روز کلیدهای بیت الله را در دست من ببینی، و من مختار خواهم بود که اینها را به هر که خواستم، بسپارم. عثمان گفت: اگر چنین باشد پس قریش هلاک و ذلیل خواهند شد! آن جناب صلی الله علیه و آله فرمود که: خیر؛ در آن وقت قریش آباد و با عزت خواهند شد. آن حضرت صلی الله علیه و آله این را فرمود

و در بیت الله داخل شد. و بعد از این، وقتی که من در دلم اندیشیدم، یقین کردم که آنچه آن حضرت علیه السلام فرموده، همان طور خواهد شد و من از آن روز تصمیم گرفتم که مسلمان شوم؛ اما من روش قوم را بر عکس دیدم و همه سلامت کردن مرا آغاز کردند؛ بنابراین این من نتوانستم اراده خود را جامه عمل پوشانم. هنگامی که مکه فتح شد آن حضرت علیه السلام مرا فرا خواند و از من کلیدها را خواست؛ من به خدمت ایشان تقدیم کردم.

در بعضی روایات آمده است که عثمان کلیدها را بر داشته بالای کعبه رفته بود. حضرت علی رضی الله عنه و جبه مطابق دستور آن حضرت علیه السلام به زور کلید را از دست او گرفت و به آن حضرت علیه السلام تحویل داد. بعد از ورود و ادای نماز در بیت الله، آن حضرت علیه السلام بیرون تشریف آورد و کلید را به من پس داد و فرمود: بردار؛ اکنون این کلید همیشه تا قیامت در خانواده تو باشد و کسی که این کلید را از تو بگیرد او ظالم خواهد بود. مقصود این بود که کسی مجاز نیست که کلید را از تو بستاند. به این ترتیب راهنمایی شد که در صله این خدمت بیت الله اموال که به تو می رسد طبق قوانین شرع به مصرف برسان.

عثمان بن طلحه می گوید که وقتی من کلید را بر داشته با مسرت روانه شدم آن جناب علیه السلام مرا صدا کرد و فرمود: عثمان! دیدی آنچه من گفته بودم تحقق یافت! اکنون من به یاد آن سخن افتادم که آن حضرت علیه السلام قبل از هجرت فرموده بود که: تو یک روز این کلید را در دست من می بینی، من عرض کردم یقیناً فرمایش شما به حقیقت پیوست. و در آن وقت من کلمه خواندم و مسلمان شدم. (مطهری روایت این سوره)

حضرت فاروق اعظم، عمر بن الخطاب رضی الله عنه می فرماید که آن روز وقتی آن حضرت علیه السلام از بیت الله بیرون تشریف آورد و این آیه ورد زبانش بود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» قبلاً این آیه را از آن جناب علیه السلام شنیده بودم. ظاهر چنین است که این آیه در آن زمان در داخل کعبه نازل شده بود و برای تعمیل



این آیه آن حضرت ﷺ عثمان را فرا خواند و کلید را بار دوم به او داد. زیرا عثمان بن طلحه وقتی کلید را به آن حضرت ﷺ داده بود چنین گفته که «من این امانت را به شما می سپارم» اگر چه این سخن طبق ضوابط درست نبود؛ بلکه رسول خدا ﷺ مختار بود که در این باره هر چه بخواهند بکنند؛ اما قرآن کریم صورت امانت را ملاحظه فرموده و به آن حضرت ﷺ راهنمایی فرمود که: کلید را به عثمان برگردانید. در حالیکه آن زمان حضرت عباس ﷺ و حضرت علی ﷺ از آن حضرت ﷺ خواستند که همان طور که خدمت «سقاویه» و «سدانه» بیت الله نزد ماست، لذا خدمت کلید داری را هم به ما عنایت فرما. اما طبق هدایت آیه مذکور آن حضرت ﷺ خواسته آنان را رد فرموده، کلید را مجدداً به عثمان بن طلحه مسترد فرمود. (تفسیر مظهری)

تا اینجا بحث بر شأن نزول آیه بود. و همه بر این متفق اند که اگر چه شأن نزول آیه واقعه بخصوصی می تواند باشد اما حکم عام چنین است که پای بندی آن بر تمام امت لازم می باشد. و اینک مقصود و مفهوم آن؛

می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» یعنی الله تعالی به شما امر می کند که امانتها را به صاحبان شان برگردانید. عموم مسلمانان می توانند مخاطب این حکم باشند و این هم محتمل است که مخصوصاً امرا و حکام می توانند مخاطب قرار گیرند. و ظاهر امر، بیشتر چنین است که عموم مسلمانان، اعم از امرا و حکام، خاص و عام مخاطب حکم الهی قرار گیرند. هر وقتی امین امانت قرار گرفتند ملزم به ادای صحیح امانتی می باشند.

تأکید بر ادای امانت

حاصل این فرمان این که هر کس امانتی به وی سپرده شد، مطابق این حکم، بر او واجب است که امانت را عیناً به صاحبش مسترد دارد. آن حضرت ﷺ نسبت به ادای امانت، شدیداً تأکید فرموده است. حضرت انس ﷺ می فرماید که خیلی کم اتفاق می افتاد که رسول کریم ﷺ خطابه بفرمایند

و در آن نگویند: «لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له» یعنی کسی که امانت دار نیست او مؤمن نیست و کسی که به پیمان و قولش متعهد نیست او دیندار نیست.

این روایت را بیهقی نیز در «شعب الایمان» نقل کرده است.

خیانت علامت نفاق است.

در بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه و ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی علامات نفاق را بر شمرده، از آنها یکی این را بیان فرمود که هر گاه امانت به نزد او گذاشته شود، خیانت کند.

اقسام امانت

در اینجا این امر قابل تأمل است که قرآن حکیم لفظ امانت را به صیغه جمع استعمال فرمود که در آن اشاره به این است که امانت تنها این نیست که مال کسی به نزد کسی دیگر و دیعت گذاشته شود که عموماً به آن امانت گفته و فهمیده شود؛ بلکه اقسام دیگر هم دارد. در این واقعه که در شأن نزول آیه ذکر گردید، امانت مالی وجود نداشت و کلید بیت الله که مال بخصوصی نبود؛ بلکه این کلید علامت منصب خدمت بیت الله بود.

مشاغل دولتی امانات خداوند متعال می باشند.

از این آیه معلوم شد که تمام شغلها و منصبهای دولتی امانتهای الله تعالی هستند که امین آنها حکام و اربابان دولت اند؛ زیرا که دارای اختیار عزل و نصب هستند. پس بر آنها واجب شده است که در انتصاب منصبها و شغلها دقت کافی به عمل آورده به کسانی تفویض کنند که شایستگی علم و عمل داشته باشند.



کسی که نااهلی را بر منصب و شغلی بگمارد ملعون است.

اگر برای شغلی، انسان جامع شرایطی یافت نشود، باید از بقیه مردم کسی که به اعتبار قابلیت و تدبیر از دیگران افضل باشد، ترجیح داده شود. در حدیثی رسول کریم ﷺ فرموده: کسی که مسئولیتی از طرف مسلمانان به او سپرده می‌شود و او پستی را به کسی که در صله دوستی و تعلق بدون این که اهلیت او را دریابد، بدهد، لعنت خدا بر او باد و نه فرض او مقبول و نه نفل او، تا این که وارد جهنم می‌شود! (جمع الترائد ص ۳۲۵)

در بعضی روایات آمده که اگر کسی منصبی را به کسی داد، در حالی که می‌دانست که برای احراز این مقام شخصی دیگری اهلیت و شایستگی بیشتر دارد، او نسبت به خدا و رسول و همه مسلمانان خیانت کرده است. نواقصی که امروز در نظام حکومتها مشاهده می‌شود همه در نتیجه از پس پشت انداختن این تعالیم قرآنی است، که مشاغل به تعلقات و سفارش و رشوه تقسیم می‌شوند که در نتیجه آن، افراد نااهل و ناقابل بر مشاغل منصوب شده خلق خدا را پریشان می‌کنند، و نهایتاً نظام حکومت را از هم می‌پاشند.

از اینجاست که آن حضرت ﷺ در حدیثی فرمود: «ادأوسد الامر الی غیر اهله فانظر الساعة» یعنی، وقتی که مسئولیت کارها به چنین افرادی سپرده شود که شایسته و اهل آن کار نباشند، پس (این وقت برای فساد او معالجه‌ای نیست.) در انتظار قیامت باشید. این حدیث در کتاب العلم «صحیح بخاری» آمده است. خلاصه این که قرآن کریم لفظ «امانت» را به صیغه جمع آورده باین مهم اشاره کرد که امانت تنها این نیست که مال کسی پیش دیگری به طور امانت گذاشته شود، بلکه امانت دارای اقسام زیادی است. که شغل‌های دولتی هم در آن داخل اند. و در حدیثی آن حضرت ﷺ فرمود: «المجالس بالامانة» که مجالس باید با امانت داری منعقد شوند. مقصود این که آنچه در مجالس گفته می‌شود، امانت

همان مجلس بشمار می آیند. و سخنان و تصمیمات مجلس را خود سرانه به دیگران گفتن و انتشار دادن، جایز نیست.

هم چنین در حدیثی آمده است «المستشار مؤتمن» یعنی، کسی که با او مشورت می شود، او امین است. بر او لازم است که مشورتی را اراده دهد که در نظر او برای مشورت گیرنده مفید و بهتر باشد اگر دیده و دانسته بر خلاف آن مشورت بدهد مرتکب خیانت در امانت شده است. هم چنین اگر کسی راز خود را با کسی در میان گذاشت، این امانت اوست گفتن آن بدون اجازه با دیگران خیانت محسوب می شود. لذا در آیه مذکور جهت ادای همه این امانتها تأکید شده است.

تا اینجا تفسیر جمله آغازین آیه بود؛ اکنون تفسیر جمله دوم آیه اول آغاز می شود «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» یعنی، وقتی که بخواهید که اختلافات و تنازعات دو طرف درگیر را قضاوت کنید سعی کنید که با عدل و انصاف انجام دهید. بظاهر این خطاب به حکام و امراست که خصوصتها و اختلافات و پرونده‌ها را حلّ و فصل می کنند و با این قرینه بعضی در اولین جمله هم مخاطب حکام و امرا را قرار داده اند، اگر چه مانند جمله اول در این هم مورد نظر است که حکام و عوام هر دو شامل باشند؛ زیرا که در میان عوام، معمولاً شخص ثالثی را به عنوان میانجی و داور تعیین می کنند تا اختلاف دو طرف درگیر را قضاوت کند. در این هم شکی نیست که با مشاهده آیه، مخاطب هر دو جمله آیه، امرا و حکام نیز می باشند. بنابراین می توان گفت که مخاطب جمله اول امرا و حکام و فرمانروایان اند. و مخاطب جمله دوم هر کسی است که نزد او امانت مردم قرار داده شده است. که البته امانت به معنی عام، کلمه‌ای است که همه صورتهای امانت را در بر دارد؛ همانطور که قبلاً اشاره شد. حق تعالی در این جمله «بَيْنَ النَّاسِ» فرمود؛ «بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ»، یا «بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود؛ در این جا اشاره به این است که در حلّ و فصل تنازعات، همه مردم



مساوی اند؛ چه مسلمان باشند یا غیر مسلمان، چه دوست باشند و چه دشمن، هم وطن، هم رنگ، و هم زبان باشند، یا غیره، برای قضات فرض است که همه تعلقات و روابط را رها کرده، به آنچه مقتضای حق و انصاف باشد قضاوت کنند.

عدل و انصاف ضامن امنیت جهان است.

به هر حال، در نخستین جمله آیه به ادای امانت امر شده و در جمله دوم، به عدل و انصاف؛ از اینها ادای امانت مقدم گذاشته شد. شاید علتش این باشد که عدل و انصاف بدون آن در تمام کشور نمی تواند قائم و پایدار گردد. کسانی که اقتدار کشور را به دست دارند، اول فریضه ادای امانت را درست به جای بیاورند؛ یعنی کسانی را بر منصب های دولتی بگمارند که به اعتبار صلاحیت کار و امانت و دیانت از همه بهتر به نظر رسند. دوستی و تعلقات یا سفارش یا رشوه را در آن دخالت ندهند. و هم چنین نباید امانت های دولتی (شغل) و شخصی (مال) را جهت ترحم و دلسوزی به خویشاوندان یا افراد فقیر و نامستعد تفویض نمایند. و اگر نه نتیجه چنین خواهد شد، که افراد نااهل و نالایق یا خائن و ظالم بر مشاغل چنگ می اندازند. پس اگر دولتمردان و اربابان اقتدار، از ته دل بخواهند که در کشور عدل و انصاف رواج یابد، برای تحقق بخشیدن این فریضه، از پای ننشینند، و همانطور که در بالا اشاره شد، آن گونه اقدام کنند؛ زیرا که صاحب سر نوشت ملت و مملکت اند و دست و پای حکومت به شمار می آیند. پس وقتی که ایشان خائن و نااهل باشند و منافع و حقوق ملت را در نظر نگیرند و خود در ادای امانت، اهمال و خیانت کنند هرگز راهی برای تثبیت عدل و انصاف باقی نمانده، بقای حکومت شان به سوی زوال پیش خواهد رفت.

سپردن منصب‌ها بر اساس بومی بودن و حَس ناسیونالیستی یک اشتباه اصولی است.

و با این جمله، قرآن حکیم یک اشتباه عمومی دیگر را ازاله کرد که اکثر قوانین کشوری مبتنی بر این است که پستهای دولتی حقوق اهالی و بومیان همان منطقه قرار داده شده‌اند. و قوانین را بر اساس و متناسب هر استان گذاشته‌اند که اگر کسی بومی و لو این‌که استحقاق و شایستگی احراز کرسی استانداری یا غیره را نداشته باشد، اولویت به آن فرد بومی داده می‌شود. قرآن کریم و حکیم علناً بیان فرموده است که این پستها حق هیچ‌کسی نیستند؛ بلکه امانت هستند که فقط به اهل امانت سپرده می‌شوند؛ گرچه فرد بومی آن منطقه و استان نباشد و این در صورتی است که در اهالی و بومیان آن منطقه و استان فرد لایق و شایسته‌ای که اهلیت احراز آن مقام و کرسی را داشته باشد، یافت نشود؛ و چنانچه در منطقه و استان فرد لایق و شایسته‌ای باشد، او بر غیر بومیان ترجیح دارد؛ زیرا در این کار مصالح زیادی نهفته است.

چند اصول طلایی از قوانین کشور

بدین شکل در این آیه چند اصول اساسی از قوانین مملکت آمد که در ذیل درج می‌گردند.

اولاً: نخستین جمله آیه را از «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ» شروع فرموده، باین اشاره شد که اصل امر و حکم از آن خداست و همه سلاطین جهان، مأمور اجرای آن می‌باشند. پس، از این نکته ثابت شد که قدرت مطلق، در هر جامعه، خداوند ذوالجلال است و بس.

ثانیاً: پستهای دولتی حق اهالی و بومیان منطقه نمی‌باشند که بر اصول تناسب استانی و منطقه‌ای تقسیم گردند؛ بلکه امانتهای الهی بوده، که فقط به افراد شایسته و کاردان، صرف نظر از بومی یا غیر بومی بودن، داده می‌شوند.



ثالثاً: این که حکمرانی انسان بر روی زمین تنها به حیث یک نایب و امین استوار است؛ پس او در قانون سازی کشور مقید به آن اصول می شود که از طرف حاکم مطلق به وسیله وحی نشان داده شده است.

رابعاً: این که بر حکام و امراست که هر گاه پرونده ای جهت قضاوت بر نزد آنان برود، پس مطابق نص صریح قرآن، بر آنها واجب است که بدون تعصب و بدون در نظر گرفتن امتیاز نژاد، وطن، رنگ، و زبان در قضاوت بکوشند و حتی تعصبات مذهبی و مسلکی را در امر قضاوت دخالت ندهند. در این آیه، خداوند متعال قوانین دقیق مملکت داری را ارائه داده است و در آخر فرمود: آنچه که الله تعالی شما را مورد نصیحت قرار داده، برایتان بسیار نافع و مفید است؛ زیرا او بهترین شنوا و داناست. و اوست که به ما فی الضمیر آدمیان آگاه است، و به کنه فریادها پی می برد. بنابراین، اصول و رموزی را که خالق ارائه می دهد در هر زمان، مکان و جامعه قابل عمل است؛ در حالی که قوانینی که ساخته و پرداخته فکر و اندیشه آدمی است، تنها به محیطی محدود و مقطع زمانی محدود، منحصر است و پس از مدتی جز افسانه ای در اذهان آیندگان باقی نخواهد ماند. پس همانگونه که در اولین آیه، حکام و امرا را مخاطب قرار داد، در آیه دوم عوام را خطاب کرد و فرمود: ای مؤمنان، از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.

اولو الامر، چه کسانی اند؟

اولو الامر، در لغت به کسانی گفته می شود که نظام و انتظام چیزی در دستشان باشد. از اینجاست که مفسران قرآن، حضرت ابن عباس، مجاهد، حسن بصری و غیره (رض)، علما و فقها را مصداق اولی الامر قرار داده اند که نایبان رسول خدا ﷺ می باشند و نظام دین در دست آنان است. و گروه دیگری از مفسرین که حضرت ابوهریره رضی الله عنه نیز شامل آنها است،

فرموده اند که مراد از اولی الامر حکام و امرا می باشند که نظام حکومت در دست ایشان است.

و در تفسیر این کثیر و مظهري آمده است که این لفظ، شامل هر دو گروه می باشد؛ یعنی به علما هم و به حکام و امرا هم؛ زیرا که نظام امر، وابسته به این دو گروه است.

در این آیه، به سه اطاعت امر شده است: اطاعت الله، اطاعت رسول و اطاعت اولی الامر. اما آیه دیگر قرآن روشن ساخته است که در حقیقت حکم و اطاعت تنها از خداست «إِن الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» اما حکم و صورت عملی اطاعت او به چهار نوع منقسم می شود:

سه صورت عملی حکم و اطاعت

اول، آن که خداوند متعال حکم آن را خود صراحتاً در قرآن نازل فرموده است و نیازی به تفصیل و تشریح ندارد؛ مانند بالا ترین جرم قرار گرفتن کفر و شرک و چگونگی عبادت خدای یگانه، یقین کردن بر آخرت و قیامت، اقرار بر رسالت و ختم نبوت آن حضرت ﷺ، فرض و واجب بودن نماز، روزه، حج، زکات، اینها از جمله احکامی اند، که با انجام این احکام ربّانی، راه راست و راه سعادت ترسیم می گردد که عمل بدانها مستقیماً اطاعت از حق تعالی است.

قسم دوم احکام، آن است که نیاز به تفصیل و تشریح دارد که بیشتر، قرآن در آن حکم مجمل و مبهم صادر می کند، و تفصیل و تشریح آن به نبی کریم ﷺ محول می باشد و آن تفصیل و تشریح که نبی کریم ﷺ با احادیث خویش بیان می فرماید آن هم یک نوع وحی می باشد، و اگر در این تفصیل و تشریح از حیث اجتهاد ناقص بماند، به وسیله وحی اصلاح کرده می شود و بالاخره قول و عمل آن حضرت ﷺ خود، بیانگر حکم الهی اند.



اطاعت در این گونه احکام، اگر چه در حقیقت اطاعت الله تعالی است، اما از روی اعتبار ظاهر، چون صراحتاً این احکام در قرآن نیستند، بلکه از زبان رسول خدا ﷺ به امت ابلاغ شده‌اند؛ لذا اطاعت آنها به ظاهر اطاعت رسول گفته می‌شود، که در حقیقت با وجود اتحاد با اطاعت الهی از نظر ظاهر، حیثیت اطاعت مستقل را دارد. بنابراین در تمام قرآن با حکم اطاعت خدا، حکم اطاعت رسول، جداگانه مذکور است.

قسم سوم احکام، آن است که صراحتاً آنها، نه در قرآن مذکوراند و نه در احادیث. یا این که در احادیث نسبت به آن روایات ضدّ و نقیض به دست می‌آید؛ در چنین احکامی علمای مجتهدین در منصوصات قرآن و سنت و نظایر مسئله مورد بحث با فکر و اندیشه قیاس را به کار برده، حکم آنها را جستجو می‌کنند. اگر چه اطاعت این احکام هم در حقیقت از این وجه که از قرآن و سنت مستفاد می‌شوند، یک جزء از اطاعت خداوند است؛ اما از نظر ظاهر، فتاویٰ فقهی گفته می‌شوند و به طرف علما منسوب اند.

در نوع سوم، احکامی وجود دارد که در آنها از روی قرآن و سنت هیچ نوع کنترل عاید نمی‌شود، بلکه عامل در آن مختار است هر چه می‌خواهد بکند که در اصطلاح به آنها «مباحات» گفته می‌شود. در چنین احکامی، عمل انتظامی به حکام و امرا محوّل است که آنان با در نظر گرفتن اوضاع و احوال و مصالح جامعه قانون تدوین کنند. آنها را با قانون تطبیق بدهند؛ مثلاً چند کلاتری و چند پستخانه در شهر مورد نیاز است. یا نظام راه آهن باید چگونه باشد؟ آبادانی و مسکن منطبق و موافق با چه شرایط و قانونی تدوین و اجرا شود؛ انجام همه اینها، مباحات اند که هیچ قسمت از آن نه واجب است و نه حرام؛ بلکه در اختیار آدمی است؛ اما اگر این اختیار به عوام الناس تفویض شود، هیچ نظامی بر قرار نمی‌ماند؛ لذا مسئولیت نظام بر دولت است.

مراد از اطاعت اولی الامر در آیه مذکور، اطاعت علما و حکام هر دو

است. بنابراین، طبق آیه مذکور، اطاعت فقها در تحقیقات فقهی و اطاعت حکام و امرا در امور انتظامی واجب است. این اطاعت هم در حقیقت اطاعت احکام الهی است، اما به اعتبار ظاهر این احکام نه در قرآن موجوداند و نه در سنت؛ بلکه بیان آنها یا از طرف علماست یا از طرف حکام. بنابراین، قسم سوم، جداگانه قرار داده شده، به نام «اطاعت اولی الامر» موسوم گشت. و همان گونه که در منصوصات قرآن پیروی از قرآن و در منصوصات رسول ﷺ، پیروی از رسول ﷺ لازم و واجب است، هم چنین در اشیای غیر منصوص، پیروی از فقها و در امور انتظامی پیروی از حکام و امرا واجب است و همین است مفهوم اطاعت اولی الامر.



اطاعت امیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (النِّبَا)

در این آیه، الله تعالی به این کار دستور داد که هر گاه لازم آمد که شما در میان مردم قضاوت کنید، به عدل و انصاف قضاوت نمایید. قبل از این، به اطاعت اولی الامر تعلیم داده شد؛ در آیه فوق اشاره به این است که اگر امیر به عدالت، پایدار باشد، اطاعت او واجب است و اگر او عدل و انصاف را گذاشته، بر خلاف شرع، احکام صادر کند، اطاعت از او جایز نیست. چنانکه حضور اکرم ﷺ فرمود: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» که اطاعت مخلوق در چنین کارهایی که نافرمانی خالق را به دنبال آورد، جایز نیست.

«وَإِذَا حُكِمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» الله تعالی در این آیه فرمود که هر گاه شما در میان مردم قضاوت کردید، منصفانه قضاوت کنید. از آیه فوق این



نکته معلوم شد که هرگاه کسی در امر قضاوت، توانایی و شایستگی و دیگر شرایط ممکن را نداشته باشد، نباید به این کار مهم منصوب گردد؛ زیرا حکم بالعدل، امانت به شمار می آید و هر فرد ضعیف و ناتوان و اصولاً فاقد شرایط قضاوت، قادر به انجام چنین مسئولیت مهمی نیست؛ چنانکه وقتی که حضرت ابوذر از آن حضرت رضی الله عنه تقاضا کرد که مرا جای حاکم مقرر کن، آن حضرت رضی الله عنه در جواب او فرمود: «یا ابا ذر انک ضعیف، وانها امانة و انها یوم القیمة خزى و ندامة، الامن اخذ بحقیها و ادى الذی علیه فیها» (رواه مسلم بحراله - ظهیری)

ای ابوذر شما ناتوانید و این یک امانت است که به سبب آن در قیامت ذلت و پشیمانی پیش می آید؛ به غیر از آن کسی که حق این امانت را ادا کند، (یعنی او از ذلت نجات می یابد).

انسان عادل، محبوب ترین بنده خداست.

در حدیثی، آن حضرت رضی الله عنه فرموده که عادل، محبوب و نزدیکترین انسان به نزد خداست و ظالم از رحمت و نظر کرم خدا دور می باشد. و در حدیث دیگری آمده است که نبی کریم صلی الله علیه و آله به صحابه فرمود که: آیا شما می دانید که از همه جلوتر چه کسی زیر سایه خدا می رود؟ آنان جواب دادند که خدا و رسول بهتر می دانند. آنگاه آن حضرت رضی الله عنه فرمود که: ایشان کسانی اند که هرگاه حق در جلوی شان بیاید، فوراً آن را می پذیرند و وقتی که از آنان سؤال کرده شود، انفاق می کنند و هر وقت قضاوت کنند، چنان قضاوت می کنند که گویا برای خود می کنند.

ثبوت اجتهاد و قیاس

قوله تعالی «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» در این آیه، خداوند متعال دستور داد که اگر شما درباره چیزی اختلاف داشتید، پس به

جانب خدا و رسول مراجعه کنید.

رجوع به کتاب و سنت به دو شکل است: یکی این که به احکام منصوص کتاب و سنت مراجعه شود؛ دوم این که: احکام منصوص موجود نباشد پس بر نظایر آن قیاس کرده رجوع کرده شود. لفظ «فَرَدَّوْهُ» عام است که شامل هر دو صورت می باشد.

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يَزْعُمُوْنَ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنزِلَ
 آيا ندیدی کسانی را که مدعی اند که ایمان آورده اند به آنچه نازل شده به طرف تو، و آنچه
 مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُوْنَ اَنْ يَّتَحَاكَمُوْا اِلَى الطَّاغُوْتِ وَ قَدْ اَمْرُوْا
 نازل شده پیش از تومی خواهند قضا یا ای خود را تقدیم به طرف شیطان کنند در حالی به آنان امر
 اَنْ يَّكْفُرُوْا بِهِ ۗ وَ يَرِيْدُ الشَّيْطٰنُ اَنْ يُّضِلَّهُمْ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ﴿٦٠﴾ و اِذَا
 شده که تسلیم او نشوند، و می خواهد شیطان که آنان را گمراه کرده دور کند. و وقتی که
 قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَى مَا اُنزِلَ اللّٰهُ وَ اِلَى الرَّسُوْلِ رَاٰتِ
 گفته می شود به آنان که بیایید به طرف حکمی که خدا نازل کرده و به طرف رسول می بینی
 الْمُنٰفِقِيْنَ يَصُدُوْنَ عَنْكَ صُدُوْدًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ
 منافقان را کنار می شوند از تو باز ایستاده. پس چگونه باشد وقتی که بر سده به آنان مصیبتی در اثر
 مُصِيْبَةٍ جَاءُوْكَ يَخْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا اِحْسٰنًا وَّ
 کردار خود ایشان پس بیایند نزد تو قسم خورده بخدا که ما عرض دیگر از نیکویی و
 تَوْفِيْقًا ﴿٦٢﴾ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ يَعْلَمُ اللّٰهُ مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ فَاَعْرِضْ
 اتفاق نداشتیم. ایشان کسانی هستند که خدای دانند آنچه در دلهایشان است پس اعراض کن
 عَنْهُمْ وَ عَظْمُهُمْ وَ قَلْبُهُمْ فِيْ اَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيْغًا ﴿٦٣﴾ وَ مَا اَرْسَلْنَا
 از ایشان و بایشان نصیحت کن و بگو به ایشان در حق ایشان سخن مؤثر. و ما نفرستاده ایم
 مِنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ ۗ وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا



هیچ رسولی مگر برای این که از او اطاعت شود باذن خدا، و اگر آنان وقتی ظلم کرده بودند
أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ

برخویشتن می آمدند نزد تو پس آمرزش می خواستند از خدا و آمرزش می خواست برای شان

الرَّسُولَ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾

رسول، هر آینه می یافتند خدا را عنوکنده و مهربان.

خلاصه تفسیر

(ای محمد ﷺ) آیا شما ندیدید کسانی را که (به زبان) ادعا می کنند که آنان
 (یعنی ما) بر آن کتاب هم ایمان داریم که بر شما نازل گردانیده شده (یعنی قرآن)
 و بر آن کتاب هم که پیش از تو نازل گردانیده شده است (یعنی تورات. زیرا که در
 آن، بیان منافقین بود و بیشتر منافقین از یهود بودند. مقصود این که تنها با زبان ادعا
 می کنند که همانطور که ما به تورات ایمان داریم، به قرآن نیز ایمان داریم: یعنی، مدعی
 اسلام اند. باز حال شان این است که) می خواهند قضایای خود را نزد شیطان ببرند
 (چون شیطان راه غیر شرعی را می نمایاند. پس عمل بر آن چنان است که قضایا پیش او
 برده شده است) در حالی که (از این دو امر مانع موجود است یکی این که) به آنان (از
 طرف شریعت) چنین حکم شده است که آنها (به شیطان) ایمان نیاورند (یعنی از
 نظر عقیدد و عمل با او مخالفت کنند) و (مانع دوم این که) شیطان (چنین دشمن و بد
 خواه است برای شان که) آنان را (می خواهد از راه حق منحرف کرد. خیلی) دور ببرد
 (پس با وجود این دو امر که مقتضای آنان چنین بود که به گفته شیطان عمل نکنند. باز هم
 موافق او شدند) وقتی که به آنان گفته می شود که بیاید به سوی حکمی که خدا
 نازل کرده است و (بیاید) به طرف رسول ﷺ (که آن جناب ﷺ موافق آن قضاوت
 بفرمایند) پس شما در آن وقت منافقین را در چنین حال می بینید که از (آمدن نزد)
 شما پهلو خالی می کنند (پس چطور می شود) وقتی که بر آنان مصیبتی واقع شود

به سبب آن حرکتی که جلوتر (از این مصیبت) کرده بودند (مراد از آن حرکت این که شرع را گذاشته، بردن قضیه پیش دیگری است، و مراد از مصیبت مانند قتل یا ظهیر خیانت و نفاق و باز خواست شدن، یعنی، آنکاد می اندیشند که عمل شان را چگونه توجیه کنند که باز سرخ روی باشند) پس (تاویلی اندیشید) به نزد شما می آیند به نام خدا قسم می خورند که ما (که جای دیگری رفته بودیم) مقصودی دیگر نداشته‌یم غیر از این که (صورت) خوبی (برای دو طرف) معامله و (میان آنان) موافقت (و مصالحت) برقرار باشد (مطلب این که قانون حق شرع است ما شرع را ناهمیدد نرفته‌ایم، اما حق این است که در قضاوت‌های قانونی حاکم نمی‌تواند ذیحق را ملزم به مراعات کند، البته در قضاوت‌های عرفی بیشتر مراعات کرده می‌شود، علت رفتن ما به جای دیگر این بود: لذا آنان جریان قضاوت توسط حضرت عمر را به گونه‌ای تعبیر و تاویل کردند که خود را بی‌گناه و حضرت عمر را مجرم وانمود کردند، بنابراین، الله تعالی ادعای ایشان را تکذیب می‌فرماید که) ایشان کسانی هستند که چه (کفر و نفاق) در دلهای ایشان هست (که به سبب آن کفر و نفاق و عدم رضا به حکم شرع، آنان جای دیگر می‌روند و در وقت معین سزای آنها خواهند دید) پس (مصلحت همین است که) شما (بر علم و مواخذة خداوندی اکتفا کرد) از آنان چشم پوشی بفرمایید (یعنی هیچ مواخذة نکنید) و (به مقتضای مقام رسالت خویش) به آنان نصیحت بفرمایید (که از این حرکات باز بپایید) و به آنان در خصوص (اصلاح) ذات شان مضامین کافی بگویید (تا که حجت بر آنان تمام و قائم باشد باز اگر تسلیم نشدند، آنان بدانند و خدای شان) و ما تمام پیامبران را برای این مبعوث گردانیدیم که به حکم خداوندی (که در باره اطاعت رسول فرموده است) از ایشان اطاعت کرده شود (پس اولاً از آغاز کار اطاعت بر آن واجب بود) و اگر وقتی که (بخاطر لئامت به حماقت مبتلا گشتند و به گناه مرتکب شدند) خود را در خسران قرار داده بودند آن وقت (با ندامت) در خدمت شما می‌آمدند باز (حاضر شده) از الله تعالی (نسبت به گناهان خویش) آمرزش می‌خواستند حتماً خداوند را می‌یافتند که توبه قبول‌کننده و مهربان است، (یعنی: خداوند متعال با



رحمت خود را توبه‌رामी پذیرد).

معارف و مسایل

رابط آیات

در آیات گذشته دستور رسیده بود که در تمام معاملات به احکام خدا و رسول مراجعه شود. در این آیات، مذمت مراجعه به قوانین خلاف شرع بیان شده است.

شان نزول آیات

برای نزول این آیات، واقعه ویژه‌ای هست که تفصیل آن از این قرار است. منافقی به نام بشر با یهودی نزاع داشت؛ یهودی پیشنهاد کرد جهت حل اختلاف پیش محمد ﷺ برویم. اما بشر منافق پیشنهاد وی را نپذیرفت و اظهار داشت که «برای حل این اختلاف نزد کعب بن اشرف برویم» ناگفته نماند که کعب بن اشرف یکی از سرداران یهود و دشمن سر سخت رسول کریم ﷺ و مسلمانان به شمار می‌رفت. جای تعجب این‌که یهودی قضاوت سردار خویش را گذاشته، قضاوت آن حضرت ﷺ را پسندید؛ در حالی که بشر خود را مسلمان می‌خواند به جای قضاوت آن حضرت ﷺ قضاوت کعب بن اشرف (سردار یهودی) را اختیار نمود. در حالی که هر دو یقین داشتند که رسول خدا ﷺ به حق و انصاف قضاوت خواهند کرد. و چون در این منازعت یهودی بر حق بود، بنابراین او به جای سردار خویش، کعب بن اشرف، بر آن حضرت ﷺ اعتماد داشت و بشر منافق بر اشتباه و ناحق بود. بنابراین این می‌دانست که قضاوت آن حضرت ﷺ بر خلاف من خواهد شد. اگر چه من مسلمان گفته می‌شوم و این یهودی. بعد از گفتگوی با یکدیگر، سرانجام هر دو به قضاوت آن حضرت ﷺ راضی شدند. سرانجام به محضر آن حضرت ﷺ حاضر شدند تا موضوع خاتمه یابد. قضیه به نزد آن حضرت ﷺ رسید آن جناب ﷺ چگونگی اختلاف شان را

مورد بررسی و تحقیق قرار داد. نتیجتاً، یهودی ذیحق و بشر که ظاهراً مسلمان بود، محکوم گشت. بشر از قضاوت آن حضرت ﷺ راضی نشد، و در اندیشه این بر آمد که یهودی را به جلسه قضاوت دیگری راضی کند. لذا با اصرار فراوان، یهودی را واداشت تا جهت قضاوت این قضیه را، به خدمت حضرت عمر رضی الله عنه ارائه دهند. مقصود بشر از این قضاوت این بود که حضرت عمر در امور کفار، شدید و سخت گیر است و قطعاً یهودی را محکوم خواهد کرد. به هر حال آن دو به خدمت فاروق اعظم رضی الله عنه رسیدند. یهودی تمام سرگذشت را با فاروق اعظم در میان گذاشت که قضاوت این اختلاف را آن حضرت رضی الله عنه به پایان رسانیده است؛ اما این شخص بر آن قضاوت، اطمینان ندارد و محاکمه را پیش شما آورده است. حضرت عمر رضی الله عنه از بشر پرسید که آیا واقعه چنین است؟ او اقرار کرد. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: خیلی خوب، توقف بفرمایید که من الآن می آیم. به خانه رفت و شمشیری برداشت و آمد و فرمود هر کسی که بر قضاوت آن حضرت رضی الله عنه راضی نباشد قضاوت او چنین خواهد شد. پس، گردن او را زد.

(این واقعه در روح المعانی بروایت ثعلبی و ابن ابی حاتم از حضرت عبدالله بن عباس منقول است) و عامه مفسرین نیز چنین نوشته اند که بعد از آن، وارثان مقتول علیه حضرت عمر رضی الله عنه اقامه دعوی کردند که او مسلمانی را بدون دلیل شرعی کشته است و برای اثبات مسلمانی او، در گفته های کفر و نفاق او تأویلات آوردند. الله تعالی در آیات مذکور اصل حقیقت معامله را و منافق بودن آن شخص مقتول را روشن ساخت و حضرت عمر رضی الله عنه را تبرئه کرد.

در این رشته به چند واقعه دیگر نیز اشاره شده است که: بعضی قضاوت شرعی را کنار گذاشته، قضاوت کاهن یا منجمی را می پذیرند. و اینک تفسیر آیات: در آیه اول فرمود: آن کس را ببینید که مدعی است که من بر کتب گذشته تورات و انجیل هم ایمان آورده بودم و بر این کتاب (قرآن) که بر شما نازل شده



است هم ایمان می آورم؛ یعنی، قبلاً در اهل کتاب داخل بود؛ سپس به مسلمانان پیوست. اما پیوستن او به مسلمانان و گرایش وی به اسلام، لفظی است و دلش همچنان در گرو کفر است که به هنگام بروز اختلاف، عقیده اش پدیدار گشت به طوری که قضاوت آن حضرت ﷺ را گذاشته، رفتن به سوی سردار یهود، کعب بن اشرف را تمایل کرد. و بعد از این که آن حضرت ﷺ قضاوت را روشن و حقانی فرمود، بر آن راضی نشد.

در لغت، لفظ «طاغوت» بمعنی سرکش است و در عرف به شیطان اطلاق می شود. در این آیه ارائه محاکمه نزد کعب بن اشرف ارائه به شیطان محسوب شد. یا به این خاطر که کعب بن اشرف خود یک شیطان بود یا به این سبب که گذاشتن قضاوت شرعی و مراجعه به طرف خلاف شرع، از تعلیمات شیطان می باشد. گویا پیرو آن محاکمه را به نزد شیطان برده است. بنابر این در آخر آیه، راهنمایی فرمود که کسی که از شیطان پیروی می کند، شیطان او را در گمراهی دور و دراز مبتلا می سازد. در آیه دوم نشان داد که به هنگام منازعه و خصومت با یکدیگر، اعراض از قضاوت شرعی آن حضرت ﷺ نمی تواند کار مسلمان باشد؛ چنین کسی می تواند منافق باشد و وقتی که کفر آن کس علناً چنین برملا شد که بر قضاوت آن حضرت ﷺ راضی نشد پس برای فاروق اعظم کشتن او صحیح و درست است. زیرا که او از نفاق، پا فراتر گذاشت و آشکارا کافر گشت. بنابر این فرمود که این افراد چنان هستند که وقتی به آنان گفته شود که به طرف حکمی که خدا نازل کرده بیاید و به سوی رسول بشتابید این منافقین از آمدن به نزد شما باز می مانند.

در آیه سوم اشتباه آن تعبیرات باطل روشن شد که معمولاً از سوی آن قبیل افراد مطرح می شود که قضاوت غیر شرعی را بر قضاوت برحق شرعی ترجیح می دهند. که در این آیه بر ابطال دانستن قضاوت غیر شرعی و بر حقانیت قضاوت آن حضرت ﷺ تصریح شده است. وقتی که در نتیجه اعمال بد

ایشان مصیبت رسوایی یا قتل بر آنان واقع شد، پیروان آن شخص شروع کردند به قسم خوردن و تأویل بیان کردن. حق تعالی در این آیه روشن کرد که ایشان در این قسمها و تأویلات دروغگو هستند و آنچه را که آنها انجام دادند بخاطر کفر و نفاق بود.

در آیه چهارم، به ادعاهای بیهوده شان جواب داده شد که آنچه ایشان در دل، کفر و نفاق دارند، خداوند از آنها کاملاً با خبر است. تأویلات شان بی جا و قسمهایشان همه دروغ‌اند. بنابراین شما عذرشان را نپذیرید و ادعای مدعیان را که علیه حضرت عمر رضی الله عنه کرده‌اند رد بفرمایید؛ زیرا که کفر آن منافق واضح شده بود.

بعد از آن فرمود که شما آن منافقان را با خیر خواهی ارشاد بفرمایید که در دل‌هایشان کاملاً مؤثر واقع شود؛ یعنی آنان را به یاد آخرت انداخته با اخلاص به سوی اسلام دعوت دهید. یا سزای دنیوی را ذکر کنید که اگر شما از نفاق باز نیامدید؛ زمانی نفاق شما ظاهر می‌گردد و انجام شما هم همان خواهد شد که انجام «بشرمنافق» شد.

در آیه پنجم یک ضابطه عمومی بیان فرمود که رسولی را که ما فرستاده‌ایم به این منظور فرستاده‌ایم که همه مردم مطابق حکم الهی از دستورات او اطاعت کنند. پس نتیجه آن این شد که هر کس با احکام رسول مخالف باشد، مانند کفار با او رفتار می‌شود. بنابراین، عملی که حضرت عمر رضی الله عنه انجام داد، صحیح بود. بعد از آن به‌طور خیر خواهانه مشورت داد که اگر ایشان به‌جای تأویلات باطل و قسمهای دروغین، به کوتاهی خود اقرار می‌کردند و نزد شما حاضر شده، خودشان هم از خدا آمرزش می‌خواستند و رسول هم برای آنان دعای مغفرت می‌کرد؛ حتماً خداوند متعال توبه آنها را می‌پذیرفت.

در اینجا شرط قبول، حضور در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سپس دعای



مغفرت ایشان غالباً به این خاطر است که آنان بر مقام نبوت آن حضرت ﷺ حمله کردند و قضاوت ایشان را از نظر دور داشتند؛ و به آن جناب ﷺ ایذا رساندند؛ بنابراین برای توبه از جرم ایشان حضور در خدمت آن حضرت ﷺ و استغفار او شرط کرده شد. اگر چه این آیه در خصوص واقعه منافقین نازل شده است، اما از الفاظ آن یک ضابطه عمومی پدید می آید که هر کسی در خدمت رسول خدا ﷺ حاضر باشد و آن حضرت ﷺ در حق او دعای مغفرت نماید حتماً او آمرزیده خواهد شد و حضور در خدمت آن حضرت ﷺ همانطور که در زمان حیات بود، هم چنین امروز حضور بر روضه اقدس هم در همین حکم هست.

حضرت علی رضی الله عنه فرموده که وقتی ما رسول الله ﷺ را دفن کرده فارغ شدیم بعد از سه روز یک روستایی آمد و بر مقبره گرامی آن حضرت ﷺ افتاد و زار زار گریست؛ لذا حضرت علی رضی الله عنه آیه فوق را به وی معرفی کرد و گفت که الله تعالی در این آیه وعده فرموده که اگر گنهکاری در خدمت رسول خدا حاضر باشد و رسول برای او دعای مغفرت کند گناهان او آمرزیده می شوند. بنابراین او گفت من در خدمت شما حاضر شده ام که شما در حق من دعای مغفرت بفرمایید. کسانی که در آن وقت حاضر بودند بیان می فرمایند که در جواب آن

از روضه اقدس این صدا بر آمد که «قد غفر لك» یعنی، مغفرت شدی. (بحر محیط)

فَالَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مِمَّا شَجَرَ بَيْنَهُمْ

پس قسم به پروردگار تو، که مؤمن نمی باشند تا حکم نگر داند تو را، در آنچه اختلاف واقع شده

ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

میانشان. باز نیابند در دلهایشان تنگی از آنچه حکم کردی تو و قبول کنند با رضایت کامل.

خلاصه تفسیر

پس قسم به رب شما که ایشان (تنها به زبان اظهار ایمان می کنند، عندالله)

ایماندار نمی‌شوند تا وقتی که چنین نباشد که آن تنازع که در میانشان واقع باشد ایشان نزد شما (و اگر شما نباشید به شریعت شما) آن را حل نمایند. پس (وقتی که شما قضاوت کردید. پس) از آن قضاوت شما در دل خود مضیقه (انکار) نیابند و (آن قضاوت را) کاملاً (بظاهر و باطن) تسلیم کنند.

معارف و مسایل

پذیرفتن قضاوت پیغمبر، کفر است.

در این آیه با اظهار عظمت و علو مرتبت آن حضرت ﷺ اطاعت آن جناب ﷺ را که از آیات بی شمار قرآنی ثابت است با وضوح کامل تشریح فرمود. حق تعالی در این آیه قسم خورده، فرمود که هیچ انسانی نمی‌تواند مؤمن یا مسلمان باشد تا وقتی که قضاوت آن حضرت ﷺ را از صمیم دل کاملاً نپذیرد و در دل او از آن قضاوت هیچ گونه تنگی و تردد راه نیابد.

آن حضرت ﷺ به حیث رسالت، خود، حاکم امت و مسئول قضاوت هر آن اتفاقی است که واقع شود؛ حاکمیت و قضاوت او بر حکم مقرر کردن کسی متوقف نیست. باز در این آیه مسلمانان را به تقرر حکم به این خاطر تلقین فرمود که بسیاری از مردم بر حاکم مقرر کرده، به دولت و قضاوت او اطمینان نمی‌کنند؛ آنچنان که بر حکم مقرر کرده خویش، اطمینان دارند؛ اما آن حضرت ﷺ تنها حاکم نیست؛ بلکه رسول معصوم، رحمة للعالمین و پدر شفیق و مهربان امت نیز هست بنابر این چنین تعلیم داده شد که هر گاه در معامله‌ای یا در مسأله‌ای اختلاف پیش آمد بر طرفین لازم است که رسول اکرم را حکم خوش قرار داده، محاکمه خود را خاتمه داده، بنابه قضاوت و حکمیت ایشان، موارد اختلافی را پایان داده، نتیجه حکمیت ایشان را با دل و جان بپذیرند و مخلصانه بدان عمل نمایند.



حکم گردانیدن آن حضرت ﷺ در اختلاف، مختص به عهد مبارک ایشان نیست.

حضرات مفسرین فرموده‌اند که عمل بر این فرمان قرآنی، مختص به عهد مبارک آن حضرت ﷺ نیست؛ قضاوت شریعت مطهر او بعد از وفات ایشان به منزله قضاوت خود ایشان است. بنابر این، این حکم تا قیامت همچنان جاری است که در زمانه خود ایشان بلا واسطه به خود ایشان مراجعه می‌شد و بعد از ایشان به شریعت ایشان مراجعه شود که در حقیقت مراجعه به خود ایشان است.

چند مسئله مهم

اول این‌که، هرگز مسلمان نیست آن کسی که در هر نزاع و اختلاف بر قضاوت رسول کریم ﷺ مطمئن نباشد. از اینجاست که حضرت فاروق اعظم آن شخص را که بر قضاوت پیامبر اکرم ﷺ راضی نشد و موضوع اختلافی را به نزد فاروق اعظم آورد، به قتل رسانید. اولیای آن مقتول علیه حضرت عمر رضی الله عنه به بارگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند که او بدون جهت مسلمانی را به قتل رسانیده است. وقتی که این قضیه در خدمت آن حضرت ﷺ مطرح شد فوراً از زبان مبارک ایشان بر آمد که «ما كنت اظن ان عمر يجترأ على قتل رجل مؤمن» (یعنی، نپنداشته بودم که عمر بر قتل یک نفر مؤمن جرأت می‌کند) از این ثابت شد که اگر نزد حاکم بالا دست تری از حاکم زیر دستش پژوهش و فرجام خواهی شود او به جای حمایت از زیر دستان خود باید به انصاف قضاوت کند؛ چنان‌که در این واقعه قبل از نزول آیه، آن حضرت ﷺ اظهار ناراضی فرمود، باز وقتی که آیه نازل شد حقیقت روشن گشت که آن شخص مؤمن نبوده است.

مسئله دومی که از این آیه مستفاد می‌گردد این است که لفظ «فِيْمَا شَجَرَ»

تنها متعلق به معاملات حقوقی نیست؛ بلکه حاوی مسایل دیگری چون: عقاید، نظریات و مسایل نظری نیز هست.

بنابراین، فریضه هر مسلمان است که هر گاه هم در مسأله‌ای نوبت به اختلاف رسید، به جای این‌که با هم به درگیری و جنگ پردازند، هر دو گروه به طرف رسول خدا ﷺ و بعد از ایشان به طرف شریعت او رجوع کرده حل مسئله را جویا شوند.

مسئله سوم: این‌که معلوم شد که کاری که از آن حضرت ﷺ قولاً یا عملاً ثابت باشد، احساس دل تنگی در انجام آن هم علامت ضعف ایمان است. مثلاً جایی که شریعت به تیمم اجازه داده است که نماز خوانده شود در آنجا اگر دل کسی بر تیمم کردن راضی نباشد، این را تقوا نپندارد؛ بلکه آن را فساد قلبی خویش بداند؛ بنابر این هیچ کسی نمی‌تواند از رسول خدا ﷺ متقی تر باشد. آن حضرت ﷺ همچنین به نماز خواندن در حال قعود اجازه داده و اتفاق افتاده که خود نیز به طور نشسته نماز خوانده است. لذا اگر دل کسی به این عمل راضی نباشد و با وجود ناتوانی خویش، به خود رنج و مشقت بدهد و ایستاده نماز بخواند، این عمل بیانگر این است که در دل او شک است و نسبت به دستورات حیاتبخش دین تردید دارد.

آری اگر با بودن رخصت، رحمت را انتخاب کرده و بدان عمل کند، درست است و این نیز از تعلیمات عالیّه آن حضرت ﷺ است. اما مطلقاً احساس تنگدلی از رخصتهای شرعی تقوا نیست. از اینجا است که رسول خدا ﷺ فرموده: «ان الله تعالى يحب ان توتی رخصه كما يحب ان توتی عزائم» یعنی، همانطور که خدا از عمل بر عزیمت‌ها خرسند می‌شود، هم چنین از عمل بر رخصتها هم خرسند می‌گردد.

در عموم عبادات و اذکار و اوراد و درود و تسبیح از همه بهترین طریقه همان است که معمول خود رسول کریم ﷺ باشد و بعد از آن حضرت صحابه بر



آن عامل باشند وظیفه مسلمانان است که آن را از روایات مستند احادیث دریافته از مسلمات عمل خویش قرار دهند.

یک فایده مهم

از تفصیل گذشته، این امر واضح شد که رسول کریم ﷺ تنها مصلح و رهبر اخلاقی امت نبودند؛ بلکه ایشان یک حاکم عادل نیز بودند. به طوری که قضاوت و حکمیت ایشان معیار شناخت کفر و ایمان قرار داده شد؛ چنان که از واقعه بصره منافی ظاهر است. برای توضیح این موضوع، الله تعالی در چند جا از کتاب مقدس خویش ضمن تعلیم اطاعت از خویش، اطاعت رسول کریم ﷺ را هم لازم الاجرا قرار داد. چنانکه در آیه ۵۹ سوره نساء می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» یعنی؛ شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا را بجا آورید.

در آیه ۸۰ سوره نساء نیز فرموده است «مَنْ يَطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» یعنی، آنکه از رسول اطاعت کند او در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.

از اندیشه در این آیات شأن حاکمیت و مقام رهبری آن حضرت ﷺ نیز روشن و مسلم می شود که برای اظهار صورت عملی آن، الله تعالی قانون خود را به نزد آن حضرت ﷺ فرستاد تا که آن حضرت ﷺ بتواند قضاوت اختلافات را طبق آن بعهده گیرد؛ چنانکه در آیه ۱۰۵ سوره نساء می فرمایند: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» یعنی، ما کتاب را به حق نزد شما نازل کردیم تا که شما بین مردم چنان قضاوت کنید که خداوند به شما نشان داده و تفهیم نموده است.

وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا

و اگر ما حکم می کردیم بر ایشان که بکشید خودتان را یا بیرون بیاید از وطن تان نمی کردند
فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ ۚ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ

آن را مگر اندکی از ایشان و اگر آنان می‌کردند آنچه نصیحت کرده می‌شدند به آن البته در
خَيْرَ آلِهِمْ وَ أَشَدُّ تَبَيُّنًا ﴿٦٦﴾ وَ إِذَا لَاتَيْنَهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا
 حقشان بهتر و بیشتر تثبیت کننده می‌شد در دین. و آنگاه می‌دادیم به ایشان از نزد خود
عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَ لَهْدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾

ثواب بزرگ، و هدایت می‌کردیم آنها را به راه راست.

خلاصه تفسیر

و اگر ما بر آنان فرض می‌کردیم (به شکل احکام) که خود کشتی بکنید یا
 وطن‌تان را ترک کنید پس جز چند نفر انگشت شمار (که مؤمن کامل باشند) کسی
 این حکم را به جا نمی‌آورد. (از این ثابت شد که اطاعت کنندگان حقیقی اندک‌اند) و
 اگر این مردم (منافق) بر آنچه (از اطاعت رسول به جان و دل) به آنان نصیحت کرده
 می‌شود عمل می‌کردند (در دنیا هم بخاطر استحقاق ثواب) برای ایشان بهتر می‌شد
 و (نیز به اعتبار تکمیل دین) ایمان (ایشان) بیشتر مستحکم می‌شد. (زیرا تجربه ثابت
 کرده که انجام کارهای دین مایه ترقی، اعتقاد و یقین می‌باشد) و در این حالت (که هر
 گاه از عمل خوبی ثبات دین به دست آید پس در آخرت) هم ما به ایشان فقط از طرف
 خود اجر عظیم عنایت می‌کنیم و ما به ایشان راه راست (جنت را) نشان می‌دهیم
 (که بدون منع و جلو گیری وارد بهشت می‌شوند که رسیدن به آن مقام همان نیل به اجر
 عظیم است).

معارف و مسایل

شأن نزول

واقعه‌ای که به سبب آن، این آیه و آیات پیش از این، نازل شدند، رفتار
 بشر منافق بود که برای قضاوت ادعای خویش، اولاً کعب بن اشرف یهودی را



انتخاب کرد. سپس مجبور شد نزد آن حضرت علیه السلام برود و چون قضاوت آن حضرت علیه السلام بر خلاف نظر او بود بر آن راضی نشد و سپس برای قضاوت ادعای خویش به نزد حضرت عمر رضی الله عنه رسید که حضرت عمر رضی الله عنه او را به قتل رساند. وقتی این واقعه در مدینه انتشار یافت، یهودی‌ها به مسلمانان طعنه زدند که: شما چه مردمانی هستید که او را رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانید و مدعی اتباع او هستید باز هم قضاوت او را نمی‌پذیرید. بنگرید که به یهودیها در باره توبه از گناه ایشان، حکم رسیده بود که شما در آن یکدیگر را بکشید ما بر این حکم شدید عمل کردیم تا این که از ما هفتاد هزار نفر کشته شد. اگر به شما چنین دستوری می‌رسید شما چه می‌کردید؟! پس برای این جریان آیه نازل شد که: «وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ» یعنی، حال این منافقین یا عموم مردم، که در آن مؤمن و کافر داخل‌اند، این است که اگر به آنان مانند بنی اسرائیل حکم شدید خودکشی یا ترک وطن داده می‌شد خیلی کم از آنان بر این حکم عمل می‌کردند.

در اینجا، هشدار شدیدی است برای کسانی که در هنگام اختلافات خود، قضاوت مدبرانه رسول الله صلی الله علیه و آله و شریعت او را گذاشته به سراغ کسی دیگر می‌روند و نیز جوابی برای طعنه یهودیان است که این رفتار منافقین است نه مسلمانان حقیقی؛ به دلیل این که وقتی این آیه نازل شد، یکی از صحابه رضی الله عنه فرمود که: الله ما را در چنین آزمایشی قرار نداد.

وقتی این گفته صحابی به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، فرمود که: در امت من چنین کسانی هم هستند که دلشان مانند کوه استوار است. این وهب می‌گوید که این گفته حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود.

در روایت دیگر آمده است که وقتی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه این آیه را شنید فرمود: اگر چنین حکمی نازل می‌شد به خدا قسم از همه جلوتر من خودم و اهل خانه‌ام را قربان می‌کردم. در بعضی روایات آمده است که بر نزول این آیه، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این حکم خودکشی یا ترک وطن از جانب

اللہ تعالیٰ می آمد ابن ام عبید یعنی، حضرت عبد اللہ بن مسعود بر اثر عمل می کرد. اما معامله دوم یعنی ترک دیار، که صحابہ کرام (رض) بر آن عمل کرده به جهانیان نشان داده اند که وطن خویش مکّه و تمام ثروت و تجارت را گذاشته به طرف مدینه متوّرّه هجرت نمودند.

در آخر آیه فرمود که: اگر چه این حکم مشکل است، اما اگر آنان طبق دستور ما آنرا بپذیرند انجام این کار برای آنان بهتر خواهد بود و این عمل، ایمان آنها را استوار تر می کند و ما به آنان در مقابل این کار، ثواب عظیم عنایت کرده، آنان را به راه راست سوق خواهیم داد.

بعد از این در آخر آیه، ذکر درجات عظیم برای کسانی است که اطاعت خدا و رسول را به جا آورده اند که در این باره به آنان چنین مژده داده شده که ایشان در جنت در رکاب انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین قرار می گیرند. نزول این آیه، واقعه ای بخصوص دارد که تفصیل آن با تشریح درجات چهارگانه انبیا و صدیقین و شهدا و تفسیر چگونگی همراهی با آنان در جنت ان شاء الله خواهد آمد.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ

وهر کسی که بپذیرد حکم خدا و رسول او را، پس او همراه کسانی است که انعام کرده خدا بر

النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ

انان که انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین می باشند و خوب است رفاقت

رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

ایشان. این فضل از جانب خداست و خدا کافی است دانایان.

خلاصه تفسیر

و هر کسی که (در احکام لازمه هم) فرمان خدا و رسول را به جا آورد (اگر



نقواند در تکتبر طاعات به حد کمال برسد) پس چنین اشخاص هم (در جنت) همراه کسانی می‌شوند که الله تعالی بر آنان انعام (کامل دین و قرب و قبول) فرموده است؛ یعنی انبیا علیهم السلام و صدیقین (که در امت انبیا از همه حائز مرتبه بیشترند که از آن جمله جمال باطنی هم هست و در عرف به آنان اولیاء الله گفته می‌شود) و شهدا (که به خاطر محبت دین جان خود را از دست دادند) و صلحا (که کاملاً پیر و شریعت می‌باشند. یعنی هم در واجبات و هم در مستحبات از دیگران گوی سبقت را ربوندند که به آنان نیک بخت و درندار گفته می‌شود) و ایشان (رفیق هر کسی باشند) رفقای خیلی خوبی اند (و رفاقت مطیع به آنان ثابت است. پس نتیجه این شد که این خود از ثمرات اطاعت است که برای او جنین رفیق میسر شد) این (معیت و رفاقت برای ایشان تنها) فصلی است از جانب الله تعالی (یعنی اجر عمل نیست زیرا که مقتضای آن این بود که از درجه‌ای که مقتضای عمل باشد جلوتر نتوانند بروند. پس این به صورت جایزه است) و الله تعالی دانای کافی است؛ (که هر عمل و مقتضای آن را و مقدار آن انعام را که بیش از مقتضا و مناسب باشد داملامی‌داند؛ زیرا که در آن انعام هم تفاوت می‌باشد بعضی به آن حضرات بار بار شرف قرب حاصل می‌کنند و بعضی گاه کاد و علی هذا القیاس). «والله اعلم»

ربط آیات

در بالا تنها برای مخاطبان به اطاعت خدا و رسول، وعده اجر عظیم بود، الآن در این آیات به صورت قاعده کلی ذکر وعده عمومی به اطاعت خدا و رسول است.

معارف و مسایل

درجات جنت به اختیار اعمال می‌باشد

کسانی که بر همه آنچه که خدا و رسول امر فرموده‌اند، عمل کنند و از همه آنچه که خدا و رسول منع فرموده اجتناب ورزند. پس به اعتبار عمل، درجات شان مختلف خواهد شد. گروه درجه اول را خداوند به همراهی انبیا

در مقامات عالیة جنت جای می دهد و گروه درجه دوم را به همراهی کسانی جای می دهد که بعد از انبیا باشند که به آنان صدیقین گفته می شود. یعنی، آن اصحاب جلیل القدر که بدون هیچگونه خود داری و مخالفت نخست ایمان آوردند؛ مانند حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه؛ پس گروه درجه سوم به همراه شهدا می باشند؛ شهدا کسانی هستند که جان و مال خود را در راه خدا فدا کردند. گروه درجه چهارم به همراه صلحا خواهند بود. صلحا کسانی اند که در ظاهر و باطن خویش بر اعمال صالح مقید و استوار باشند.

خلاصه این که اطاعت کنندگان کامل خدا و رسول او در معیت کسانی می باشند که به نزد خدای تعالی از همه بیشتر معزز و مقبول اند و آنان چهار گروه اند:

انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین.

شأن نزول

این آیه بنا بر واقعه ای مخصوص نازل شد که آن را امام التفسیر، حافظ ابن کثیر با اسانید متعدد، نقل کرده است.

واقعه از این قرار است که امّ المؤمنین، حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها می فرماید که: روزی یکی از اصحاب کرام در خدمت رسول کریم صلی الله علیه و آله حاضر شده عرض کرد که: یا رسول الله! محبت شما در دل من از نفس خودم هم بیشتر است و هم از زن و فرزنداتم. بسا اوقات در خانه بی قرار می باشم تا این که در خدمت شما آمده، شما را زیارت می کنم؛ آنگاه آرام می گیرم. اکنون در این فکرم که وقتی شما از این جهان تشریف ببرید و من هم بمیرم؛ این را می دانم که شما در جنت به همراه پیامبران در درجات عالیة قرار می گیرید؛ اولاً نمی دانم که آیا وارد بهشت می شوم یا خیر و اگر وارد هم شدم درجه من از شما بسیار پایین تر خواهد بود و من در آنجا نمی دانم به زیارت شما مشرف



می شوم یا خیر. در آنجا من چطور می توانم صبر کنم؟ آن حضرت علیه السلام سخن او را شنیده پاسخ نداد تا این که این آیه نازل شد «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» آنگاه آن حضرت علیه السلام به او مژده داد که به اطاعت کنندگان در جنت ملاقات و زیارت انبیاء علیهم السلام و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران میسر خواهد شد؛ یعنی با وجود تفاوت درجات جنت و اولی و اعلی بودنش هم مواقع ملاقات و مجالست میسر می شود.

چگونگی ملاقات در بهشت

از آن جمله یکی این می باشد که از جای خود یکدیگر را می بینند چنان که در مؤطای امام مالک به روایت ابو سعید خدری منقول است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که: اهل جنت به دریچه های خویش اهل طبقات بالا را می بینند هم چنان که شما در این جهان ستارگان را می بینید.

و این صورت هم می باشد که در درجات برای ملاقات آمد و رفت کنند؛ چنان که ابن جریر به روایت ربیع نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه چنین فرمود: که اهل طبقات بالا به طرف پایین می آیند و به آنان ملاقات و مجالست می کنند. و این هم امکان دارد که به اهل طبقات پایین اجازه برسد که برای دیدن اهل طبقات بالا، بالا بروند. و بنا بر این آیه، رسول کریم صلی الله علیه و آله بسیاری را به همراهی خود در جنت بشارت داد.

در صحیح مسلم آمده است که حضرت کعب اسلمی (رض) به معیت آن حضرت صلی الله علیه و آله شب می گذرانید؛ یک شبی هنگام تهجد، کعب اسلمی برای آن حضرت صلی الله علیه و آله آب وضو و مسواک و لوازم دیگر آورد و گذاشت پس آن حضرت صلی الله علیه و آله مسرور شده فرمود از من چیزی درخواست کن. کعب اسلمی عرض کرد من در جنت هم نشینی شما را می خواهم آن حضرت فرمود که:

چیزی دیگر بخواه او عرض کرد که چیزی دیگر نمی‌خواهم آنگاه آن حضرت ﷺ فرمود که: اگر می‌خواهی در جنت همراه من باشی پس «اعنی علی نفسک بکثرة السجود» یعنی به مقصد خود می‌رسی اما در این به من چنین کمک کن که زیاد سجده کن. یعنی نماز زیاد بخوان.

در «مسند» امام احمد آمده است که، شخصی به نزد آن حضرت ﷺ آمد و عرض کرد که: یا رسول الله من به این امر شهادت داده‌ام که به غیر از خدا کسی لایق عبادت نیست و این که شما رسول بر حق خدا می‌باشید و من پایبند نماز پنج وقت نیز می‌باشم و زکات هم می‌دهم و روزه رمضان را هم می‌گیرم با شنیدن این، رسول الله ﷺ فرمود: آن کس که در این حالت بمیرد او با انبیا و صدیقین و شهدا خواهد بود به شرطی که نا فرمانی مادر و پدر را نکند.

همچنین در حدیثی از ترمذی آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«التاجر الصدوق الامین مع النبیین و الصدیقین و الشهداء» یعنی تاجری که راستگو و امانتدار باشد با انبیا و صدیقین و شهدا خواهد بود.

شرط قرب، محبت است.

صحبت و رفاقت رسول کریم ﷺ از محبت او به دست می‌آید چنان که در صحیح بخاری به طرق متواتر از گروهی از صحابه کرام منقول است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد که مقام و پایه آن شخص چیست که با کسی محبت و تعلق داشته باشد، اما در عمل به درجه او نرسد. آن حضرت ﷺ فرمود: «المرء مع من احب» یعنی در محشر هر شخصی همراه کسی است که با او محبت داشته باشد.

حضرت انس رضی الله عنه می‌فرماید که صحابه کرام در جهان از هیچ چیز این اندازه خوشحال نشدند که از این حدیث خوشحال شدند؛ زیرا که این حدیث به آنان چنین بشارت داد که محبت کننده با رسول ﷺ در محشر و جنت



هم با رسول خدا همراه خواهد بود.

رفاقت رسول خدا ﷺ وابسته به رنگ و نژاد کسی نیست.

طبرانی در معجم کبیر روایتی از حضرت عبدالله بن عمر نقل کرده است که شخصی حبشی نزد آن حضرت ﷺ آمد و عرض کرد که یا رسول الله شما از ما در حسن و صورت و حسن رنگ هم ممتاز می‌باشید و در نبوت و رسالت هم؛ حال اگر من بر آن چیز ایمان بیاورم که شما ایمان آورده‌اید و همان عمل را انجام دهم که شما انجام داده‌اید آیا من می‌توانم در جنت همراه شما قرار بگیرم؟

آن حضرت ﷺ فرمود: آری؛ حتماً (تواز بد صورتی حبشیانه خویش نترس) قسم به ذاتی که نفسم به دست اوست حبشیان سیاه رنگ در جنت سفید و زیبا می‌شوند و به مسافت یک هزار سال می‌درخشند و هر کسی که به کلمه لا اله الا الله قایل باشد نجات و فلاح او بر عهده خداست و آن که سبحان الله و بحمده را می‌خواند در نامه اعمال او یکصد و بیست هزار نیکی نوشته می‌شود.

با شنیدن این، یکی از حاضرین مجلس، عرض کرد یا رسول الله وقتی که در بارگاه الله تعالی این همه سخاوت و نیکی هست ما چگونه هلاک می‌شویم یا در عذاب چگونه گرفتار می‌شویم؟ آن حضرت ﷺ فرمود: (چنین نیست) حق این است که در قیامت بعضی این قدر نیکی و عمل برداشته می‌آید که اگر بر کوه گذاشته شوند کوه هم نمی‌تواند سنگینی آنها را تحمل کند؛ اما در مقابل آنها وقتی که نعم الهی می‌آیند و به آنها موازنه کرده می‌شود پس اعمال انسان در مقابل با آنها هیچ می‌شود مگر این که خداوند به رحمت خویش او را مورد نوازش قرار دهد. بر سؤال و جواب آن حبشی، این آیه سوره دهر نازل گردید «هل آتی علی الإنسان جینٌ بین الذهر ثم یکن شیئاً مذکوراً» حبشی به شگفت آمده عرض کرد: یا رسول الله! چشمهای من می‌توانند آن نعمتها را ببینند که

چشمهای مبارک شما آنها را مشاهده می‌کنند آن حضرت ﷺ فرمود: آری، حتماً با شنیدن این، حبشی نو مسلمان شروع به گریستن کرد تا این‌که در حال گریه جان سپرد و خود آن حضرت ﷺ با دست خویش تجهیز و تکفین او را انجام داد.

تفصیل درجات

تفسیر آیه با شأن نزول و تفصیل مربوط به آن بیان شد. حال نکته قابل توجه این است که کسانی که خدا بر آنان انعام فرموده، چهار درجه آنها بیان شد؛ اما این چهار درجه به چه اعتباری هستند و نسبت و فرق آنها نسبت به یکدیگر چیست؟ آیا امکان دارد که این چهار درجه در یک شخص جمع شوند یا خیر؛ حضرات مفسرین در این باره اقوال مختلف و تفصیل طولانی نوشته‌اند؛ بعضی فرموده‌اند که این چهار درجه می‌تواند در یک شخص جمع شود و همه آنها مانند صفات متداخله می‌باشند؛ زیرا که در قرآن کریم کسی که نبی گفته شده به لقب «صدیق» هم یاد شده است؛ چنان‌که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه ۴۱ سوره مریم فرموده است: «أَنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» و درباره حضرت یحیی علیه السلام در آیه ۳۹ سوره آل عمران فرموده است: «وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ» و هم چنین در ارتباط با حضرت عیسی در آیه ۴۶ آل عمران آمده است «وَكَهْلًا مِّنَ الصَّالِحِينَ».

حاصل آن این‌که اگر چه به اعتبار مفهوم و معنی این چهار صفت و درجات از هم جدا هستند، اما همه این صفات می‌توانند در یک شخص جمع شوند و مثال آن چنین است مانند: مفسر، محدث، فقیه و موزع و متکلم که صفات مختلف علما می‌باشند اما بعضی از علما می‌توانند چنین باشند که هم مفسر باشد و هم محدث و هم فقیه و هم موزع و هم متکلم یا مانند دکتر، مهندس، خلیان، که صفات مختلف‌اند اما همه اینها می‌توانند در یک شخص



جمع باشند.

آری در عرف عمومی، قاعده این طور است که چه نوع صفتی که بر هر شخص غلبه یافت، او بآن نام معروف می شود. نویسندگان کتب طبقات، او را به آن نام در آن طبقه به شمار می آورند از این جهت عموم مفسرین فرموده اند که مراد از «صدیقین» اجلّه و بزرگان صحابه و مراد از «شهداء» شهدای احد و مراد از «صالحین» عموم مسلمانان نیکوکارند.

امام راغب اصفهانی این چهار درجه را با هم مختلف گفته است و در تفسیر «بحر محیط» و «روح المعانی» و «مظهری» همین مذکور است؛ یعنی این که الله تعالی مؤمنین را در چهار گروه تقسیم بندی کرده و برای هر گروهی درجات اعلیٰ و ادنیٰ مقرر فرموده است. و عموم مسلمانان را به درجه عالی سعادت ترغیب داده که لحظه ای غافل نشوند و از دیگران عقب نمانند که این خود با سعی و تلاش و مجاهدت علمی و عملی میسر است.

مقام نبوت

از جمله درجات عالی، مقام والای نبوت است که با جدّ و جهد و سعی و تلاش میسر نمی گردد؛ ولی سعادت همراهی با انبیاء علیهم السلام حاصل می شود. امام راغب اصفهانی فرموده است که از همه این درجات درجه رفیع انبیاء علیهم السلام است که نیروی امداد الهی شامل حال آنان است و مثال آنان مانند کسی است که چیزی را از نزدیک ببیند. بنابراین حق تعالی مربوط به آنان در آیه ۱۲ سوره النجم می فرماید که: «أَفْتَمْرُؤُهُ عَلٰی مَا يَرٰی»

تعریف صدیقین

دومین درجه. درجه صدیقین است و آنها کسانی اند که در معرفت نزدیک با انبیاء علیهم السلام می باشند. امثال آنان مانند این است که کسی چیزی را از

دور ببیند. کسی از حضرت علی رضی الله عنه پرسید که آیا شما خدا را دیده‌اید؟ فرمود: من تا کسی را نبینم چگونه او را عبادت می‌کنم؟ سپس فرمود که: مردم خدا را به چشم ندیده‌اند؛ اما قلوب ایشان حقایق را به وسیله ایمان دیده‌اند. مراد حضرت علی رضی الله عنه، از دیدن چنان دیدنی است که تنها با معرفت علمی میسر می‌باشد. لذا معرفت علمی ایشان مانند دیدن است.

تعریف شهدا

سومین، درجه شهداست. آنها کسانی‌اند که مقصد را به وسیله دلایل و براهین می‌دانند؛ مشاهده‌ای ندارند و مثالشان مانند این است که کسی چیزی را در آینه از نزدیک ببیند، چنان‌که حضرت حارثه فرمود که: «من چنین احساس می‌کنم که عرش رب کریم خود را می‌بینم.»

و در حدیث: «ان تعبد الله کانک تراه» همین نوع رؤیت می‌تواند مراد باشد.

تعریف صالحین

چهارمین، درجه صالحین است و ایشان کسانی هستند که مقصد را به وسیله تقلید و اتباع بشناسند و مثال آنان مانند کسی است که چیزی را از دور در آینه ببیند و آنچه در حدیث وارد شده است که «فان لم تکن تراه فانه یراک» می‌تواند مراد آن همین باشد. حاصل این تحقیق امام راغب اصفهانی این است که در درجات معرفت رب، درجاتی می‌باشد و بنابر اختلاف درجات مدارج هم مختلف‌اند. در هر صورت مقصود آیه روشن است که به مسلمانان چنین پشارت داده شد که اطاعت کنندگان کامل خدا و رسول صلی الله علیه و آله در معیت کسانی می‌باشند که در درجات عالیه سکونت داشته باشند و خداوند متعال چنین محبتی را نصیب همه ما بگرداند. آمین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اخذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾

ای ایمانداران بگیریید سلاح خود را سپس در آید دسته دسته یا در آید همه یکجا.



وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لِيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ

و بعضی از شما آنست که درنگ می‌کند پس اگر برسد به شما مصیبتی می‌گوید خدا بر من

اذ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ تَسْهِيدًا ﴿٧٢﴾ وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ

فضل کرد که نبودم با آنان همراه. و اگر برسد به شما فضل از طرف خدا پس چنین می‌گوید که

كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا

گویا نبود میان شما و او هیچ دوستی ای کاش که می‌بودم با آنان پس می‌یافتم پیروزی

عَظِيمًا ﴿٧٣﴾ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا

بزرگ. پس باید بجنگند در راه خدا کسانی که می‌فروشند زندگی دنیا را در مقابله

بِالْآخِرَةِ ط وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ

آخرت و هر کسی که بجنگد در راه خدا پس کشته شود یا غالب گردد پس ما می‌دهیم به او

أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾

اجر بزرگ.

خلاصه تفسیر

ای مؤمنان! (در مقابله کفار) از خود احتیاط بدارید (یعنی از توطئه آنان هوشیار باشید و هنگام جنگ با وسایل، سلاح و سپر و شمشیر و دیگر تجهیزات جنگی باشید) پس (برای مقاتله آنان) به طور پراکنده یا اجتماع (به هر نحوی که مناسب باشد) در آید و در اجتماع شما (که شامل بعضی منافقین هم هست) بعضی از شما اشخاص چنان است (مراد از آن منافقین اند) که خود داری می‌کند (یعنی در جهاد شرکت نمی‌کند) پس اگر مصیبتی به شما رسید، (مانند شکست و غیره) پس (بر نرفتن خود مسرور شده) می‌گوید هر آینه خداوند متعال بر من بسیار فضل فرمود که من با آنان (در جنگ) حاضر نبودم (ورنه بر من هم مصیبت واقع می‌شد) و اگر بر

شما فضل خدا باشد (یعنی فتح و غنیمت) پس هم چنان (با خود غرض) اسماء گویند گویا در میان شما و او هیچ تعلق نیست (بر فوت شدن مال تأسّف خورده) می‌گویند چطور خوب می‌شد که من هم شریک حال مردم می‌شدم. (یعنی به جهاد می‌روم) من هم کامیابی بزرگی می‌یافتم (که مال و ثروت می‌آوردم و خود غرض و بی‌تعلقی این گفتار ظاهر است و اگر نه با کسی که تعلق باشد از پیروزی او هم خوشحال می‌شوند نه این‌که بر خود تأسّف خورده بنشینند و از خوشی آن اسم هم نبرند، الله تعالی در حق او می‌گوید که پیروزی بزرگ مجانی حاصل نمی‌شود اگر طالب آن است) پس بر او لازم است که در راه خدا (یعنی به نیت اعلای کلمه الله که موقوف است بر ایمان و اخلاص یعنی مسلمان شدن) بجنگد که آخرت را (گذاشته) در عوض (آن) زندگی دنیا را اختیار کرده‌اند (یعنی اگر آن شخص به فوز عظیم اشتیاق دارد دل را درست کرده دست و پاها را حرکت دهد مشقت برداشت کند در جلو تیر و نیزه سینه سیر باشد بپسندد آیا فوز عظیم به دست می‌آید یا خیر. و این چگونه دل خوش است. پس هر کسی که این همه مصایب را تحمّل کند پیروزی از آن اوست. زیرا که پیروزی دنیوی اولاً ناچیز است ثانیاً گاهی به دست می‌رسد گاهی خیر چرا که اگر غالب شد، هست و آناً نیست و پیروزی آخرت که برای چنین شخص موعود است. این طور است که عظیم هم هست و در هر حال هست زیرا که قانون آن از این قرار است که) هر کسی که در راه خدا بجنگد خواه (مغلوب باشد که) کشته شود یا غلبه حاصل کند (در هر حالت) به او اجر عظیم (آخرت) خواهیم داد (و حقّاً شایسته است که به آن اجر عظیم گفته شود)

ربط آیات

پیش از این ذکر اطاعت الله و رسول بود که اکنون در این آیات به فرمانبرداران دستور داده می‌شود که برای اعلای کلمه الله و احیای دین جهاد کنند. (قرطبی)



معارف و مسایل

فواید مهم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ الْخ» در ابتدای این آیه حکم داده شد که برای جهاد، اسلحه فراهم کنید و در قسمت دوم آیه به اقدام جهاد امر شد از اینجا یک امر که در مواضع متعدّد توضیح داده شده است، این است که اختیار کردن اسباب ظاهری خلاف توکل نیست.

نکته دومی که از این آیه استنباط می شود این است که اگر چه برای فراهم ساختن اسلحه دستور رسید اما چنین وعده داده نشد که به وسیله آنها حتی شما محفوظ خواهید ماند این خود اشاره به این است که اختیار کردن اسباب فقط بخاطر اطمینان قلبی است و اگر نه فی نفسه در آن هیچ تأثیری برای نفع و نقصان نیست. چنان که در آیه ۵۱ سوره توبه می فرماید: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا» یعنی ای نبی! شما بگویید که خداوند هرگز ما را در مصیبت قرار نمی دهد مگر این که آن را برای ما مقدر فرموده است.

۱- در این آیه اولاً به آماده شدن جهاد دستور رسیده بود بعد از آن تاکتیک بیرون آمدن برای آن نشان داده شد که برای آن دو جمله ذکر گردید: «فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا» ثبات جمع «ثُبَّةٌ» به معنی گروه و دسته کوچک که به آن دسته (سریه) گفته می شود؛ یعنی، هر گاه بر آن شدید که جهاد کنید به طور انفرادی قیام نکنید؛ بلکه به صورت دسته های کوچک در آید یا به صورت لشکر بزرگ (جمیعاً) بروید. زیرا که در رفتن تنها به جنگ احتمال خطر است و دشمن در چنین مواقع به نفع خود کاملاً بهره برداری می کند.

این تعلیمی است که در موقع جهاد به مسلمانان داده شد. اما در احوال و اوضاع عمومی هم تعلیم شریعت این است که به تنهایی به سفر نباید رفت؛ چنان که در حدیثی به یک مسافر تنها یک شیطان و به دو مسافر دو شیطان و به

سه نفر جماعت گفته شده است.

همچنین در حدیثی دیگر فرموده است که:

«خیر الصحابه اربعه و خیر السرايا اربع مائة و خیر الجيوش اربعه آلاف» (رواه الطبرانی

بحواله مشکوٰۃ)

یعنی بهترین دوستان کسانی‌اند که چهار نفر باشند و بهترین دسته آن است از چهارصد نفر و بهترین قشون آن است که از چهار هزار نفر تشکیل شده باشد.

۲- «وَإِنَّ مِنْكُمْ لَخ» از این آیه به ظاهر چنین معلوم می‌شود که این خطاب هم به مؤمنان است؛ در حالی که صفاتی که آینده بیان می‌شود، نمی‌تواند از آن مؤمنان باشد؛ بنابراین علامه قرطبی فرموده که مراد از آن منافقین‌اند و چون آنان در ظاهر ادعای مسلمانی دارند بنابراین در خطاب به آنان گروه مؤمنان گفته شد.

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ

و چیست شما را که نمی‌جنگید در راه خدا و به خاطر مستضعفان از مردان و

النِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ

زنان و کودکان که می‌گویند پروردگارا، بیرون آر ما را از این ده که ستمکار است

أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

اهل آن و مقررکن برای ما از طرف خود حامی و مقررکن برای ما از طرف خود یاوری.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ

سسی که مؤمن‌اند می‌جنگند در راه خدا، و کسانی که کافراند می‌جنگند در راه

الطَّاغُوتِ فَفَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

شیطان پس بجنگید با حامیان شیطان، هر آینه فریب شیطان ضعیف است.



خلاصه تفسیر

و به نزد شما چه عذری هست که شما جهاد نکنید (با وجودی که انگیزه قوی آن وجود دارد. زیرا که این جهاد) در راه خدا (می باشد یعنی برای اعلاى کلمه الله هست که توجه به آن ضروری است) و (از این آثار اعلاى دین نیاز به اثر ویژه در پیش هست و آن این که) به خاطر مستضعفین (ایماندار هم جنگیدن ضروری است تا که از پنجه ظلم کفار نجات یابند) که از جمله این (ضعیفان) بعضی مردانند و بعضی زن و بعضی کودک (که از دست کفار تنگ و پریشان شده اند) دعا می کنند که پروردگارا ما را (به نحوی) از این ده (یعنی از مکه که برای ما چون زندان شده است) بیرون آر که اهالی آن شدیدترین ظالم اند. (که ما را در بلا و مصیبت افکنده اند) و برای ما از پرده غیب حامی بفرست. (که از ما حمایت کرده از پنجه این ظالمان رهایی دهد) کسانی که کاملاً ایمان دارند. (آنان با شنیدن این احکام) در راه خدا (یعنی به خاطر غلبه اسلام) جهاد می کنند و کسانی که (در مقابله با ایشان) کافراند در راه شیطان (یعنی به قصد غلبه کفر) می جنگند (و ظاهر است که از این دو گروه نصرت خدا از آن مؤمنان است. وقتی کمک خدا با مؤمنان است پس ای ایمانداران) شما با رفیقان شیطان (یعنی با کفار که از کمک خدا محروم اند) جهاد کنید (و اگرچه آنان تدابیر مختلفی را برای پیروزی خود بکار می برند اما) در واقع (آنها تدابیر شیطان اند که شیطان به آن تدابیر کفرانگیز فرمان می راند). تدابیر شیطان (خود) ضعیف می باشد (زیرا که در آن امداد غیبی نمی باشد و غلبه چند روزه که گاهی پیش می آید مهلت و استدراج چند روزه است و این تدابیر چه می تواند با کمک غیبی که شامل حال مسلمانان است مقابله کند.

خلاصه این که انگیزه جهاد و وعده نصرت، هر دو موجوداند. پس دیگر چه عذری دارید؟ لذا از اینجا است که قرآن مجید مکرراً آنها را مورد تأکید قرار داد.

معارف و مسایل

فریاد رسی مظلوم، فریضه مهم اسلامی است.

در مکه چنان مسلمانان ضعیفی مانده بودند که به علت ضعف جسمی

و نداشتن امکانات، قادر به هجرت نبودند و کفار نیز از هجرت آنها به شدت جلوگیری می‌کردند و انواع آزار و اذیت را بدانها روا داشتند تا که آنها را از اسلام برگردانند. که اسم بعضی از جمله آنان در تفاسیر مذکور است مانند: ابن عباس و والده ایشان، سلمه بن هشام، ولید بن ولید، و ابو جندل ابن سهل. (قرطبی) ایشان بنابر رسوخ ایمان خویش ظلم و ستم آنان را تحمل می‌کردند و با کمال صلابت بر اسلام پایبند بودند. البته از خدا همیشه می‌خواستند تا آنان را از این مصایب نجات دهد، در آخر الله تعالی دعای ایشان را پذیرفت و به مسلمانان امر کرد که جهاد کرده آنها را از جبر و تشدد کفار رهایی دهند. در این آیه مؤمنان از خدا دو چیز خواسته بودند: یکی این که ما را از این ده بیرون آر (مراد از قریه در اینجا مکه است) دوم این که برای ما یک ناصر و مددکار بفرست؛ چنان که الله تعالی این هر دو خواسته آنها را پذیرفت به این صورت که برای بعضی از آنان فرصت در آمدن را مهیا ساخت که اولین خواسته آنان بر آورده شد و بعضی در آنجا ماندند تا این که مکه فتح شد و رسول خدا ﷺ عتاب بن اسید را استاندار آنجا منصوب کرد که آن مظلومان را از آن ظالمان نجات داد و به این شکل خواسته دوم آنان نیز تأمین گشت.

در این آیه قرآن کریم، به جای دستور حکم صریح قتال این الفاظ را اختیار کرد که: «وَمَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ» که در آن اشاره به این است که در این احوال و اوضاع قتال و جهاد یک وظیفه فطری و طبیعی است که عدم انجام آن از مردم شریف بسیار بعید به نظر می‌رسد.

دعا به درگاه خدا، بهترین علاج مشکلات است.

از آیه «يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا» چنین نشان داده شد که یکی از اسباب حکم قتال، دعای مردان و زنان مسلمانان مستضعف بود که مقبولیت آن به صورت



دستور دادن مسلمانان به جهاد بود و مصایب آنان فوراً خاتمه یافت. همه می‌جنگند؛ اما مقاصد مؤمن و کافراز هم جداست.

«الَّذِينَ آمَنُوا يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در این آیه نشان داده شد که مؤمنین در راه خدا می‌جنگند و کفار در راه شیطان از این روشن و ظاهر است که مقصد از جدّ و جهد مؤمن همین است که قانون الهی در جهان رایج گردد و حکم خدای تعالی گرامی داشته شود؛ زیرا که الله تعالی مالک همه مخلوقات جهان است و قانون او بر انصاف خالص مبتنی است و هر گاه حکومت عدل و انصاف به اجرا در آید، امنیت برقرار می‌گردد. لذا برای تحقق این آرمان، امنیت در جهان ضروری است و برای همین است که وقتی مؤمن جهاد می‌کند برای او این چشم انداز در جلو روی این مقصد جلوه گر می‌شود.

اما در مقابل، خواهش کفار این است که کفر، ترویج یافته غلبه پیدا کند و نیروهای طاغوتی بر سر قدرت بیایند تا که کفر و شرک جهان را فرا گیرد و چون کفر و شرک راههای شیطان‌اند؛ لذا کفار در کارهای شیطان با او کمک می‌کنند.

تدبیر شیطان ضعیف است.

«إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» در این آیه نشان داده شد که تدبیر شیطان سست و ضعیف است که با آنها نمی‌تواند به مؤمنان ضرری برساند؛ بنابراین نباید مسلمانان در جنگ با دوستان شیطان بهراسند؛ زیرا که حامی مسلمانان خداست و تدبیر شیطان برای کفار هیچ فایده‌ای نمی‌رساند؛ چنان‌که در جنگ بدر چنین شد که اولاً شیطان در جلوی کفار لاف می‌زد و به کفار کاملاً اطمینان داد که «لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ» که امروز هیچ کسی نمی‌تواند شما را مغلوب کند زیرا که «إِنِّي جَارٌ لَكُمْ» (من مددکار شما هستم) من به تمام قشون خود به کمک شما

می آیم .

وقتی جنگ آغاز شد او اگر چه با لشکر خود جلو آمد، اما وقتی دید که فرشتگان به حمایت مسلمانان رسیدند او تدبیر خود را شکست خورده دید و بر پاشنه پاهای خود پا به فرار گذاشت و به دوستان خود یعنی کفار: «إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^(۱) من از شما بیزارم زیرا که من چیزهایی را می بینم که شما اطلاع ندارید (یعنی لشکر فرشتگان را) من از خدا می ترسم که او سخت عذاب دهنده است. (مظہری)

در این آیه که تدبیر شیطان، ضعیف گفته شد، برای آن در این آیه دو شرط هم مفهوم گردید: یکی این که آن انسان که شیطان در مقابله آن تدبیر به کار می برد، مسلمان باشد. دوم این که کار آن مسلمان، خالص برای رضای خدا باشد؛ غرض دنیوی و نفسانی را در آن نیامیزد. شرط اول از «الَّذِينَ آمَنُوا» و شرط دوم از «يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» معلوم می شود. اگر یکی از این دو شرط فوت گردد، لازم نیست که تدبیر شیطان در مقابله ضعیف گردد حضرت ابن عباس (رضی) فرموده که هرگاه شما شیطان را دریابید بدون خوف و اندیشه بر او حمله برید و آن حضرت ﷺ بعداً این آیه را تلاوت فرمود که: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (احکام القرطبی الموسطی)

الَّذِينَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا

آیندیدی کسانی را که امر شده بودند که بازدارید دستهایتان را و بر پا دارید نماز را و بدهید

الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ

زکات را پس وقتی که حکم شد به ایشان به جنگ آنگاه گروهی از ایشان می ترسند از مردم

كَخَشِيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشِيَةً ۚ وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا



مانند ترس از خدا یا از این هم بیشتر ترس و گفتند پروردگارا چرا فرض گردانیدی بر ما
الْقِتَالَ لَوْلَا آخِرُ تَنَائِلِي أَجَلٍ قَرِيبٍ ۖ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ۖ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ
 جنگ را چرا نگذاشتی ما را تا مدت کوتاهی بگو که فایده دنیا اندک است و آخرت بهتر است
لِمَنِ اتَّقَى ۚ وَلَا تَظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿۷۷﴾ **أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ ۖ وَ**
 برای کسی که پرهیزگار باشد و مورد دستم واقع نخواهد شد بقدر یک نخ. هر کجا که باشید، می‌گیرد
لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ۖ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ
 شما را مرگ اگر چه باشید در قلعه‌های مستحکم و اگر برسد به ایشان نیکی، می‌گویند این
عِنْدِ اللَّهِ ۖ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ ۖ قُلْ كُلُّ مَنْ
 از جانب خداست و اگر برسد به ایشان بدی می‌گویند این از جانب تو است بگو که همه از
عِنْدِ اللَّهِ ۖ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿۷۸﴾ **مَا**
 جانب خداست پس چیست حال این قوم که نزدیک نیست که بدانند سخنی را. آنچه
أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ۖ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ ۖ
 برسد به تو از نیکویی پس از جانب خداست و آنچه برسد به تو از بدی پس به سبب تو است
وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ۖ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿۷۹﴾
 و فرستادیم تو را برای مردم پیغام رسان و کافی است خدا حاضر.

خلاصه تفسیر

(ای مخاطب!) آیا ندیدی تو آن کسانی را که (قبل از نزول حکم جهاد چنان
 متقاضی جنگ بودند که) به آنان (برای جلوگیری) چنین گفته شده بود که (اکنون)
 دستهای خود را (از جنگ) باز دارید (و به آنچه به شما حکم رسیده مشغول شوید
 مثلاً) پای بند نماز باشید و زکات دهید (یا حالشان این بود یا این که) وقتی که بر
 ایشان جهاد فرض گردید چه حال بر آنها آمد که بعضی (مخالف) از آنان (طبعاً)

چنان ترسیدند (که ما را می‌کشند) همچنان‌که (کسی) از خدا بترسد بلکه از آن هم بیشتر ترسیدن (بیشتر ترسیدن به دو معنی می‌تواند باشد یکی این‌که بیشتر ترسیدن از خدا از روی عقل می‌باشد حال آنکه ترس از دشمن امری فطری است و قاعده این است که حالت فطری و ذاتی از حالت عقلی شدیدتر می‌باشد. دوم این‌که همانطوری که از خدا باید ترسید امید رحمت هم باید داشت و از دشمن کافر تنها خوف ضرر هست و چون این خوف ذاتی بود بنابراین این گناه نشد) و یا (در آرزوی التواء حکم قتال) چنین گفتند (چه به زبان یا به دل و در علم خدای تعالی قول نفسی یا قول لسانی برابر است) که ای پروردگار ما چرا از اکنون بر ما جهاد را فرض گردانیدی ما را (از لطف خود) مدت کوتاهی مهلت می‌دادی (تا که قدری با اطمینان لوازم زندگی خود را تکمیل می‌کردیم و چون این خواسته‌شان به صورت اعتراض یا انکار نبود بنابراین گناهی تلقی نشد در آینده جواب آن ذکر شده است که ای محمد ﷺ! شما بگوئید که استفاده از دنیا) که برای آن شما مهلت تمنّا می‌کنید) فقط چند روز است و آخرت (که بزرگترین وسیله تحصیل آن جهاد است) در هر صورت بهتر است (اما آن) برای کسی (است) که از نافرمانی خدا پرهیزد (زیرا که اگر به صورت کفر مخالفت کرد پس برای او از نعمت‌های آخرت هیچ بهره‌ای نیست و اگر مرتکب معصیت شد که از درجه‌ای محروم خواهد ماند) و بر شما به هیچ مقداری ظلم نخواهد شد (یعنی به هر مقداری که اعمال‌شان ایجاب کند، به دریافت پاداش مفتخر خواهند شد پس چرا از ثواب چنین عملی مانند جهاد خالی دست می‌مانید و اگر جهاد نکنید آیا از مرگ مقدر نجات می‌یابید هرگز نه، زیرا که حال مرگ چنین است که) شما هر کجا که باشید در آنجا مرگ شما را در می‌یابد اگر چه در قلعه‌های مستحکم (هم) باشید (مقصود وقتی که موت به وقت مقرر به سراغتان خواهد آمد و مردن و گذاشتن دنیا اتفاق می‌افتد پس چرا در آخرت با دست خالی بروید بلکه کار هوشمندانه این است که: به اصطلاح چند روزی جهد کن باقی بخند) و اگر به آنان (منافقان) حالت خوبی دست دهد (مانند فتح و پیروزی) می‌گویند که این (تصادفاً) از جانب خدا (اتفاق) افتاد (اگر نه در بد تدبیری



مسلمانان کسی باقی نمانده بود) و اگر حالت بدی برای آنان اتفاق افتد. (مانند موت و قتل در جهاد) پس (ای محمد! نعوذ بالله نسبت به شما) می‌گویند این به سبب (بی تدبیری) شما (و مسلمانان) است (وگر نه با اطمینان در خانه‌ها می‌نشستند چرا این مصیبت پیش می‌آمد) شما بگویید که (من در این کار کوچکترین مداخله‌ای ندارم بلکه همه نعمت و نعمت) از جانب خداست (اگرچه بعضی بلا واسطه و بعضی بالواسطه است چنان‌که در آینده نزدیک تفصیل آن خواهد آمد. خلاصه این‌که نعمت خالص از فضل خدا بلا واسطه اعمال است و نعمت یعنی مصیبت از عدل خداوند بواسطه اعمال بد بندگان است پس آنچه شما در مصایب مداخله مرا می‌پندارید فی الواقع مداخله اعمال سیئه است؛ چنان‌که اسباب هزیمت در احد بیان شد و این کار کاملاً روشن است. اگر مردم قدری بیندیشند پیش از خوشحالی هیچ چنین عمل نیکی را، به این پایه نمی‌یابند فقط فضل ثابت می‌شود و قبل از پریشان حالی حتی عمل بدی را خواهند یافت که سزایش از این هم بالاتر است وقتی این چنین امر روشن است) پس این مردم (حماقت شعار) را چه شده که به نزد فهم امر بیرون نمی‌آیند (و فهمیدن بجای خود و تفصیل این جواب مجمل چنین است که) ای انسان هر نوع خوشحالی برای تو پیش بیاید آن (فضل) خالص از جانب الله تعالی است و آنچه بد حالی اتفاق افتد آن به سبب (اعمال بد) خودتان است (پس این پریشان حالی را نتیجه عمل بر احکام شرع قرار داده یا به طرف شارع منسوب کردن کمال نادانی است چنان‌که منافقین آن را به طرف جهاد نسبت می‌دادند) و ما شما را به طرف تمام جهانیان پیامبر مبعوث گردانیده فرستاده‌ایم و (اگر منافقی، کافری، انکار کند از انکار او نبوت منتفی نمی‌شود زیرا که) الله تعالی گواه کافی (برای رسالت شما) است (که قولاً و فعلاً گواهی داده است قولی مانند این کلمه «وَأَرْسَلْنَاكَ» و فعلی که معجزات در دلایل اثبات نبوت به شما عنایت فرمود)

معارف و مسایل

شأن نزول

«الْمَ تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ قَبِلَ لَهُمْ كَفُورًا أَيَّدِيكُمْ الْخِ» درمکه قبل از هجرت کفار مسلمانان را مورد شکنجه قرار می دادند. مسلمانان در محضر آن حضرت ﷺ حاضر شده شکوه می کردند و اجازه می گرفتند که ما با کفار مقاتله می کنیم و انتقام ظلم را از آنان می گیریم آن حضرت ﷺ مسلمانان را از جنگ باز می داشتند که به من دستور جنگ کردن نرسیده است؛ بلکه دستور به صبر و بردباری داده شده است. ولی فرمود که: آنچه به شما امر شده که نماز بخوانید و زکات بدهید آنها را مرتباً انجام دهید؛ زیرا تا وقتی که مردم در اطاعت خداوندی بر جهاد با نفس خویش و مشقتهای جسمانی عادت نکرده باشند و بر انفاق مال خویش عادی نگردند برای آنها جهاد کردن و جان دادن بیسی دشوار خواهد بود. این امر را مسلمانان پذیرفته بودند. پس، بعد از هجرت وقتی که به مسلمانان دستور جهاد رسید، می بایستی آنان خوشحال می شدند که خواسته ما پذیرفته شده است. اما بعضی از مسلمانان خام از جنگ با کفار چنان ترسیدند که از عذاب خدا باید ترسید یا از این هم بیشتر و آرزو کردند که کاش تا مدت دیگری حکم قتال نمی رسید و ما زنده می ماندیم چطور خوب بود این آیات در این رابطه نازل شدند.

(روح البانی)

برنزول حکم جهاد تمنای گریز از آن از طرف
مسلمانان مبنی بر چه انگیزه ای بود.

آرزوی مهلت از طرف مسلمانان بر حکم جهاد در حقیقت اعتراض نبود؛ بلکه یک گونه شکوه لطف آمیز بود و علتش این که عادت چنین است که هرگاه



انسان در نهایت تنگی و مشقت می‌رسد، جذبات او بلند می‌شوند؛ بنابراین در چنین وقتی انتقام‌گیری آسان‌تر می‌شود. اما به وقت راحتی و آرامش طبیعت برای جنگ آماده نمی‌شود؛ این مقتضای طبع بشری است. چنان‌که این مسلمانان وقتی که در مکه بودند از آزار و اذیت کفار به تنگ آمده آرزوی حکم جهاد می‌کردند. ولی وقتی به مدینه آمدند و به آرامش و سکون نایل شدند پس در چنین صورتی وقتی حکم جهاد آمد جذبات قدیمی آنان کاسته شده بود و در دل‌هایشان آن جوش و خروش باقی نمانده بود؛ بنابراین آنان تنها آرزو کردند که اگر در این وقت حکم جهاد نمی‌آمد بهتر بود؛ لذا برای آرزو نمی‌توان آنها را سرزنش کرد و لب اعتراض بر آنها گشود و آنها را به معصیت متهم کرد. زیرا زمانی می‌توان به آنها سوء ظن داشت که آنها این شکوائیه را به زبان اظهار کرده باشند؛ حال آن‌که چنین نبوده و تنها در دل‌هایشان وسوسه ایجاد شده است و اصولاً آدمی فی نفسه چنین است و جز صفات فطری شان محسوب می‌گردد. برای همین است که شریعت پاک اسلام، این نوع وساوس قلبی را در شمار معصیت‌ها نیاورده است در اینجا هر دو احتمال وجود دارد و از لفظ «قَالُوا» نباید شک کرد که آنها با زبان اظهار کرده بودند. زیرا که معنی آن این طور هم می‌تواند باشد که در دل‌شان گفته‌اند. (بیان القرآن ملخصاً)

و نزد بعضی مفسرین این آیات مربوط به مؤمنین نیست؛ بلکه در حق منافقین‌اند پس در این صورت هیچ نوع اشکالی وارد نمی‌گردد. (تفسیر کبیر)

اصلاح نفس از اصلاح ملک مقدم است.

«وَأَقِمْ وَ الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» الله تعالی اول احکام نماز و زکات را بیان فرمود که سبب اصلاح نفس‌اند و بعد از آن به جهاد امر فرمود که سبب اصلاح مملکت است یعنی به وسیله آن ظلم و ستم ریشه‌کن شده، در مملکت امنیت

و آسایش برقرار می‌گردد. از این معلوم شد که مردم باید قبل از اصلاح دیگران خود را اصلاح کنند؛ چنان‌که به اعتبار درجه هم، حکم اول فرض عین است و حکم دوم فرض کفایه؛ که از آن اهمیت و مقدم بودن اصلاح نفس ظاهر است.

(مظهری)

فرق میان نعمتهای دنیا و آخرت

در آیه، نعمتهای آخرت در مقایسه با نعمتهای دنیا افضل و بهتر گفته شده‌اند بنا بر دلایل زیر:

- ۱- نعمتهای دنیا قلیل و نعمتهای آخرت کثیراند.
- ۲- نعمتهای دنیا فانی و نعمتهای آخرت باقی و پایداراند.
- ۳- نعمتهای دنیوی با پریشانی توأم‌اند؛ حال آنکه نعمتهای آخرت، از هر نوع پریشانی و کدورتها بدوراند.

۴- حصول نعمتهای دنیا یقینی نیست و حصول نعمتهای آخرت برای مؤمن متقی، یقینی است. (تفسیر کبیر) چنان‌که شاعر گوید:

لَاخِرَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ اللّٰهِ فِي دَارِ الْمَقَامِ نَصِيبٌ
فَإِنْ تُعْجِبِ الدُّنْيَا رَجَالَهَا مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَالزَّوَالُ قَرِيبٌ

یعنی، در این دنیای نا پایدار برای کسی خوبی نیست که از طرف الله تعالی در خانه پایدار یعنی آخرت جایگاهی نباشد پس اگر دنیا بعضی را بفریبد آنها آگاه باشند که این دنیا متاع قلیل است و زوال و ناپایدار بودن آن بسیار نزدیک است. یعنی از این طرف چشم بسته شد، از آن طرف آخرت جلو آمد.

یک واقعه عبرت آمیز

«أَيْنَ مَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ، الخ الله تعالی در این آیه آن تردید ممتنعین از جهاد را برطرف کرد که شاید به علت خود داری از جهاد می‌توان از مرگ هم



نجات یافت. بنابراین این فرمود که روزی مرگ به سراغ شما خواهد آمد. شما هر کجا باشید، همانجا شما را در خواهد یافت وقتی که چنین است، پس روگردانی شما از جهاد بی سود است.

حافظ ابن کثیر در ذیل این آیه واقعه عبرت آمیزی را به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم از مجاهد نوشته است که در امم گذشته زنی بود، وقتی که وضع حملش فرا رسید، بعد از مدت کوتاهی که بچه اش متولد شد، خادمش را برای آوردن آتش فرستاد. او داشت از در بیرون می رفت که ناگهان شخصی ظاهر شد و پرسید که این نوزاد پسر است یا دختر؟ خادم گفت: دختر است پس آن شخص گفت که تو به یاد داشته باش که این دختر با صد مرد مرتکب زنا می شود و در آخر با یک عنکبوت می میرد. خادم با شنیدن این سخن برگشت و کاردی بر داشت به پنهانی شکم آن دختر را پاره کرد و به گمان این که او مرد، پا به فرار گذاشت؛ اما پس از آن مادر دختر، شکم را به گونه ای دوخت، تا این که بهبود یافت و دختر جوان شد و بقدری زیبا بود که نظیر نداشت. بالاخره آن خادم فرار کرده راه دریا پیش گرفت و به نقطه ای دور دست سکنی گزید و در آنجا به کسب و کار مشغول گشت تا این که مال و ثروت قابل توجهی به چنگ آورد. پس از آن عزم بازگشت به شهر کرد و تصمیم به ازدواج گرفت در شهر با پیرزنی ملاقات کرد و به او گفت: قصد دارم در اینجا با دختری ازدواج کنم که از او زیباتر یافت نشود پیر زن به او گفت: که در این شهر از فلان دختر، زیبا تر کسی نیست و شما می توانید او را به نکاح خود در آورید بالاخره بعد از سعی و تلاش فراوان موفق شد که با آن دختر ازدواج نماید. پس آن دختر از او پرسید که تو کیستی و در کجا سکونت داشته ای؟ او در جواب گفت: من نیز از اهالی همین شهر هستم اما من بنا به دلایلی از شهر گریختم. او پرسید به چه سبب گریختی؟ آن مرد در جواب گفت: من شکم دختری را پاره کرده و گریختم. سپس تمام سرگذشت را مفصلاً با او در میان گذاشت. آن دختر با

شنیدن این سخنان، گفت: باید بگویم که آن دختر، من هستم سپس شکمش را به او نشان داد و آثار آن جراحی، او را به شگفت آورد چون دانست که او همان دختر مورد نظر است، به او گفت: اگر تو همان زن هستی باید دو نکته به تو بگویم اول این که تو با صد مرد مرتکب زنا می شوی، فوراً آن زن به انجام آن اعتراف کرد و گفت: دفعات زنا را به یاد ندارم؛ مرد گفت، تعداد دفعات آن صد است. دوم این که، تو به وسیله عنکبوتی خواهی مُرد.

مرد برای او قصری با شکوه بنا نهاد. در آن قصر، هیچ نشانه‌ای از خانه عنکبوت نبود. از قضا، روزی که در اتاقش خواب بود، عنکبوتی بر دیوار، به چشمش خورد. زن گفت: آیا عنکبوت این است که تو مرا از آن می ترسانی؟ مرد گفت: آری، زن بی درنگ از جایش برخاست و گفت، ببین که چگونه آنرا می کشم. پس آنرا پایین انداخت و با پایش له کرد و هلاک نمود. عنکبوت هلاک شد اما ترشحات سمی که بر پا و ناخنهای او آغشته شده بود، پیام آور مرگ او شد. (ابن کثیر)

بالاخره این زن در کاخ با شکوهش، با عنکبوتی ناچیز هلاک شد. اما در مقابل می بینیم که بسیاری از افراد همه عمرشان را در جنگها گذرانده اند ولی در آنجا مرگ به سراغشان نیامد.

همان گونه که، سردار رشید اسلام، خالد بن ولید رضی الله عنه که از رسول الله صلی الله علیه و آله لقب «سیف الله» یافت، عاشق شهادت بود و تمام عمرش را در جبهه و جهاد سپری کرد و هزاران کافر را از دم تیغ گذرانید و هر وادی پر خطر را بدون ترس وحشت زیر پا گذاشت و همیشه دعا می کرد که چون زنان، بر بستر مرگ جان نسیپارد بلکه مانند سربازان دلیر در میدان جنگ و جهاد به درجه رفیع شهادت نایل شود؛ اما به مصداق لقبی که رسول الله صلی الله علیه و آله به او داده بود، هرگز کسی نتوانست شمشیر، وجودش را بشکنند و او را از پای درآورد، زیرا که قادر مطلق، خود، زمام حیات و ممات او را در اختیار دارد.



وقتی بخواهد کسی را در بستر نرم، با عنکبوتی می‌کشد و هر گاه بخواهد کسی را نجات دهد، در سایه شمشیر هم نجاتش می‌دهد.
 ساختن خانه مستحکم خلاف توکل نیست.

«وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ» در این آیه گفته شده که موت به هر حال به سراغ شما خواهد آمد اگر چه در قلعه‌های مستحکم هم قرار گرفته باشید از این جا معلوم شد که برای سکونت و حفظ وسایل و اموال، ساختن خانه مستحکم و دلخواه نه خلاف توکل است و نه خلاف شرع. (قرطبی)
 تنها از فضل خدا نعمت به انسان می‌رسد.

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» اینجا مراد از «حَسَنَةٍ» نعمت است. (مظهری) از این آیه به این نکته نیز اشاره است که نعمتی که به انسان می‌رسد آن نعمت حق او نیست؛ بلکه فضل خدا است. انسان هر چند عبادت کند از آن عبادات نمی‌تواند مستحق نعمت قرار گیرد؛ زیرا که توفیق به عبادات، خود نوعی فضل و کرم است که از جانب اوست. علاوه بر آن، نعمتهای الهی بی‌شمارند و چگونه می‌توان با عبادات و طاعاتی چند، مستحق نعمات گرانقدر الهی شد؟! چنان‌که در حدیثی از رسول کریم ﷺ نقل است که فرمود: «ما احد يدخل الجنة الا برحمة الله قيل و لا انت قال و لا انا» (متفق علیه) «بحواله مظهری»
 یعنی بدون رحمت خدا هیچ‌کس در جنت نمی‌رود. راوی عرض کرد که آیا: شما هم نمی‌روید؟ فرمود: آری من هم نمی‌روم.

مصیبت نتیجه اعمال آدمی است.

«وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» اینجا مراد از «سَيِّئَةٍ» مصیبت است. (مظهری)
 مصیبت را اگر چه خدا خلق می‌کند؛ اما سبب آن اعمال بد خود انسان

می باشد. اگر این انسان کافر باشد، پس برای او آنچه در دنیا مصیبتی پیش می آید، این برای او نمونه بسیار ناچیزی از عذاب الهی است. در حالی که عذاب آخرت به حدی است که قابل مقایسه با آن نیست و اگر او مؤمن است، پس مصایب و تکالیف، کفاره گناهان او قرار گرفته، سبب نجات آخرت او می شوند چنانکه در حدیثی آن جناب علیه السلام فرموده است:

«ما من مصیبة تصيب المسلم الا كفر الله بها عنه حتى الشوكة يشاكها». (ترمذی بحواله

مظہری)

یعنی، هیچ مصیبتی چنین نیست که به انسان برسد؛ مگر این که کفاره گناهان او قرار می گیرد حتی که اگر خاری به پایش فرورود.
در حدیثی دیگر فرموده است:

«عن ابی موسیٰ ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا تصيب عبداً نكبة فمافوقها و مادونها الا بذنب و

ما يعفو اكثر» (ترمذی بحواله مظہری)

حضرت ابو موسی رضی الله عنه می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر نوع مصیبتی چه شدید باشد و چه خفیف و ناچیز که به بنده می رسد، نتیجه گناهان اوست و گناه بسیاری را می بخشد.

رسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله برای تمام جهان است.

«وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا، از این آیه معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله برای عموم مردم به پیامبری مبعوث گردیده و فرستاده شده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله تنها برای ملت عرب، رسول نبود؛ بلکه رسالت ایشان برای تمام جهانیان عام است؛ چه در آن وقت موجود باشند یا در آینده تا قیامت پیدا شوند. (مظہری)



مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى

هر کسی که اطاعت کرد از رسول او اطاعت کرده است از خدا و هر کسی که روگردانی کرد

فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾

پس ما تو را نفرستاده ایم بر آنان نگهبان.

خلاصه تفسیر

هر کسی که اطاعت رسول ﷺ را به جا آورد، او اطاعت خدا را به جا آورده است (و هر کسی که از آن حضرت ﷺ نافرمانی کرد او نافرمانی خدا را کرده است و اطاعت خدای تعالی عقلاً واجب است پس اطاعت آن حضرت نیز واجب آمد) و کسی که (از اطاعت آن حضرت ﷺ) روگردانی کند پس (شما هیچ اندوهگین نباشید. زیرا که ما) شما را (به حیث مسئول) بر آنان نگهبان مقرر کرده نفرستاده ایم. (که شما نگذارید آنان کافر شوند. بلکه وظیفه شما با تبلیغ رسالت تکمیل می شود و اگر بعد از آن هم آنان کفر کنند در حقیقت شما مسئولیت خود را به نحو احسن انجام داده اید. لذا در این باره نیندیشید)

وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ

و می گویند قبول است پس وقتی که بیرون روند از نزد تو مشورت می کند به شب گروهی

مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ ۗ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ

از آنها برخلاف آنچه می گویند و خدا می نویسد آنچه آنان مشورت می کنند پس از آنها روی گردان شو و

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۗ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ۗ وَلَوْ

اعتماد کن بر خدا و کافی است خدا کار ساز. آیا تأمل نمی کنند در قرآن و اگر

كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُّوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾

می بود از نزد غیر خدا حتماً می یافتند در آن تفاوت زیادی.

خلاصه تفسیر

و این مردمان (منافق با شنیدن احکام شما در جلوی شما به زبان) می گویند که کار ما اطاعت کردن (از شما) است باز وقتی که از نزد شما (بلند شده) بیرون می روند پس به شب (در خفا) مشورت می کنند از آنان گروهی (یعنی گروه سرداران شان) بر خلاف آنچه به زبان گفته بودند. (و چون آنان سرداران در اصل مشورت را آنان انجام می دهند بقیه تابع آنان می شوند پس در این خلاف، حالت همه یکی است) و الله تعالی (در دفتر اعمال شان) می نویسند آنچه آنان در شب مشورت می کنند (و حسب موقع سزا می دهند) پس شما به طرف (بیهودگی) آنان التفات (و خیال) نکنید و (نه بیندیشید بلکه تمام واقعه را) به خدا ارجاع دهید و الله تعالی کارسازی کافی است (او خود آن را به صورت مناسب دفع می فرماید چنان که گاهی از شرارت آنان هیچ ضرر نرسیده است) آیا ایشان (اعجاز قرآن را در فصاحت و بلاغت و در درست خبر دادن از غیب می بینند و باز هم) در قرآن نمی اندیشند (تا کلام الهی بودن آن واضح گردد) و اگر این از طرف دیگری می بود پس در (مضامین) آن (به وجه کثرت وقایع و حد اعجاز آن) به کثرت تفاوت می یافتند. (زیرا که اگر در هر یک مضمون یک اختلاف و تفاوت می شد پس در مضامین زیادی اختلافات زیادتری بچشم می خورد حال آنکه در هیچ یک مضمون هم اختلاف نیست. پس یقیناً این کلام از غیر الله نمی تواند باشد)



معارف و مسایل

«وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ» در این آیه مذمت کسانی بیان شده است که در سیاست دو چهره‌اند به زبان چیزی می‌گویند و در دل چیزی دیگر؛ بعد از این در باره این نوع اشخاص راجع به طرز برخورد به آنان به آن حضرت ﷺ هدایتی خاص فرمود.

یک هدایت مهم برای رهبر

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» وقتی که منافقین در خدمت آن حضرت ﷺ می‌آمدند می‌گفتند که ما حکم تو را قبول کردیم. و وقتی برمی‌گشتند برای نافرمانی آن جناب با یکدیگر مشورت می‌کردند. رسول اکرم ﷺ از این رفتارشان بسیار رنج می‌برد. الله تعالی در این رابطه به آن حضرت ﷺ ارشاد فرمود که به این اعتنا نکن. تو وظیفه خود را با اعتماد بر خدا انجام ده؛ زیرا که او برای تو کافی است.

از این معلوم شد که هر کسی که رهبر و پیشوای مردم قرار گیرد باید از هر نوع دشواری عبور کند مردم انواع و اقسام الزامات بر او وارد می‌کنند و در لباس دوستی، دشمنی هم انجام می‌شود با وجود همه این چیزها باید رهبر با عزم و استقلال بر خدا اعتماد کرده به کار خود مشغول باشد اگر خط سیر و نصب العین درست باشد، ان شاء الله حتماً پیروز خواهد شد.

تدبر در قرآن

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ» الله تعالی در این آیه به غور و فکر در قرآن دعوت

می دهد. در این چند چیز قابل اندیشه است:

یکی این که الله تعالی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» فرمود و «أَفَلَا يقرءون» نفرمود از این به ظاهر اشاره لطیفی به این طرف هست که از آیه این امر مفهوم می شود که اگر آنان با نظر عمیق در قرآن بنگرند در معانی و مضامین آن هیچ اختلاف به نظرشان نخواهد رسید و این مفهوم از عنوان تدبیر می تواند ادا گردد؛ تنها از تلاوت و قرائت که در آن تدبیر و غور و فکر نباشد بسیار اختلاف به نظر می رسد که خلاف حقیقت هستند.

امر دوم، از این آیه این نکته معلوم شد که خواسته قرآن است که هر انسان در مطالب آن بیندیشد. لذا چنین تصویری که تدبیر در قرآن تنها کار ائمه و مجتهدین است، درست نیست.

آری درجات تدبیر و تفکر مانند: درجات علم مختلف می باشد تفکر ائمه مجتهدین از یک آیه هزاران مسایل استنباط می کند تفکر عموم علما به عمق این مسایل می رسد عوام اگر ترجمه و تفسیر قرآن را به زبان خویش بخوانند و تدبیر کنند از آن عظمت و محبت الله تعالی و فکر آخرت پیدا می شود و این کلید پیروزی است؛ البته برای این که عوام از اشتباه و مغالطه محفوظ بمانند باید نزد عالمی، قرآن را فراگیرند و اگر این هم میسر نباشد تفسیر معتبر و مستندی را مطالعه کنند و هر کجا دچار تردید شدند، به فکر خود قضاوت نکنند؛ بلکه به اهل فن مراجعه نمایند.

تفسیر و تشریح قرآن در پیمان گروه یا فردی

نیست اما برای آن شرایطی هست.

از آیه مذکور معلوم شد که هر شخص حق دارد که در قرآن تدبیر و تفکر کند. اما همان طوری که ما گفتیم که درجات تفکر متفاوت و حکم هر یک



جداست تدبیر مجتهدانه که به وسیله آن از قرآن کریم مسایل دیگری استخراج می شود، برای آن لازم است که انسان مبادی آن را دریابد تا بتواند نتایج را درست استخراج نماید و اگر او مقدمات را کاملاً تحصیل نکرده است یا ناقص حاصل نموده و اوصاف و شرایطی که لازمه یک مجتهد است به نزد او نباشد، روشن است که نتایج را اشتباه استخراج می کند لذا ایراد علما بر آن بسی مورد نخواهد بود.

مانند این که، اگر کسی حتی ساختمان ظاهری دانشکده پزشکی را به چشم ندیده، اعتراض کند که چرا تنها فارغ التحصیلان این دانشکده به معالجه بیماران می پردازند؟ حال آنکه من به حیث انسانی، مستحق معالجه بیمار نیز هستم.

یا فردی جاهل ادعا کند که چرا پروژه احداث رودها، پلها و سدها تنها به مهندسین داده می شود، من نیز به عنوان یک انسان، حق دارم از چنین امتیازی برخوردار شوم.

یا یک آدم نادان، معترض شود که چرا قانونگذاران تنها بر تبیین و تشریح مواد قانونی، مجازند حال آنکه من نیز عاقل و بالغم و می توانم از عهده این کار برآیم.

در جواب چنین افرادی باید گفت که تو نیز بالقوه استعداد فراگیری این علوم را داری و می توانی به عنوان یک هموطن، اظهار عقیده کنی؛ ولی برای اهلیت پیدا کردن در این کارها باید سالها زحمات و مشقات را بر خود هموار کنی و از اساتید فن، علم بیاموزی و مراحل آزمایش را با موفقیت طی نمایی ولی اگر برای کار دقیق و ظریف تشریح قرآن و سنت، جواب مذکور داده شود صدای اعتراض بسیاری از روشنفکرانی که از علم ظریف و دقیق تشریح قرآن و سنت بی بهره اند، بلند می شود. آیا برای تشریح و تعبیر قرآن و سنت اهلیت و قابلیت در کار نیست؟ آیا در تمام جهان تنها علم قرآن و سنت است که چنان

بدون وارث مانده است که در ارتباط با آن، هر شخصی حق داشته باشد که از پیش خود تشریح و تعبیر کند اگر چه برای دریافت علم قرآن و سنت اوقاتی چند را هم صرف نکرده باشد؟!

ثبوت قیاس

آنچه از این آیه واضح گردید، این که اگر تصریح مسئله‌ای در قرآن و سنت یافت نشود، در آن باید غور و فکر کرده، جهت یافتن راه حل آن کوشید؛ این عمل را در اصطلاح «قیاس» می‌گویند. (قریبی)

تشریح اختلاف کثیر

«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» مقصود از اختلاف کثیر این است که اگر در یک مضمون اختلاف باشد، پس اختلاف مضامین کثیر، کثیر می‌باشد (بیان القرآن)

اما در این جا در یک مضمون هم اختلاف نیست بنابراین، این کلام الله تعالی است و در کلام بشر این یکنواختی از کجا؟ نه جایی در بلاغت و فصاحت آن نقص است و نه در بیان توحید و کفر و حلال و حرام تناقض و تفاوت، باز در اخبار از غیب هم هیچ چنین خبری نیست که مطابق واقع نباشد و نه در نظم قرآن جایی این فرق وجود داشته که بعضی فصیح باشد و بعضی رکیک. در سخن هر بشر، محیط اثر فراوانی دارد یعنی سخنرانی به وقت آرامش و اطمینان یک حالتی دارد و به وقت پریشانی حالتی دیگر، و به عبارتی چهره سخنران بهنگام اطمینان و آرامش شاد و مسرور است حال آن که به وقت پریشانی چهره‌ای آشفته و مشوش دارد و هنگام اندوه نیز، غمگین و افسرده خواهد بود.



اما قرآن کریم از هر نوع تناقض و تفاوت مبراست که این خود دلیل بر فضیلت و برتری آن است که کلام پاک رب العالمین است.

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ۖ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى
 الرُّسُولِ وَالْإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ۗ وَ
 رَسُولٌ وَ حَاكِمَانِ خُودِ تَحْقِيقِ مِی كَرَدْنِدِ آن رَا تَحْقِيقِ كِنْدِگَانِ از آنِهَا وَ
 لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۳﴾
 اگر نمی بود فضل خدا بر شما و مهربانی او البته پیروی می کردید شیطان را مگر اندکی.

خلاصه تفسیر

وقتی که به آنان خبر از امر (جدیدی) می رسد خواه (آن امر موجب) امن باشد یا (موجب) ترس (مثلاً لشکری از مسلمانان جایی به جهاد رفته اند و خبر پیروزی آنان آمد این خبر امن شد یا اطلاع مغلوب شدن آنان آمد این خبر خوف است) پس آن خبر را شایع می کنند (در حالی که بسا اوقات آن خبر اشتباه در می آید و اگر صحیح هم باشد باز هم شایع کردن آن بسا اوقات خلاف مصلحت انتظامیه می باشد) و اگر (به جای شایع کردن) آنان این (خبر) را به رسول ﷺ و آنان که (اکابر صحابه) از ایشان امور را می فهمند (بر رأی آنان) محول می کردند (و خودشان در آن دخالت نمی کردند) پس (صحت و سقم و قابل شایع بودن و نبودن) آن (خبر) را آنان می شناختند که از ایشان تحقیق می کنند (همچنان که همیشه می شناسند باز همان طور که ایشان عمل کسب می کردند هم چنین آن شایع کنندگان هم باید می کردند چه نیازی داشت که آنان مداخله کنند و اگر مداخله نمی کردند چه کاری از آنان متوقف می ماند بعد از اعلام احکام مذکور که کاملاً متضمن مصالح دنیوی و اخروی می باشند به طور امتنان بر مسلمانان فرمود)

و اگر بر شما مردم (این) فضل (خاص) خدای تعالی و رحمت او (که به شما قرآن داد یا پیغمبر خود را فرستاد) نمی بود پس همه شما (ضررهای دنیوی و اخروی را اختیار کرده) پیرو شیطان می شدید مگر چند مردم (که به برکت عقل سلیم خدادادی که آن هم فضل و رحمت خاص است از آن محفوظ می ماندید و اگر نه بیشتر در تباهی واقع می شدید پس شما چنین پیغمبر و قرآنی را که به وسیله آنان چنین احکام با مصلحت آمده است بر خلاف منافقین غنیمت بشمارید و از آنان کاملاً اطاعت کنید).

معارف و مسایل

شأن نزول

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ»

نزد این عباس، ضحاک، ابومعاذ (رض) این آیه در باره منافقین نازل شده است و نزد حضرت حسن و کسانی دیگر این آیه در باره مسلمانان ضعیف و ناتوان نازل گردیده است. (روح المعانی)

علامه ابن کثیر بعد از نقل وقایع مربوطه به این آیه فرموده که در شأن نزول این آیه باید حدیث حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه ذکر گردد و آن این که به حضرت عمر رضی الله عنه اطلاع رسید که آن حضرت رضی الله عنه ازواج مطهرات خود را طلاق داده است. او از خانه خود به طرف مسجد آمد. وقتی که به در مسجد رسید، شنید که در داخل مسجد میان مردم نیز همین خبر شایع شده است. وقتی این وضعیت را دید با خود گفت که باید در این باره تحقیق بیشتری صورت گیرد طوری که در خدمت آن حضرت رضی الله عنه رسید و پرسید که آیا ازواج مطهرات خویش را طلاق داده اید؟ آن حضرت رضی الله عنه فرمود: خیر؛ حضرت عمر رضی الله عنه می فرماید که: من بعد از این تحقیق بلا فاصله به طرف مسجد برگشتم و بر در آن ایستاده اعلام کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله ازواج مطهرات خویش را طلاق نداده



است آنچه شما می‌گویید، اشتباه است. بر این، این آیه نازل شد «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ»

(تفسیر ابن کثیر)

بدون تحقیق شایع کردن اخبار، گناه و فتنه بزرگی است.

از این معلوم شد که نباید هر سخن پراکنده را بدون تحقیق بیان کرد؛ چنان‌که رسول کریم ﷺ در حدیثی فرموده‌اند که: «كفى بالمرء كذبا ان يحدث بكل ما سمع» یعنی برای دروغگو بودن کسی اینقدر کافی است که هر سخن شنیده را بدون تحقیق بیان کند. در حدیث دیگری آن حضرت ﷺ فرمود: «من حدث بحديث وهو يرى انه كذب فهو احد الكاذبين» یعنی کسی که سخنی را بیان کند که می‌داند آن دروغ است پس او هم یکی از دو دروغگویان است. (تفسیر ابن کثیر)

أولوالأمر چه کسانی هستند؟

«و لَوْ ذُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»

«استنباط» در اصل عبارت است از: بیرون کشیدن آب از ته چاه در هنگام کندن چاه؛ اولین مرتبه که آب بیرون می‌آید آن را آب «مستنبط» می‌گویند. اما در اینجا مراد این است که در عمق سخن رسیدن و حقیقت آن را درست دریافتن است. (قرطبی)

در تعیین «أولوالأمر» اقوال متعددی منقول است: نزد حضرت حسن، قتاده و ابن ابی لیلی مراد از آن، علما و فقها می‌باشند و حضرت سیدی فرموده است: که مراد از آن امرا و حکام‌اند. ابوبکر جصاص بعد از نقل این دو قول، فرموده که صحیح این است که هر دو مراداند؛ زیرا که اولوالامر بر همهٔ ایشان اطلاق می‌شود. البته بعضی بر این اشکال وارد می‌کنند که نمی‌توان از جرگه‌های اولی‌الامر فقها مراد باشند؛ زیرا که اولوالامر به اعتبار معنی لفظی خویش به کسی گفته می‌شود که حکم او نافذ باشد و روشن است که این کار فقها نیست.

حق این است که اجرای حکم به دو صورت است: یکی با جبر و تشدد که این را تنها اربابان اقتدار می‌توانند بکنند. دوم به وجه اعتماد و اعتقاد پذیرفتن حکم است که به فقها مربوط می‌شود و معمولاً از احوال عموم مسلمانان در هر قرن مشاهده می‌شود که در معاملات دینی عموم مسلمانان با اختیار خود حکم علما را واجب العمل قرار می‌دهند و از نظر شرع هم اطاعت احکام آنان بر عوام واجب است بنابراین از این جهت اطلاق اولی الامر بر آنان هم صحیح است.

(الحکمة القرآن للحکام)

تفصیل بیشتر این بحث در ذیل آیه ۵۹ سوره نساء «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گذشت.

تقلید ائمه در مسایل جدید قیاس و اجتهاد برای عوام ثابت است.

از این آیه معلوم شد که مسایلی که در آن نص صریح موجود نباشد، احکام آن بر اصول قیاس و اجتهاد از قرآن استخراج شوند. زیرا که در این آیه به این امر دستور داده شد که در حل مسایل جدید، اگر رسول کریم ﷺ در میان شماست، به او مراجعه کنید و اگر او زنده نباشد به علما و فقها مراجعه نمایید؛ زیرا که آنان صلاحیت کامل استنباط احکام را دارند.

از این بیان چند امور مستفاد شده:

۱- در صورت عدم نص به علما و فقها مراجعه شود.

۲- احکام الهی دو قسم اند؛ یکی آنکه منصوص و صریح باشد و دوم آنکه غیر صریح؛ بلکه مبهم باشد که آن را خداوند متعال در عمق آیات به ودیعت نهاده است.

۳- این که وظیفه شرعی علماست که چنین معانی را به وسیله قیاس و اجتهاد استنباط کنند



۴- این که بر عوام لازم است که در این نوع مسایل از علما تقلید نمایند.

(احکام القرآن للجصاص)

رسول کریم ﷺ نیز به استنباط و استدلال مکلف بود.

«لَعَلِمَةَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» از این آیه معلوم می‌گردد که رسول کریم ﷺ هم مکلف است که به وسیله دلائل، احکام را استنباط کند؛ زیرا که در آیه قبل دستور داده شد که نزد چه کسی مراجعه شود؛ یکی رسول کریم ﷺ و دیگر اولوالامر و بعد از آن فرمود «لَعَلِمَةَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ» و این حکم عام است و از دو گروه مذکور هیچ یکی تخصیص نشده است؛ لهذا از آن ثابت شد که شخص آن حضرت ﷺ نیز برای استنباط احکام مکلف بود. (احکام القرآن للجصاص)

فواید مهم

۱- اگر در ذهن کسی این اشکال خطور کند که از این آیه فقط اینقدر معلوم می‌شود که در باره امن و خوف دشمن، شما از طرف خود سخن پراکنی نکنید بلکه به طرف کسانی که اهل علم و ذی رأی باشند مراجعه کنید و امری که آنان بعد از اندیشه و تأمل نشان دهند بر آن عمل کنید. روشن است که این به مسایل جدید هیچ ارتباطی ندارد.

جوابش این است که در آیه «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ» ذکری از دشمن نیست لذا «امن و خوف» عام است. همان طور که با دشمن ارتباط دارد هم چنین به مسایل جدید هم مربوط می‌باشد؛ زیرا وقتی مسئله‌ای جدید در مقابل عوام قرار گیرد و نسبت به حلال و حرام آن، نص موجود نباشد، او در تفکر فرو می‌رود که بهترین راه حل همان مراجعه به اهل علم است و در هر دو

صورت احتمال نفع و نقصان هست پس شریعت برای آن بهترین راه حل را چنین ارائه داد که: شما به اهل استنباط مراجعه کنید آنچه آنان نشان دهند بر آن عمل کنید. (احکام القرآن للجصاص)

اجتهاد و استنباط، مفید علم ظن است نه علم یقین.

۲- حکمی که فقها از استنباط استخراج می‌کنند در باره آن نمی‌توان به طور قطع گفت که به نزد خدا قطعاً حق همین است بلکه احتمال اشتباه آن هم باقی می‌ماند آری نسبت به صحیح بودن آن همان ظنی که غالب است آن برای عمل کافی است. (احکام القرآن للجصاص)

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ

پس جنگ کن در راه خدا، مسئول نیستی مگر برای خودت و تأکید کن مسلمانان را عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَ بِأَسْ الذِّينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ نزدیک است که خدا باز دارد جنگ کفار را و خدا خیلی سخت است در جنگ و خیلی سخت

أَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٤﴾

است به اعتبار سزادادن.

خلاصه تفسیر

(وقتی که نیاز به جهاد معلوم شد) پس شما (ای محفدین) در راه خدا (با کفار) جنگ کنید (و اگر بالفرض کسی همراهِ با شما نباشد هیچ غم نخورید چرا که) به شما به غیر از عمل شخصی خود (برای عمل شخص دیگر) هیچ امر نشده و (با این فقط) به مسلمانان ترغیب کنید (باز هم اگر کسی همراهِ نشد پس شما مسئول نیستید. نه در فکر باز خواست باش که وجهش مذکور شد و نه به تنها ماندن غم بخور و وجهش این

است که) امید است که الله تعالی (و این امیدوار کردن وعده ای است) که زود جنگ کفار را باز دارد (و آنان را مغلوب کند) و (اگرچه ایشان بسیار توانا به نظر برسند اما) الله تعالی در روز جنگ (به مدارج بی شمار از آنان) بیشتر شدید (و قوی) است و (به مخالفین) سزای سخت می دهد.

معارف و مسایل

وقتی که جنگ احد، در ماه شوال سال سوم هجرت، به وقوع پیوست رسول کریم ﷺ خواستند که در ذوالقعدة همان سال طبق وعده کفار در بدر برای مقابله بروند (که آن را مورخین به نام بدر صغری تعبیر می کنند) آنگاه بعضی به علت تازه بودن خبر جهاد و بعضی بخاطر شایعه پراکنی در رفتن به جهاد اندکی تأمل کردند؛ الله تعالی در این رابطه این آیه را نازل فرمود که در آن به رسول خدا ﷺ چنین هدایت کرده شد که اگر این مسلمانان خام از جنگ می ترسند، پس ای رسول! تو تنها از طرف خودت در جهاد کردن توقف نکن الله مددکار تو است. آن حضرت ﷺ با دریافتن این راهنمایی به اتفاق هفتاد نفر به سوی بدر تشریف برد که وعده آن با ابوسفیان بعد از غزوه احد شده بود. حق تعالی در دل ابو سفیان و کفار قریش رعب و ترس انداخت و هیچ یکی برای مقابله نیامد و آنان حسب وعده خود دروغگو شدند. الله تعالی حسب فرمایش خود جنگ را باز داشت و رسول کریم ﷺ با همراهان صحیح و سالم مراجعه نمودند. (فرضی مطهری)

حسن اسلوب احکام قرآنی

«فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» الخ در اولین جمله این آیه، به رسول خدا ﷺ چنین دستور رسیده بود که شما تک و تنها هم که شده برای جهاد و قتال آماده باشید. هر چند که در همراهی با شما کسی دیگر آماده باشد یا نباشد؛ ولی با وجود

این، در جمله دوم فرمود که وظیفه ترغیب مسلمانان را به شرکت در جهاد نیز انجام دهید. اگر بعد از ترغیب هم آماده نباشند، پس شما وظیفه خویش را ادا کرده‌اید و شما از کردار آنان باز خواست نخواهید شد.

بخاطر خطرات احتمالی که ممکن بود در جنگ انفرادی روی دهد برای از میان برداشتن آن چنین فرمود: که امید است الله تعالی جنگ کفار را باز دارد و آنان را مغلوب و مرعوب کند و تنها شما را پیروز گرداند؛ سپس بر این پیروزی دلیل بیان فرمود که وقتی کمک الله تعالی شامل حال تو است که نیروی جنگی و زور جنگ او از کفار به درجه‌ها بیشتر است پس پیروزی هم یقیناً از آن تو خواهد بود باز با این لفظ «شدت باس» شدت سزای خود را هم بیان فرمود. این سزا دهی برابر است که در قیامت باشد هم چنان‌که ظاهر است یا در این جهان باشد چنان‌که بعضی گفته‌اند، در هر صورت همان طور که در جنگ نیروی و توانایی ما بیشتر است هم چنین در سزا دهی هم سزای ما بسیار سخت است.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا مَنْ يَشْفَعُ

هر که سفارش کند در کار نیک به او هم می‌رسد قسمتی از آن و هر که سفارش کند

شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

در کار بد بر او هم می‌شود باری از آن و هست خدا بر هر چیز

مُقَيَّتًا ﴿٨٥﴾ وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِّنْهَا وَأَوْ رَدُّوْهَا

مقتدر. وقتی که برای شما یکی دعا کند پس شما هم بدو دعا کنید بهتر از آن یا همان را برگر داند

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

هر آینه الله هست بر هر چیز محاسب. به غیر از الله برای کسی بندگی نیست هر آینه شما

لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ



را جمع می‌کند روز قیامت در آن شکی نیست و کیست راستگو تر از

اللَّهِ حَدِيثًا ﴿۸۷﴾

خدا از روی سخن.

خلاصه تفسیر

کسی که سفارش نیکو کند (یعنی آن‌که طریق و مقصد آن هر دو مشروع باشند) به او به سبب آن (سفارش) سهمی (از ثواب) می‌رسد و کسی که سفارش بد کند (یعنی آن‌که طریق و غرضش غیر مشروع باشد) به او به سبب آن (سفارش) بهره (از گناه) می‌رسد و الله تعالی بر هر چیز مقتدراند (او می‌تواند مطابق قدرت خود بر نیکی ثواب و بر بدی عذاب بدهد) و هر گاه به شما (به‌طور مشروع) سلام کنند پس شما از آن (سلام) در الفاظ بهتر سلام کنید (یعنی جواب بدهید) یا (در جواب) همانگونه الفاظ بگویید (به شما هر دو اختیار داده می‌شود) بدون شک الله تعالی بر هر چیز (یعنی بر هر عمل) حساب می‌گیرد (یعنی قانون او این چنین است و اگر همچنین عفو بفرماید امری است دیگر) الله چنین است که به غیر از او کسی لایق معبود بودن نیست او حتماً شما را همه جمع می‌کند روز قیامت در این شکی نیست و از خدا بیشتر، سخن چه کسی راست می‌باشد؟ (وقتی او خیر می‌دهد پس کاملاً درست است).

معارف و مسایل

حقیقت سفارش و اقسام و احکام آن

«مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً» الخ در این آیه شفاعت یعنی سفارش را به دو نوع خوب و بد تقسیم فرموده حقیقت آن را هم روشن کرد و این هم نشان داد که نه هر سفارش بد است و نه هر سفارش خوب، و در ضمن این را هم نشان داد که سفارش کننده نیک را بهره‌ای از ثواب می‌رسد و سفارش کننده بد را

بهره‌ای از عذاب می‌رسد. در آیه با سفارش خوب لفظ «نَصِيبٌ» آمده و با سفارش بد لفظ «كِفْلٌ» و معنی هر دو در لغت یکی است؛ یعنی سهمی از هر چیز اما در عرف عام لفظ «نَصِيبٌ» برای حصه خوب گفته می‌شود و لفظ «كِفْلٌ» برای سهم بد استعمال می‌شود؛ اگر چه در بعضی جا لفظ «كِفْلٌ» برای سهم خوب هم استعمال شده است؛ چنان‌که در آیه ۲۸ سوره حدید: «كُلُّنَا مِنَ رَّحْمَتِهِ» فرموده است.

معنی لفظی شفاعت «وصل شدن» یا «وصل کردن» است از این سبب لفظ «شفع» در زبان عربی به معنی «جفت» می‌آید و در مقابل آن لفظ وتر بمعنی «طاق» به کار می‌رود. بنابراین معنی لفظی شفاعت این شد که نیروی خود را با یک ضعیف طالب حق وصل کرده از او تقویت گردد یا با شخص بی‌کس وصل شده او جفت کرده شود.

شرط جواز شفاعت و سفارش جایز، این‌که برای کسی می‌توان سفارش کرد که مطالبه اش حق و جایز باشد. دوم این‌که او خود به علت ناتوانی نتواند خواسته خود را نزد بزرگان برساند پس شما برسانید.

از این معلوم شد که سفارش بر خلاف حق یا اجبار کردن کسی به قبول کردن شفاعت سیئه یعنی سفارش بدی است. از اینجا، این معلوم گشت که در سفارش از جاهت و رابطه خود استعمال طریقه فشار و اجبار هم بخاطر ظلم بودنش ناجایز است بنابر این، این هم در شفاعت سیئه داخل است؛ لذا خلاصه مضمون آیه مذکور این شد که هر کسی که برای دیگری در حق و کار جایز به طریق جایزی سفارش کند به او بهره‌ای از ثواب می‌رسد و همچنین کسی که برای کار ناجایز یا به طریقه ناجایزی سفارش می‌کند به او بهره‌ای از عذاب می‌رسد.

مقصود از رسیدن بهره، این است که پیش چه کسی سفارش شده است وقتی او کار آن محروم را انجام می‌دهد، پس همان طور که به آن شخص کارکن



ثواب می‌رسد؛ همچنین برای سفارش کننده هم ثواب می‌رسد. هم چنین سفارش کننده برای کار ناجایز هم گنهکار می‌شود و این، هم قبلاً معلوم شد که ثواب یا عذاب سفارش کننده بر آن موقوف نیست که سفارش او مؤثر بیفتد یا نه؛ لذا به او در هر حال بهره‌ای می‌رسد.

رسول کریم ﷺ می‌فرماید: «الدال علی الخیر کفاعله» (رواد البزار عن ابن مسعود والطبرانی عنه و عن سهل بن سعد بحواله مظیری) یعنی کسی که دیگری را بر کار نیک آماده کند به او هم همان‌طور ثواب می‌رسد که به نیکی کننده می‌رسد همچنین در حدیث ابن ماجه از حضرت ابوهریره رضی الله عنه منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود: «من اعان علی قتل مؤمن بشطر کلمة لقی الله مکتوب بین عینه انس من رحمة الله» (مظیری)

یعنی، کسی که در کشتن مسلمانی به نصف کلمه‌ای هم کمک کرد او روز قیامت به دربار خدا چنان پیش می‌شود که بر پیشانی او نوشته می‌شود که این شخص از رحمت خدا محروم و مأیوس است.

از این معلوم شد که همان‌طور که آماده کردن کسی برای کار نیک عمل نیک است و برابر به او ثواب دارد همچنین آماده کردن بر بدی یا تقویت دادن هم بد، و برابر است با گناهی که عامل آن انجام می‌دهد.

در آخر آیه فرمود: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مَّقِينًا» معنی لفظ «مقیمت» از روی لغت به معنی قادر و مقتدر هم هست و به معنی حاضر و نگهبان و هم به معنی تقسیم کننده رزق، و در این جمله هر سه معنی می‌تواند مراد باشد. به اعتبار معنی اول مقصود این است که الله تعالی بر هر چیز قادر است جزا یا سزای عمل کننده و سفارش کننده بر او دشوار نیست.

و به اعتبار معنی دوم، مقصود این است که الله تعالی بر هر چیز نگهبان است، و اطلاع دارد که چه کسی یا چه نیتی سفارش می‌کند آیا فقط به رضای خدا کمک برادرش است یا از او می‌خواهد هدف خودش مانند رشوه و غیره

را بر آورده سازد.

و به اعتبار سوم منظور این است که متکفل تقسیم ارزاق خود خداوند است هر اندازه که برای کسی تعیین کند به او می‌رسد و در اثر سفارش کسی مجبور نمی‌شود، بلکه هر قدر که برای کسی بخواهد به او رزق می‌دهد البته به سفارش کننده اجر می‌رسد چرا که او کمک هر ضعیف است.

در حدیثی آن حضرت علیه السلام فرموده است:

«كان الله في عون عبده مادام في عون اخيه» یعنی، الله تعالی به کمک بنده است

تا مادامی که او در کمک برادر مسلمان خویش است.

بنابر این در حدیث صحیح بخاری است که رسول کریم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اشفعوا فلتوجروا و يقضى الله على لسان نبيِّه ما شاء» یعنی شما سفارش کنید به

شما ثواب می‌رسد باز خداوند به وسیله پیغمبرش هر گونه قضاوت فرمود به آن راضی باشید.

در این آیه که سفارش را موجب ثواب قرار داد این را هم نشان داد که

حدّ سفارش این است که مردم ضعیف که نمی‌توانند سخن خود را به بزرگی

برسانند و حاجت خود را آنطور که می‌خواهند به عرض برسانند شما سخن او

را برسانید. بعد از آن نباید شما مداخله داشته باشید و در صورت خلاف آن،

نباید ناراحت شوید و مقصود جمله آخری حدیث که «و يقضى الله على لسان نبيِّه

ما شاء» همین است و از اینجاست که در الفاظ قرآن هم به آن اشاره وجود دارد

که ثواب یا عذاب سفارش موقوف بر این نیست که آن سفارش عملی شود؛

بلکه تعلق این ثواب و عذاب بر مطلق «سفارش» است که اگر شما سفارش

حسنه کردید، مستحق ثواب شدید و اگر سفارش بد کردید، مستوجب عذاب

قرار گرفتید؛ چه سفارش شما عملی شود چه نشود.

در تفسیر «بحر محیط» و «بیان القرآن» و غیره «منیاً» را در «من یشفع» سببیه

قرار داده به این نیز اشاره شده است و در «تفسیر مظهری» قول امام تفسیر



حضرت مجاهد نقل شده است که به سفارش کننده ثواب سفارش می‌رسد: اگر چه سفارش او پذیرفته نشود این امر تنها به رسول الله ﷺ مختص نیست و اگر نزد انسان دیگری سفارش می‌شود در آنجا هم باید این اصول رعایت گردد که انسان سفارش کننده فارغ باشد و بر پذیرفتن آن اجبار نکند؛ چنانکه خود رسول کریم ﷺ بنابر سفارش عائشه به کنیزک آزاده اختیار گذاشته بود که او از شوهرش طلاق خودش را گرفته بود و شوهرش مغیث در محبت او پیریشان می‌گشت، که دوباره با او ازدواج کند. بریره رضی عرض کرد یا رسول الله! اگر این دستور شما است بر سر و چشم انجام می‌دهم و اگر سفارشی است طبیعت من بر این به هیچ وجه آماده نیست آن حضرت ﷺ فرمود که: حکم نیست بلکه سفارشی است. بریره می‌دانست که اگر بر خلاف سفارش آن حضرت ﷺ، عمل کند، آن حضرت ﷺ، از وی ناراضی نخواهد شد؛ لذا به صراحت مطابق به آن عمل ننمود. آن جناب ﷺ با کمال رضایت او را بر حال خود گذاشت؛ این است حقیقت سفارش که شرعاً باعث اجر و ثواب می‌باشد.

امروزه مردم صورت آن را تغییر داده‌اند لذا به آن نمی‌توان سفارش گفت بلکه اثر و فشار و تعلقات انداختن است و از این جهت است که اگر سفارش آنان پذیرفته نشود ناراضی می‌گردند؛ بلکه بر دشمنی آماده می‌شوند. در صورتی که فشار آوردن بر کسی که بر خلاف رضای او عمل کند در اجبار و اکراه داخل است و گناه شدیدی است. مانند آن است که مال یا حق کسی را به زور قبضه کنند، آن شخص از روی شرع و قانون آزاد بوده شما او را اجبار کرده، آزادیش را سلب نمودید. مثال آن چنین می‌باشد که برای بر آوردن حاجت نیازمندی، مال دیگری را به دزدی گرفته به او داده شود.

عوض گرفتن در قبال سفارش، رشوه

به شمار می‌آید و حرام است.

سفارشی که در قبال آن عوضی گرفته شود، آن معاوضه رشوه است. در

حدیث پنجم «سُحْت» و «حَرَام» یاد شده در آن هر نوع رشوه داخل است؛ خواه مالی باشد، خواه در عوض انجام آن امر، از او کاری گرفته شود. در تفسیر «کَشَاف» و غیره آمده است که شفاعت حسنه آن است که منشأ آن تکمیل حق مسلمان باشد یا به او نفع جایز برسد یا از او مضرت و نقصان بر طرف گردد و این سفارش هم برای نفع و ضرر دنیوی او نباشد؛ بلکه فقط برای رضای خدا مراعات ضعیف، مقصود باشد و بر آن سفارش، هیچگونه رشوه مالی یا جانی گرفته نشود و این سفارش در کار ناجایزی صورت نگیرد. و نیز این سفارش برای عفو چنان جرمی نباشد که سزای آن در قرآن، معین و مقرر است.

در تفسیر «بحر محیط» و «مظهری» و غیره است که دعا کردن برای برآوردن حاجت مسلمان به درگاه خدا هم داخل شفاعت حسنه است و به دعا کننده هم اجرمی رسد. در حدیثی آمده که هرگاه کسی برای برادر مسلمان خویش دعای خیر می‌کند، فرشته‌ای می‌گوید: «وَلَوْكَ بِمِثْلِ» یعنی، الله تعالی حاجت تو را هم بر آورد.

سلام و اسلام

«وَ إِذَا خُتِبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِأَحْسَنِ مِنْهَا» در این آیه، الله تعالی آداب سلام و جواب آن را نشان داد.

تشریح لفظ «تَحِيَّة» و فرازهای آن

معنی لفظ «تَحِيَّة» به کسی «حَيَّاكَ اللهُ» گفتن است؛ یعنی، الله تو را زنده نگهدارد. پیش از اسلام عادت عرب چنان بود که وقتی یکدیگر را ملاقات می‌کردند به همدیگر به وسیله الفاظ «حَيَّاكَ اللهُ» یا «انعم الله بك عينا» یا «انعم صباحاً» و غیره سلام می‌دادند. اسلام این طرز تحیه را تغییر داده، طریقه گفتن



«السلام علیکم» را جاری کرد که معنی اش این است که: شما از هر نوع رنج و تکلیف و مصیبت، سالم باشید.

ابن عربی در «احکام القرآن» فرموده است که لفظ «سلام» از اسماء الحسنی است و معنی «السلام علیکم» اینست که: «الله رقیب علیکم» یعنی، الله تعالی محافظ شما باد.

سلام اسلامی از بقیه سلامهای ملل دیگر بهتر است.

در همه کشورهای جهان رایج است که وقتی مردم با یکدیگر ملاقات کنند، یک کلمه برای موافقت و اظهار محبت فیما بین، اظهار می‌دارند؛ اما اگر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که آنقدر که سلام، اسلامی است احوال‌پرسی‌ای چنان جامع نیست؛ زیرا که این الفاظ تنها محبت نیست؛ بلکه ادای حق محبت نیز هست که از خدا چنین می‌خواهند که شما را از تمام آفات و آلام سالم نگهدارد. باز دعا هم به طرز عرب تنها به زنده ماندن نیست؛ بلکه دعا حیات طیبه است؛ یعنی، برای حفظ از تمام آفات و آلام. و با این اظهار این هم هست که همه ما و شما محتاج الله تعالی هستیم و نمی‌توانیم بدون اذن خدا به یکدیگر نفع برسانیم و به اعتبار این معنی این کلمه یک عبادت هم هست و وسیله‌ای برای تذکر برادر مسلمان به یاد خدا نیز هست و همچنین کسی که از خدا می‌خواهد که دیگری از تمام آفات و تکالیف حفظ شود. گویا که او در ضمن این، وعده می‌کند که: شما از دست و زبان من در امان هستید و من محافظ جان و مال و آبروی شما نیز هستم.

ابن عربی در «احکام القرآن» قول امام ابن عیینه را نقل فرموده که «اتدری ما السلام یقول انت آمن منی» یعنی شما می‌دانید که سلام چیست. سلام کننده، چنین می‌گوید که شما از جانب من در امان هستید.

خلاصه این که تحیه اسلامی جامعیت جهانی دارد: ۱- در آن ذکر خدا هم

هست ۲- تذکیر نیز هست ۳- نوعی اظهار محبت با برادر مسلمان هم می باشد
۴- برای او بهترین دعا است ۵- و با او این معاهده را نیز اظهار می دارد که از
دست و زبان من به تو هیچ آزار و رنجی نخواهد رسید. چنانکه در حدیث
صحیح فرمان نبوی است که: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده» یعنی
مسلمان کسی است که از دست و زبان او همه مسلمانان محفوظ باشند و به
کسی گزند نمی نرسد. کاش مسلمانان این کلمه را مثل رسم عموم ادا نمی کردند؛
بلکه حقیقت آن را درک کرده، اختیار می نمودند. امید می رفت که این حدیث
برای اصلاح تمام مردم کافی می شد.

از اینجاست که رسول کریم ﷺ برای ترویج سلام بین مسلمانان بسیار
تأکید فرمود و آن را افضل الاعمال قرار داد و فضایل و برکات و اجر و ثواب
آنها بیان فرمود. در صحیح مسلم از حضرت ابو هریره رضی الله عنه حدیثی هست که
رسول کریم ﷺ فرمود:

«شما تا وقتی که مؤمن نباشید نمی توانید در جنت داخل شوید و تا وقتی
که با هم محبت نداشته باشید نمی توانید ایمان شما کامل باشد؛ من شما را چنین
چیزی نشان می دهم که اگر شما بر آن عمل کنید، محبت در میان شما برقرار
می شود؛ آن این که در میان یکدیگر سلام را رواج دهید؛ یعنی برای هر مسلمان
چه او را بشناسید یا نشناسید.»

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می فرماید که شخصی از رسول خدا ﷺ
پرسید که از اعمال اسلام کدام یک افضل است؟ آن جناب ﷺ فرمود: شما به
مردم خوراک بدهید و سلام را عام بگردانید چه شما او را بشناسید یا نشناسید.
(صحیحین)

مسند امام احمد، ترمذی، ابوداود، از حضرت ابو امامه رضی الله عنه نقل کرده اند
که رسول الله ﷺ فرموده که از همه نزدیکتر به خدا تعالی آن کس است که در
سلام گفتن ابتدا کند.



در مسند بزار و معجم کبیر طبرانی حدیثی از حضرت عبدالله بن مسعود آمده است که رسول الله ﷺ فرمود که: سلام از اسماء حسنیٰ الله تعالیٰ است که خدا آن را بر زمین نازل فرموده است؛ بنابراین شما در میان یکدیگر سلام را عام گردانید زیرا مسلمان هر گاه وارد مجلسی می شود و به آنان سلام می گوید آن شخص نزد خدای تعالیٰ به مقام بلندی دست می یابد؛ زیرا که او مقام سلام یعنی یاد الله تعالیٰ را تذکر داد و اگر اهل مجلس به سلام او جواب نگفتند، پس کسانی به او جواب خواهند داد که از اهل مجلس بهتراند؛ یعنی فرشتگان خدا. در حدیث دیگری رسول خدا ﷺ فرموده که: بزرگترین بخیل کسی است

که در سلام گفتن بخیلی کند. (طبرانی، معجم کبیر عن ابی هریرة)

اثری که از فرامین نبوی بر اصحاب کرام افتاد، می توان آن را از این روایت، اندازه گیری کرد که حضرت عبدالله بن عمر بیشتر در بازار به این تیت می رفت که با مسلمانان ملاقات کند و به آنان سلام گفته، ثواب عبادت را دریابد؛ خرید و فروش هیچ چیز مقصودش نبود. این روایت در موطأ امام مالک از طفیل بن ابی بن کعب رضی الله عنه منقول است. در آیه قرآن که در فوق، ذکر گردید، چنین فرموده که هرگاه به شما سلام گفته شود، جواب آنرا در الفاظ بهتر، بگویید یا حداقل همان گونه الفاظ بگویید. تشریح آن را نبی کریم صلی الله علیه و آله از عمل خویش چنین فرموده است: که یک مرتبه شخصی در خدمت ایشان آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله» آن حضرت صلی الله علیه و آله در جواب یک کلمه اضافه کرده و فرمود: «وعلیکم السلام ورحمة الله» و باز دیگری آمد و او در سلام خود گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله» آن حضرت صلی الله علیه و آله در جوابش یک کلمه اضافه کرده و فرمود: «وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته» سپس دیگری آمد و گفت «السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته» آن حضرت صلی الله علیه و آله فقط در جواب او یک کلمه «وعلیکم» فرمود در دل او شکوه آمد و عرض کرد یا رسول الله مادر و پدرم فدایت شوند! آنان که قبلاً آمدند شما در

جوابشان چند دعا فرمودید و من به تمام آن الفاظ سلام عرض کردم؛ شما تنها بر «وعلیک» اکتفا فرمودید آن حضرت علیه السلام فرمود که تو برای من هیچ کلمه نگذاشتی تا که من آن را در جواب اضافه کنم؛ تو تمام کلمات را در سلام خود جمع کردی. بنابر این من در جواب، مطابق تعلیم قرآنی اکتفا کردم. این روایت را ابن جریر و ابن ابی حاتم با اسانید مختلف نقل کرده اند.

از حدیث مذکور این امر معلوم شد که آنچه در آیه مذکور، آمده است که جواب سلام را در الفاظ بهتر از آن بگویید. علتش این است که از الفاظ سلام گوینده، لفظی را اضافه کرده جواب دهید. مثلاً او گفته «السلام علیکم» و شما بگویید «وعلیکم السلام ورحمة الله» و اگر او گفته «السلام علیکم ورحمة الله» شما بگویید «وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته».

امر دیگری که از این معلوم شد که اضافه نمودن کلمات تا سه کلمه مسنون است. از آن بیشتر مسنون نیست و حکمت آن روشن است که موقع سلام، مقتضی اختصار در کلام است در آن اینقدر اضافه کردن مناسب نیست که مغل درکاری باشد یا بر شنونده سنگین تمام بشود. از اینجاست که وقتی آن شخص در سلام آغازین خویش هر سه کلمات را جمع کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از اضافه کردن بیشتر احتراز فرمود. توضیح بیشتر آن را حضرت عبدالله بن عباس چنین بیان فرموده است که به اضافه کننده بر کلمات سه گانه چنین گفته منع فرمود که «ان السلام قد انتهى الی البرکة» (مظہری عن البغوی)

یعنی سلام بر لفظ برکت خاتمه می یابد بر آن افزودن مسنون نیست. (در

مثله عن ابن کثیر)

امر سوم از حدیث مذکور این نکته معلوم شد که در جواب آنکه سه کلمه گفته اگر تنها یک کلمه گفته شود آن هم در حکم اداء بالمثل داخل است و درتعمیل حکم قرآنی «أَوْ رَدُّهَا» کافی است. همچنانکه در این حدیث آن حضرت صلی الله علیه و آله بر یک کلمه «وعلیک» اکتفا فرمود. (تفسیر مظہری)



خلاصه مضمون آیه، این شد که هرگاه به مسلمانانی سلام گفته شود جواب دادن بر او واجب است و اگر بدون عذر شرعی جواب نداد، گناهکار می شود. البته در جواب دادن به دو چیز مختار است: یکی این که با الفاظ بهتر از الفاظ سلام جواب بگوید، دوم این که: عیناً به همان الفاظ جواب دهد. در این آیه جواب سلام، صراحتاً واجب و لازم قرار داده شد. و اما درجه سلام نخستین چیست؟ درجه آن صراحتاً بیان نشده است؛ اما در «إِذَا حَيَّنْتُمْ» به طرف آن اشاره شده است؛ زیرا که در ذکر آن به صیغه مجهول بدون تعیین فاعل می تواند اشاره به این باشد که سلام چنان چیزی است که عادتاً همه مسلمانان با هم می گویند.

در «مسند» احمد و ترمذی و ابوداؤد از رسول خدا ﷺ منقول است که از همه مقرب تر به نزد خدا کسی است که در سلام گفتن پیش دستی کند. تأکید سلام و فضایل آن را شما اکنون از فرامین نبوی شنیدید. از آنها اینقدر حتماً معلوم خواهد شد که ابتداء سلام گفتن حدّاقل از سنت موکده کمتر نباشد. در تفسیر بحر محیط است که سلام نخستین نزد اکثر علما سنت موکده است. و حضرت حسن بصری رضی الله عنه فرموده که «السلام تطوع والرّد فریضة» یعنی، در سلام گفتن ابتداء مختار است؛ اما جواب دادن آن فرض است.

رسول کریم ﷺ برای تشریح بیشتر، این حکم قرآنی متعلق به سلام و جواب آن تفصیل بیشتری بیان فرموده است که به آنها مختصراً اشاره می شود. در حدیث صحیحین است که کسی که بر سواری است باید پیاده را سلام گوید و راه رونده بر نشسته سلام گوید؛ گروه قلیل که بر گروه کثیر می گذرد؛ باید به سلام ابتداء کند.

در حدیث ترمذی آمده است که هرگاه انسان وارد خانه می شود، باید به اهل خانه سلام گوید که از این سلام هم برای او برکت است و هم برای اهل خانه.

در حدیثی از ابوداود آمده است که اگر با مسلمانی بار بار ملاقات شود در هر مرتبه باید سلام کند و همان طور که در اوّل ملاقات سلام گفتن مسنون است، همچنین به وقت رخصت هم سلام گفتن مسنون و باعث ثواب است. در ترمذی و ابوداود این دستور به روایت قتاده و ابوهریره منقول است.

و این حکم که اکنون بیان شد که جواب سلام دادن واجب است، از آن چند حالات، مستثنی می‌باشند. کسی که نماز می‌خواند اگر کسی به او سلام کند، جواب دادنش واجب نیست؛ بلکه مفسد نماز است. هم‌چنین کسی که خطبه می‌خواند یا به تلاوت قرآن مشغول است یا اذان یا اقامه می‌گوید یا به تدریس کتب دینی مشغول است یا در ضروریات انسانی استنجا و غیره مشغول است، به او در این حالت سلام گفتن جایز نیست و نیز بر ذمه او جواب سلام واجب نمی‌باشد. لذا بر اختتام مضمون فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبٌ» یعنی الله تعالی محاسب هر چیز است که در آن انسان و حقوق اسلامی مانند سلام و جواب سلام، همه این امور داخل اند که از آنها هم الله تعالی حساب می‌گیرد.

باز فرمود: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی به غیر از الله معبودی نیست که او را معبود بدانید و هر کاری که می‌کنید به نیت عبادت او بکنید؛ او شما را در روز قیامت جمع می‌فرماید که در آن شکّی نیست. لذا در آن روز، به همه عوض عنایت می‌فرماید. وعده قیامت و جزا و سزا، همه بر حق اند. «وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» زیرا که سخن، سخن الله تعالی است و از سخن خدا، سخن چه کسی راست تر و بهتر است!

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَيْنِ وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا

پس چه شد شما را که درباره منافقین دو گروه می‌شوید و خدا نگویند آنان را بسبب

کَسَبُوا أَتْرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مَنَ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ



اعمالشان آیامی خواهید که به راه بیاورید کسی را که خدا گمراه کرده است و هر کس را که خدا
 اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿۸۸﴾ وَذُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ
 گمراه کند پس نیایی برای او راهی می خواهند که شما هم کافر باشید چنان که کافر شدند پس
 سَوَاءٌ فَلَاتَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا
 شما همه برابر باشید پس شما هیچ یکی را از آنان دوست خود قرار ندهید تا وقتی که هجرت نکنند
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
 در راه خدا پس اگر آنان قبول نکردند پس بگیرید آنان را و بکشید هر کجا
 وَجَدْتُمُوهُمْ ۚ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۸۹﴾ إِلَّا الَّذِينَ
 یافتید آنان را و قرار ندهید از آنان هیچ یکی را دوست و مددکار، مگر کسانی را که
 يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ
 به پیوندند با قومی که میان شما و آنان عهدی باشد یا بیایند نزد شما در حالی که تنگ شده
 صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ ۗ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ
 دلهایشان از جنگ با شما یا از قتال با قوم خود و اگر خدا می خواست آنان را بر شما مسلط
 عَلَيْكُمْ فَلَقَتُلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ
 می کرد حتی آنان با شما می جنگیدند پس اگر یک طرف شدند از شما و باز با شما نجنگند
 السَّلْمَ ۚ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿۹۰﴾ سَتَجِدُونَ آخِرِينَ
 و پیشنها دکنند با شما صلح پس نداد خدا شما را بر آنان راهی. پس شما در خواهید یافت گروه
 يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ ۗ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى
 دیگری را که می خواهند در امن باشند از شما و هم از قوم خود هر گاه برگردانده شوند به طرف
 الْفِتْنَةِ أَوْ كَسُوا فِيهَا فَإِنَّ لَمْ يَعْزِلُواكُمْ وَ يَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ وَ
 فتنه به طرف آن بر می گردند پس اگر آنان از شما یک طرف نشدند و پیش نکردند با شما صلح و
 يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ ۗ وَأُولَئِكَ
 دست باز نداشتند پس بگیرید ایشان را و بکشید هر کجا یافتید و بر ایشان

جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مُّبِينًا ﴿٩١﴾

ما دادیم ، شما را سند روشن .

خلاصه تفسیر

بیان سه گروه و احکام آنان

بیان فرقه اول: (وقتی که شما حال این مرتدین را مشاهده کردید) پس شما را زوجه شده که در باره این منافقین (مختلف الزای شده) دو گروه شدید (که یک گروه الآن هم آنان را مسلمان می‌گویید) در حالی که الله تعالی آنان را (به طرف کفر علنی‌شان) به سبب عمل (بد) شان برگردانده است (و آن عمل بد با وجود قدرت، ترک دارالاسلام ارتداداً بود که مانند ترک اقرار بالاسلام علامت کفر بود و فی الواقع آنان قبلاً هم مسلمان نبودند و به این خاطر آنان را منافق گفت) آیا شما (ای گروهی که ترک دارالاسلام را علامت کفر نمی‌دانید) می‌خواهید که به چنین مردمانی هدایت کنید که الله تعالی آنان را (وقتی که گمراهی اختیار کردند) در گمراهی انداخته است (همچنان که عادت الله تعالی است که به هنگام عزم فعل، فعل را ایجاد می‌نماید. مقصود این که آنچه شما غیر مؤمن گمراه را مؤمن هدایت یافته می‌گویید جائز نیست) و کسی که الله تعالی او را در گمراهی بیندازد برای (مؤمن بودن) آن هیچ راهی نخواهید یافت (پس به ایشان نباید مؤمن گفت و چطور آنان خود مؤمن می‌باشند در صورتی که غلو در کفر آنان تا اینجا رسیده که) آنان در این آرزو هستند که همچنان که کافراند شما هم (خدا نخواسته) کافر باشید که در آن شما و آنان برابر باشید (وقتی که حال آنان این چنین است بس) از آنان کسی را دوست خود قرار ندهد (یعنی با کسی به مثل مسلمانان برخورد نکنید زیرا که برای جواز دوستی، اسلام، شرط است) تا وقتی که آنان در راه خدا (یعنی برای تکمیل اسلام) هجرت نکنند (زیرا که در آن وقت حکم، هجرت همان بود که امروز حکم اقرار بالشهادتین است و قید تکمیل اسلام به این خاطر



است که تنها آمدن در دارالاسلام کافی نیست. و اگر نه اینطور کفار اهل تجارت هم آمد و رفت دارند بلکه به طرف اسلامی بیایند یعنی اسلام را اظهار بکنند تا که جامع اقرار و هجرت باشند باقی ماند تصدیق قلبی، علم آن با خداست. برای مسلمانان لازم نیست که در پی تفتیش آن برآیند) و اگر آنان (از اسلام) اعراض کنند (و کافر بمانند) آنان را بگیرید و بکشید هر جا یافتید (و این گرفتاری یا برای کشتن است یا برای برده قرار دادن) و نه کسی را از آنان دوست قرار دهید و نه مددکار (مطلب این که در هیچ حال با اینان ارتباط پیدا نکنید نه در حال امن رابطه دوستی داشته باشید و نه در حال خوف از آنان استعانت نمایید بلکه از آنان کناره بگیرید).

بیان فرقه دوم: مگر کسانی که (از آن کفار) چنین باشند که (به شما) می‌خواهند (با صلح و سازش زندگی کنند که آن دو راه دارد یکی این که به واسطه صلح باشد یعنی) با چنین مردمان پیوست می‌شوند (یعنی هم عهد می‌شوند) که میان شما و آنان عهد (صلح) هست (مانند بنو مدلج که با آنان صلح برقرار شد پس عهد آنان هم در این استثناء داخل شد پس بنو مدلج به درجه اولی مستثنی شد) یا (راه دوم این که بلاواسطه، صلح برقرار نشود به این طریق که) خود شخصاً به نزد شما در چنین حال بیایند که دلشان از جنگ با شما و جنگ با قوم خویش متقبض و متأثر گردد. (بنابر این نه با قوم خود می‌پیوندند که با شما بجنگند و نه با شما شده به قوم خود می‌جنگند بلکه با آنان هم آشتی دارند و با شما هم، پس هر کسی که به هر کدام یک از این دو طریق آشتی داشته باشد از این حکم گرفتن و کشتن مستثنی است) و (شما در خواسته صلح ایشان منت خدا را بشناسید که رعب و بیم شما را در قلب آنها انداخته است. وگرنه) اگر الله تعالی می‌خواست آنان را بر شما مسلط (و دلیر) می‌کرد پس آنان با شما می‌جنگیدند (اما خدای تعالی شما را از این پریشانی نجات داد) پس اگر آنان با شما (صلح کرده) کنار بیایند یعنی با شما نجنگند و با شما از در آشتی در بیایند (مطلب همه این الفاظ این که صلح برقرار کنند چند لفظ جهت تأکید کفر نمود) پس (در این حالت صلح) الله تعالی هیچ گونه راهی برای شما (جهت قتل یا قید و

غیره) بر آنان نگذاشته است (یعنی اجازه نداده است)

بیان فرقه سوم: بعضی چنین هم به شما لازماً ملاقات خواهند کرد (یعنی حالت شان چنان معلوم می شود) که (به راه فریب) آنان این را (هم) می خواهند که از شما هم در امان باشند و از قوم خود هم (و با این) هرگاه آنان (از طرف مخالفین صریح) به طرف شرارت (و فساد) متوجه کرده شوند (یعنی با آنان گفته شود که با مسلمانان بجنگند) پس آنان (قوراً) در آن (شرارت) می افتند (یعنی برای جنگ با مسلمانان آماده می شوند و آن آشتی فریبکارانه را می شکنند) پس اگر ایشان (صلح را بشکنند) از شما (یعنی از جنگ با شما) کناره گیری نکنند و نه با شما از در آشتی در بیایند و نه دست (از مقابله با شما) بر دارند (مقصود همه به مثل سابق یکی است که صلح را بشکنند) پس شما (همه) آنان را بگیرید و بکشید هر کجا باشید و ما شما را علیه آنان حجت روشن دادیم (که از آن کشتن آنها ظاهر است و آن حجت عهد شکنی آنهاست).

معارف و مسایل

در آیات مذکور از سه گروه بیان شده است که راجع به آنها به دو حکم اشاره شده است و قایح آنها از روایات مندرج ذیل روشن می گردند:

روایت اول: عبدالله بن مسعود از مجاهد روایت کرده است که بعضی مشرک از مکه به مدینه آمده و اظهار داشتند که ما مسلمان شده ایم و از آنجا هجرت کرده، به اینجا آمده ایم؛ سپس مرتد شدند و با رسول خدا ﷺ بهانه گیری کردند که: ما می رویم و به زودی اسباب تجارت می آوریم. آنها رفتند و دوباره برنگشتند.

نسبت به آنها رأی مسلمانان مختلف شد؛ بعضی گفتند که ایشان کافراند و بعضی اظهار داشتند که آنها مؤمن اند. در اینجا بود که خداوند متعال کافر بودن آنها را در آیه *وَمَا لَكُمْ فِي الْمُؤْمِنِينَ فَتْنًا* بیان کرده حکم قتلشان را صادر



فرمود:

حضرت حکیم الامتہ تھانوی رحمۃ اللہ علیہ فرموده است کہ منافق گفتن شان بہ این معنی است کہ وقتی ادعای اسلام کردہ بودند، منافق بودند از تہ دل ایمان نیاوردہ بودند و اگر چہ منافقین کشتہ نمی شدند، اما این تا زمانی بود کہ کفر خود را پنهان نگہ می داشتند و مرتد بودنشان ظاہر نشدہ بود و کسانی کہ آنها را مسلمان گفتند، شاید بہ خاطر حسن ظن گفته اند و در دلایل ارتداد شان شاید تأویل کردہ باشند و چون مبنای آن تأویل رأی محض بودہ کہ از دلایل شرعی تأیید نشدہ بود از این جہت معتبر قرار نگرفت.

روایت دوم: ابن ابی شیبہ از حسن روایت کردہ است کہ سراقہ بن مالک مدلجی بعد از واقعہ بدر و احد بہ خدمت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ، خواہش کرد کہ شما با قوم ما «بنی مدلج» صلح کنید. آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خالد بن ولید را برای انجام صلح بدانجا گسیل داشت و مضمون صلح این بود کہ:

ما بر خلاف رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بہ کسی کمک نمی کنیم و ہر گاہ قریش مسلمان شوند ما نیز مسلمان می شویم و ہر قومی کہ با ما متحد می شود آن ہم در این معاہدہ با ما شریک است این آیہ در این رابطہ نازل شد: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» الی قولہ «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَيْهِ»

روایت سوم: از حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما مروی است کہ کسانی کہ در آیہ: «سَتَجِدُونَ أَكْثَرِيْنَ اِلْحِ» مذکوراند مراد از ایشان قبیلہ اسد و غطفاناند کہ بہ مدینہ آمدند و بہ ظاہر مدعی اسلام بودند و بہ قوم خود گفتند کہ ما بر بوزینہ و کژدم ایمان آوردہ ایم و بہ مسلمانان می گفتند کہ ما بر دین شما ہستیم. ضحاک از ابن عباس حالت بنی عبدالدار را ہم چنین نقل کردہ است. روایت اول و دوم در روح المعانی و سوم در معالم موجود است.

حضرت تھانوی رحمۃ اللہ علیہ فرموده اند کہ: اہل روایت سوم مثل اہل روایت اول است کہ بدلائل از اول مسلمان بودن ایشان ثابت نیست؛ از اینجاست کہ حکم

شان مثل عامه کفار است؛ یعنی هنگام آشتی نباید با آنان جنگید و در صورت عدم مصالحت، باید با آنان به نبرد پرداخت؛ چنانکه در باره اهل روایت اول در آیه دوم یعنی «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ» حکم اسارت و قتل آمده است. در آیه سوم «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ» در مصالحت، استثنای کسانی موجود است که ذکر مصالحتشان در روایت دوم آمده است و باز برای تأکید استثنای «فَإِنْ اغْتَرَزْتُمْ» را تصریح فرمود.

و در باره اهل روایت سوم در آیه چهارم «سَتَجِدُونَ آخِرِينَ» بیان فرمود که اگر ایشان با شما کنار نمی‌آیند، بلکه مقاتله می‌کنند شما هم با آنان جهاد کنید. از آن، چنین استفاد می‌شود که اگر صلح کنند، نباید با آنان جنگید.

(بیان القرآن)

خلاصه این‌که در اینجا سه گروه ذکر گردیده است:

۱- آنکه در زمان شرط قرار گرفتن هجرت برای اسلام با وجود قدرت بر آن، هجرت نکنند یا بعد از هجرت از دارالاسلام خارج شده در دارالحرب بروند.

۲- با مسلمان بر عدم جنگ، شخصاً معاهده‌ای منعقد کنند یا با کسانی معاهده کنند که آنان با مسلمانان معاهده کرده باشند.

۳- آنانکه به غرض اغتنام فرصت، صلح کنند و هرگاه بر خلاف مسلمانان به جنگ دعوت شوند در آن شریک باشند و بر عهد خویش استوار نمانند.

حکم گروه اول مانند عموم کفار است و گروه دوم از اسارت و قتل مستثنی است؛ گروه سوم مستحق همان سزایی است که گروه اول سزاوار آن بود. در این آیات کلاً دو حکم مذکور است: یعنی، قتال در صورت عدم صلح و عدم قتال در صورت صلح.



صورت‌های مختلف، هجرت و احکام آنها

قوله تعالی «حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱) در ابتدای اسلام هجرت از دارالکفر بر تمام مسلمانان فرض بود؛ بنابر این خداوند متعال از برقرار کردن ارتباط اسلامی با چنین کسانی که تارک این فریضه باشند منع فرمود. باز وقتی که مکه فتح شد، آن حضرت ﷺ فرمود: «لا هجرة بعد الفتح» (روایت بخاری)

یعنی وقتی که مکه فتح شده، دارالاسلام قرار گرفت، الآن از آنجا هجرت کردن فرض نیست. این حکم متعلق به آن زمان است که هجرت شرط ایمان بود و کسی که با وجود قدرت هجرت نمی‌کرد، مسلمان به شمار نمی‌رفت. اما بعداً این حکم منسوخ گشت؛ اکنون این صورت باقی نیست.

صورت دوم، هجرت این است که تا قیامت است و در باره آن در حدیث آمده است. «لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة» یعنی هجرت تا زمانی باقی خواهد ماند که وقت پذیرش توبه باقی باشد. (صحیح بخاری)

علامه عینی شارح بخاری متعلق به این هجرت نوشته است که: «ان المراد بالهجرة الباقیه هی هجرة السيئات» یعنی مراد از این هجرت ترک گناه است؛ چنان‌که در حدیثی رسول کریم ﷺ فرموده‌اند که: «المهاجر من هجر ما نهى الله عنه» یعنی مهاجر کسی است که از تمام آنچه خدا حرام کرده است، اجتناب کند.

(بحواله مرقات ج ۱)

از مبحث مذکور معلوم شد که هجرت در اصطلاح به دو معنا اطلاق می‌شود:

- ۱- ترک وطن به خاطر دین، همچنان‌که صحابه (رض) وطن خود را گذاشته به مدینه و حبشه تشریف بردند ۲- دست‌کشیدن از گناهان.

۱- راجع به بحث متعلق به «هجرت» در آیه شماره ۱۰۰ سوره نساء ملاحظه شود.

«وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» از این آیه معلوم شد که طلب نصرت از کفار حرام است؛ چنانکه در یک روایت آمده است که وقتی انصار از آن حضرت ﷺ خواستند اجازه بگیرند تا بر خلاف کفار از یهود، کمک بگیرند آن حضرت ﷺ فرمود: «الخبیث لا حاجة لنا بهم» یعنی این قومی خبیث است که ما به آنان نیازی نداریم. (مظهري ج ۲)

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ

پسندیده نیست برای مسلمان که مسلمانی را بکشد مگر با اشتباه و هر کسی که بکشد

مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ

مسلمانی را به اشتباه آزاد کند گردن مسلمانی را و دیه بدهد به خانواده او مگر این که

يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ

آنان بیخشنده پس اگر مقتول بود از چنان قومی که دشمن شماست و خود او مسلمان بود

فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ

پس آزاد کند گردن مسلمانی را و اگر او از چنان قومی بود که میان شما و آنان معاهده ای برقرار است

فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ

پس دیه به خانواده آنان بدهد و آزاد کند گردن مسلمانی را و اگر نیابد پس روزه بگیرد

شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۹۲﴾ وَمَنْ

دو ماه پی در پی برای طلب عفو از خدا و هست خدا دانا و حکیم. و هر کسی که

يَقْتُلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خُلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ

بکشد مسلمانی را دیده و دانسته سزای او دوزخ است که همیشه می ماند در آن و خشم گرفت خدا

عَلَيْهِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿۹۳﴾

بر او و لعنت کرده او را و آماده کرده برای او عذاب بزرگ.





خلاصه تفسیر

برای مؤمن پسندیده نیست که مؤمنی را (ابتداءً) قتل کند مگر اشتباهاً (باشد امری علیحده است) و هر کسی که مؤمنی را به اشتباه بکشد بر او (شرعاً) آزاد کردن یک غلام یا کنیز (واجب) است و دیه (هم واجب) است که به خاندان (مقتول یعنی آنان که وارث) او (هستند بقدر سهام میراث) بسپارد (و آن که وارث نداشته باشد بیت المال به جای وارثان او است) مگر این که آنان (این دیه را) بیخشند (خواه کل یا بعض، آنقدر بخشیده می شود) و اگر (مقتول به طور اشتباه) از چنان قومی باشد که مخالف شما است (یعنی حربی است و این به علتی در میان آنان سکونت داشت) و خود آن شخص مؤمنی بود پس (تنها) آزاد کردن یک غلام یا کنیز مسلمان (واجب می شود و دیه به این خاطر نیست که اگر ورثه آن مقتول مسلمان اند اما به خاطر این که در زیر نظر حکومت اسلامی قرار نگرفته اند مستحق نمی باشند و اگر کافرانند پس در این صورت دیه حق بیت المال می باشد و از دارالحرب ترکه ای در بیت المال دارالاسلام آورده نمی شود) و اگر آن (مقتول به طور اشتباه) از چنان قومی است که میان شما و آنان معاهده (صلح یا ذمه) است (یعنی ذمی یا مصالح و مستأمن باشد) پس دیه (هم واجب) است که به خاندان آن (مقتول یعنی کسانی که وارث باشند) حواله گردد. (زیرا که کافر وارث کافر می باشد) و باید یک غلام یا کنیز مسلمان آزاد کند پس (در صورتی که آزاد کردن غلام یا کنیز واجب است) اگر کسی (غلام و کنیز) نیافت (و نه اینقدر قیمت دارد که بتواند بخرد) پس (بر ذمه او به جای آزاد کردن) روزه دو ماه است. متواتر (یعنی پی در پی، این آزاد کردن و اگر آن نباشد روزه گرفتن) به طریق توبه (هست) که از طرف الله تعالی مقرر شده است (که طبق علم و حکمت خویش مناسب مصلحت احکام مقرر کرده است. اگر چه در هر جا حکمت آنرا بندگانش نمی دانند) و هر کسی که مسلمانی را قصداً بکشد پس سزای (اصلی) آن (در) جهنم (چنان ماندن) است که برای همیشه در آن بماند (اما فضل الهی است که این

سزای اصلی اجرا نمی‌شود بلکه به برکت ایمان در آخر نجات می‌یابد) و بر او (تا مدتی مقرر) الله تعالی غضبناک می‌باشد و او را از رحمت (خاصه) خویش دور می‌کند و برای او سزای بزرگ (یعنی سزای دوزخ) مهیا می‌کند.

معارف و مسایل

ربط آیات

در بالا ذکر قتل و قتال آمده بود و تمام صورتهای قتل ابتداءً هشت هستند زیرا که مقتول از چهار حال خالی نیست یا مؤمن است، یا ذمی، یا مصالح و مستأمن، یا حربی، و قتل بر دو قسم است عمداً یا سهواً پس به این اعتبار تمام صور قتل هشت تا شدند: ۱- قتل عمد مؤمن ۲- قتل خطای مؤمن ۳- قتل عمد ذمی ۴- قتل خطای ذمی ۵- قتل عمد مصالح ۶- قتل خطای مصالح ۷- قتل عمد حربی ۸- قتل خطای حربی. حکم بعضی از این صورتهای در بالا معلوم شد و حکم بعضی در آینده و حکم بعضی در احادیث موجود است. چنانکه حکم ذنبوی صورت اولیه یعنی وجوب قصاص در سوره بقره مذکور است و حکم آخروی آن در: «وَمَنْ يَقْتُلْ» می‌آید و بیان صورت دوم در قول الله تعالی: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ» تا «وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ» می‌آید و حکم صورت سوم در حدیث «دار قطنی» است که رسول الله ﷺ به عوض ذمی از مسلمان قصاص گرفته است. (اخرجه الزیلعی فی تخریج التهدیة)

و ذکر صورت چهارم در قول الله تعالی: «وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» می‌آید ذکر صورت پنجم در رکوع بالا در قول الله تعالی: «فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» گذشته است حکم صورت ششم با صورت چهارم مذکور است؛ زیرا که میثاق عام است که شامل موقت و دائم هر دو تاست. پس ذمی و مستأمن هر دو تا آمدند. در ابتدای کتاب الدیات «در مختار» وجوب دیده



مستأمن را تصحیح کرده است.

و حکم صورت هفتم و هشتم از مشروعیت خود جهاد در بالا معلوم گشت؛ زیرا که در جهاد اهل حرب قصداً مقتول می‌باشند و جواز خطا به درجه اولی ثابت می‌شود. (بیان القرآن)

احکام سه گانه قتل و حکم شرعی آنها

قسم اول: عمد؛ که به ظاهر قصداً بوسیله چنان آلتی باشد که آهن یا به مثل آهن در تفریق اجزا مؤثر باشد؛ مانند: نی تیز یا سنگ تیز و غیره.
قسم دوم: شبه عمد؛ که قصداً باشد اما با چنان آلتی نباشد که به وسیله آن اجزای بدن بتوانند متلاشی شوند.

قسم سوم: خطاء؛ که اشتباه در قصد و ظن باشد که مردم را از دور حیوان یا کافر حربی دانسته، هدف قرار داد؛ اما به انسانی مسلمان اصابت نماید.
در اینجا مراد از خطاء غیر عمد است؛ پس هر دو قسم، دوم و سوم در این آمدند و در هر دو هم دیه است و هم گناه اما در این دو امر هر دو قسم متفاوت اند. دیه قسم دوم صد شتر است به چهار قسم که هر قسم بیست و پنج شتر است و دیه قسم سوم صد شتر است که به پنج قسم است و هر قسم بیست شتر است. البته اگر در دیه نقد پرداخت شود پس در هر دو قسم ده هزار درهم شرعی یا یک هزار دینار شرعی است و گناه قسم دوم بیشتر است به سبب قصد و در قسم سوم کمتر بخاطر بی احتیاطی (کذا فی البدایه)

چنان که وجوب تحریر رقیه و نیز لفظ توبه هم بر این دلالت دارند و این حقیقت هر سه تا، به اعتبار احکامی است که در دنیا اجرا می‌گردد و به اعتبار گناه عمد و غیر عمد بودن، وابسته به قصد و اراده قلبی است که مدار و عید آینده می‌باشد و آنرا خدا می‌داند ممکن است از این جهت قسم اول غیر عمد باشد و قسم ثانی عمد قرار گیرد.

مسئله

این مقدار دیه مذکور هنگامی است که مقتول مرد باشد و اگر زنی باشد پس دیه او نصف آن است. (کذافی الهدایه)

مسئله

دیه مسلمان و ذمی برابر است فرمان نبوی است: «دیه کل ذی عهد فی عهده الف دینار» (کذافی الهدایه اخرجہ ابوداؤد فی مراسیئہ)

مسئله

ادای کفاره، یعنی تحریر رقبه یا روزه گرفتن بر خود قاتل واجب است و دیه بر اهل نصرت قاتل است که در اصطلاح شرع به آن «عاقله» گفته می شود. (بیان القرآن)

در اینجا این شبهه ایراد نشود که بار جرم قاتل چرا بر اولیا و انصارش باشد در صورتی که آنان تقصیری ندارند. علتش در اصل این است که اولیای قاتل در این مقصراند که چرا آنان قاتل را از این نوع بی احتیاطی جلوگیری نکردند و از ترس دیه در آینده در حفظ او کوتاهی نخواهند کرد.

مسئله

در ادای کفاره، غلام و کنیز برابراند. لفظ رقبه عام است؛ البته اعضای آن باید سالم باشند.

مسئله

دیه مقتول در میان وارثان شرعی او تقسیم می شود و هر کسی که سهم خود را ببخشد همانقدر بخشیده می شود و اگر همه ببخشند، همه معاف می گ



ردد.

مسئله

مقتولی که وارث شرعی نداشته باشد، دیه آن به بیت المال واگذار می‌شود. زیرا که دیه ترکه است و حکم ترکه همین است. (بیان القرآن)

مسئله

دیه‌ای که در حق اهل میثاق (ذمی یا مستأمن) واجب است، ظاهر اینست که آن زمانی است که اهل آن ذمی یا مستأمن موجود باشند و اگر اهل آن نباشند یا اهل آن مسلمان باشند و مسلمان نمی‌تواند وارث کافر قرار گیرد بنابراین آنان کالعدم هستند پس اگر او ذمی است پس دیه او در بیت‌المال داخل کرده می‌شود؛ زیرا که ترکه ذمی لاوارث که دیه هم در آن داخل است در بیت المال می‌آید. (کما فی الدر المختار)

و الا واجب نمی‌باشد. (بیان القرآن)

مسئله

در روزه اگر بوجه مرض و غیره تسلسل باقی نماند دوباره باید روزه را از اول شروع کند. البتّه به وجه حیض زن تسلسل منقطع نمی‌شود.

مسئله

اگر به سبب عذر بر روزه قادر نباشد پس توبه بکند.

مسئله

در قتل عمد، این کفار و وجود ندارد؛ لذا باید توبه کند. (بیان القرآن)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا

ای ایمان داران! هنگامی که سفر کنید در راه خدا پس تحقیق کنید و نگویید آن را
لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلْمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

که به شما سلام علیک کرده است که تو مسلمان نیستی شما می خواهید اسباب زندگی دنیا را
فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ

پس به نزد خدا بسیار غنیمت هست شما هم چنین بودید پیش از این پس خدا بر شما فضل کرد
فَتَبَيَّنُوا^ط إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ

باز شما تحقیق کنید به درستی که خدا به کارهای شما آگاه است. برابر نیستند نشستگان
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ إِلَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ

مسلمان که عذر نداشته باشند و مسلمانان که جنگجو هستند در راه خدا با اموال
وَأَنْفُسِهِمْ^ط فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ

و نفس شان، برتری داده است خدا جهاد کنندگان را به اموال و نفس شان بر نشستگان
دَرَجَةً^ط وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى^ط وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى

از روی درجه. و به هر یکی وعده کرده است خدا خوبی را و برتری داده است مجاهدان را بر
الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً^ط وَ كَانَ

نشستگان در اجر عظیم. که درجات اند از طرف خدا و بخشش و مهربانی و هست
اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٩٦﴾ ع

خدا بخشنده و مهربان.

خلاصه تفسیر

ای مؤمنان! وقتی که شما در راه خدا (یعنی برای جهاد) سفر کنید، پس هر



کار را (قتال باشد یا چیز دیگر) تحقیق کنید و به چنین شخصی که در جلوی شما (علامات) اطاعت ظاهر کند (مانند خواندن کلمه یا سلام گفتن به طریق مسلمانان) چنین نگوید که این (از ته دل) مسلمان نیست. (فقط به خاطر حفظ نفس خود به دروغ اسلام را اظهار می‌کند) اینطور که شما اسباب زندگی دنیا را می‌خواهید زیرا که به نزد خدا (یعنی در علم و قدرت او برای شما) بسیار مال غنیمت هست (که به طرق جایز به شما می‌رسند و یاد کنید که) قبلاً (در زمانی) شما هم چنین بودید (که مدار قبول اسلام شما تنها اظهار دعوی شما بود) پس خدا بر شما احسان فرمود. (که بر آن اسلام ظاهری اکتفا کردید و به تحقیق باطنی موقوف نکرد) بیندیشید هر آینه الله از کل اعمال شما باخبر است. (که بعد از این دستور چه کسانی بر آن عمل می‌کنند و چه کسانی عمل نمی‌کنند) برابر نیستند مسلمانانی که بدون عذر در خانه می‌نشینند (یعنی به جهاد نمی‌روند) و آنان که در راه خدا با مال و جان خویش (یعنی اموالشان را در این راه به مصرف می‌رسانند و نفسهای خود را آماده کرده) جهاد کنند. (بلکه) الله تعالی بلند کرده است درجه کسانی را که با مال و نفس خویش جهاد می‌کنند به نسبت نشستگان در خانه و (این طور به سبب عدم فرض عین بودن جهاد، گناهی بر نشستگان هم نیست بلکه به سبب ایمان و انجام دادن فرایض عین دیگر) برای همه (یعنی مجاهدین هم و قاعدین هم) الله تعالی خانه خوب را (یعنی در آخرت جنت را) وعده فرموده است و (آنچه اجمالاً در بالا گفته شد که مجاهدین درجه بزرگی دارند تعیین آن این است که) الله تعالی مجاهدین (مذکورین) را نشستگان به نسبت در خانه بسیار اجر عظیم داده است (و آن درجه همین اجر عظیم است و تفصیل این اجر عظیم اجمالی را چنین بیان می‌فرمایند) یعنی (به سبب اعمال فراوانی که از مجاهدین صادر می‌شود) بسیار درجه (از ثواب) که از طرف خدا میسر می‌گردد و مغفرت (گناهان) و رحمت (همه اینها تفصیل برای اجر عظیم قرار گرفت) و الله تعالی بسیار بخشنده و بسیار مهربان است.



معارف و مسایل

ربط آیات

در آیات گذشته بر قتل مؤمن، وعید شدیدی بیان فرمود. در آینده می‌فرماید که در اجرای احکام شرعی برای مؤمن شدن تنها اسلام ظاهری کافی است. هر کس که اظهار اسلام کند دست باز داشتن از قتل او واجب است و تنها به علت شک و شبهه، تفتیش عقاید و انتظار ثبوت ایمان یقینی در اجرای احکام شرعی جایز نیست. چنان‌که از بعضی صحابه در بعضی از غزوات چنان لغزش‌هایی سر زد. که بعضی خود را مسلمان اظهار نمودند اما بعضی از صحابه علامات اسلام او را بر کذب حمل نموده او را به قتل رساندند و اموال مقتول را در مال غنیمت گرفتند. الله تعالی آن را انسداد فرمود و چون تا آن زمان صحابه کرام از این مسئله کاملاً روشن نشده بودند بنابر این تنها بر تفهیم اکتفا کرده شد و بر این فعل ایشان وعیدی نازل نگشت.

(بناذ الغزاة)

برای مسلمان قرار دادن کسی، علامات اسلام کافی می‌باشد و تفتیش عقاید جایز نیست.

در اولین آیه از سه آیه مذکور چنین هدایت گردید که هر کس که خود را مسلمان معرفی کند، برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بدون تحقیق، گفتار و سخن او را بر نفاق حمل کند و سبب نزول این آیه وقوع چنین وقایعی است که از بعضی از صحابه کرام، لغزش‌هایی سر زد.

چنان‌که در «ترمذی» و «مسند احمد» از حضرت عبدالله بن عباس منقول است که یکی از قبیله بنو سلیم با گروهی از صحابه که به جهاد می‌رفتند برخورد کرد و این شخص گوسفند می‌چرانید او به حضرات صحابه سلام گفت که عملاً این را اظهار می‌کرد که من مسلمانم. صحابه کرام پنداشتند که او در



این وقت فقط به خاطر حفظ مال و جان خویش این فریب کاری را به کار می برد که مانند مسلمانان سلام گفته از ما نجات ییابد. لذا او را به قتل رساندند و گوسفندان او را مال غنیمت قرار داده، در خدمت رسول خدا ﷺ تقدیم داشتند. این آیه بر این واقعه نازل شد که کسی که به شما به طریق اسلامی سلام بگوید پس بدون تحقیق نپندارید که او به فریب، خود را مسلمان معرفی کرده است و مال او را به غنیمت، نگیرید (ابن کثیر)

روایت دیگری از حضرت عبدالله بن عباس نقل شده است که آن را بخاری مختصراً و بزار مفصلاً نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ دسته ای از مجاهدین را که حضرت مقداد بن اسود از جمله آنها بود فرستاد. وقتی آنان به آن جایگاه رسیدند، همه مردم فرار کرده بودند؛ فقط یکی مانده بود که نزد او مال بسیاری بود. او در محضر صحابه گفت: اشهد ان لا اله الا الله اما حضرت مقداد پنداشت که او از ته دل نگفته، بلکه بخاطر نجات مال و نفس خویش کلمه را خوانده است؛ لذا او را به قتل رسانید. یکی از حاضرین گفت که: تو به کار بدی مرتکب شدی؛ کسی را کشتی که به لا اله الا الله گواهی داد اگر من در محضر آن حضرت ﷺ حاضر شوم این سرگذشت را حتماً ذکر خواهم کرد. وقتی که ایشان وارد مدینه شدند این واقعه را به سمع مبارک آن حضرت ﷺ رسانید. آن حضرت ﷺ حضرت مقداد را خواند و شدیداً مؤاخذه فرمود و گفت که به روز قیامت چه جواب داری وقتی که کلمه لا اله الا الله مدعی تو باشد بر این واقعه این آیه نازل شد «لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» در باره واقعه مذکور، علاوه بر این دو واقعه، واقعات دیگری هم منقول است. اما محققین اهل تفسیر فرموده اند که در این روایات نمی توان تعارض بر قرار کرد زیرا که همه این واقعات به صورت مجموعه ای خود سبب نزول قرار گرفته اند. در الفاظ آیه «أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ» فرمود: در اینجا اگر از لفظ سلام، سلام اصطلاحی مراد باشد پس واقعه اول بیشتر به این ارتباط دارد و اگر معنی لفظی سلام،

سلامت و اطاعت گرفته شود پس همه واقعات در آن مساوی می باشد؛ بنابراین بیشتر علما در اینجا سلام را به اطاعت ترجمه کرده اند.

بدون تحقیق واقعه، قضاوت درست نیست.

در اولین جمله این آیه یک هدایت عمومی است که مسلمانان هیچ کاری را بدون تحقیق تنها به گمان نباید انجام دهند؛ چنان که می فرماید: «إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا» یعنی وقتی که شما در راه، سفر، اختیار کردید، هر کاری را با تحقیق انجام دهید؛ زیرا کاری که تنها از روی گمان و خیال انجام شود، بسا اوقات اشتباه واقع می شود. در اینجا قید سفر را به این خاطر آورد که این واقعات در سفر اتفاق افتادند. در شهر خویش از احوال یکدیگر عموماً آگاهی حاصل می شود و گر نه اصل حکم، عام است چه در سفر باشد و چه در حضر؛ اقدام بر کاری بدون تحقیق جایز نیست. در حدیثی آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: با فکر و تأمل کار کردن از طرف خداست و عجله در کار از طرف شیطان است. (بحر محیط)

در جمله دوم، یعنی «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» اصلاح این بدگمانی است که سبب اقدام بر این کار، اشتباه قرار گرفت؛ یعنی خیال به دست آوردن ثروت و مال غنیمت، اخیراً هم نشان داد که الله تعالی برای شما اموائ بسیاری را غنیمت مقدر و مقرر فرموده است؛ لذا شما در فکر اموال قرار نگیرید. بعد از این، هشدار دیگری داد که شما قدری بر این هم نظر بیفکنید که قبلاً بسیاری از شما هم در مکه چنان بودید که نمی توانستید که ایمان و اسلام خود را آشکار کنید. سپس الله تعالی بر شما احسان فرمود که شما را از شر همه کفار نجات داد؛ شما اسلام را اظهار کردید. پس آیا امکان ندارد که آن شخص که با دیدن لشکر اسلام کلمه را خوانده است او حقیقتاً قبل از این به اسلام معتقد شده



باشد اما از خوف کفار موقعیتی به دست نیاورده که اسلام را اظهار بکند اکنون لشکر اسلام را دیده اظهار کرد همانطور که در ابتدا شما هم کلمه را می خواندید و خود را مسلمان معرفی می کردید. پس در آن زمان برای مسلمان شدن شما، شریعت این قید را مقرر نکرد که از قلوب شما تفتیش به عمل آورد و ثبوت اسلام در قلب شما مورد تحقیق قرار داده، شما را مسلمان بدانند بلکه تنها خواندن کلمه اسلام برای مسلمان شدن شما کافی قرار داده شده، همچنین اکنون وقتی که کسی در جلوی شما کلمه می خواند او را مسلمان پندارید.

منظور از کافر نگفتن اهل قبله

از این آیه کریمه این مسئله مهم معلوم شد که هر کسی که خود را مسلمان نشان دهد خواه با خواندن کلمه طیبه یا با اظهار شعار دیگر اسلامی، مثلاً در اذان و نماز و غیره شرکت کند، پس بر مسلمانان لازم است که او را مسلمان بدانند. و با او مثل مسلمانان رفتار کنند و در انتظار این نباشند که او از ته دل مسلمان شده است یا بنا بر مصلحت دیگر اسلام را اظهار کرده است. نیز در این باره بر اعمال او هم ملاکی نخواهد بود. فرض کنید که او نماز نمی خواند روزه نمی گیرد و در هر نوع گناه آلوده شده باز هم کسی حق ندارد که او را از اسلام خارج بداند یا با او مانند کفار رفتار کند. امام اعظم فرموده است: «لا تکفر اهل القبلة بذنب» یعنی ما اهل قبله را به سبب گناه کافر نمی گوئیم در بعضی روایات حدیث هم اینگونه الفاظ ذکر شده است که اهل قبله را تکفیر نکنید هر چند آنان گناهگار و بد عمل باشند.

اما در اینجا یک امر به طور ویژه قابل فهم و تذکر است که از قرآن و حدیث این ثابت است که هر کسی که خود را مسلمان بگوید به او کافر گفتن یا پنداشتن جایز نیست. مطلب روشن آن، این است که تا وقتی از او چنان قول یا

عملی صادر نگردد که، علامت قطعی کفر باشد. اقرار او را بر اسلام صحیح قرار داده به او مسلمان گفته می‌شود و به او مانند مسلمانان رفتار کرده می‌شود و کسی حق ندارد که به کیفیات قبلی او از اخلاص و نفاق بحث کند.

اما کسی که با اظهار اسلام و اقرار ایمان کلمات کفر هم می‌گوید یا به بتی سجده می‌کند یا شعار مذهبی کفار را اختیار می‌کند مانند بسن زَنار و غیره، آن شخص بدون شک به سبب اعمال کفرآمیز اش کافر گفته می‌شود.

در آیه مذکور «فَتَبَيَّنُوا» به همین نکته نیز اشاره نموده است و اگر نه یهود و نصارا، همه خود را مؤمن مسلمان می‌گفتند، چنان‌که مسیلمه کذاب به جماع صحابه کافر قلمداد شده، به قتل رسید. نه این‌که تنها کلمه اسلام را اقرار می‌کرد بلکه پایبند شعائر اسلامی از قبیل اذان نماز و روزه نیز بود در اذان خود با اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله را هم دستور می‌داد تا گفته شود. اما با وجود این خود را نبی و رسول صاحب الوحی می‌گفت که صراحتاً انکار نصوص قرآن و سنت بود. بنابر این او مرتد شد و به جماع صحابه علیه او جهاد شد.

خلاصه مسئله این شد که هر کلمه گوی اهل قبله را مسلمان بدانید و این تفتیش که در باطن و قلب او چه چیزی وجود دارد؛ وظیفه مسلمان نیست، لذا آن را به خدا حواله کنید. البته اگر با اظهار ایمان امری بر خلاف ایمان از او سر بزنند پس او را مرتد بدانید؛ به شرطی که خلاف ایمان بودن آن امر قطعی و یقینی باشد و در آن راه احتمال دیگر و تأویلی نداشته باشد.

از این موضوع این هم معلوم شد که لفظ کلمه گو، یا اهل قبله، الفاظ اصطلاحی هستند که مصداق آنها تنها کسی است که بعد از مدعی اسلام بودن، مرتکب قول و فعل کافرانه نباشد.



چند احکام متعلق به جهاد

در آیه دوم یعنی در «لَا يَسْتَوِي الْقَعْدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» چند احکام بیان شده است که کسانی که بدون عذر، در جهاد شرکت نمی‌کنند، نمی‌توانند با آنهایی که در راه خدا با مال و نفس خویش جهاد می‌کنند برابری کنند؛ بلکه الله تعالی مجاهدین را بر غیر مجاهدین در پایه، فضیلت و برتری داده است و در ضمن چنین هم فرموده که: الله تعالی هر دو گروه مجاهدین و غیر مجاهدین را وعده جزای نیکو داده است که به جنت و مغفرت هر دو نایل می‌گردند. فرق درجات خواهد شد علما تفسیر کرده‌اند که: از این آیه معلوم شد که در عموم احوال، جهاد، فرض کفایه می‌باشد که بعضی افراد آن را به‌جا بیاورند، این فریضه از عهده دیگر مسلمین ساقط خواهد شد. به شرطی که تعداد کسانی که در جهاد شرکت جسته‌اند برای آن جهاد کافی باشند و اگر تعداد شان کافی نباشد بر مسلمانانی که در قرب و جوار آن جهاداند، فرض عین می‌شود که به کمک مجاهدین اسلام بشتابند.

تعریف فرض کفایه

در شریعت، فرض کفایه به چنان فرایضی گفته می‌شود که ادای آن بر هر فرد مسلمان لازم نباشد، بلکه انجام دادن بعضی کافی باشد و عموماً کارهای ملی و اجتماعی در همین درجه می‌باشند. تعلیم و تبلیغ علوم دینی هم فرض است که اگر تعدادی مردم در آن مشغول باشند به شرطی که کافی باشند، این فریضه از ذمه دیگران ساقط خواهد شد؛ اما جایی که هیچ‌کس مشغول نباشد، همه گناهکار می‌شوند.

نماز جنازه و تجهیز و تکفین، یک وظیفه ملی است که برادر حق برادر

مسلمان خود را ادا می‌کند و حکم آن هم همین است. ساختن مدارس و مساجد و انجام دیگر کارهای رفاه عمومی هم در این حکم داخل‌اند که اگر بعضی مسلمان انجام دهند این فریضه از ذمه مسلمانان دیگر ساقط خواهد شد. عموماً احکامی که با نیازهای ملی و اجتماعی در ارتباط‌اند، آنها را شریعت اسلام فرض کفایه قرار داده است تا که مطابق اصول فرایض انجام گیرند. بعضی وظیفه جهاد را انجام دهند؛ بعضی تعلیم و تبلیغ را به عهده بگیرند و بعضی نیز لوازم دیگر اسلامی و انسانی را تهیه نمایند.

در این آیه «وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَى» فرموده، به کسانی اطمینان داد که علاوه بر جهاد در ضروریات دیگر دینی اشتغال دارند؛ اما این حکم در احوال عمومی است؛ وقتی که جهاد بعضی از افراد برای دفاع از دشمنان کافی باشد و اگر جهاد آنان کافی نباشد و به نیروهای بیشتری نیاز باشد، نخست بر مسلمانانی که در قرب و جوار منطقه جهاد سکونت دارند، فرض عین می‌شود و اگر به افراد و نیروهای بیشتری نیاز شد، پس برای مردم حوالی آن منطقه، جهاد فرض عین می‌شود و اگر آنان هم کافی نباشند پس بر مسلمانان دیگر فرض عین می‌شود تا جایی که بر تمام مسلمین از مشرق تا مغرب، فرض می‌شود که در آن جهاد شرکت جویند.

درآیه سوم هم، فضیلت درجات بیان شد که مجاهدین نسبت به دیگران به درجات بالاتری می‌رسند.

مسئله

بر افراد معذور چون لنگ و شل و کور و مریض و مردم معذور شرعی، شرکت در جهاد فرض نیست.

إِنَّ الدِّينَ تَوْفَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا

کسانی که قبض می‌کنند را وحشان رافرشنگان درحالی که بدمی‌کنند بر خود می‌گویند به آنان



فِيهِم كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا

فرشتگان که در چه حال بودید؟ می‌گویند که بودیم ناتوان در این شهر می‌گویند فرشتگان
الَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ

آین بود زمین خدا گشاده که وطن را گذاشته می‌رفتید در آنجا پس جای اینگونه افراد جهنم
وَ سَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَ

است و آن جای بسیار بدی است. مگر کسانی که ناتوان هستند از مردان و زنان و
الْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَئِكَ

کودکان که نمی‌توانند تدبیری و نمی‌دانند هیچ راهی را. پس برای ایشان
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾ وَمَنْ

امید است که خدا عفو شان کند و هست خدا عفو کننده و بخشنده. و هر کسی که
يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرْعَمًا كَثِيرًا وَسِعَةً وَمَنْ

بگذارد وطن خود را در راه خدا می‌یابد در مقابله آن جای بسیار و گشایش و هر که
يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ

بیرون آید از خانه خویش هجرت کرده به سوی خدا و رسول او پس بگیرد او را مرگ پس مقرر
أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

شده ثواب او به نزد خدا و هست خدا بخشنده و مهربان.

خلاصه تفسیر

هر آینه روح چنین کسان را فرشتگان قبض می‌کنند که (با وجود قدرت بر
هجرت هجرت را گذاشته) خود را گناهکار کرده بودند پس (در آن هنگام) آنان
(فرشتگان) به آنان می‌گویند که شما در چه کارهای (دینی) بودید؟ (بعضی کدام
کارهای ضروری دینی را انجام می‌دادید) آنان (در جواب) می‌گویند ما در زمین (محل

سکونت خود) مغلوب بودیم (بنابر این نتوانستیم بر بسیاری از کارهای دین عمل کنیم یعنی بر ترک آن فرایض معذور بودیم) آنان (فرشتگان) می گویند (اگر در اینجا نمی توانستید انجام دهید پس) آیا زمین خدا وسیع نبود که شما وطن را ترک کرده از آنجا (به جای دیگری) می بایست بروید (و در آنجا رفته فرایض را می توانستید ادا کنید از این سخن آنان بدون جواب می مانند و جرمشان ثابت می گردد) پس جای شان جهنم است و برای رفتن جای بدی است اما مردان و زنان و کودکان که (در حقیقت بر هجرت هم) قادر نباشند که نمی توانند تدبیری به کار برند و نه راه را می شناسند پس برای آنان امید است که الله تعالی عفو بفرماید و الله تعالی بسیار عفو کننده و بسیار بخشنده است و (کسانی که هجرت برای شان مشروع است) هر کس (از آنان) در راه الله تعالی (یعنی برای دین) هجرت کند برای رفتن او در روی زمین بسیار جای میسر می شود و (برای اظهار دین) گنجایش زیادی (به دست می آید پس اگر در چنین جایی رسید پس در دنیا هم پیروزی او از آن سفر آشکار و روشن است) و (اگر اتفاقاً این پیروزی مذکور میسر نشد باز هم در پیروزی آخرت هیچ تردیدی نیست زیرا که قانون، است که) هر کسی که از خانه خویش به این نیت بیرون بیاید که (برای فرصت یافتن به اظهار دین خدا و رسول) هجرت می کنم پس (قبل از رسیدن به مقصد) مرگ او را دریابد باز هم ثواب آن (که موعود بر هجرت است ثابت شد که به وجه وعده چنان است که گویا) بر ذمه خداست (اگرچه تا کنون به این سفر هجرت گفته نمی شود اما فقط از شروع کردن با نیت خوب پاداش کامل اعطا گردید) و خدای تعالی بسیار بخشنده است (به برکت این هجرت اگرچه ناقص باشد بسیار گناه عفو می فرماید. چنان که در حدیث فضیلت هجرت آمده است که از هجرت گناهان گذشته بخشیده می شوند و) بسیار مهربان است (که با شروع کردن کاری با نیک نیتی پاداش کامل آن کار را عنایت می فرماید)



معارف و مسایل

تعریف هجرت

در این چهار آیه فضایل و برکات و احکام هجرت بیان شده است. در لغت، معنی هجرت «هجرت و هجر» این است که از چیزی بیزار شده او را ترک کند و در محاورات عموم، لفظ هجرت بر ترک وطن اطلاق می‌شود. و در اصطلاح شرع ترک کردن دارالکفر و رفتن به دارالاسلام را هجرت می‌گویند. (روح المعانی)

ملا علی قاری در «شرح مشکوٰۃ» فرموده که ترک نمودن شهری بنا بر وجوهای دینی هم در هجرت داخل است. (مرقات ج ۱ ص ۳۹)

از آیه ۸ سوره حشر «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ» که در حق صحابه نازل شده است. مفهوم شد که اگر کفار یک کشور مسلمانان را به علت مسلمان بودن شان از آنجا به زور بیرون برانند این هم در هجرت، داخل است.

از این تعریف معلوم شد که مسلمانانی که از هندوستان بنابه دارالکفر بودن آن بیزار شده به اختیار خویش به پاکستان منتقل شده‌اند یا کسانی که کفار، آنان را فقط به خاطر مسلمان بودن شان بیرون برانند همه به اعتبار معنی شرعی مهاجرند.

البته کسانی که به خاطر ترقی تجارت یا سهولت استخدام نقل مکان می‌کنند، شرعاً مستحق مهاجر گفتن نیستند.

در حدیث صحیحین آمده است که آن حضرت ﷺ فرمود:

«المهاجر من هجر ما نهى الله عنه ورسوله» یعنی مهاجر کسی است که تمام منهیات خدا و رسول را بگذارد. و مقصود آن از اولین جمله همین ظاهر می‌شود که فرمود:

«المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده» مسلمان کسی است که همه

مسلمانان از آزار و اذیت دست و زبان او محفوظ و سلامت باشند.
و مقصود آن روشن است که مسلمان راستین و واقعی کسی است که به
دیگران ایذا نرساند هم چنین مهاجر راستین و پیروز کسی است که تنها بر ترک
وطن اکتفا نکند. بلکه هر چیزی را که شریعت حرام و ناجایز قرار داده است،
همه آنها را رها کند. شاعر می گوید:

اپنی دل کو بھی بدل جامۂ احرام کیساتھ
یعنی با تبدیل کردن لباس احرام دل را هم تبدیل کن.

فضایل هجرت

همان طور که آیات مربوط به جهاد در تمام قرآن به طور پراکنده
موجوداند، همچنین ذکر هجرت هم در بیشتر سوره های قرآن بارها آمده است
که از جمع کردن همه آیات معلوم می گردد که در آیات هجرت سه نوع مضمون
وجود دارد: ۱- فضایل هجرت ۲- برکات دنیوی و آخروی آن ۳- ذکر وعید در
صورت عدم هجرت از دارالکفر به شرط توانایی.
راجع به مضمون اول یعنی فضایل هجرت آیه ۲۱۸ در سوره بقره آمده
است:

«إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ
اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی کسانی که ایمان آوردند و در راه خدا هجرت و جهاد
کردند آنان امیدوار رحمت خداونداند و الله تعالی بسیار غفور رحیم است. و نیز
در آیه ۲۰ از سوره توبه آمده است که:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ
اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» یعنی کسانی که ایمان آوردند و در راه خدا جهاد و
هجرت نمودند آنان نزد خداوند در درجات عالیه قرار می گیرند و هم ایشان اند



پیروز و سعادت‌مند.

و در همین آیه سوره نساء آمده است که:

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» و کسی که به خاطر خدا و رسول از خانه خود بیرون آید و سپس در راه بمیرد مزد او بر خدا ثابت شد.

این آیه طبق بعضی روایات در حق حضرت خالد بن حزام در زمان هجرت حبشه نازل شده است زیرا او به نیت هجرت از مکه عازم حبشه شد در راه ماری او را نیش زد که بر اثر آن فوت کرد. در هر صورت در این سه آیه ترغیب هجرت از دارالکفر و بیان فضایل عظیم آن به طور واضح بیان شده است.

در حدیثی آن حضرت ﷺ فرموده است: «الهجرة تهدم ما كان قبلها» یعنی هجرت تمام گناهان قبلی را که پیش از هجرت بوده‌اند، از بین می‌برد.

برکات هجرت

راجع به برکات آن در آیه ۴۱ از سوره نحل می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» یعنی کسانی که برای خدا هجرت کردند بعد از این‌که مظلوم واقع شدند ما آنان را در دنیا در جای خوب جای می‌دهیم و ثواب آخرت را که بسیار بزرگ است، کاش ایشان می‌دانستند.

مقصود آیه چهارم از چهار آیه سوره نساء که در بالا نوشته شده تقریباً این چنین است که در آن می‌فرماید: «وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرْغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً» هر کسی که در راه خدا هجرت کند می‌یابد در زمین جای خوب و گشایش، لفظ «مراغم» در آیه مصدر است بمعنی انتقال از یک سرزمین به

سرزمین دیگری و جای منتقل شدن هم «مراغم» گفته می‌شود. در این دو آیه بیان برکات ظاهری و باطنی هجرت است که در آن وعده خداوندی است که هر کسی که برای رضای خدا و رسول هجرت کند، خداوند متعال برای او در جهان راه‌گشایی می‌کند و در جهان هم در مکانی خوب و مناسب جایش می‌دهد و ثواب و درجات آخرت که از وهم و گمان هم بالاتراند.

حضرت مجاهد جمله «لَتَبَوَّنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» را به رزق حلال و حسن بصری به مکان عمده و بعضی مفسرین دیگر به غلبه بر دشمن و عزت و شرف تفسیر کرده‌اند. حق این است که همه اینها در مفهوم آیه داخل‌اند. چنان‌که تاریخ عالم گواه است که هرگاه کسی به خاطر خدا ترک وطن گفته است خدا او را از مکان و وطنش بهترین مکان و از عزت و شرف و وطنش بهترین عزت و شرف و از راحتی و آرامش وطن، بهترین راحتی و آرامش عطا فرموده است. حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی که وطن خود عراق را گذاشته به طرف شام هجرت فرمود. خداوند متعال همه اینها را به او عنایت فرمود و حضرت موسی علیه السلام به همراهی او، بنی اسرائیل وقتی وطن خویش مصر را به خاطر خدا گذاشتند. خداوند متعال ملک شام را که از وطن شان به مراتب بهتر و نیکوتر بود، به آنها عطا فرمود.

آخر الامر مصر هم به آنان رسید، خواجه ما حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان که به خاطر خدا و رسول صلی الله علیه و آله مکه را ترک کردند به این مهاجرین منازل بهتر، در مدینه نسبت به مکه رسید و به هر نوع عزت و غلبه و راحت و ثواب نایل آمدند. مشقت و رنج چند روزه ابتدای هجرت اعتباری ندارد. بعد از این دوره موقت، نعمت‌هایی که به ایشان نصیب شد و چندین نسل در میان آنها ماند اعتبار دارد. وقایع فقر و فاقه‌ای که از صحابه کرام در تاریخ مشهور است، عموماً در زمان دور ابتدایی هجرت می‌باشد یا فقر اختیاری می‌باشد که خود آنان دنیا و مال و ثروت را نپسندیدند و آنچه به دست می‌آوردند آن را در



راه خدا صرف می کردند. چنانکه حالت خود آن حضرت ﷺ این چنین بود که فقر و فاقه آن جناب ﷺ به اختیار خود ایشان بود و خود ایشان غنا و توانگری را اختیار نفرمودند. و با وجود این در سال ششم هجری بعد از فتح خیبر برای معیشت اهل و عیال، آن جناب ﷺ به گونه ای ساده نسبتاً انتظام فرمودند. هم چنین حال خلفای راشدین نیز بدین گونه بود. که بعد از ورود به مدینه خداوند همه چیز را به ایشان عنایت فرمود. اما وقتی که اسلام نیاز به کمک مالی پیدا کرد، ابوبکر رضی الله عنه همه آنچه را که در خانه داشت آورده، تقدیم نمود. و آنچه به ام المؤمنین زینب رضی الله عنها و طفله و مستمری ماهیانه می رسید، همه را بین فقرا و مساکین توزیع می کرد؛ خود زندگی درویشانه ای را اختیار فرمود؛ و به همین جهت بود که «ام المساکین» لقب یافت. و با وجود این امار اصحاب ثروتمند که دارای مال و ثروت زیادی بودند، قلیل نبود. بسیاری از اصحاب کرام رضی الله عنهم چنین بودند که در وطن خود مکه مکرمه فقیر و تنگدست بودند و بعد از هجرت، الله به آنان مال و ثروت و هر نوع رفاهیت عنایت فرمود. وقتی حضرت ابوهریره رضی الله عنه استاندار منطقه ای قرار گرفت، نقشه زندگی گذشته خود را با ظرافتی خاص ترسیم می کرد و به نفس خود خطاب کرده می فرمود که: ای ابوهریره! تو آتی که خادم فلان قبیله بودی؛ حقوق مستمری تو این بود که خوراک و لباس به تو بدهند و وظیفه تو این بود که وقتی آنان به سفر بروند تو همراه آنان پیاده راه بروی و وقتی که جایی توقف کنند، هیزم جمع کنی و برای آنان آتش بیفروزی. امروزه به برکت اسلام تو از کجا به کجا رسیدی به تو امام و امیر المؤمنین گفته می شود.

خلاصه این که وعده ای که خدای تعالی برای مهاجرین در قرآن داده است آن را در دنیا به چشم خود دیدند که تکمیل شد. البته این مشروط بر آن است که مصداق «هاجرُوا فی الله» باشند، به خاطر تحصیل ثروت و مال جهان یا حکومت و سلطنت یا عزت و مقام هجرت نکرده باشند؛ وگرنه در

صحیح بخاری آمده است که: هر کس به نیت خدا و رسول ﷺ هجرت کند، پس هجرت او برای خدا و رسول ﷺ اوست؛ یعنی این هجرت، صحیح و درست است که فضایل و برکات آن در قرآن مذکوراند و هر کسی که به تصور طلب مال یا ازدواج زنی، هجرت کند پس عوض هجرت او همان چیزی است که به طرف آن، هجرت کرده است.

امروزه دیده می شود که مهاجران، پس از مهاجرت در پریشانی و مشقت به سر می برند، به خاطر این است که آنها در دور موقت هجرت می باشند و یا این که هجرت آنان به خاطر رضای الهی نبوده است و در معنی واقعی، مهاجر نبوده اند و آنان باید به طرف اصلاح حال و نیت خویش توجه کنند؛ بعد از اصلاح عمل و نیت خویش صداقت وعده های الهی را به چشم خود مشاهده خواهند کرد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ

و هنگامی که سفر کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی که قصر کنید در نماز

إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا

اگر بترسید که ایذا رسانند به شما کافران یقیناً کافران هستند دشمن

مُبِينًا ﴿۱۰۱﴾ وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ

صریح شما. و هنگامی که باشی در میان آنان و برپاداری به ایشان نماز را باید بایستند گروهی

مِنْهُمْ مَعَكَ وَلِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ

از ایشان با تو و باید بردارند سلاح خود را پس وقتی سجده کردند پس برگردند از

وَرَائِكُمْ وَلَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلِيَأْخُذُوا

نزد شما و بیایند گروهی دیگر که نماز نخوانده اند پس نماز بخوانند با تو و بگیرند

حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَالدَّيْنُ كَفَرُوا لَوْ تَغْلُوبُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ



احتیاط خود را و سلاح خود را و می خواهند کفار که شما به یک نوعی غفلت کنید از سلاح و
أَمْتَعْتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ
 اسباب خویش پس حمله کنند بر شما به یکبار و نیست بر شما گناهی اگر در
بِكُمْ أَدَىٰ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا
 رنج باشید از باران یا این که مریض باشید که بگذارید سلاح خودتان را و بگیرید
حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿۱۰۲﴾ **فَإِذَا قَضَيْتُمْ**
 احتیاط خود را هر آینه خدا آماده کرده است برای کافران عذاب ذلت بار. پس
وَقْتِي خُذُوا الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَ قَعُودًا وَ عَلَىٰ
جُنُوبِكُمْ **فَإِذَا نَمَّازًا رَأَيْتُمُ اللَّهَ أَيْسَادَةً وَ نَشِئَةً وَ بَرَّ بَهْلَوَىٰ**
 خویش پس وقتی که اطمینانتم فاقیموا الصلوة: **إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ**
الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَطْمَئِنًّا شَدِيدًا اصلاح کنید نماز را هر آینه نماز فرض است بر
 مؤمنان در **مَوْقُوتًا ﴿۱۰۳﴾** **وَ لَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا**
تَأْلَمُونَ اوقات مقرر. و سست نباشید در تعقیب شان اگر شما دردمندی
 شوید آنان **فَانَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ** **وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا**
 هم دردمندی می شوند همچنانکه شما دردمندی شوید و شما امیدوارید از خدا آنچه آنان

لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۰۴﴾

امید ندارند و هست خدا دانای همه چیزها و باحکمت.

خلاصه تفسیر

وقتی که شما در زمین سفر کنید (که به مقدار سه منزل باشد) پس بر شما در
 این باره گناهی نیست. (بلکه لازم است) که شما (رکعات) نماز (ظهر و عصر و عشا)
 را قصر کنید (یعنی به جای چهار رکعت دو رکعت بخوانید) اگر از این احساس خطر
 کنید که کفار شما را پریشان می کنند (و به سبب این خطر توقف بیشتر در یک جا

خلاف مصلحت باشد، زیرا که) بدون شک کفار دشمن صریح شما هستند. و وقتی که شما در میان آنان تشریف داشته باشید (و همچنین بعد از شما آنکه امام باشد) و شما بخواهید که با آنان نماز بخوانید (و خطر باشد که اگر همه به نماز مشغول باشند دشمن فرصت یافته حمله بکند) پس (در چنین حال) باید (که آن جماعت دو گروه باشد سپس) از آنان یک گروهی با شما (در نماز) بایستد (و گروه دوم جهت نکهبانی در مقابل دشمن باشد تا بر دشمن نظارت داشته باشد) و آنان که (باشما مشغول به نمازاند مختصراً) سلاح بردارند (یعنی پیش از نماز با خود همراه داشته باشند که اگر نیاز به مبارزه افتاد در برداشتن سلاح درنگ نباشد و فوراً بتوانند جنک کنند. اگر چه نماز به سبب جنک می‌شکند اما در آن گناهی نیست) پس وقتی که ایشان با شما سجده کردند. (یعنی یک رکعت به جا آوردند) ایشان (به خاطر نکهبانی) پشت سر شما باشند (یعنی پشت سر رسول الله ﷺ و کسانی که الان در نماز شرکت می‌کنند که بیان شان در آینده می‌آید. این گروه اول پشت سر همه باشد) و گروه دیگر که تاکنون نماز نخوانده است (یعنی شروع هم نکرده است آنان به جای گروه اول به نزد امام) بیاید و به همراه شما (یک رکعت) نماز را (که باقی است) بخواند و ایشان هم احتیاط را از دست نداده و سلاح خود را با خود بردارند (و دستور به برداشتن وسایل و سلاح را به همه از این جهت فرمود که) کفار می‌خواهند که اگر شما (قدری) از سلاح و وسایل خویش غفلت کردید یکباره بر شما حمله آور شوند. (پس در چنین حالی احتیاط لازم است) و اگر شما به سبب باران (و غیره در برداشتن سلاح و راه رفتن) احساس مشقت می‌کنید یا شما مریض باشید (بنابر این نمی‌توانید مسلح باشید) پس بر شما در این باره (هم) هیچ گناهی نیست که سلاح را بگذارید و (باز هم) احتیاط را از دست ندهید (و به این فکر نباشید که دشمنی کفار تنها در این جهان معالجه گردیده است بلکه در آخرت بالاتر از این معالجه خواهد شد زیرا که) بدون شک الله تعالی برای کفار سزای اهانت بار مهیا کرده است، پس وقتی که شما نماز (خوف) را ادا کردید، پس (طبق دستور) به یاد خدا مشغول باشید هم



در حال قیام و هم در حال نشستن و هم در حال اضطجاع (یعنی در هر حال تا این که در حال جنگ هم ذکر خدا را برقرار دارید با دل و به پیروی احکام شرعیّه که آن هم در ذکر داخل است و در عین حال از امور خلاف شرع بپرهیزید الغرض نماز تمام می شود اما ذکر خدا تمام شدنی نیست و بخاطر سفر یا خوف در نماز تخفیف آمد اما ذکر بر حال خودش هست) پس وقتی که مطمئن شدید (یعنی سفر را به پایان رسانیده مقیم باشید و همچنین بعد از خوف در امن باشید) پس نماز را طبق ضابطه (اصلی) بخوانید (یعنی قصر و مشی در حال نماز را بگذارید زیرا که آنها بوجه عارضه مجاز بودند) یقیناً نماز بر مسلمانان فرض و محدود به زمان و وقت است (پس به سبب فرض شدن آن ادایش لازم و به سبب مختص بودنش به وقت، ادایش در وقت لازم قرار گرفت. بنابراین این قدری در شکل و صورت آن تغییر پدید آمد و الا صورت مقصودی نماز همان صورت اصلی است. پس بعد از بر طرف شدن سبب، حفظ صورت اصلی نماز لازم است) و در تعقیب این قوم مخالف سست نباشید (بالخصوص وقتی که مورد لزوم است) اگر شما (به سبب جراحات) در مشقت قرار گرفته اید که (این چیزی نیست) آنان هم مبتلا به درداند هم چنان که شما به درد مبتلا می باشید. (آنان که از شما بیشتر نیرو ندارند پس شما از چه می ترسید) و (شما از آنان در یک چیز افزونی دارید و آن این که) شما از جانب خدا به چیزهایی امیدوارید که آنان امید (آن را) ندارند (یعنی ثواب پس به اعتبار نیروی دل شما قوی تر هستید و در ضعف بدن باهم مساوی، لذا شما باید بیشتر چست و چالا ک باشید) و الله تعالی بسیار دانا است (و او ضعف دل و بدن کفار را می داند) بسیار حکیم است (که بیش از توانایی تان، امر صادر نمی فرماید).

معارف و مسایل

ربط آیات

در بالا ذکر جهاد و هجرت بود و چون در بیشتر احوال جهاد و هجرت،

به سفر نیاز دارند در چنین سفرهایی از طرف دشمن احتمال خطر زیاد است، بنابراین این با در نظر گرفتن خطر و سفر سهولت تخفیفی که در نماز داده شد بیان می شود.

احکام قصر و سفر

مسئله

در سفری که کمتر از سه منزل باشد، نماز تمام خوانده می شود.

مسئله

وقتی که سفر خاتمه یافت و مسافر به مقصد رسید اگر در آنجا بر کمتر از پانزده روز اراده اقامت کند آن هم در حکم سفر است. نمازهای چهارگانه دو رکعت خوانده می شوند که به آن «قصر» گفته می شود و اگر اراده اقامت پانزده روز یا بیشتر در یک روستا دارد آن وطن او به شمار می رود و در آنجا هم مثل وطن اصلی قصر نخواهد شد؛ بلکه نماز تمام خوانده می شود.

مسئله

قصر، تنها در سه نماز است؛ در مغرب و فجر و سنن و وتر نیست.

مسئله

اگر در سفر خطری هم نباشد باز هم نماز قصر خوانده می شود.

مسئله

در دل بعضی مردم در خواندن نماز قصر به جای تمام، وسوسه گناه پدید می آید، این درست نیست؛ زیرا که قصر هم حکم شرع است که بر عمل کردن به آن گناهی نخواهد شد بلکه ثواب می رسد.

مسئله

در آیه آمده «وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ» (یعنی وقتی که شما در میان آنان تشریف داشتید) از این نباید فهمید که اکنون حکم صلوة خوف باقی نیست زیرا که ذات با برکت آن حضرت ﷺ اکنون در میان موجود نیست. چرا



که این شروط به اعتبار آن زمان بیان شده است. زیرا که با بودن نبی ﷺ کسی دیگر نمی‌توانست بلا عذر امام باشد و بعد از آن حضرت ﷺ هر کسی که امام باشد او قایم مقام آن جناب ﷺ است و او امام نماز خوف می‌شود و به نزد تمام ائمه حکم نماز خوف بعد از آن حضرت ﷺ هم برقرار است و منسوخ نشده است.

مسئله

همچنان که به وقت خطر از مردم، خواندن نماز خوف جایز است همچنین اگر از شیر و اژدها و چیزی دیگر که احتمال خطر باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز خوف آن وقت جایز است.

مسئله

در آیه، برای هر یکی از دو گروه، ذکر خواندن یک رکعت آمده است و طریقه خواندن رکعت دوم در حدیث آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ بر دو رکعت سلام داد هر یکی از دو گروه رکعت خود را به تنهایی خواندند مزید تفصیل در احادیث است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْتكَ

هر آینه نازل کردیم به طرف تو کتاب راست. تا انصاف کنی در میان مردم به آنچه نشان داده است تو را

اللَّهُ ۖ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾ وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهَ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ

خدا و مباش از طرف دغل بازان خصومت کننده. و آمرزش بخواه از خدا هر آینه خداست

غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٦﴾ وَلَا تَجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ ۗ

آمرزنده مهربان. و جدال مکن از طرف کسانی که خیانت دارند

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا ﴿١٠٧﴾ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ

و خدا دوست نمی‌دارد دغل باز گنهگار را. خجالت می‌کشند از مردم و

لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ
خجالت نمی کشند از خدا و او همراه آنان است وقتی که مشورت می کند به شب سخنی را که خدا از
الْقَوْلِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾ هَاتَمٌ هُوَ لَأَيُّ
آن راضی نیست و آنچه آنان انجام می دهند همه در کنترل خداست. می شنوید، شما ای دکه
جَدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ
مجادله می کنید از طرف آنان در زندگی جهان. پس چه کسی مجادله می کند از طرف آنان با خدا
الْقِيَمَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا ﴿١٠٩﴾ وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ
در روز قیامت یا چه کسی می شود کارسازشان. و هر کسی که انجام دهد گناهی یا
يَظْلِمُ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٠﴾ وَ مَنْ
ظلم کند بر خود پس آمرزش بخواد از خدا، می یابد خدا را، بخشنده و مهربان. و هر کسی
يَكْسِبُ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ ۚ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
که بکند گناهی پس می کند آن را در حق خود و هست خدا دانا و
حَكِيمًا ﴿١١١﴾ وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ
حکیم. و هر کسی که بکند اشتباهی یا گناهی باز تهمت زند به آن بی گناهی رابه تحقیق
اِحْتَمَلَ بِهَتَانَا وَ اِثْمًا مُبِينًا ﴿١١٢﴾ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ
برداشت بر خود بهتان و گناه آشکار. و اگر نمی بود فضل خدا بر تو و رحمت او
لَهُمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ ۚ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ
قص کرده بود گروهی از آنان که از راه بگردانند تو را و در گمراهی نمی اندازند مگر خود را و
مَا يُضِرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ۚ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ
هیچ ضرر نمی توانند به تو برسانند و فرود آورده است خدا بر تو کتاب و حکمت
وَ عِلْمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ ۚ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾
و آموخته است به تو آنچه تو نمی دانستی و هست فضل خدا بر تو بسیار بزرگ.



خلاصه تفسیر

هر آینه ما به نزد شما این کتاب را فرستادیم (که از آن) طبق واقع قضاوت کنید به آنچه که الله تعالی (به وسیله وحی) به شما (اصل واقعه را) نشان داده است (آن وحی این است که در حقیقت پشردزد است و قبیله بنی ابیرق که حامی او می باشند دروغگو هستند) و (وقتی که اصل واقعه معلوم گشت) شما به طرف داری از خائنان صحبت نکنید. (چنان که خواهش اصلی بنی ابیرق همین بود که ذکر آن در رکوع دیگر می آید «لَهْمَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يَضْلُوكَ» اما آن حضرت ﷺ چنین نفرمود و از خود همین جمله معلوم می گردد که آن جناب ﷺ بر آن عمل نفرمود. زیرا که حاصل آن این که فضل الهی از اشتباه رهایی بخشید که در آن نفی هر نوع اشتباه است و از منع کردن لازم نمی آید که این فعل در ماضی واقع شده است بلکه فایده اصلی منع این است که برای آینده از حقیقت حال آگاه ساخته از انجام آن جلوگیری می فرمایند. پس حال آن حضرت ﷺ و حاصل مجموعه نهی این می باشد که هم چنان که تا کنون طرفداری نفرموده ای در آینده هم طرفداری نفرما و تمام این انتظامات برای معصوم قرار دادن کامل نبی می باشد در آیه به همه خائن گفت. (در صورتی که همه خائن نبودند) زیرا که آنان که خائن نبودند هم از خائنان حمایت می کردند بنابراین این آنان هم خائن قرار گرفتند و بنابر این بر گفته مردم به طریق حسن ظن که آن حضرت ﷺ بنو ابیرق را دیندار تصور کرده بود اگرچه گناه نبود اما چون در اینجا این احتمال وجود داشت که با این قدر گفتن آن حضرت ﷺ اهل حق از حق خویش می گذرند. چنان که همین طور شد که حضرت رفاعه (رض) خاموش شد و تشست بنابر این کار مناسبی نبود. لذا از این) شما استغفار کنید (که شأن جناب عالی ﷺ بزرگ است. اینقدر هم برای شما قابل استغفار است) هر آینه الله تعالی بسیار بخشنده و بسیار مهربان است و شما از طرف آنان هرگز دفاع نکنید (همچنان که مردم از شما انتظار دارند) کسانی که (به مردم خیانت کرده و ضرر رسانیده اند به اعتبار وبال و ضرر در اصل) به خود ضرر می رسانند. بدون شک الله

تعالی چنین شخصی را نمی خواهد (بلکه آن را مبعوض می دارد) که بسیار خیانتکار باشد (همچنان که کوچکترین خیانتکار را هم دوست نمی دارد اما چون مقصد این بود که نشان دهند که بشر بسیار خائن است از این جهت صیغه مبالغه آورده شد) کسانی که دارای چنین کیفیتی باشند که (خیانت خود را) از مردم (از روی شرم) پنهان می کنند و از خدا خجالت نمی کشند در حالی که او (مانند سایر اوقات) در این وقت (هم) به نزد آنان است که وقتی راجع به گفتار خلاف رضای خدا توطئه می کنند و الله تعالی تمام اعمال آنان را در احاطه (علمی) خود گرفته اند (کسانی که از اهل محله جمع شده برای حمایت بشر و غیره آمده اند بشنوند که شما طوری هستید در این زندگی دنیوی به طرف داری از او جهت دفاع صحبت می کنید پس (بگویند که) در محضر الهی به روز قیامت چه کسی از طرف او دفاع می کند و چه کسی کارساز او قرار می گیرد (یعنی نه کسی می تواند به طور شفاهی دفاع کند و نه کسی می تواند عملاً پیرونده او را درست بکند) و (اگر این خائنان الآن هم طبق قوانین شرعی رفتار می کردند بخشیده می شدند زیرا که قانون ما چنین است که هر کسی که بدی انجام دهد یا (تنها) به خود ضرر برساند (یعنی چنین گناه نکند که اثر آن به دیگران سرایت کند و) باز از خدا (طبق قواعد شرعی) آمرزش بخواهد (که در آن ادای حقوق بندگان یا طلب بخشش از آنان داخل است) پس او خدا را بسیار بخشنده می یابد و (لزوماً گناهکاران باید برای این بکوشند زیرا که) هر کسی که گناه انجام دهد آن را فقط برای خود می کند. و الله تعالی بسیار داناست (به گناهان همه اطلاع دارد) بسیار حکیم است سزای مناسب تجویز می فرماید و (این انجام آخر خود گناه است و کسی که بر دیگران تهمت ببندد حال او را بشنوید که) هر کسی که گناه را چه بزرگ و چه کوچک انجام دهد باز (به جای این که خود می بایست توبه می کرد او چنین کرد که) تهمت آن (گناه) را بر بی گناهی زد پس او بسیار تهمت بزرگ و گناه صریح (بر سر خود) برداشت (هم چنان که بشر کرد که خودش دزدی کرد و به آن لبید را که یک شخص بزرگ و سعادت مندی است تهمت زد) و اگر (در این



پرونده) فضل خدا و رحمت او بر شما (ای مُحَمَّد ﷺ) نمی بود (که همیشه بر شما هست) گروهی از آن مردمان چالاک اراده کرده بودند که شما را در اشتباه بیندازند (اما به فضل خدا هیچ اثری از آن سخنان حيله کرانه آنان پدید نیامد و در آینده هم نخواهد شد چنان که می فرمایند) و آنان (هیچ وقت شما را) نمی توانند در اشتباه بیندازند اما (با این اراده) خود را (به گناه مبتلا کرده اهل عذاب قرار می دهند) و کوچکترین (اینگونه) ضرری نمی توانند به شما برسانند و (کجا امکان دارد که از اشتباهی به شما ضرر برسانند در صورتی که) الله تعالی کتاب و سخنان علم بر شما نازل فرموده است (که در قسمتی از آن این آیه را به شما داد) و به شما آن سخنان مفید (و عالی) نشان داد که شما (قبلاً) آنها را نمی دانستید و بر شما فضل بزرگ خداست

معارف و مسایل

ربط آیات

در بالا در ضمن معاملات کفار ظاهری، ذکر منافقین در چند جا آمد که کفر هر دو یکسان است در آینده مطلب متعلق به یک واقعه ویژه ای از منافقین ذکر می گردد. (بیان القرآن)

شان نزول آیات

آیات هفتگانه مذکور مربوط به واقعه خاصی می باشد. اما طبق اسلوب عمومی قرآن رهنمودهایی که در این سلسله داده شده است، مختص به این واقعه نیستند؛ بلکه مشتمل بر بسیاری مسایل اصول و فروع اند که برای مسلمانان موجود و در آینده مفید اند.

نخست به اصل واقعه توجه نمایند سپس به هدایات مربوط به آن و مسایلی که از آن استنباط می گردد، تأمل بفرمایند. واقعه از این قرار است که

قبیله‌ای در مدینه منوره به نام «بنو ابیرق» معروف بود؛ شخصی از این قبیله طبق روایات «ترمذی» و «حاکم» به نام بَشر و طبق روایات «بغوی» و «ابن جریر» طعمه، خانه رفاعه عموی قتاده بن النعمان را نقب زده دزدی کرد.

در روایات ترمذی به نفاق آن هم اشاره شده که این شخص در اصل منافق بود. در مدّت سکونت در مدینه، در توهین اصحاب کرام، اشعار می‌سرود و به نام دیگران تمام کرده، شایع می‌ساخت. واقعه دزدی آن از این قرار است که در زمان آغاز هجرت عموم مسلمانان با تنگی معیشت و فقر و فاقه روزگار می‌گذراندند و عموماً غذای ایشان آرد جو و خرما بود یا آرد گندم که خیلی کمیاب بود و در خود مدینه میسر نبود؛ هنگامی که از کشور شام وارد می‌شد، مردم بخاطر مهمانان یا با در نظر گرفتن ضرورت می‌خریدند. حضرت رفاعه هم به این خاطر مقداری آرد گندم خریده در یک کیسه برای خود گذاشت و نیز همراه با آن اسلحه‌ای هم در یک اتاق کوچک پنهان کرد؛ ابن ابیرق که بشر یا طعمه باشد از آن آگهی یافت. دیوار را نقب زد و آن کیسه را به سرقت برد. وقتی که حضرت رفاعه به وقت صبح این ماجرا را دید به پیش برادر زاده‌اش قتاده آمد و سرگذشت دزدی را ذکر کرد. همه با هم در محله به تفتیش پرداختند. بعضی گفتند که دیشب ما دیده‌ایم که در محله بنی ابیرق آتش روشن بوده است به گمان ما در آنجا غذا پخته شده است. وقتی که بنی ابیرق اطلاع یافتند که راز او فاش شده فوراً آمدند و این سرقت را به نام لیبیدن سهل تمام کردند. حضرت لیبید که شخص مسلمان و مردی نیک بود وقتی اطلاع یافت شمشیر از نیام کشید و گفت که: دزدی را به اسم من تمام کرده‌اید تا زمانی که حقیقت ماجرا آشکارا نگردد شمشیر را در غلاف نخواهم کرد. بنو ابیرق آهسته به او اطمینان دادند که اسم شما را کسی نمی‌برد و این کار شما نمی‌تواند باشد.

در روایت بغوی و ابن جریر آمده است که بنو ابیرق سرقت را به نام یک



یهودی تمام کردند. و با هوشیاری کامل کیسه را سوراخ کرده در خانه یهودی امانت گذاشتند. پس از منزل رفاعه تا منزل یهودی با آرد خطی کشیده شده بود و بعد از اقدام دزدی، سلاح و زرهش را نیز در خانه آن یهودی امانت گذاشت که بعد از بررسی و تحقیق اینها از خانه یهودی به دست آمدند. یهودی قسم خورد که اینها را بنوایبرق به نزد من امانت گذاشته است. بین روایت ترمذی و روایت بنوی می توان چنین تطبیق داد که اولاً دزدی را بنام لیبید کردند. اما وقتی دیدند که این درست در نمی آید آن را به اسم یهودی تمام کردند به طوری که میان بنوایبرق و آن یهودی درگیری و اختلاف پدید آمد. از این طرف حضرت قتاده و رفاعه بنا به دلایل و قرائن مختلف، گمانشان به یقین مبدل گشت که این کار (سرفت) بنوایبرق است.

حضرت قتاده رضی الله عنه در محضر آن حضرت رضی الله عنه حاضر شده واقعه سرفت و به سلسله تفتیش گمان غالب خود را بر بنوایبرق ذکر کرد. بنوایبرق که اطلاع یافت در خدمت آن حضرت رضی الله عنه حاضر شده از دست رفاعه شکایت کردند، که بدون اثبات شرعی ما را به دزدی متهم کرده اند در صورتی که اموال مسروقه از خانه یهودی به دست آمده است. شما جلوی ایشان را بگیرید که اسم ما را نبرند بلکه بر یهودی ادعا کنند.

آن حضرت رضی الله عنه به اعتبار احوال و آثار ظاهری به این طرف رجحان پیدا کردند که این کار یهودی است و اتهام بنوایبرق بی جاست؛ حتی در روایت بنوی آمده است که آن حضرت رضی الله عنه اراده فرمودند که حد سرفت را بر یهودی اجرا فرمایند و دست او را قطع کنند. از این طرف وقتی که حضرت قتاده رضی الله عنه در محضر آن حضرت رضی الله عنه حاضر شد آن حضرت رضی الله عنه فرمود که شما بدون دلیل مسلمانی را به سرفت متهم می کنید. حضرت قتاده رضی الله عنه از این واقعه خیلی رنجیده شد و تأسف خورد که کاش در این رابطه من به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نمی گفتم اگر چه ما هم تلف می شد. همچنین وقتی که حضرت رفاعه رضی الله عنه

اطلاع یافت که آن حضرت ﷺ چنین فرموده صبر کرد و گفت: والله المُستعان. بر این واقعه چیزی نگذشت که یک رکوع کامل از قرآن در این باره نازل شد که به وسیله آن حقیقت واقعه بر آن حضرت ﷺ منکشف شد و راجع به چنین موضوعات راهنمودهایی داده شد.

قرآن کریم سرقت بنوایریق را آشکارا ساخت و یهودی را تبرئه کرد. بنوایریق مجبور شد اموال مسروقه را در خدمت آن حضرت ﷺ تقدیم داشت. آن حضرت ﷺ آنها را به رفاعه مسترد فرمود. آنگاه حضرت رفاعه رضی الله عنه همه آنها را در جهاد وقف نمود. از آن سو سرقت بنوایریق آشکار شد. بشرین ایریق از مدینه به مکه گریخت و به مشرکین پیوست اگر او قبلاً منافق بود الآن آشکارا کافر شد و اگر اول مسلمان بود اکنون مرتد گشت.

در تفسیر «بحر محیط» آمده است که زشتی مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله نگذاشت که بشرین ایریق در مکه آرام گیرد زنی که او در خانه اش سکونت داشت از واقعه دزدی او اطلاع یافته او را بیرون راند. همچنین این سوی و آن سوی حیران و سرگردان می گشت تا که در خانه کسی آنجا نقب زد و دیوار بر سرش افتاد و همانجا زیر دیوار مدفون گشت.

تا اینجا این تفصیل کامل از واقعه بود. اینک مربوط به آن فرمایشها قرآن بیندیشید. در اولین آیه حقیقت واقعه را به آن حضرت ﷺ نشان داده فرمود که ما قرآن و وحی را بر شما به این خاطر نازل کردیم که شما مطابق با علم و معرفتی که الله تعالی به شما داده است قضاوت بفرمایید و از خائنان یعنی بنوایریق طرفداری نکنید و اگر چه مبنی بر قرائن و احوال ظاهر رجحان آن جناب صلی الله علیه و آله در واقعه سرقت به طرف یهودی گناهی نبود؛ اما برخلاف واقعه بود. بنا بر این در آیه دوم به آن حضرت ﷺ دستور داده شد که استغفار کنند؛ زیرا که مقام انبیاء علیهم السلام خیلی بلند است و از آنان اینقدر هم پسندیده نیست.

باز در آیه سوم (یعنی آیه ۱۰۷) بر این تأکید فرمود که شما از خائنان دفاع



نکنید که این مورد پسند خدا نیست. و در آیه چهارم (یعنی آیه ۱۰۸) ذکر احوال احمقی آنان بیان شده است که ایشان از مردمان مانند خود خجالت می‌کشند و سرقه را مخفی نگه می‌دارند و از خدا که هروقت همراه آنان است و هرکار آنان را می‌بیند خجالت نمی‌کشند، مخصوصاً در این واقعه که آنان باهم مشورت کردند و تصمیم گرفتند که یهودی را متهم کنند و از دست حضرت قتاده رضی الله عنه و رفاعه رضی الله عنه در محضر رسول صلی الله علیه و آله شکایت کردند که بدون دلیل ما را متهم کرده‌اند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند که در مقابله با یهودی از آنان حمایت کند.

در آیه پنجم (یعنی آیه ۱۰۹) به حامیان بنو ابیرق هشدار داده شد که در این جهان شما از او حمایت کردید اما معامله، اینجا پایان نمی‌یابد. وقتی روز قیامت پرونده در عدالت حق تعالی تقدیم می‌گردد در آنجا چه کسی حمایت می‌کند؟ در این آیه به آنان ملامت هم وجود دارد و آنان را به یاد خوف آخرت انداخته به توبه و رجوع هم ترغیب نموده است.

در آیه ششم (یعنی آیه ۱۱۰) طبق اسلوب حکیمانه عمومی قرآن برای نجات گناهکاران و مجرمان از ناامیدی فرمود که گناه چه بزرگ باشد و چه کوچک، هرگاه گناهکار به دربار خدا توبه و استغفار کند خدا را بخشنده و مهربان می‌یابد و در این آیه به کسانی که این گناه از آنان سرزده است ترغیب داد که الآن هم باز بیایند و از ته دل توبه کنند که هیچ خرابی دیگر اتفاق نیفتاده است؛ الله تعالی همه را عفو خواهد فرمود.

در آیه هفتم (یعنی آیه ۱۱۱) چنین هدایت داده شد که اگر ایشان الآن هم توبه کننده نباشند، هیچ ضرری به خدا و یا رسول صلی الله علیه و آله و یا مسلمانان نمی‌رسد بلکه وبال آن بر خود آن شخص است.

در آیه هشتم (یعنی آیه ۱۱۲) به صورت یک ضابطه عمومی فرمود که هرکسی خودش به جرمی مرتکب شود باز، بی‌گناهی را به آن متهم کند

(چنانکه در این واقعه بنوایریق تهمت سرقت را بر لیبید یا یهودی زدند) پس او بهتان بزرگ و گناه صریح بر خود متحمل شده است.

در آیه نهم (یعنی آیه ۱۱۳) که به آن حضرت ﷺ خطاب گردید که اگر فضل و رحمت الله تعالی شامل حال شما نمی شد که به وسیله وحی، شما را از حقیقت واقعه مطلع نمود ایشان شما را به اشتباه می انداختند؛ اما چون فضل و رحمت خدا شامل حال شماست، بنابراین آنان هیچ وقت نمی توانند شما را در اشتباه بیندازند؛ بلکه خود ایشان در گمراهی مبتلا هستند و به قدر ذره ای نمی توانند به شما ضرر برسانند؛ زیرا که الله تعالی کتاب و حکمت بر شما نازل فرموده است که شما آنها را نمی دانستید.

آن حضرت ﷺ حق داشت که اجتهاد کند.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ...» از این آیه پنج مسئله ثابت شده است:

اول، این که آن حضرت ﷺ حق داشت که در چنین مسائلی که نص صریحی از قرآن نسبت به آنها وارد نشده است، اجتهاد بفرماید و در بسیاری از قضایا آن حضرت ﷺ بنا بر اجتهاد خویش قضاوت می فرمود.

دوم، این که معلوم شد که همان اجتهاد و رأی به دربار خدای تعالی معتبر است که از نصوص و اصول قرآن مأخوذ باشد تنها رأی و خیال معتبر نیست در شریعت به این اجتهاد گفته نمی شود.

امر سوم، این معلوم گشت که اجتهاد آن حضرت ﷺ مانند اجتهاد سایر ائمه مجتهدین نبود که در آن احتمال خطا و اشتباهی همیشه باقی بماند، بلکه هرگاه که آن حضرت ﷺ به اجتهاد خویش فیصله انجام می داد اگر در آن اشتباهی وجود می داشت، حق تعالی آن حضرت ﷺ را بر آن اطلاع می داد و آن حضرت ﷺ قضاوت راصحیح و مطابق به حقیقت عمل می نمود. و وقتی



آن حضرت ﷺ قضاوت به اجتهاد خود می فرمود و بر خلاف آن از طرف خداوند چیزی نمی آمد این علامت بر آن بود که این قضاوت مطابق رضای خدا و به نزد او صحیح است.

امر چهارم، این معلوم شد که آنچه پیغمبر خدا ﷺ از قرآن می فهمید آن از تفهیم خدای تعالی بود. در آن امکان سوء تفاهم نبود. بر خلاف علما و مجتهدین دیگر که فهمیده آنان را نمی توان چنان به خدا منسوب کرد که الله تعالی آن را نشان داده است، چنان که در این آیه مربوط به آن حضرت ﷺ «بما أرايك الله» وارد است.

از اینجاست که وقتی کسی به فاروق اعظم ﷺ گفت که: «فأحكّم بما أرايك الله» حضرت عمر ﷺ او را بر حذر داشت که این خصوصیت آن حضرت ﷺ باشد.

(۵) مسئله پنجم، این معلوم شد که وکالت و پیروی از دعوی پرونده دروغین و همچنین تأیید و حمایت از آن حرام است.

حقیقت توبه

از آیه (۱۱۰) یعنی، «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ...» چنین معلوم شد که گناه چه متعدی باشد و چه الزامی یعنی متعلق به حقوق العباد باشد یا متعلق به حقوق الله هر نوع گناه به توبه و استغفار بخشیده می شود؛ البته این لازم است که حقیقت توبه و استغفار را باید دانست که توبه و استغفار تنها گفتن «استغفرالله ربی من کل ذنب و اتوب الیه» نیست؛ از اینجاست که علما بر این اتفاق نظر دارند که هر کسی که به گناهی مبتلا است و بر آن نادم نیست و آن را ترک نکرده است یا آینده تصمیم بر ترک آن ندارد و در این حال به زبان استغفرالله می گوید، این مسخره به توبه است.

خلاصه این که برای توبه سه چیز لازم است: اول. از گناهان گذشته نادم شود. دوم این که از گناهی که در آن مبتلاست بیزار شود و آن را ترک کند. سوم این که در آینده به ترک گناه مصمم باشد. البته اگر گناه مربوط به حق الناس است این هم شرط است که از آنان طلب عفو کند یا حقوق شان را ادا کند.

تهمت زدن دیگری به گناه خویش سبب دوچندان عذاب است.

و از آیه ۱۱۲ یعنی «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ...» معلوم شد که هر کسی که خود به گناه مبتلا شود و به آن، بی گناهی را تهمت زند او گناه خویش را دوچندان و بی نهایت شدید کرده و مستحق عذاب شدید شده است: یکی عذاب اصل گناه؛ دوم عذاب شدید افترا و بهتان.
حقیقت قرآن و سنت

در آیه ۱۱۳ یعنی، «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» حکمت را با کتاب داخل کرده به این نیز اشاره فرمود که حکمت که نام سنت و تعلیمات آن حضرت ﷺ است؛ آن هم از طرف الله تعالی نازل شده است. فرق تنها این است که الفاظ آن از طرف خدای تعالی نیست؛ بنابراین داخل قرآن نیست معانی آن و قرآن هر دو از جانب خداست. بنابراین، عمل بر هر دوی آنها واجب است. از این حقیقت آن کلام که بعضی فقها نوشته اند که وحی بر دو قسم است: متلو (آنچه تلاوت کرده می شود) و غیرمتلو (که تلاوت کرده نمی شود) معلوم شد. نام وحی متلو قرآن است، که الفاظ و معانی آن هر دو از جانب الله است و وحی غیرمتلو حدیث رسول الله ﷺ است که الفاظ آن از آن حضرت ﷺ و معانی آن از طرف خداست.



علم آن حضرت ﷺ از همه مخلوقات افزون است.

مسئله دیگری از «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ...» این ثابت شد که رسول کریم ﷺ برابر با خدا بر تمام کائنات علم محیطی نداشت آن طوری که بعضی جاهل می‌گویند؛ بلکه آنقدر علم که خدا عطا می‌فرمود به آن نایل می‌شد. آری در این بحثی نیست که علمی که به آن حضرت ﷺ اعطا گردید از علم همه مخلوقات بیشتر است.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ

نست خیری در بیشتر مشورت‌شان مگر کسی که امر کند به کمک به دیگران یا کار نیک یا اصلاح بین الناس و مَنْ يَعْمَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ

اصلاح بین مردم و هر کسی که این کار را بکند برای رضای خدا پس نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۱۴﴾ وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ

می‌دهیم به او ثواب بزرگ. و هر که مخالفت کند رسول را بعد از این که روشن شد لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ

برای او راه راست و برود برخلاف راه همه مسلمانان پس می‌سپاریم او را به آن طرف که او اختیار

وَ نُضِلُّهُ جَهَنَّمَ ۖ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾

کرده و می‌اندازیم او را در جهنم و آن خیلی جای بدی است.

خلاصه تفسیر

در بیشتر سخنان درگوشی عموم مردم خیری (یعنی ثواب و برکت) نیست، آری مگر کسی که چنین باشد که ترغیب کند به صدقات یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم (و برای تکمیل و انتظام این تعلیم و ترغیب در نهان تدبیر و مشورت می‌کنند یا خود در خفا به صدقه و غیره ترغیب می‌دهند زیرا که در بعضی صورت خفا

مصلحت می‌باشد. البته در مشورت ایشان خیر یعنی ثواب و برکتی هست) و هر کسی که این کار را بکند (یعنی به این اعمال ترغیب بدهد) برای رضای خدا (نه به غرض مقام و شهرت) پس به زودی به او اجر عظیم عطا می‌کنیم و هر کسی که مخالفت به رسول (مقبول ﷺ) بکند بعد از این که کار حق ظاهر شده بود و راه (دینی) مسلمانان را گذاشته راهی دیگر (مانند بشر که مرتد شد در حالی که حقانیت اسلام و همچنین حقانیت قضاوت آن حضرت ﷺ) در این واقعه بخصوص در نظر خود او گذشت باز همان بدبختی او را احاطه کرد) ما او را (در جهان) به آنچه می‌کند مهلت می‌دهیم و (در آخرت) او را داخل جهنم می‌کنیم و آن جای بدی است.

معارف و مسایل

مجالس مشورت با یکدیگر

می‌فرمایند «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ» یعنی مشاورت و تدابیر مردم که از فکر و انجام آخرت آزاد شده تنها برای چند روزه دنیا و منافع موقت باشد در آن خیری نیست.

باز می‌فرمایند «الْأَمَنُ أَمْرٌ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ» یعنی اگر در این مشورت‌ها و سخنان در گوشی خیری باشد، فقط در این است که یکدیگر را به صدقه و کمک دادن ترغیب کنند یا به نیکی دستور دهند یا برای اصلاح و آشتی مردم مشورت بدهند. در حدیثی آمده است که: هر سخن انسان برای او مضر است؛ مگر این که در سخن او ذکر الله یا امر به معروف یا نهی از منکر باشد.

«معروف» عبارت است از: آن کاری که در شریعت پسندیده باشد و آن که آن را اهل شرع می‌شناسند و در مقابل آن «منکر» است؛ یعنی هر کاری که در شریعت ناپسند بوده و به نزد اهل شرع بیگانه و ناشناخته باشد.

«امر بالمعروف» شامل حکم به نیکی و ترغیب به کار پسندیده است که

در آن کمک به مظلوم، قرض دادن به نیازمندان، راهنمایی گمشدگان و غیره همه کارهای نیک داخل اند و صدقه و اصلاح بین الناس هم اگر چه در این داخل اند؛ اما آنها را با ویژگی خاص، جداگانه به این خاطر ذکر فرمود که نفع این دو تا متعدی است و به سبب آنها زندگی اجتماعی مردم زینت می‌گیرد.

و نیز این دو کار شامل اهم ابواب خدمت به خلق می‌باشد: یکی جلب منفعت یعنی نفع رسانی به خلق الله؛ دوم دفع مضرّت یعنی نجات دادن مردم از رنج و مشقت است.

صدقه عنوان مهم نفع رسانی است و اصلاح بین الناس عنوان مهم نجات خلق الله است از مضرّت و نقصان.

از اینجاست که جمهور علمای تفسیر فرموده‌اند که در اینجا صدقه عام است که در آن هم زکات و صدقات واجب داخل اند و هم صدقات نفلی و همچنین هر نفعی که به دیگران برسد.



فضیلت برقراری صلح

در باره برقراری صلح و ایجاد آشتی و زدودن رنجشهای مردم، فرمایش های آن حضرت ﷺ از اهمّیت ویژه‌ای برخوردارند؛ چنان‌که می‌فرمایند: «آیا من به شما چنان کاری نشان ندهم که درجه آن از نماز و روزه و صدقه هم افضل باشد؟» صحابه عرض کردند: بلی لازماً بفرمایید. آن جناب ﷺ فرمود: «آن کار اصلاح ذات البین است.» یعنی اگر در میان دو نفر کینه و کدورتی پدید آید، آن را برطرف کرده، صلح و صفا را برقرار سازید.

و نیز رسول الله ﷺ فرموده است که: «فساد ذات البین هی الحالقه» یعنی، ستیزه‌جویی با یکدیگر را به «تراشنده» تعبیر فرموده است؛ بدین معنی که منازعه

و ستیزه جویی با یکدیگر سر را نمی تراشد؛ بلکه دین را می تراشد و به عبارتی، حسنات را می زداید و بر گناهان می افزاید.

در دنباله آیه، مطلب مهم دیگری چنین بیان فرمود که این نیکی ها، صدقه، امر به معروف و اصلاح بین الناس وقتی معتبر و مقبول می باشند که با اخلاص برای رضای خدا انجام گیرند؛ در آنها اغراض و خواهش ها مطرح نباشد.

اجماع امت حجّت است.

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ» (آیه ۱۱۵) در این آیه نسبت به دو چیز بیان فرمود که جرم عظیم و سبب دخول جهنّم اند:

یکی مخالفت رسول الله ﷺ و این روشن است که مخالفت رسول کفر و وبال عظیم است. دوم آن که وقتی تمام مسلمانان بر یک کاری متفق باشند ترک آن و اختیار کردن راهی برخلاف آن. از این معلوم شد که اجماع امت حجّت است یعنی، همان طور که عمل بر احکام بیان کرده قرآن و سنت واجب می باشد، همچنین بر هر چیزی که امت بر آن اتفاق کند بر آن هم عمل واجب است و مخالفت آن گناه عظیم است؛ چنان که آن حضرت ﷺ در حدیثی فرموده است: «يَذَلُّهُمُ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ مَنْ شَدَّ شَدَّ فِي النَّارِ» یعنی دست نصرت و رحمت خدا همراه جماعت است و هر کس از جماعت مسلمین کناره گیرد. او جدا شده، در جهنّم انداخته می شود.

از حضرت امام شافعی رحمه الله کسی پرسید: آیا در قرآن دلیلی برای حجّت بودن اجماع امت هست؟ آن جناب سه روز متواتر جهت دریافتن دلیل، تلاوت قرآن را معمول خود قرار داد و هر روز قرآن را سه بار و در شب سه بار ختم می کرد بالاخره همین آیه در ذهنش آمد و آن را در جلوی علما بیان فرمود؛ همه اقرار کردند که این دلیلی است که بر حجّت اجماع کافی است.



إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ
 بِي شَكِّ خَدَانِمِي بَخَشْدِ كَسِي رَا كِه بَه اَوْ شَرِك كَنْدَوْمِي بَخَشْدِ بَغِيرِ اَز اِيْنِ هِر كَسِي رَا كِه بَخَوَاهِدُ
 يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾ اِنْ يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهِ اِلَّا
 هِر كِه شَرِك كَنْد بَه خَدَا اَوْ كَمْرَاهِ شُدْ دُورِ اِفْتَادِ. نَمِي خَوَانَنْدِ بَغِيرِ اَز خَدَا مَكْر
 اِنَاثَاكَّ وَاِنْ يَدْعُوْنَ اِلَّا شَيْطَانًا مَرِيْدًا ﴿١١٧﴾ لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ
 زَنَانِ رَا وَنَمِي خَوَانَنْدِ مَكْرِ شَيْطَانِ سِرْكَشِ رَا كِه لَعْنَتِ كَرْدِه اَسْتِ اَوْ رَا خَدَا وَكَنْتِ شَيْطَانِ كِه
 لَا تَخِيْدَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا ﴿١١٨﴾ وَ لَا ضَلَّيْنَهُمْ وَ
 مَنْ مِي كِيْرِمِ اَز بَنْدِگَانِ تُو بَهْرَه اِي مَقْرَرِ وَ اَنَانِ رَا كَمْرَاهِمِي كَنْمِ وَ اَمِيْدُوَارِ مِي سَاَزْمِ
 لَا مَنِيْنَهُمْ وَ لَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ اَذَانَ الْاَنْعَامِ وَ لَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ
 وَبِه اَنَانِ مِي اَمُوزْمِ كِه پَارِه كَنْدِگُوشَه اِي حَيَوَانَاتِ رَا وَ مِي اَمُوزْمِ بَه اَنَانِ كِه تَغْيِيْرِ دِهَنْدِ
 خَلَقَ اللَّهُ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ
 اَفْرِيْنِشِ خَدَا رَا وَ هِر كَسِي كِه بَكِيْرِدِ شَيْطَانِ رَا دُوسْتِ بَه غَيْرِ اَز خَدَا پَسِ اَوْ اِفْتَادِ
 خُسْرَانًا مُّبِيْنًا ﴿١١٩﴾ يَعْذِبُهُمْ وَيُمَتِّعُهُمْ وَ مَا يَعْذِبُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا
 دَرِ زِيَانِي صَرِيْحِ. بَه اَنَانِ وَعَدَه مِي دِهْدُ وَ اَمِيْدُوَارِ شَانِ مِي سَاَزِ دُو وَعَدَه نَمِي دِهْدُ بَه اِيْشَانِ شَيْطَانِ
 غُرُورًا ﴿١٢٠﴾ اُولٰٓئِكَ مَا وَّهُمْ جَهَنَّمَ وَلَا يَجِدُوْنَ عَنْهَا مَحِيْصًا ﴿١٢١﴾
 مَكْرُفَرِيْبِ. اِيْشَانِ اَنْدِ كِه جَايْشَانِ دُوْرُخِ اَسْتِ وَ نَمِي يَابَنْدِ اَز اَنِ جَايِ كَرِيْزِي.

خلاصه تفسیر

بی شک خداوند اینان را (با وجود سزا دادن هم) نمی بخشد که به خدا
 کسی را شریک گردانیده اند. (بلکه در سزای ابدی مبتلا می کند) و علاوه بر آن، دیگر
 هر چند گناه باشد (چه صغیره چه کبیره) برای کسی که مورد نظر باشد (بدون
 سزا) می بخشد (البته اگر آن مشرک مسلمان شد پس مشرک نماند لذا در آن سزای
 دایمی هم نخواهد ماند) و (وجه عدم بخشودگی این مشرک این است که) هر کسی که با

خدا (کسی را) شریک می‌گرداند او (از امر حق) در گمراهی دور افتاد (و آن امر حق توحید است که عقلاً هم واجب است و تعظیم کار ساز از حقوق آن است پس مشرک به آفریدگار کاینات اهانت کرده است. بنابر این مستحق چنان سزایی است بر خلاف کناهان دیگر که اگرچه مخالف به توحید و از آن خیلی دوراند اما قابل بخشش قرار داده شدداند و اقسام دیگر کفر هم مانند شرک غیر قابل بخشش است؛ زیرا که در آن هم نوعی انکار نسبت به ذات آفریدگار است پس او صفت صدق وی را انکار می‌کند و بعضی از کافران خود منکر ذات باری تعالی می‌باشند و بعضی منکر صفتی از صفات او هستند و بعضی منکر ذات و صفت هر دو می‌باشند و انکار هر کدام یک، از آنها انکار از توحید و دوری از آن است. پس هر یک از کفر و شرک غیر قابل بخشش‌اند در آینده حماقت مشرکین را در طریقه مذهبی شان بیان می‌کنده) این مردم (مشرک) خدای تعالی را گذاشته‌اند (یکی این‌که) به عبادت چند چیز کودکانه مشغول‌اند و (دیگر این‌که) تنها شیطان را عبادت می‌کنند که از حکم (خدای تعالی) خارج است (و) آن‌که (به سبب این بی حکمی) خدای تعالی او را از رحمت (خاصه) خویش دور انداخته است و کسی که (وقتی از رحمت خاصه دور و ملعون قرار گرفت) چنین گفته بود (که از آن، عداوت او کاملاً روشن شد) که من (تصمیم گرفته‌ام کاملاً کوشش بکنم که) حتماً سهم مقرر اطاعت را از بندگان تو بر می‌دارم و (تفصیل این سهم این است که) من آنان را (در عقاید) گمراه می‌کنم و من به آنان (در خیالات) وادار می‌کنم (که از آن به طرف گناه تمایل پیدا کنند و مضرت آن به نظرشان نرسد) و من به آنان (انجام اعمال بد) نشان می‌دهم که به سبب آن، آنان گوشه‌های حیوانات را (به نام بتان) چاک می‌زنند (و این از اعمال کفریه می‌باشد) و من آنان را (جیزی دیگر هم) می‌آموزانم که از آن صورتهای آفریده خدا را تغییر می‌دهند (و این از اعمال فسقیه است مانند تراشیدن ریش و خال‌دار کردن بدن) و هر کسی که خدا را گذاشته شیطان را دوست خود قرار دهد، (یعنی، از خدا اطاعت نکند و از شیطان اطاعت کند) آن (کس) در نقصان (و زیان) صریح واقع می‌شود (و آن زیان رفتن به جهنم است) شیطان به آنان (در باره



عقاید باطل) و عده می دهد (که شما بی فکر باشید نه حساب هست و نه کتاب) و (در تسموات) آنان را در هوس می اندازد (که در این کناه چنین لذتی هست در به کار گرفتن این وسیله حرام چنین درآمد هست و وجود اعمال شیطانی و بیپوده بودن و زیان آنها روشن است) و شیطان به آنان تنها وعده های دروغین (و فریب آمیز) می دهد (زیرا که حساب و کتاب در واقع بر حقاند و فریب آمیز بودن آرزوهای او به زودی روشن می گردد) جای چنین افراد (که به راه شیطان می روند) جهنم است (و آن زیان صریح همین است) و از این (جهنم) هیچ جای نجات نخواهند یافت (که در آن رفته پناه کزین باشند).

معارف و مسایل

ربط آیات

اگر چه بالا در ذکر جهاد همه مخالفین اسلام داخل اند؛ اما تا اینجا در بیان حالات، احوال یهود و منافقین بیان شده بود و یک گروه از آنان بلکه بزرگتر از دیگران گروه مشرکین بود آینده حال عقاید و طریقه مذمت و سزای ایشان مذکور است و در اینجا یاد آوری از آن به این خاطر بیشتر مناسب بود که در بالا قضیه دزدی که ذکر گردید در آنجا این هم ذکر شده که او مرتد شد لذا از این سزای دایمی او هم معلوم شد. (بیان القرآن)

اولین آیه، یعنی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» در ابتدای سوره نساء به همین الفاظ آمده بود تنها فرق اینقدر است که در آنجا در دنباله آیه:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا آمده است و در اینجا «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» وجه تفاوت طبق تصریحات ائمه تفسیر چنین است که مخاطبین اولین آیه مستقیماً یهود اهل کتاب بودند که به وسیله تورات از حقایق توحید و بطلان شرک اطلاع داشتند و همچنین نسبت به حقایق

رسالت آن حضرت ﷺ همه مطلع بودند و باوجود این در شرک مبتلا بودند. پس آنان عملاً نشان دادند که تعلیم تورات چنین است که این کاملاً افترا و بهتان بود. بنابراین در دنبال آن آیه فرمود: «فَقَدْ أَفْتَرَىٰ إِنَّمَا عَظَمْنَا» و مخاطبین آیه دوم به راه راست مشرکین مکه بودند که جلوتر از این نزد آنان نه کتبی آمده و نه پیغمبری. اما دلایل عقلی توحید روشن بودند و معبود قرار دادن سنگهای تراشیده به دست خود، نزد هر ادنی‌ترین عاقل لغو و باطل و گمراهی بود؛ بنابراین این در اینجا فرمود: «فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»

دوام سزای شرک و کفر

در اینجا بعضی چنین شبهاتی وارد می‌کنند که سزا باید به اندازه عمل باشد؛ مشرک و کافر که مرتکب جرم کفر و شرک بوده‌اند عمل‌شان در مدت عمر محدودی است. پس چرا سزای آنان دائم و غیر محدود خواهد بود؟ جوابش این است که چون مرتکب کفر و شرک عمل خود را جرمی به حساب نمی‌آورد، بلکه آن را نیکی می‌پندارد، بنابراین، قصد و تصمیم او این است که همیشه بر این حال پایدار خواهد ماند و وقتی که تا دم مرگ بر این حال ماند، پس در محدوده اختیار خود او مرتکب به جرم دائم شد؛ لذا سزا هم باید دائم باشد.

اقسام سه گانه ظلم

یکی از اقسام ظلم آن است که الله تعالی آنرا هرگز نخواهد بخشید. دوم این‌که قابل بخشیدن است. سوم آن‌که خداوند بدون گرفتن عوض آن، از وی نخواهد گذشت. نوع اول: شرک است نوع دوم: کوتاهی در حقوق الله. و سوم: تخلف در حقوق العباد.



حقیقت شرک

حقیقت شرک این است که کسی را از مخلوقات در عبادت و محبت و تعظیم، با خدا برابر پنداشتن. قرآن کریم آن قول مشرکان را که هنگام وارد شدن به جهنم می‌گویند نقل کرده است «تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ اِذْ نُسُوْبِكُمْ بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ»^(۱) یعنی قسم به خدا که ما در گمراهی آشکار قرار گرفته بودیم که شما را با خدا برابر قرار داده بودیم.

روشن است که عقیده مشرکین چنین نبود که سنگهای تراشیده‌ی ما خالق و مالک این جهان‌اند؛ بلکه آنان مبنی بر اشتباهات دیگری آنها را در عبادت و محبت و تعظیم، با خدا برابر پنداشته بودند؛ این همان شرک بود که آنان را جهنم رساند. (فتح المبین)

معلوم شد که در صفات ویژه‌ی خداوند متعال مانند خالق، رازق، قادر مطلق، عالم الغیب و الشهادة، و غیره مخلوقی را برابر با خدا قرار دادن، شرک است.

وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ

و کسانی که ایمان آوردند و انجام دادند کارهای شایسته ما آنان را داخل می‌کنیم در باغات که جاری

تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اَبْدًا وَعَدَلّٰهُ حَقًّا وَمَنْ اٰصْدَقُ

است در زیر آنها جویها می‌مانند در آنها جاویدان وعده خدا حق است و کیست

مِنَ اللّٰهِ قَبِيْلًا ﴿۱۲۲﴾ لَيْسَ بِاٰمَانِيْكُمْ وَا لَا اٰمَانِيْ اَهْلِ الْكِتٰبِ مَنْ

راستگوتر از خدا. مدار امر نه به آرزوهای شماست و نه به آرزوهای اهل کتاب هر کسی که

يَعْمَلْ سُوْءًا يَّجْزَ بِهٖ وَا لَا يَجِدُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَا لَا نَصِيْرًا ﴿۱۲۳﴾

کارندی انجام دهد به سزای آن خواهد رسید و نمی‌یابد برای خود غیر از خدا حامی و نه مددکاری.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ

و هر کسی که انجام دهد کاری نیک، خواه مرد باشد خواه زن و او مؤمن باشد پس ایشان داخل

يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾ وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا

می شوند در جنت و حق شان به قدر نقطه هسته خرما ضایع نخواهد شد. و دین چه کسی بهتر است

مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

از آنکه گذاشت جبین خود را بر حکم خدا و مشغول به کار نیک است و پیروی کرد از دین ابراهیم که

وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿۱۲۵﴾ وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا

یک جانبه بود و گرفته است خدا ابراهیم را دوست خالص. و از آن خداست آنچه در آسمانهاست

فِي الْأَرْضِ ۗ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿۱۲۶﴾

و آنچه در زمین است و هر چیز در اختیار خداست.

خلاصه تفسیر

و آنان که ایمان آوردند و (انان که) کار نیک انجام دادند ما آنان را به زودی در چنان باغهایی داخل می‌کنیم که در زیر (خانه‌های) آنها جویهای روان قرار دارد و آنان در آنجا برای همیشه می‌مانند و خدا به آنها وعده فرموده است و از خدا بهتر، گفتار چه کسی صحیح خواهد شد. و نه کاری به آرزوی شما انجام می‌گیرد و نه به آرزوی اهل کتاب (که به خیال و تصور، فضایل خود را بیان کنند بلکه اساس کار بر اطاعت است لذا) هر کسی که (در اطاعت کوتاهی کند و) کار بدی انجام دهد (چه از عقاید باشد و چه از اعمال) در عوض به او، سزا داده خواهد شد (و اگر آن بدی به حد عقیده کفریه رسیده باشد پس سزای دایمی و یقینی است و اگر از آن کمتر باشد پس سزا برای همیشه نیست) و آن شخص به غیر از خدا، نه یاری می‌یابد و نه مددکار (که او را از عذاب خدا برهاند) و هر کسی که کار نیک انجام دهد خواه مرد باشد خواه زن به شرطی که مؤمن باشد، پس چنین اشخاص



وارد جنت خواهند شد و ذرّه‌ای بر آن ظلم نخواهد شد (که نیکي از ایشان ضایع گردد) و آنچه در بالا فید مؤمن آورد مصداق آن هر گروهی نیست؛ بلکه تنها آن گروه است که دین آنان به نزد خدای تعالی در مقبولیت از همه بهتر باشد و چنین فرقه‌ای تنها اهل اسلام است به دلیل این که این صفات در آنها موجودند. اطاعت کامل، اخلاص پیروی از دین ابراهیم و از (دین) چنین شخص زیاده بهتر دین چه کسی می‌شود که چهره خود را به طرف خدا خم کند (یعنی فرمانبرداری اختیار کند تنها از روی مصلحت ظاهر داری نکند) و از ملت ابراهیم (یعنی اسلام) اتباع کند که در آن نامی از کجی نیست و (ملت ابراهیم صد در صد قابل اتباع است زیرا که) الله تعالی ابراهیم را دوست خالص خود قرار داده است (پس ظاهر است که پیرو طریقه دوست هم محبوب و مقبول خواهد شد. پس طریقه اسلام مقبول شد. لذا تنها اهل اسلام مصداق لقب مؤمن قرار گرفت و فرقه‌های دیگر اتباع ابراهیم را ترک دادند که اسلام نیاوردند بنابراین تنها مسلمانان چنین وانمود شدند که تنها بر آرزوهای اعتماد ندارند بلکه اطاعت گزارند پس کار آنان انجام خواهد گرفت) و (اطاعت کامل خدای تعالی الزامی است زیرا که سلطنت و قدرت او هم چنین علم محیط او کامل مکمل‌اند و همین امور اساس وجوب اطاعت‌اند چنانکه) از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است (این کمال سلطنت است) و الله تعالی همه چیزها را (در علم خود) احاطه کرده است (این خود عظمت علمی اوست).



معارف و مسائل

گفتگوی افتخار آمیز بین مسلمانان و اهل کتاب

«لَیْسَ بِأَمَانِیْکُمْ وَ لَا أَمَانِیَ أَهْلِ الْکِتَابِ...» در ایسن آیات اولاً ذکر می‌شود است از یک مصاحبه و گفتگویی که میان اهل کتاب و مسلمانان انجام شده بود

و سپس برای مصاحبه داوری شده و به دو طرف راه هدایت ارائه شده است و در آخر معیار مقبولیت و افضل و اعلیٰ بودن به نزد خدا نشان داده شده است که با در نظر گرفتن آن انسان هیچ وقت شکار گمراهی و اشتباه نخواهد شد.

حضرت قتاده می‌فرماید که: یک بار در میان عده‌ای از مسلمانان و اهل کتاب گفتگوی فخر فروشی در گرفت، اهل کتاب گفتند که ما از شما افضل و اشرفیم؛ زیرا که نبی ما از نبی شما جلوتر و کتاب ما از کتاب شما جلوتر است. مسلمانان گفتند که ما از همه شما افضلیم؛ زیرا که نبی ما خاتم النبیین و کتاب ما آخرین کتاب است که همه کتابهای پیش از خود را منسوخ کرد. در این رابطه این آیه نازل شد که «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا آمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ...» یعنی این تفاخر برای هیچ کدام زینده نیست و تنها بر خیال و تمنا و ادعا هیچ کس بر دیگری برتری پیدا نمی‌کند؛ بلکه اساس کار بر اعمال است. لذا نبی یا کتاب کسی هر چند افضل و اشرف باشد اگر او اشتباه عمل کند به چنان عقوبتی گرفتار خواهد آمد که هیچ کس نمی‌تواند او را از آن نجات دهد.

نزول این آیه بر صحابه گران تمام شد. امام مسلم و ترمذی و نسائی و امام احمد از حضرت ابو هریره نقل کرده‌اند که او فرمود: وقتی این آیه نازل شد؛ «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ» یعنی هر کسی که بدی بکند سزای آن را خواهد یافت؛ ما همه در دریای رنج و غم فرو رفتیم و خدمت رسول خدا ﷺ عرض کردیم که این آیه برای ما چیزی باقی نگذاشته است؛ زیرا اگر از ما کوچکترین بدی سر بزند، سزای آن را خواهیم دید. آن حضرت ﷺ فرمود: «فکر نکنید شما طبق قدرت و نیروی خود عمل کنید زیرا سزایی که در اینجا مذکور است لازم نیست که سزای جهنم باشد بلکه در دنیا هر نوع سختی و مشقتی که به شما برسد این کفاره گناهان و جزای بدیهای شما خواهد بود؛ حتی اگر خاری به پای کسی فرورود آن هم کفاره گناهان است.

در یک روایت نیز آمده است که هر نوع غم و اندوه، سختی و مشقتی به



مسلمانی وارد آید؛ به منزله کفاره‌ای برای گناهان او خواهد بود.

در «جامع ترمذی» و «تفسیر ابن جریر» و غیره از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه روایت شده است که وقتی نبی کریم صلی الله علیه و آله این آیه «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزِ بِهِ» را به گوش آنان رسانید، چنان متأثر شدند که گویا کمرشان شکست. رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشاهده این اثر فرمود که: چه شد؟ صدیق اکبر رضی الله عنه عرض کرد: که از ما چه کسی است که مرتکب گناهی نشود و وقتی که بر ارتکاب هر بدی باید سزا برسد، کیست که بتواند نجات پیدا کند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: ای ابوبکر! شما و برادران مؤمن شما در این باره نیندیشید؛ زیرا که همین سختیها و مشقتهای دنیا به منزله کفاره گناهان شمایند. در روایتی دیگر آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مگر شما بیمار نمی‌شوید؟ و آیا هیچ اندوه و مصیبتی به شما داده نمی‌شود؟ صدیق اکبر رضی الله عنه عرض کرد: بلی همه اینها به ما روی می‌آورند. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: همین هاست که جزای سیئات شما به شمار می‌آیند.

حدیثی دیگر به روایت حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها، در «سنن ابی داود» و غیره آمده است که اگر سختی و تبی به کسی عارض شود و یا خاری به پای کسی فرورود، اینها کفاره گناهان اویند و حتی اگر کسی چیزی را از جیب خود جستجو کند و در جیب دیگرش بیابد، همین مقدار مشقت او، سبب کفاره برخی از گناهان او خواهد شد.

خلاصه این که این آیه مسلمانان را هدایت کرد که تنها در تصورات و ادعا و آرزوها قرار نگیرند؛ بلکه در فکر عمل باشند؛ زیرا سعادت تنها در این نیست که پیرو کدام نبی و کتاب هستی، بلکه فلاح و سعادت تو در این است که با ایمان و اخلاص پایبند اعمال صالح و نیک باشی. سپس می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَبِيْرًا» یعنی هر مرد یا زن که کار نیک انجام دهد به شرطی که با آن عمل، ایمان داشته باشد، یقیناً در جنت خواهد رفت و پاداش اعمال او کاملاً به او می‌رسد که در آن

کوچکترین کمی و نقصانی نخواهد شد. در این آیه اشاره به این است که اگر اعمال اهل کتاب یا کفار دیگر نیک هم باشند، چون که ایمان شان صحیح نیست، لذا آن عمل پذیرفته نمی‌شود. و چون ایمان مسلمانان صحیح است، اگر اعمالشان هم نیک باشد، بنا براین آنان پیروز و از دیگران افضل‌اند.

در آیه سوم، معیاری برای افضلیت و مقبولیت به نزد خدا نشان داده‌شد که به وسیله آن می‌توان درست قضاوت کرد که چه کسی مقبول است و چه کسی مردود. و این معیار دو جزء دارد که اگر در یکی از آنها خلل واقع شد، همه تلاشها از بین رفته ضایع خواهند شد و اگر نیک بیندیشد در دنیا هر کجا دچار اشتباه و لغزشی شد، از خلل، یکی از این دو جزء پدید آمده‌است. اگر بین مسلمانان و غیر مسلمانان مقایسه کنیم یا در بین فرقه‌ها و گروههای مسلمانان تحقیق و بررسی کنیم، معلوم می‌شود که ذلت و گمراهی آنها از همین دو مورد ناشی می‌شود. می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» پس طریقه کسی خوب است که دو امر در آن یافت شود یکی «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» یعنی خود را به خدا بسپارد و هر کاری را بدون ریا و غرض دنیوی و با اخلاص هرچه بیشتر برای رضای رب العالمین انجام دهد. دوم، «وَهُوَ مُحْسِنٌ» یعنی کار را با روشی صحیح و معقول انجام دهد. امام ابن‌کثیر رحمته الله در تفسیر خود می‌فرماید که: مقصود از عمل بر طریقه صحیح آن است که از خود ابداع نکند؛ بلکه راه و رویه تربیت پاک اسلامی و به عبارتی منطبق با تعالیم خدا و رسول صلی الله علیه و آله باشد. از این آیه معلوم شد که پذیرش و مقبولیت اعمال، به درگاه رب العالمین دو شرط دارد. اول: اخلاص و دوم: درستی کار؛ یعنی مطابق کتاب و سنت انجام پذیرد. که در حقیقت مربوط به باطن و ظاهر آدمی می‌شود؛ یعنی شرط اول منوط به باطن و قلب و شرط دوم مربوط به ظاهر که همان مزین و آراسته شدن به شریعت پاک اسلامی است. بنا بر این اگر کسی این دو شرط (باطن و ظاهر) را تکمیل کند خود را به سعادت



مقرون ساخته و هرگاه در یکی از این دو شرط خلل ایجاد شود، یعنی در کار اخلاص نداشته باشد و یا راه شریعت را نپوید، خود را در ظلمت و ضلالت افکنده است.

سبب گمراهی ملل، فقدان اخلاص یا فقدان صحت عمل است.

از مطالعه تاریخ مذاهب و ملل معلوم می‌شود که هر چند که فرقه‌ها و ملت‌های گمراه زیادی در دنیا وجود دارد که از دو بعد مذکور (اخلاص و پای بندی شریعت) به نحوی در خلل و نقصان اند که قرآن کریم در سوره فاتحه از آنها به عنوان منحرفین از صراط مستقیم به الفاظ: «مغضوب علیهم» و «ضالین» یاد کرده است. «مغضوب علیهم» کسانی هستند که اخلاص ندارند و «ضالین» کسانی هستند که عملشان صحیح نیست. گروه اول شکار شهوت اند و گروه دوم شکار شبهات. لزوم شرط اول، یعنی اخلاص و در صورت فقدان آن بسپوده بودن عمل را عموماً همه می‌فهمند؛ اما به شرط حسن عمل، یعنی پیروی شریعت بسیاری از مسلمانان هم توجه نمی‌کنند و چنین می‌پندارند که عمل نیک را به هر نحوی که می‌خواهید انجام دهید در صورتی که قرآن و سنت کاملاً روشن کرده است که حسن عمل، تنها بر تعلیمات نبی کریم ﷺ و پیروی سنت مبتنی است؛ کاستن از آن هم جرم و اضافه نمودن هم جرم است. همان‌طوری که به جای چهار رکعت ظهر خواندن سه رکعت جرم است خواندن پنج رکعت نیز جرم است. شرایطی را که خدا و رسول در یک عبادت مقرر کرده‌اند در آن از طرف خود شرطی مقرر کردن یا از هیأت مقرر آن جناب ﷺ صورت دیگری اختیار کردن، همه ناجایز و خلاف حسن عمل است؛ اگر چه به ظاهر نیکو جلوه کند. بدعات و مُخَدَّنَات که آن حضرت ﷺ آنها را گمراهی دانسته است و برای نجات از آنها رهنمودهایی مؤکد ذکر فرموده است، همه از این قبیل‌اند.

مردم نادان آنها را با کمال اخلاص وسیله ارضای خدا و رسول ﷺ قرار داده به گمان خود عبادت و ثواب می دانند در حالی که در شرع محمدی، نه تنها این عمل، عملی است ضایع، بلکه موجب گناه نیز هست. از اینجاست که قرآن کریم بارها بر حسن عمل، یعنی اتباع سنت تأکید فرموده است. در سوره ملک آیه ۲ آمده است: «لِيَتَّبِعُوا كَمَّ أَيْتِكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» در اینجا «أَحْسَنُ عَمَلًا» فرمود؛ «أَكْثَرُ عَمَلًا» نفرمود؛ یعنی ذکر از کثرت عمل نیست بلکه از عمل خوب است و عمل خوب همان است که مطابق سنت رسول خدا ﷺ باشد. در آیه ۱۹ سوره اسراء همین عمل و پیروی از سنت رسول خدا ﷺ با این الفاظ تعبیر شده است که «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا» یعنی سعی و عمل کسانی مقبول است که نیت آخرت را داشته باشند و برای این کار، سعی وافر نیز می‌دول دارند و سعی شان هم مناسب باشد. سعی مناسب همان است که آن را رسول کریم ﷺ به وسیله عمل و قول خویش به امت نشان داده است. اگر از شیوه رسول گرامی ﷺ منحرف شوند، چه در سعی کوتاهی کنند و چه بیش از حد معمول و مستون، اقدام کنند هر دو، سعی مناسب به شمار نمی آیند. و سعی مناسب همان حسن عمل است که در این آیه آمده است. خلاصه این که برای مقبولیت عمل، نزد خداوند متعال، دو شرط وجود دارد: اول، اخلاص و دوم، حسن عمل. حسن عبادت عبارت است از: پیروی سنت رسول خدا ﷺ بنا بر این بر انجام دهندگان حسن عمل با اخلاص، فرض است، قبل از هر چیز باید بدانند که رسول خدا ﷺ این عمل را چگونه انجام داده است و نسبت به آن چه رهنمودهایی فرموده است، و هر کاری که ما انجام می دهیم اگر مغایر با سنت رسول الله ﷺ باشد، نامقبول است؛ حتی در نماز، روزه، حج، زکات، خیرات و صدقات و ذکر الله و درود و سلام در همه باید این ملاحظه شود که رسول الله ﷺ اینها را چگونه انجام داده است و به انجام آنها چگونه دستور داده است. و در آخر آیه مثالی برای اخلاص و حسن عمل از حضرت ابراهیم خلیل عليه السلام ارائه داده به اتباع آن



دستور داده شد: «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» فرموده، به این اشاره کرد که سبب رسیدن خلیل علیه السلام به این مقام، همین است که او از بالاترین درجه اخلاص برخوردار بود و بنا به اشاره خداوندی، عمل او، عملی درست و صحیح بود.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ۗ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ لَا وَمَا يُتْلَىٰ

وا از نوا اجازه می‌خواهند در نکاح زنان بگو خدایه شما اجازه می‌دهد آن را و آنچه خوانده می‌شود

عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ

بسر شما در قرآن پس حکم است درباره زنان یتیم آن زنان که نمی‌دهید به آنان آنچه مقرر شده

لَهُنَّ وَ تَزْعَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ لَا وَ أَنْ

برای شان می‌خواهید که در نکاح خود در آورید آنان را و حکم است درباره کودکان ناتوان و

تَقْوُمُوا لِلْيَتَمَىٰ بِالْقِسْطِ ۗ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ

قائم بمانید در حق یتیمان با انصاف. و آنچه انجام می‌دهید نیکی پس الله تعالی به آن

عَلَيْمًا ﴿١٢٧﴾ وَ أَنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ غَرًا ضَالًّا جُنَاحَ

دانا است و اگر زنی بترسد از جنگ شوهرش یا از روگردانیدن پس نیست گناهی

عَلَيْهِنَّ أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا ۗ وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ ۗ وَ أَحْضَرَتْ

برهر دو که انجام دهند باهم صلحی؛ و صلح چیز خوبی است و در جلوی دلها موجود است

الْأَنْفُسِ الشُّحَّ ۗ وَ إِنْ تَحْسَبُوا أَنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ

حرص و اگر شما نیکی کنید و پرهیزگاری کنید پس خدا از همه کارهای شما آگاه است و

خَيْرًا ﴿١٢٨﴾ وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ

شما هرگز نمی‌توانید برابر نگهدارید زنان را اگرچه برآن حریص باشید باز هم یک طرف

فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ ۗ وَ إِنْ تَصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا

تمایل نکنید که به‌گذارید زنی را مانند معلقه و اگر اصلاح کنید و پرهیزگاری کنید

فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾ وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ

پس خدا هست بخشنده و مهربان و اگر هر دوازدهم جدا باشند بی نیاز می کند خدا هر یکی را از

سَعْتِهِ^ط وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿۱۳۰﴾

گشایش خویش و هست خدا صاحب گشایش و با تدبیر

ربط آیات

در ابتدای سوره، احکام مربوط به یتیمان و زنان و وجوب ادای حقوق آنها ذکر شده بود؛ زیرا که در عهد جاهلیت، بعضی به آنها ارث نمی دادند و بعضی آن مالی را که در ارث یا به طریق دیگر به آنان می رسید به صورت غیر مجاز می خوردند و بسیار بودند زنانی که بعد از ازدواج، مهریه آن ها به طور کامل به آنها نمی رسید و بعضی نیز چنین می پنداشتند که زنان و کودکان، فی نفسه، اهل میراث نیستند و چنین تصور می کردند که این حکم میراث به طور مصلحت، تنها برای عده معدودی است که در انتظار منسوخ شدن حکم میراث می شدند؛ چون دیدند که این حکم منسوخ نمی شود، چنین به نتیجه رسیدند که در این باب از شخص آن حضرت ﷺ بپرسند؛ پس خدمت ایشان حاضر شده، سؤال کردند. که ابن جریر و ابن منذر همین سؤال را در سبب نزول این آیه نقل نموده اند و در آیات بعدی مسایلی چند مربوط به زنان بیان شده است. (بیان القرآن)

خلاصه تفسیر

و مردم از شما در باره (میراث و مهریه) زنان می خواهند حکم دریافت کنند شما بفرمایید که الله تعالی در باره آنان به شما (همان حکم سابق را) می دهد و آن آیات هم (به شما حکم می دهند) که (قبل از این نازل شده اند و) در قرآن بر شما خوانده می شوند (زیرا که در ضمن تلاوت قرآن ظاهر است که تلاوت آنها هم انجام



می‌گیرد) که در بارهٔ زنان یتیم (نازل شده) اند که با آنان (رفتار شما از این قرار است که اگر صاحب مال و جمال باشند با آنان نکاح می‌کنید اما به آنان) آنچه (از روی شرع) حق شان (در ارث و مهریه) را که مقرر است، نمی‌دهید و (اگر صاحب جمال نیستند اما صاحب مال اند پس) از ازدواج با آنان (به دلیل عدم خوش جمال بودنشان) نفرت می‌کنید (اما به سبب صاحب مال بودنشان از ترس این که این مال در دست دیگری قرار نگیرد نمی‌گذارید که با دیگران ازدواج کنند) و (آن آیات که) در بارهٔ کودکان ناتوان (اند) و (آیاتی که) در این باره (هست) که (تمام) امور مربوط به یتیمان را (اعم از این که راجع به مهر و میراث باشد یا چیزی دیگری) با انصاف انجام دهید (این است مقصود آیات سابق پس آن آیات الآن هم مضمون خود را بر شما واجب می‌کنند و عیناً حکم آنها باقی است شما موافق به آنها عمل کنید) و هر کار نیکی که انجام می‌دهید (در بارهٔ زنان یتیمان یا امور دیگر هم) پس یقیناً الله تعالی آنها را خوب می‌داند (به شما پاداش خیر آنها را خواهند داد و غیر خیر را هم می‌داند اما هدف در اینجا ترغیب خیر است بنابراین به آن تخصیص شده است) و اگر زنی (از قرائن) اندیشه داشته باشد که شوهرش تندخو (و بد دهن) و بی‌اعتنا (و بی‌التفات) است پس (در چنین اوضاع) بر هر دو در این باره گناهی نیست که هر دو با هم بر یک طریقهٔ خاص صلح کنند (یعنی اگر زن می‌خواهد که پیش چنین شوهری بماند که حقوق او را کاملاً نمی‌پردازد بنابراین این شوهر می‌خواهد او را رها کند. پس برای زن جایز است که مقداری از حقوق خود را رها نماید. مثلاً نان و نفقه را ببخشد یا از مقدار آن بکاهد یا نوبت خود را عفو نماید تا که او را طلاق ندهد و برای شوهر هم جایز است که این بخشش را قبول کند) و (از نزاع یا فراق) این صلح بهتر است و (انجام چنین صلح چندان بعید نیست زیرا که) نفوس (طبعاً) با حرص مقرر (و وابسته) اند (هر گاه حرص او تکمیل گردد راضی می‌شود. پس وقتی شوهر می‌بیند که در آزادی جانی و مالی من که حرص ذاتی است خلل وارد نمی‌شود و زن مجاناً هم گیرش می‌آید. پس غالباً راضی می‌گردد که در نکاح او بماند و حرص زن بر ماندنش در نکاح بهر نحو که باشد ظاهر است، که سبب

اصلی صلح است پس حرص ویژه جانبین این صلح را تکمیل کرد) و (ای مردان) اگر (خود) شما (با زنان) حسن سلوک داشته باشید (و خواستار عفو حقوق از آنان نشوید) و (از کوتاهی در حقوق زن و بی‌تفاتی) به آنان احتیاط کنید پس (به شما ثواب زیادی می‌رسد زیرا که) یقیناً حق تعالی از اعمال شما کاملاً آگاه است (و بر اعمال نیک پاداش خواهند داد) و (عادتاً) امکان ندارد که شما همه زن‌ها را (از هر حیث) یکنواخت نگهدارید (تا این‌که در محبت قلبی هم) و لو این‌که قلباً بخواهید (که برابر نگهدارید هر چند در آن کوشا باشید. اما چون میل قلب غیر اختیاری است بنابراین این بر آن توانایی نیست اگرچه به طور استثنا کسانی باشند که از نظر ادای حقوق با آنها منصفانه عمل می‌شود. ولی نفی آن در این آیات مقصود نیست. خلاصه، وقتی که چنین چیزی در اختیار شما نیست، شما به آن مکلف نخواهید بود اما از غیر اختیاری بودن آن لازم نمی‌آید که حقوق ظاهر نیز اختیاری نباشد، بلکه اینها اختیاری‌اند وقتی آنها اختیاری هستند) پس (بر شما واجب است که) شما کاملاً یک طرف تمایل نکنید (مقصود از تمایل کامل این‌که در باطن هم که معذور بودید و در ظاهر هم که اختیار داشتید. یعنی، در حقوق شرعی از آنان نشوز و اعراض نکنید) که به سبب آن (با آن شخص مظلوم) چنان برخورد کنید که در وسط آویزان باشد. (یعنی، نه حقوق او پرداخت می‌شود که شوهر دار پنداشته شود و نه او را طلاق دهد که بیوه گفته شود. بلکه اگر او را نکه می‌دارید با حسن سلوک نگهدارید) و (در صورت نگهداشتن آنچه در زمان گذشته با آنان رفتار ناگوار انجام گرفته) اگر (این رفتار را اکنون) اصلاح کنید و (در آینده نسبت به چنین رفتاری) احتیاط نمایید پس (آن امور گذشته بخشیده می‌شوند زیرا که) یقیناً الله تعالی بسیار بخشاینده و بسیار مهربان است (و چون ببخشش گناهان بستگی به این دارد که مردم حقوق خود را ببخشند و حقوق بندگان تنها با عفو کردن عباد است لذا اگر توبه حقیقی نموده و از گذشته خود پشیمان شوید توبه شما پذیرفته می‌شود) و اگر هر دو زن و شوهر (به هیچ نحو با هم نسازند و هر دو) از هم جدا شوند (یعنی خلع یا طلاق واقع شود) پس (هیچ یک از آنان چه مرد در صورتی که



تعذی از او است و چه زن در صورتی که کوتاهی از اوست نپندارند که بدون من کار آن دیگر انجام نمی‌گیرد زیرا که) الله تعالی از وسعت (قدرت) خویش هر یکی را (از دیگری) بی‌نیاز می‌کند (یعنی کار او بدون وجود دیگری انجام می‌پذیرد) الله تعالی بسیار با وسعت و بسیار با حکمت است (برای هر یکی راهی مناسب پدید می‌آورد).

معارف و مسایل

چند رهنمود قرآنی نسبت به زندگی زناشویی

«وَإِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْضِهَا» (الی قوله) «وَإِسْعًا حَكِيمًا» الله تعالی در این سه آیات اختلاف و برخوردهای احتمالی را که گاهی اوقات در بین زن و شوهر، در زندگی زناشویی زن ممکن است اتفاق بیفتد پیشاپیش مطرح ساخته و برای رفع اختلافات احتمالی و ایجاد تفاهم و صمیمیت بین آنان و سر و سامان بخشیدن به کانون گرم خانوادگی، رهنمودهایی چند ارائه داده است تا مردم با کوچکترین اختلاف، زندگی شیرین شان را بر خود به تلخی و مرارت مبدل نکنند. چرا که بسا اوقات مشاهده شده است که کوچکترین و کم اهمیت‌ترین اختلاف، ابعادی وسیع پیدا کرده و قتل و قتال و جنگ میان خاندان‌ها و قبایل متجر شده است. بنابراین قرآن کریم تمام جذبات و احساسات زن و مرد را در نظر گرفته، راه حل‌های اصولی و منطقی و در عین حال سرشار از تفاهم و صمیمیت را بین افراد خانواده به ویژه زوجین، برقرار می‌سازد. اینجاست دستورات حیات بخش قرآن، چشم اندازه‌های نوینی را بروی خانواده‌ها گشوده آنان را به محبت و صفا و زندگانی شیرین دعوت می‌دهد و همچنین آن شرایطی را که ممکن است به خانواده‌ها عارض شود و راهی جز جدایی نداشته باشد نیز، مطرح می‌سازد تا مردم بتوانند دور از احساسات و خواهشها، و تعصب و عداوت به روش نیکو و مسالمت آمیز از یکدیگر جدا شوند. لذا

آیه ۲۸ که در بالا ذکر شد مربوط به همین احوال است که ممکن است در میان زن و شوهر بدون اختیار و ناخود آگاه در این مسیر ناگواری فرار گیرد و ممکن است خطر آن برود که در ادای حقوق یکدیگر کوتاهی کنند. مانند این که شوهر با یک زن محبت ندارد و وسایل محبت در اختیار زن نیست مثلاً زن سالخورده است یا از زیبایی چندانی برخوردار نیست. بدیهی است که در چنین مواردی نه زن مقصر است و نه مرد مجرم گفته می شود؛ چنان که در باره شان نزول این آیه، وقایعی چند در این رابطه در «تفسیر مظهری» و غیره نقل شده است. لذا در چنین اوضاع و احوال قرآن کریم به مردم، قانونی عمومی و در عین حال مفید نشان داد که «فَامْسَاكَ بُعْزُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٍ اِيْحْسَانٍ» که اگر زن را نگه نمی دارد، پس مطابق قانون، حقوق او را کاملاً ادا کرده مراعات نماید و اگر بر آن قادر نیست، پس به گونه ای مسالمت آمیز او را رها کند. اگر زن برای جدایی راضی و مصمم بود پس راه برای جدایی طرفین از یکدیگر هموار است و این به طور مسالمت آمیز پایان می پذیرد. ولی اگر در چنین احوالی زن به هیچ وجه رهایی نمی خواهد، برابر است که با در نظر گرفتن مفاد فرزندان یا به صورتی دیگر که چاره ای ندارد، پس در این صورت یک راه وجود دارد و آن این است که شوهر بر یک امر راضی گردانیده شود؛ مثلاً، زن از مطالبه مقداری یا همه حقوق خود چشم پوشد و شوهر به این تصور که از بار حقوق زیادی سبکبار شده است و زن تا حدودی به حقوق خود دست یافته است، بر این آشتی کند. قرآن کریم، در این آیه، به امید برقراری صلح و صفا و تداوم بخشیدن به کانون گرم خانوادگی چنین راهنمایی فرمود که: «وَ اُخْضِرَتِ الْاَنْفُسَ الشُّجَّ» یعنی حرص در جلوی تمام نفوس حاضر است. در چنین شرایطی زن از ترس این که اگر مرا طلاق دهد زندگی و سرنوشت فرزندان به خطر می افتد ممکن است زندگی دسوار شود و شوهر به این امید که وقتی زن کل مهریه خود را یا بعضی از آن را بخشید و از مطالبه حقوقی دیگر صرف نظر کرد پس در نگهداری زن برایم



حرجی نیست، صلح و تفاهم بین آنان برقراری شود و ادامه زندگی بر آنان آسان می‌گردد. در اینجا بود که قرآن مجید فرمود: «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَغْلِهَا يُشْوَرًا أَوْ عِرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا» یعنی اگر زنی از شوهرش اندیشهٔ تنازع یا بی‌اعتنایی را احساس کند، پس بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست که باهم به شرایطی خاص صلح کنند. در آیه فوق با لفظ «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا» گناهی نیست» تعبیر فرموده ظاهراً چنین معلوم می‌شود که این عمل نوعی رشوه دادن است که شوهر را در طمع عفو مهریه و یا حقوقی دیگر از وی افکنده و رابطهٔ زناشویی بین آن دو را برقرار ساخته است. حال آنکه این رهنمود قرآنی مسأله را به گونه‌ای روشن و واضح ساخته که در رشوه داخل نیست؛ بلکه این خود مصلحت و چاره‌اندیشی است که تا طرفین بتوانند برخی از خواسته‌های خویش را ترک‌گویند و بر وجهی نیکو و معتدل راضی شوند که این خود جایز است.

دخالت دیگران در اختلاف خانوادگی زوجین

بدون ضرورت مناسب نیست.

در «تفسیر مظہری» آمده است که حق تعالی در اینجا فرموده: «أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا» یعنی زن و شوهر به نحوی با هم صلح کنند. در اینجا لفظ «بَيْنَهُمَا» اشاره به این است که در اختلافات زن و شوهر بهتر آن است. که شخص ثالثی دخالت نکند؛ یعنی این که سعی کنند تا با هم کنار بیایند. زیرا به تجربه ثابت شده است که با دخالت دیگران، مصلحت اختلافات ناچیز ناممکن شده است و گذشته از آن باید سعی کنند تا به سوی صلح و صفا برگردند و به نفع آن دو است که دیگران از عیوب و اسرارشان آگاه نشوند. در آخر آیه مذکور فرمود: «وَإِنْ تَحْسَبُوا أَنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» یعنی؛ در چنان اوضاع و احوالی که محبت زن در دل شما نیست و بیم آن می‌رود که نتوانید، حقوقش را ادا کنید، او را رها کنید؛ اگر چه طبق قانون اختیار دارید که او را رها کنید. اما اگر خوف

خدا را در نظر گرفته با احسان پیش بیاید و با وجود عدم محبت، با او ارتباط برقرار کنید و حقوق او را کاملاً ادا نمایید این حسن عمل شما در جلوی خدا پسندیده است و نتیجه‌اش این خواهد بود که الله تعالی، گذشت و تحمل و حسن سلوک شما را آنچنان با نعمتهای ویژه‌ای پاداش خواهد داد که نتوانید در تصوّر آورید و شاید به همین سبب است که کیفیت پاداش را تنها با این لفظ اکتفا کرد: «این حسن سلوک شما در نظر ماست» و مشخص نکرد در ازای این عمل چه پاداشی خواهد داد!؟ که این خود اشاره به آن است که پاداش از حیطة وهم و خیال شما بالاتر خواهد بود. خلاصه مضمون آیات فوق‌الذکر این است که هرگاه شوهر از رفتار زن ناخشنود شده و محبت او در دل شوهر رو به نقصان است و بیم آن می‌رود که در ادای حقوق زن کوتاهی شود، پس بهتر آن است به اصلاح رفتار همسر خویش بکوشد تا جایی که می‌تواند برای تنبیه او موقتاً بی‌اعتنایی کند و به هشدار زبانی و بنابر ضرورت به اندک زدن، مبادرت ورزد؛ هم چنان‌که در نخستین آیات «سوره نساء» گذشت و اگر با تمام این مساعی، مایوس شد یا وضعیت طوری است که اصلاح زن امکان‌پذیر نیست، پس قانون شرعی به او اجازه می‌دهد که با روشی نیکو و به طور مسالمت‌آمیز و بدون جنگ و جدال او را طلاق داده رها کند. اما اگر بتواند بر تمام ناملايمات فائق آید و آنها را تحمل کند و علیرغم میل خود با او به حسن سلوک رفتار کرده حقوق او را کاملاً ادا کند. برای آن مرد افضل و اعلی و موجب ثواب عظیم است و اگر در مقابل این، رفتار بر عکس باشد که مرد حقوق واجب را ادا نمی‌کند، بنابر این زن از او رهایی می‌خواهد پس در این صورت اگر شوهر بر رهایی او راضی باشد چه بهتر! زیرا که وقتی شوهر نسبت به ادای حقوق زن قصور می‌ورزد، زن حق دارد رهایی خود را درخواست نماید. اما اگر شوهر به اختیار خود بر رهایی او آماده نیست، زن حق دارد که از دادگاه اسلامی رهایی خود را مطالبه کرده خود را رها کند. اما اگر او هم بر بی‌اعتنایی شوهر صبر



کرده، بخاطر خود و فرزندانش از خواسته‌های بر حق خود، صرف نظر کند و همچنان حقوق شوهر را ادا نماید، این کار برای او افضل و اعلیٰ و موجب ثواب عظیم خواهد شد. خلاصه این‌که از یک طرف قرآن کریم به هر یک حق داد که برای رهایی از مشقت، حق خود را مطالبه کند و از طرف دیگر، به هر کدام تلقین و هدایت فرمود که هر یک از زوجین می‌توانند به منظور متلاشی نشدن کانون خانواده با بلندنظری و اخلاق نیکو پیش آمده، از حقوق خود یا قسمتی از آن صرف نظر نمایند تا صلح و آرامش و صمیمیت به خانواده برگردد. در ابتدای آیه خاطر نشان ساخت که به وقت بروز اختلافات، میان زن و مرد، لازم است که قبل از همه چیز صلح و آرامش برقرار شود و در آخر آیه نیز راهنمایی فرمود که در صورت برقرار نشدن صلح از صبر و تحمل کمک بگیرند تا صلح و آرامش بر خانواده حکمفرما شود. در میان آیه به نکته‌ای ظریف و در عین حال پر از حکمت اشاره کرد و فرمود: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» یعنی با یکدیگر صلح و آشتی کردن بهتر است و این جمله را چنان عام بیان کرد که در آن تنازع مورد بحث زن و شوهر داخل است و بقیه اختلافات خانوادگی نیز و تمام خصومت‌ها و منازعات معاملات جهان هم؛ زیرا الفاظ قرآن عام است که صلح بهتر است. خلاصه مطلب این‌که به جای این‌که طرفین بر خواسته‌های خود اصرار کنند بهتر این است که هر یک از مقدار خواسته خویش دست بردار شده به روش معتدل و معقولی راضی شده بین یکدیگر صلح و آشتی برقرار نمایند. رسول کریم ﷺ فرموده است:

«كُلُّ صُلْحٍ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا أَحْلَ حَرَامًا وَ حَرَمٌ حَلَالٌ وَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيَّ

شروطهم إِلَّا شَرْطًا حَرَمٌ حَلَالٌ» (رویه الحاکم عن کثیر بن عبد الله، مظہری)

یعنی هرگونه صلح در میان مسلمانان جایز است مگر آن صلح که در آن حرام، حلال یا حلال، حرام قرار داده شود و مسلمانان باید بر شرط مقرر خویش پایبند باشند. مگر آن شرایطی که به وسیله آن حلال، حرام کرده شود؛

مثلاً با زنی بر این امر، صلح جایز نیست که با وجود او با خواهر او نکاح کرده شود. زیرا که جمع کردن دو خواهر در یک نکاح شرعاً حرام است یا بر این صلح کند که حقوق زن دیگر را ادا نکند؛ زیرا که در این جا یک حلال حرام کرده می شود. و چون هر صلح عموماً جایز قرار داده شد از این عمومیت امام اعظم علیه السلام این مسئله را استنباط فرموده است که تمام اقسام صلح جایز است چه با اقرار باشد، مثلاً: مدعی علیه چنین اقرار کند که طبق ادعای مدعی بر ذمه من هزار درهم واجب الاداست سپس بر این توافق، صلح برقرار گردد که مدعی مقداری از آن را رها کند یا به ازای آن از او جنس قبول کند، یا این که مدعی علیه نسبت به ادعا نه اقرار کند و نه انکار و می گوید: حقیقت هر چه هست، هست؛ اما من می خواهم بر این مقدار با تو صلح کنم. یا مدعی علیه ادعا را قطعاً انکار کند؛ اما با وجود انکار می خواهد جهت قطع نزاع چیزی بدهد و بر آن صلح برقرار شود؛ این هر سه نوع صلح جایز است و در صورت سکوت و انکار، بعضی ائمه نظریات مختلفی دارند. در آخر یک مسئله ای که با مصالحه زوجین ارتباط دارد قابل ذکر است که در این آیه نیز آمده است و آن این که اگر زنی از مطالبه بعضی از حقوق خود صرف نظر کرده، صلح کرد، پس با این صلح، آن حقوقی که هنگام صلح بر عهده شوهر بود، قطعاً منتفی می شود به عبارتی دیگر از عهده مرد ساقط می شود؛ مانند مهریه ای که قبل از صلح بر عهده شوهر واجب الادا بوده؛ لذا وقتی او بر عفو کل مهریه یا بعضی از آن صلح کند، پس این مهریه یا بعضی از آن ساقط می شود و بعد از این صلح، برای او حق مطالبه آن باقی نخواهد ماند. اما اگر حقوق چنین اند که هنگام صلح، ادای آنها بر شوهر واجب نبود، مانند نان و نفقه زمان آینده یا حق میبت که وجود آن در زمان آینده می شود و بالفعل ادای آن بر عهده او واجب نیست. پس اگر بر ترک این حقوق، صلح برقرار شد، حق مطالبه زن برای همیشه تمام نیست، بلکه هرگاه تمایل داشته باشد می تواند بگوید که من در آینده بر ترک



این حقوق خود آماده نیستیم و در این صورت شوهر اختیار دارد که او را رها کند. (تفسیر مظهری و غیره)

در آخرین آیه «وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يَغْنِي اللَّهُ كَلَّامَيْنِ سَعْتِهِ» به طرفین تسلی داده شد که اگر تمام تلاشهای اصلاح و مصالحه به جایی نرسید و بی نتیجه ماند و راهی جز جدایی نماند، پس در این صورت جای هیچ‌گونه نگرانی نیست؛ چرا که الله تعالی هر کدام را از دیگری بی‌نیاز می‌گرداند. برای زن جا و وسیله تکفل دیگر میسر می‌شود و برای مرد، زن دیگری فراهم می‌آورد. به هر حال قدرت الله تعالی بسیار وسیع است و هرگز جای ناامیدی نیست؛ چون آن خدایی که دو نفر را بعد از ناآشنایی با یکدیگر آشنا کرد و به ازدواج یکدیگر در آورد، او نیز می‌تواند برای هر کدام فرج و گشایشی پدید آورده، زندگی هر یک را سروسامان دهد. در آخر آیه فرمود: «وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» این نکته را خاطر نشان کرد که علم و حکمت الله تعالی بسیار وسیع است و هر کار او مبتنی بر علم و حکمت می‌باشد. زیرا امکان دارد در جدایی زوجین، مصلحت و حکمتی نهفته باشد و برای هر کدام بعد از جدایی زوجی مناسب و ایده‌آل فراهم آید که زندگی هر دو سروسامان گیرد.

بر امور غیر اختیاری مؤاخذه‌ای نیست.

رهنمودهای حیات‌بخشی را که قرآن عظیم به منظور گوارا کردن و تحکیم کانون گرم خانوادگی و زناشویی در آیات مذکور داده است از جمله آیات یکی این است «وَلَنْ نُسْتَبِيعَهُمْ أَنْ نُعْذِلبَهُنَّ الْبَسَاءَ» که در آن به زوجین هدایت ویژه‌ای بیان فرموده است و آن این‌که مردی که بیش از یک زن در نکاح دارد، قرآن کریم در ابتدای سوره نساء، او را چنین ارشاد نمود که برقراری عدالت بر او فرض گردیده است و هر کس بیم آن را دارد که نتواند در میان آنان

مساوات و عدالت را برقرار نماید و از ادای این فرض، عاجز باشد، باید بر یک زن اکتفا کند. لذا می فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» یعنی اگر خطر آن می رود که نتوانید در میان دو زن عدالت و مساوات برقرار سازید، پس بر یک زن اکتفا کنید. رسول کریم ﷺ نیز با قول و عمل خویش در این رابطه، بسیار توصیه و تأکید فرموده اند که در میان زنان عدالت و مساوات برقرار شود و برای متخلفین از این امر، وعید شدید بیان داشته اند. حضرت عایشه رضی الله عنها بیان می فرماید که: رسول اکرم ﷺ در میان ازواج مطهرات خویش عدالت و برابری را کاملاً اهتمام می کردند و با وجود این در بارگاه الهی عرض می کردند که: «اللهم هذا قسمي في ما املك فلا تلمني فيما تملك و لا املك». یعنی بار خدایا! این تقسیم منصفانه و مساوات من در چیزی است که به اختیار من است لذا آنچه در اختیار شماست و در اختیار من نیست (یعنی میل و رجحان قلبی) در آن از من مؤاخذه نفرما.

از آن حضرت ﷺ بالاتر چه کسی است که بتواند خود را به این مهم پایبند سازد؟! اما تمایل قلبی را آن حضرت ﷺ هم از اختیار خود بیرون قرار داد و به بارگاه الهی معذرت خواست. از ظاهر الفاظ آیه ابتدای سوره نساء مفهوم می شود که مطلق مساوات و برابری در میان زنان فرض است که مساوات در تمایل قلبی هم در آن داخل است. بنابر این آیه سوره نساء حقیقت آن را توضیح داد که چیزی که در اختیار و توانایی شما نیست در آن مساوات هم فرض نیست. آری برابری و مساوات در امور اختیاری است مانند ماندن در شب، طرز مباشرت، نان و نفقه و غیره. لذا الله تعالی بخاطر این که انسان شریف بر انجام این امر مهم مجبور باشد این حکم را چنین بیان فرمود: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُسُوهَا كَالْمَعْلَقَةِ» یعنی شما می دانید که اگر بکوشید هم نمی توانید در تمایل قلبی در میان زنان مساوات برقرار کنید؛ زیرا که به اختیار شما نیست. پس چنین نکنید که کاملاً به یک



طرف مایل باشید؛ یعنی تمایل قلبی به این طرف بود اکنون در معاملات اختیاری هم آن را ترجیح دهید که در نتیجه زن دیگر بلا تکلیف می ماند؛ یعنی شوهر نه حقوق او را ادا می کند و نه او را رها می سازد.

معلوم شد که آنچه در آیه ذکر فرموده که هیچ کس بر عدل توانایی ندارد و آن مساوات در تمایل قلبی است که به اختیار انسان نیست و در الفاظ آیه «فَلَا تَمِيلُوا كَلَّ الْقَيْلِ» خود قرینه ای برای این مفهوم موجود است؛ زیرا که معنی الفاظ چنین است که اگر چه مساوات در تمایلات قلبی برای شما مقدور نیست، باز هم به یک طرف مایل نباشید که در معاملات اختیاری هم او را ترجیح دهید. به این شکل این آیه تشریحی برای آیه ابتدای سوره نساء است که از ظاهر الفاظ، آن مساوات در تمایل قلبی هم فرض معلوم می شد؛ این آیه توضیح داد که آن بخاطر غیر اختیاری بودنش فرض نیست؛ بلکه فرض این است که در اموری که اختیاری اند مساوات برقرار باشد.

استدلال از این آیه برخلاف تعدد ازواج قطعاً اشتباه است.

از تفصیل مذکور سوء تفاهم برای آن عده هم واضح شد که با ربط دادن این دو آیه می خواهند چنین نتیجه گیری کنند که آیه ابتدای سوره نساء امر کرد که اگر در میان چند زن نمی توانید مساوات برقرار کنید پس بر یک زن اکتفا کنید و این آیه نشان داد که مساوات برقرار کردن میان دو زن امکان پذیر نیست؛ بنابراین نتیجه این است که نگه داشتن دو زن در یک نکاح جایز نیست. جای تعجب است که الله تعالی خود در این دو آیه برای رفع این سوء تفاهم دلایلی را ارائه داده است. قرینه آیه دوم اینک گذشت و آن الفاظ «فَلَا تَمِيلُوا كَلَّ الْقَيْلِ» است و در اولین آیه چنین فرمود که: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاجِدَةً» در اینجا به طور مشروط چنین فرمود که: «اگر شما خطر داشته باشید» این لفظ قرینه ای واضح

است برای این که عدالت و مساوات در میان زنان امری غیر ممکن یا خارج از اختیار نیست و اگر نه نیازی برای این عبارت طویل و آن هم در دو آیه وجود نداشت. هم چنان که در آیه (۲۳) «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ» آن زنان را در تفصیل بیان کرد که نکاح با آنان حرام است. «وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ» فرمود. حرمت جمع بین الاختین را بیان فرمود؛ هم چنین این را هم بیان فرمود که در یک وقت نگهداشتن بیش از یک زن حرام است و باز با «أَنْ تَجْمَعُوا قَبْلَ الْأُخْتَيْنِ» بی سود می باشد. در همان یک جمله چنین می فرمود: «وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُمَّرَأَتَيْنِ» یعنی مطلقاً جمع کردن دو زن در یک نکاح حرام است؛ اما قرآن کریم این عبارت مختصر را گذاشته نه این که این عبارت طویل را اختیار کرد بلکه آنرا در دو آیه با تفصیل ذکر کرد از این آیه این هم معلوم شد که آیه «وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ» از یک حیث جواز آن را نشان می دهد که نگهداشتن بیش از یک زن در یک نکاح جایز است اما به شرط این که آن دو با هم خواهر نباشند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا

و از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و ما دستور دادیم به اهل
الْكِتٰبِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَاَيَّاكُمْ اَنْ اتَّقُوا اللَّهَ ۗ وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلَّهِ مَا فِي

کتاب که بودند پیش از شما و به شما که بترسید از خدا و اگر انکار کنید پس از آن خداست آنچه در
السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيْدًا ﴿۱۳۱﴾ و لِلَّهِ مَا

آسمانها و آنچه در زمین است؛ و هست خدایی نیاز ستوده. و از آن خداست آنچه
فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَ كَفِيَ بِاللَّهِ وَكِیْلًا ﴿۱۳۲﴾ اِنْ يَشَأْ

در آسمانهاست و آنچه در زمین است و خدا کار ساز کافی است اگر بخواهد
يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ وَ يَأْتِ بِآخَرِيْنَ ۗ وَ كَانَ اللَّهُ عَلٰی ذٰلِكَ

می برد شما را ای مردم و می آورد دیگران را و هست خدا برای این
قَدِيْرًا ﴿۱۳۳﴾ مَنْ كَانَ يُرِيْدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ



توانا. هر کس که می‌خواهد ثواب دنیا را پس به نزد خداست ثواب دنیا و

الْآخِرَةَ ۖ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿۱۳۴﴾

آخرت و هست خدا شنوا و بینا

ربط آیات

بعد از بیان احکام زنان و یتیمان طبق اسلوب قرآنی مطالبی جهت ترغیب و ترهیب ذکر فرمود.

خلاصه تفسیر

و مملوک خداست هر آنچه در آسمانها و در زمین است (پس پذیرش احکام چنین مالکی الزامی است) و (این احکام تنها منحصر به شما نیست بلکه) فی الواقع ما به کسانی هم حکم دادیم که پیش از شما به آنان کتاب (آسمانی یعنی تورات و انجیل) رسیده بود و به شما هم (حکم دادیم) که از خدا بترسید (که به آن تقوا گفته می‌شود و در آن موافقت تمام احکام داخل است. بنابراین، این سوره را با تقوا آغاز کرده در تفصیل آن احکام مختلف آورده است) و (این به شما و به آنان اعلام شد که) اگر شما ناشکری کنید (یعنی مخالفت احکام الهی را بکنید) پس (زیانی به خدا نمی‌رسد آری به ضرر شما تمام خواهد شد زیرا که) مملوک خداست چیزهایی که در آسمانها است و چیزهایی که در زمین اند (اجرای فرمانهای چنین پادشاهی بزرگ برای شما چه ضرری دارد؟ البته مخالفت؛ چنین سلطان بزرگی یقیناً مضر است) و الله تعالی نیازمند (اطاعت) کسی نیست (و) فی ذاته محمود (و کامل الصفات) هست (پس از مخالفت کسی زیانی در صفات او نمی‌آید) و مملوک خداست چیزهایی که در آسمانهاست و چیزهایی که در زمین اند (وقتی او چنین قادری مطلق است پس برای

بندگان فرمانبردار خویش) الله کارساز است (پس با وجود کارسازی او چه کسی می تواند که به فرمانبرداران او زبانی برساند؟ لذا نباید از کسی ترسید و آنچه الله تعالی به شما احکام دین نشان می دهد برای سعادت شماست و گرنه می تواند از دیگران هم کار بگیرد زیرا که او دارای چنان نیرویی است که) اگر الله تعالی می خواست ای مردم! همه شما را فنا می کرد و دیگران را موجود می ساخت (از آنان کار می گرفت چنان که در آیه ۳۸ سوره محمد است: «إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ...») و الله تعالی بر این کار کاملاً تواناست. (پس وقتی که چنین نکرد این عنایت اوست. اطاعت از حکم او را غنیمت شمرده سعادت حاصل کنید و ببینید که ثمره اصلی کار دین در آخرت است، از نرسیدن آن در دنیا بد دل نباشید بلکه) نزد الله تعالی (یعنی در قدرت او) در دنیا و آخرت هر دو معاوضه (موجود) است (وقتی که قدرت بر ادنی و اعلی است چرا اعلی خواسته نشود) الله تعالی بسیار شنوا و بسیار بیناست (همه اقوال و خواسته ها را چه دینی باشد و چه دنیوی می شنود و نیت همه را می بیند پس به طالبان آخرت ثواب می دهد و طالبان دنیا را در آخرت محروم می دارد پس باید به آخرت نیت و درخواست کرد البته در خواستن نیازهای دنیا مستقلاً مضایقه نیست لیکن در عبادت چنین قصد نکند)

معارف و مسایل

نکات مهم

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ» یعنی از آن خداست تمام مخلوقات آسمان و زمین. در اینجا این الفاظ سه بار تکرار شده اند مقصد از اول گشایش و وسعت است که به نزد او هیچ چیزی کسر ندارد و مقصد از دوم بیان بی نیازی و بی پروایی اوست که اگر شما منکر باشید او از کسی پروایی ندارد. و از تکرار سوم، مقصود اظهار رحمت و کارسازی اوست که اگر شما تقوا و اطاعت اختیار کنید همه کارهای شما را انجام خواهد داد. در آیه سوم این امر توضیح



داده شده است که الله تعالی بر این قادر است که همه شما را فنا کند و از جهان بردارد و مردمانی مطیع و فرمانبر دیگر بیافریند. از این آیه، استغنا و بی‌نیازی الله تعالی کاملاً روشن شد که خود تهدید و تخویفی است برای عاصیان و نافرمانان.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوِّمِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ
 أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ
 بِمَا يَوَالِدِينَ يَخْوِشَا وَنَدَانَ شَمَا بَشَادَا مَر كَسَىٰ ثَرُو تَمْنَدَا سْت يَا مَحْتَا ج. خدابه هر دو بیشتر
 بِهِمَا ۚ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا ۚ وَ إِنُوا تَلُوا
 خیر خواه است، پس شما در پی خواهش‌های نفس‌ناباشید در انصاف کردن و اگر شما زبان بیچید
 أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۳۵﴾

یا روی بگردانید پس خدا از همه کارهای شما آگاه است.

خلاصه تفسیر

ای مؤمنان (در تمام معاملات چه ادای حق باشد و چه قضاوت) کاملاً بر انصاف استوار باشید (و اگر نوبه به گواهی و اقرار بیاید) اگر چه به ضرر خود باشد (که به آن اقرار می‌گویند) یا بر خلاف والدین و خویشاوندان دیگر باشد (و به وقت گواهی چنین فکر نکنید که آن کسی که ما علیه او گواهی می‌دهیم شخص امیری است باید به نفع او گواهی داد تا که از طرف او برای ما بی‌مروتی نباشد. یا این که فقیری است چطور به ضرر او گواهی بدهیم. شما در گواهی دادن، امیری و غریبی و نفع و ضرر کسی را در نظر نگیرید زیرا که آن شخص (که علیه او گواهی داده می‌شود) اگر ثروتمند است یا فقیر پس خدا با هر دو بیشتر تعلق دارد (شما اینقدر تعلق ندارید

زیرا که هر نوع تعلقی که شما به آنان دارید آن هم خدادادی است و تعلق شما عطیة شما نیست. پس الله تعالی با کمال تعلقی که به آنان دارد مصلحت آنان را در همین گذاشته است که در گواهی سخن حق گفته شود اگر چه به طور موقت قدری ضرر هم برسد پس شما با ارتباط ضعیفی که دارید چرا در شهادت خود مصلحت عارضی آنان را مراعات می‌کنید) پس شما (در این شهادت) به دنبال خواهش‌های نفس نباشید که لحظه‌ای از حق منحرف باشید. و اگر شما حقیقت را نگویند (یعنی به اشتباه گواهی بدهید) یا روگردانی کنید (یعنی گواهی را به تأخیر اندازید) پس (یاد داشته باشید) یقیناً الله تعالی از تمام اعمال شما کاملاً آگاه است.

معارف و مسایل

مقصود اصلی از ارسال پیامبران و نزول کتب آسمانی، برقراری عدالت و مساوات و ایجاد آرامش و امنیت در زندگی بشری است.

در این آیه همه مسلمانان راهنمایی شده‌اند که بر عدالت و انصاف استوار شوند و به حق گواهی دهند و موانعی را که سبب جلوگیری از برقراری عدالت و گواهی به حق می‌شود، به کلی از میان برداشت. در آیه ۸ سوره مائده نیز، راجع به همین موضوع، مطالبی بیان شده که حتی الفاظ این آیه با آیه‌ای که پیشتر ذکر شد، مشترک‌اند. و از آیه ۲۵ سوره حدید چنین معلوم می‌شود که هدف از ارسال حضرت آدم علیه السلام، مقام خلیفه الله بودن در زمین است و بعد از او پیامبران. یکی بعد از دیگری به حیث خلیفه الله فی الارض آمدند و به همراه آنان بسیار کتب و صحایف نازل گردیده تا ضمن ایجاد عدالت و مساوات امنیت و آرامش به نحو مطلوبی در زندگی بشری برقرار گردد و هر انسانی موظف شد که در دایره اختیارات خویش در رعایت آن یکوشد و در برقراری آن اهتمام ورزد و چنانچه مردمان سرکشی که با وعظ و نصیحت و تعلیم و تبلیغ به راه



نیابند و بر نقض آن اصرار ورزند، به وسیله سزا و تعزیرات حکومتی و قانون اجبار کردند تا که بر عدل و انصاف استوار شوند. در آیه ۲۵ سوره حدید این حقیقت چنین توضیح داده شده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»

یعنی؛ ما رسولان خود را با همراه با نشانیها فرستادیم و کتاب و ترازو بر آنان نازل گردانیدیم تا که مردم بر عدل و انصاف پایبند شوند و ما آهن را که در آن برای مردم هم بیم است و هم منفعت، نازل کردیم. از این آیه معلوم شد که تمام نظام بعثت انبیا و تنزیل کتب آسمانی برای برقراری انصاف در نظر گرفته شده است و فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابهای آسمانی برای تحقق بخشیدن به همین هدف مقدس است و بالاخره برای برقراری عدل و داد به فرود آوردن و بخشیدن نعمت آهن اشاره کرد که این خود اشاره به این است که برای برقراری عدالت، تنها وعظ و تبلیغ کافی نیست؛ بلکه به راه آوردن افراد شرور و طغیانگر و برقراری انصاف از آلات و ابزار آهنی که همان شمشیر و زنجیر و اسلحه‌اند، کار بگیرد.



برقراری عدالت و انصاف تنها وظیفه دولت نیست بلکه وظیفه هر انسانی است.

در آیه مذکور سوره حدید و این آیه سوره نساء و آیه ۸ سوره مائده که فرمود: «كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا^ط إِعْدِلُوا^ف هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ^ط إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» صراحتاً چنین هدایت داده شد که بر پا داشتن عدالت و برقراری آن تنها وظیفه دادگستری و دولت

نیست؛ بلکه هر انسانی بدان مکلف گشته است؛ چرا که آیه تمام افراد بشر را مخاطب قرار داده که خودشان عدالت کنند و نیز برای برقراری عدالت و انصاف بکوشند. آری تنها یک درجه از برقراری انصاف، مختص به دولت و حکام است و آن این که هرگاه مردم شرور و سرکش راه خلاف گزیدند و بر نقض عدالت و انصاف اصرار ورزیدند پس مستحق سزا و تعزیرات حکومتی خواهند بود و این بدیهی است که اقامه عدل و برقراری انصاف از وظایف مهم دولت به شمار می آید چرا که دارای قدرت است.

امروزه علاوه بر مردم بی سواد، افراد باسواد و تحصیل کرده نیز چنین می پندارند که برقراری عدالت تنها وظیفه دولت است و مردم مکلف نیستند و همین طرز تفکر است که در هر مملکت، مردم و دولت را به دو گروه متضاد و جدا از هم منقسم ساخته و همین امر سبب شده که میان دولت و ملت فاصله فاحشی ایجاد شده است، به طوری که ملت هر کشوری خواهان برقراری نظم، عدالت و انصاف از دولت خویش اند؛ اما خود را موظف و مکلف به همکاری و برقراری انصاف و عدالت نمی دانند که در نتیجه مشاهده می شود که امروزه در جهان، قانون معطل مانده و جرایم و بزهکاری روبه ازدیاد است. امروز در هر کشوری جهت قانون سازی، مجالس شورا تشکیل می شود که برای آنها میلیاردها ریال هزینه می شود و به خاطر برگزیدن اعضای آن، انتخابات برگزار می گردد به گونه ای که زمین تکان می خورد. سپس برگزینگان ملت و قوم با در نظر گرفتن نیازها و احساسات ملت و احتیاط کامل، قانون می سازند و سپس جهت استصواب، رأی آنها را به رفراندوم می گذارند و پس از آن به تصویب نهایی رسیده قابل اجرا می گردند؛ سپس سازمانهای مختلف دولت برای اجرای آنها به حرکت در می آیند و از زحمات هزاران آزموده کار استفاده می شود. اما اگر نظر از جهان مرسومات امروزی بالاتر گرفته بنگرند و خود را از تقلید کور کورانه افراد قلدر که خود را به زور، پیمانکار لیاقت و شایستگی قرار داده اند



بیرون آورده بررسی نمایند خواهند گفت.

نگاه خلق مین دنیا کی رونق بر طهتی جاتی ه

میری نظرون مین پهیکا رنگ محفل هوتاجاتاه

یعنی در نظرم دنیا بیش از پیش رونق یافته ترقی می کند اما از رنگ

مجلس کاسته می شود اگر به صد سال پیش برگردیم می بینیم که با پیشرفت

جوامع بشری، قوانین جدید و به ظاهر مفیدتری پایه عرصه وجود گذاشته و بر

تشکیلات قوای انتظامی هر جامعه افزوده گشته، اما با وجود همه این تدابیر،

جرائم، یزهاکاری و قانون شکنی روبه ازدیاد نهاده و بالاخره از اصل کل که

همان عدالت و انصاف است کاسته شده است.

تنها خوف خدا و عقیده آخرت می تواند
ضامن امنیت عالم باشد.

هر کس که چشم بصیرت بگشاید و در جهانی که بر او می گذرد نیک

بنگرد این حقیقت را درمی یابد که در تصورات حیات بخش قرآن، رهنمودهای

ارزنده رسول گرامی ﷺ او را به برقراری عدل و انصاف و آرامش و سکون فرا

می خواند چرا که تدابیر و تعزیرات حکومتها هرگز نتوانسته اند جلوی سیل

سرکشی و عصیان را که روز به روز ابعاد گسترده ای به خود می گیرد، سد کنند

بلکه تنها خوف خدا و عقیده به آخرت می تواند ضامن برقراری امنیت و

آرامش باشد و به وسیله آن تمام فرایض در میان راعی و رعیت و مردم و دولت

مشترک می شوند و هر کس در هر حال احساس مسئولیت کرده در احترام و

حفظ قانون می کوشد و تنها به این گفتار که این وظیفه دولت است از مسئولیت

سبکدوش نمی شود و آیات یاد شده قرآن در رابطه با اقامه عدل و انصاف بر

تلقین همین عقیده انقلابی به پایان رسیدند. در پایان آیه ۱۳۵ سوره نساء

فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» و در آخر آیه ۸ سوره مائده ابتدا بتقوی هدایت کرد و سپس فرمود «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» و در آخر آیه ۲۵ سوره حدید نیز فرمود «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» در این سه آیه پس از هدایت حکام و عوام نسبت به برقراری عدل و انصاف و اقامه آن در خاتمه آیات نظر همه را به سوی این حقیقت جلب کرد که در زندگی انسان و تصوّرات و جذبات او انقلاب عظیمی پدید می‌آورد؛ یعنی، مستحضر داشتن قدرت و سلطنت خدا و حضور به دربار او و حساب و کتاب و جزا و سزا و این همان چیزی بود که قبل از صد سال جهان بی‌سواد را نسبت به امروز خیلی بیشتر آرامش و سکون بخشیده بود و این همان چیزی است که به علت طرد آن، جهان امروز که به اوج ترقی رسیده و عصر «فضا» نامیده می‌شود از امنیت و آرامش محروم است. امروزه انسان از نظر پیشرفت تکنولوژی به جایی رسیده که فضا را در می‌نوردد و پا به کرات آسمانی می‌نهد. به اعماق دریاها و اقیانوسها به تحقیق و تجسس می‌پردازد. به پدیده‌ها و یافته‌های نوینی دست می‌یابد. قلمرو علمی خود را گسترش می‌دهد به اختراعات و اکتشافات جدیدی نایل می‌گردد که در نتیجه آن چهره زندگی به نحو غیر قابل تصوّری عوض شده و زندگی بشری امروزه با ماشین‌ها و کامپیوترها و تکنولوژی پیشرفته‌ای گره خورده است. اما سکون و آرامش و امنیت و آسایش که هدف اصلی تلاش‌های بشر است نه تنها از زندگی انسانها رخت بر بسته است، بلکه بر تشویش فکری و آشفتگی ضمیر آنها افزوده است. پس چگونه می‌توان تشویش و آشفتگی را از خود زدود و بر قلّه رفیع آرامش و سکون که هدف اصلی تلاش آدمی است، صعود کرد؟ آری تنها در تعلیمات عالیه و دنواز پیامبرگرمی ﷺ اسلام است که می‌توان به این توفیق مهم و سعادت عظیم دست یافت و شعله‌های تشویش دل را با اعتقاد به آخرت و ایمان به خدا و با یاد ذکر الهی خاموش کرد. چنان‌که خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره رعد می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» انکشافات حیرت‌انگیز علوم



روز به روز قدرت کامل خدای تعالی و صنعتگری بی مثال او را بیش از پیش روشن می‌کنند که در برابر آنها ترقی آدمی زیان اعتراف به این نقیصه را می‌گشاید. اما

«چه سود، چون دل دانا، و چشم بینا نیست!»

لذا قرآن حکیم از یک طرف منشأ تمام نظام جهان را قیام عدل و انصاف نشان داد و از طرف دیگر چنان دستورالعمل حیات بخش اسلام را فرا راه بشریت نهاد که اگر کاملاً به اجرا در آید و به مفاد آن جامه عمل پوشانیده شود، همه مظاهر توخس و خون‌خوارگی از پهنه گیتی محو شده، معاشرت مصالح جایگزین آن می‌گردد؛ در نتیجه دنیا به جنت تبدیل می‌شود. و فرمان قرآن که در آیه ۴۶ سوره رحمن است، «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ، که یک تفسیر آن این هم هست که به خدا ترسان، دو جنت می‌رسد: یکی در آخرت و دیگری در دنیا، و ظهور آن به مشاهده می‌رسد و این چنان خیال فرضی و تصویر خیالی نیست. رسول مقدس که این پیام را آورده آنرا جامه عمل پوشانده و گذاشته است و بعد از او خلفای راشدین و دیگر فرمان‌روایانی که پیرو سنت به شمار می‌آمدند به این واقعیت جامه عمل پوشاندند و بنابه روایت تاریخ در روزگار آنان گرگ و گوسفند از یک چشمه آب نوشیده‌اند و حتی جدایی امیر و فقیر، شریف و وضع به کلی محو شده است. و همچنین هر فرد در تاریکیهای شب در اتاق دوخته به قانون احترام قایل می‌شده است. این افسانه نیست بلکه حقیقت تاریخی است که بیگانگان هم در آن اعتراف دارند. و هر غیر مسلمان با انصاف آن را به عنوان یک حقیقت تاریخی پذیرفته است.

بعد از مضمون آیه، تفسیر آنرا مفصلاً ملاحظه بفرمایید. در آیه مذکور فرمود: «كُونُوا قَوْمِينَ بِالْإِثْمِ» قسط بکسر «قاف» به معنی عدل و داد است و حقیقت آن این است که حق هر ذی حق کاملاً به او داده شود و در مفهوم عمومی آن حقوق الله نیز داخل است و همه نوع حقوق انسانی هم بنابر این در

مفهوم قیام بالقسط این هم داخل است که کسی بر دیگری ظلم نکند و این نیز داخل است که جلوی ظلم ظالم گرفته شود و اگر برای گرفتن حق مظلوم نیازی به شهادت و گواهی باشد از ادای آن دریغ نگردد و این هم داخل است که در شهادت، حق و حقیقت اظهار شود برابر است که با کسی موافق باشد یا مخالف و این هم داخل است که کسانی که انتظامات حکومت در دست آنهاست هرگاه پرونده طرفین درگیر در جلوی آنان تقدیم گردد با هر دو طرف مساوات را برقرار کنند و تمایل خود را به نفع یکی از طرفین اظهار نمایند. گواهی گواهان را با دقت استماع کنند و در بررسی و تحقیق موضوع مورد اختلاف کاملاً کوشش بخرج دهند. سپس در قضاوت عدل و انصاف را کاملاً در نظر بگیرند.

موانع برقراری عدل و انصاف

اگر چه این دو آیه سوره نساء و سوره مائده از دو سوره مختلف است، اما مضمونشان یکی است با اندک تفاوت که معمولاً آنچه مانع راه عدل و انصاف است دو چیز است. یکی: محبت و قرابت یا دوستی و رابطه است و مقتضی آن در دل شاهد این می باشد که موافق او گواهی دهد تا که او از ضرر محفوظ بماند یا نفعی عاید او شود و مقتضای این تعلق در قلب قاضی، این می باشد که قضاوت به نفع او کند.

دوم: عداوت و دشمنی کسی است که شاهد را و او می دارد تا که بر خلاف او شهادت دهد یا باعث می شود که قاضی بر خلاف او قضاوت کند. خلاصه محبت و عداوت، عواملی هستند که انسان را از جاده عدل و انصاف منحرف کرده، به ظلم و جور مبتلا می سازند در هر دو آیه سوره نساء و سوره مائده همین دو مانع برطرف کرده شدند. در آیه ۱۳۵ سوره نساء مانع قرابت و رابطه برطرف گردید؛ سپس می فرماید: «وَالْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» یعنی اگر چه گواهی شما



علیه مادر و پدر یا خویشاوندان نزدیک واقع شود، باز هم به هنگام گواهی دادن، وابستگی نباید او را از ادای حق باز دارد و بدین ترتیب در آیه ۸ سوره مائده عامل عداوت و دشمنی از میان برداشته شد. چنانکه، می فرماید «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا ۗ اِعْدِلُوا ۗ هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» یعنی؛ بغض و عداوت قومی هم باعث نگردد که شما راه عدل و انصاف را گذاشته بر خلاف کسی گواهی دهید یا قضاوت کنید در عنوان و تعبیر این دو آیه قدری تفاوت هست. در آیه ۱۳۵ سوره نساء: «قَوْمِيْنَ بِالْقِسْطِ شَهَدَاءَ لِلّٰهِ» فرموده و در آیه ۸ سوره مائده: «قَوْمِيْنَ لِلّٰهِ شَهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» فرموده یعنی، در اول آیه: نسبت به دو چیز ارشاد شده است: یکی، قیام بالقسط، دوم: شهادت لله؛ در آیه دوم هم به دو چیز امر شده، اما با تبدیل عنوان (قیام لله) و «شهادت بالقسط» بیشتر حضرات مفسرین فرموده اند که مقصود از این دو تفسیر دو چیز عنوان شده که در اصل بیانگر یک حقیقت اند. جایی به قیام بالقسط و شهادت لله تعبیر شده و جایی دیگر با الفاظ (قیام لله) و (شهادت بالقسط) بیان شده است و در طرز بیان این دو آیه این امر به طور ویژه قابل توجه است که جمله طولانی «كُونُوا قَوْمِيْنَ بِالْقِسْطِ» یا «قَوْمِيْنَ لِلّٰهِ» اختیار گردیده در صورتی که حکم عدل و انصاف تنها به یک لفظ (اَقْسِطُوا) هم داده می شد. اما در اختیار کردن این جمله طولانی اشاره به این است که حسب اتفاق در معامله تنها با عدل و انصاف رفتار کردن مسئولیت تمام نمی شود؛ زیرا که انجام انصاف در یک معامله چنان امر فطری است که بر بدترین و ظالم ترین حاکم هم صادق می آید که از او هم در بعضی از معاملات، انصاف پدید می آید. در این جمله لفظ «قَوْمِيْنَ» به کار برده، نشان داد که قیام بالعدل والانصاف همیشه در هر وقت و هر حال با دوست و دشمن ضروری است.

در این دو آیه، آن اصول ارزشمندی هم که برای قیام و اقامه عدل و انصاف در تمام جهان اختیار کرده شده، از ویژگی های قرآن حکیم است.

از جمله اینها مهم تر این است که، حکام و رعایا را از قدرت قاهره

خدای تعالی و از حساب روز جزا ترسانده، بر این آماده کرد که خود عوام هم قائل به احترام قانون باشند و حکام که مسئول اجرای قانون‌اند آنان هم در تنفیذ قانون، خدا و آخرت را در نظر گرفته، خدمتگزار واقعی خلق خدا باشند. و قانون را وسیله خدمت به خلق و اصلاح عالم قرار دهند. بر پریشانی مردم نیزایند بر مظلومان در گردش دیوان سالاری ستم روا ندارند. قوانین را در قبال خواهش‌های بی‌مبلغ ناچیزی نفروشدند. «قَوْمِینَ لِلّٰهِ یَا شَهِدَآءَ لِلّٰهِ» فرموده حکام و عوام به للهیت و اخلاص دعوت داده شدند دومین چیز مهم این است که مسئولیت قیام عدل و انصاف به عهده تمام افراد انسان گذاشته شد. در سوره نساء و مائده «یَآئِیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا» فرموده تمام امت مسلمان را به آن مخاطب فرموده و در سوره حدید «لِیَقُوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» فرموده این فریضه را بر تمام افراد انسان نهاد. در آیه سوره نساء «وَلَوْ عَلَیْ اَنْفُسِکُمْ» فرموده اشاره به این است که تنها از دیگران مطالبه انصاف نشود؛ بلکه نفس خویش را در اجرای عدل و انصاف وا دارد؛ اگر اتفاقاً نیاز افتاد که بر خلاف خویش اظهار کند، باز هم برخلاف حق و انصاف، چیزی نگوید؛ اگر چه ضرر آن متوجه خودش شود؛ زیرا که این ضرر، حقیر و قلیل و عارضی است اما اگر دروغ گفت و خود را رهایی داد، عذاب شدید قیامت را به خود اختصاص داده است.

یَآئِیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَالْكِتٰبِ الَّذِیْ نَزَّلَ عَلَیْ رَسُوْلِهِ

ای ایمانداران! یقین کنید به خدا و رسولش و به کتابی که نازل کرده است بر رسول خود
وَالْكِتٰبِ الَّذِیْ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ۗ وَ مَنْ یَّکْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلٰئِکَتِهٖ وَ
و بر آن کتابی که نازل کرده است پیش از این و هر که یقین نکند به خدا و فرشتگانش و
کُتُبِهٖ وَ رُسُلِهٖ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِیْدًا ﴿۱۳۶﴾ اِنَّ الَّذِیْنَ
کتابهایش و رسولانش و بر روز قیامت او گمراه شده دور افتاده است. کسانی که



أَمِنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا

مسلمان شدند باز کافر شدند باز مسلمان شدند باز کافر شدند پس ترقی کردند در کفر

لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿۱۳۷﴾

خدا هرگز آنان را نمی‌آمرزد و نشان نمی‌دهد به ایشان راهی.

ربط آیات

در بالا بیشتر احکام فرعی ذکر گردیدند و مباحث ایمان و کفر بعضی جاها در ضمن رفتار با مخالفین آمده‌اند در آینده این مباحث با قدری تفصیل ذکر خواهندگردید و تا نزدیک به پایان سوره جریان خواهدداشت؛ سپس گروه‌های مختلف کفار، در رابطه با عقاید و اعمال ناپسندشان مورد نگویش قرار گرفتند.

خلاصه تفسیر

ای مؤمنان! (که احتمالاً ایمان آورده در زمره مؤمنان داخل شده‌اید) شما (تفصیل عقاید ضروری را بشنوید که) یقین کنید به (ذات و صفات) خدا و به (رسالت) رسول او (محمد ﷺ) و به (حَقَانِیَّت) آن کتابی که او (یعنی، الله تعالی) بر رسول خود (یعنی محمد ﷺ) نازل فرموده و به (حَقَانِیَّت) آن کتابهایی که پیش از رسول الله ﷺ بر انبیای دیگر نیز) نازل شده‌اند (در ایمان بر رسول خدا ﷺ و کتب پیشین ایمان به ملائکه و بقیة انبیا و روز قیامت هم داخل شد) و هر کسی که (ذات و صفات) خدا را انکار کند و (هم چنین آنکه) فرشتگان او را (انکار نماید) و (هم چنین کسی که) رسولان او را (که رسول الله ﷺ هم در آنان داخل است انکار نماید) و (همچنین کسی که) روز قیامت را (انکار کند) او در گمراهی خیلی دور رفته و افتاده است. یقیناً کسانی که (اول) مسلمان شدند باز کافر گشتند و باز مسلمان

شدند (و باز هم بر اسلام قائم نماندند ورنه ارتداد اوّل بخشیده می‌شد بلکه) باز کافر شدند باز (مسلمان نشدند وگرنه باز هم ایمان پذیرفته می‌شد بلکه) در کفر ترقی کردند (یعنی به کفر تا دم مرگ ثابت و دائم ماندند) الله تعالی اینگونه اشخاص را هرگز نمی‌بخشد و نه به آنان راه (منزل مقصود بهشت) نشان می‌دهد (زیرا که مؤمن ماندن تا دم مرگ برای مغفرت و جنت شرط است).

معارف و مسایل

قوله تعالی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا...» مراد از این افراد منافقین اند و بعضی فرموده‌اند که این آیه در باره یهود آمده است که اولاً ایمان آوردند و سپس به عبادت گوساله کافر شدند؛ باز توبه کرده مؤمن شدند. باز حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را انکار کرده، کافر گشتند سپس رسالت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را انکار کرده، و در کفر ترقی کردند. (روح المعانی)

قوله تعالی «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» مقصود این آیه این است که به خاطر باز گشت شان به طرف کفر توفیق حق از ایشان سلب می‌گردد و در آینده، به ایمان آوردن و توبه کردن موفق نخواهند شد و اگر نه قانونی که از خصوص قطعی قرآن و سنت ثابت است، این است که اگر هر نوع کافر و مرتدی باشد، وقتی که توبه خالص بکند گناهان گذشته او آمرزیده خواهند شد. اگر ایشان هم توبه کنند در قانون توبه به روی ایشان نیز باز است.

بَشْرِ الْمُنْفِقِينَ بِأَنَّهُمْ عَدَاؤُا لِلْيَمَاءِ ﴿١٣٨﴾ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكُفْرَيْنِ

بشارت ده منافقان را به این که برای آنها عذابی دردناک است. آنانکه می‌گیرند کافران را

أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ

دوست، مسلمانان را رها کرده آیا می‌خواهند به نزد آنان عزت پس همه عزت برای خدا

جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ



است. و حکم نازل کرد بر شما در کتاب که هرگاه بشنوید بر آیات خدا
 يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ
 انکار و استهزایی پس ننشینید با آنان تا وقتی که مشغول نباشند در سخن
 غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ
 دیگر و اگر نه شما هم مثل آنان شدید، خدا جمع می‌کند منافقان را و کفار را در جهنم
 جَمِيعًا ﴿۱۴۰﴾ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ
 یک جا. آن منافقان که در کمین شما هستند پس اگر به شما پیروزی دست بدهد از جانب خدا
 قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ لِّقَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ
 می‌گویند آیا ما نبودیم با شما، و اگر نباشد برای کفار بهره، می‌گویند آیا ما احاطه نکرده بودیم
 عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۖ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَ
 شما را و حفظ کردیم شما را از مؤمنان پس خدا قضاوت می‌کند میان شما روز قیامت و
 لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿۱۴۱﴾

هرگز نمی‌دهد خدا به کفار بر مسلمانان غلبه.

خلاصه تفسیر

به منافقین مژده ده بر این امر که برای ایشان است (در آخرت) سزای
 دردناک (تصویب شده است) که حال شان چنین بود که (نه دارای عقاید اهل ایمان
 بودند و نمی‌توانستند به وضع اهل ایمان پایبند باشند چنانکه) مسلمانان را گذاشته
 کفار را دوست خود قرار می‌دهند. آیا می‌خواهند به نزد آنان (رفته) عزت یابند
 پس (متوجه باشید که) عزت کاملاً در قبضه خداست. (او به هر که بخواهد می‌دهد
 پس اگر کسی مسلمانان را رها کند و با کفار رشته دوستی برقرار کند و بدین طریق
 بخواهد دارای مقام و عزت شود خداوند متعال به این اشخاص نه تنها عزت نمی‌دهد بلکه

ذلیل‌شان خواهد کرد) و (ای مسلمانان بنگرید شما مثل منافقان با کفار رابطه خصوصی برقرار نکنید بویژه وقتی که آنان به کفریات هذیان می‌گویند. چنان‌که پیش از این سوره مدنیّه هم) **اللّٰهُ تَعَالٰی اَیْنَ فَرْمَانَ رَا** (در سوره انعام که مکی است) فرستاده است (و حاصل آن این است) که هرگاه (در جمع) شنیدید که به احکام الهی کفر و استهزا می‌شود پس نزد آنان ننشینید تا وقتی آنان سخن دیگری شروع نکنند (در این مضمون حاصل این آیه است «وَ اِذَا رَاَیْتَ النَّاسَ یَخُوضُونَ...» و این استهزا کنندگان در مکه مشرکین بودند و در مدینه یهود که به طور آشکارا به یهودیت پایبند بودند و همچنین منافقین که در جلوی مسلمانان ضعیف و غریب به استهزا و تمسخر می‌پرداختند. پس همان‌طور که در آنجا همنشین با مشرکین در چنان وقتی ممنوع بود در اینجا نیز از مجالست با یهود و منافقین نهی شده است و ما از این خطر منع می‌کنیم) که در این حال شما هم (در گناه) نیز مانند آنان می‌باشید (اگرچه از نظر نوعیت هر دو تا فرق دارند که یکی گناه کفر است و دیگری گناه فسق و در این ممانعت مجالست، کفار و منافقین برابرنند؛ زیرا که علت آن فرورفتن در کفر یعنی یاد آوری سخنان کفر آمیز و منشأ آن خوض کفر است و در این هر دو برابرنند هم چنین در سزای کفر یعنی آتش افروز قرار گرفتن دوزخ هم هر دو برابر خواهند شد) یقیناً **الله کفار و منافقین را همه در دوزخ جمع می‌کند** (و آنها منافقین) چنین‌اند که برای وقوع مصیبت بر شما منتظر (و آرزومند) می‌باشند پس اگر (بعد از این انتظار) برای شما پیروزی از جانب خدا بیاید پس (پیش شما آمده) می‌گویند که آیا ما با شما (در جهان شریک) نبودیم (زیرا که از لحاظ اسم و رسم در مسلمانان جا گرفته بودند؛ مقصود این‌که به ما هم سهمی از غنیمت بدهید) و اگر به کفار بهره‌ای (از غلبه) رسد (یعنی اتفاقاً آنان غالب آیند) پس (نزد آنان رفته) می‌گویند که آیا ما بر شما غالب نیامده بودیم؟ (اما قصداً برای این‌که شما غلبه کنید به مسلمانان کمک نکردیم و تدبیری به کار بردیم که مسیر جنگ برعکس شد) و آیا ما (وقتی که شما داشتید مغلوب می‌شدید) شما را از مسلمانان نجات ندادیم (به این‌صورت که به آنان کمک نکردیم و با تدبیری چهره جنگ



را برگردانیدیم، مقصود این که ممنون احسان ما شوید و آنچه بدست شما رسیده به ما هم مقداری بدهید. الغرض به هر دو طرف دست می‌زنند) پس (اگرچه در دنیا به برکت اظهار اسلام مانند مسلمانان زندگی می‌گذارند اما) الله تعالی قضاوت شما و آنان را در روز قیامت (عملاً) انجام خواهند داد و (در این قضاوت) هرگز الله تعالی کفار را در مقابله با مسلمانان غلبه نخواهد داد (بلکه کفار مجرم قرار گرفته به دوزخ می‌روند و مسلمانان اهل حق، ثابت مانده به جنت خواهند رفت و همین است قضاوت عملی).

معارف و مسایل

در آیه اول به منافقین مژده عذاب دردناک داده شده و این خبر دردناک را با لفظ بشارت تعبیر کرده که اشاره به این است که هر انسان نسبت به آینده‌اش منتظر شنیدن مژده می‌باشد؛ اما برای منافقین به غیر از این، خبر دیگری نیست؛ عوض بشارت برای آنان همین خبر است.

عزت را باید از خدا طلبید.

در آیه دوم از ارتباط و اختلاط، نشست و برخاست با مشرکین ممانعت به عمل آمد و برای کسانی که به این امر مبادرت ورزند، وعیدی دردناک ذکر شده است و با این، سبب و منشأ اصلی ابتلاء به این مرض را بیان کرده لغو و بی‌مورد بودن آنرا هم نشان داد و فرمود: «أَيَّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» یعنی عموماً غرض آنها از معاشرت و رابطه برقرار کردن با کفار و مشرکین این است که از قوت و عزت ظاهری و به قول معروف پارتی آنان متأثر شده، چنین تصور می‌کنند که اگر با آنان دوستی برقرار شود، پس به ما هم از طرف آنان عزت و قوت حاصل می‌شود؛ حق تعالی این خیال بی‌جا را چنین روشن کرد

که آیا عزّت از کسی می‌خواهید که به نزد خود او عزّت نیست و عزّت که به معنی قوّت و غلبه است، مختص به ذات الله است و اگر به کسی از مخلوقات گاهی قوّت و غلبه می‌رسد، آن هم خدادادی است. پس چقدر احمق است کسی که برای تحصیل عزّت، مالک اصلی عزّت را که عزّت دهنده است، ناراضی گردانیده و از دشمنان او عزّت جوید!

در آیه ۸ سوره منافقین همین مضمون با اندکی اضافات چنین آمده است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» یعنی عزّت تنها از آن خدا و رسولش و مسلمانان است؛ ولی منافقان این را نمی‌دانند. قابل ذکر است که در این آیه علاوه بر لفظ الله، رسول و مؤمنین نیز آمده است؛ این را نیز خاطر نشان کرد که مالک اصلی عزّت، تنها ذات ربّ العالمین است. او هر کسی را که بخواهد عزّت و شرافت می‌بخشد. رسول خدا و مؤمنین چون به نزد او محبوب و مقبول‌اند به آنان نیز عزّت و برتری می‌دهد حال که کفار و مشرکین از عزّت واقعی بی‌بهره‌اند، چگونه می‌توان از آنان سربلندی و برتری حاصل نمود؟! در اینجا است که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود: «مَنْ اغْتَرَّ بِالْعَبِيدِ أَذَلَّهُ اللَّهُ» (جصاص) یعنی هر کسی که از مخلوقات و بندگان خدا عزّت و برتری جوید؛ پس الله تعالی او را خوار و ذلیل خواهد کرد.

در «مستدرک حاکم» است که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به عامل (استاندار) شام فرمود: «کنتم اقل الناس و اذل الناس فكثرکم بالاسلام و کنتم اذل الناس فاعزکم الله بالاسلام مهما تطلبوا العزة بغير الله يذلکم الله» (مستدرک، ص ۸۲) یعنی ای ابو عبیده شما از نظر اجتماعی از همه کمتر و ضعیف‌تر بودید تنها به سبب اسلام به شما شوکت و عزّت رسید؛ پس خوب متوجّه باشید که اگر شما به غیر از اسلام به وسیله دیگری بخواهید عزّت حاصل کنید خدای تعالی شما را ذلیل خواهد کرد. ابوبکر جصاص رضی الله عنه در «احکام القرآن» فرموده که مراد از آیه مذکور، این است که با کفار و فجار ارتباط برقرار کنید؛ اما از آنان انتظار کسب عزّت نداشته باشید.



آری اگر از مسلمانان عزّت و قوّت طلبیده شود ممنوع نیست. زیرا که آیه سوره منافقین این را روشن کرد که الله تعالی بر رسول خویش و مؤمنان عزّت بخشیده است. (جصاص ج ۲ ص ۳۵۲)

اگر مراد از عزّت، در اینجا عزّت همیشگی قایم و دایم آخرت است، پس مخصوص شدن آن در دنیا برای رسول الله ﷺ و مؤمنین روشن است؛ زیرا که حصول عزّت آخرت قطعاً برای کفار و مشرکین ممکن نیست و اگر از آن مراد عزّت دنیا گرفته شود، پس علاوه بر ادوار موقت و حوادث اتفاقی به اعتبار انجام آخر، این عزّت و غلبه حق اسلام و مسلمانان است تا وقتی که مسلمانان در معنی واقعی کلمه، مسلمان بودند؛ جهان آن را با چشمان خود مشاهده کرد و باز در آخر الزمان وقتی مسلمانان در قیامت و امامت حضرت عیسیٰ علیّه السلام بر اسلام صحیح قائم می شوند، باز غلبه از آن مسلمانان خواهد بود؛ و در ادوار میانی و موقت که مسلمانان بخاطر ضعف ایمان و ابتلاء بالمعاصی، ضعیف به نظر می رسند این به آن منافات ندارد.

در آیه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ...» و نیز با حواله آیه ۶۸ قرآن مجید که در سوره انعام، قبل از هجرت، از مکه مکرمه نازل شده بود، چنین نشان داده شد که: برای اصلاح انسانی قبلاً این حکم را نازل کرده بودیم که در مجلس کفار و فجار ننشینید و تعجب در این آیه است که این مردم غافل از اجرای دستور عدول کرده، با کفار و مشرکین رشته دوستی و مودت برقرار ساختند و آنان را مالک حقیقی عزّت و شوکت دانستند.

مفهوم مشترک آیه مذکور سوره نساء و آن آیه سوره انعام که در سوره نساء حواله اش ذکر گردید، این است که اگر در مجلس چند نفر آیات خدا را انکار کردند یا به استهزا و تمسخر پرداختند، نشستن و شرکت جستن در چنین جلسه ای نیز حرام است. پس در الفاظ آیه ۶۸ سوره انعام قدری تعمیم و تفصیل بیشتری وجود دارد زیرا که الفاظ آن چنین اند:

«وَإِذَا زَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۗ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» وقتی آنان را می‌بینید که می‌جنگند در آیات ما کناره‌گیری از آنان تا این‌که مشغول باشند در امری دیگر و اگر فراموش بگرداند شما را شیطان پس نشینید بعد از به یاد افتادن با ظالمان. در اینجا ذکر نزاع در آیات الهیه هست که کفر و استهزا هم در آن داخل‌اند و تحریف معنوی آیات که از آیات قرآنی استخراج شود چنین معنی و تعبیری که بر خلاف تفسیر رسول خدا ﷺ و صحابه کرام یا خلاف اجماع امت باشد هم در این مضمون داخل و حرام است. بنابر این از حضرت عبدالله بن عباس به روایت ضحاک منقول است که در مفهوم آیه، آنان هم داخل‌اند که قرآن را اشتباه تفسیر می‌کنند یا تحریف می‌نمایند یا بدعات ایجاد می‌کنند. الفاظ آن چنین است:

«دخل في هذه الآية كل محدث في الدين و كل مبتدع الى يوم القيمة» (سظری ج ۱)

ص ۱۲۶۳

شرکت در مجلس مفسر بالرأی جایز نیست.

از این آیه معلوم شد که هر کسی که در درس یا تفسیر قرآن کریم پایبند تفسیر سلف صالحین نباشد بلکه بر خلاف آنان معنی بیان می‌کند شرکت در درس و تفسیر او بنابه نص صریح قرآن، جایز نیست و به جای ثواب گناه است. ابوحیان در «تفسیر محیط» فرموده که از این آیات چنین مفهوم می‌شود که سخنی که گفتن آن با زبان گناه باشد، استماع و عمداً گوش فرا دادن به آن نیز گناه است و در این رابطه این شعر را نقل فرموده است:

وَ سَمِعَكَ صُنَّ عَنْ سَمَاعِ الْقَيْنِجِ كَضُونِ الْيَسَانِ عَنِ الشُّطْقِ بِهِ

یعنی گوش‌هایت را از شنیدن سخن بد حفظ کن همان طور که زبان خود را از گفتن سخن بد حفظ می‌کنی.



نکته دیگری که در آیه سوره انعام وجود دارد این است که اگر گاهی کسی به فراموشی یا غفلت در چنین مجلس شرکت جست و سپس به یادش آمد، بر او واجب است که بی درنگ مجلس را ترک گوید و بعد از به یاد آمدنش نباید با ظالمان بنشیند.

و در هر دو آیه سوره نساء و انعام چنین فرموده شده که تا زمانی که آنان در این گفتگوی بیهوده مشغول باشند، نشستن در آن مجلس حرام است. جانب دیگر این مسئله این است که وقتی آنان این گفتگو را به اتمام رسانده، سخن دیگری آغاز کنند، آیا در آن وقت مجالست و شرکت با آنان جایز است یا خیر؟ قرآن این را نیز به صراحت بیان فرموده است؛ بنابر این علما در این اختلاف دارند. بعضی فرموده اند که *عَلَّتْ مَخَالَفَتُ تَوْهِينٍ وَ تَحْرِيفِ آيَاتِ الْهَيِّ* بود وقتی آن مجلس خاتمه یافت، ممانعت هم خاتمه یافت. بنابر این بعد از آغاز شدن سخنان دیگر، نشستن در آن مجلس گناه نیست و بعضی نیز فرموده اند که مجالست و هم نشینی با چنین کفار و فجارى بعداً هم درست نیست؛ و همین است فرمایش حسن بصری و او از آن جمله به سوره انعام استدلال کرده است که: «فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» یعنی بعد از به یاد آمدن با ظالمان نشین و روشن است که ظالم بعد از اختتام آن گفتگو هنوز هم ظالم است، بنابر این از هم نشینی و مجالست او بعداً هم احتراز، لازم است. (جصاص) قاضی ثناء الله در «تفسیر مظهری» میان این دو قول چنین تطبیق فرموده است که: هرگاه گفتگوی کفر آمیز و استهزا و تحریف قرآن خاتمه یافته، سخن دیگری آغاز گردد و در آن وقت هم شرکت در مجلس چنین کسان بدون ضرورت حرام است و اگر ضرورت شرعی و یا غیر ارادی سبب باشد، پس جایز است. از هم نشینی با بدان تنها بودن بهتر است.

امام ابویکر جصاص در احکام القرآن فرموده است که: از این آیه ثابت

شده است که در هر مجلسی که گناه انجام گیرد، طبق ضابطه نهی از منکر بر مسلمانان لازم است که در صورت داشتن قدرت قاطعانه جلوی آن را بگیرند و اگر قدرت ندارند، حداقل از آن گناه ناراضی خود را اظهار کنند که ادنی و کمترین درجه آن این است که از آن مجلس برخیزند. از اینجا است که حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه یک بار چند نفر را به جرم این که شراب نوشیده بودند در زندان انداخت از میان آنان نسبت به یکی ثابت شد که روزه بوده و شراب ننوشیده است؛ اما در مجلس آنان شریک بوده است؛ حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه او را نیز سزا داد که چرا در مجلس آنان نشسته بوده است. (معیط، ج ۳، ص ۲۷۵)

در تفسیر ابن کثیر در اینجا این حدیث مذکور است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ عَلَيَّ مَائِدَةً يُدَارُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ» (ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۶۷)

یعنی هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید بر چنان سفره‌ای بنشیند که در آن شراب دور بزند. آنچه در بحث مذکور گفته شده است که برخاستن از مجلس مشروط است بر این که برخاستن او از حیث شرع موجب گناه نباشد. مثلاً: در مسجد، شرکت در جماعت امری ضروری و الزامی است؛ اگر در آنجا برخلاف شرع کاری انجام گیرد، پس نباید جماعت را به سبب آن ترک کند؛ بلکه تنها بر ناراضی بودن قلبی اکتفا کند. همچنین مجلس ضروری دیگری که لزوم شرکت در آن از شرع ثابت باشد، اگر دو آنجا چند نفر کاری برخلاف شرع آغاز کنند پس به سبب گناه دیگران، ترک کردن آن مجلس و مرتکب شدن به گناه درست نیست. بنابراین حضرت حسن بصری رضی الله عنه فرموده که: «اگر ما کارهای ضروری خویش را به سبب گناه مردم رها کنیم پس ما برای معفو و نابود کردن سنت و شریعت راه را برای مردم داریم هموار می‌کنیم». خلاصه این که مجالست با اهل باطل چند صورت دارد:



- ۱- شرکت کردن در چنان مجالس و بامیل گوش فرادادن به کفریات، خود کفر است.
- ۲- بدون عذر شرکت کردن و با کراهیت گوش کردن به کفریات فسق به شمار می آید.
- ۳- برای ضرورت دنیوی مباح است.
- ۴- برای تبلیغ احکام عبادت است.
- ۵- بدون اختیار و به طور اجبار شرکت جستن در چنان مجلس، نوعی معذوریت است.

رضا بر کفر، کفر است.

در آخر آیه فرمود: «إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ، یعنی اگر شما در چنین مجلسی با طیب خاطر شریک شدید که در آن انکار یا استهزا یا تحریف آیات الهی می شود، پس شما هم شریک گناهان آنان شده، مانند آنان خواهید بود. مراد این که، خدایی نخواسته جذبات و خیالات شما نیز چنان است که کفریات آنان را می پسندید و بر آن راضی می شوید پس حقیقتاً شما هم کافر هستید؛ زیرا که پسندیدن کفر، کفر به شمار می آید و اگر چنین نیست پس مانند آن بودن به این معنی است که همچنان که آنان در ضرردادن به اسلام و مسلمانان و تکذیب دین مشغول اند شما هم با شرکت خود در مجلس آنان بر افکار و عقاید کفرآمیز آنان مهر تأیید زده اید.

إِنَّ الْمُنْفِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا

هرآینه منافقان فریب می دهند خدا را در حالی که او فریب می دهد آنها را و وقتی که برمی خیزند

إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا

به نماز برمی خیزند به سستی و کسالت ریا می کنند در برابر مردم و یاد نمی کنند خدا را مگر
 قَلِيلًا ﴿۱۴۲﴾ مُذَبِّحِينَ بَيْنَ ذَلِكَ ^طلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ ^طوَ

اندکی. متردداند در میان آنان نه به آن طرف اند نه به این طرف و
 مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿۱۴۳﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا

خدا هر کسی را که گمراه کند نمی یابی برای او راهی. ای کسانی که ایمان آورده اید بقراردانید
 الْكُفْرَيْنَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ

کفار را دوست خود مسلمانان را گذاشته آبا می خواهید پیش خدا علیه خود

سُلْطَنَا مُبِينًا ﴿۱۴۴﴾

دلیلی آشکار.

خلاصه تفسیر

یقیناً مناققان (در اظهار ایمان) تزویر می کنند با خدا (اگرچه مکر و تزویر
 آنان نمی تواند از خدا پنهان بماند و اگر عقیده آنان با خدا مکر و حیل نباشد اما این
 رویه شان طوری است که گویا همین عقیده را دارند) در حالی که الله تعالی سزا دهنده
 این فریب کاری است و (چون در دل ایمان نیست و با این سبب نماز را فرض
 نمی پندارند و نه برای آن به ثواب معتقداند بنابراین) وقتی که به نماز می ایستند پس
 با سستی و کسالت می ایستند (زیرا که نشاط از اعتقاد و امید پدید می آید) فقط به
 مردم (نمازی بودن خود را) نشان می دهند (تا که آنان مسلمان شان پندارند) و (چون
 نماز تنها برای اسم و رسم می کنند بنابراین این در آن نماز) خدا را (به زبان) یاد نمی کنند
 مگر اندکی (یعنی تنها شکل نماز را به جا می آورند که نماز نام داشته باشد و تعجب در
 این نیست که تنها برخاستن و نشستن باشد، زیرا که نیاز به قرائت جهری در بعضی
 صورت تنها با امام اتفاق می افتد و از کجا نصیب شان می شود که امام باشند و در حال
 مقتدی بودن اگر کسی بلند بخواند و تنها لبانش را حرکت دهد، دیگری چه می داند! پس از



چنین بد عقیدگان چه بعید است که زبانتشان هم حرکت نکند) معلق می باشد در میان هر دو تا (یعنی کافران و مسلمانان) نه (کاملاً) به این طرف و نه (کاملاً) با آن طرف (زیراً) که در ظاهر مؤمن از کافر جدا و در باطن کافر از مؤمنان جدا) و کسی را که خدا در گمراهی بیندازد (هم چنان که عادت او است که هنگام عزم فعل، فعل را ایجاد می فرماید) برای (مؤمن شدن) چنین شخص کسی راهی نمی یابد (مقصود این که برای به راه آمدن منافقان متوقع نباشید؛ در این تشنیع برای منافقان و تسلی برای مؤمنان است که از شرارت آنان در رنج نباشند) ای کسانی که ایمان آورده اید شما مؤمنان را گذاشته کافران را (چه منافق باشند چه مجاهر) دوست قرار ندهید (هم چنان که شیوه منافقان است زیرا که شما از وضعیت کفر و عداوتشان آگاه شدید) آیا شما (با آنان دوستی گرفته) چنین می خواهید که بر خود (یعنی بر مجرم و مستحق عذاب بودن خود) حجت صریح الله تعالی را قایم کنید (حجت صریح همین است که وقتی ما منع کرده بودیم پس چرا انجام دادند).

معارف و مسایل

مسئله

قوله تعالی «فَأَمَّا الْكُفَالَى» کسالتی که در اینجا مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته آن است که کسی که در اعتقادش سست و کسل باشد، و آن شخص کسلی که دارای عقاید صحیحی باشد مورد نظر نیست؛ لذا اگر کسی بنابه داشتن عذری چون بیماری و خستگی، خواب باشد، قابل ملامت نیست. و اگر کسی بدون داشتن عذر، کسالت و سستی کند مستحق نکوهش و ملامت است.

إِنَّ الْمُتَفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ

یقیناً منافقان از همه در پایین ترین طبقه دوزخ قرار دارند و هرگز نمی یابی برای آنان

نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا

مددکاری. مگر کسانی که توبه کردند و خود را اصلاح کردند و مستحکم گرفتند خدا را و فرمانبردار

دینهم لله قائلند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا

خالص شدند برای خدا پس ایشان اند همراه مؤمنان و زود می دهد خدا به مؤمنان ثواب

عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ

بزرگ. چه می کند خدا به عذاب دادن شما اگر شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید و هست خدا

شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾

قدر دان و دانابه همه.

خلاصه تفسیر

یقیناً منافقان در پایین ترین طبقه دوزخ قرار می گیرند و (ای مخاطب) تو هرگز برای آنان کمکی نخواهی یافت (که بتواند آنان را رهایی دهد) اما کسانی (که از آنان از نفاق) توبه کنند و (رویه خود را که آزار به مسلمانان بود) اصلاح کنند (یعنی بعداً چنین صحبت نکنند) و (کفر را که بخاطر حمایت از آنان رابطه دوستی برقرار می کردند گذاشته) بر خدای تعالی وثوق (و توکل) کنند و (ریا را رها کرده اعمال) دین خود را برای (رضای) خدا خالص بکنند (مقصود این که عقاید، معاملات، اخلاق باطنی و اعمال خود را اصلاح کنند) پس مردمان (تائب) به همراه (آن) مؤمنان (که قبلاً ایمان داشتند در درجات جنت) می باشند و (آن) مؤمنان را الله تعالی (در آخرت) اجر عظیم عطا می فرماید (پس ایشان که با مؤمنان می باشند با آنان هم اجر عظیم میسر می شود و ای منافقان!) خدا به سزا دادن شما چه کاری دارد اگر شما (از نعمتهای او که شامل حال شما اند) سپاس گذاری کنید و (طریقه پسندیده این سپاسگزاری به تزد ما این است که شما) ایمان بیاورید (یعنی هیچ کاری از خدا معلق نیست که به سزا دادن شما حل گردد و تنها کفر شما که بزرگترین کفران نعمت است سبب



سزای شماست اگر آنرا ترک کنید پس تنها رحمت بالای رحمت می باشد) و خدای تعالی بسیار قدر دان (خدمت است و نسبت به خلوص خدمت گزاری) کاملاً دانا است (پس هر کسی که با اطاعت و اخلاص باشد مشمول عنایات ویژه ما قرار خواهد گرفت).

معارف و مسایل

قوله تعالی «أَخْلَصُوا دِينَهُمْ» از این آیه معلوم شد که به نزد الله تعالی همان عمل مقبول است که از ریا پاک باشد و خالص برای ذات خدا انجام گیرد؛ زیرا که فقهای کرام معنی مخلص را چنین بیان کرده اند:

«الذی یعمل لله لا یحب ان یحمده الناس» (بحراله مظهری) یعنی مخلص کسی است که تنها برای رضای خدا عمل کند. و این را دوست ندارد که مردم از اعمال او تعریف و تمجید کنند.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا

خدا نمی پسندد اظهار کردن سخن بد را مگر از کسی که بر او ظلم شده است و خداست شنوا
عَلَيْمًا ﴿۱۴۸﴾ اِنْ تَبَدُّوْا خَيْرًا اَوْ تَخْفَوْهُ اَوْ تَعْفَوْا عَنْ سُوءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ

و دانا. اگر شما علناً انجام دهید نیکی را یا پنهان کنید آنرا یا در گذر کنید از بدی پس خدا
كَانَ عَفْوًا قَدِيْرًا ﴿۱۴۹﴾ اِنَّ الدّٰیْنِ يَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَ يُرِيْدُوْنَ

هم عفو کننده و تواناست. کسانی که انکار می کنند خدا و پیامبران او را و می خواهند
اَنْ يُفْرِقُوْا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَ يَقُوْلُوْنَ نُوْمِنُ بِبَعْضِ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ ۗ

که فرق کنند میان الله و رسولان او و می گویند ایمان داریم بعضی را و انکار می کنیم بعضی را
وَ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّمْجِدُوْا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا ﴿۱۵۰﴾ اَلَيْكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا

و می خواهند که قرار دهند در وسط یک راهی. اینگونه افراد کافر حقیقی اند

وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ

وما آماده کردیم برای کفار عذاب ذلت آور. و کسانی که ایمان آورده اند به خدا و به پیامبران او و
لَمْ يَفْرَقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ ط وَكَانَ اللَّهُ

فرق نمی گذارند میان هیچ کدام از آنها با آنان زود خواهد داد اجر شان را و هست خدا

عَفْوُراً رَّحِيماً ﴿١٥٢﴾

بخشاینده و مهربان.

خلاصه تفسیر

الله تعالی به زبان آوردن سخن بد را (برای هیچ کس) نمی پسندد به غیر از
مظلوم (که نسبت به مظالم خویش به شکایت اقدام کند که این گناه نیست) و الله تعالی
(سخن مظلوم را) کاملاً می شنود (و حالت ظلم ظالم را) کاملاً می داند (در این اشاره به
این است که مظلوم حق ندارد که بر خلاف واقع چیزی بگوید هر چند که شکایت جایز
هست اما) کار نیک علناً انجام دهید یا آنرا در پنهان بکنید (که در قرآن عفو کردن هم
آمد) یا (بالخصوص) بدی کسی را عفو کنید پس (این بهتر است زیرا که) الله تعالی
(هم) بسیار عفو کننده هست (با وجودی که) بسیار تواناست (که به هر نحو می تواند
از مجرمان خویش انتقام بگیرد اما باز هم بیشتر که عفو می کند پس اگر شما هم چنین
کنید اولاً این تخلق با اخلاق الهیه یعنی اتباع اخلاق الله تعالی است. پس از طرف خدا
تعالی امیدی هست که به شما چنین رفتار بکند) کسانی که کفر می ورزند به خدا و
(چنان که از عقیده و گفتارشان که در آینده می آید به طور روشن لازم می آید) و (کفر
میکند) رسولان او (یعنی نسبت به بعضی صراحتاً زیرا که از نبوت حضرت
عیسی علیہ السلام و آن حضرت ﷺ منکر بودند و نسبت به کل زوماً چنانچه در آینده می آید) و
چنین می خواهند که در میان الله تعالی و رسولان او (از نظر ایمان آوردن) فرق قائل
باشند و (این عقیده خود را به زبان هم) می گویند که ما به بعضی (از پیغمبران) ایمان
می آوریم و بعضی را منکریم (از این عقیده و گفتارشان کفر به خدا هم لازم آمد و به



تمام پیغمبران هم زیرا که الله تعالی به هر یک از فرستادگانش عنوان پیامبر داده است و هر پیغمبر تمام پیغمبران را پیغمبر گفته است وقتی که بعضی انکار شد پس این تکذیب خدا و بقیه پیغمبران شد که ضد تصدیق و ایمان است) و چنین می خواهند که در میان این دو، راهی برای خویش برگزینند (که نه بر تمام ایمان باشد چنان که مسلمانان بر همه ایمان دارند و نه همه انکار باشد چنانچه مشرکان می کردند پس) چنین اشخاص یقیناً کافرانند و برای کافران ما کیفر اهانت آمیزی آماده کرده ایم (و برای ایشان همان خواهد بود) و کسانی که بر خدا ایمان دارند و بر تمام رسولان او هم و از آنان در هیچ یکی (نسبت به ایمان آوردن) فرق قایل نمی شوند به آنان الله تعالی حتماً پاداش شان را خواهد داد و (چون) الله تعالی بسیار بخشاینده است (بنابر این آنچه گناه پیش از ایمان آوردن بوده همه را می بخشاید و چون او) بسیار مهربان است (بنابر این به برکت ایمان حسنات شان را مضاعف کرده کاملاً پاداش می دهند).

معارف و مسایل

در اول و دوم از این آیات قانونی است برای رفع ظلم و جور از جهان اما مانند قوانین عمومی دنیا نیست که تنها جنبه فرمانروایی داشته باشد بلکه قانونی است در دایره ترغیب و ترهیب که در آن از یک طرف به این اجازه داده شده است که اگر کسی به یکی ظلم کند، مظلوم می تواند از ظلم او شکایت کند یا در دادگاه چاره جویی کند که مقتضای عدل و انصاف و وسیله ای برای انسداد جرایم است. اما با این قیدی که در آیه ۱۲۶ سوره نحل هم مذکور است که «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَوْفَيْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» یعنی اگر کسی به شما ظلم کند، شما هم می توانید از او انتقام ظلم را بگیرید؛ اما به شرط این که بدانید که او چقدر ظلم و تعدی کرده است که در انتقام گیری از آن حد تجاوز نشود و اگر نه شما ظالم تلقی می شوید. حاصلش این که ظلم در جواب

ظلم جایز نیست؛ بلکه می توان عوض ظلم را با انصاف پاسخ داد. و این را هم راهنمایی کرد که اگرچه انتقام گیری جایز است، اما صبر کردن و بخشیدن افضل و بهتر است. و از آیه مذکور این نکته نیز معلوم گشت که کسی که به او ظلم شده، اگر از ظلم و جور ظالم لب به شکایت و حکایت بگشاید و مردم را از اخلاق ناپسند او آگاه سازد، در غیبت داخل نیست؛ چرا که ظالم خودش مظلوم را وادار به شکایت کرده است. خلاصه این که قرآن حکیم از یک طرف مظلوم را به انتقام گیری اجازه داده و از طرف دیگر برترین اخلاق، عفو و گذشت را آموزش داده و در مقابل آن فایده عظیم آخرت را در نظر گرفته مظلوم را بر این آماده کرد که او در این حق جایز خویش از ایثار کارگرفته از ظلم انتقام نگیرد. می فرماید:

«إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تَخْفَوْهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا» یعنی اگر شما نیکی را علناً انجام دهید یا در پنهانی بکنید یا ظلم و بدی کسی را ببخشایید بهتر است؛ زیرا که الله تعالی بسیار عفو کننده و توانا است.

مقصود اصلی در این آیه متعلق به عفو از ظلم است. اما با این، نیکی خفیه و علنی را ذکر فرموده به این طرف اشاره کرده است که این عفو و گذشت نیکی بزرگی است و هرکسی آن را اختیار کند، مستحق عفو و رحمت الله تعالی خواهد شد.

در آخر آیه «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا» چنین نشان داد که الله تعالی جل شانه قادر مطلق است به هرکس هر قدر که بخواهد می تواند سزا بدهد. اما با وجود این بسیار عفوکننده هست. پس انسانی که هیچ قدرت و اختیاری هم ندارد اگر بخواهد از کسی انتقام بگیرد امکان دارد بر آن قدرت نداشته باشد؛ بنابراین برای او بیشتر مناسب است که از عفو و درگذشت، کار بگیرد.

این است اصول قرآنی در رفع ظلم و اصلاح معاشرت در دایره تربیت که از یک طرف حق انتقام عادلانه داده بهترین قانون را برای برقراری عدل و



انصاف وضع کرده و از طرف دیگر مظلوم را به عالی‌ترین ارزشهای انسانی و اخلاقی پسنديده آشنا ساخته تا از عفو و گذشت‌گزار بگیرد و خود را با عنایات و رحمت‌های ویژه الهی مقرون سازد. که نتیجه گذشت این است قرآن کریم در آیه ۳۴ فصلت چنین ترسیم کرده است:

«فَإِذَا لَدَيْكَ بَيِّنَاتٌ مِّنْ عِبَادِي كَانُوا بِلِيٍّ خَمِيمٍ» یعنی آن کسی که میان تو و او دشمنی بود به این طرز رفتار دوست و مخلص تو قرار خواهد گرفت.

از قضاوت دادگاه و انتقام‌گیری ظلم، جلوگیری از ظلم پیدامی‌شود؛ اما در قلوب طرفین اثری دراز مدت می‌گذارد که می‌تواند در آینده وسیله نزاع قرارگیرد. و این درس اخلاقی که قرآن آموخته است در نتیجه آن، دشمنی‌های کهنه و عمیق به دوستی و صفا و صمیمیت تبدیل می‌شوند.

در آیه‌های سوم و چهارم و پنجم، قرآن چنین قضاوت واضحی اعلام فرمود که: آن کس که خدا را قبول می‌کند اما به پیغمبران او ایمان نیاورد یا به بعضی از پیامبرانش ایمان بیاورد و به بعضی نیاورد او به نزد خدا مؤمن نیست؛ بلکه کافری آشکار است که برای نجات آخرت او هیچ راهی وجود ندارد. اساس نجات آدمی در اسلام است و در ادیان دیگر راه نجاتی نیست.

قضاوت روشن قرآن، آن کجروی و گمراهی کسانی را که به زعم خود می‌پنداشتند که دین‌شان برحق است، تصریح کرد چون صاحبان مذاهب و ادیان گوناگون، مانند نصارا و یهود برخلاف قضاوت علنی قرآن می‌خواهند چنین وانمود کنند که تنها نجات انسانها در اسلام نیست؛ بلکه در ادیان دیگر نیز هست. در حالی که این بدیهی است که آنان همه پیامبران یا حد اقل منکر بعضی هستند که همین دلیلی است بر گمراهی آنان. لذا این آیه کافر و جهنمی بودن آنان را رسماً اعلام داشته است.

در این شکی نیست که اسلام در رابطه با عدل و انصاف و همدردی و

خویشتن داری با غیر مسلمانان بی نظیر است، اما احسان و سلوک در حقوق و ملکیت خویش می تواند باشد، اصول و عقاید مذهبی مملوک مانیتند که ما بتوانیم آنها را به صورت تحفه به کسی تقدیم داریم. اسلام همان طور که در آموزش حسن سلوک و خویشتن داری با غیر مسلمانان بی نهایت سخی و قیاض است؛ همچنین در حفظ مرزهای خود بسیار محتاط و در عین حال جدی هم هست. ضمن این که با غیر مسلمان با همدردی و خیرخواهی برخورد می کند با رفتار کفرآمیز و رسوم بی دینی آنها اعلام برائت و بیزاری نیز می کند از اینجاست که ملت مسلمان را جدا از ملت های دیگر ملتی واحد می داند و شعایر ملی آنان را نیز محترم می شمارد و می خواهد مانند عبادت، معاشرت مسلمانان هم از دیگران ممتاز باشد که مثالهای بی شمار آن در قرآن و سنت موجود است. اگر اسلام و قرآن معتقد به این می بودند که در هر مذهب و ملت می تواند نجاتی باشد پس او حق نداشت بر تبلیغ مذهب اسلام این قدر تأکید کند و فداکاری در این راه، عملی عبث و بیهوده می نمود و رسالت نبی کریم ﷺ و العیاذ بالله و نزول قرآن کریم، امری بی فایده بود و همه جهاد رسول الله ﷺ و جان نثارهای خلفای راشدین و دیگر اصحاب (رضی الله عنهم) در اموری بی فایده بشمار می رفت. بعضی مردم در این رابطه از آیه شماره ۶۲ سوره بقره در اشتباه قرار گرفته اند که می فرماید:

«إِنَّ الدِّينَ أَمْتًا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّابِئِينَ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

یعنی آنان که ایمان آوردند و آنان که یهوداند و نصارا و صابئین هر یکی از آنان که به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل نیکو انجام دهد، پس اجر و پاداش او نزد پروردگارش محفوظ است؛ نه بر او خوف است و نه آنان اندوهگین می شوند. چون در این آیه به جای تفصیل امور ایمان، تنها بر ایمان بالله والیوم الاخر اکتفا گردیده است. پس کسانی که می خواهند قرآن را با اندکی



مطالعه‌ای، آن هم به طور ناقص دریابند، از آیه فوق چنین دریافتند که تنها ایمان به خدا و روز قیامت برای نجات کافی است و ایمان به رسول شرط نجات نیست و این را درک نکردند که در اصطلاح قرآن، ایمان به خدا زمانی معتبر است که با ایمان به رسول توأم باشد و اگر نه شیطان هم به خدا و توحید معترف است؛ در حالی که قرآن کریم این حقیقت را با این الفاظ در آیه ۱۳۷ بقره چنین توضیح داد. «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یعنی ایمان‌شان هنگامی معتبر خواهد شد که ایمانی چون ایمان عموم مسلمانان داشته باشند. یعنی این که به خدا و رسول ﷺ ایمان بیاورند و نه باز بفهمند که هم ایشان‌اند که می‌خواهند تفرقه و اختلاف به وجود بیاورند. پس خدای تعالی از طرف شما برای آنان کافی است و او بسیار شنوا و داناست.

و در آیات مورد نظر از این هم بیشتر توضیح داده است که هر کسی که منکر یکی از رسولان خدا باشد، او کافر علنی است و برای او عذاب جهنم است. همان ایمان بالله معتبر است که با ایمان به رسول همراه باشد و بدون آن ایمان بالله گفتن آن درست نیست و در آخر آیه به طور ايجاب فرموده شده که نجات آخرت حق کسانی است که با ایمان بالله بر همه رسولان ایمان داشته باشند؛ بنابراین این رسول کریم ﷺ فرموده است: «ان القرآن يفسر بعضه بعضاً، یعنی یک قسمت از قرآن قسمت دیگر آن را تفسیر و تشریح می‌کند؛ لذا هر نوع تفسیری که بر خلاف تفسیر قرآن باشد به هیچ وجه جایز نمی‌باشد.

يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا

از شما می‌خواهند اهل کتاب که نازل کنی برایشان کتاب نوشته شده‌ای از آسمان پس سؤال

موسسی اکبر من ذلك فقالوا اربنا الله جهرة فاخذتهم الصعقة

کرده‌اند از موسی بزرگتر از این پس گفتند نشان ده برای ما الله را علناً پس واقع شد بر آنان صاعقه

بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ

بسبب ظلمشان پس قرار دادند گوساله را بعد از رسیدن علائم زیادی به ایشان

فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطٰنًا مُّبِينًا ﴿١٥٣﴾ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ

بازاین را هم ما عفو کردیم و دادیم به موسی غلبه صریح . و برداشتیم بر آنان

الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا

کوه طور را جهت اقرار گرفتن و گفتیم برای شان که داخل شوید به در با سجده کردن و گفتیم

لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾

برای شان که تجاوز نکنید در باره شنبه و گرفتیم از ایشان پیمانی محکم.

ربط آیات

در آیات ماقبل، بد اعتقادی یهود، چگونگی مذمت شان ذکر گردید. در این آیات هم یک فهرست مفصل از حرکات ناشایست آنان مبنی بر زشتکاری آنان، عذاب و سزایشان مذکور است و این سلسله تا دور می رود.

خلاصه تفسیر

(ای محمّد ﷺ) اهل کتاب (یهود) از شما می خواهند که شما برای آنان یک نوشته خاص از آسمان بخواهید پس (شما این را از آنان عیب قرار ندهید زیرا که این فرقه چنین معاندی است که) آنان (یعنی کسانی که از مردم این فرقه در زمان حضرت موسی وجود داشتند) از این سخن بزرگتر از موسی خواسته بودند و گفته بودند که خدا را علناً (بدون حجاب) بما نشان ده که به سبب این گستاخی صاعقه بر آنان واقع شد باز (از این بزرگترین حرکت شان این شده بود که) آنان گوساله را (برای عبادت) مقرر کرده بودند بعد از این که بسیار دلایل (جهت تعیین حق و باطل) با آنان



رسیده بود (مراد از آن دلایل، معجزات موسی علیه السلام هستند که تا زمان غرق فرعون از بسیاری مشاهده به عمل آمده بود) باز ما از ایشان درگذشت بودیم و ما به موسی علیه السلام بسیار بیم داده بودیم (بر این بیم و درگذر و عنایت ما کیفیتشان چنین بود که نه از عنایت متأثر شده بودند و نه از بیم)

معارف و مسایل

افرادی چند از سرداران یهود به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و از آن جناب صلی الله علیه و آله خواستند که همان طور که بر حضرت موسی علیه السلام از آسمان کتاب نوشته شده نازل شده بود، شما نیز چنان کتابی از آسمان بیاورید در آن صورت ما ایمان می آوریم. این تقاضای شان به این خاطر نبود که از ته دل می خواستند ایمان بیاورند و این شرطشان باشد. بلکه آنان از روی ضدیت و عناد چنین بهانه‌هایی را مطرح می کردند. الله تعالی این آیه را نازل فرموده، آن حضرت صلی الله علیه و آله را از حقیقت امر آگاه کرد و به او تسلی داد که در اصل این قوم چنین است که رسولان خدا را به مسخره می گیرند و بر خلاف دستورات الهی همچنان به طغیان و سرکشی پیش می روند. آیا و اجدادشان از حضرت موسی علیه السلام از این هم سخن بزرگتر خواسته بودند که باید خداوند متعال را علناً به ما نشان دهید و در اثر این گستاخی بر آنان از آسمان صاعقه‌ای فرود آمد و آنان را هلاک کرد و باز هم بعد از فهم براهین و بینات توحید، خدای وحده لا شریک را گذاشته به جای او گوساله‌ای را معبود قرار دادند که این خود فرصت مناسبی برای قلع و قمع شان بود؛ اما ما با همه این احوال از جرم آنها درگذر کردیم و ما به پیغمبر خود حضرت موسی علیه السلام غلبه دادیم. زمانی نیز پیش آمده بود که آنها از پذیرش تورات کاملاً سرباز زدند پس ما کوه طور را برداشته بر سرشان آویزان کردیم که پذیرش تورات الزامی است و اگر نه به زیر کوه نه کرده می شوید، و این را

هم ما با آنان گفتیم که هرگاه به در شهر ایلیا رسیدید با کمال فروتنی و سرشار از جذبۀ اطاعت خداوندی سر خم کرده داخل شوید؛ این را هم ما با آنان گفته بودیم که در روز شنبه ماهی شکار نکنید؛ این فرمان ماست از این اعراض نکنید و به این صورت ما از آنان عهد و پیمان محکم گرفته بودیم؛ ولی آنها از تک تک احکام، خلاف ورزی عهد خود را شکستند. بلاخره ما آنها را در این جهان خوار و ذلیل کردیم و سرانجام در آخرت نیز به بدترین عذاب مبتلا خواهند شد.

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ

سزایی که به آنان رسید سبب عهد شکنی شان به آیات خدا و کشتن پیغمبران را به ناحق و قولِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا

وگفتن شان که بر دلهای ما غلاف هست پس چنین نیست بلکه مهر زده است خدا بر دلهایشان
بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾ وَبِكَفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ

به سبب کفر شان پس ایمان نمی آورند مگر اندکی، و به سبب کفر شان و تهمت زدن شان بر مریم
بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ

تهمت بزرگ. و به گفتن شان که ما کشته ایم مسیح عیسی فرزند مریم
رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شَبَّهَهُ لَهُمْ وَ إِنَّا لَنَدِينُ

رسول خدا را و نکشته اند او را و نه بر دار کشیده اند او را ولی او ملتبس شد برای شان و کسانی که
اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا

در حق او سخنهاي مختلف می گویند در اشتباه قرار گرفته اینجابهیچ اطلاعی ندارند بپا و فقط
اتِّبَاعِ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا

بِه گمان می روند و او را نکشته اند قطعاً.

بلکه برداشته است او را خدا بطرف خود و هست خدا غالب



حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ

وحکیم. و نیست هیچ گروهی از اهل کتاب مگر این که ایمان می آورند به حضرت عیسی پیش از

مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾

موت او و روز قیامت می شود بر آنان گواه.

ربط آیات

در آیات قبل، شرارت‌های یهود، و چگونگی لعن و طعن و سزایی که بر آنان وارد شده، ذکر گردید. و در این آیات نیز تفصیل بعضی جرائم یهود مذکور است و در ضمن این تصور باطل ایشان نسبت به حضرت عیسی علیه السلام او را از ظلم و ستم‌شان زنده نجات داده و بر آسمان عروج داده است. و ادعایی که ایشان می‌کنند که ما حضرت عیسی علیه السلام را به قتل رسانده ایم و بر دار کشیده ایم. همه اینها کلاً ادعای دروغ‌اند زیرا آن‌کسی که آنان او را کشته بودند، عیسی علیه السلام نبود، بلکه هم‌شکل او کسی دیگر بود که ایشان به کشتن او تصور کردند که ما حضرت عیسی علیه السلام را کشته ایم.

خلاصه تفسیر

پس ما هم (به سبب حرکات‌شان) در سزا (لعنت و غضب و ذلت و مسخ و غیره) مبتلا کردیم (یعنی) سبب عهد شکنی‌شان و سبب کفر (و انکار) شان به احکام الهی و سبب کشتن‌شان پیغمبران علیهم السلام را (که نزدشان) به ناحق (بود) و به سبب این گفتارشان که دل‌های ما (طوری) محفوظ‌اند (که اثر مذهب مخالف یعنی اسلام در آنها واقع نمی‌شود و ما به مذهب خود استواریم حق تعالی این‌را رد می‌کند که این مضبوطی و پختگی نیست) بلکه به سبب کفرشان الله تعالی بر دل‌هایشان مهر زده است (که سخن حق در آنها تأثیر نمی‌کند) پس در ایشان ایمان نیست مگر اندک (و

قدر قلیل ایمان مقبول نیست پس کافر قرار گرفتند) و (ما آن را بسزای لعنت و غیره به این سببها هم مبتلا کردیم یعنی) به سبب کفر (خصوصی) شان (و تفصیل آن این که) سبب بهتان بزرگ که بر حضرت مریم علیها السلام بسته بودند (که از آن تکذیب عیسی علیه السلام هم لازم می آید، زیرا که حضرت عیسی علیه السلام بخاطر خویش برانت او را اظهار کرده بود) و نیز به سبب این گفتن شان (که به تفاخر گفته بودند) که ما مسیح عیسی بن مریم را که رسول خدا است، قتل کرده ایم (این گفتار خود دلیل عداوت است و عداوت با انبیا کفر است، و نیز در آن ادعا قتل است و قتل نبی هم کفری است و ادعای کفر هم کفر است) در صورتی که (علاوه بر کفر خود ادعایشان هم اشتباه است زیرا که) آنان (یعنی یهود) نه او را (یعنی عیسی علیه السلام) را کشته اند و نه او را بر دار کشیده اند. اما آنان (یعنی یهود) در اشتباه قرار گرفتند و کسانی که (از اهل کتاب) در باره او (یعنی عیسی علیه السلام) اختلاف کنند آنان در خیال اشتباه (مبتلا) هستند و نزدشان بر این هیچ دلیل (صحیح نبود) بجز از عمل بر سخنان تخمینی آنان (یعنی یهود) او را (یعنی عیسی علیه السلام) را یقین است که قتل نکرده اند (که آنان مدعی آن می باشند) بلکه او را خدای تعالی به طرف خود (یعنی به سوی آسمان) بلند کرده است (و کسی دیگر را هم شکل او قرار داد و او مصلوب و مقتول شد و این سبب اشتباه یهود قرار گرفت و این اشتباه در میان اهل کتاب اختلاف ایجاد کرد) و الله تعالی بسیار غالب است (یعنی با قدرت) حکیم است (که با قدرت و حکمت خویش حضرت عیسی علیه السلام را نجات داد و برداشت و یهودیها به سبب التباس هم اگاه نشدند) و (برای یهود کذب و بطلان انکار نبوت عیسویه زود در همین جهان ظاهر خواهد شد زیرا که از وقت نزول آیه در هیچ زمانی) هیچ کس از اهل کتاب (یعنی از یهود باقی) نخواهد ماند مگر (این که) او (به نبوت عیسی علیه السلام کمی) جلو تر از مرگ خویش (هنگامی که عالم برزخ مشاهده گردد) حتماً تصدیق خواهد کرد (اگرچه تصدیق آن وقت مفید نیست اما برای ظهور بطلان کافی است پس اگر به جای آن وقت، الآن ایمان بیاورند برای آنها نافع خواهد شد) و (وقتی که عالم دنیا و عالم برزخ هر دو به پایان می رسند یعنی) روز قیامت او (یعنی



عیسی علیه السلام بر انکار آن (منکران) گواهی می دهند. معارف و مسایل

در آیه ۵۵ سورة آل عمران: «يَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَزَافِعَكَ إِلَى ...» حق تعالی در سلسله نجات حضرت عیسی علیه السلام از دستبرد یهود و سرکوب نمودن عزایم آنان پنج وعده بیان فرموده بود که تفصیل و تفسیر و تشریح کامل آنها در تفسیر سورة آل عمران آمده است که از آن وعده‌ها یکی این بود که یهود بر قتل شما موفق نخواهند شد؛ بلکه خداوند شما را به سوی خود خواهد کشاند. در این آیه ضمن بیان شرارتهای یهود و ادعاهای دروغ آنها، تکمیل برای وعده الهی و بیان مفصل اشتباهات یهود و رد و تکذیب کامل قول آنهاست که ادعا کرده بودند که حضرت عیسی علیه السلام را به قتل رسانده‌اند. در آیات توضیح داده شد که: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ» یعنی آنان نه حضرت عیسی بن مریم را کشته‌اند و نه بر دار کشیده‌اند بلکه صورت حال چنین اتفاق افتاد که آنها به اشتباه افتادند.

چگونه یهود در اشتباه قرار گرفتند؟

در تفسیر «وَلَكِنْ شَبَّهَ لَهُمْ» امام التفسیر حضرت ضحاک رضی الله عنه می فرماید که واقعه چنین اتفاق افتاد که وقتی یهود تصمیم قتل حضرت عیسی علیه السلام را گرفتند، حواریان آن حضرت، همه یکجا جمع شدند. حضرت مسیح علیه السلام هم به نزد آنها تشریف آورد؛ ابلیس آن دسته یهود را که برای قتل حضرت عیسی علیه السلام آماده بودند از آدرس حضرت عیسی علیه السلام آگاه ساخت. چهار هزار نفر منزل او را محاصره کردند. حضرت عیسی علیه السلام به حواریان خویش فرمود: که آیا از شما کسی آماده هست که بیرون برود و او را قتل کنند و در جنت با من همراه باشد؟ یکی از آنان برای این مقصود خود را آماده کرد، سپس آن جناب پیراهن و دستار خود را به او عطا فرمود؛ به طوری که شبیه حضرت عیسی علیه السلام شد و

وقتی بیرون آمد یهودیان او را گرفتند و بردند و به دار کشیدند و حضرت عیسی علیه السلام به عروج پیوست. (قرطبی)

در بعضی روایات آمده که یهودیان شخصی به نام (طیطلانوس) را برای قتل حضرت عیسی علیه السلام فرستاده بودند؛ اما حضرت عیسی علیه السلام را چون خدا برداشته بود در خانه یافت نشد و وقتی که این شخص از خانه بیرون آمد به صورت حضرت عیسی گردانیده شده بود. یهود فکر کردند که او عیسی علیه السلام است همان نفر خود را بردند و به قتل رسانیدند (مظہری)

از اینها هر کدام که به وقوع پیوسته باشد، امکان آن هست چرا که قرآن کریم کیفیت وقوع را ارائه نداده و تنها خداوند متعال است که از حقیقت امر آگاه است. البته از این جمله قرآن کریم روایات تفسیری دیگر همین اندازه استنباط می شود که یهود و نصارا در اشتباه بزرگی مبتلا شده اند. واقعه حقیقی آن مجهول مانده است و آنان مطابق حدس و گمان خود نظریات و ادعاهای گوناگونی را مطرح ساخته اند؛ به طوری که میان آنها اختلاف پدید آمده است. لذا قرآن کریم به اختلاف آنها چنین اشاره فرمود: «وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» واقعتاً امر هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام را به قتل نرسانند؛ بلکه آن حضرت علیه السلام را خداوند ذوالجلال بنابه قدرت کامله خویش بسوی خود کشاند و آنها در شک و تردید و تخمین باقی ماندند؛ به طوری که در بعضی روایات چنین آمده که آنان متوجه شدند و گفتند: «سا همان کس را که برای هلاکت او فرستاده ایم، کشته ایم» زیرا این مقتول در صورت، شبیه حضرت عیسی علیه السلام است و در باقی جسم شبیه او نیست. دیگر این که، اگر مقتول، حضرت عیسی علیه السلام است، پس، شخص خودی که جهت قتل او فرستادیم کجاست؟ و اگر این مقتول همان شخص مورد نظر ماست، پس حضرت عیسی علیه السلام کجاست؟ اینجاست که خداوند متعال فرمود: «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» الله جل شأنه بسیار قدرتمند و حکیم است. یهودیان جهت



قتل او بسیار کوشیدند؛ اما از آنجایی که ربّ العالمین، محافظت حضرت عیسی علیه السلام را خود به عهده گرفته بود، توطئه‌ها و معاندت‌های مشرکان و مغرضان به جایی نرسید؛ زیرا اوست که دارای قدرت مطلق است. اگر انسان مادی‌گرا حقیقت رفع عیسی علیه السلام را نفهمید، این ضعف خود اوست چرا که ذات یگانه او قدرتمند است و حکیم و همه کارهای او مبتنی بر حکمت‌اند و مصلحت و در آخرت جهت پایان بخشیدن باین مطلب فرمود: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» ایشان در این وقت اگر چه بخاطر بغض و حسد نمی‌کوشند تا که با چشم حقیقت ببینند و در باره حضرت عیسی علیه السلام خیالات باطل دارند و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نیز انکار می‌کنند. اما چنان وقتی خواهد آمد که چشمهای شان باز شوند و در آن وقت یقین می‌کنند که خیالاتی که نسبت به حضرت عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله داشتند، همه باطل بودند.

یکی از تفاسیر آیه، آن بود که در خلاصه تفسیر گذشت که ضمیر (موت) راجع به اهل کتاب است و مقصود آیه در این صورت چنین می‌شود که یهودیان پیش از مرگ، وقتی در چند ثانیه و چند لحظه، عالم برزخ را مشاهده کنند بی‌درنگ بر نبوت حضرت عیسی علیه السلام ایمان خواهند آورد؛ هرچند که ایمان آوردن شان در آن هنگام سودی نخواهد بخشید. همان‌طور که ایمان آوردن فرعون به وقت غرق شدن برای او فایده‌ای نداشت. تفسیر دیگری که بسیاری از صحابه و تابعین اختیار کرده‌اند و از حدیث صحیح هم مورد تأیید قرار گرفته است.

این است که ضمیر (موت) راجع به حضرت عیسی علیه السلام است و مقصود آن این است که اگر چه اهل کتاب در این وقت بر حضرت عیسی علیه السلام ایمان نمی‌آورند و قوم یهود نه تنها نبوتش را نمی‌پذیرند، بلکه العیاذ بالله او را مفتری و کاذب می‌دانند و نصارا اگر چه مدعی ایمان به او هستند و ظاهراً خود را از پیروان او می‌دانند. اما بعضی از آنها در جهالت خویش چنان مبالغه کردند که

مانند یهود قایل به مقتول و مصلوب بودن حضرت عیسی علیه السلام را اند و بعضی نیز پا را فراتر نهاده‌اند و در اعتقادات خود مبالغه را تا جایی رسانده‌اند که حضرت عیسی (ع) را خدا و یا پسر خدا می‌پندارند. در این آیه قرآن کریم نشان داده‌شد که ایشان اگر چه در این وقت بر نبوت حضرت عیسی علیه السلام درست ایمان ندارند، اما وقتی که او به نزدیکی قیامت بر زمین فرود می‌آید همه نصارا با اعتقاد صحیح مسلمان می‌شوند و از یهودیان کسانی که مخالفت ورزند کشته می‌شوند و بقیه مسلمان می‌شوند در آن وقت کفر به تمام اقسام خود از زمین برچیده می‌شود و تنها اسلام بر زمین حکمفرما می‌گردد. در این رابطه از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایتی منقول است:

«عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال، لينزلن این مریم حکماً عدلاً فليقتلن الدجال و ليقتلن الخنزير و ليكسرن الصليب و تكون السجدة واحدة لله رب العالمين. ثم قال ابو هریره رضی الله عنه و اقرأوا ان شئتم «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» قال ابو هریره قبل موت عیسی، یعیدها ثلاث مرّات» (طرطبی)

آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: عیسی علیه السلام بن مریم به‌حیث یک حکمران عادل نزول خواهد کرد و دجال و خنزیر را به قتل خواهد رسانید؛ صلیب را می‌شکند و در آن وقت تنها عبادت الله جاری خواهد شد. سپس ابو هریره رضی الله عنه فرمود که اگر می‌خواهید قرآن را بخوانید که در آن این حقیقت ذکر گردیده‌است که از اهل کتاب هیچ کس باقی نخواهد ماند مگر این که بر او قبل از موت او ایمان می‌آورند. سپس ابو هریره رضی الله عنه فرمود: پیش از موت حضرت عیسی علیه السلام و این الفاظ را تا سه بار تکرار کرد.

این تفسیر که مربوط به آیه فوق بود از یک صحابی جلیل القدر رضی الله عنه حضرت ابو هریره رضی الله عنه منقول است که در آن مراد از «قبل موته» قبل موت عیسی علیه السلام است که مفهوم آیه را به‌طور واضح روشن کرد که این آیه متعلق به نزول حضرت عیسی علیه السلام است به قرب قیامت. بنابراین آیه فوق به‌طور روشن



اشکار کرد و تفسیر این به صورت حدیثی از ابو هریره رضی الله عنه نقل شده مؤید این است که حضرت عیسی علیه السلام علاوه بر این که کشته نشده و به عروج الی الله نایل گشته، تا کنون هم وفات نیافته است؛ بلکه به نزدیک بر پایی قیامت از آسمان نزول کرده آن حکمت‌های ویژه الهی که متعلق به نزول اویند تکمیل می‌گردند. آنگاه بر این زمین وفات می‌یابد تأیید این مطلب از آیه ۶۱ سوره زخرف تصریح شده است که فرمود: «وَإِنَّ لَعَلَّةَ السَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُونَ بِهَا وَأَتَّبِعُونَ خِدَاوَنَدِ مَتَعَالِ خَطَابٍ بِهٖ يَهْمِرُ الْاَكْرَمُ صَلَّى فَرَمُودُ كِهٖ بِهٖ مَرْدَمٌ چَنین یگوید که: «حضرت عیسی علیه السلام، نشانه‌ای از قیامت است؛ پس شما در آمدن قیامت، هرگز تردید نکنید و گفته مرا بپذیرید.» یک گروه بزرگ از مفسرین در اینجا نوشته‌اند که مرجع ضمیر (انف) حضرت عیسی علیه السلام است و معنی این است که: عیسی علیه السلام اطلاع داده شده است که نزدیک قیامت نازل می‌شود، و آمدن او از علایم قیامت به‌شمار می‌رود. در این آیه یک قرائت دیگر «لَعَلَّة» منقول است که از آن این معنی بیشتر واضح می‌شود، زیرا که معنی «علم» بفتح اللام علامت است (و تفسیر حضرت عبدالله ابن عباس هم مؤید این است. عن ابن عباس رضی الله عنهما فی قوله تعالی «وَإِنَّ لَعَلَّةَ السَّاعَةِ» قال خروج عیسی علیه السلام قبل یوم القیمة) از حضرت ابن عباس در باره «وَإِنَّ لَعَلَّةَ السَّاعَةِ» منقول است که مراد از آن حضرت عیسی علیه السلام است که قبل از قیامت تشریف می‌آورد. (بزرگ)

خلاصه این که وقتی که با آیه مذکور «قبل موته» حدیث صحیح حضرت ابو هریره رضی الله عنه یا تفسیر شامل گردد از آن به‌طور واضح زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام، نزول او نزدیک قیامت و غلبه یافتنش بر یهود ثابت می‌گردد و هم‌چنین از آیه «وَإِنَّ لَعَلَّةَ السَّاعَةِ» هم طبق تفسیر ابن عباس این مضمون یقینی می‌شود.

امام التفسیر ابن کثیر در تفسیر «وَإِنَّ لَعَلَّةَ السَّاعَةِ» نوشته است که: (وقد جاءت الاحادیث عن رسول الله صَلَّى انه اخبر بنزول عیسی علیه السلام قبل یوم القیمة اماماً عادلاً)

(این کثیر)

احادیث رسول خدا ﷺ در این باره متواتر اند که آن حضرت ﷺ به نازل شدن عیسی علیه السلام قبل از قیامت در این دنیا اطلاع داده است. این روایات متواتر را استاد حضرت مولانا محمدانور شاه کشمیری رحمه الله جمع فرموده که از صد متجاوزاند که احقر طبق فرمان او این مجموعه را به زبان عربی مرتب کردم و حضرت، نام آنرا «التصريح بما تواتر فی نزول المسيح» تجویز فرمود، که در همان زمان انتشار یافته بود. اکنون یک عالم بزرگ از حلب شام، به نام علامه عبدالفتاح ابو غده با اضافه کردن مزید شرح و حواشی یا نگارشی بسیار عالی آن را منتشر ساخته است.

عقیده نزول حضرت عیسی در زمان آخر قطعی واجتماعی است که منکر آن کافر است.

این مضمون از آیات مذکور واضح شده است و تفصیل کامل آن در آیه ۵۵ سوره آل عمران آمده است؛ در آنجا ملاحظه گردد که در آنجا جواب آن شبهات مهم هم مذکور است که از طرف بعضی ملحدین این زمان جهت مشکوک کردن این عقیده تقدیم شده اند. والله ولی الهدایة

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّت لَّهُمْ وَ

پس به سبب گناهان یهودیان حرام کردیم بسیار چیزهای پاکیزه را که برای آنها حلال بودند و
بَصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ

به سبب این که جلوگیری می کردند از راه خدا بسیار. و به سبب این که ربا می گرفتند و به آنان
نَهَوْا عَنْهُ وَأَكَلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ۗ وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ

از این ممانعت آمده بود و سبب خوردن شان اموال مردم را با ناحق و آماده کرده ایم برای کافران که

مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾



از آنان هستند عذاب دردناک.

ربط آیات

در آیات گذشته شرارتهای یهود و به سبب شرارتهای شان، سزایی که بر آنها آمده مذکور بود؛ در این آیات هم بیان چند قبایح و نیز نوعی دیگر از سزایشان ذکر شده است و آن این که در قیامت معذب خواهند شد؛ اما در این جهان هم نتیجه گمراهی شان این شد که بسیاری چیزهای پاک که قبلاً حلال بودند به طور سزا بر آنان حرام گشته است.

خلاصه تفسیر

پس بسبب جرایم بزرگ یهود (که از آن جمله بسیار امور در سوره بقره ذکر گردید) ما بسیار چیزهای پاک (یعنی حلال و نافع و لذیذ) که (قبلاً) برای آنان حلال (هم) بودند (چنان که در آیه: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» است) بر آنان (در شریعت موسوی) حرام کردیم (که بیان آنها در آیه ۱۴۶ سوره انعام «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ...» است و در آنجا این هم نشان داده شد که تحریم این چیزهای حلال به سبب گناهان و نافرمانی های شان بود؛ چنان که در آیه ۱۴۶ انعام: «ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِغَيْبِهِمْ...» و (در شریعت موسوی هم همه آنها حرام ماندند هیچ چیزی حلال نشد) آنان (در احکام تعریف کرده یا حکم خداوندی را پنهان کرده) بسیاری از مردم را از راه خدا (یعنی از قبول کردن دین حق) باز می داشتند (زیرا که از این روش ایشان خواه ناخواه عوام در شبهه و تردید قرار می گرفتند. اگرچه از طالب صادق از بین بردن آن شبهه امکان داشت) و به سبب این که آنان سود می گرفتند در حالی که آنان (در تورات) از این ممنوع شده بودند و به سبب این که آنان اموال مردم را به ناحق (یعنی به وسیله

غیر مشروع) می خوردند (پس به سبب این جلوگیری در راه حق و سود گرفتن و خوردن مال مردم به طور غیر مشروع تا بقای این شریعت تخفیف نشد. البته در شریعت جدید عیسوی قدری احکام تغییر کرد چنان که از آیه ۵۰ آل عمران: «وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي خَرِمَ عَلَيْكُمْ» معلوم می شود و در شریعت محمدیه بسیار تخفیف شد. چنان که از آیه ۱۵۷ اعراف: «يَجْلَلُ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ» ثابت است. این بود سزای (دنیوی) و (در آخرت) ما برای آنان که کافراند از ایشان سزایی دردناک آماده کرده ایم (البته کسی که موافق قانون شرعی ایمان بیاورد تمام جنایات گذشته او معاف خواهند شد).

معارف و مسایل

در شریعت محمدی هم بعضی چیزها حرام اند؛ اما آنها به سبب ضرر روحانی یا جسمانی حرام شده اند؛ به خلاف یهود که طیباتی که بر آنها حرام شده بود در آنها هیچ نوع ضرر جسمانی یا روحانی نبود. بلکه در سزای نافرمانی هایشان بر آنان حرام شده اند.

لَكِنِ الرَّسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ

اما کسانی که راسخ اند در علم از ایشان و ایمانداران می پذیرند آنچه را که نازل شده است

إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

بر تو و آنچه نازل شده است پیش از تو و آفرین است بر نماز قائم کنندگان و کسانی که زکات دهندند

وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

و یقین کننده اند به خدا و روز قیامت پس به چنین کسان می دهیم ثواب بزرگ.

ربط آیات

در آیات فوق یادآوری آن یهودیان بود که بر کفر خود پایدار بودند و در



منکرات که در بالا ذکرش رفت، مبتلا بودند. در آینده بیان کسانی است که اهل کتاب بودند و وقتی آن حضرت ﷺ مبعوث شدند و صفاتی که در کتابهایشان مربوط به خاتم النبیین ﷺ موجود بود در ذات آن حضرت ﷺ کاملاً مشاهده کردند ایمان آوردند. مانند: حضرت عبدالله بن سلام و أسید و ثعلبه رضی الله عنهم در این آیات تعریف و توصیف همین حضرات ذکر شده است.

خلاصه تفسیر

اما کسانی که (از یهود) در علم (دین) راسخ (و در عمل کردن موافق به آن مضبوط) اند (و همین آمادگی حق را بر آنان واضح و قبول حق را آسان کرد که در آینده اصلاً و فرعاً مذکور است) و کسانی که (از ایشان) ایمان آورده اند بر این کتاب هم ایمان می آورند که نزد تو ارسال شده و بر آن کتاب هم (ایمان دارند) که پیش از تو نزد پیغمبران فرستاده شده است (مانند تورات و انجیل) و کسانی که (از ایشان) پایبند نمازاند و کسانی که (از ایشان) زکات می دهند و کسانی که (از ایشان) به خدا و روز قیامت اعتقاد دارند (پس) به چنین کسان ماحتماً (در آخرت) ثواب عظیم عطا می کنیم.

معارف و مسایل

کسانی که در آیه نسبت به ایشان وعده اجر کامل شده، به سبب این است که متصف و مزین به ایمان و اعمال صالح اند و همواره بر تهذیب و تصحیح اخلاق و عقاید خویش اصرار می ورزند و نجات خود را منوط به این کار می دانند آن هم به شرطی که سعادت خاتمه بالا ایمان میسر گردد.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّنَ مِنْ بَعْدِهِ

ماوحی فرستادیم به طرف، تو همان طوری که وحی فرستادیم به طرف نوح و آن انبیایی که بعد از او بودند

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَ
 وَحَىٰ فَرَسْتَادِيمَ بِرَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَبِرَإِسْحَاقَ وَبِرَإِيعْقُوبَ وَبِرَإَوْلَادِآوَ وَ
 عِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَأَتَيْنَا دَاوُدَ بُرُورًا ﴿١٦٣﴾
 بر عیسی وایتوب و یونس و بر هارون و بر سلیمان و دادیم مابه داود زیور.
 وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا
 و فرستادیم چنین پیغمبر که از احوال آنان با خبر کردیم تو را پیش از این و چنین رسول که
 لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۗ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾ رُسُلًا
 از احوال آنان با خبر نکردیم ترا و صحبت کرد خدا باموسی صحبت کردن. فرستادیم انبیا را
 مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَّاسٍ عَلَىٰ اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ۗ
 بشارت دهنده و ترساننده تا که نماند برای مردم بر خدا جای الزام بعد از پیغمبران
 وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾ لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ
 و هست خدا غالب و حکیم. ولی خدا شاهد است بر آنچه نازل کرده بود بر تو
 أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ۗ وَالْمَلَكَةُ يَشْهَدُونَ ۗ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾
 که نازل کرده است آن را با علم خویش و فرشتگان هم گواهانند و کافی است خدا برای اظهار حق.
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٦٧﴾
 کسانی که کافر شدند و باز داشتند از راه خدا، آنان گمراه شده دور افتادند.
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ
 کسانی که کافر شدند و حق را پایمال کردند هرگز خدا بخشنده شان نیست و
 لَا يَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۗ وَكَانَ
 نشان نمی دهد به ایشان راهی. مگر راه دوزخ که باشند در آن برای همیشه و

ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾

این بر خدا آسان است.



ربط آیات

از «يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ» یک سؤال احمقانه یهودی‌ها را نقل کرده با تفصیل جواب الزامی آنان را داده و در اینجا همان سؤال با عنوان دیگر باطل معرفی می‌شود که: برای این که شما به رسول الله ﷺ ایمان بیاورید از او درخواست می‌کنید، از آسمان کتاب نوشته شده‌ای را برای شما بیاورد حال آن که پیامبران پیشین را که ذکر آنها رفته است قبول دارید و در حق آنها چنین ادعاهایی را مطرح نمی‌کنید؛ پس به همان دلیل معجزات که پیامبران پیشین را قبول دارید بر شماست که نبی کریم ﷺ را که دارای معجزاتی نیز هست، بپذیرید و منقاد و مطیع اوامر ایشان شوید؛ اما حقیقت این است که شرح این ادعا از روی حق و اخلاص نیست؛ بلکه از روی ضدیت و عناد است.

در آینده فلسفه بعثت انبیا هم بیان می‌گردد و به آن حضرت ﷺ خطاب شده توضیح داده شد که اگر ایشان بر نبوت شما ایمان نمی‌آورند عاقبت خود را خراب خواهند کرد. علاوه بر این که خداوند متعال گواه نبوت شماست فرشتگان نیز گواه رسالت شما هستند.

خلاصه تفسیر

ما (که شما را تنها تازه به پیغمبری مبعوث نکردیم که آنان چنین خواسته‌های بی‌جا را مطرح می‌کنند بلکه) به نزد شما (هم چنان) وحی فرستادیم که نزد (حضرت) نوح (علیه السلام) فرستاده بودیم و بعد از او بر پیغمبران دیگر (فرستاده بودیم) و (از آن جمله اسامی بعضی را نشان هم داد که) ما بر (حضرات) ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اولاد یعقوب (کسانی که نبی گذشته‌اند) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان (علیهم السلام والسلام) وحی فرستاده بودیم و (همچنین) ما ب

داود (علیه السلام) هم وحی فرستاده بودیم چنان که به او کتاب (زبور داده بودیم) علاوه برایشان) بسیار پیغمبر دیگر را چنین (هم) صاحب وحی قرار دادیم که احوالشان را پیش از این (در سورت‌های مکی مانند انعام و غیره) برای شما بیان کرده ایم و بسیار پیغمبر دیگر را هم (صاحب وحی کردیم) که احوالشان را (تا کنون) بشما بیان نکرده ایم و (حضرت) موسی (علیه السلام) را هم صاحب وحی کردیم چنان که (الله تعالی) به او به طور خصوصی سخن گفته (و) همه ایشان را جهت مژده دادن (به نجات بر ایمان) و ترساندن (به عذاب بر کفر) پیامبر قرار داده و فرستادیم تا که نزد مردم پیش خدا بعد از (آمدن این) پیغمبران (ظاهراً هم) عذری باقی نماند (و) کرانه در قیامت چنین می گفتند که حسن و قبح بسیار چیزها را ما نتوانستیم به عقل دریابیم پس ما چه تقصیری داریم) و الله تعالی (چنان) غالب (و مختار) اند (که بدون ارسال پیامبران هم اگر سزا می داد به خاطر این که در مالک حقیقی بودن منفرد است. ظلمی هم نمی شد و فی الواقع کسی حق بهانه بیان کردن را نمی داشت اما چون) بسیار حکیم (هم) هست (بنابر این حکمت، مقتضی ارسال رسل شد تا که عذر ظاهری هم نباشد و این بیان حکمت در وسط پیرو آمده و در آینده نبوت محمّدیه را ثابت کرده جواب را تکمیل خواهند فرمود که اگرچه آنان باوجود بر طرف شدن شک‌های شان باز هم نبوت او را نمی پذیرند) اما (در واقع بر نبوت او دلیل صحیح و محکم وجود دارد چنان که) الله تعالی به وسیله این کتابی که نزد شما فرستاده است و آن را هم (چطور) فرستاده، با کمال علم خویش (که بخاطر آن، آن کتاب معجزه بزرگی قرار گرفت که دلیل قاطع نبوت است و به وسیله چنین کتابی معجز بر نبوت شما) شهادت می دهند (یعنی دلیل ارائه می دهند. چنان که اکنون معلوم شد که کتاب معجز نازل فرمود و اعجاز دلیل نبوت است پس با دلیل در واقع ثابت است. چه، کسی بپذیرد یا نپذیرد، اولاً نباید در این فکر بود) و (اگر طبعاً دل آن را می خواهد پس از آن افضل مخلوقات یعنی) فرشتگان (نبوت شما را) تصدیق می کنند (و تصدیق مؤمنان مشاهد بود لذا اگر چند احمق نپذیرفتند، نپذیرند) و (سخن اصلی همان است که) گواهی خدا تعالی (یعنی برای اقامه دلیل



حقیقتاً کافی است (شما نیاز به تسلیم و تصدیق کسی ندارید) کسانی که (بعد از این دلایل قطعی هم) منکراند و (جالب این که دیگران را هم) از دین خدا باز می دارند آنان (از حق) خیلی دور و در گمراهی واقع شده اند (این حاصل مذهبشان است در دنیا و ثمره آنرا در آخرت، آینده بشنوید) یقیناً کسانی که منکر (حق) اند و (از حق مانع شده اند) دیگران را هم ضرر می دهند الله تعالی هرگز آنان را نخواهد بخشید و نه به ایشان به غیر از راه جهنم راهی دیگر (یعنی راه جنت) نشان می دهد به این شکل که در همان (جهنم) برای همیشه باقی خواهند ماند و این سزا به نزد خدا خیلی آسان است.

معارف و مسایل

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» از این آیه معلوم شد که وحی تنها حکم و پیام خداست که بر پیغمبران فرستاده می شود همان طور که بر پیامبران پیشین وحی فرستاده شد، الله تعالی وحی خود را بر حضرت محمد ﷺ فرستاد. پس کسی که آنرا پذیرفته است این را هم باید بپذیرد و کسی که این را انکار می کند گویا که منکر همه آنهاست و وجه تشبیه به حضرت نوح و انبیای مابعد شاید این باشد که وحی در زمان حضرت آدم شروع شد و آن وقت کاملاً به صورت تعلیم ابتدایی بود که بر حضرت نوح به کمال خود رسید گویا حالت اول تنها حالت آغاز تعلیم بود که در زمان حضرت نوح ﷺ آن حالت تکمیل شده به چنان وضع رسید که بتوان از آن امتحان گرفته شود و به فرمانبرداران پاداش و به نافرمانان سزا داده شود چنان که سلسله انبیای اولوالعزم ﷺ هم از حضرت نوح ﷺ شروع شد و اولین بار در زمان حضرت نوح ﷺ برای نافرمانان وحی عذاب نازل گشت. خلاصه این که پیش از حضرت نوح ﷺ بر مخالفت حکم خدا و انبیا عذاب نازل نمی شد. بلکه آنان معذور قرار داده شده

مهلت داده می‌شدند. و جهت تفهیم آنان کوشیده می‌شد، وقتی که در زمان حضرت نوح علیه السلام کاملاً تعلیم مذهبی ظاهر شد و برای مردم در پیروی حکم خداوندی خفا باقی نماند پس از آن به بعد بر نافرمانان عذاب نازل شد. اولاً در زمان حضرت نوح علیه السلام طوفان آمد. بعد از آن در زمان انبیای دیگر مانند حضرت هود، حضرت صالح، حضرت شعیب و غیره علیهم السلام برای کفار انواع و اقسام عذاب نازل گشت و در تشبیه وحی آن جناب صلی الله علیه و آله به وحی حضرت نوح علیه السلام و انبیای ما بعد به اهل کتاب و مشرکین هشدار داده شد که هر کسی که وحی آن حضرت صلی الله علیه و آله یعنی قرآن را نپذیرد او مستحق عذاب عظیم خواهد شد.

(فرانند علامه عثمانی)

دیگر این که وجود شخص حضرت نوح علیه السلام خود نوعی معجزه بود زیرا عمر (۹۵۰) نهصد و پنجاه سال به ایشان عنایت شده بود که در این مدت نه از او دندان‌نی شکست و نه موهایش سفید شدند و نه در نیروی بدنی وی خللی وارد شد بلکه در تمام عمر مورد اذیت و آزار قوم نافرمان خود قرار گرفت و با شکیبایی همه ناملايمات را تحمل نمود. (مظہری)

«وَزُشْلَاقًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ» انبیایی که بعد از حضرت نوح علیه السلام آمده‌اند آنان را بالاجمال ذکر کرده کسانی که اولوالعزم و جلیل‌القدر گذشته‌اند، به‌طور خاص ذکر شده‌اند که هدف از نشان دادن این است که همهٔ ایشان انبیا هستند و بر انبیا به طرق مختلف وحی می‌آید. گاهی فرشته‌ای پیغام الهی را به پیامبرش می‌رساند و گاهی به صورت کتاب و نوشته‌ای نازل می‌گردد و زمانی نیز مستقیماً خداوند متعال با رسول خود صحبت می‌کند؛ خلاصه به هر طریقه‌ای که وحی بیاید بر آن عمل واجب می‌گردد. بنابراین گفتن یهود که اگر به مانند تورات کتاب نوشته شده‌ای نازل گردد، ایمان می‌آوریم و اگر نه ایمان نمی‌آوریم، حماقت و کفر است. از حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: الله تعالی یکصد و بیست و چهار هزار



پیغمبر فرستاده است که از جمله سیصد و سیزده صاحب شریعت و رسول بوده‌اند. (قرطبی)

«رُسُلًا مَّبْتَسِرِينَ وَ مُنذِرِينَ» الله تعالی انبیا را مرتباً فرستاد که به مؤمنان بشارت دهند و کفار را بترسانند تا که برای مردم در قیامت جای عذری باقی نماند که ما از رضا و غیر رضای تو آگاهی نداشتیم و اگر اطلاع می‌یافتیم حتماً به آن عمل می‌کردیم، پس وقتی الله تعالی به انبیا معجزه داد و ایشان را فرستاد و آنان راه حق را نشان دادند پس اکنون در عدم قبول دین الهی عذر کسی پذیرفته نمی‌شود، وحی الهی چنان حجت قطعی است که در برابر آن هیچ حجتی نمی‌تواند عرض اندام کند؛ بلکه تمام دلایل رد می‌شوند و این حکمت و تدبیر الهی است. از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گروهی از یهود به حضور آن حضرت ﷺ رسیدند؛ آن حضرت ﷺ فرمود: به خدا قسم شما به‌طور قطع می‌دانید که من رسول بر حق خدایم. آنان انکار کردند. آنگاه این آیه نازل گشت: «لَکِنِ اللّٰهُ یَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَیْکَ» که در آن نشان داده شد که الله تعالی به وسیله این کتاب معجز که مظهر کمال علمی است بر نبوت شما گواه است خداوند متعال این را دانسته و کتاب را نازل فرمود که شما اهل آن می‌باشید، و فرشتگان هم بر این گواه‌اند و بعد از شهادت ذات علیم و خبیر دیگر دلایلی برای شما باقی نماند.

بعد از تصدیق قرآن مجید و آن حضرت ﷺ، می‌فرماید: که کسانی که اکنون منکر هستند و آن اوصاف و احوال ایشان را که در تورات موجود بودند، پنهان می‌کنند و مردم چیزها را برعکس بازگو کرده آنان را از دین حق باز می‌دارند، پس چنین کسان نه به مغفرت نایل می‌گردند و نه به هدایت. لذا از اینجا معلوم گشت که هدایت در پیروی از آن حضرت ﷺ منحصر است و گمراهی عبارت از مخالفت با آن حضرت ﷺ است. بدین ترتیب غلط بودن همه خیالات یهود محقق شدند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ

ای مردم نزد شما رسولی آمد به حق از طرف پروردگار تان ایمان بیاورید تا که بهتر باشد برای شما
وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ
و اگر ایمان نیاورید پس از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است و هست خدا

عَلَيْمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

به همه چیز دانا و حکیم.

ربط آیات

بعد از پاسخ به اعتراض یهود و اثبات نبوت محمدیه ﷺ اکنون به تمام
مردم جهان خطاب می فرمایند که نجات شما در این است که به نبوت محمد ﷺ
ایمان بیاورید.

خلاصه تفسیر

ای مردم (جهان) به نزد شما این رسول بر حق (ﷺ) با سخن راست (یعنی
با ادعای درست و دلیل راست) از طرف پروردگار شما (جل شانه) تشریف آورده اند
پس (مقتضای اثبات الدعوی بالدلیل الصحيح این است که) شما (بر او و آنچه
می فرماید) یقین کنید (کسانی که جلوتر یقین داشته اند بر آن پایدار بمانند و آنان که
یقین نکرده اند از اکنون یقین کنند) این برای شما بهتر خواهد شد (زیرا که نجات
متحقق می شود) و اگر شما منکر شوید پس (ضرر متوجه خود شماست و هیچ
ضرری متوجه ذات رب العالمین نیست زیرا که) از آن خداست همه آنچه در آسمانها
و زمین (موجود) است (پس به چنین مالک عظیم الشان و قادر متعال چه ضرر می تواند
برسد، خیر خود را در نظر بگیرید) و الله تعالی (از کفر و ایمان همه) کاملاً اطلاع دارند
(و آنچه در دنیا کاملاً سزا نمی دهند پس به این خاطر است که) حکیم مطلق (نیز)



هستند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ۗ إِنَّمَا

ای اهل کتاب مبالغه نکنید در امر دین خود و نگویید در شأن خدا مگر سخن حق یقیناً
الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ

مسیح عیسی پسر مریم رسول خداست و کلام او است که القا کرده است آنرا طرف مریم و روح است
مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً ۗ إِنْتَهُوَ خَيْرٌ

از نزد او پس ایمان بیاورید به خدا و رسول او و نگویید که خدا سه تاهستند این را بگذارید بهتر می شود
لَكُمْ ۗ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ

برای شما یقیناً خداست معبود یگانه مناسب شأن او نیست که فرزند داشته باشد از آن اوست

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۱۷۱﴾

آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و کافی است خدا کار ساز.

ربط آیات

در آیات ماقبل، خطاب به یهود بود و تفصیل گمراهی آنان ذکر گردید.
در این آیات خطاب به نصارا است و بداعتقادی و خیالات باطل ایشان که
درباره خدا و حضرت عیسی علیه السلام داشتند رد گردید.

خلاصه تفسیر

ای اهل کتاب! (یعنی اهل انجیل) شما در (بارذ) دین خویش از حد (عقیدد
حقه) بیرون نروید و در شأن خدا سخنان بی جا نگویید (که نعوذ بالله او دارای

اولاد است. چنان که بعضی می گفتند: «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» و بقیه دو جز یکی حضرت عیسی علیه السلام را می گفتند و دیگری حضرت جبرئیل علیه السلام را چنان که در آینده از اضافه کردن «وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» معلوم می شود و بعضی حضرت مریم علیها السلام را چنان که از آیه ۱۱۶ مانده «اتَّخَذُوْنِي وَ اٰمِي» معلوم می شود یا آن خود مسیح است چنان که بعضی می گفتند چنان که در آیه ۷۲ مانده «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» الغرض همه این عقاید باطل اند) مسیح عیسی این مریم غیر از این کس دیگری نیست که رسول خداست و در یک کلمه (پیدایش) خداست که آنرا الله تعالی به (حضرت) مریم علیها السلام (توسط حضرت جبرئیل علیه السلام) رسانیده بود و از طرف الله تعالی یک چیز (زی) روح اند (که این روح را بواسطه نفخ جبرئیل علیه السلام در جسم مریم رسانیده بود او نه ابن الله است و نه یکی از سه تا است چنان که از عقاید مذکور لازم می آید) پس (وقتی همه سخنان اشتباه اند پس از همه توبه کنید و) به خدا و تمام رسولان او (طبق تعلیم شان) ایمان بیاورید (و آن موقوف است بر توحید لذا به توحید عقیده داشته باشید) و چنین نگوئید که (خدا) سه تایند (هدف ما منع از شرک بود و آن در همه اقوال مشترک است از این شرک) باز بیایید برای شما بهتر خواهد شد (به توحید قابل باشید زیرا که) معبود حقیقی یک معبودی است (و) او از این که دارای اولاد باشد منزّه است و هر آنچه از موجودات در آسمانها و زمین است همه ملک او می باشند (و منزّه است و مالک علی الاطلاق بودن او دلیل توحید است) و (دلیل دیگر این است که) الله تعالی در کارساز بودن کافی است (و به غیر او همه در کارها، نا کافی و محتاج الی الغیر و به یک حد رسیده عاجز می باشند. و این کفایت از صفات کمال است و کمال صفات از لوازم الوهیت است، وقتی که در غیر الله منتفی است پس الوهیت آن هم منتفی است لذا توحید ثابت است.)



معارف و مسایل

بند نطفه» در این لفظ این نشان داده شد که حضرت عیسی علیه السلام کلمه الله
منسوب به همین برای آن معانی مختلف بیان فرموده‌اند:

۱- امام غزالی می‌فرماید که در خلقت طفل دو عامل کارگر می‌شود. یکی
نطفه است و دیگری کلمه (کن) است از طرف خدا؛ که بعد از آن کودک به وجود
می‌آید، و چون عامل اول در حق حضرت عیسی علیه السلام متفی است. بنابراین
به طرف عامل دوم منسوب شده به او (کلمه الله) گفته می‌شود مقصود این است
که آن حضرت از اسباب مادی تنها از کلمه (کن) آفریده شده است. در این
تسویات معنی «الْقَهَّاءِ الَّتِي مَرَّيْمُ» این است که الله تعالی این کلمه را به حضرت
مریم علیها السلام رسانید که در نتیجه آن، حضرت عیسی علیه السلام آفریده شد.

۲- بعضی نیز فرموده‌اند که: کلمه الله به معنی بشارت الله است و مراد از آن
حضرت عیسی علیه السلام است. در بشارتی که الله تعالی به وسیله فرشتگان به
مریم علیها السلام داده در آن لفظ (کلمه) به کار رفته است چنان‌که در آیه ۴۵ آل عمران
آمده است: «إِذْ قَالَتِ الْمَلِكَةُ يَمْرُؤُهُمْ إِنَّ اللَّهَ لِنُبَشِّرِكْ بِكَلِمَةٍ»

۳- بعضی فرموده‌اند که (کلمه) به معنی آیت و نشانی است چنان‌که این
لفظ در آیه ۱۲ سوره تحریم به معنی (آیه) به کار رفته است «وَصَدَقْتُ بِكَلِمَةٍ رَبِّيَّهَا، وَ
رَبِّيَّهَا» در آن لفظ دو امر قابل اندیشه هست یکی این که روح گفتن حضرت
عیسی علیه السلام به چه معنی است؟ دوم این که نسبتی که او به طرف خدا داده شده
مقصود از آن چیست؟ در این رابطه اقوال متعددی از مفسرین منقول است:

۱- بعضی فرموده‌اند که قاعده عرفی این است که وقتی بخواهند طهارت
و پاکیزگی چیزی را بیان کنند، پس به طور مبالغه بر آن روح اطلاق می‌کنند، و
چون در آفرینش حضرت عیسی علیه السلام نطفه پدر دخالت نداشت و تنها نتیجه
اراده الله و کلمه (کن) بوده، بنابر این در طهارت و نظافت خویش به درجه

کمال رسیده بود به این خاطر طبق محاوره عرف به او روح گفته شد. و نسبت آن به طرف خدای تعالی برای تعظیم و تشریف است. چنانکه برای تعظیم مساجد، نسبت آنها به طرف الله می شود و می گویند: ساجد الله. یا کعبه را به طرف خدا منسوب کرده می گویند: بیت الله، یا بنده ای که اطاعت خدا را می کند او را به خدا منسوب کرده، می گویند: عبد الله.

چنانکه در آیه ۱ سوره اسرائیل برای آن حضرت علیه السلام این صیغه به کار رفته است «أَسْرَى بِعَبْدِهِ».

۲- بعضی حضرات فرموده اند که مقصود از بعثت حضرت عیسی علیه السلام این بود که در دلهای مرده مردم حیات روحانی افکنده باز زنده گردانیده شوند. و چون او سبب حیات روحانی بود همانطوری که روح سبب حیات جسمانی می باشد، بنابر این از این جهت به او «روح» گفته شد. چنانکه برای خود قرآن کریم هم این لفظ در آیه ۵۲ سوره شوری به کار رفته است «وَأَنْتَكَ أَوْحَيْنَا النَّادِ زُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» زیرا که قرآن کریم هم حیات روحانی می بخشید.

۳- بعضی فرموده اند که روح به معنی رمز به کار می رود. حضرت عیسی علیه السلام بخاطر آفرینش عجیب و غریب خویش یک رمز و نشانی الهی بود. بنابراین به او «روح الله» گفته شد.

۴- بعضی هم گفته اند که در اینجا مضاف محذوف است و اصل عبارت چنین است که ذو روح منه و چون در ذی روح بودن همه جانداران برابری است. بنابراین، امتیاز حضرت عیسی علیه السلام چنین اظهار گردید که او را الله عزوجل به طرف خویش نسبت داد.

۵- یک قول دیگر این است که روح به معنی نفخ (دم) است. حسب آنکه جبرئیل علیه السلام حسب امر خداوندی در گریبان حضرت مریم علیها السلام دمیده بود و به سبب آن حمل قرار گرفت و چون حضرت عیسی علیه السلام به صورت معجزه تنها از نفخ آفریده شده بود. بنابر این به او «روح الله» گفته شد و از آیه ۹۱ سوره انبیاء



قرآن کریم «فَتَفَخَّنَا فِيهَا مِنْ رُؤُوسِنَا» اشاره به همین نکته است علاوه بر اینها احتمالات متعددی دیگر هم بیان شده است. در هر صورت مقصود آن هرگز چنین نیست که حضرت عیسیٰ علیه السلام جزئی از الله تعالی باشند، و همین روح در شکل انسانی حضرت عیسیٰ علیه السلام ظاهر شده است.

لطیفه

علامه آلوسی واقعه‌ای نوشته است که در دربار هارون الرشید یک دکتر نصرانی با علی بن حسین واقدی مناظره کرد و گفت در کتاب شما چنین لفظی هست که از آن معلوم می‌شود که حضرت عیسیٰ علیه السلام جزئی از ذات خداست و در استدلال خویش این آیه را خواند که در آن این الفاظ آمده بود «رُؤُوحٌ مِّنْهُ» علامه واقدی در جواب او آیه ۱۳ سوره جاثیه را خواند که: «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ» که در این آیه گفته شد که آنچه در آسمانها و زمین است همه از خداست و به وسیله «مِنْهُ» همه چیز به طرف خدا منسوب گردیده است. و فرمود که اگر هدف رُؤُوحٌ مِّنْهُ این می‌باشد که حضرت عیسیٰ علیه السلام جزء خداست پس منظور این آیه هم این می‌باشد که آنچه در آسمانها و زمین است همه جزء خدا هستند. یا شنیدن این جواب نصرانی پاسخی برای گفتن نداشت و فوراً مسلمان شد «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً» به وقت نزول قرآن نصارا به چند فرقه بزرگ تقسیم شده بودند و عقیده‌شان در ارتباط با تثلیث به سه اصل مستقل مبتنی بود: یک گروه می‌گفت که مسیح عین خداست و خدا به صورت مسیح در جهان نزول کرده است.

فرقه دوم می‌گفت که مسیح این الله است و فرقه سوم مدعی بود که رمز وحدت در سه پنهان است. پدر، پسر، مریم، در این فرقه هم دو گروه وجود داشت که گروه دوم به جای مریم روح القدس را اقنوم سوم می‌گفت. خلاصه این که ایشان حضرت مسیح را به عنوان ثالث ثلثه می‌پذیرفتند. بنابر این قرآن

کریم هر سه گروه را به طور جدا جدا مخاطب قرار داده و یک جا بر نصارا روشن گردانیده شد که حق یکی است و آن این که مسیح عَلَيْهِ السَّلَام از شکم مریم عَلَيْهَا السَّلَام متولد شده یک انسان و رسول برحق خداست و آنچه از این بیشتر گفته می شود همه باطل و بیهوده اند، برابر است که در آن تفریط باشد همچنان که عقیده یهود بود که گفتند او شعبده باز و مفتری بود، یا افراط باشد. چنان که طبق عقیده نصارا که می گفتند او خداست یا پسر خدا یا سوم سه تا است.

قرآن کریم در آیات فراوانی از یک طرف گمراهی یهود و نصارا را روشن کرد و از طرف دیگر شأن رفیع و مقام بلند حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را به نزد خدا واضح فرمود تا که از انحرافات افراط و تفریط، راه حق و معتدل نمایان گردد.

اگر می خواهید که بر عقاید مسیحیان و جهات مختلف آن و هم چنین در مقابل آن بر حقایق اسلام به تفصیل آگاه شوید کتاب مشهور عالم «اظهارالحق» تألیف مولانا رحمت الله کیرانوی را مطالعه فرمایید که ترجمه آن از عربی (به اردو) با شرح و تحقیق در حال حاضر از دارالعلوم کراچی در سه جلد انتشار یافته است.

«لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ط وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا» یعنی در آسمان و زمین از بالا تا پایین همه مخلوق و مملوک و بنده او می باشند. باز بگویند چه کسی می تواند شریک یا پسر او باشد. و خداست کارساز همه و برای کارسازی همه کافی است نیاز به دیگری نیست باز نشان دهید که او چگونه نیازمند به شریک یا پسر می باشد خلاصه نتیجه این شد که نه در مخلوقات کسی قابلیت شریک شدن با وی را دارد و نه در ذات کسی را گنجایش است که با او همتا گردد. لذا از آیات فوق معلوم گشت که شریک و پسر قایل شدن برای خالق ذوالجلال، کار کسانی است که از ایمان و عقل سلیم محروم باشند.

غُلُوْ در دین حرام است.



«لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ، در این آیه، اهل کتاب از غلّو در دین منع شدند. معنی لفظی «غلو» تجاوز از حد است؛ اما جصاص در احکام القرآن فرموده است: «الغلو فی الدین هو مجاوزة حدالحق فیہ» یعنی غلو در باره دین این است که از حدودی که برای هر چیز مقرر گردیده، تجاوز واقع شود.

اهل کتاب یعنی یهود و نصارا هر دو به این، مورد خطاب قرار گرفتند که غلّو در دین هر دوی آنها مشترک است و هر دو گروه شکار غلّو در دین بودند؛ زیرا که نصارا در پذیرفتن حضرت عیسی علیه السلام و تعظیم و غلّو کردند که او را خدا یا پسر یا خدای سوم گفتند و یهود در انکار عدم پذیرش به او غلو کردند به طوری که او را به عنوان رسول هم نپذیرفتند؛ بلکه العیاذ بالله مادر گرامیشان حضرت مریم علیها السلام را مورد تهمت و افترا قرار داده حتی نسب وی را مورد سرزنش قرار دادند. لذا چون یهود و نصارا سبب غلّو و مبالغه در امر دین، راه گمراهی و ضلالت پیمودند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله امت خود را به احتیاط تأکید فرموده است. در مسند امام احمد از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه روایت شده است که رسول کریم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تطرونی كما اطرت النصارى عیسی ابن مریم فانما انا عبد فقولوا عبدالله ورسوله، در مدح و ثنای من چنان مبالغه نکنید که نصارا در باره حضرت عیسی علیه السلام کرده اند. کاملاً متوجه باشید که من بنده خدا می باشم. بنابراین شما مرا بنده خدا و رسول او بگویید (این روایت را امام بخاری و ابن المدینی هم با سند صحیح روایت کرده اند) خلاصه این که من در بنده خدا و بشر بودن با شمه شریک هستم و ارجحیت من این است که من رسول خدا هستم و اگر بیش از این تجاوز کنید و مرا در صفات خدا شریک قرار دهید، این غلّو است. مبادا چون یهود و نصارا در غلّو مبتلا شوید! یهود و نصارای تنها در ارتباط با انبیاء علیهم السلام غلو نمی کردند؛ بلکه وقتی آنان در این بیماری مهلك (غلو) مبتلا شدند، نسبت به حواریون و پیروان و نائبین انبیاء علیهم السلام همین رفتار را اختار

کرید به طوری که رسول را خدا قرار داده پیروان رسول را به درجه معصومیت رساندند و نکوشیدند تا بدانند که آیا پیروان و پیروان رسول واقعاً بر راه شریعت استوارند پس نتیجه این شد که رهبری شان به دست کسانی افتاد که خود نیز گمراه بودند و بر گمراهی مردم افزودند و عاقبة الامر از راه دین و شریعت پاک الهی دور شدند قرآن کریم احوال آنان را در آیه ۳۱ سوره توبه بیان فرموده است که: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی، آنان به پیشوایان مذهبی خود درجه معبودی دادند رسول را خدا پنداشتند. سپس به عنوان پیروی از پیامبران، پرستش پیشوایان مذهبی آغاز گردید از این آیه معلوم گردید سیالغه در دین امری نکوهیده و تباه کننده است چنانکه اتمهای گذشته را به تباهی کشاند. برای همین است که مولا و سرور ما حضرت نبی اکرم ﷺ برای نجات امت خویش تدابیر لازم را برقرار کرده، امت را از ابتلای بدان بر حذر داشت.

در حدیثی آمده است که آن حضرت ﷺ در موسم حج به حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما فرمود که برای او سنگریزه جمع کرده بیاورند او سنگریزه های متوسط جمع کرده در خدمت تقدیم داشت. آن حضرت ﷺ آنها را پسندید. دو بار گفت: «بمثلهن بمثلهن» یعنی باید با چنین سنگریزه های متوسط رمی جمار انجام یابد. سپس فرمود: «ایاکم و الغلو فی الدین فانما هلك من قبلکم بالغلو فی الدین» یعنی از غلو فی الدین پرهیزید؛ زیرا که امم گذشته پیش از شما به سبب غلو در دین هلاک و برباد شدند. از این حدیث چند مسئله مهم معلوم شد.

فواید مهم

اولاً این که سنگریزه هایی که در حج بر جمرات زده می شود، حد مستون آنها این است که متوسط باشند نه بسیار کوچک و نه بسیار بزرگ. سنگ بزرگ برداشتن غلو در دین شمرده می شود.



دوم این معلوم شد که حد شرعی هر چیز آن است که رسول کریم ﷺ با قول و عمل خویش معین فرموده‌اند؛ تجاوز از آن غلو فی الدین است.

حدود حبّ دنیا

طمع مال و ثروت و عیش و عشرت جهان بیش از نیاز در اسلام مذموم است و نسبت به ترک آن هم در قرآن راهنمایی‌های زیادی وارد شده است. اما جایی که آن حضرت ﷺ از حبّ و طمع دنیا منع فرموده در آنجا هم از قول و عمل خویش، حدود آن را معین ساخته است که ازدواج را سنت خویش قرارداد و آن را ترغیب نمود و درجات و فواید تولید نسل را بیان فرمود. حسن سلوک را با اهل و عیال و همچنین ادای حقوق آن را فرض قرار داد و برای نیازمندی خود شخص و آنان کسب معاش را فریضة بعد الفریضة فرمود و به مردم تأکید فرمود که به تجارت، زراعت و صنعت و حرفه و کارگری اشتغال ورزند اقامه حکومت اسلامی و ترویج نظام اسلامی را فریضة نبوت قرار داده با عمل خویش در تمام جزیره العرب یک نظام مملکت برقرار نمود. و خلفای راشدین آن را به شرق و غرب جهان انتشار دادند که از آن معلوم شد که اشتغال به این چیزها بقدر نیاز نه در حبّ دنیا به شمار می‌رود و نه در حرص و طمع داخل است.

یهود و نصارا این حقیقت را نفهمیده، در رهبانیت مبتلا شدند؛ لذا قرآن حکیم این کجروی آنها را با این الفاظ در آیه ۲۷ سوره حدید رد کرد: «وَرَهْبَانِيَّةٍ ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» یعنی آنان خودسرانه طریقه رهبانیت یعنی، ترک دنیا را اختیار کرده بودند که ما بر آنها لازم نکرده بودیم باز آنچه بر خود عاید کرده بودند نتوانستند آن را انجام دهند.

حدود سنت و بدعت

رسول کریم ﷺ در عبادات، معاملات، معاشرت و خلاصه در هر چیز از قول و عمل خویش حدود اعتدال را مقرر فرموده است که کوتاهی از آن و تجاوز بر آن گمراهی است؛ بنابراین آن حضرت ﷺ از بدعات و محدثات به شدت منع فرمود و گفت: «کل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار» هر بدعت گمراهی است و انجام هر گمراهی جهنم است.

بدعت به چیزی گفته می شود که در قول و عمل آن حضرت ﷺ صراحتاً یا با اشاره موجود نباشد. حضرت شاه ولی الله تبارک و تعالی نوشته است که بدعت در اسلام به این خاطر جرم شدیدی قرار داده شد که راهی است برای تحریف دین، در امم گذشته این طور شد که آنان از جانب خود بر کتاب خویش و تعلیمات پیغمبر خویش افزودند و نسلهای آینده یکی بعد از دیگری بر آنها افزودند و مطابق میل خواسته های خویش آنها را تحریف کرده کم و زیاد کردند به طوری که معلوم نشد که اصل حقیقت این دین چه بوده و افزوده های آنان کدامند. شاه صاحب در کتاب «حجة الله البالغة» خویش بیان فرموده است که برای تحریف چه انگیزه ای در این جهان باعث شده است و چگونه شریعت پاک اسلام راه هرگونه تحریف را مسدود کرده است که میکروب این وبا در میان امت شیوع پیدا نکند.

راه اعتدال در تعظیم علما و مشایخ و اتباع شان

بنابه دستورات قرآنی، معلوم شد که اسباب تشدد غلو در دین، بدترین اسباب به شمار می آیند؛ ولی جای تأسف است که علی رغم تلاش و اهتمام آن حضرت ﷺ و پایبندی فراوان مردم در امر دین باز هم امت مسلمان با بدترین صورت شکار غلوفی الدین می شوند و نشانه های غلو در کلیه شؤون



آنها خودنمایی می‌کند. از آن جمله مخصوصاً همان چیزی که برای ملت مهلک و بی‌نهایت مضر است، رفتار با پیشوایان دینی است. گروهی از مسلمانان وجود علما و پیشوایان دینی را نادیده می‌گیرند و می‌گویند: کتاب الله برای ما کافی است. همانگونه که آنان کتاب خدا را می‌فهمند ما نیز می‌توانیم بفهمیم و به قول معروف «هم رجال و نحن رجال» یعنی آنان هم مردمانند و ما هم مردمیم. و نتیجه آن این شد که هر کسی از روی هوی و هوس با عدم آگاهی از زبان عرب و حقایق و معارف قرآنی و بدون این‌که از بیان و تفسیر رسول کریم ﷺ آگاهی داشته باشد با دیدن اندک ترجمه‌ای از قرآن، خود را مفسر قرآن و عالم به علوم قرآنی می‌دانند و به جای این‌که تفسیر و تشریح قرآن را که توسط شخص رسول اکرم ﷺ انجام گرفته یا توسط شاگردان و یاران بلا واسطه او نقل شده است فرا گیرند، هر سخنی را که در فکرشان بیاید به قرآن کریم منسوب می‌دارند. در حالی که اگر کتاب بدون معلم کافی می‌بود، خداوند متعال می‌توانست نسخه‌های نوشته شده‌ای را به مردم عرضه دارد و نیازی به معلم و ارسال رسول نداشت. پس اگر تأمل شود که این امر تنها مختص به کتاب الله نیست. با دیدن ترجمه کتابی از علم و فن هرگز مردم نمی‌تواند عالم آن فن شود. با مطالعه کتب یونانی یا پزشکی تا امروز هیچ کس حکیم یا دکتر نشده است. از دیدن کتب هندسه هیچ کس به درجه مهندسی نایل نشده است و با دیدن خیاطی و آشپزی هیچ کس خیاط و آشپز نگردیده است. بلکه در همه این چیزها نیاز به تعلیم و تعلم است و وجود معلم نزد همه از مسلمات است. اما متأسفانه تنها قرآن و سنت است که چنین سرسری قرار داده می‌شوند و برای آن نیازی به معلم دانسته نشده است. چنان‌که گروه بزرگی از تحصیل کنندگان در این غلو غرق شده‌اند که تنها مطالعه قرآن را کافی می‌دانند. و تفسیر و تعبیر علمای سلف و اقتدا و اتباع ایشان را کلاً نادیده می‌انگارند. از طرف دیگر گروه‌های زیادی از مسلمانان در این غلو مبتلا شده‌اند که

کورکورانه هر که را خواستند مقتدا و پیشوای خود قرار دادند. پس تقلید کور کورانه او را شروع کردند و نمی دانند که آن کسی که ما او را مقتدا و پیشوای خود قرار داده ایم درست بر معیار علم، عمل، اصلاح و تقوی منطبق است یا خیر؟ و نه به این طرف توجه کردند که تعلیمی که او می دهد آیا مخالف قرآن و سنت است؟ شریعت اسلام شیوه دوری از غلوفی الدین را به امت اسلامی تعلیم داده و آنها را از هر گونه افراط و تفریط بر حذر داشته است و چنین ندا سر داده که کتاب الله را از رجال الله بیاموزید و رجال الله را از کتاب الله بشناسید؛ یعنی به وسیله تعالیم مشهور قرآن و سنت. اولاً کسانی را بشناسید که به علوم کتاب و سنت اشتغال دارند و زندگی شان رنگ کتاب و سنت به خود گرفته است سپس در هر مسئله پیچیده و مشکل کتاب و سنت تفسیر و تشریح آنان را بر رأی خود مقدم بدارید و مخلصانه از آنان پیروی کنید.

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾

هرگز عار ندارد مسیح از اینکه بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب و

هر کس عار کند از عبادت او و تکبر کند پس جمع می کنند همه را به طرف خود یک جا

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ

پس کسانی که ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته پس کامل می دهد به آنان ثواب شان را و

يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا

اضافه می دهد به آنان از فضل خویش و کسانی که عار کرده اند و تکبر نموده اند پس آنان عذاب می دهد

أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾

عذاب دردناک و نمی یابند برای خود به غیر از الله حامی و مددکاری.



(نصاری بیخود حضرت مسیح را جزء الله قرار می‌دهند و خود حضرت) مسیح (چنان بود که در وقت سکونت زمین اقرار بندگی خود را که مبطل الوهیت است اعلام داشته و همه آن‌را می‌دانند اما اکنون هم در وقت سکونت در آسمان که نسبت به سکونت زمین ارفع و مظنه تعالی است یا تا قیامت در همه حال که باشد اگر کسی از او بپرسد در آن حال هم) هرگز از بنده خدا عار (و انکار) نمی‌کند و نه فرشتگان مقرب (گاهی عار می‌کنند که در آنان جبرئیل هم هست که او را هم جزئی از خدا می‌دانند از خود او کسی بپرسد و ببیند) و (چگونه او عار می‌کند و انجام بر این عار چنین است که) هر کسی که از بندگی خدا عار کند و تکبر ورزد (پس انجام آن را بشنود) خدا تعالی حتماً همه مردم را نزد خود (به وقت حساب) جمع می‌کند پس کسانی که (در دنیا) ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند (یعنی عبد قرار گرفته‌اند زیرا که حاصل بندگی همین ایمان و اعمال‌اند) پس به آنان ثواب کامل آنان را (هم) می‌دهند (که بر ایمان و اعمال منصوص است) و (علاوه بر این) به آنان از فضل خویش اضافه (هم) می‌دهند (که تفصیل آن منصوص نیست) و کسانی که (از عبد قرار گرفتن) عار کرده‌اند و تکبر نموده‌اند به آنان شدیدترین سزای دردناک می‌دهند و آنان هیچ غیر الله را برای خود یار و مددکار نخواهند یافت.

معارف و مسایل

بنده خدا بودن بزرگترین شرافت و عزت است.

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ...» یعنی مسیح در بنده خدا بودنش هیچ عاری ندارد و فرشتگان مقرب خدا نیز عار ندارند؛ زیرا که بنده خدا بودن و عبادت کردن او و به جا آوردن احکام او عالی‌ترین درجه شرافت و عزت

به شمار می‌رود. قدر و قیمت این نعمت را از حضرت مسیح علیه السلام و فرشتگان مقرب در یافت کنید. آنان چگونه از این کار ننگ و عار دارند؟! البته ذلت و رسوایی در بندگی غیر خداست چنان‌که نصارا حضرت مسیح را ابن الله و معبود قرار دادند و مشرکین فرشتگان را دختران خدا دانستند به عبادت آنها و بتها مشغول شدند پس برای ایشان همیشه عذاب و ذلت هست. (فراند عثمانی)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا

ای مردم رسیده است به شما حجتی از طرف پروردگارتان و نازل کردیم بر شما نوری روشن مبیناً ﴿۱۷۴﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ

واضح. پس کسانی که ایمان آوردند و آنرا محکم گرفتند پس داخل می‌کنند آنان را در رحمت

مِنْهُ وَفَضْلٍ لَّا يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۱۷۵﴾

و فضل خویش و می‌رساند آنان را از طرف خویش بر راه راست.

خلاصه تفسیر

ای (همه) مردم یقیناً به طرف شما از جانب پروردگارتان یک دلیل (کافی) آمده است (و آن ذات مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله است) و ما به طرف شما یک نور آشکار فرستادیم (که آن قرآن مجید است پس به وسیله قرآن مجید و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه به شما نشان داده می‌شود همه بر حق‌اند که در آنها مضامین مذکور هم داخل‌اند) پس کسانی که بر خدا ایمان آوردند (که برای آن اعتقاد به توحید و تنزیه لازم است) و آنان (دین) خدا را (یعنی اسلام را) محکم گرفتند (که برای آن تصدیق قرآن و رسول لازم است) پس ایشان را الله تعالی در رحمت خویش (یعنی در جنت) داخل می‌فرماید و در فضل خویش (قرار می‌دهد یعنی علاوه بر دخول جنت نعمتهای عظمای دیگری هم می‌دهد که در آنها دیدار الهی هم داخل است) و راه راست (رسیدن) به



خود را به آنان نشان می‌دهد (یعنی در دنیا آنان را بر طریق رضا استوار و ثابت نگه می‌دارد، از این، حال تارک ایمان و اعمال صالح معلوم شد که این ثمرات برای آنان میسر نخواهد شد.

معارف و مسایل

مراد از برهان چیست؟

(قوله تعالی) «قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ» معنی لفظی «برهان» دلیل است؛

مراد از آن ذات اقدس آن حضرت ﷺ است. (روح المعانی)

حضرت ابن عباس (رض) می‌فرماید: از این جهت ذات اقدس آن حضرت ﷺ را بلفظ «برهان» تعبیر فرمود که ذات مبارک آن حضرت ﷺ و اخلاق کریمانه ایشان و معجزات ایشان و نزول کتاب بر ایشان، همه اینها دلایل واضح بر نبوت و رسالت ایشان می‌باشند که بعد از مشاهده آنها نیازی به دلیل دیگر باقی نخواهد ماند؛ پس چنین باید فهمید که خود ذات اقدس آن حضرت ﷺ دلیلی آشکار است. چنان‌که مولانا رومی در مثنوی فرموده است:

آفتاب آمد دلیل آفتاب*** گر دلالت باید از وی رو متاب

و مراد از نور قرآن مجید است (روح المعانی) چنان‌که از آیه ۱۵ سوره مائده هم معلوم می‌شود: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ» یعنی نزد شما از طرف خدا یک چیز روشن آمد و آن یک کتاب واضح، یعنی قرآن مجید است. (بیان القرآن)

در این آیه آنچه به آن نور گفته شده، در آینده نیز به آن کتاب مبین اطلاق شده است. در اینجا این شک وارد نگردد که عطف مغایرت را می‌خواهد لذا نمی‌تواند نور و کتاب یک چیز باشند؛ زیرا که تغایر در عنوان کافی است اگر چه مصداق و معنون یکی باشد. (روح المعانی)

و اگر مراد از نور، ذات اقدس آن حضرت ﷺ باشد و مراد از کتاب

قرآن مجید باشد، این هم درست است. (روح المعانی)
 اما از این، نور محض بودن آن حضرت ﷺ ثابت نمی‌گردد که منافی
 بشریت و جسمانیت او باشد.

يَسْتَفْتُونَكَ ۗ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ ۗ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ

حکم دریافت می‌کنند از تو بگو الله حکم نشان می‌دهد شمارا درباره کلاله، اگر مردی فوت کرد
 لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ ۚ وَ
 که فرزندان دارد و برای او یک خواهر هست پس به او می‌رسد نصف آنچه بعد از مرگ
 گذاشته است و

هُوَ يَرِثُهَا إِنِ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ ۗ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ

آن برادر و وارث خواهر است اگر نباشد برای او فرزندی. پس اگر دو خواهر بودند
 فَلَهُمَا الثُّلُثَنِ مِمَّا تَرَكَ ۗ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا
 می‌رسد برای آنان دو ثلث از آنچه گذاشته اند بعد از مرگ و اگر چند نفرند از این رشته بعضی مرد
 وَ نِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ۗ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَصِلُوا ۗ وَاللَّهُ
 و بعضی زن پس برای مرد است برابر سهم دوزن بیان می‌کند الله برای شما تا که گمراه نشوید و الله

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلَيْنَا ﴿۱۷۶﴾

به هر چیز داناست.

ربط آیات

اندکی بعد از ابتدای سوره، ذکر احکام میراث گذشت؛ سپس بعد از
 یک جزء از آنجا در ضمن بقیه احکام به احکام میراث اشاره شد. اکنون نیز
 اشاره ای است بر آیات پایانی سوره، شاید فلسفه و حکمت این متعدد ذکر
 کردن آن باشد که پیش از اسلام در باره میراث بسیار ظلم می‌شد و احکام
 میراث را به طور جدا، در اول، وسط و پایان سوره اشاره کرد تا مخاطبین به



اهمیت این امر پی ببرند و در این باره اهتمام بیشتری را اعمال کنند.

خلاصه تفسیر

مردم از شما (در باره میراث کلالة یعنی کسی که نه اولاد داشته باشد و نه مادر و پدر^(۱)) حکم دریافت می کنند شما (در جواب) بگویند که الله تعالی به شما در باره کلالة حکم می دهد (و آن این است که) اگر کسی بمیرد که او اولاد نداشته باشد (یعنی نه مذکر و نه مؤنث و نه مادر و پدر داشته باشد) و برای او یک خواهر (عینی یا علاتی) باشد پس برای آن خواهر نصف تمام ترکه می رسد (یعنی بعد از حقوق متقدمه و بقیه نصف اگر عصبه داشته باشد به او داده می شود) الله تعالی به شما (سخنان دین را) با این خاطر بیان می کند تا که شما (به سبب عدم اطلاع) در گمراهی واقع نشوید (این تذکر و احسان است) و الله تعالی هر چیز را کاملاً می داند (پس از مصالح احکام هم مطلع است و آنها در احکام مراعات می گردند. این بیان حکمت است).

معارف و مسایل

فوائد مهم

۱- قوله تعالی: «يَسْتَفْتُونَكَ^ط قُلِ اللَّهُ يُفْتِنُكُمْ فِي الْكَلَلَةِ» در اینجا از بیان حکم کلالة و سبب نزول آن چند امر معلوم شد، اول این که همچنان که اول: «وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» فرموده سپس به طریق تمثیل حال اهل کتاب را ذکر فرموده بود هم چنین بعد از فرمان: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ» اصحاب رسول الله ﷺ را جمعاً به طریق تمثیل ذکر فرمود تا که بدی و گمراهی

۱- کلالة عبارت از کسی که نه فرزند داشته باشد و نه پدر، نبودن مادر شرط نیست. «مترجم»

منحرفین از وحی و حَقَّائِیت و خوبی پیروان وحی کاملاً درک گردد.
۲- در ذیل آن امر دوم این هم معلوم شد که اهل کتاب چنین اشتباه کردند که امری زشت و شنیعی را مانند شریک داشتن برای خدا و اولاد مقرر کردن برای او را، ایمان خود قرار دادند و با وحی الهی به شدت مخالفت کردند.
اما حال اصحاب رسول الله ﷺ چنین است که علاوه بر اصول ایمان و عبادت در رفتارهای جزئی و مسایل ناچیز مانند میراث، نکاح و غیره هم (جویا) و منتظر وحی می باشند و در هر امر به طرف رسول خدا می نگرند. عقل و خواهش خود را حاکم قرار نمی دهند اگر به یک بار اطمینان قلبی حاصل نکنند؛ مکرراً در خدمت آن حضرت ﷺ کسب فیض می نمایند. چنانکه شاعر می گوید:

«ببین تفاوت ره از کجاست نابه کجا»

و این هم معلوم شد که حضرت سید المرسلین ﷺ نیز بدون حکم وحی از طرف خویش حکمی صادر نمی فرمود.
و اگر در امری وحی، موجود نمی بود، در صدور حکم، منتظر می شد. زمانی که وحی می آمد، آنگاه حکم صادر می فرمود. نیز اشاره به این است که در یکبار نازل کردن کتاب آن طور که اهل کتاب خواهان آن بودند، محاسنی را که اکنون دارد، آن موقع نداشت؛ چرا که نزول آیات به طور پراکنده به مقتضای نیاز، بنابر حکمت ویژه ای است که رب العالمین در این کار نهاده است؛ زیرا که در این صورت هر کسی موافق به نیاز خویش می تواند سؤال کند و به وسیله وحی به او جواب می رسد؛ چنانکه در اینجا و در جاهای دیگری در قرآن موجود است.

و علاوه بر مفیدتر بودن این صورت به خاطر شرافت ذکر خداوندی و عزت خطاب حق عزوجل حاوی چنان افتخار عظیمی است که هیچ امتی بدان نایل نگشته است. (واکه ذوالفضل العظیم)



صحابی که در خوبی او یا در پاسخ به سؤال او آیه‌ای نازل شده است آن آیه در مناقب او به شمار می‌رود و در مواقع اختلاف، آن کسی که طبق رأی یا قول او وحی نازل شده است، تا قیامت خوبی و نام نیک او باقی خواهد ماند. پس در رابطه با «کلاله» سؤال و جواب را ذکر فرموده، به این گونه سؤالها و جوابهای عمومی اشاره فرمود. (فوائد عثمانی)

تمت سورة النساء والله الامر اوله و آخره.

ترجمه جلد دوم (طبق جلد بندی خود مصنف) به تاریخ ۲۹ / ۹ / ۶۱ شب سه شنبه پنجم ربیع الاول ۱۴۰۳ به پایان رسید.

والله الموفق لاتمام الباقي

سُورَةُ الْمَائِدَةِ مَدْيَنِيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَبِسِتَّةِ عَشْرَ رُكُوعًا

این سوره دارای ۱۲۰ آیه و شانزده رکوع و از سوره‌های مدنی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شروع به نام خدای بی حد مهربان و بی نهایت رحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به عهدها وفا کنید. حیوانات اهلی بر شما حلال شده

إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحْلَى الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ

بجز آنچه در آینده برای تان خوانده خواهد شد. اما شکار کردن در حال احرام را حلال ندانید

إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿۱﴾

همانا خداوند به آنچه می‌خواهد حکم می‌کند.

شان نزول سوره و خلاصه مضامین

این آیه، نخستین آیه سوره مائده است. تمام سوره مائده بالاتفاق مدنی است. که از آخرین سوره‌های مدنی و به قولی سوره پایانی قرآن از نظر نزول آن می‌باشد که در مدینه نازل شده است. در «مسند امام احمد» از حضرت عبدالله بن عمرو و اسماء بنت یزید نقل شده، که هنگام نزول این سوره، رسول اکرم ﷺ در حال سفر بر ناقه عضیاء سوار بود و همان سنگینی را که در موقع نزول آیات پیش می‌آمد، احساس کرد؛ به طوری که مرکبش از راه رفتن باز ایستاد. سپس آن حضرت ﷺ از شتر پیاده شدند.

روایات متعددی بیانگر این مطلب است، که این سفر رسول اکرم آخرین



سفر وی به مکه و به ظاهر «حجّة الوداع» است. که در سال دهم هجری اتفاق افتاد. در حالی که بعد از بازگشت، از زندگی آن حضرت ﷺ بیش از هشتاد روز نمانده بود. ابو حیان در کتاب «بحرالمحیط» درباره نزول آیات این سوره می نویسد که بعضی از آیات در حدیبیه و برخی در سفر فتح مکه و قسمتی در سفر «حجّة الوداع» نازل شده است. بنابر این روشن است که این سوره از نظر نزول قرآنی در مراحل پایانی قرآن نازل شده گرچه کاملاً آخرین سوره آن نباشد. در روح المعانی بحواله ابو عبید با استناد از روایت حضرت حمزه بن حبیب و عطیه بن قیس از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که: «المائدة من آخر القرآن تنزیلاً فاحلّوا حلالها و حرّموا حرامها» سوره مائده در ادوار اخیر نزول قرآن نازل شده پس هر آنچه را که در آن حلال و یا حرام کرده شده برای همیشه حلال و یا حرام بدانید. و این کثیر با استناد از «مستدرک حاکم» از حضرت جبیر بن نفیر رضی الله عنه نقل کرده است که وی در نزد حضرت عایشه رضی الله عنها حاضر شد. ام المؤمنین از او پرسید که آیا سوره مائده را می خوانی؟ جواب داد: آری؛ پس فرمود که: این سوره از آخرین سوره های قرآن است. و احکامی که در باره حلال و حرام در آن آمده از نوع محکّمات می باشد که در آنها احتمال منسوخ بودن وجود ندارد. و باید به آنها پایبند بود. در این سوره مانند سوره نساء احکام فروع (دین)، معاملات، معاهدات و غیره بیان شده است. از این جهت صاحب «روح المعانی» فرموده که سوره های بقره و آل عمران از جهت مضامین متحدند؛ چون احکام اصول عقاید رسالت و قیامت و غیره بیشتر در آنها بیان شده و احکام فروعی به صورت ضمنی در آنها دیده می شود. و سوره های نساء و مائده دارای مضامین مشابهی هستند؛ چون احکام فرعی (دین) بیشتر در آنها ذکر شده است تا مسایل اصولی. در سوره نساء از مسائل مربوط به معاملات با یکدیگر و حقوق بندگان مانند حقوق زن و شوهر، یتیمان، والدین و خویشاوندان بحث شده است. و این آیه مربوط به سوره مائده درباره معاملات و معاهدات و

تکمیل آنهاست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» بنابراین، این سوره را سوره عقود نیز می‌گویند. (بحر محیط)

سوره مائده و بالخصوص اولین آیه آن در زمینه معاملات و معاهدات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. گویند زمانی که رسول اکرم ﷺ عمرو بن حزم را به سمت استانداری یمن تعیین کرد در ابتدای ابلاغش آیه فوق را مرقوم داشت.

خلاصه تفسیر

ای مومنان! (مقتضای ایمان شما این است که) به معاهدات خویش (که با خدای خود کرده‌اید) وفا کنید. (یعنی احکام شرعیّه را به‌جای آورید. زیرا که باایمان آوردن به‌خدا باید پایبند به عهد و تعهدات بود) همه حیوانات مشابه انعام (شتر و گاو و گوسفند) هستند (که حلال بودن آنها قبل از این در سوره انعام که از سوره‌های مکی است معلوم گردید). بر شما حلال شده است (مانند آهو گاو وحشی و غیره، بجز از حیوانات درنده - الاغ، قاطر و غیره که بنابر دلایل شرعی مستثنی شده‌اند بقیه حیوانات اعم از اهلی یا وحشی حلال‌اند) بجز آنچه ذکرش در آینده (در آیه حرمت علیکم المیتة الخ ...) می‌آید (که آنها با وجود این‌که در جمع بهیمة الانعام‌اند اما از نصوص و احادیث حرام بودن آنها ثابت است و ما بقی برایتان حلال است) اما شکار (حیوانات حلال گوشت) را در حالی که در حالت احرام هستید، حلال ندانید. (مانند احرام حج و یا عمره خواه در داخل حرم یا در بیرون از آن باشید در هر حال شکار حیوانات وحشی در بیت‌الحرام خواه در حال احرام بوده یا خارج از احرام باشد، حرام است) خداوند به آنچه بخواهد به‌طور قطع حکم می‌دهد. (یعنی خداوند بعضی از حیوانات را حلال و بعضی را حرام دایمی و از آنهایی که حلال هستند در مواقعی که ذکر آن گذشت استفاده از آنها را حرام کرده‌اند. زیرا که مصلحت خداوندی در آن است. بنابر این پیروی از این



دستورات بر شما واجب است)

معارف و مسایل

نخستین جمله اولین آیه این سوره چنان جامع است که در تشریح و تفسیر آن هزاران صفحه نوشته شده و یا می توان نوشت. می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی ای مؤمنان به عهدهای خود وفا کنید. در این آیه به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» خطاب فرموده تا به خاطر اهمیّت موضوع توجّه به آن معطوف گردد؛ زیرا حکم موجود در آن عین ایمان است. سپس دستور فرمود: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» کلمه «عقود» جمع «عقد» به معنی بستن است و هر معاهده ای که در بین دو نفر یا دو گروه منعقد گردد به آن «عهد» گفته می شود. بنابر این عقود به معنای عهود نیز هست.

ابن جریر، امام علم تفسیر، اجماع مفسّرین صحابه و تابعین را بر این نقل کرده است.

«امام جصاص» فرموده عقد یا عهد هر دو یکی است. در عرف ما معاهده، به عملی اطلاق می شود که دو گروه در آینده نسبت به انجام و یا ترک کاری ملزم گردند. و متفقاً بر انجام آن متعهد باشند. بنابر این خلاصه مطلب این است که در معاهدات، داشتن تعهد لازم و ضروری است. حال باید دید که مراد از این معاهدات چیست؟ در این باره نظریات مختلفی از جانب مفسّرین وجود دارد.

حضرت عبدالله بن عباس می فرماید: منظور معاهداتی است که خداوند با بندگان نسبت به ایمان و اطاعت دارد یا قراردادهایی که الله تعالی نسبت به احکام حلال و حرام از بندگان گرفته است. دو مفسّر دیگر به نام های ابن زید و زید ابن سلیم معتقدند که هدف از این معاهدات پیمانهایی است که در بین مردم وجود دارد مانند، معاهده نکاح، بیع و شراء و غیره... بعضی از مفسّرین

مانند مجاهد، ربیع، قتاده و غیره بر این عقیده‌اند که هدف از معاهدات عهدهایی است که در زمان جاهلیت جهت کمک به یکدیگر بین مردم وجود داشته است چون لفظ قرآن دارد همه معاهدات را در برمی‌گیرد بنابراین تضاد و اختلافی در گفته‌های بالا دیده نمی‌شود.

امام راغب اصفهانی با استفاده از این مطلب می‌فرماید که لفظ عقود همه معاملات را شامل می‌شود. وی مراحل ابتدایی عقود را سه قسم می‌داند: ۱- معاهده بنده با خداوندش مانند عهد ایمان و اطاعت یا عهد پابندی به احکام حلال و حرام. ۲- معاهده انسان با نفس خودش مانند نذر و یا قسم. ۳- معاهده بین دو شخص یا دو گروه یا دو دولت. معاهدات بین المللی دولتها یا تفاهم متقابل عهد و میثاق متقابل گروهها و احزاب و هر نوع معاملات، نکاح، تجارت و شرکت اجاره، هبه و غیره که در میان دو انسان برقرار می‌شود. چنانچه در تمام معاملات، شرایط جایز و شرعی طی گردد، طبق این آیه التزام به آنها بر طرفین لازم و واجب است. قید جایز به این خاطر آورده شده که تقرّر شرط بر خلاف شرع یا پذیرفتن آن، برای هیچ کسی جایز نیست.

در جمله دوم این آیه، جزئیات مربوط به ضابطه عمومی ذکر می‌گردد، چنان‌که می‌فرماید: «أَجَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ» لفظ بهیمه به آن حیواناتی گفته می‌شود که عادتاً ذیعقل نباشند؛ زیرا که مردم گفتار آنها را عادتاً نمی‌فهمند و مرادشان مبهم می‌ماند.

امام شعرانی می‌فرماید: آن طور که عموم مردم تصور کرده‌اند، حیوانات را به خاطر نداشتن عقل، حیوان نمی‌گویند؛ زیرا حقیقت بر این امر استوار است که هر حیوان، شجر و حجر دارای عقل و ادراکی است. اما این ادراک دارای درجاتی است که در آنها فرق می‌کند و چون هیچ کدام دارای شعوری مشابه انسان نیستند. خداوند بشر را به اجرای احکام خداوندیش مکلف گردانیده است نه حیوانات را. خداوند به هر حیوان، درخت و سنگ عقل و



ادراکی عطا فرموده، ذکر و تسبیح گفتن خدا توسط آنها بیانگر این مدعاست. چنانکه فرمود در آیه ۴۴ سوره اسراء «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» اگر عقل نمی داشت چطور خالق و مالک خود را می شناخت و تسبیح می گفت؟

خلاصه فرموده امام شعرانی این است که لفظ «بهیمه» به علت نداشتن درک معلومات به حیوانات اطلاق نمی شود. بلکه به سبب عدم درک گفتار آنها توسط انسان و یا فهم کلام انسان وسیله آنها می باشد. به هر حال لفظ «بهیمه» به هر حیوانی اطلاق می شود و به نظر بعضی ها استعمال این کلمه برای چهارپایان است. «انعام» جمع نعم است به معنای حیوان اهلی، مانند شتر و گاو، گاو میش، گوسفند و غیره که اقسام آن در سوره انعام هشت نوع بیان شده است. «بهیمه» دارای معنی عام است. «انعام» به معنای خاص. زیرا منظور از آیه، اشاره به ۸ قسم حیوان اهلی است که حلال اعلام شده است.

در مورد «عقود» خواندیم که تمام معاهدات را شامل می شود. من جمله عهدی که خداوند در مورد پایبند بودن به احکام حلال و حرام از بندگان خویش دارد. خداوند در این آیه به آن عهد اشاره کرده که تو ای انسان از گوشت حیواناتی چون شتر، گاو، گاو میش، گوسفند و غیره با نحر و ذبح آنها طبق قوانین شرع مجاز به استفاده هستی. لذا خود را ملزم به اجرای آن بدان نه این که مانند مجوسیان و بت پرستان ذبح آنها را حرام بدانی؛ زیرا این عمل سبب ناسپاسی و اعتراض به حکمت خداوندی است. و نه مانند گروهی دیگر از گوشت خواران غیر مقید، هر نوع حیوانی را کشته و از گوشت آن استفاده کنی. باید به قوانین خداوندی پایبند باشی. آنچه را حرام کرده از آن دوری کن و آنچه را حلال کرده به مصرف برسان؛ چون خداوند خالق کاینات است و از حقیقت و خواص هر حیوان و تأثیرات آنها بر انسان آگاه است. چیزهای نظیف را بر انسان حلال کرده؛ زیرا خوردن آنها از نظر سلامت جسمی و هم روحی تأثیر مثبت دارد، و از استفاده حیوانات نجس و گندیده منع کرده چون سبب

تخریب صحت جسمی و اخلاق روحانی می‌گردد. در این حکم چند مورد مستثنی شده است. «إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» یعنی حیواناتی که حرام بودن آنها در قرآن بیان شده است.

دومین مورد در باره شکار حیوانات جنگلی است «غَيْرَ مُجَلَّى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حَرَمٌ» که حلال بودن آنها به صراحت قرآن ثابت است به استثنای شکار آنها در موقع احرام حج یا عمره که گناه محسوب می‌گردد و باید از آن اجتناب کرد و در آخر آیه فرموده که آنچه خدا بخواهد حکم صادر می‌کند و کسی را در مورد قبول آن، حق اعتراض نیست «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» شاید هدف از اشاره به این مطلب آن باشد که در ذبح حیوانات و خوردن گوشت آنها طبق دستور الهی هیچ‌گونه ظلمی وجود ندارد. زیرا خداوند که تمام مخلوقات را آفریده با بصیرت تمام و حکمت کامل چنین قوانینی را وضع فرموده است. مثلاً پست ترین چیزها را برای اشرف ترین مخلوقات غذا در نظر گرفته است. خاک زمین برای درختها و درختها برای حیوانات و حیوانات برای انسان غذا هستند. و چون مخلوقی بالاتر از انسان در جهان وجود ندارد، بنابراین غذای مخلوقی دیگر قرار نمی‌گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا سَعَاتِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ

ای ایمان داران حلال ندانید نشانیهای الله و نه ماه محترم را و نه حیوانی را که نذر کعبه باشد

وَلَا الْفُلَّانِدَ وَلَا الْأَمْنِينَ السَّبِيحَةَ الْحَرَامَ

و نه آن حیوانی را که قلاده در گردن انداخته به کعبه برده شود و نه قصدکنندگان بیت الحرام را که

بیتنغون فضلاً من ربهم و رضواناً و إذا حللتهم فاصطادوا و

می طلبند فضل رب خود را و رضامندی او را و وقتی از احرام بیرون آمدید شکار کنید و

لا یجر منکم شنان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعدوا

و اندارد شما را دشمنی قوم که باز می داشت، شما را از مسجد حرام بر این که تعدی کنید



وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ۗ وَ

و کمک کنید یکدیگر را بر نیکی و تقوی و کمک نکنید یکدیگر را بر گناه و ظلم و

اتَّقُوا اللَّهَ ۗ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۲﴾

بترسید از خداوند، هر آینه عذاب خدا سخت است.

ربط آیات

اولین آیه سوره مائده نسبت به وفا به معاهدات تأکید کرده که یکی از آن معاهدات، حلال و حرام مشخص شده خداوندی است که باید به آنها پایبند بود. در این آیه اشاره به بیان دو مورد مهم در مورد معاهدات است، یکی تعظیم شعائرالله که باید از بی احترامی به آنها اجتناب کرد. دوم رفتار توأم با عدل و انصاف در مورد خویشاوندان و بیگانگان یا دوست و دشمن و ممانعت از انتقام ظلم به وسیله ظلم.

سبب نزول این آیه را چندین واقعه می دانند آنها را ملاحظه فرمایید تا مضمون آیه کاملاً به دل نشیند. یکی واقعه حدیبیه است؛ همان طوری که در جای دیگری از قرآن به تفصیل بیان شده، در سال ششم هجری رسول اکرم ﷺ به اتفاق صحابه خویش، قصد بهجا آوردن عمره را داشتند. وی با بیش از یک هزار از صحابه در حالت احرام برای عمره عازم مکه معظمه شدند. هنگام رسیدن در محل حدیبیه که نزدیک مکه است اهل مکه را خبر داد که هدف ما بهجا آوردن عمره است نه جنگ. لذا اجازه ورود به شهر را خواستند. اما مشرکین مکه نه تنها اجازه ورود به مکه را ندادند، بلکه معاهده‌ای را شرایط سخت و ناگواری با مسلمانان منعقد کردند که به موجب آن از حالت احرام خارج و سال آینده بدون سلاح آن هم برای مدت سه روز جهت ادای عمره به مکه آمده و برگردند. علاوه بر این، شرایط نامناسب دیگری که با حیثیت

مسلمانان به ظاهر منافات داشت، پیشنهاد گردید ولی در اثر حکم رسول الله مسلمانان برگشتند.

در سال بعد (سنه ۷ هجری) در ماه ذی قعدة طبق معاهده و شرایط سال قبل عمره مسلمانان به جا آورده شد. اما بغض و نفرت مسلمانان نسبت به مشرکین در اثر این واقعه و شرایط ناگوارش بیش از پیش فزونی یافت.

واقعه دوم: یکی از مشرکین مکه بنام حطیم بن هند پس از فروش اموال تجاری خود در شهر مدینه همراهان و وسایل و ابزار خود را از شهر مدینه بیرون برده و شخصاً جهت فریب مسلمانان نزد رسول الله ﷺ آمد و منافقانه اظهار علاقه به دین اسلام کرد. اما قبل از آن رسول الله به وسیله رسیدن وحی از جانب خدا از این ماجرا با خبر شده و به صحابه خویش اطلاع داد که فردی شیطان صفت پیش ما می آید وقتی او (حطیم بن هند) از نزد رسول الله برگشت رسول الله ﷺ فرمود این شخص در حال کفر آمد و با فریب و نیرنگ برگشت، زیرا موقعی که از راه اصلی شهر خارج شد به محل چرای دامهای اهل مدینه رفته و آنها را در پیش گرفته همراه خود برد. چون صحابه از این واقعه خیر شدند در صدد تعقیب وی برآمدند، اما دیر شده بود. وقتی که در سال ۷ هجری رسول الله به اتفاق صحابه خویش جهت به جا آوردن قضای عمره حدیبیه به سوی مکه روانه بودند ناگاه صدای لَبیک حطیم بن هند در حالی که گوسفندان اهل مدینه را جهت قربانی عمره با خود به همراه داشت به گوش مسلمانان رسید. یاران رسول الله قصد کردند تا به وی حمله کرده و او را از پای در آورند و گوسفندان خویش را از او باز ستانند (اما رسول الله مانع از این امر شدند).

واقعه سوم: چنین اتفاق افتاد که در سال هشتم هجری هنگامی که در ماه مبارک رمضان مکه مکرمه توسط مسلمانان فتح و عربستان تحت تسلط آنان قرار گرفت، رسول الله ﷺ بدون اخذ هیچگونه انتقامی مشرکین را آزاد کرد. در پی این امر با آزادی تمام به انجام کارهای خویش می پرداختند؛ حتی حج و



عمره را با روش زمان جاهلیت به جا آوردند. اما بعضی از صحابه به علت داشتن ناراحتی از واقعه حدیبیه در صدد انتقام از مشرکین برآمدند و از خویش سؤال می کردند چگونه آنان را در انجام حج و عمره نادرست و غلط که به رسم جاهلیت به جا آورده می شود، جلوگیری نکنیم در حالی که از حج و عمره درست و صحیح ما در سال (ششم هـ.) ممانعت کردند؟ پس باید بر آنها حمله کرده و دامهای شان را بستانیم و دمار از روزگارشان برآریم (نابود سازیم) رخدادهای مذکور را ابن جریر از عکرمه و سدی نقل کرده است. آیه فوق مبنی بر این وقایع نازل گردید تا مسلمانان نسبت به تعظیم شعایرالله که از فرایض شان می باشد راهنمایی گردند و به سبب بغض و کینه و عداوت خلیلی وارد نگردد. همان طوری که کشت و کشتار در ماههای حرام جایز نمی باشد. ممانعت از بردن دام به سوی بیت الله یا گرفتن آنها روا نیست و مشرکین که به فکر خویش جهت تحصیل فضل و رضای خدا به سوی بیت الله می روند (گرچه در حالت کفر این خیال خامی بیش نیست) به خاطر حفظ و احترام شعایرالله نباید مزاحمتی برای آنان ایجاد شود و نیز انتقام گرفتن از روی بغض و عداوت از کسانی که مسلمین را از حج و عمره باز داشته اند به این طریق که از ورود آنان به مکه و یا ادای شعایر حج باز داشته شوند، جایز نیست؛ زیرا که عوض ظلم آنان از جانب ما (مسلمانان) ظلم می شود. و این امر بر خلاف دستورات اسلام است؛ حال به تفسیر کامل آیه توجه فرمایید.

خلاصه تفسیر

ای ایمان داران بی احترامی نکنید به نشانه های (دین) خدا (یعنی چیزهایی که برای حفظ ادب و احترام آنها خداوند متعال احکام مقرر فرموده تا از آن احکام تخلف ننموده و بی احترامی نکنید. مثلاً برای حرم و احرام چنین احترام مقرر فرموده است که در آن شکار نکنید. شکار کردن بی احترامی و حرام می باشد) و نه به ماه محرم (که جنگ

با کفار نوعی بی‌احترامی است) و نه در حرم یا حیوان قربانی (تعرض نمودن) و نه به آن حیوانات (بی ادبی کردن) که در گردن آنها (جهت علامت گذاری) قلاده باشد (که اینها نذر الهی هستند و در حرم ذبح می‌شوند) و نه به آن مردمان (بی‌حرمتی کردن) که به قصد بیت الحرام (یعنی بیت الله) می‌روند (و فضل و رضاسندی رب خویش را می‌خواهند (یعنی به خاطر احترام اینها به کفار هم تعرض نکنید، و در آیه فوق که به خاطر احترام احرام شکار حرام قرار داده شد آن محدود به احرام است و گر نه) هر گاه شما از احرام خارج شدید (پس اجازه دارید که) شکار بکنید (به شرطی که آن شکار در حرم نباشد) و (چیزهایی که در بالا تعرض به آنها منع شد در آنها) چنین نباشد که شما از قومی که به این خاطر بغض دارید که شمارا (در سال حدیبیه) از رفتن به) مسجدالحرام باز داشته بودند (مراد کفار قریش‌اند) آن (بغض) برای شما باعث آن نباشد که شما از حد (شرع) تجاوز کنید (یعنی خلاف احکام مذکور را عمل نکنید) در (امور) نیکی و تقوا با همدیگر کمک کنید. (مثلاً در باره انجام این احکام -یکران را تشویق و ترغیب نمایید) و در (امور) گناه و تعدی به یکدیگر کمک نکنید. مثلاً اگر کسی بر خلاف این احکام عمل کند شما به او کمک نکنید) و از خدا بترسید. (که به وسیله آن پایبندی بر همه احکام سهل می‌شود) یقیناً الله تعالی (به مخالفین احکام) عذاب سخت می‌دهد.

معارف و مسایل

خداوند در آیه اولین جمله از آیه فرموده است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْلَوْا شَعَائِرَ اللَّهِ» یعنی ای مومنان! به نشانه‌های خدا بی‌احترامی نکنید. شعایر جمع شعیره به معنی علامت است که در این جا به معنی نشانه‌ها ترجمه شده است. ناظر این شعایر و شعیره به آن علایم محسوسی که علامت شیئی باشد گفته می‌شود و شعایر اسلام به مجموعه اعمال و افعال که محسوس و قابل مشاهده



است، اطلاق می‌گردد. که در عرف از علایم مسلمانی‌اند. مانند نماز، اذان، حج، گذاشتن ریش مطابق سنت رسول الله ﷺ و غیره... در مورد تفسیر شعایر الله مطالب گوناگونی نقل شده‌است. اما در سخن صریح و درست، مطلبی است که در «بحرالمحیط و روح المعانی» از حضرت حسن بصری و عطاء نقل شده که مراد از شعایر الله را تمام شرایع و فرایض و واجبات مقررۀ دین و حدود آن می‌دانند. و این قول را امام جصاص جامع تمام اقوال قرار داده‌است. حاصل جمله «لَا تُحِلُّوْا شَعَائِرَ اللّٰهِ» این است که به شعایر الله بی‌احترامی نکنید؛ زیرا نادیده گرفتن احکام الهی یا ناقص عمل کردن به آنها و یا تجاوز کردن از حدود مقررۀ این دستورات بی‌احترامی به شعایر الله است. و در «لَا تُحِلُّوْا شَعَائِرَ اللّٰهِ» هر سه مورد مذکور منع شده‌است. همچنین در آیه ۳۲ حج قرآن کریم چنین فرموده‌است: «وَ مَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللّٰهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» یعنی کسی که تعظیم شعایر الله را به جای آورد آن نشانه‌ای از تقوای دلهاست. در جمله دوم این آیه یکی از شعایر الله یعنی حج به طور مفصل بیان شده‌است. می‌فرماید: «وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلَائِدَ وَ لَا أَمِّينَ النَّبِیِّ الْحَرَامِ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا» یعنی در ماه حرام به قتل و قتال پرداختن نوعی بی‌احترامی است. ماههای حرام عبارت‌اند از: شوال، ذی‌قعدة، ذی‌حجه و رجب که در این چهار ماه جنگ شرعاً حرام بوده اما بعدها این حکم به اتفاق نظر جمهور علما منسوخ شد. ربودن و یا جلوگیری از رسیدن حیوانات حرم مکه مکرمه که دارای گلوبند (قلاده) به نشانه حیوان هدی در گردن دارند بی‌احترامی و حرام است. مطلب دوم این‌که به جز قربانی کردن این حیوانات استفاده دیگری مانند سواری یا دوشیدن شیر آنها ناجایز است و تمام این‌گونه اعمال در آیه مذکور منع شده‌است. باز فرمود: «وَ لَا أَمِّينَ النَّبِیِّ الْحَرَامِ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا» همچنین به کسانی که از خانه خویش به قصد حج عازم مسجد الحرام هستند و هدفشان کسب فضل و خشنودی

پروندگانشان است اذیت و آزار رساندن جایز نیست. «وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» چون از احرام خارج شدید، پس شکار کنید.

ممنوعیت از شکارکردن را در حالت احرام که قبلاً ذکر شده بود بعد از گشودن احرام پایان داده است. مهمترین جزء این آیه در باره معاهده بین انسان و رب العالمین است که تاکنون چند مورد از آن بیان شده است. اولاً تعظیم به شعایرالله و اجتناب از بی احترامی نسبت به آن، در مورد شعایرالله مربوط به حج که شامل مسافرین عازم به حج و حیوانات همراه آنان است احکامی به تفصیل بیان گردیده تا از ایجاد مزاحمت و بی احترامی به آنان اجتناب گردد. در جزء دوم معاهده بیان فرموده: «وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوْا» یعنی از قومی که شما را به وقت واقعه حدیبیه از ورود به مکه و به جا آوردن عمره منع کرده بود و شما با غم و اندوه زیاد ناکام برگشتید حال که قدرت در دست شماست نباید از روی بغض و کینه، غم و اندوه واقعه گذشته درصدد مقابله به مثل برآید. یعنی، از ورود آنان (کفار قریش) به بیت الله و مسجدالحرام و ادای حج ایشان جلوگیری کنید زیرا در اسلام این عمل ظلم محسوب می شود و در اسلام انتقام ظلم یا ظلم جایز نیست. بلکه به جای ظلم دستور به عدل و انصاف می دهد. چون مشرکین مکه در زمان اقتدار خود از ورود مسلمانان به مکه و مسجدالحرام جهت ادای عمره ممانعت به عمل آوردند مسلمانان نباید در موقع قدرت خویش به مناسبه آنان افعالی انجام دهند.

قرآن در باره دوست و دشمن به عدل و انصاف عمل کردن را تعظیم می دهد هرچند عمل دشمن موجب اذیت و آزار شما بوده باشد. بنابراین به

۱- البته این حکم در مورد مشرکین هم بود اما تا قبل از نزول آیه «اِنَّ الْمَشْرِكِيْنَ لَجَنَسٌ فَلَا تُنْفِرُوا اِلَيْهِمْ»



عدل و انصاف عمل کردن بر شما فرض است. این یکی از ویژگیهای دین اسلام است که حقوق دشمنان را محفوظ داشته و جواب ظلم آنان را با عدل و انصاف می دهد تا با ظلم.

اصول قرآنی تعاون و تناصر با همدیگر است.

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ۗ وَ اتَّقُوا اللَّهَ ۗ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» در این جمله اخیر از آیه سوره مائده قرآن کریم در باره یک مسئله اصولی و اساسی که روح کل نظام عالم بوده و صلاح و فلاح و زندگی و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه ای فرموده است که هر انسان هوشیار و دانایی واقف به این مسأله است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیه لوازم زندگی خویش نمی باشد (مثلاً) انسان قادر نیست جهت تهیه نان خود از کشت گندم گرفته تا نان مورد استفاده و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طی نماید.

منظور این که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدها هزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کل جهان بر آن متکی است. با اندکی تأمل معلوم می شود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در کلیه مراحل، مردن تا دفن در قبر و حتی بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جل شانه از حکمت بالغه و قدرت کامله خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده است. مستمند را به

ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به تاجر، معمار را به آهنگر محتاج ساخته و همه آنان نیازمند به خداوند هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار می داشت چه کسی کار دیگری را انجام می داد؟ عاقبت چنین عملی مانند سرانجام ارزشهای اخلاقی موجود در این دنیا می شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین المللی به صورت یک قانون مطرح می گردید امروز در سراسر جهان همانند قانونهای بین المللی که از روی ضابطه محفوظانند، انجام می شد. یعنی، در بازار و دفاتر قانون رشوه، رعایت بیجا و بیگاری و ناشناسی جریان دارد. این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزوی و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر آن کارها قرار دهند.

هریکی را بهر کاری ساختند***میل او را در دلش انداختند

و اگر یک اداره بین المللی یا دولتی در میان مردم تقسیم کار انجام می داد و گروهی را برای آب رسانی، بعضی را برای تهیه غذا مقرر می کرد، چه کسی از این چنین دستوراتی اطاعت می کرد که راحتی و خواب خوش شب خود را از بین برده و در این کار مشغول باشد. الله تعالی هر انسانی را برای انجام کار خاصی خلق کرده و رغبت آن امور را در قلبش ایجاد کرده تا بدون اجبار قانونی مشغول بوده و از آن طریق ارتزاق نماید.

نتیجه این نظم است که انسان با مصرف مقداری پول قادر است لوازم زندگی خویش را به آسانی فراهم نماید. مثلاً خوراک پخته و لباس دوخته شده و اثاثیه ساخته شده منزل و خانه های آماده با پول به آسانی تهیه می گردد. و اگر چنین نظمی وجود نمی داشت یک انسان میلیاردی با خرج تمام ثروتش قادر به تهیه یک دانه گندم نبود.

بر اثر همین نظام خداوندی است. که اگر شما در هتل باشید و غذای



مورد استفاده خویش را خوب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید پس خواهید برد که آرد آن از جایی، روغن از جایی، گوشت از جایی، ادویه از جاهای مختلف، ظروف و میز و صندلی از کشورهای دیگر، کارگر و آشپز از شهرهای مختلف است. و نغمه‌ای که به دهان شما می‌رسد و سبب ترشح بزاق می‌گردد نتیجه کار و فعالیت صدها انسان و کارخانه و حیوان می‌باشد.

چنان‌که صبح از خانه بیرون آید و بخواهد یکی دو فرسخ راه را طی کنید در صورتی که نه قدرت و یا فرصت آنرا داشته باشید از تاکسی و یا اتوبوس و غیره جهت کار خویش استفاده می‌کنید در صورتی که آهن آن مثلاً از استرالیا، چوب از برمه، موتور از آمریکا، راننده از جایی و کمک راننده از جایی دیگر است، این همه وسایل خلق خدا از کجا و چرا آن‌هم برای مبلغی ناچیز در خدمت شما هستند. آیا دولت موظف و مجبورشان کرده تا چنین آمادگی را داشته باشند؟ (بااندکی تأمل) در خواهید یافت که این یک قانون الهی است که خداوند به‌طور تکوینی در دلها ایجاد و به مرحله اجرا در آورده است.

امروزه شوراهای سوسیالیستی با قرار دادن این مسئولیتها در اختیار دولت، درصدد تبدیل نظام خداوندی بر آمده‌اند. و برای افراد مسئولیت‌های خاصی را مشخص کرده‌اند و به وسیله ظلم و استبداد آزادی را از انسان سلب و او را مجبور به انجام وظایف نموده و در نتیجه هزاران نفر را کشته و یا به زندان انداخته‌اند. با خاتمه دادن به انسانیت در اثر ظلم و اجبار شدید، بقیه افراد را به صورت لوازم یدکی و یا محصولی اضافی در آورده و چنین نظام سوسیالیستی را به‌وجود آورده‌اند.

اما در نظام الهی هر انسان آزاده و مبنی بر ذات و طبیعتش مجبور به انجام کارها می‌باشد و چون این اجبار طبیعی است هیچ‌گونه جبری را احساس نمی‌کند.

برای انجام سخت‌ترین و ذلت‌آورترین کارها در هر جا و هر زمان کسانی وجود دارند که تلاش و کوشش می‌کنند ولی اگر دولتی آنان را مجبور به انجام کاری نماید متنفر می‌گردند. خلاصه این‌که تمام نظام جهان بر پایه تعاون و همبستگی استوار است. اما این قضیه صورت دیگری هم دارد چنانچه برای جرایمی مانند دزدی، راهزنی، قتل و غارتگری و امثالهم چنین همبستگی و همیاری وجود داشته باشد برای دزدان و راهزنها گروههای قومی و منظمی به وجود خواهد آمد؛ در این صورت چنین تعاونی می‌تواند نظام جهان را برهم زند. پس معلوم گردید که همبستگی همانند تیغ دولبه‌ای است که از یک جهت باعث برهم زدن این نظام هستی می‌گردد.

چون عالم، ترکیبی از مجموعه خیر و شر، نیک و بد، خوب و خراب است، به کار بردن همبستگی و تعاون در باب جرایم از قبیل قتل و غارت و امثال آن نه تنها بعید به نظر نمی‌رسد، بلکه به صورت یک واقعیت در جهان اتفاق افتاده است. دانشمندان به جای جلوگیری از چنین عملی نظریات مختلفی را در مورد گروهها و ملتها ارائه داده‌اند. که اگر چنین واقعیتی منتهی به وقوع بپیوندد، با استفاده از نیروهای متحد در برابر آن می‌توان از خویش دفاع نمود.

تقسیم ملیتها

عبدالکریم شهرستانی در کتاب «ملل و نحل» چنین می‌نویسد: در قرون گذشته که انسانها به صورت ابتدایی زندگی می‌کرده‌اند با توجه به چهار جهت جغرافیایی غربی، شرقی، شمالی، جنوبی، مردمان ساکن هر جهت، خود را یک ملت تصور کرده و به این طریق اتحاد و همبستگی خود را پایدار ساخته‌اند. با پیشرفت تمدن در بین مردم هر جهت جغرافیایی تقسیم‌بندی ملت بر اساس خاندان و نسب قرار گرفت. با توجه به نسب، جنگ بین عربها، از قبایل مختلف مانند بنی‌هاشم، بنی تمیم، بنی خزاعه در می‌گرفت. مبنای تقسیم‌بندی اجتماعی



هندوهای هندوستان تاکنون بر این اساس استوار است.

ملل اروپایی در عصر حاضر بر اثر پیشرفت و ترقی چنین تقسیم بندی‌های نسبی و قبایلی را از بین برده و ملاک شناخت ملت‌ها را بر اساس منطقه، استان، وطن، زبان قرار داده‌اند. امروزه این تقسیم بندی در تمام جهان رواج پیدا کرده است؛ حتی در بین مسلمانان مانند: عربی، ترکی، عراقی، سندی، که در آن هم تقسیم بندی دیگری نیز صورت گرفته همانند: مصری، شامی، حجازی، اجرای امور دولتی نیز بر این اساس قرار داده شده. در اثر آن تعصب میهن پرستی سبب تعاون و اتحاد و همبستگی گردیده است.

تقسیم قرآنی برای ملیت و گروه بندی

قرآن کریم باز به انسان درس فراموش شده‌ای را یاد آور می‌شود. در آیات اولیه سوره نساء فرمود: ای مردم شما فرزندان یک پدر و مادر هستید. در این باره رسول الله ﷺ در خطبه حجة الوداع آن را چنین تشریح فرمودند که هیچ عرب بر عجم یا سرخ بر سیاه برتری ندارد و ملاک فضیلت تنها بر تقوا و اطاعت خداوند متعال است. قرآن کریم در آیه ۱۰ سوره حجرات «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» برابری و برادری مسلمانان را اعلام فرموده که، سیاهان حبشی با سفید بوستان ترکی و روسی یا عجم‌ها بر قریش و نژاد هاشمی یکسانند پس مسلمانان یعنی تسلیم شدگان خداوند و رسول الله ﷺ یک ملت و منکران آنان از ملت دیگر به حساب می‌آیند.

حسن زبصره بلال از حبش سهیب از روم

زخاک مکه ابوجهل این چه بوانعجیبی است.

حتی قرآن کریم در آیه ۲ سوره تعابین اعلان فرمود: «خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرًا وَ مُؤْمِنًا» خداوند شما را خلق نموده و سپس به دو گروه کافر و مؤمن تقسیم کرده است. اثر همین تقسیم بندی قرآنی بود که در جنگهای بدر و احزاب و

حنین همبستگی و اتحاد از برادران نسبی که اطاعت خدا و رسول خدا را به جای نمی آوردند قطع شده و مورد ضرب شمشیرهای برادران مسلمان خویش قرار می گرفتند. این واقعیات را می توان از غزوات بدر و احد و خندق مشاهده کرد.

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد

فدای یک تن بیگانه که آشنا باشد

آیه مذکور در قرآن کریم نمایانگر چنین اصول صحیح و معقول اتحاد و همبستگی است.

«تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» به نیکی و خداترسی یکدیگر را کمک کنید و به بدی و ظلم با همدیگر همیاری نکنید. و این آیه اساس و بنیاد تعاون و همبستگی نیکی و خداترسی است و گفته نشده است که فقط با مسلمانان نیکی کنید و با غیر آنان نیکی نکنید.

به عبارت دیگر یاری دادن برادر مسلمانی که با ظلم و جور به مردم پیش می رود درست نیست. شاید در اثر عدم کمک از راه ناصواب خویش منحرف شده و به طریق صواب برگردد و زندگی دنیا و آخرتش بریاد فرود. در صحیح بخاری و مسلم از حضرت انس رضی الله عنه مروی است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «انصراخاک ظالماً او مظلوماً» یعنی به برادرت کمک کن چه ظالم باشد و چه مظلوم. صحابه کرام که به رنگ تعالیم قرآن رنگ شده بودند با تعجیر پرسیدند که یا رسول الله، ما کمک برادر مظلوم را فهمیدیم اما غرض از کمک به ظالم چیست؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: که او را از ظلم باز داشتن. در این تعلیم قرآن کریم «بِرٍّ و تقوی» یعنی نیکی و خداترسی را معیار اصلی قرار داده و آبادانی ملت مسلم را بر این استوار کرده و به تعاون و تناصر بر این دعوت داده و در مقابل این «اِثْم و عدوان» را جرم سخت قرار داده و از تعاون بر آن منع فرموده است دو لفظ «بِرٍّ و تقوی» را اختیار فرمود.



به نظر جمهور علما منظور از «بر» عمل نیک و هدف از «تقوی» ترک بدیها و منکرات است و کلمه «اثم» به معنی معصیت و گناه مطلق است. خواه در عبادت و یا در حقوق. رسول الله ﷺ در باره تعاون و کمک به (بر و تقوا) فرموده است: «الدال علی الخیر کفعله» ثواب شخصی که فردی را به عمل خیر دلالت دهد مانند کسی است که خود او آن عمل خوب و پسندیده را انجام می دهد. و در صحیح بخاری بیان شده که رسول کریم ﷺ فرمود: هر کسی که مردم را به طرف هدایت و نیکی دعوت دهد هر چند مردم بر دعوت او عمل نیک انجام دهند به اندازه نیکی آنان به او ثواب می رسد. بدون این که از ثواب آنان چیزی کاسته شود. و هر کسی که مردم را به طرف گمراهی و گناه دعوت دهد پس هر چند مردم از دعوت او به گناه مبتلا شوند، برابر گناهان آنان بر او هم گناه عاید می گردد بدون این که از گناهان آنان چیزی کاسته شود.

این کثیر به روایت طبرانی از رسول الله ﷺ چنین نقل کرده است که: اگر کسی جهت کمک و مساعدت به ظالم قدم بردارد از اسلام خارج می شود. به این دلیل سلف صالحین از پذیرفتن پُست و مقام پادشاهان ظالم دوری جسته اند زیرا قبول چنین مسئولیتها کمک به ظالم است.

در تفسیر «روح المعانی» ذیل آیه کریمه «فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيْرًا لِّلْمُجْرِمِيْنَ» این حدیث منقول است که رسول کریم ﷺ فرمود که: روز قیامت ندا می آید که ظالمان و حامیان آنان کجا هستند و پس از آن حتی افرادی که دوات و قلم افراد ظالم را درست کرده بودند باهم در تابوتی آهنی به جهنم انداخته می شوند. بنابر این قرآن و سنت انتشار دادن نیکی، انصاف و همدردی را وظیفه هر فرد دانسته و برای انسداد جرایم و ظلم و جور، تک تک افراد ملت را چنین سپاهبانی قرار داده که در نهان و آشکارا به سبب خوف و ترس از خدا، خود را مجبور به انجام وظیفه بدانند. لذا کارهای صحابه و تابعین در اثر چنین تعلیم و تربیت حکیمانه ای بوده که دنیا آنها مشاهده کرده است.

امروزه کشورها زمانی که خطر جنگ را احساس کنند مردم را جهت آموزش نظامی بسیج و به فراگیری تعلیمات نظامی اهتمام می‌کنند در حالی که در باره انسداد جرایم و دعوت دادن به کارهای نیک و بازداري از اعمال بد چنین بسیجی صورت نمی‌گیرد. و ظاهر است که این امر نه با تمرینات نظامی انجام می‌گیرد و نه با بسیج مردمی؛ بلکه این هنر تعلیم و تعلم است که به عهده آموزشگاهها می‌باشد. ولی متأسفانه نه تنها بیان آن در «آموزشگاهها» وجود ندارد بلکه ممنوع است و در عوض برای «اثم و عدوان» راه باز است. زمانی که ملت از تشخیص حق و ناحق یا حلال و حرام بیگانه شده و انجام چنین جرایمی را پیشه خود ساخته‌اند. پلیس چگونه می‌تواند از ارتکاب چنین جرایمی جلوگیری نماید. امروزه ارتکاب جرایمی از قبیل دزدی، راه‌زنی، فواحش، قتل و غارتگری در کشورها روز به روز بیشتر می‌گردد و مأمورین انتظامی از انسداد آنها عاجزند. این امر به دو دلیل انجام می‌شود.

اول این‌که: نه تنها دولتها و افراد مقتدر، زندگی خویش را بر مبنای «بر و تقوا» منطبق نساخته‌اند، بلکه از پیاده کردن چنین روشی خجالت و شرم‌منده می‌شوند ولو این‌که متحمل دشواریهای زیادی گردند. افسوس که ایشان این جرعه تلخ را ننوشیده تا در عوض لذت و حیات طیبه و امن و امان الهی را تجربه کنند.

دوم این‌که: مردم عوام چنین تصور می‌کنند که جلوگیری از وقوع جرم تنها وظیفه دولت است، لذا نسبت به انجام جرایم معتاد گشته و سرپوشی گذاشتن را بر روی واقعات و یا افشای جرایم را نوعی نگهداری اسرار می‌پندارند. در صورتی که چنین سر نگهداری یعنی جرم مجرم را کتمان کردن و از شهادت آن، دوری جستن خود نوعی کمک به مجرم است که طبق دستور قرآن «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» حرام و گناه شدید است.



حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ

حرام شده است بر شما حیوان مرده و خون و گوشت خوک و حیوانی که نامزد کرده شده برای غیر خدا

وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا

و خفه شده و در پوست کوبیده شده و غلطیده و شاخ زده شده و آنچه بخورد درنده مگر آن را که

ذَكَيْتُمْ ^{نفس} وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ^ط ذَلِكُمْ فِسْقٌ ^ط

ذبح کنید و آنچه ذبح گردد بر بتها و این که تقسیم کنید به تیرها این کار گناه است.

الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ^ط الْيَوْمَ

امروز نا امید شدند کافران از دین شما پس نترسید از آنان و از من بترسید امروز

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ

من کامل کردم برای شما دین شما را و به تمام رساندم بر شما احسان خود را و پسندیدم برای شما

الْإِسْلَامَ دِينًا ^ط فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِآثِمٍ ^ط فَإِنَّ اللَّهَ

اسلام را دین پس هر کسی که مجبور باشد در گرسنگی اما برگناه مایل نباشد پس خداوند

غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳﴾

بخشاینده و مهربان است.

خلاصه تفسیر

بر شما (این حیوانات و غیره) حرام شده‌اند (حیوان) مرده (که با وجود واجب

الذبح بودنش بدون راه شرعی بمیرد) و خون (که روان باشد) و گوشت خوک (هم

چنین همه اجزای آن) و آن حیوان که (به قصد قربت) به غیر الله نامزد کرده شود و

آن که با خفگی بمیرد و آن که با زدن بمیرد و آنچه از بالا غلتیده بمیرد (مثلاً از

کوهی یا در چاهی) و آن که با تصادف دیگری بمیرد و آن که آنرا درنده (گرفته) به

خوردنش مشغول باشد (و از صدمه این بمیرد) مگر (از «منخنقه» گرفته تا «مَا أَكَلَ

السَّبْعُ» آنچه مذکور است) آن که (پیش از مردن طبق روش شرعی) ذبح کنید (آن از این حرمت مستثنی است) و (نیز) آن حیوان که بر پرستشگاهان (غیرالله) ذبح گردد (حرام است اگرچه به زبان بغیرالله نامزد نکند زیرا که ملاک حرمت بر نیت خبیثه است که گاهی آن به قول ظاهر می‌گردد که نامزد کند گاهی به فعل که بر چنین مکانهایی ذبح کند) و این (هم حرام است) که (گوشت و غیره را) به وسیله تیرهای قرعه تقسیم کنید این همه گناه (و حرام) اند امروز (یعنی الآن) ناامید شده‌اند کافران از (مغلوب و کم شدن) دین شما (زیرا که ماشاءالله اسلام کاملاً انتشار یافته است) پس از ایشان (کافران) ترسید (که می‌خواهند دین شما را کم بکنند) امروز من دین شما را برای شما کامل کردم (در نیرو هم که از آن کفار مأیوس شدند و در احکام و قواعد هم) و (با این اكمال) من انعام خودم را بر شما اتمام کردم. (انعام دینی را هم که احکام تکمیل شدند و انعام دنیوی را که نیرو حاصل شد و در اكمال دین هر دو آمدند) و من اسلام را برای دین قرار گرفتن شما (برای همیشه) پسند کردم. (یعنی تا قیامت دین شما همین خواهد ماند این منسوخ شده دین دیگری تجویز نخواهد شد پس باید که شما از نعمت من تشکر کرده بر این دین کاملاً استوار بمانید) پس (بعد از دریافت کردن حرمت اشیاء بالا این راهم دریابید) که هر کسی که در شدت گرسنگی بی‌تاب باشد و (به این سبب چیزهای بالا را بخورد) به شرطی که به طرف گناهی تمایل نداشته باشد (یعنی نه از مقدار نیاز بیشتر بخورد و نه مقصدش لذت باشد که در سوره بقره به لفظ «غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ» تعبیر شده است) پس یقیناً الله تعالی عفو کننده است (اگر مقدار نیاز کاملاً اندازه گیری نشد و یک لقمه بیشتر خورد و) رحم کننده‌اند (که در چنین حال اجازه فرمود).

معارف و مسایل

این سومین آیه از سوره مائده است که مسایل فرعی و اصلی بسیاری در آن بیان شده است



اولین مسئله: در مورد حیوانات حلال و حرام است. تمام حیواناتی را که خوردن گوشت‌شان برای بدن انسان مضر بوده و یا سبب ایجاد مرض در بدن می‌گردد و یا این‌که از نظر معنوی سبب تخریب مسایل اخلاقی و کیفیات قلبی می‌گردد قرآن حرام قرار داده و در شمار خبائث به حساب آورده است. اما حیواناتی که خوردن گوشت آنها از نظر جسمی و یا روحی خطری برای انسان نداشته باشد پاک و حلال دانسته است. خداوند در این آیه می‌فرماید: حیوان مردار بر شما حرام شده، مراد از آن حیوانی است که بدون ذبح در اثر مرض یا به‌طور عادی بمیرد، گوشت چنین حیوانی از نظر طبّی برای انسان دارای ضرر جسمی و روحی است. البته آن حضرت ﷺ در احادیث دو مورد را مستثنی کرده است: یک ماهی، دوم ملخ. این حدیث را مسند احمد، ابن ماجه، دارقطنی، بیهقی و غیره روایت کرده‌اند.

دومین: چیزی که در این آیه حرام قرار داده شده خون است و در آیه ۱۴۵ سوره انعام «أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا» تصریح فرمود که: مراد از خون، خون روان است بنابراین این خون موجود در جگر و طحال با وجود خون بودنش از این حکم مستثنی می‌باشند در حدیث مذکور جایی که از میته ماهی و ملخ را مستثنی فرموده همانجا نیز خون جگر و طحال را نیز مستثنی قرار داده است.

سومین مورد: «لحم خنزیر است» که آن را حرام فرموده است. مراد از لحم تمام بدن آن است که شامل گوشت و رگ و پی هم می‌باشد.

چهارم: حیوانی است که برای فرد یا چیزی غیر از خداوند نامزد شود. در این صورت اگر هنگام ذبح آن حیوان نامی، غیر از خدا برده شود، شرک آشکار است. چنین حیوانی به اتفاق علما در حکم مردار است. مانند مشرکان عرب که حیوان را به نام بتان خود ذبح می‌کردند یا افراد جاهل که برای فقیر حیوان را ذبح می‌نمایند اگر در موقع کشتن حیوان نام خدا برده شود. ولی نذر برای غیر از خدا باشد جمهور فقها آن را در «مَا أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ» قرار داده حرام گفته‌اند.

مورد پنجم: «مُنْحَنِقَةً» یعنی حیوانی که در اثر خفه کردن هلاک شده و یا خود بخود در دام و جایی دیگر گلویش گیر کرده و خفه شده باشد، حرام است. «مُنْحَنِقَةً وَ مَوْقُودَةً» هر دو از میته‌اند. ولی هدف از ذکر جداگانه آن این است که اهل جاهلیت آنها را جایز می‌شمردند.

ششم: «مَوْقُودَةً» یعنی آن حیوانی که در اثر ضربه شدید بمیرد مانند: مردن حیوان بر اثر ضربه سنگ و چوب و غیره ... همچنین شکاری که قسمت نوک تیز تیر به آن بر خورد نکرده، بلکه در اثر ضربه از پای درآید جزو موقوده است.

حضرت عدی بن حاتم در خدمت رسول کریم ﷺ آمده عرض کرد که من بسا اوقات از تیر معراض شکار می‌کنم اگر شکار از این بمیرد آیا من می‌توانم گوشت آن را بخورم؟ آن حضرت ﷺ فرمود که: اگر شکار بر اثر برخورد تیر از جهت عرض مرده است آن در حکم موقوده داخل است؛ لذا آن را نباید خورد و اگر از جانب تیزی به او اصابت کرده و آنرا جرح کرده باشد خوردن گوشت آن جایز است. این روایت را جصاص با سندش در «احکام القرآن» نقل کرده است. البته شرط براین است که به وقت انداختن تیر بسم الله گفته و تیر انداخته شده باشد. فقها شکاری را که با گلوله تفنگ مرده باشد جزو موقوده به حساب آورده و حرام دانسته‌اند. امام جصاص از حضرت عبدالله بن عمر نقل کرده است که او می‌فرمود «المقتولة بالبندقه تلك الموقوده» یعنی حیوانی که به وسیله تفنگ قتل شده موقوده بوده و حرام است. امام اعظم، شافعی، مالک و غیره همه بر این متفق‌اند. (قرطبی)

هفتم: «متردیه» یعنی آن حیوانی که از کوهی یا تپه‌ای یا ساختمانی بلند یا در چاهی و غیره افتاده و بمیرد آن هم حرام است. بنابر این از حضرت عبدالله بن مسعود روایت شده که اگر شکار بر کوهی ایستاده و شکارچی بر تیر بسم الله خوانده و به طرف آن انداخته و در اثر ضربه تیر به سمت پایین غلتید و مرد



گوشت آن را نباید خورد، زیرا که در این صورت احتمال دارد که مرگ آن به ضربه تیر نبوده، بلکه به صدمه غلتیدن باشد از این جهت جزو متردیه است. اگر هنگام شکار پرنده، تیر به او اصابت کرد و پرنده به آب افتاد و مرد خوردن گوشتش جایز نیست زیرا ممکن است مرگ آن پرنده در اثر غرق شدن در آب باشد. و حضرت عدی بن حاتم این مطلب را از رسول کریم ﷺ روایت کرده است. (جصاص)

هشتم: «نطیحه» و آن عبارت از: حیوانی است که در اثر تصادف با ماشین، قطار و یا حیوانی دیگر بمیرد.

نهم: حیوانی است که مرگ آن به وسیله پاره کردن حیوان درنده صورت گرفته است. بعد از بیان اقسام نه گانه‌ای که حرام است با توجه به جمله «الآ مَا ذُكِّنْتُمْ» یک استثنا وجود دارد و آن این‌که اگر حیوانی در پنج مورد اخیر زنده یافت شد و سپس ذبح گردید خوردن گوشت آن جایز است. این استثنا شامل چهار مورد اول نمی‌شود، زیرا که در «میتة» و «دم» امکان ندارد و خنزیر و «ماهل لغیر الله» فی ذاته حرام اند ذبح و یا عدم ذبح در آنها یکسان است. بنابراین این حضرت علی رضی الله عنه، ابن عباس رضی الله عنهما، حسن بصری رضی الله عنه، و غیره سلف صالحین براین متفق‌اند که این استثنا از مابعد چهار قسم، به «منخنقه» و مابعد متعلق است. بنابراین، مطلب آن این‌که اگر در تمام این صورتهای حیوان زنده یافت شد، علایم زندگی محسوس گردید و در آن حال به نام خدا ذبح گردید، پس آن حلال است. برابر است که منخنقه باشد یا موقوده یا متردیه و یا نطیحه، یا آن‌که آن را درنده‌ای پاره کند؛ از اینها در هر کدام که آثار زندگی محسوس گردید و ذبح شد حلال است.

دهم: آن حیوان، حرام است که بر نصب، ذبح گردد. نصب آن سنگهایی هستند که دور و بر کعبه بر پا شده بودند و اهل جاهلیت آنها را پرستش می‌کردند و حیوانات را به نزد آنها آورده قربان می‌کردند و آنرا عبادت قرار

می دادند. اهل جاهلیت با خوردن همه این حیوانات که در خبائث داخل اند عادت داشتند، قرآن کریم همه اینها را حرام قرار داد.

یازدهمین: چیزی که در این آیه حرام قرار داده شده است «استقسام بالازلام» است. «ازلام» جمع «زلم» است آن تیری است که جاهلیت عرب برای این کار مقرر کرده بود که توسط آن بخت آزمایی انجام می شد. آنها هفت عدد تیر بودند به نزد خادم کعبه و روی هر یکی از آنها «نعم» یا «لا» و یا الفاظ دیگری نوشته شده بود. وقتی کسی می خواست بخت خویش را بیازماید یا مفید و یا مضر بودن چیزی را در آینده بداند به نزد خادم کعبه می رفت و صد درهم به او نذرانه می داد و او آن تیرها را یکی یکی از ترکش بیرون می آورد اگر چنانچه روی تیر لفظ «نعم» وجود داشت کار را خوب و یا اگر لفظ «لا» یعنی نوشته شده بود آن کار را بد می دانستند و از انجام آن خودداری می کرد. و ذکر آنها در ضمن سلسله حیوانات به این وجه آمده است که عرب به این مسئله معتاد بودند که چند نفر مشترکاً حیوانی را ذبح می کردند تقسیم گوشت بین افراد به قید قرعه و سیله آن تیرها انجام می شد. و این نوعی قمار بود؛ زیرا به بعضی ها کمتر و به گروهی بیشتر و به عده ای اصلاً گوشت نمی رسید.

بنابر این در ضمن بیان حرمت حیوانات، حرمت این روش کار هم بیان گردید علما فرموده اند که خیر از احوال و امور غیبی به وسیله اهل جفر یا دیدن نقوش دست یا فال گرفتن و امثال آن در حکم استقسام بالازلام است. و لفظ استقسام بالازلام گاهی بر قمار هم اطلاق می شود زیرا که در آن به طریق قرعه اندازی یا بلیط فروشی حقوق تعیین می گردد این هم به نص قرآن کریم حرام است که آن را قرآن کریم به نام «میسر» ممنوع قرار داده است از این جهت حضرت سعید بن جبیر، مجاهد و شعبی فرموده اند که: همان طوری که عرب ها به وسیله ازلام سهام استخراج می کردند مشابه آن در فارس و روم مهرهای شطرنج، میسر، و غیره وجود داشت و همه آنها در حکم ازلام هستند. (مظہری)



«ذَلِكُمْ فِسْقٌ» یعنی هم چنین طریقه بخت آزمایی یا تقرر سهام، فسق و گمراهی است. «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» یعنی امروز کفار از این که بر دین شما غالب بیایند مأیوس شده‌اند بنابراین شما از آنان هیچ گونه احساس خطری نباید داشته باشید البته از خدا باید بترسید. این آیه در سال دهم هجرت در حجة الوداع روز نهم ذوالحجة زمان وقوف در عرفات بر رسول اکرم ﷺ نازل شد هنگامی که مکه و تقریباً تمام سرزمین عرب فتح شده و بر تمام جزیره العرب قوانین اسلام جاری گشته بود. قبلاً کفار توطئه‌ای را تدارک می‌دیدند که چون مسلمانان در مقایسه با آنان کمتر و ضعیف‌ترند. ایشان را باید از پای درآورد. اما نزول این آیه بیانگر آن است که کفار حوصله و یا نیروی خود را از دست داده‌اند. بنابراین مسلمانان از آنان مطمئن شده باید به اطاعت و عبادت پروردگار خویش مشغول باشند. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» این آیه شأن نزول بخصوصی دارد، زیرا نزول آن در روز عرفه که سیدالایام و مصادف شده بود با روز جمعه که دارای فضایل بی‌شماری است و در میدان عرفات نزدیک جبل الرّحمة که مکانی است مخصوص جهت نزول رحمت وقت بعد از عصر بوده که در عموم روزها هم وقت مبارکی است و به ویژه در روز جمعه که ساعت استجاب دعا طبق روایات بسیاری در همین است و روز عرفه با ویژگیهای بیشتر وقت بخصوص، استجاب دعاست. اولین اجتماع بزرگ مسلمانان است برای برگزاری مراسم حج که تقریباً در آن یکصد و پنجاه هزار صحابه کرام شرکت داشتند. رحمت للعالمین با اصحاب کرام در دامن جبل الرحمة بر شتر خویش «عضباء» سوار و در انجام بزرگترین رکن حج یعنی وقوف در عرفه مشغول بود. در سایه این فضایل و برکات و رحمتها این آیه بر رسول کریم ﷺ نازل شد. صحابه کرام بیان فرموده‌اند که وقتی این آیه به وسیله وحی بر آن حضرت ﷺ نازل گردید طبق معمول ثقل و سنگینی وحی آنقدر احساس شد

که ناقه آن حضرت ﷺ به تدریج خم گشته تا بر زمین نشست. حضرت عبدالله بن عباس می‌فرماید که این آیه تقریباً آخرین آیه قرآن است که بعد از آن آیه‌ای مربوط به احکام نازل نگردیده است. فقط چند آیه ترغیب و ترهیب است که نزول آنها بعد از این آیه بیان شده است. بعد از نزول این آیه آن حضرت ﷺ فقط به مدت هشتاد و یک روز در قید حیات ماندند^(۱)، زیرا که در سال ۱۰ هـ نهم ذوالحجه این آیه نازل شد و دوازدهم ربیع‌الاول سال ۱۱ هـ آن حضرت ﷺ وفات یافتند. این آیه که با این شأن و اهتمام نازل شده است مفهوم آن هم برای ملت اسلام و مسلمانان یک بشارت خیلی بزرگ و انعام عظیم و وجه امتیازی است. که خلاصه آن این است که معیار نهایی دین حق و نعمت الهی که در این جهان به بنی نوع انسانی اعطا شدنی بود آن روز تکمیل گردید. گویا که از زمان آدم علیه السلام که نزول دین حق و نعمت الهی و ترویج آن شروع شده بود و در هر زمان و هر منطقه که بخشی از این نعمت به مناسب حال به نوع بشر داده می‌شد امروز آن دین و نعمت به صورت تکمیل به خاتم الانبیا و امت ایشان ارزانی داشته شد. در این، شأن امتیاز و سعادت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله در تمام زمرة انبیا و رسل اظهار گردید و این در مقابله تمام امم جهت اظهار شأن این امت مورد رحم قرار گرفته هم دلیل روشنی از این جهت بود که یک بار چند نفر از علمای یهود در خدمت حضرت فاروق اعظم عمر بن الخطاب رضی الله عنه حاضر شده و عرض کردند که در قرآن شما یک چنین آیه‌ای هست که اگر بر یهود نازل می‌شد، روز نزول آن را جشن و عید می‌گرفتند. فاروق اعظم رضی الله عنه سؤال کرد که

۱- از حساب فوق نهم ذوالحجه و دوازدهم ربیع‌الاول لازم می‌آید که آن حضرت صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه نبود و

رضی الله عنه یک روز باقی بمانند نه هشتاد و یک، پس حق همان است که مفتی رشید احمد در احسن الفتاوی ج ۲، ص ۳۶۸،

نوشته که وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله در یکم ربیع‌الاول سنه ۱۱ هـ بوده است که با این حساب هشتاد و یک روز درست در



آن کدام آیه است آنان همین آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را خواندند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در پاسخ به آنان فرمود ما می دانیم که این آیه در چه مقام و چه روزی نازل شده است. که منظور شان روز عرفه و جمعه بود. اشاره به این موضوع بود که آن روز دو عید دربر دارد یکی عرفه دوم جمعه.

اصول اسلامی برای برگزاری جشن

در پاسخ فوق، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به یک اصل اسلامی که نشانه امتیاز اسلام است اشاره فرمود و آن این که اسلام به جای برگزار کردن جشنهای روزهای تاریخی تولد یا وفات شخصیتها یا آزادی کشوری که در میان مردم جهان رواج یافته و مرادف یا اشخاص پرستی است اصول برای یادگاری اهداف و مقاصد خاصی که در رشد جامعه اسلامی مؤثر باشد بجا گذاشته است. مثلاً خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به خلیل الله خطاب کردند و به استاد آیات قرآنی از او امتحاناتی به عمل آمد و در تمام آنها به پیروزی کامل دست یافت. چنان که آیه ۱۳۴ بقره «وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» همین مفهوم را ادا می کند. اما نه روز تولد و وفات او جشن گرفته شد و نه به روز تولد و وفات پسر او اسماعیل علیه السلام و والده ایشان و احوال دیگر، یادگاری بر پا گشت.

آری آنچه از اعمال ایشان متعلق به مقاصد دین بود نه تنها یادگار آنها حفظ گردید، بلکه فرض و واجب و جزء مذهب و دین نسلهای آینده محسوب گردید. قربانی، ختنه، سعی در میان صفا و مروه، سنگریزه زدن در سه جای منی این همه یادگارا از افعال همان بزرگان اند. که آنان اینها را برای رضاجویی خداوند و پای مال کردن جذبات نفسانی و تعدیل تقاضای طبیعی انسان انجام داده اند. و در آنها برای مردم هر قرن و زمان درس عبرت است که مردم برای

رضاجویی خداوند تعالی محبوب ترین چیز خود را باید فدا کنند. در اسلام به جای این که روزهای تولد یا وفات کسی را یادگاری قرار دهند، ایام عبادی را جشن می گیرند مانند شب برات، رمضان، شب قدر، یوم عرفه، یوم عاشورا و غیره. در اسلام دو عید بیشتر وجود ندارد. یکی عید فطر بعد از اتمام ماه رمضان و آغاز اشهر الحج و دیگری عید قربان که بعد از فراغت احکام حج است.

خلاصه مطلب این که از پاسخ فاروق چنین نتیجه گرفته می شود که مسلمانان نباید مانند یهود و نصارا و همانند دوره جاهلیت واقعه های تاریخی را جشن بگیرند. اما متأسفانه جاهلیت جدید سبب شده تا فرهنگ غلط بعضی از کشورها یا مذاهب مانند جشن گرفتن روز تولد عیسی علیه السلام توسط مسیحیان، بعضی از مسلمانان روز تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را عید قرار دهند و به چراغانی کردن و شمع افروزی و تظاهرات خیابانی و امثالهم پردازند و چنین عملی در روش صحابه کرام و تابعین و اسلاف اصلاً یافت نمی شود. در حقیقت جشن گرفتن چنین سالروزها و امثالهم در بین اقوامی رواج دارد که از حیث افراد عالی و شجاع که دارای کارنامه های جالبی باشند فقیر بوده و ناچاراً عملکردهای افراد انگشت شماری را افتخارات ملی و یادگاریهای تاریخی به حساب می آورند. اگر رسم بزرگداشت سالروزها در اسلام رواج یابد باید روزهای تولد، وفات و سایر وقایع مهم و تاریخی یکصد و بیست چهار هزار پیامبر جشن گرفته شود که در چنین صورتی هیچ روزی از ایام سال خالی از روزهای سالگرد و تاریخی نخواهد بود و دائماً باید در این جشنها غرق باشیم. چنانچه زندگی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را بررسی کنیم از روز تولد تا زمان رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله کلیه کارهایی را که در حیات خویش انجام داده نزول آیات قرآن بر آن حضرت صلی الله علیه و آله، هجرت، وقوع جنگهای ایشان مانند: غزوه بدر، احد، خندق، فتح مکه، حنین، تبوک و هم چنین هزاران معجزه اش و به عبارت دیگر



هر روز و هر ساعت رسول اکرم ﷺ دارای یادگاری است. آیا مسلمانان باید آنها را جشن بگیرند؟

علاوه بر این بعد از پیامبر اکرم ﷺ یکصد و پنجاه هزار صحابه که هر یک الگویی از رسول خدا ﷺ هستند آیا سزاوار جشن یادبود نمی باشند؟ بعد از اکابر صحابه و اولیاء الله و علما و مشایخ قرار دارند که هر کدام شایسته چنین یادبود می باشد. و سرانجام بعد از او به میلیاردها خواهد رسید بنابر این اگر چنین مراسمی در حق کسانی برگزار شود آیا بی انصافی نیست که حق بقیه نادیده گرفته شود؟ حال اگر برای همه افراد و روزهای تاریخی آنها مراسمی در نظر گرفته شود نه تنها تمام ایام بلکه در هر ساعت چندین جشن باید برگزار گردد. بدین جهت است که رسول اکرم ﷺ و صحابه ایشان چنین روشی را از رسوم جاهلیت به شمار آورده و از نظر، دور نگه داشته اند، گفتار فوق حضرت عمر فاروق اعظم رضی الله عنه دال بر این مورد است؛ حال به تفصیل معنی و مطالب آیه فوق گوش فرا دهید. در این آیه حق تعالی جل شأنه به رسول کریم ﷺ و امت مرحوم باعطای انعام خاصی بشارت داد. یکی اکمال دین، دوم اتمام نعمت و سوم انتخاب شریعت اسلام برای این امت.

معنی اکمال دین را ترجمان القرآن حضرت عبدالله بن عباس و غیره چنین بیان فرموده اند. که امروز تمام حدود و فرایض و احکام و آداب دین حق، تکمیل شدند؛ الآن نه نیاز برای اضافه و ازدیاد چیزی باقی است و نه احتمال کاستن وجود دارد. (روح)

از اینجاست که بعد از آن در احکام اسلام حکم جدیدی نازل نشد. و چند آیه که بعد از این نازل شد یا مشتمل بر مضامین ترغیب و ترهیب و یا که در تأکید احکامی بودند که قبلاً ذکر آنها رفته است و این امر منافی آن نیست که ائمه مجتهدین احکام شرعی حوادث و واقعات جدید را مطابق اصول و اجتهاد بیان کنند، زیرا که قرآن کریم همان طور که حدود و فرایض احکام شرعی را

بیان کرده هم‌چنین اصول اجتهاد را در قرآن کریم متعین فرموده‌است. و احکامی که به وسیله آنها تا قیامت استنباط گردد همه آنها از یک حیث احکام بیان کرده قرآن کریم محسوب می‌شوند زیرا که مطابق به آن اصول می‌باشند که قرآن بیان فرموده‌است.

خلاصه این‌که مطلب اکمال دین طبق تفسیر حضرت عبدالله بن عباس این است که تمام احکام دین تکمیل گردید. الان نه در آن نیاز به زاید باقی است و نه منسوخ شده احتمال کسر هست زیرا که بعد از آن متصلاً سلسله وحی به وفات آن حضرت ﷺ منقطع شدنی بود و بدون وحی الهی هیچ حکم قرآنی نمی‌تواند منسوخ قرار گیرد. و احکامی که به ظاهر مطابق با اصول اجتهاد از طرف فقها و مجتهدین اضافه شده‌است آنها در حقیقت زیادی نیستند بلکه توضیح و بیان احکام قرآنی هستند.

مراد از اتمام نعمت، غلبه و عروج مسلمانان و مغلوب و مفتوح شدن مخالفین ایشان است که ظهور آن به وسیله فتح مکه مکرمه و محو آثار جاهلیت و عدم شرکت مشرکان در حج آن سال انجام گرفت. در این جا در الفاظ قرآن کریم این امر هم قابل توجه است که با «دین» لفظ اکمال استعمال شده و با نعمت لفظ اتمام در حالی که به ظاهر هر دو لفظ به معنی یکدیگر و مترادف مفهوم می‌شوند. اما در واقع مفهوم آن دو تا فرق دارد امام‌راغب اصفهانی در «مفردات القرآن» آن را چنین توضیح داده‌است که اکمال و تکمیل چیزی، عبارت از این است که آنچه مقصد و غرض از آن چیز بود انجام گرفت. و معنی لفظ اتمام این است که اکنون نیاز و احتیاج به چیز دیگری نیست. بنابر این معنی اکمال دین این شد که آنچه مقصد از نزول قانون الهی و احکام دین بود امروز تکمیل گردید. و مقصود از اتمام نعمت این‌که اکنون مسلمانان محتاج کسی نیستند. خود حق تعالی به آنان غلبه و قوت و اقتدار عنایت فرمود که به وسیله آن می‌توانند احکام این دین حق را در جهان اجرا کنند.



در این جا این امر هم قابل تأمل است که دین به جانب مسلمانان و نعمت به طرف حق تعالی نسبت داده شده است به علت آنکه ظهور دین به وسیله اعمال و افعال افراد امت می باشد و تکمیل نعمت به راه راست از طرف حق تعالی است. (ابن قیم، تفسیر التبیان)

با این تقریر این مطلب نیز روشن گردید که اکمال دین در امروز به این معنی نیست که دین انبیای گذشته ناقص بود بلکه همان طور که در تفسیر «بحر محیط» به حواله «قفال مروزی» منقول است که دین هر نبی و رسول به اعتبار زمان او کامل و مکمل بود یعنی در هر زمان هر دین و شریعتی که برای پیغمبری نازل گردید به لحاظ آن زمان و آن قوم، کامل و مکمل بود. اما در علم خداوند این تفصیل از قبل وجود داشت که دینی که در آن زمان و برای چنان مائتی مکمل است، برای آینده و ملل مستقبل مکمل نمی باشد بلکه آن منسوخ شده برای آنان شریعت و دین دیگری نافذ خواهد گردید. بر خلاف شریعت اسلام که از همه در آخر نازل گردید و از هر جهت و لحاظ کامل و مکمل است نه به زمان خاصی اختصاص دارد و نه به منطقه و کشور و یا قومی. بلکه تا قیامت برای هر زمان و هر منطقه و هر ملت این شریعت کامل و مکمل است. انعام سوم: که در این آیه برای امت مرحوم بیان شده است، این است که الله جل شانه به وسیله انتخاب تکوینی خویش دین اسلام را برای این امت برگزیده است که از هر حیث کامل و مکمل است و نجات و رستگاری منحصر به آن است.

خلاصه کلام این که این آیه نشان داد که دین اسلام برای امت مرحوم نعمتی بزرگ است که به او بخشیده شده و همین دین است که از هر جهت کامل و مکمل است نه بعد از آن دین دیگری می آید و نه در آن کمی و بیشی خواهد شد. از اینجا بود که وقتی این آیه نازل گشت همه مسلمانان با شنیدن آن سرور شدند مگر حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه که بر او گریه غالب شد.

آن حضرت ﷺ علت گریه را از او پرسید. عرض کرد که این آیه اشاره به این است که قیام شما در این جهان کم است زیرا که با تکمیل دین احتیاج ارسال رسول بر آورده شده رسول کریم ﷺ آنرا تصدیق فرمود. (تفسیر ابن کثیر و بحر محیط و غیره) و با وفات آن حضرت ﷺ بعد از هشتاد و یک روز این مطلب جامه عمل پوشید.

ربط «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ» در آخر آیه به حیواناتی است که حرمت آنها در شروع آیه بیان شده است و مطلب این جمله حالت ویژه ای است از قانون عمومی که اگر شخصی از شدت گرسنگی بیتاب شده و خطر مرگ بر او عارض گردد، پس در چنین صورتی اگر او از حیوانات مُحَرَّم در بالا چیزی بخورد بر او گناهی نیست. به شرط این که هدفش سیر شدن و استلذاذ نباشد بلکه به قدری بخورد که کیفیت اضطرار بر طرف شود.

مطلب «غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِآثِمٍ» همین است که در این خوردن، میل او به گناه نباشد. بلکه فقط رفع اضطرار باشد. در آخر «فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» اشاره به این مطلب است که این محرمات در چنین وقت هم به جای خود حرام و ناجایزاند تنها به خاطر اضطرار برای این شخص، عفو گردیده اند.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ لَا

از شما می پرسند که چه چیزی برای ایشان حلال است. بگو که حلال است برای شما چیزهای پاکیزه و ما علمتکم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله و آنچه آموخته اید حیوانات شکاری را برای شکار که می آموزید آنها را از آنچه خدا به شما آموخته فکلوا مما أمسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه و اتقوا الله پس بخورید از آنچه نگاه داشته اند برای شما و یاد کنید اسم خدا را بر آن و بترسید از خداوند

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۴﴾

یقیناً خداوند زود به حساب می رسد.



ربط آیات

در آیات گذشته یادآوری حیوانات حلال و حرام بود در این آیه نسبت به این معامله یک سؤال و جواب مذکور است بعضی از صحابه کرام نسبت به شکار سگ شکاری و باز سؤال کردند که در این آیه جواب آن مذکور است.

خلاصه تفسیر

مردم از شما می پرسند که (از حیوانات شکار شده سگ و باز) کدام حیوانات برای ایشان حلال شده است (یعنی حیوانات شکار که به ذبح حلال می شوند آیا به شکار کردن سگ و باز هم حلال می باشند یا که تنها بعضی حیوانات بخصوص حلال می شوند یا مطلقاً هیچ کدام حلال نمی شوند و آنچه حلال می شوند آیا برای آنها شرایطی هم هست) شما (در جواب) بگویید که همه حیوانات حلالی (که از نوع شکار قبلاً حلال اند همه آنها به وسیله شکار سگ و باز هم) حلال قرار داده شده اند (این جواب جزء اول سؤال است. جواب جزء دوم در آینده این است که برای حلال شدن شکار سگ و باز چند تا شرط است و آن این که) حیوانات شکاری را (مانند سگ و باز که) شما (به طور ویژه که بیانش آینده می آید) بیاموزید (این شرط اول است) و شما آنها را (بر شکار) هم بفرستید (این شرط دوم است) و به آنها (آموختن را که در بالا ذکر کردید) به این طریق بیاموزید که به شما خداوند (در شریعت) آموخته است (و آن طریقه این است که به سگ آموخته شود که شکار را بگیرد و از آن نخورد و به باز آموخته گردد که هرگاه صدا شود اگرچه دنبال شکار هم باشد آنرا گذاشته باز گردد این توضیح شرط اول است) پس چنین حیوانات شکاری هر حیوانی را که برای شما بگیرند آن را بخورید (این شرط سوم است که علامت آن در طریقه تعلیم بیان شد. پس اگر سگ به خوردن شکار مشغول باشد یا باز به صدا کردن بر نخورد پس مفهوم می گردد که وقتی این حیوان به گفتار او نیست پس شکار را هم برای او نگرفته است بلکه

برای خود گرفته است) و (وقتی که آن حیوان شکاری را بر شکار می‌فرستید پس) بر آن (حیوان یعنی به وقت فرستادن آن) اسم خدا را بپسید (یعنی بسم الله خوانده بفرستید. این شرط چهارم است) و (در تمام امور) از خدا بترسید (مثلاً چنان در شکار سرکرم نباشید که از نماز و غیره غافل گردید یا چنان حریص نباشید که بدون از شرایط حلت، آن حیوان را بخورید) یقیناً خداوند زود به حساب می‌رسد.

معارف و مسایل

در سؤال و جواب فوق الذکر چهار شرط برای حلال شدن شکار سگ و باز و غیره ذکر شده است. اول این که سگ و یا بازی که خصوصاً برای شکار تعلیم یافته باشند. مثلاً وقتی شما سگ را رها کنید آن شکار را گرفته نزد شما بیاورد و خود به خوردن آن مشغول نباشد و برای باز این اصول مقرر شده که وقتی شما آنرا فرا خوانید فوراً برگردد اگر چه در تعقیب شکار باشد. وقتی که این حیوانات شکاری چنین تعلیم دیده باشند ثابت می‌گردد که آنچه شکار می‌کنند برای شماست نه برای خودش. در چنین حالتی شکار آن حیوانات شکاری، شکار خود شما محسوب می‌شود و اگر گاهی آنها بر خلاف این تعلیم بروند مثلاً سگ خود به خوردن شکار مشغول باشد یا باز به صدای شما باز نگردد پس این شکار برای شما نبوده بنابراین خوردن آن جایز نیست.

شرط دوم: این که شما فوراً با اراده خویش سگ یا باز را در عقب شکار رها کنید. چنین نباشد که آنها خود بخود در عقب شکار رفته آن را شکار کنند. بیان این شرط در آیه مذکور از لفظ «مَكْلَبِينَ» شده است. این لفظ در اصل از تکلیب مشتق است که معنی اصلی آن آموختن سگهاست. سپس به معنی آموختن عموم حیوانات شکاری و رها کردن آنها در پشت سر شکار هم مستقل شده است. صاحب جلالین «مَكْلَبِينَ» را به ارسال تفسیر کرده که معنی آن رها



کردن در پشت سرشکار و نیز این قول در تفسیر قرطبی هم منقول است. شرط سوم: این است که خود حیوان شکاری شکار را نخورد بلکه نزد شما بیاورد و این شرط از لفظ «مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» بیان شده است. شرط چهارم: این که وقتی سگ شکاری یا باز را بر شکار رها می‌کنید «بِسْمِ اللَّهِ» خوانده شود و سپس رها گردد. هرگاه تمام این شرایط چهارگانه تکمیل شدند پس اگر حیوان تا زمان رسیدن شما مرده بود باز هم حلال است نیاز به ذبح ندارد. وگرنه بدون ذبح برای شما حلال نخواهد شد.

نزد امام اعظم ابوحنیفه شرط پنجم این هم هست که این حیوان شکاری شکار را جرح هم نکند و در لفظ «جَوَارِحِ» اشاره به این شرط هم موجود است. مسئله: این حکم حیوان وحشی است که در کنترل کسی نیست و اگر حیوان وحشی در کنترل کسی باشد پس آن بدون ذبح قانونی حلال نخواهد شد. در آخر آیه چنین هدایت گردید که به وسیله شکار خداوند حیوانات را حلال کرد اما چنان در پی شکار قرار گرفتن که از نماز و احکام شرعی غفلت شود جایز نیست.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ وَ

امروز حلال گردانیده شد برای شما همه چیزهای پاکیزه و طعام اهل کتاب حلال است برای شما و

طَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ

طعام شما حلال است برای آنان و زنان پاکدامن ایماندار و زنان پاکدامن از کسانی که

أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ

داده شده‌اند کتاب پیش از شما وقتی که بدهید به ایشان مهر ایشان را در حالی که

مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسْفِحِينَ وَلَا مَتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ

در قید درآورنده باشید نه شهوت ران و نه دوست پنهانی گیرنده و هر که منکر ایمان باشد

فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٥﴾

عمل او ضایع شد و او در آخرت از زیان کاران است.

خلاصه تفسیر

امروز (همان طور که انعام دینی ابدی به شما عنایت کردید که به اكمال دین مشرف شدید هم چنین انعام دنیوی ابدی هم به شما عنایت گردید که) برای شما چیزهای حلال (که پیش از این حلال شده بودند برای همیشه) حلال گذاشته شدند (که گاهی منسوخ نخواهند شد) و ذبیحه کسانی که (پیش از شما) کتاب آسمانی داده شده بودند (یعنی یهود و نصارا هم) برای شما حلال است (حلال شدن آن چنان یقینی است که) ذبیحه شما برای آنان حلال است و زنان پارسا هم که مسلمان باشند (برای شما حلال اند) و (همچنان که حلال شدن زنان مسلمان یقینی است همچنین) زنان پارسا از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب (آسمانی) داده شده است برای شما (حلال اند) وقتی که شما معاوضه آنان را به آنها بدهید (یعنی اگر چه مهردادن شرط نیست اما واجب است و زنان مذکور که حلال اند پس) به این طرز که شما آنها را زن قرار دهید (یعنی در نکاح خود در آورید که شرایط آن در شرع معلوم است) نه این که علانیه بدکاری کنید و نه در خفا آشنایی برقرار کنید (همه اینها احکام شرعی هستند که ایمان آوردن بر آنها فرض است) و هر کسی که به (چیزهایی که) ایمان (به آنها آورد) کفر کند (مثلاً از حلت حلال قطعی و حرمت حرام قطعی انکار کند) پس (هر) عمل (نیک) آن ضایع (و برباد) می گردد و آن شخص در آخرت کاملاً زیانکار می شود (پس حلال را حلال قرار دهید و حرام را حرام).



معارف و مسایل

در اولین آیهٔ سورهٔ انعام، حَلَّتْ بِهِمَ الْاَنْعَامَ یعنی حیوانات اهلی گوسفند، گاو، گاو میش و غیره بیان شد و در آیهٔ سوم تفصیلی از نه قسم حیوانات حرام آمد اما از این تفصیل در جملهٔ اول آن خلاصهٔ تمام این باب را چنین توضیح داد که در آن خاصیت حَلَّتْ و حرمت حیوانات و نیز یک معیار و قانونی هم معلوم گشت.

می فرماید: «الْيَوْمَ أَجِلُّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» یعنی امروز برای شما حلال شدند همه چیزهای پاک و تمیز- و مراد از امروز آن روزی است که در آن این آیه و آیات قبل از این نازل شدند. یعنی حَجَّةُ الْوَدَاعِ یوم عرفه سال ۱۰ هـ. مطلب این است که همان طور که امروز برای شما دین کامل و مکمل گردید و نعمت الله تعالی بر شما به اتمام رسید هم چنین چیزهای پاکیزه خداوند تعالی که قبلاً هم برای شما حلال بودند به طور دایم برقرار حلال ماندند و احتمال نسخ آنها مرتفع شد، زیرا که سلسلهٔ وحی داشت منقطع می شد.

در این جمله بیان حَلَّتْ طَيِّبَاتِ است و در آیهٔ ۱۵۷ سورهٔ اعراف فرموده: «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» یعنی طَيِّبَاتِ را برای آنان حلال می کند و خَبَائِثِ را بر آنان حرام می گرداند. در این جا در مقابل طَيِّبَاتِ خَبَائِثِ را آورده حقیقت هر دو لفظ توضیح داده شد. در لغت طَيِّبَاتِ به چیزهای پاکیزه و مرغوب گفته می شود و در مقابل آن به چیزهای گندیده و قابل نفرت خَبَائِثِ گفته می شود. بنابر این، این جمله آیه چنین نشان می دهد که هر چیز پاک و تمیز که پاکیزه و مفید باشد برای انسان حلال گردیده و آنچه گندیده و قابل نفرت و مضر است، حرام شده است. و دلیلش این که انسان مانند سایر حیوانات نیست که مقصد زندگی آن در جهان در خورد و نوش و خواب و بیداری و زنده شدن و مردن محدود باشد. او را خدا مخدوم کاینات و برای مقصد ویژه ای

آفریده است و آن مقصد اعلی بدون اخلاق پاکیزه به دست نمی آید، زیرا انسان بد اخلاق سزاوار این نیست که به او انسان گفته شود.

بنابر این قرآن کریم در مورد چنین افرادی فرموده: «بَلْ هُمْ آخِلٌ بِعَنَانٍ» یعنی آنان از چهارپایان هم گمراه تراند. وقتی که مدار انسانیت بر اصلاح اخلاق، است پس هر چیزی که اخلاق انسانی را گندیده و فاسد می کند باید انسان از آنها دور نگهداشته شود. و هر کس می داند که اشیا اطراف و محیط بر اخلاق انسانی تأثیری دارند و این روشن است که وقتی اخلاق انسانی از اشیا اطراف متأثر می باشد پس از چیزهایی که جزو بدن انسان می باشد بیشتر متأثر خواهد شد بنابراین تمیز دادن در تمام اشیا خورد و نوش الزامی است. در آمد دزدی، راهزنی، رشوه، ربا، قمار، و حرامهای دیگر که جزو بدن می باشند، لزوماً او را از انسانیت دور و به شیطنت نزدیک می گردانند.

بنابر این قرآن کریم در آیه ۵۱ سوره مؤمنون می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» در این آیه قبل از انجام عمل صالح به خوردن حلال دستور داد، زیرا عمل صالح بدون استفاده از حلال انجام نمی گیرد.

به خصوص در خوردن گوشت که قسمت مهمی از آن جزو بدن انسان قرار می گیرد. به همین دلیل در استفاده از آن باید بیشتر احتیاط کرد تا خدای نکرده از گوشت حرامی جزو غذا نگشته و منجر به فساد اخلاق نگردد. هر گوشتی که دارای میکروب بوده و برای انسان ضرر داشته باشد اسلام، خوردن آن را منع کرده است و در شریعت از جمع خبائث است، زیرا سبب فساد جسم یا روح و یا هر دو می گردد یا به عبارت دیگر بدن و یا اخلاق خوب انسان را از بین می برد. بنابراین، حرام قرار داده شده اند. در عوض اشیا پاک و پاکیزه که سبب تقویت روح و جسم می گردد و اخلاق نیکو را سبب می گردد حلال گردانیده است. منظور این که جمله قرآن پاک «أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» بیانگر احوال و فلسفه حرام و حلال است.



اکنون می‌پردازیم به بیان این‌که چه چیزهایی از حیثات و کدام اشیا از طیبیات به شمار می‌روند. آنهایی که پاک و تمیز بوده و برای انسان مفیدند جزو طیبیات و آنهایی که مضرّ و نفرت آور و گندیده‌اند از حیثات به شمار می‌روند. لذا اسلام آنها را حرام قرار داده‌است، زیرا انسانی که دارای طبع سلیم باشد از حیوانات مضرّ مانند: مردار، خون، و امثالهم نفرت دارد. بسا اوقات با غلبه رسوم زمان جاهلیت تشخیص بین خوب و بد مرتفع و خبیث بعض چیزها پنهان می‌ماند در چنین مواردی قضاوت انبیا بر همه حجّت است. زیرا از همه افراد بشر برخی دارای طبعی سلیم و پاک‌ترند و خداوند تعالی به طور خاصی تربیت آنان را به عهده گرفته و برای این‌که قلب و روان و اخلاقشان از محیط فاسد بیرون محفوظ بماند، فرشتگانی را به عنوان نگهبان آنان مقرر فرموده‌اند بنابراین این هر آن چیزی را که پیامبران از حیثات شمرده‌اند و یا از طیبیات به حساب آورده‌اند، حقیقتاً از حیثات یا طیبیات است. از زمان حضرت نوح علیه السلام تا عهد مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله حرمت خنزیر و مردار و غیره به وسیله تمام پیامبران بیان شده‌است. لذا واضح و روشن است که چنین اشیایی از حیثات به شمار می‌روند و انسانهای سلیم الطبع هر زمان آنها را مضرّ و گندیده می‌دانند.

حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمته الله در «حجّة الله البالغه» بیان فرموده‌است که اگر خوب دقت شود تمام آنچه را که اسلام حرام قرار داده‌است از دو حالت خارج نمی‌باشند.

اول این‌که آن حیوان به اعتبار فطرت و طبیعت خویش خبیث باشد. دوم این‌که طریق ذبیح آن اشتباه باشد که در نتیجه جزو میتة و مردار قرار می‌گیرد.

در آیه سوم سوره مائده نه مورد از حرام بیان شد که خنزیر (خوک) از گروه اول است. و هشت مورد دیگر جزو گروه دوم‌اند.

قرآن کریم «و یَحْرُمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ» فرموده اجمالاً به حرمت تمام حیوانات

خبث حکم صادر فرمود و تفصیل چند چیز از آن را قرآن صراحتاً بیان فرمود. مانند: لحم الخنزیر و دم مسفوح و غیره و توضیح بقیه اشیا را به عهده رسول اکرم ﷺ محوّل فرمود. آن حضرت ﷺ یکی از علایم خبث را چنین بیان فرمود. تمام حیواناتی که انسانهایی مورد غضب خدا قرار گرفته به شکل آنها تغییر چهره یافته‌اند خبیث و حرامند؛ مثلاً در قرآن بیان شده «و جعل منهنم القردة و الخنازیر» یعنی بعضی اقوام در شکل (خوک) و میمون از جهت سزا مسخ شدند، بدین ترتیب ثابت گردید که این دو نوع از حیوانات بالطبع در خبثات داخل‌اند. که اگر طبق مقررات ذبح بگردند باز هم حلال نمی‌گردند و بسیاری حیوانات چنین‌اند که از افعال و آثار آنها عموم طبائع خبث آنها را احساس می‌کنند مانند حیوانات درنده که کارشان مجروح کردن حیوانات دیگر و دریدن و خوردن و سخت دلی است.

لذا وقتی که فردی نسبت به گرگ از آن حضرت ﷺ سؤال کرد فرمودند که: آیا انسان می‌تواند آن را بخورد؟ هم‌چنین بسیاری حیوانات چنین هم هستند که خصلت آنها ایذا رسانی و ریودن چیزهاست مانند: مار، کتر دم، خفاش، مگس یا عقاب و باز و غیره...

بنابر این آن حضرت ﷺ بیان فرمودند که: حیوانات درنده مانند: شیر، گرگ، و غیره و پرندگانی هم چون عقاب، باز و امثالهم که به وسیله چنگال شکار می‌کنند همه حرام‌اند. علاوه بر این حیواناتی که در ذات آنها خست و یا تلوث به نجاست وجود دارد مانند: موش، حیوان مرده‌خوار یا الاغ و غیره که مضر بودن آنها بر هیچ انسانی پوشیده نیست نیز حرام‌اند.

خلاصه مطلب این‌که حیواناتی که شریعت اسلام آنها را حرام قرار داده بر دو نوع‌اند. یک نوع آنهایی هستند که ذاتاً خبث در وجود آنها قرار دارد. نوع دوم حیواناتی است که فی‌ذاته خبث ندارند اما ذبح آنها به طریقه شرعی که خداوند مقرر کرده است صورت نگیرد و یا اصلاً ذبح نمی‌شوند و مردن آنها به



وسيلة تصادف و ضربه دیگری صورت بگیرد، یا در موقع ذبح نام غیرالله برده شود و یا این که به وقت ذبح نام کسی برده نشود ولی نام خدا ترک گردد. ذبح چنین حیوانی در شرع اعتباری ندارد و همانند آن می ماند که بدون ذبح هلاک گردانیده شده است.

آنچه مورد توجه است این که تمام خوردنیها و نوشیدنیهای انسان از عنایات حق تعالی است و به جز از حیوانات خوردن و یا نوشیدن بقیه چیزها بدون گفتن بسم الله یا الله اکبر حرام نمی شوند. اما گفتن بسم الله مستحب است. در صورتی که ذبح حیوانات واجب و ضروری است و چنانچه عمداً از ذکر نام خدا در موقع ذبح خودداری کند گوشت حیوان حرام و مردار می گردد.

اگر کسی عمداً در وقت ذبح بسم الله را ترک کند حیوان مردار و حرام قرار می گردد در این چه حکمت و فلسفه است؟ فلسفه و یا حکمت این امر در ذیل بیان می گردد.

اگر اندکی تفکر شود، معلوم می گردد که ارواح حیوانات از یک جهت برابرند. بنابراین باید کشتن و یا ذبح کردن یک حیوان به خاطر استفاده از گوشتش برای حیوانی دیگر جایز نباشد. حال می بینیم که چنین امری را خداوند جایز قرار داده است و چنین نعمتی بزرگ را به انسان ارزانی داشته است حدّ اقل لازم است شکر این نعمت با ذکر نام الله هنگام ذبح به جای آورده شود.

اما خلقت غلات، حبوبات و میوه جات و غیره بر آن است که انسان جهت رفع نیازهای خود از آنها استفاده کند لذا در هنگام مصرف آن گفتن بسم الله مستحب است نه واجب و ضروری.

دلیل دیگر این که چون در زمان جاهلیت مشرکان به هنگام ذبح حیوانات نام بتهای خود را به زبان می آوردند شریعت اسلام برای از بین بردن چنین روش غلطی و جایگزین کردن نام درست و مناسبی، ذکر نام الله را لازم و ضروری قرار داد. و اگر نه گذاشتن رسم و عادت رایج، مشکل بود.

تا اینجا تشریح برای اولین جمله آیه بود جمله دوم این است «و طعام الذَّيْنِ اَوْتُوا الْكِتَابَ جَلَّ لَكُمْ» و طَعَامَكُمْ جَلَّ لَكُمْ» یعنی طعام اهل کتاب برای شما حلال و طعام شما برای آنان حلال است. مراد از طعام نزد جمهور صحابه و تابعین ذبیحه اهل کتاب است. از حضرت عبدالله بن عباس، ابوالدرداء، ابراهیم، قتاده، سدی، ضحاک و مجاهد رضی الله عنهم همین منقول است. (روح البیان ج ۱ ص ۱۰۰)

زیرا در بقیه طعامها، اهل کتاب و بت پرستان و مشرکان همه مساوی هستند. که اگر نان، لپه، آرد، برنج، میوه و غیره که به ذبح نیاز ندارند و به طریقه جایز از دست کفار حاصل شوند خوردن آنها برای مسلمانان جایز است و اگر از دست مسلمانان به آنان برسند برای آنان هم حلال اند.

بنابراین خلاصه مضمون این جمله این است که ذبیحه اهل کتاب برای مسلمانان و ذبیحه مسلمانان برای اهل کتاب حلال است. اکنون در این جا چند سؤال مطرح است. اول این که طبق اصطلاح قرآن و سنت اهل کتاب چه کسانی هستند؟ و مراد از کتاب چیست؟ و آیا برای اهل کتاب لازم است که درست و صحیح بر کتاب خویش عمل کنند؟

واضح است که مراد از کتاب هر نوشته ای نمی باشد بلکه منظور کتاب آسمانی است. که از جانب خداوند نازل شده باشد. و قرآن صحت آن را تأیید نماید. مانند: تورات، انجیل، زبور، صحف موسی، صحف ابراهیم و غیره. بنابر این مللی که بر چنین کتابی ایمان دارند و آن را وحی الهی قرار می دهند که به وسایل یقینی قرآن و سنت کتاب بودن آنها ثابت نباشد آن ملل در اهل کتاب داخل نمی باشند. مانند مشرکین مکه، مجوس، بت پرستان هند، بودایی، آریایی، سیک و غیره؛ از این مطلب معلوم می گردد که یهود و نصارا که پرتورات و انجیل ایمان دارند به اصطلاح قرآن در اهل کتاب داخل اند. یک ملت سومی هست که به آن صابئین می گویند. برخی بر این باورند که صابئین به کسانی گفته می شود که به زبور داود علیه السلام ایمان دارند و اگر چنین افرادی به تحقیق وجود



داشته باشند از اهل کتاب به شمار می‌روند؛ بر بعضی در اثر تحقیق، هویت آنها مشخص شده که با زیور ارتباطی ندارند و ستاره پرستند لذا آنان را از جزو بت پرستان و مجوسان شمرده‌اند در هر صورت افرادی که به اتفاق، اهل کتاب گفته می‌شوند تنها یهود و نصارا هستند. پس حاصل این حکم قرآنی این شد که ذبیحه یهود و نصارا برای مسلمانان و ذبیحه مسلمانان برای یهود و نصارا حلال است.

الآن این امر قابل توجه است که آیا برای اهل کتاب گفتن و فهمیدن یهود و نصارا شرط است که آنان درست بر تورات و انجیل عمل داشته باشند یا این که پیروان تورات و انجیل تحریف کننده و شریک قرار دهندگان عیسی علیه السلام به خدا هم در اهل کتاب محسوب می‌شوند. پس از تصریحات بی‌شمار قرآن کریم، واضح است که برای اهل کتاب بودن تنها اینقدر کافی است که آنان بر یک کتاب آسمانی قایل و مدعی اتباع آن باشند. هر چند پیروی آن به گمراهی مبتلا باشند. قرآن به آنان لقب اهل کتاب داده در مواقع مختلف و متعدد بیان کرده است، که ایشان کتب آسمانی خود را تحریف می‌کنند؛ چنان که در آیه ۴۶ سوره نساء فرموده: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» و چنین هم فرمود که یهود حضرت عزیر علیه السلام را پسر خدا گفته و نصارا حضرت عیسی علیه السلام را چنان که در آیه ۳۰ سوره توبه فرمود: «قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرَ بْنَ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ بْنُ اللَّهِ» با این همه احوال و اوصاف، قرآن آنان را اهل کتاب قرار داد. پس معلوم شد که یهود و نصارا تا وقتی که کاملاً یهودیت و نصرانیت را ترک نکنند در اهل کتاب داخل اند. هر چند در عقاید فاسد و اعمال سیئه مبتلا باشند. امام جصاص در «احکام القرآن» نقل کرده است که در عهد خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه یکی از والیان و استانداران او نامه‌ای نوشت و چنین بیان داشت که در اینجا مردمانی هستند که تورات را می‌خوانند و تعظیم یوم السبت یعنی، روز شنبه را مانند یهود بجای می‌آورند اما به قیامت ایمان ندارند. با ایشان چگونه باید رفتار

کرد؟ حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در جواب نوشتند که آنان در گروهی از اهل کتاب قرار داده می شوند.

دهریها که تنها اسماً یهود و نصرانی اند و در حقیقت دهریه می باشند در این داخل نیستند، امروز عده ای از یهود و نصارای اروپا، افرادی هستند که از نظر آماری جزو یهود و یا نصرانی هستند اما در حقیقت آنان به وجود خدا و هیچ مذهبی قایل نیستند؛ نه تورات و انجیل را کتاب خدا و نه موسی و عیسی علیه السلام را نبی و پیغمبر خدا می دانند. این روشن است که به سبب نام مردم شماری نمی توانند در حکم اهل کتاب داخل باشند. در باره نصارای بنی تغلب، حضرت علی رضی الله عنه فرموده که ذبیحه ایشان حلال نیست. علتش را چنین بیان فرموده اند که آنان از دین نصرانی بسجز از شراب خواری چیز دیگری یاد نگرفته اند. فرمایش حضرت علی رضی الله عنه از این قرار است:

روی ابن جوزی بسنده عن علی رضی الله عنه قال «لا تأكلوا من ذبائح نصاری بنی تغلب فانهم لم یتمسکوا من النصرانیة بشیء الا شربهم الخمر» رواه الشافعی بسند صحیح عنه، (تفسیر مطهری ص ۳۲، ج ۳، مائده)

ابن جوزی با سند صحیح از حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده است که ذبایح نصارای بنی تغلب را نخورید زیرا که آنان از مذهب نصرانیت غیر از شراب خوردن چیز دیگری یاد نگرفته اند. امام شافعی هم با سند صحیح این روایت را نقل فرموده است.

حضرت علی رضی الله عنه نسبت به نصارای بنی تغلب اطلاع داشت که لامذهب اند و نصرانی نیستند؛ اگر چه نصرانی گفته می شوند بنابر این از خوردن ذبایح آنان منع فرمود. تحقیق جمهور صحابه و تابعین این است که ایشان هم مانند عموم نصارا می باشند و کلاً منکر دین نیستند بنابراین ذبایح ایشان را نیز حلال قرار داده اند.

و قال جمهور الامة - ان ذبیحة کل نصرانی حلال سواء من کان من بنی تغلب او غیرهم



و کذالک اليهود. (تفسیر قرطبی ص ۷۸ ج ۶)

و جمهور اُمّت گفته‌اند که ذبیحه نصرانی حلال است گر چه از بنی تغلب باشند یا علاوه بر آنان به گروه و قبیله دیگری وابسته باشند و هم چنین ذبیحه هر نوع یهود هم حلال است. خلاصه این که اگر به طور قطع معلوم گردد که نصارا منکر خدا هستند یا حضرت موسی و عیسی علیهما السلام را پیغمبر نمی‌دانند از جمع اهل کتاب به حساب نمی‌آیند.

مراد از طعام اهل کتاب چیست؟

طعام در لغت به معنای اشیای خوردنی است و از دیدگاه لغت عرب همه اشیای خوردنی را شامل می‌شود. اما در این مبحث منظور از طعام به اتفاق نظر جمهور علمای اُمّت گوشت ذبایح اهل کتاب است. زیرا بغیر از گوشت در بقیه اشیای خوردنی بین اهل کتاب و کفار فرق و امتیازی وجود ندارد. در این مورد که اشیای خشک چون گندم، نخود، برنج و میوه و غیره از دست کافر حلال و جایز است هیچ کسی اختلاف نظر ندارد. اما خوراکی که به وسیله دست مشرکان تهیه شود. چون در شستن ظرف و ظروف آنها اعتماد نیست. اجتناب از مصرف آن شرط احتیاط است الا به ضرورت شدید. هم چنین اگر به وسیله اهل کتاب باشد زیرا احتمال نجاست در هر دو گروه مساوی است. بنابراین چون در طعام اهل کتاب و کفار فرق دیگری وجود ندارد مراد از طعام اهل کتاب در آیه مذکور ذبایح ایشان است. قرطبی که امام در تفسیر است می‌نویسد:

«والطعام اسم لما یوکل و الذبائح منه و هو ههنا خاص بالذبائح عند کثیر من اهل العلم

بالتأویل و اما ما حرّم من طعامهم فلیس بداخل فی عموم الخطاب». (قرطبی ص ۷۷ ج ۶)

لفظ طعام بر هر چیز خوردنی اطلاق می‌گردد که ذبایح را هم شامل

می‌شود و در این آیه نزد بیشتر اهل علم لفظ طعام بالخصوص برای ذبایح استعمال گردیده است و آنچه از طعام اهل کتاب برای مسلمانان حرام است در عموم این خطاب داخل نیستند بعد از این، امام قرطبی برای مزید تفصیل چنین بیان فرموده است:

«لا خلاف بین العلماء ان ما لا یحتاج الی ذکاة کالطعام الذی لا محاولة فیه کالفاکمه و العر جایز اکلہ اذ لا یضر فیه تملک احد و الطعام الذی تقع فیه المحاولة علی ضربین احدهما ما فیه محاولة صنعة لا تعلق لها بالدين کخبزة الدقیق و عصرة الزيت و نحوه فهدا ان نجس من الذمی فعلى وجه التقدر- و الضرب الثانی التزکیة التی ذکرنا انها هی التی یحتاج الی الذین و النیة فلما کان القیاس ان لا تجوز ذبائحهم کما نقول انه لا صلاة لهم و لا عبادة مقبولة و حقر الله تعالی فی ذبائحهم علی هذه الامة- و اخرجها النص عن القیاس علی ما ذکرنا من قول ابن عباس» (قرطبی سوره مائده ص ۷۷، ج ۶).

علما مصرف چیزهایی را که احتیاج به ذبح ندارند مانند میوه و گندم و غیره را که تصرف در آنها واقع نمی‌شود، جایز دانسته‌اند؛ بنابراین تملک کسی در آنها چندان مضر نیست؛ البته آن خوراک که انسان در آن قدری عمل می‌کند آنها بر دو قسم‌اند: یکی آن‌که در آن چنین کاری بکند که با دین ارتباط نداشته باشد مانند پختن نان از آرد و غیره، اجتناب از چنین چیز کافر ذمی مبنی بر کراهت طبیعی می‌باشد و قسم دوم آن‌که در آن عمل زکات انجام می‌گیرد که در آن نیاز به دین و نیت هست پس اگر چه مقتضای قیاس است که آن عمل زکات آنان هم مانند نماز و روزه آنان نباید مقبول باشد؛ اما الله تعالی به طور ویژه برای این امت ذبایح ایشان را حلال گردانید و طبق قول حضرت ابن عباس رضی این مسئله را بر خلاف قیاس ثابت کرده است.

خلاصه این‌که مراد از طعام اهل کتاب در این آیه به اتمام علمای تفسیر آن طعامی است که حلت آن موقوف بر مذهب و عقیده باشد یعنی ذبیحه؛ بنابر این در این طعام با اهل کتاب معامله امتیازی انجام گرفت؛ زیرا که آنان هم بر



انبیا و کتب فرستاده خدا ادّعیای ایمان دارند اگر چه تحریفات شان ادّعیای ایشان را مجروح کرده است. تا حدّی که به کفر و شرک مبتلا شده اند. بر خلاف مشرکان و بت پرستان که آنان بر هیچ کتاب آسمانی یا نبی و رسولی ادّعیای ایمان ندارند و بر آن شخصیتها یا کتابهایی که آنان ایمان دارند نه آنها کتب فرستاده خدا هستند و نه رسالت و نبوت آن شخصیتها در کلام الهی به ثبوت رسیده است.

حکمت و وجه حلّت ذبیحه اهل کتاب

این سؤال سوم مسئله مورد بحث است. جواب آن به نزد اکثر صحابه و تابعین و ائمه تفسیر این است که از جمله تمام کفار وجه حلّت ذبیحه و نکاح زنان اهل کتاب یهود و نصارا تنها این است که با وجود صدها تحریفات در دین، مذهب ایشان در دو مسئله کاملاً با اسلام منطبق است. هنگام ذبح حیوان ذکر خدا را از روی عقیده، لازم قرار می دهند و بدون آن حیوان را مردار یا ناپاک و حرام می دانند. هم چنین در مسئله نکاح، زنانی که ازدواج با آنان در اسلام حرام است در مذهب آنان هم ازدواج با آنان حرام است و همان طور که در اسلام اعلان نکاح و حضور دو گواه در آن لازم است هم چنین در مذهب فعلی ایشان هم همین احکام وجود دارند؛ امام تفسیر ابن کثیر این مطلب را قول اکثر صحابه و تابعین نقل فرموده و عبارت او از این قرار است: قال ابن عباس و ابو امامة و مجاهد و سعید بن جبیر و عكرمة و عطاء و الحسن و مكحول و ابراهيم النخعي و السدي و مقاتل بن حيان «و طعام اهل کتاب یعنی ذبائحهم حلال للمسلمین لانهم يعتقدون تحريم الذبح لغير الله و لا يذكرون على ذبائحهم الا اسم الله و ان اعتقدوا فيه تعالى ما هو منزّه عنه تعالى و تقدس» (ابن کثیر، تفسیر، ج ۱، ص ۱۹۰).

ابن عباس، ابو امامة، مجاهد، سعید بن جبیر، عكرمة، عطاء، حسن، مکحول، ابراهیم نخعی و سدی و مقاتل بن حیان؛ طعام اهل کتاب را به ذبایح

آنان تفسیر کرده‌اند و این مسئله نزد مسلمانان اجماعی است که ذبیحه ایشان برای مسلمانان حلال است، زیرا که آنان ذبح برای غیرالله را حرام قرار می‌دهند و بر ذبایح خویش غیر از اسم خدا اسم کسی را نمی‌برند اگر چه آنان نسبت به خدا معتقد به چنین اموری هستند که از آنها خدا منزّه و بلند و بالاست. از این توضیح ابن کثیر اولاً معلوم گردید که مراد از طعام اهل کتاب نزد این صحابه و تابعین فوق الذکر ذبیحه ایشان است. و اجماع امت بر حلال بودن آن است. دوم این که وجه حلت ذبایح اهل کتاب نزد ایشان این است که یهود و نصارا با وجود این که در مذهب خود تحریفات زیادی به عمل آورده‌اند، مسئله ذبیحه ایشان منطبق بر شریعت اسلام باقی است و ذبح حیوان را بر نام غیرالله حرام می‌دانند و گرفتن نام الله را بر ذبح لازم قرار می‌دهند - و این که در شأن الهی به صورت شرکاء، تثلیث قایل شده‌اند و الله و مسیح بن مریم را یکی می‌دانند امر دیگری است. چنان که قرآن در سوره مائده آیه ۱۷ چنین فرموده است. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» به تحقیق کافر شدند کسانی که گفتند که الله مسیح بن مریم است. حاصل آن چنین شد که تمام آیات قرآنی که در سوره بقره و سوره انعام آمده‌اند که در آن حرمت حیوانی که به نام غیرالله ذبح گردد یا آن حیوانی که به وقت ذبح بر آن نام الله برده نشود بیان شده است همه این آیات به جای خویش محکم و به آنها عمل می‌شود و آیه سوره مائده که در آن طعام اهل کتاب حلال گردانیده شده است آن هم با حکم این آیات اختلاف ندارد زیرا که علت حلت طعام اهل کتاب این است که در مذهب فعلی آنان حیوان مذبوح به نام غیرالله و حیوانی که بر آن نام خدا برده نشود، حرام است. تسخه‌هایی که اکنون از تورات و انجیل در دست هستند در آنها هم احکام ذبیحه و نکاح تقریباً همان است که در قرآن و اسلام آمده است که عنقریب تفصیل آنها ذکر خواهد گردید.

آری در مذاهب یهود و نصارا این امکان وجود دارد که بعضی از مردم



عوام و نادان بر خلاف چنین حکمی از مذهب خویش عملی انجام دهند همان طور که در بین افراد عامی خود مسلمانان بسیاری از رسوم جاهلیت رواج دارد و خلاف مذهب اسلام هستند. با مشاهده طرز عمل عوام جاهل نصارا بعضی از تابعین فرموده اند که وقتی الله تعالی طعام اهل کتاب را حلال گردانیده و او می داند که ایشان با ذبایح خویش چگونه عمل می کنند؛ پس معلوم شد که آیه سوره مائده که در آن طعام اهل کتاب حلال بیان شده است در آیات سوره بقره و سوره انعام که در آن ذبیح بدون تسمیه یا به نام غیرالله حرام شده است در حق ذبایح اهل کتاب یک نوع تخصیص یا نسخ انجام داده است. از کلام بعضی از کاتبان علما معلوم می شود که آن عده از تابعین که ذبیحه متروک التسمیه یا مذبوح به نام غیرالله اهل کتاب را حلال قرار داده اند به نزد آنان هم اصل مذهب اهل کتاب با احکام اسلام مختلف نیست. اما عوام جاهل ایشان به این اشتباهات مبتلا می باشند و با وجود این، ایشان جهال اهل کتاب را از حکم عموم اهل کتاب علیحده نکردند و درباره ذبیحه و نکاح، حکم شان را همان قرار دادند که حکم آبا و اجداد و پیروان مذهب اصلی شان بود که خوردن گوشت ذبایح و ازدواج با زنان ایشان جایز است. ابن عربی در «احکام القرآن» نوشته است - که من از استادم ابوالفتح مقدسی سؤال کردم که نصارای فعلی برای غیرالله ذبیح می کنند. مثلاً به وقت ذبیح نام عزیر یا مسیح را می برند پس ذبیحه ایشان چگونه حلال می شود؟ ابوالفتح مقدسی بر این فرمود:

«هم من آبائهم و قد جعلهم الله تعالی تبعاً لمن كان قبلهم مع علمه بحالهم» (احکام القرآن

بن عربی ص ۲۲۹ ج ۱۱)

حکم آنان یعنی اهل کتاب عصر حاضر مانند آبا و اجدادشان است و از حال شان خدا اطلاع داشت باز هم آنان را تابع آبای شان قرار داد. خلاصه این که علما که از اسلاف امت به چنین ذبایح اهل کتاب که بر آنها نام خدا برده نشده بلکه نام غیرالله برده شده است اجازه داده اند، به نزد آنان

هم اصل مذهب اهل کتاب همان است که چنین اشیا در مذهب شان حرام اند اما عوام، فسادکار را هم در حکم اصل اهل کتاب قرار داده بنابر این ذبیحه آنان را حلال قرار دادند و جمهور صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین بر این متفق نظراند که عوام جاهل اهل کتاب که به نام غیرالله یا بدون ذکر نام خدا ذبح می کنند این خلاف حکم اسلامی است و این مخالف با مذهب فعلی خود نصارا هم هست. بنابراین، این عمل شان نباید بر احکام اثر گذاشته باشد. پس آنان قضاوت فرموده اند که ذبیحه ایشان در طعام اهل کتاب داخل نیست. بنابر این برای حلت آن هیچ دلیلی نیست زیرا این کار اشتباه ایشان دلیلی بر اختیار نمودن قول نسخ یا تخصیص نمی باشد.

از اینجاست که تمام ائمه تفسیر ابن جریر، ابن کثیر، ابوحنیان و غیره بر این متفق اند که در آیات سوره بقره و انعام هیچ نسخی واقع نشده است و همین است مذهب جمهور صحابه و تابعین همچنان که به حواله ابن کثیر در بالا نقل شد و در تفسیر «بحر محیط» با الفاظ ذیل منقول است:

«و ذهب الی ان کتابی اذا لم یذکر الله علی الذبیحة و ذکر غیر الله لم توکل و به قال ابوالدرداء و عبادة بن الصامت و جماعة من الصحابة و به قال ابو حنیفة و ابو یوسف و محمد و زفر و مالک و کره النخعی و الثوری اکل ما ذبح و اهل به لغیر الله» (بحر محیط، ص ۴۳۱، ج ۴)

مذهبش این است که اگر اهل کتابی بر ذبیحه نام خدا را نبرد و یا به غیر از خدا نام کسی دیگر را بگیرد، پس خوردن گوشت آن ذبیحه جایز نیست - این قول ابوالدرداء و عباده بن الصامت و گروهی از صحابه و مذهب ابوحنیفه و ابو یوسف و محمد و زفر و مالک است. و خوردن آن را نخعی و ثوری نیز مکروه قرار داده اند.

حاصل کلام این که صحابه و تابعین و اسلاف امت در این باره اختلافی ندارند که مذهب اصلی اهل کتاب به وقت نزول قرآن هم همین بود که حیوانی که بر آن نام غیرالله برده شود یا عمداً نام خدا ترک شود. حرام است و هم چنین



در باره حلت و حرمت نکاح هم اصل مذهب اهل کتاب تا زمان حاضر در بیشتر اشیاء با شریعت اسلام منطبق است. و آنچه بر خلاف آن از اهل کتاب یافت شود آنها اشتباهات عوام الناس جاهل اند نه دستور مذهب آنان. آنچه از کتابهای تورات و انجیل حاضر که به زبانهای مختلف طبع شده و در دست مردم قرار گرفته اند این مطلب را تأیید می کند همان طور که عبارات آن در ذیل مندرج است ملاحظه فرمایید؛ در عهدنامه قدیم بائبل که به نزد هر دو گروه یهود و نصاری فعلی مسلم است در باره ذبیحه چنین احکام موجود است:

۱- حیوان که خود به خود بمیرد و آن که آنرا درنده ها پاره کنند اگر از پیه

آن استعمال کنید مجاز است ولی در هیچ صورت از آن نخورید. (احباری ۲۴)

۲- مالک می تواند حیوان را در اصطبل طبق دل خواه و برکت خدادادی

ذبح نموده گوشت آنرا بخورد اما شما خون را هرگز نخورید. (استثناء ۱۲-۱۵)

۳- شما از گوشت قربانی بتها و خون و حیوانی که خفه شده است و

حرام کاری اجتناب کنید. (عهدنامه جدید کتاب اعمال ۱۵ - ۲۹)

۴- بزرگترین مقتدای مسیحیان بولس پنام کرتیهون در نامه اول

می نویسد: قربانی که در ملل دیگر می کنند برای شیطان می کنند نه برای خدا و

من نمی خواهم که شما شریک شیطان باشید؛ شما نمی توانید که هم از لیوان

خدا و هم از لیوان شیطان بنوشید. (کرتیهون ۱۰ - ۲۰)

۵- در کتاب اعمال حواریین است: ما چنین قضاوت کرده نوشته ایم که

آنان تنها از گوشت قربانی بتها و خون و حیوانی که خفه شده و حرام کاری خود

را نجات دهند. (اعمال ۲۱ - ۲۵)

اینها آن تصریحات تورات و انجیل اند که انجمنهای بائبل آنها را به طبع

رسانیده است که با وجود صدها تحریف و ترمیم این چیزها عیناً مطابق به

احکام قرآن باقی هستند.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ
وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا
ذَكَيْتُمْ^ت وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ (المائدة ۳)

حرام گردانیده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آن که بر او نام غیرالله برده شده است و خفه شده و ضرب خورده مرده و غلتیده مرده و به شاخ زدن مرده و آنکه درنده خورده است مگر این که شما آنرا پاک کنید و آن حیوان که به نام بتها ذبح شود.

این آیه «میتة» یعنی حیوان خود به خود مرده و خون را و گوشت خنزیر را و آن را که بر آن نام غیر الله برده شود و حیوان خفه شده را و آن را که به ضربه بمیرد یا از جای بلندی سقوط کرده، بمیرد یا از ضربه شاخها بمیرد و آن را که درنده ها پاره کنند همه را حرام قرار داده است.

و در تصریحات مذکور، تورات و انجیل هم بدون لحم خنزیر تقریباً بقیه را حرام قرار داده است. اگر چه تنها تفصیل آن حیوان که به ضربه یا به غلتیدن یا به ضربه شاخ زدن مرده باشد مذکور نیست - اما همه آنها تقریباً در حکم مردار و منخنقه داخل اند.

هم چنین قرآن کریم به بردن نام خدا بر ذبیحه تأکید کرده است. چنان که در آیه ۴ مائده فرموده: «وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» و حیوانی را که بر آن نام خدا برده نشده است حرام قرار داده است. چنان که در آیه ۱۲۱ (انعام) فرموده: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» در بانیل از عبارت مذکور شماره ۲ کتاب استثناء هم تأکید این مفهوم می شود که حیوان باید به نام خدا ذبح گردد.

هم چنین در معاملات نکاح هم، مذهب اهل کتاب در بیشتر چیزها مطابق شریعت اسلام است. ملاحظه باد - احبار - ۱۸-۶ تا ۱۹ که در آن یک فهرست طویل از محرمات داده شده است که در آن بیشتر همان هایی هستند که قرآن کریم آنها را حرام قرار داده است. حتی که حرمت جمع بین الاختین یعنی جمع



کردن دو خواهر در یک نکاح و حرمت وطی در حال حیض هم در آن با تصریح آمده است. و نیز در بایبل این هم مطرح است که نکاح با ملتهای بت پرست و مشرک جایز نیست. الفاظ تورات موجود چنین است. «تو با آنان نکاح و ازدواج هم نکن نه دختران خود را به پسران ایشان بده و نه از دختران آنها برای پسران خود بگیر چرا که آنان پسران مرا از پیروی من بر می گردانند تا که آنان عبادت دیگران را بکنند» (استثنا، ۷-۳-۲)

خلاصه کلام این است که

عَلَّتْ حلال گردانیدن ذبیح و زنان اهل کتاب و حرام کردن ذبیح و زنان کفار دیگر این است که در این دو مسئله اصل مذهب اهل کتاب تا امروز هم مطابق به قانون اسلامی است. و آنچه برخلاف آن در میان عوام ایشان یافت می شود، اشتباهات جهال است. مذهب آنان نیست. بنابراین در مذهب جمهور صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین بین آیات سوره بقره و انعام و مانده تعارض و یا نسخ و یا تخصیصی نیست. و علما و تابعین که عمل اشتباه عوام را هم طبعاً در حکم اهل کتاب شامل کرده اند و در آیات سوره بقره و انعام به نسخ و یا تخصیص قایل شده اند. اساس آن هم این است که نصارا که می گویند. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» یعنی الله عیسی بن مریم است. ایشان اگر نام خدا را بیرند از آن عیسی بن مریم را مراد می گیرند بنابراین در ذبیحه آنان بردن نام خدا یا مسیح برابر است از این جهت آن تابعین در ذبیح اهل کتاب به این هم اجازه داده اند. این عربی در «احکام القرآن» این اساس را توضیح داده است. (احکام القرآن ابن عربی ص ۲۲۹)

ج (۱)

اما جمهور امت نپذیرفته اند چنان که به حواله ابن کثیر و تفسیر بحر محیط بیان آن گذشت و در تفسیر مظهري بعد از نقل اقوال مختلف نوشته است:

«والصحيح المختار عندنا هو القول الاول، يعنى ذبائح اهل كتاب تاركاً للتسمية عامداً او على غير اسم الله تعالى لا يوكل ان علم ذلك يقيناً او كان غالب حالهم ذلك و هو محمل النهى عن اكل ذبائح نصارى العرب و محمل قول على عليه السلام لا تأكلوا من ذبائح نصارى بنى تغلب فانهم لا يتمسكوا من النصرانية بشيء الا شربهم الخمر، فلعل علياً عليه السلام علم من حالهم انهم لا يسمون الله عند الذبح او يذبحون على غير اسم الله هكذا حكم نصارى العجم ان كان عادتهم الذبح على غير اسم الله تعالى غالباً لا يوكل ذبيحتهم و لا شك ان النصارى فى هذا الزمان لا يذبحون بل يقتلون بالوقد غالباً فلا يحل طعامهم» (تفسير مظهرى، ص ۳۷، ج ۳)

صحيح و مختار نزد ما قول اول است. يعنى اين كه ذبايح اهل كتاب كه عمداً بردن نام خدا بر آن ترك گردد يا بر نام غير الله ذبح گردد حلال نيست. اگر يقيناً معلوم گردد كه بر آن نام خدا برده نشده يا نام غير الله برده شده است يا عادت عمومى اهل كتاب چنين باشد و اسلافى كه از ذبايح نصاراى عرب منع فرموده اند. مقصد قول آنان هم همين است. هم چنين آنچه حضرت على عليه السلام فرموده كه خوردن ذبايح نصاراى بنى تغلب جايز نيست، زيرا كه آنان از مذهب نصرانيتت به غير از شراب خوردن چيز ديگرى ياد نگرفته اند؛ محمل آن هم همين است. زيرا كه براى حضرت على عليه السلام ثابت شده كه بنى تغلب بر ذبايح خويش نام خدا را نمى برند يا نام غير الله را مى برند - پس همين است حكم نصاراى عجم كه اگر عادت داشته باشند كه عموماً بر نام غير الله ذبح مى كنند پس خوردن ذبيحه آنان جايز نيست و در اين شكى نيست كه نصاراى امروز ذبح نمى كنند بلكه عموماً ضربه زده مى كشند. بنا بر اين ذبيحه ايشان حلال نيست اين بحث مفصل در اين جا، به اين خاطر نقل گرديد كه عالم مشهور مصر (مفتى عبده) در اشتباه شديدى واقع شد كه در اشتباه بودن قول او و مخالف كتاب و سنت و جمهور امت بودن قولش كوچكترين شك و ترديدى وجود ندارد و از نامبرده در «تفسير المنار» در اينجا اشتباه ديگرى هم واقع شده است. اولاً در مفهوم اهل كتاب كفار جهان، مجوس، هندو، سبك و غيره را داخل



کرده و چنان آن را عام گردانیده که تقسیم و تفریقی که در قرآن در میان اهل کتاب و غیر اهل کتاب گذاشته است کاملاً بی‌معنی و بی‌حقیقت خواهد شد. و اشتباه دیگری که از او به وقوع پیوسته این است که در مفهوم طعام اهل کتاب هر خوراک اهل کتاب را بدون هیچ شرطی حلال گردانید چه حیوان را ذبح کنند و چه ذبح نکنند و بر آن نام خدا را ببرند یا خیر؛ به هر نحوی که آنان آن حیوان را بخورند آن را برای مسلمانان حلال قرار داده‌است. هنگامی که این فتوا در مصر انتشار یافت، اکابر علمای مصر و جهان آنرا اشتباه قرار دادند. و بر رد آن بسیار مقاله و رساله نگاشته شد و خواسته شد تا که مفتی «عبده» از عهده فتوا معزول گردد و از طرف دیگر شاگردان مفتی نامبرده و خانوادگی‌های غرب زده به مباحثه پرداختند زیرا که این فتوی حلی برای تمام مشکلات راه شان بود که طعام یهود و نصارای اروپا بلکه همه دهری‌ها برای ایشان حلال قرار گرفت. اما این هم معجزه اسلام است که کاری خلاف شریعت هر چند از عالم بزرگی سربرزند قلوب عموم مسلمانان هرگز از آن مطمئن نخواهد شد. در اینجا نیز هم چنین شد و مسلمانان کلّ جهان آنرا گمراهی دانستند و در آن وقت این معامله منکوب گردید. اما ملحدان زمان حاضر که مقصدشان این است که برای اسلام قالب جدیدی بسازند تا که همه اشتباهات اروپا در آن قالب گردند و خواهش‌های نفسانی جوانان جدید برآورده شود، باز آنان این بحث را طوری در آوردند که گویا دارند از خود تحقیق ارائه می‌دهند. در حالی که همه آنها نقل مقاله مفتی عبده است. بنابراین نیاز داشت که این بحث قدری با تفصیل نگاشته شود.

اکنون به حمدالله به اندازه نیاز بیان شده‌است و تفصیل کامل آن در رساله من به نام «اسلامی ذبیحه» است در آنجا ملاحظه گردد؛ تا این جا معلوم گردید که طبق این آیه شریف قرآن طعام اهل کتاب بر مسلمانان جایز است. حال مطلب این است که آیا طعام مسلمانان برای اهل کتاب که معتقد به ارشادات

قرآنی نیستند چگونه بوده و چه چیزهایی حلال و حرام‌اند.

در تفسیر «بحر محیط» و غیره در این باره چنین بیان شده که در اصل، هدف اطلاع دادن مسلمانان است که ذبیحه شما برای آنان جایز است. بنابراین اگر شما از ذبیحه خویش به غیر مسلمانان طعام بدهید گناهی بر شما عاید نمی‌گردد - یعنی می‌توانید از قربانی خویش به اهل کتاب بدهید. و اگر ذبیحه ما برای آنان حرام می‌شد بر ما جایز نبود که از گوشت ذبیح شده خویش به آنان بدهیم. بنابراین اگر چه به ظاهر این حکم از آن اهل کتاب است اما در حقیقت مخاطب آن مسلمانان هستند. و در تفسیر «روح المعانی» به حواله سدی منشأ دیگری برای این جمله ذکر گردیده است. که در مذهب اهل کتاب یهود و نصارا بعضی حیوان حلال یا اجزای از آنها به طور سزا حرام شده بود. بنابر این آن حیوان یا اجزای آن در طعام اهل کتاب در ظاهر داخل نیست اما این جمله آیه نشان داد که حیوان که برای شما حلال است اگر چه اهل کتاب آن را حلال نپندارند اگر آن را هم اهل کتاب ذبیح کنند باز هم برای مسلمانان حلال شمرده می‌شود؛ و در «طَعَامَكُم جَلَّ ثَمَمٌ» به این مطلب اشاره شده است که «طبق این تقریر هم تعلق جمله به خود مسلمانان شد.

و در تفسیر «مظہری» است که فایده این جمله فرق بیان کسردن است در رابطه با ذبایح و نکاح و آن این است که ذبایح از هر دو طرف حلال است. ذبیحه اهل کتاب؛ برای مسلمانان و ذبیحه مسلمانان برای اهل کتاب؛ اما نکاح زنان به این صورت نیست زنان اهل کتاب برای مسلمانان حلال‌اند ولی زنان مسلمانان برای اهل کتاب حلال نیستند.

مسئله سوم: این است که اگر مسلمانی «معاذالله» مرتد شده یهودی یا نصرانی قرار گیرد او در اهل کتاب داخل نیست، بلکه مرتد است و ذبیحه آن به اجماع امت حرام است. هم چنین اگر مسلمانی به وجه انکار ضروریات و قطعیات اسلام مرتد شد اگر چه او مدعی باشد که من قرآن و رسول کریم ﷺ را



پذیرا هستیم او هم مرتد است و ذبیحه او حلال نیست تنها از خواندن قرآن یا ادعای عمل بر آن کسی نمی‌تواند در اهل کتاب داخل گردد. آری، اگر کسی از مذهب و ملت دیگری خارج شده یهودی یا نصرانی باشد او در اهل کتاب محسوب می‌شود و ذبیحه او حلال می‌باشد.

جمله سوم آیه این است.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ وَ
لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ

یعنی نکاح زنان مسلمان عقیف و پاکدامن برای شما حلال است و هم‌چنین زنان عقیف و

پاکدامن اهل کتاب هم حلال است.

در اینجا در هر دو جا لفظ «مُحْصَنَاتُ» آمده است که معنی آن طبق محاوره عرب می‌تواند دو مورد باشد: یکی آزاد که در مقابلش کنیز است. دوم زنان عقیف و پاکدامن. و با در نظر گرفتن معنای لغوی هر دو مورد در نظر است. بنابراین از علمای تفسیر مجاهد در این جا «مُحْصَنَاتُ» را به حرائر تفسیر کرده است که حاصل آن این‌که زنان آزاد اهل کتاب برای مسلمانان حلال‌اند و کنیزها حلال نیستند. اما نزد جمهور علما، صحابه و تابعین معنی «مُحْصَنَاتُ» در این جمله زنان عقیف و پاکدامن‌اند و مراد از آیه این است که همان‌طور که نکاح زنان مسلمان عقیف و پاکدامن حلال است هم‌چنین نکاح زنان عقیف و

پاکدامن اهل کتاب هم جایز است (احکام القرآن، جصاص و مظہری)

اما به اتفاق جمهور، معنی قید عقیف و پاکدامن این نیست که با زنان غیر عقیف نکاح حرام است؛ بلکه فایده این قید ترغیب برای بهتر و صورت مناسب است که برابر است که با زن مسلمان ازدواج بکنید یا با اهل کتاب؛ در هر حال این را باید ملاحظه کنید ازدواج با زن عقیف و پاکدامن باشد. وصل

کردن رشته نکاح با زن فاسق و بدکار، کار مسلمان و شرافت مند نیست. (مظہری

و غیره)

بنابر این خلاصه مضمون جمله این است که ازدواج مرد مسلمان با زن مسلمان و یا اهل کتاب جایز و حلال است. و در هر صورت ازدواج با زن عقیف و پاکدامن صورت گیرد، زیرا ازدواج با زن بدکار و بی اعتبار موجب تباهی دین و دنیا می گردد. لذا اجتناب از آن لازم است. نظر اجماع امت است که طبق این آیه نکاح زنان غیر مسلمان که در اهل کتاب داخل نیستند جایز و حلال نمی باشد.

از مطالب گذشته چنین روشن گردید که به جز از یهود و نصارا فرقه ها و گروه های موجود سایر مذاهب جزو اهل کتاب به شمار نمی روند. مانند بت پرستان، آتش پرستها، سیکها، آریایی و غیره در باره اهل کتاب همان طور که قبلاً توضیح داده شد منظور کسانی هستند که پیرو و معتقد به کتاب آسمانی هستند و آسمانی و الهی بودن آن از جانب قرآن و سنت اثبات شده باشد مانند تورات و انجیل که در حال حاضر پیروانی دارند.

اما زیور و صحف ابراهیم که نه برجای مانده اند و نه ملتی مدعی اتباع آنهاست و کتاب وید، گرنته، کتاب زردشتیها و غیره که به نظر بعضیها در جهان مقدس هستند آسمانی و یا وحی الهی بودن آنها از هیچ دلیل شرعی ثابت نگردیده است. البته این امکان وجود دارد که کتابهای اخیر مسخ شده از کتابهای زیور و صحف ابراهیم باشند که به صورت نامهای جدید مانند ویدوگرنته و غیره در آمده باشند و چون این یک امکان و احتمال محض است برای اثبات درست نیست. بنابر این به اجماع امت ثابت شد که از مذاهب مختلف فعلی جهان تنها ازدواج مسلمانان با زنان یهود و نصارا حلال است. و نکاح با زنان ملت دیگر تا وقتی که مسلمان نباشند حرام است. و در آیه ۲۲۱ سوره بقره «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُوْمِنَ» برای همین مطلب آمده است. و معنی آن این که با



زنان مشرک ازدواج نکنید تا وقتی که مسلمان نشده‌اند. و ملتهای دیگر غیر از اهل کتاب در مشرکات داخل‌اند.

خلاصه این‌که دو آیه از قرآن کریم درباره این مسئله وارد شده‌است: یکی این‌که نکاح با زنان مشرک تا زمانی که اسلام نیاورده‌اند حلال و جایز نمی‌باشد. دوم این‌که این آیه از سوره مائده بیانگر این مطلب است که ازدواج با زنان اهل کتاب جایز می‌باشد. جمهور علما، صحابه و تابعین مندلول و مفهوم این دو آیه را چنین قرار داده‌اند که از نظر قانون نباید مسلمان با زن غیر مسلمان نکاح کنند اما آیه سوره مائده زنان اهل کتاب را از این عموم مستثنی کرده‌است. بنابر این مسلمانان به غیر از زنان یهود و نصارا با زنان ملتهای دیگر تا وقتی که مسلمان نشده‌اند نمی‌توانند نکاح کنند.

حال می‌پردازیم به بیان مسئله زنان اهل کتاب یعنی یهود و نصارا. ازدواج مسلمانان با زنان یهود و نصارا به نظر بعضی از صحابه جایز نمی‌باشد، این است مسلک حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که هرگاه در این مورد سؤال می‌شد می‌فرمود: که قول خداوندی که در قرآن عبارت است از: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ تُؤْمِنَ» کاملاً واضح و روشن است که با زنان مشرک تا زمانی که اسلام نیاورده‌اند ازدواج جایز نمی‌باشد. وی اظهار می‌داشت که چه شرکی بالاتر از این است که کسی حضرت عیسی ابن مریم یا بنده دیگر را خدا قرار دهد. (احکام القرآن جصاص)

یکبار میمون بن مهران از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما پرسید که سکونت ما در مکانی است که در آن بیشتر اهل کتاب اسکان دارند، آیا ما می‌توانیم با زنان ایشان ازدواج کنیم و می‌توانیم ذبیحه آنها را بخوریم؟ حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در جواب او این دو آیه را تلاوت فرمود: یکی آنکه در آن نکاح مشرکات حرام شده‌است و دیگری این آیه سوره مائده که در آن حلت زنان اهل کتاب بیان شده‌است. میمون بن مهران گفت که من این دو آیه را در قرآن

می خوانم و می دانم سؤال من این است که با توجه به این دو آیه حکم شرعی برای ما چیست؟ باز در جواب او حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما همین دو آیه را خواند و از طرف خود چیزی نگفت، منظور وی را علمای امت چنین بیان فرموده اند که حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما درباره حلت نکاح زنان اهل کتاب هم اطمینان نداشت.

جمهور صحابه و تابعین فرموده اند که اگر چه از روی قرآن نکاح زنان اهل کتاب فی نفسه حلال است اما چون از نکاح آنان فساد و خرابی برای خود مردم و اولاد و جامعه مسلمانان پدید می آید و این امر به تجربه ثابت شده لذا نکاح زنان اهل کتاب را مکروه قرار می دهند.

جصاص در «احکام القرآن» به روایت شقیق بن مسلم نقل کرده است که هنگامیکه حدیفه بن الیمان وارد مداین شد با یک زن یهودی ازدواج کرد وقتی که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اطلاع یافت برای او نامه نوشت که او را طلاق دهد. حضرت حدیفه در جواب نوشت که آیا او برای من حرام است؟ پس امیرالمؤمنین فاروق اعظم رضی الله عنه در جواب او نوشت که من نمی گویم حرام است! اما در زنان آنها عموماً عفت و پاکدامنی وجود ندارد از آن می ترسم که از این طریق در خانه شما فحش و بدکاری داخل گردد. و امام محمد بن الحسن در کتاب «الاثار» این واقعه را به روایت امام ابوحنیفه چنین نقل کرده است. وقتی که حضرت فاروق اعظم دوباره برای حدیفه نامه نوشت الفاظش از این قرار بود.

«اعزم علیک ان لا تضع کتابی حتی تخلی سبیلها فاتی اخاف ان یقتدیک المسلمون

فیختاروا نساء اهل الذمة لجمالهن و کفی بذالك فتنة لنساء المسلمین» (کتاب الاثار ص ۱۵۶)

یعنی تو را قسم می دهم که جلوتر از گذاشتن نامه من به زمین او را طلاق داده و رهایش کنی زیرا که احساس خطر می کنم که مبادا در این باره مسلمانان دیگر از تو پیروی کنند و زنان اهل الذمة اهل کتاب را به خاطر جمالشان بر



زنان مسلمانان ترجیح دهند و از این بالاتر چه مصیبتی برای زنان مسلمان
 وجود خواهد داشت. بعد از نقل این واقعه حضرت امام محمد بن حسن
 فرموده که فقهای حنفیه چنین نکاحی را حرام ندانسته‌اند اما با توجه به مفاسد
 و خرابیهای دیگری که به همراه خواهد داشت آن را مکروه می‌پندارند.

و علامه ابن‌الهمام در فتح‌القدیر نقل فرموده‌است که علاوه حذیفه برای
 طلحه و کعب بن مالک هم چنین اتفافی پیش آمد که آنان با در نظر گرفتن آیه
 سوره مائده با زنان اهل کتاب ازدواج کردند وقتی که فاروق اعظم رضی الله عنه اطلاع
 یافت سخت نگران گشته به آنان دستور داد که طلاقشان بدهند. (مظهری)

زمان حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه زمان خیرالقرون بود و احتمال نداشت
 که زن یهودی و نصرانی همسر مسلمان باشد و بتواند بر علیه اسلام و مسلمانان
 توطئه کند. در آن زمان تنها این خطر وجود داشت که شاید در بعضی از آنان
 بی‌عفتی باشد و به سبب آن در خانه‌های مسلمانان فساد شیوع پیدا کند و یا به
 سبب حسن و جمال آنها مردم آنها را ترجیح بدهند و در نتیجه زنان مسلمان در
 مشقت واقع گردند. اما نگاه دور بین فاروق اعظم رضی الله عنه با در نظر گرفتن این
 مفاسد آنان را به طلاق دادن اجبار کرد و اگر نقشه امروز در جلوی ایشان قرار
 می‌گرفت مسایل مربوط به این مسئله را خود در نظر بگیرید!

اولاً کسانی که نام خود را در دفاتر سرشماری یهودی یا نصرانی
 می‌نویسند، بسیاری از آنها کسانی هستند که طبق عقیده خویش یهودیت و
 نصرانیت را یک لعنت می‌پندارند، نه به تورات و انجیل عقیده دارند و نه به
 حضرت موسی و عیسی علیه السلام و نیز از روی عقیده کاملاً لامذهب و دهری
 می‌باشند تنها از نظر قومیت یا به طور رسمی خود را یهودی یا نصرانی
 می‌گویند، روشن است که زنان این قبیل مردم به هیچ وجه برای مسلمانان
 حلال نخواهند شد و بالفرض اگر آنان پایبند مذهب خویش هم باشند جای
 دادن آنها در خانواده‌ای مسلمان دعوت به تباهی کلی دینی و دنیوی خاندان

خویش است.

توطئه‌هایی که در این دور آخر به وسیله این راه بر خلاف اسلام و مسلمانان شده و دارد انجام می‌گیرد و روزهای عبرتناک آنها مشاهده می‌شود که یک دختر، تمام ملت مسلمان و سلطنت را تباہ کرد، اینها مواردی که آنم هوشیار قطع نظر از ملت و حرمت آن حاضر به چنین کاری نخواهد شد. الغرض، از روی قرآن و سنت و اسوه صحابه بر مسلمانان لازم است که از ازدواج زنان اهل کتاب کاملاً اجتناب کنند. در آخر این آیه این راهتمایی هم شد که اگر می‌خواهید زنان اهل کتاب را در خانه‌ها نگهدارید طبق قانون با آنان ازدواج کرده به حیث همسر نگاه دارید و حقوق و مهریه آنها را بپردازید، نگاهداشتن آنها به صورت کلفت یا علناً بایی عفتی حرام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ

ای ایمان داران وقتی که بلند می‌شوید به نماز پس بشوید صورت‌های خود را و دست‌های خود را

إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ

تا آرنج و مسح کنید بر سرهای خود و پاها را تا شتالنگ بشوید و اگر بودید

جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ

جنب پس کاملاً پاکی کنید و اگر بودید مریض یا مسافر یا بیاید یکی از شما

مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا

از توالت یا نزدیک رفته‌اید به زنان باز نیافتید آب پس قصد کنید خاک پاک یا

فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ

پس مسح کنید به صورت‌های تان و دست‌هایتان از آن، نمی‌خواهد خدا تا که بگذرد بر شما تنگی

وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤﴾

ولی می‌خواهد تا که پاک کند شما را و تکمیل کند احسان خود را بر شما تا که شما سپاس گزار باشید.



وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا

و یاد کنید احسان خدا را بر خود و عهد او را که با شما بسته است. وقتی که گفته بودید که شنیدیم

وَاطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۷﴾

و پذیرفتیم و بترسید از خدا و خدا کاملاً می داند راز دلها را.

ربط آیات

در آیات گذشته آن مقدار از احکام شرعی ذکر گردید که با زندگی دنیوی و خورد و نوش انسان مربوط بود و در این آیات چندی از احکام شرعی مربوط به عبادات ذکر می گردد.

خلاصه تفسیر

ای ایمان داران! وقتی که می خواهید برای نماز بلند شوید (یعنی اراده کنید که نماز بخوانید و در آن وقت وضو نداشته باشید) پس (وضو بگیرید یعنی) صورتهای خودتان را بشویید و دستهایتان را با آرنج (بشوید) و بر سر خودتان دست (تر) بمالید و پاهای تانرا هم با شتالنگ (بشوید) و اگر شما در حال جنابت باشید پس (جلوتر از نماز) تمام بدن خود را پاک کنید و اگر مریض باشید (و استعمال آب مضر باشد) یا در حال سفر باشید (و آب، گیر نیاید چنانکه در آینده می آید این حالت عذر شد) یا (اگر عذر مرض و سفر هم نباشد بلکه همین طور وضو و غسل بشکنند که مثلاً) یکی از شما از استنجای ادرار و مدفوع فارغ شده بیاید (که از آن وضو می شکنند) یا شما با زنان نزدیکی کرده اید (که از آن غسل می شکنند) و باز (در تمام این صورتهای) به شما (موقع استعمال) آب نرسد (خواه به وجه ضرر یا به نرسیدن آب) پس (در تمام این احوال) شما بر زمین پاک تیمم کنید یعنی به صورتهای

و دستهایتان مسح کنید از (جنس) آن زمین (دست زده) منظور الله تعالی از تقرر این احکام این نیست که بر شما تنگی بیاورد (یعنی هدف این است که بر شما تنگی باقی نماند چنانکه در این احکام به ویژه و در سایر احکام به طور عموم مراعات سهولت و مصلحت روشن است) اما الله تعالی می خواهد که شما را پاک نگهدارد (بنابر این قواعد و طرق طهارت را مشروع گردانید و بر یک طریق اکتفا نکرد که اگر آن نباشد طهارت ممکن نگردد مثلاً اگر تنها آب را مطهر قرار می داد پس به وقت عدم آب طهارت نمی توانست به دست بیاید- این طهارت ابدان خاص به احکام طهارت است و طهارت قلوب در تمام طاعات عام است پس این تطهیر شامل هر دو تا است اگر این احکام نمی شدند هیچ طهارتی حاصل نمی شد) و این منظور این است که انعام خود را بر شما تکمیل بفرماید- (بنابر این احکام را تکمیل کرد تا که در هر حال بتوانید ثمره طهارت بدنی و قلبی را که رضا و قرب است و نیز از نعمتهای عظیم است دریابید) تا که شما شکر (این عنایت را) ادا کنید (و امتثال هم در شکر داخل است) و شما انعام الهی را که بر شما شده یاد کنید (که بزرگترین انعام در آنها این است که طرق فلاح را برای شما مشروع گردانید) و این عهد او را هم (یاد کنید) که با شما معاهده کرد و قتی که شما (آنها) التزام کرده بودید که به وقت معاهده، شما) گفته بودید که ما (این احکام را) شنیدیم و پذیرفتیم (زیرا که به وقت اسلام آوردن هر کس به این مضمون معاهد می کند) و از (مخالفت) خدا بترسید یقیناً الله تعالی کاملاً از سخنان دلها اطلاع دارد (بنابر این هر کاری که می کنید در آن باید اخلاص و اعتقاد باشد تنها امتثال منافقانه کافی نیست. مقصود این که اولاً در این احکام، نفع شماست باز شما سر تسلیم فرود آورید و باز در مخالفت ضرر هم هست پس با توجه به این وجوهات امتثال لازمی شد و در آن هم باید از ته دل باشد و اگر نه آن به مثل عدم امتثال می باشد).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ

ای ایمان داران قیام کنید به خاطر گواهی دادن به انصاف و



لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوْا ۗ اِعْدِلُوْا نَفْسَ هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی ۗ

به خاطر دشمنی قومی انصاف را هرگز از دست ندهید عدل کنید این امر نزدیک است به تقوی

وَ اتَّقُوا اللّٰهَ ۗ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ﴿۸﴾ وَعَدَّ اللّٰهُ

و بترسید از خدا الله تعالی کاملاً باخبر است از آنچه شما می کنید. وعده کرده است خدا

الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَّ اَجْرٌ عَظِيْمٌ ﴿۹﴾

با ایمان داران و نیکوکاران که برای شما بخشش و ثواب بزرگ است.

وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا ۗ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ ﴿۱۰﴾

و کسانی که کفر کردند و تکذیب کردند آیات ما را ایشان اند دوزخیان.

خلاصه تفسیر

ای ایمان داران! بخاطر (خشنودی) الله تعالی با پایبندی کامل (به احکام اگر نوبت به ادای شهادت آید پس) ادا کننده شهادت با انصاف باشید و دشمنی گروه خاصی شما را بر این وا ندارد که شما (در معاملات ایشان) عدالت نکنید (لزوماً در هر معامله) عدالت به جا بیاورید. این (یعنی عدالت کردن) به تقوا خیلی نزدیک است (یعنی از این، موصوف به تقوا گفته می شود) و (تقوا گزیدن بر شما فرض است چنان که دستور رسیده است که) از (مخالفت) الله تعالی بترسید (همین است حقیقت تقوا، پس عدل که موقوف علیه این فریضة تقوا است نیز فرض خواهد شد) یقیناً الله تعالی از همه اعمال شما کاملاً مطلع است. (پس اگر به مخالفین احکام سزا برسد بعید هم نیست) الله تعالی به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند وعده کرده است که برای شان مغفرت و ثواب عظیم است و کسانی که کفر کرده اند و احکام ما را دروغ گفته اند، ایشان اند ساکنان دوزخ.

معارف و مسایل

مضمون اولین آیه از آیات سه گانه فوق الذکر تقریباً با همین الفاظ در آیه ۱۳۵ سوره نساء هم بیان گردید. فقط این قدر فرق هست که در آنجا فرمود: «كُونُوا قَوْمِينَ بِالْأَيْمَانِ شَاهِدِينَ لِلَّهِ بِالْقِسْطِ» یک وجه لطیفی برای این تقدیم و تأخیر الفاظ ابوحیان در تفسیر بحر محیط ذکر کرده است. که خلاصه آن این است، که طبق عادت آنچه انسان را از عدل و انصاف باز داشته و به جور و ظلم مبتلا می کند دو سبب است: یکی طرف داری از خود یا اعزّه و احباب، دوم دشمنی و عداوت کسی، روی سخن در آیه سوره نساء به طرف مضمون اول و در آیه سوره مائده به طرف مضمون دوم است.

از این جهت در سوره نساء بعد از این آیه آمده است: «وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» یعنی بر عدل و انصاف استوار باشید اگر چه حکم آن عدل و انصاف علیه خود شما یا والدین و عزیزان و دوستانتان باشد و در این آیه سوره مائده بعد از این جمله فرموده: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نِ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا» یعنی، عداوت و دشمنی قومی شما را بر این و ندارد که شما بر خلاف انصاف کاری بکنید. از این جا است که در آیه سوره نساء «قسط» یعنی انصاف را تقدیم داشته فرمود: «كُونُوا قَوْمِينَ بِالْقِسْطِ شَاهِدِينَ لِلَّهِ» و در آیه سوره مائده «لله» را مقدم کرده فرمود: «كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ شَاهِدِينَ بِالْقِسْطِ» گر چه به اعتبار انجام و نتیجه این هر دو عنوان یک مقصد را ادا می کند، زیرا کسی که بر انصاف استوار باشد او به خاطر خدا استوار می شود و آن کسی که به خاطر خدا قیام کرده است. حتماً انصاف خواهد کرد، اما در مقام مراعات خود و اعزّه و احباب این تصور پیش می آید که ملاحظه این تعلقات هم به خاطر خداست، بنابراین در آن جا لفظ قسط را مقدم آورده و انسان به آن جهتی که در آن عدل و انصاف نباشد راهنمایی شده که چنان عملی به خاطر خدا نخواهد بود و در سوره مائده



مقصد صدور حکم به عدل و انصاف با دشمنان بود پس در آن جا لفظ الله را مقدم کرده فطرت انسانی را از این که مغلوب جذبات باشد بیرون کشید که شما مردم به خاطر خدا قیام می کنید که نتیجه حتمی آن این است که با دشمنان هم انصاف کنید، خلاصه این که در دو آیه سوره نساء و مائده به طرف دو چیز هدایت شده است. یکی این که حکم با دوستان و دشمنان بر عدل و انصاف استوار باشد. دوم این که از شهادت درست و بیان سخن حق اجتناب نورزیده تا داوران در قضاوت با مشکل مواجه نگردند. قرآن کریم در چند آیه به عناوین مختلف بر این مطلب تأکید کرده است که مردم در گواهی درست کوتاهی و سستی نکنند و در آیه ۲۸۳ سوره بقره با صراحت و وضاحت چنین دستور داده است: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» یعنی گواهی را پنهان نکنید و هر کسی که آنرا پنهان می کند دل او گناهگار خواهد شد.

لذا گواهی درست دادن واجب و پنهان کردن یا خودداری از آن گناه شدید است. اما قرآن کریم بر این نیز نظر دارد که آنچه مردم را از ادای گواهی درست باز می دارد این است که توسط دادگاه اسم شخصی که به عنوان شاهد معرفی شده چندین بار جهت ادای شهادت نباید به دادگاه آمده و آن فرد بی جهت به زحمت افتد و از کار و زندگیش عقب بماند.

بنابراین قرآن کریم جایی که ادای گواهی درست را واجب قرار داده است نسبت به آن در آیه ۲۸۳ سوره بقره چنین فرموده است: «وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ» یعنی به نویسندگان معامله و گواهان نباید ضرر وارد گردد.

اگر دادگاههای امروز و پرونده های آنها درست مورد بررسی و تحقیق قرار گیرند معلوم می گردد که گواه راست و با موقع خیلی کم گیر می آید. مردم شریف و فهمیده هر کجا چنین واقعه ای را مشاهده کنند از آن جا فرار می کنند که مبادا نام ما در گواهی بیاید.

پلیس از اطراف محل وقوع حادثه جويا می شود و فرم گواهی را پر

می‌کند نتیجه چنان خواهد شد که شبانه روز شاهد این هستیم که قضاوت پرونده‌ها تا ده درصد نمی‌تواند به حق و انصاف نزدیک باشد. و دادرسان هم مجبورند هر نوع گواهی که به نزد آنان ادا گردد آن را مبنا قرار داده و بر اساس آن قضاوت و حکم صادر نمایند، اما به این اشتباه اساسی کسی نمی‌تواند نگاه بکند که اگر با گواهان رفتار شریفانه انجام گیرد و بار بار پریشان کرده نشوند مردمان نیک و راست با در نظر گرفتن تعالیم قرآنی از گواهی دادن باز نمی‌مانند، اما آنچه مشهور است این است که تحقیقات اولیه پلیس هم طوری موجب پریشانی گواهان می‌شود که شخص گواه به اولاد خویش نیز توصیه نماید که از شهادت و گواهی دادن جداً خودداری کنند، علاوه بر این وقتی که پرونده به دادگاه می‌رسد در تاریخ محاکمه تغییراتی پیش آمده در هر تاریخ مقرر این گواه ناکرده گناه به سزای احضار مبتلا باشد، این ضابطه طولانی که انگلیس آنرا از خود به یادگار گذاشته است تمام دادگاهها و ادارات را خراب کرده است طرز ساده و قدیم که امروز در حجاز و بعضی ممالک دیگر رایج است نه در آن پرونده‌ها به این کثرت می‌باشند و نه اینقدر طول و تفصیل در آن می‌آید که گواهی دادن مصیبتی قرار بگیرد.

خلاصه این‌که اگر ضابطه شهادت و ضابطه کارروایی طبق تعلیمات قرآنی انجام گیرد امروزه هم می‌توانیم برکات آنرا با چشم خود مشاهده کنیم. قرآن از یک طرف بر مردمی که از حقیقت آگهی دارند ادای شهادت درست را واجب و لازم قرار داده است.

و از طرف دیگر مردم را راهنمایی کرده است که گواهان را نباید بدون جهت پریشان نمایند بلکه در مدّت کوتاهی از آنان بازجویی گرفته آزادشان کنند.

نمره امتحانات، سند و گواهی نامه و رأی در انتخابات همه در حکم شهادت داخل‌اند. در آخر یک امر مهم دیگر هم باید شناخته شود و آن این‌که



آنچه مفهوم لفظ شهادت و گواهی که در عرف امروز مشهور گردیده است، آن است که تنها در خصومات و پرونده‌ها به گواهی دادن در جلوی حاکم مخصوص، فهمیده می‌شود اما طبق اصطلاح قرآن و سنت مفهوم لفظ شهادت از این وسیع‌تر است. مثلاً گواهی نامه دکتر به مریض که این قادر به انجام وظیفه نیست این هم شهادت است و اگر در آن بر خلاف واقعه نوشته شود آن هم گواهی دروغ شده و گناه کبیره می‌باشد.

هم‌چنین در امتحانات نمره دادن اوراق هم یک نوع شهادت است. اگر دیده و دانسته یا با بی‌پروایی نمرات کم و بیش گردد آن هم شهادت دروغ و حرام و گناه شدید است.

دادن سند و گواهی نامه به فارغ التحصیلان، شهادت بر این است که او اهلیت و صلاحیت کارهای مربوطه را دارد و اگر آن شخص فی‌الواقع چنین نباشد پس امضا کنندگان بر آن سند هم به جرم شهادت دروغین مجرم قرار می‌گیرند، هم چنین در انتخابات پارلمانها و غیره رأی دادن به کاندیداها هم یک نوع شهادت است که در آن از طرف رأی دهنده برای او گواهی است که این شخص نزد ما از جهت استعداد و قابلیت خویش و هم چنین از نظر دیانت و امانت لایق است که نماینده ملت قرار بگیرد.

اکنون تأمل بفرمایید که در میان نمایندگان ما چه تعدادند که در حق آنها این گواهی راست و درست انجام پذیرفته است؟ اما عوام الناس این امانت مهم (گواهی) را تنها بازیچه شکست و پیروزی قرار داده‌اند. بنا بر این گاهی حق رأی در عوض پول فروخته می‌شود و گاهی تحت فشار، و گاهی بنا بر اعتماد بر دوستی‌های ناپایدار و وعده‌های بی‌ارزش واگذار می‌شود.

دیگران به جای خود، اما مسلمانان دیندار و با سواد با دادن رأی به مردمان نااهل چنین احساس نمی‌کنند که ما به دادن این گواهی دروغ مستحق لعنت و عذاب قرار می‌گیریم.

رأی دادن برای انتخابات نمایندگان از روی قرآن دارای اعتبار دیگری است که به آن شفاعت یا سفارش گفته می‌شود که رأی دهنده گویا چنین سفارش می‌کند که به فلان کاندیدا نمایندگی داده‌شود، حکم آن در الفاظ قرآن قبلاً بیان شده است. چنان‌که در آیه ۸۵ سوره نساء می‌فرماید:

«مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا» یعنی هر کسی که سفارش خوب و راست بکند پس کسی که در حق او سفارش کرده است بهره‌ای از عمل نیک وی به او هم می‌رسد و هر کسی که سفارش بد بکند یعنی برای پیروزی شخص نااهل و بد کوشش کند به او از عمل بد او سهمی می‌رسد؛ نتیجه آن این‌که این کاندیدا در دوره پنج ساله^(۱) خویش هر آنچه کارهای اشتباه و ناجایز انجام دهند و وبال همه آنها به رأی دهنده هم می‌رسد.

حیثیت سوم رأی دادن وکالت است که رأی دهنده این کاندیدا را برای خویش، وکیل می‌کند، اما اگر این وکالت متعلق به حق شخصی او می‌بود و نفع و ضرر آن تنها به خود او می‌رسید پس خود او مسئول آن قرار می‌گرفت، اما در این جا چنین نیست، زیرا که این وکالت متعلق به چنین حقوقی است که در آن با او تمام ملت شریک است. بنابر این اگر برای نمایندگی خویش به نااهلی رأی داده او را پیروز بگردانید گناه پایمالی حقوق تمام قوم بر گردن شما می‌ماند.

خلاصه این‌که رأی دادن ما سه حیثیت دارد، یکی شهادت، دوم شفاعت، سوم وکالت در حقوق مشترک، در هر سه حیثیت همان‌طور که رأی دادن به مردم نیک و صالح و لایق، موجب ثواب عظیم است و ثمرات آن به او خواهند رسید.

هم چنین رأی دادن به نااهل و غیر متدین هم شهادت دروغ، سفارش بد، و وکالت ناجایز است و ثمرات تباہ‌کننده آن هم در نامه اعمال او ثبت خواهد

(۱) دوره پنج ساله در پاکستان است در ایران، هر دوره چهار سال است. (مترجم)



شد. بنابراین بر هر مسلمان رأی دهنده فرض است که قبل از رأی دادن تحقیق کامل بکند که آن کسی که به او رأی می‌دهد آیا صلاحیت این کار را دارد یا خیر؛ متدین است یا نه؛ تنها به غفلت و با بی‌تفاوتی بدون جهت مرتکب چنین گناهان عظیمی نگردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا

ای ایمان‌داران! یاد کنید احسان خدا را بر خود وقتی که خواستند مردم که دراز کنند
إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۗ وَعَلَى اللَّهِ

به‌سوی شما دستهای خود را پس‌بازداشت دستهای آنها را از شما و بترسید از خدا و بر خدا
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾ وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ

باید توکل کنند ایمان‌داران. و گرفته است خدا عهد از بنی اسرائیل و
بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمْ

مقرر کردیم از آنان دوازده سردار، و گفت خدا من با شما هستم اگر برقرار کنید
الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَرْتُمْ أَوْهُمُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ

نماز را و بدهید زکات را و ایمان بیاورید بر رسولان من و مدد کنید ایشان را و قرض بدهید خدا را
قَرْضًا حَسَنًا لَّا كُفْرَانَ عَنْكُمْ سِيَأْتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ

قرض حسن البته دور می‌کنم از شما گناهان شما را و داخل می‌گردانم شما را در باغات که
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۚ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ

جاری می‌شود در زیر آنها جویها پس هر کسی که کفر کند بعد از این از شما پس او یقیناً

صَلَ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱۲﴾

گمراه شده‌است از راه راست.

خلاصه تفسیر

ای ایمان داران! نعمت‌های خدا را یاد کنید که بر شما ارزانی شده است، وقتی که یک گروه (یعنی کفار قریش هنگامی که مسلمانان در ابتدای اسلام ضعیف بودند) در این فکر بودند که بر شما (چنین) دست درازی بکنند (که شما را خاتمه دهند) پس الله تعالی کنترل آنها را بر شما (چنان) رواج نداد (و در پایان شما را غالب گردانید پس این نعمت را یاد کنید) و (در امتثال احکام) از الله تعالی بترسید (که این شکرانه این نعمت است) و (در آینده هم) اهل ایمان بر حق تعالی اعتماد داشته باشند (که قبلاً تمام کارهای شما را ساخته است) و (در آیند هم امید بدارید. در «اتَّقُوا اللَّهَ» تخویف کرد و الله تعالی (به وسیله حضرت موسی علیه السلام) از بنی اسرائیل (هم) عهد گرفته بود (که بیان آن به زودی می‌آید) و (برای تأکید این معاهدات) ما از آنان (موافق به شمار قبایل آنان) دوازده سردار مقرر کردیم (که بر هر قبیله‌ای یک سرداری باشد که زیردستان خود را بر ایفای عهد تأکید کنند) و (برای مزید تأکید عهدشان) الله تعالی (به آنان) چنین (هم) فرمود که من نزد شما هستم (من از همه نیک و بد شما اطلاع پیدا می‌کنم. مقصود این که عهد گرفت باز آن را تأکید در تأکید کرد و خلاصه مضمون آن عهد این بود که) اگر شما به نماز پایبند باشید و زکات ادا کنید و بر همه رسولان من (که در آینده تازه به تازه می‌آیند) ایمان آورید و (در مقابله با دشمنان) با آنان کمک کنید و (علاوه بر زکات در دیگر مصارف خیر هم صرف می‌کنید) به الله تعالی به نحو احسن (یعنی با اخلاص) قرض دهید من حتماً گناهان شما را دور می‌کنم و حتماً شما را در (چنان) بهشتی داخل می‌کنم که در زیر قصرهای آن جویها جاری باشند و هر کسی که بعد از این (عهد و پیمان) هم کفر کند او یقیناً از راه راست دور افتاده است.



معارف و مسایل

در آیه هفتم از سوره مائده که گذشت حق تعالی عهد و میثاق گرفتن از مسلمانان و تسلیم شدن آنان را ذکر کرد «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّتِي وَاتَّقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ» این میثاق، میثاق اطاعت خدا و رسول و اتباع احکام شرعی است که عنوان اصطلاحی آن کلمه «لا اله الا الله محمد رسول الله» است. و هر مسلمان کلمه گو، پای بند این میثاق است. بعد از آن در آیه بعضی از موارد مهم میثاق یعنی، احکام مخصوص شرعی را بیان فرمود و در آن تعلیم داد که با دوست و دشمن عدل و انصاف را استوار کنید و بعد از حصول اقتدار به جای جذبۀ انتقام از دشمن، انصاف و مدارا کنید. و خود این میثاق هم یک انعام بزرگ الهی است. لذا با «أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» شروع شد.

آیه مذکور را باز با جمله «أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» آغاز کرده که بیانگر این مطلب است. وقتی که مسلمانان به عهد و میثاق خویش وفا کردند الله تعالی به آنان در دنیا و آخرت قوت و سربلندی و درجات عالی عطا فرمود، و در هر مقابله به دشمن با آنان کمک کرد و نگذاشت که دشمن بر آنان غلبه یابد. در این آیه به طور ویژه این مطلب مذکور است که دشمنان چندین بار برای نابودی رسول کریم ﷺ و مسلمانان و قتل و غارت ایشان توطئه کرده و آماده شدند اما خداوند متعال همه آنها را ناامید و خاسر برگردانید. فرمود: گروهی در این فکر بودند که به شما تعرض کنند اما الله تبارک و تعالی دست آنان را از شما کوتاه کرد.

من حیث المجموع چنین واقعاتی در تاریخ اسلام بی شمار است که توطئه های کفار به فضل الهی یا خاک یکسان گردید اما وقایع مهم و ویژه ای هم هست که آنها را حضرات مفسرین مصداق این آیه قرار داده اند؛ مثلاً در «مسند» عبدالرزاق از حضرت جابر رضی الله عنه مروی است که در یک جهاد آن حضرت رضی الله عنه و

صحابه کرام در یک جای استقرار یافتند، صحابه کرام در اماکن مختلف در جای خود به استراحت پرداختند. رسول کریم تنها زیر یک درخت جای گرفت و سلاح خود را بر درخت آویزان نمود؛ یک روستایی از دشمنان، وقت را غنیمت شمرده فوراً آمد و شمشیر آن حضرت ﷺ را به دست گرفت و از نیام برکشید و گفت «من یمنعک منی الآن» بگو که چه کسی می تواند الآن تو را از دست من نجات دهد، رسول کریم ﷺ بی درنگ فرمود: «الله عزوجل» روستایی باز همان کلمه را تکرار کرد «من یمنعک منی» آن جناب ﷺ باز با بی فکری فرمود: «الله عزوجل» دو و سه بار این گفتگو تکرار شد، تا این که رعب نیروی غیبی او را مجبور کرد که شمشیر را در غلاف کند؛ آنگاه رسول کریم ﷺ صحابه کرام را خواند و از واقعه مطلع گردانید و این روستایی هنوز در کنار آن حضرت ﷺ نشسته بود و آن حضرت ﷺ به او چیزی نگفت. (ابن کثیر)

هم چنین از بعضی صحابه در تفسیر این آیه منقول است که کعب ابن اشرف یهودی، یک بار رسول کریم ﷺ را در خانه خود دعوت کرده، راجع به قتل او توطئه کرده بود، الله تعالی به آن حضرت ﷺ اطلاع داد و تمام توطئه های او نقش بر آب یکسان شدند. (ابن کثیر)

از حضرت مجاهد، عکرمه و غیره منقول است که یک بار آن حضرت ﷺ برای کاری در نزد یهود بنی نضیر تشریف برد و آنان آن حضرت ﷺ را زیر دیواری نشانده به گفتگو مشغول داشتند و از طرف دیگر عمرو بن جحش را مأموریت دادند که از پشت دیوار بالا رفته یک سنگ بزرگ بر سر آن حضرت ﷺ فرو کوبد، الله تعالی رسول خود را از این آگاه ساخت و آن حضرت ﷺ فوراً از جای خود بلند شد. (ابن کثیر)

در این واقعات هیچ تضادی وجود ندارد و همه می توانند مصداق آیه مذکور قرار گیرند؛ در آیه مذکور بعد از ذکر حفظ غیبی رسول کریم ﷺ و مسلمانان فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» در این آیه یک راهنمایی



این است که این انعام الهی تنها مختصّ رسول کریم ﷺ نیست؛ بلکه سبب اصلی این نصرت و کمک و حفظ غیبی تقوا و توکل است.

هر قوم یا فردی در هر زمان و مکان که این دو صفت را اختیار کند، برای او هم از طرف خداوند چنین حفظ و حمایتی خواهد شد. یکی چه خوب گفته است.

فضای بدر پیدا کر فرشته تیری نصرت کو

اتر سکت هین گردون س قطاراندر قطار اب بهی

یعنی میدان بدر را ایجاد کن که فرشتگان برای نصرت تو اکنون هم صف بسته از آسمان فرود خواهند آمد، البتّه می توان گفت که این مطلب مربوط به مجموعه آیات گذشته باشد، که در آنها دستور به حسن سلوک و عدل و انصاف با بدترین دشمنان داده شد. پس این جمله اشاره به آن است که تعلیم حسن سلوک و مدارا با چنین دشمنان به ظاهر یک اشتباه سیاسی است که مترادف است با تقویت و جری ساختن دشمنان. بنابر این در این جمله مسلمانان را آگاه کرد که اگر شما تقوا را شعار خود قرار داده و متکی به الله تعالی باشید پس این مدارا و حسن سلوک قطعاً برای شما مضرّ نخواهد بود؛ بلکه موجب خواهد شد که به جای تقویت و جری گردانیدن؛ آنها را تحت تأثیر قرار داده و به اسلام نزدیک گرداند و نیز تقوا و خوف خدا آن چیزی است که مردم را بر ایفای عهد و میثاق در ظاهر و باطن اجبار می کند و جایی که تقوا یعنی خوف خدا نباشد در آن جا (حشر) عهد و میثاق همان خواهد شد که امروز در عموم مردم مشاهده می شود، بنابراین در آخر آیه فوق که ذکر میثاق آمده است فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ، و در این جا نیز آن اعاده کرده شد؛ و نیز در تمام این آیه اشاره به اینطرف شد که فتح و نصرت مسلمانان تنها مرهون منت ساز و سامان ظاهری نیست بلکه سرّ نیروی اصلی آنان در تقوا و توکل نهفته است.

بعد از این آیه که در مورد عهد و میثاق گرفتن مسلمانان و ذکر نتایج

پراج آن در دنیا و آخرت بر ایفای عهد است آیه دوم نشان داده است که این عهد و پیمان گرفتن مختص مسلمانان نیست؛ بلکه پیش از آنان از امم دیگر هم این نوع عهد و میثاقی گرفته شده است، اما آنان درست بر عهد و میثاق خود وفا نکردند، بنابراین بر آنان انواع و اقسام عذاب مسلط گردید. می فرماید که الله تعالی از بنی اسرائیل عهدی گرفته بود و برای عهد گرفتن از آنان این صورت اختیار گردید که تمام ملت بنی اسرائیل که مشتمل بر دوازده قبیله بود برای هر قبیله آنان یک سردار یا خان برگزیده شد و سردار هر قبیله مسئولیت آن را به عهده گرفت که من و قبیله من بر این میثاق خداوندی پای بند خواهیم بود و به این شکل این دوازده سردار مسئولیت کلی تمام ملت بنی اسرائیل را بر عهده خود گرفتند، و مسئولیت آنها این بود که خود هم بر این میثاق پای بند باشند و تمام قبیله خویش را هم پای بند آن بگردانند، در این جا این امر هم قابل ذکر است که درباره عزت و فضیلت، اصل اساسی اسلام این است:

بسندۀ عشق شدی ترک نسب کن جامی

که دراین ره فلان بن فلان چیزی نیست

رسول کریم ﷺ در خطبه تاریخی حجة الوداع با صراحت کامل این مطلب را اعلام فرمود، که در اسلام عرب و عجم، سیاه و سرخ و یکی بر دیگر هیچ امتیازی ندارد هر کسی که در اسلام داخل شد، برادر تمام مسلمانان قرار گرفت، اسلام همه امتیازات حسب و نسب، رنگ و وطن و زبان را که بتهای جاهلیت بودند شکست؛ اما معنی آن این نیست که برای برقراری نظم در امور انتظامی ویژگی های قبیله ای ملاحظه نشوند، این امر طبیعی است که مردم یک قبیله بر مردمان شناخته شده قبیله خود نسبت به دیگران بیشتر می توانند اعتماد کنند، و این شخص به علت اطلاع بیشتر بر نفسیات آنان می تواند جذبات و خیالات آنان را مراعات کند.

مبنی بر این حکمت عملی، وقتی که از دوازده سردار قبیله بنی اسرائیل



معهده صلح شد. سردار هر قبیله مسئول آن قرار گرفت، و همین مصلحت آن بود که در میان و اطراف آن در آن وقت مراعات گردید، که ملت بنی اسرائیل به آن ملت صلح نمودند. در این امر حضرت موسی علیه السلام دعا فرمود و خداوند آن دعا را بر سنگی زد و الله تعالی از آن سنگ دوازده جداگانه از آن دوازده قبیله جداگانه جاری ساخت. قرآن کریم این احسان عظیم خداوند را در آیه ۱۶۱ در سوره اعراف این چنین ذکر فرموده است:

«وَفَلَعْنَاهُمْ نَارَ الْاَشْجِ عَشْرَةَ اَسْنَابًا اُمَّمًا فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثنَنتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» و تقسیم کردیم دوازده قبیله آنان را در دوازده گروه؛ باز جاری شد از سنگ دوازده چشمه ای هر یک قبیله چشمه ای جداگانه، و این شماره دوازده هم از عقیبت و عقیبت عجبی دارد.

هنگامی که انصار مدینه خواستند که رسول کریم صلی الله علیه و آله را به مدینه دعوت دهند؛ لذا در آنجا حاضر شده، و آن حضرت صلی الله علیه و آله به وسیله بیعت از آنان معاهده گرفتند. در آن معاهده دوازده سردار مسئولیت را به عهده گرفته بر دست آن حضرت صلی الله علیه و آله بیعت کرده بودند؛ که از آنان سه سردار از قبیله اوس بودند و نه نفر از خراج این کتب.

در صحیحین از حضرت جابر بن سمره مروی است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که نظام مردم تا زمانی بر قرار می ماند که دوازده خلیفه از آنان قیادت کنند. بعد از نقل این حدیث روایت فرموده که از هیچ لفظ این حدیث در هیچ نسخه ای ندیده ام. در آن دوازده امام یکی بعد از دیگری به طور مسلسل می باشند؛ با آنکه می تواند که در میان آنها فاصله ای واقع بشود؛ چنان که چهار خلیفه، صدیق اکبر رضی الله عنه، فاروق اعظم رضی الله عنه، عثمان غنی رضی الله عنه، علی مرتضی رضی الله عنه، مسلسل شدند و بعد از مدتی در میان امویان عمر بن عبدالعزیز به اجماع امت پنجمین خلیفه بر حق تسلیم شد.

خلاصه کلام این که برای معاهده گرفتن از بنی اسرائیل الله تعالی از

دوازده قبیله دوازده سردار مسئول قرار داد و به آنان فرمود: «ای بنی منکم» یعنی من با شما هستم. مطلب این که اگر شما به میثاق پای بند باشید و تصمیم بگرفتید که دیگران را مقید کنید پس کمک و نصرت من شامل حال شماست بعد از آن در آیه مذکور چند مواد مهم از این میثاق و عهد شکنی بنی اسرائیل و نزول عذاب بر آنان مذکور است. قبل از ذکر مواد میثاق یکی این جمله را ذکر فرمود: «لَقَدْ مَعَكُمْ» که در آن دو امر ذکر گردید یعنی این که اگر شما بر میثاق رسولان الهی و کمک من شامل حال شما می باشد، و شما قدم به قدم آن را مشاهده خواهید کرد. دوم این که الله تعالی هر وقت و هر جا با شماست و از این میثاق الهی می فرماید و هیچ عزم و اراده و فکر و خیال یا حرکت و عمل شما از تصمیم او خارج نیست و او رازهای تنهایی شما را می بیند و می شنود، و از او اندک و نیکی قلبی شما آگاه است. در صورت خلاف ورزی میثاق او، نمی توانید هیچ نوع نجات بیابید. بعد از آن در مواد میثاق اول از همه ذکر بر پاداشین نماز است و بعد از آن ادای زکات، از این معلوم می شود که فرایض نماز و زکات هر دو از اسلام بر قوم حضرت موسی علیه السلام هم عاید بودند و از اشارات دیگر قرآن و روایات ثابت می شود که این فرایض تنها مختص بنی اسرائیل نیستند بلکه بر هر پیغمبر و در هر شریعت همیشه عاید بوده اند. درجه سوم در مواد میثاق این است که به همه رسولان خدا ایمان بیاورید و در مقصد اول سوره بقره میفرماید: «وَأَن تَدْعُوا إِلَىٰ آيَاتِنَا أَنْتُمْ وَأَن تَقُولُوا سُبْحَانَ اللَّهِ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا أَن تَقُولُوا سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ جَمِيعًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»

و چون بر بنی اسرائیل پیامبران بسیاری آمدند به دعوت و برهانهای الهی تأکید شده است گرچه درجه ایمان از اعمال نماز و زکات به اعتقاد و ایمان است، اما در میثاق آنها را مقدم کرد که بالفعل عمل بر آنها لازم بود. رسولانی که در آینده خواهند آمد ایمان آوردن و کمک نمودن مسلمانان را خواهد شد به این دلیل آنان را مؤخر ذکر فرموده است. درجه چهارم جنان است که: «وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، یعنی شما به خدای تعالی قرض بدهید قرض



حسن، قرض حسن به فرضی گفته می‌شود که با اخلاص داده‌شود، و هیچ غرض دنیوی شامل آن نباشد و در راه خدا چیزهای محبوب خود را صرف کند نه این‌که اشیای به درد نخور را از سر خود رد کند، در اینجا اتفاق را در راه خدا به قرض دادن از این جهت تعبیر کرد که بدل القرض از روی قانون و عرف و اخلاق واجب‌الاداء شمرده می‌شود. هم چنین در راه خدا اتفاق کرده یقین داشته باشند که عوض آنها حتماً رسیدنی است و بعد از ذکر فریضة زکات مستقلاً، ذکر قرض حسن چنین نشان می‌دهد که مراد از آن علاوه بر زکات، صدقات و خیرات دیگراند، و نیز معلوم گردید که مسلمانان تنها به ادای زکات از بقیه مسئولیتهای مالی فارغ نخواهند بود، علاوه بر زکات، مقدار مالی دیگر هم بر ذمه انسان لازم است. جایی که مسجد نباشد دولت متکفل نیست که مساجد و مدارس بسازد پس انتظام تعالیم دینی بر عهده خود مسلمانان است، فقط این قدر فرق هست که زکات فرض عین است و این فرض کفایه می‌باشد؛ و معنی فرض کفایه این است که اگر چند نفر از قوم یا گروهی این لوازم را تکمیل کنند، بقیه مسلمانان سبکدوش خواهند شد و اگر هیچ یک آنها را انجام ندهند، همه گناهگار می‌شوند، امروز مدارس دینی و تعالیم آن مورد کم لطفی افراد قرار گرفته‌اند؛ چنین کارهایی را افرادی انجام می‌دهند که خدمت به دین را فهمیده باشند.

در حدود ادای زکات، مسلمانان می‌دانند که این بر ذمه ما فرض است و با وجود این دانستن هم، بسیار کم‌اند افرادی که زکات ادا می‌کنند و از اداکنندگان هم خیلی کم هستند کسانی که درست حساب کرده زکات‌شان را به‌طور کامل ادا نمایند و آن کسانی که زکات‌شان را درست ادا می‌کنند چنین پنداشته‌اند که بر ما دیگر مسئولیتی نیست. وقتی که نیاز مسجد در جلو بیاید مال زکات تقدیم می‌کنند و اگر نیازمندی‌های مدارس دینی پیش آید، تنها مال زکات داده می‌شود در حالی که این فرایض علاوه بر زکات به عهده مسلمانان

است، این آیه قرآنی و امثال آن و بسیاری آیات دیگر آنرا واضح کرده است. بعد از بیان مهمّ موادّ میثاق، این مطلب هم روشن گردید که اگر شما به میثاق پایبند شدید پس پاداش آن، این می باشد که گناهان گذشته شما عفو خواهند شد، و در جنت دائمی و بی مثال راحت و آسوده قرار خواهید گرفت. در آخر این را هم نشان داد که اگر کسی بعد از تمام این ارشادات و بیانات واضح، کفر و سرکشی را اختیار کرد او راه صاف و راست را گذاشته به دست خویش در چاهی مهلک قرار می گیرد.

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَتُهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً

پس به سبب عهد شکنی شان بر ایشان لعنت کردیم و گردانیدیم دلهايشان را سخت که

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ

تحريف می کنند کلام را از جای آن و فراموش کردند استفاده کردن را از نصیحت که به ایشان داده بود

وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ

و همیشه تو مطلع خواهی شد بر خیانتی از ایشان مگر افراد قلیلی از ایشان پس عفو کن و در گذر از ایشان

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾ وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ

خداوند دوست می دارد محسنین را، و کسانی که خود را انصار می گویند از ایشان هم عهد گرفتیم

فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَاعْرِضْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ

پس فراموش کردند استفاده را از آنچه به ایشان نصیحت شده بود پس انداختیم میان شان دشمنی و کینه

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

تا روز قیامت. و به زودی اطلاع می دهد ایشان را خدای تعالی به آنچه می کردند.



خلاصه تفسیر

(اما بنی اسرائیل عهد را شکستند و بعد از شکستن به انواع و اقسام عقوبات مانند مسخ و دیگر عذابها گرفتار شدند. پس این دوری از عنایت و الطاف الهی که به ایشان شد) تنها به عهد شکنی ایشان ما آنها را از رحمت خویش (یعنی از آثار آن) دور کردیم (و همین است حقیقت لعنت) و (از آثار لعنت این هم هست که) ما دلهایشان را سخت گردانیدیم (که سخن حق بر آنان اثر نخواهد کرد و از آثار سخت دلی ایشان است که) آنان (یعنی علمای آنان) کلام الهی (یعنی تورات) را از مواضع (الفاظ یا مطالب) آن تغییر می دهند (یعنی تحریف لفظی یا معنوی می کنند) و (اثر این تحریف این می باشد که) آنان از آنچه به ایشان (در تورات) نصیحت شده است سهم بزرگ (نفع) خود را (که به عمل نصیب آنها می شد) از دست می دهند (زیرا که بیشتر مشق و تمرین شان به این تحریف در مضامین متعلق به رسالت محمّدی می شد. و روشن است که از ایمان بزرگترین سهم چه چیزی خواهد شد. الغرض لعنت بر نقض میثاق، قساوت بر لعنت، تحریف بر قساوت و فوت حظ عظیم بر تحریف مترتب گردید، و علت ترتیب هم ظاهر است.) و (باز این هم تنها نیست که آنچه کردند بر آن اکتفا کنند بلکه حال شان این است که) شما روز مره (یعنی همیشه در باره دین) از یک نوع خیانت (جدیدی) مطلع خواهید شد که از ایشان سر می زند؛ مگر از چند فرد معدودی که مسلمان شده بودند. پس شما ایشان را عفو بفرمایید و از ایشان در گذرید. (یعنی تا زمانی که نیاز شرعی نباشد خیانت های شان را اظهار نکردد رسوایشان نکنید) یقیناً خداوند به احسان کنندگان محبت می کند. (و بدون ضرورت رسوا نکردن احسان است) و کسانی که (در ادعای نصرت دین) می گویند ما نصرانی هستیم. ما از ایشان (مثل یهود) عهد گرفته بودیم. پس آنان هم از آنچه به ایشان (در انجیل و غیره) نصیحت شده بود سهم بزرگ (نفع) خود را (که به عمل کردن نصیب شان می شد) از دست دادند (زیرا که امری که آنان فوت کردند توحید بود و ایمان به جناب رسالت

مآب ﷺ که به ایشان حکم شده بود و حظّ «عظیم» بودن آن ظاهر است. وقتی که توحید را گذاشتند) و به زودی (در آخرت که آن هم نزدیک است) الله تعالی به ایشان کردارشان را نشان خواهد داد (و باز سزا خواهد داد).

معارف و مسایل

در آیه، این نشان داده شد که بنی اسرائیل از شقاوت خویش به هدایت واضح گوش ندادند و به میثاق مخالفت ورزیدند، پس الله تعالی آنان را به انواع و اقسام عذاب گرفتار کرد. در برابر سرکشیها و اعمال بد، بر قوم بنی اسرائیل دو نوع عذاب پیش آمد.

یکی ظاهری و محسوس مانند سرازیر شدن خون و قورباغه و غیره یا سنگ باران یا زلزله و غیره که ذکر آنها در آیات متعدّد و مواضع مختلفی از قرآن آمده است.

نوع دوم عذاب معنوی روحانی است که در کیفر سرکشی آنها دل و روان آنها مسخ شد، صلاحیت فکر و تدبیر در آنان باقی نماند. و آنان در قبال گناهان خویش در مزید گناهان مبتلا شدند، می فرماید:

«فِيمَا نَقُضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَسِيَةً» یعنی ما در سزای خلاف کاریها و عهد شکنیها، ایشان را از رحمت خویش دور کرده دلهایشان را سخت گردانیدیم که الآن در آنها گنجایش هیچ چیزی نمانده است لذا همین دوری از رحمت و سختی دلها را قرآن در آیه ۱۴ از سوره مطففین به لفظ «ران» تعبیر فرموده است. «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» یعنی به سبب انکار آیات بیّنات قرآن و علایم واضح و ارتکاب گناهان بر دلهایشان زنگ نشسته است. رسول کریم ﷺ در حدیثی فرموده است که: «هر گاه انسان اولین بار، گناهی را مرتکب می شود بر دل او یک نقطه سیاهی می نشیند همانند وجود لکّه سیاهی



که بر لباس سفید جلوه گر باشد اگر این شخص توبه کند و دست از گناه بکشد اثر گناه قلبش که همانند لکه سیاهی بر دل او نقش بسته بود محو می‌گردد. چنانچه دست از گناه بردارد و مرتکب گناهان تازه و جدیدی شود در اثر هر گناه تازه، لکه جدید دیگری بر صفحه قلب وی نقش می‌بندد تا زمانی که کاملاً قلب وی به علت وجود این لکه‌ها مکدر شود در چنین موقعی هیچ سخن خوب و نیکی در قلب او جای نمی‌گیرد. و همانند ظرفی می‌ماند که به صورت واژگون قرار داده شده است»

و جمله «لَا يَغْرِفُ مَعْرُوفًا وَلَا يُنْكِرُ مُنْكَرًا» یعنی نیکی را نیکی و بدی را بدی نمی‌فهمد در مورد او صدق پیدا می‌کند. علاوه بر این برداشت وی برعکس می‌گردد بدین معنی که عیب را هنر و بدی را نیکی و گناه را ثواب می‌داند و هم چنان به سرکشی و طغیان خویش ادامه می‌دهد؛ این نوع باور داشت در واقع سزای گناه او در این جهان است.

بعضی از بزرگان فرموده‌اند: «ان من جزاء الحسنه الحسنه و ان من جزاء السيئه السيئه بعده» یعنی جزای نقد نیکی یکی این است که بعد از آن به نیکی دیگری موفق می‌گردد، هم چنین سزای نقد بدی هم همین است که بعد از یک گناه دل او به گناهان دیگر تمایل پیدا می‌کند، معلوم شد که در طاعات و معاصی تجاذب هست که: «زر زر کشد در جهان گنج گنج» یک نیکی، به نیکی دیگر دعوت می‌دهد و یک بدی، بدی و گناه دیگر بار می‌آورد.

به بنی اسرائیل در سزای نقد عهدشکنی حسب ضابطه، این میسر شد که از رحمت خداوندی که بزرگترین وسیله نجات است دور شدند و دلهای شان سخت گردید؛ به حدی که: «يَحْرَفُونَ الْكَلِمَةَ عَنْ مَوَاضِعِهَا» یعنی در کلام خداوندی تحریف می‌کنند این تحریف شامل تغییر الفاظ، معانی، تلاوت کلام الله که ذکری از انواع آن در قرآن و کتب حدیث بیان شده است، امروز مسیحیان اروپا به بعضی از آنها معترفند. (تفسیر عثمانی)

و نتیجه سزای معنوی ایشان چنین است که: «و نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» یعنی، استفاده نصیحت را که به ایشان شده بود فراموش شدند و باز فرمود که این سزا طوری طوق گردنشان قرار گرفت که: «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ» یعنی شما همیشه بر غدر و فریب ایشان مطلع خواهید شد «إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ» مگر تعداد کمی از ایشان مانند حضرت عبدالله بن سلام و غیره که قبلاً بر دین اهل کتاب بودند و بعداً از مسلمانان کامل شدند.

آنچه تا اینجا از بد اعمالی و بد اخلاقی بنی اسرائیل بیان شد مقتضای آن به ظاهر این بود که رسول کریم ﷺ با آنان با نهایت نفرت و حقارت پیش بیایند، نگذارند که آنان به نزد او بیایند، بنابراین در آخرین جمله آیه به رسول کریم ﷺ هدایت گردید که: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» یعنی شما آنان را عفو بفرمایید و از اعمال بدشان در گذرید و با آنان حالت منافرت را اختیار نفرمایید، زیرا که الله تعالی محسنین را دوست می دارد. و طبق مقتضای خویش برخورد نداشته باشید. و اگر سنگ دلی آنان سبب گردیده تا که پند و وعظ و نصیحت در ایشان اثر نکند، اخلاق نیکو موجب می گردد. تا در افراد بد اخلاق خلق نیک پدید آید. و حال اگر این هم موثر نیفتد داشتن رویه خوب و اخلاق نیکو همچنان الزامی است، زیرا در نزد خداوند متعال پسندیده است و موجب قرب فرد مسلمان به خدای خویش می شود «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نُنْزِرُ» قبل از این آیه عهد شکنی و عذاب یهود ذکر گردید. خداوند در این آیه اندکی از احوال نصارا را بیان فرموده است.



عداوت و مخاصمه فرقه‌های مسیحی با یکدیگر

الله تعالی در این آیه جزای عهد شکنی مسیحیان را چنین ذکر کرد که در بین آنان بغض و عداوت و افتراق انداخته شد که تا قیامت ادامه دارد، اگر تصوّر شود که در ظاهر آنان متحد به نظر می‌رسند در جواب باید بگوییم که دستور فوق در مورد عیسویان واقعی است که پایبند مذهب خویش‌اند، و افرادی که مذهب عیسوی خویش را از دست داده‌اند و مذهب دهری اختیار کرده‌اند خود به خود از جمع عیسویان واقعی خارج شده‌اند، گرچه خود را از جمع ملت عیسوی بدانند، چنین افرادی هم اگر چه دچار آن افتراق و عداوت یاد شده نباشند با مفهوم آیه فوق منافات ندارد، زیرا اختلاف مذکور بر اساس مذهب است؛ زمانی که مذهبی وجود نداشته باشد اختلاف هم معنی نخواهد داشت. در حاشیه بیضاوی از تیسیر منقول است که ابتداءً سه فرقه در بین نصرانیها وجود داشت، یکی نستوریه که عیسی علیه السلام را پسر خدا می‌گفتند، دوم یعقوبیه که خود عیسی علیه السلام را با خدا متحد می‌دانستند، سوم مساکانیه که عیسی علیه السلام را از سه خدایی که معتقد بودند یکی می‌دانستند بنابر این روشن شد که اختلاف عقاید سبب عداوت با همدیگر آنان گردید.

يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا يَبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيْرًا مِّمَّا

ای اهل کتاب به تحقیق که آمده است نزد شما رسول ما. ظاهره کندبر شما بسیار چیزها از آنچه

كُنْتُمْ تَخْفَوْنَ مِنَ الْكِتٰبِ وَيَعْفُوْا عَنْ كَثِيْرٍ قَدْ جَآءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ

شما پنهانی می‌کردید از کتاب و در گذر می‌کند از بسیار چیز. یقیناً آمده است به نزد شما از جانب خدا

نُوْرٌ وَّ كُتُبٌ مُّسَبِّحٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِيْٓ بِهٖ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ

روشنایی و کتاب ظاهر کننده. هدایت می‌کند به آن الله تعالی کسی را که در پی رضای او باشد

سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ
 بِهِ رَاهِئَاتِ السَّلَامَةِ وَبِيرُونَ مِىْ أَوْرَدَ آتَانَ رَا از تاريكياها به طرف نور به حكم خود و
 يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
 مِىْ بَرْدِ آتَانَ رَا به راه راست. يقيناً كافر شدند كسانى كه گفتند كه خدا
 هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ط قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ
 هَمِينِ مَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمِ اسْت. توبگو پس كيست كه توان داشته باشد به پيش خدا اگر بخواهد كه
 يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ط وَلِلَّهِ مُلْكُ
 هلاك كنند مَسِيحِ پسر مريم را و مادر او را و هر كسى كه در زمين باشد همه را و از آن خدا است پادشاهى
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ط يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ط وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 آسمانها و زمين و آنچه در ميان آنها است مِىْ آفريند آنچه مِىْ خواهد و خدا بر هر چيز
 قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ط قُلْ
 تواناست. و مِىْ گويند يهود و نصارا كه ما پسران خدا و دوستان او هستيم بگو
 فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ ط بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ط يَغْفِرُ
 پس چرا عذاب مِىْ دهد شما را به گناهان شما بلكه شما انسان هستيد از مخلوقات او مِىْ بخشد
 لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ ط وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا
 هر كه را بخواهد و عذاب مِىْ دهد هر كه را بخواهد و از آن خداست پادشاهى آسمانها و زمين و آنچه
 بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

در ميان آنهاست و به طرف اوست بازگشت.

خلاصه تفسیر

ای اهل کتاب! (یعنی یهود و نصاری) رسول ما (محمد ﷺ) به نزد شما آمد که
 (حال کمال علمی او چنان است) که از (مضامین) کتاب آنچه شما پنهان می کنید



بسیاری از آنها را (که در اظهار آنها مصلحت شرعی باشد با وجود این که به ظاهر تحصیل علوم نفرموده به وسیله وحی اطلاع یافته) در جلو شما روشن توضیح می دهد و (کمال علمی و اخلاقی تا حدی است که) بسیاری را (از آنچه شما پنهان کرده بودید با وجود آگاد و مطلع شدن از نظر اخلاق از اظهار آنها) در گذر می فرماید (وقتی که در اظهار آنها مصلحت نباشد تنها رسوایی شما در آنها باشد و این کمال علمی دلیل نبوت و کمال اخلاق مؤید و مؤکد آن است. از این معلوم شد که علاوه بر معجزات دیگر رسول خدا ﷺ خود این رویه ایشان با شما برای اثبات نبوت کافی است. و به وسیله همین رسول) از طرف خدا نزد شما یک چیز روشن آمد و (آن) یک کتاب واضح (است) که به وسیله آن الله تعالی به کسانی که طالب رضای حق باشند راههای سلامتی نشان می دهد (یعنی راههای رفتن به جنت که عقاید و اعمال مخصوص هستند می آموزد زیرا فی الواقع سلامتی مکمل در جنت می تواند به دست بیاید که نه در آن کسر باقی می ماند و نه اندیشه زوال دارد) و آنان را به توفیق خویش از تاریکی های (کفر و معصیت) بیرون کرده به طرف نور (ایمان و طاعت) می آورد و آنان را (برای همیشه) بر راه راست نگه می دارد. یقیناً کافراند کسانی که می گویند که الله تعالی عیسی بن مریم است شما از ایشان سؤال کنید که اگر چنین است پس بگویید که اگر خدا بخواهد که عیسی بن مریم را (که شما او را عین خدا می پندارید) و مادر او (حضرت مریم) را و هر چه در زمین آباداند همه را به مرگ هلاک کنند آیا کسی چنین هست که بتواند آنها را از خدا کمی نجات دهد (یعنی این قدر شما هم می دانید که هلا کردن آنان به دست خداست پس کسی که هلا کردن او در قبضه دیگری باشد او چگونه می تواند خدا باشد. از این عقیده الوهیت مسیح باطل شد. و آن که در حقیقت خدا و معبود همه هست یعنی) الله تعالی (شان او چنین است که تنها) از آن اوست حکومت بر آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو تاست. و او هر چیز را (به هر نحو) که بخواهد می آفریند و الله تعالی بر هر چیز تواناست. و یهود و نصارا (هر دو گروه) مدعی اند که ما پسران خدا و

دوستان او هستیم. (مطلب چنین بر می آید که چون ما اولاد انبیا هستیم بنابراین برای ما نزد خداوند ویژگی هست که اگر ما مرتکب به گناه هم باشیم از ما اینقدر ناراضی نمی شود که بر چنین عمل بیگانه ای ناراحت می شود.

برای ابطال این خیال باطل آنان به آن حضرت ﷺ خطاب فرمود که) شما از ایشان سؤال کنید که پس شما را در عوض گناهاتان چرا در آخرت عذاب می دهد (که خود شما هم به آن قایل هستید. چنان که در آیه ۸۱ بقره قول یهود آمده بود که: «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» یعنی اگر به ما عذاب جهنم برسد هم آن چند روز بیشتر نخواهد شد. و قول خود حضرت مسیح عليه السلام در آیه ۷۲ سوره مائده مذکور است «قَالَ الْمَسِيحُ - إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ» یعنی هر کسی که با خدا شریک مقرر کرد، خدا جنت را بر او حرام می کند که به وجه التزام این هم به مثل اقرار نصارا است.

خلاصه این که وقتی که خود شما به عذاب آخرت اقرار دارید پس بگویید که آیا پدری پسر یا محبوب خود را هم عذاب می دهد؟ بنابراین خود را اولاد خدا کفتن باطل است. در اینجا نمی توان این شبهه را ایراد کرد که بسا اوقات پدر از روی تأدیب به خاطر اصلاح و تربیت هم سزای می دهد. پس سزا دادن منافای پسر بودن نیست، زیرا که سزای پدر برای تأدیب می باشد که او در آینده مرتکب به چنین عمل نباشد. و در آخرت جای تأدیب نیست، زیرا که آن دارالعمل نیست دارالجزاء است. در آنجا نسبت به مستقبل احتمال کردن کاری یا جلوگیری از کاری نیست که به آن تأدیب گفته شود.

بنابر این در آن جا، هر سزایی که می باشد آن می تواند سزا و تعذیب خالص باشد که قطعاً با اولاد و محبوب بودن منافای است. بنابراین این معلوم شد که شما نزد خدا هیچ ویژگی و خصوصیتی ندارید) بلکه شما هم از جمله مخلوقات دیگر مردمان ادنایی هستید. الله به هر که بخواهد می آرزود و به هر که بخواهد سزا می دهد و از آن خداست حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و به طرف خداست بازگشت همه (و بغیر از او پناه گاهی نیست).



معارف و مسایل

در این آیه قول نصارا رد شد که عقیده یک گروه آنان است. یعنی این که حضرت مسیح علیه السلام (معاذ الله) عین الله تعالی است. اما رد آن با چه دلیل شد آن حاوی تمام عقاید باطل فرقه‌است که بر خلاف توحیداند. برابر است که عقیده پسر بودن برای خدا باشد یا عقیده یک خدا بودن از سه تا خدا، با این، همه رد و ابطال گردیدند. و ذکر حضرت مسیح علیه السلام و والده او در اینجا می‌تواند مبنی بر دو حکمت باشد. اولاً این عاجزی حضرت مسیح علیه السلام در جلوی حق تعالی که نمی‌تواند خود را از الله تعالی نجات دهد و نه مادر خود را در صورتی که خدمت و نگهداری مادر را فرزند شریف از جان خود هم بیشتر دوست می‌دارد. دوم این که در این، رد نمودن این خیال هم رد شد که بعضی حضرت مریم علیها السلام را یکی از سه خدا می‌گفتند.

و در این جا موت حضرت مسیح و مریم را به صورت فرض ذکر فرمود در صورتی که به وقت نزول قرآن موت مریم علیها السلام تنها فرضی نبود بلکه به وقوع هم پیوسته بود، پس وجه تغلیب است یعنی در اصل مقصد ذکر مرگ حضرت عیسی به طور فرض بود و ذکر مرگ مادرش هم در همین ضمن آمد اگر چه مرگ او واقع شده بود، البته چنین نیز می‌توان گفت که مراد آن است که همان طوری که ما بر حضرت مریم مرگ را مسلط کردیم هم چنین مسلط کردن آن بر مسیح و بر تمام مخلوقات دیگر هم در قبضه ماست. و در «يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» مقصد ابطال منشأ عقیده باطل مسیحیان است زیرا که منشأ خدا قرار دادن حضرت مسیح به نزد آنان این بود که آفرینش او بر خلاف قوانین تمام جهان بدون از پدر تنها از مادر شد، و اگر او انسانی می‌بود طبق قاعده به وسیله مادر و پدر آفرینش او انجام می‌گرفت.

در این جمله به آن پاسخ داد که الله تعالی به هر طرح قدرت کامل دارد.

که هر چه بخواهد و به هر نحو که بخواهد می آفریند. چنان که در آیه ۹۳ سوره انعام؛ «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» همین شبه ازاله گردید که تخلیق ممتاز حضرت مسیح علیه السلام از عموم قانون قدرت نمی تواند دلیل خدایی او باشد. ملاحظه فرمایید حضرت آدم علیه السلام را حق تعالی بدون مادر و پدر آفریده بود، او بر همه قادر است و اوست خالق و مالک و شایسته عبادت، و هیچ کس نمی تواند شریک او باشد.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُولِ

ای اهل کتاب آمده است به نزد شما رسول ما واضح می کند بر شما بعد از انقطاع رسولان
 أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ
 که نشاید گاهی بگویید که نه آمده است نزد ما هیچ بشیر و نذیری پس آمدن نزد شما بشیر و نذیر

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۹﴾

و خدا بر هر چیز تواناست.

خلاصه تفسیر

ای اهل کتاب! رسول ما (محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله) به نزد شما آمد و رسید که به شما (امور شریعت را) به طور واضح نشان می دهد در چنین وقتی که سلسله (آمد) رسولان (از مدتی) موقوف بود (و شرایع سابقه مفقود و گم شده بودند و به سبب بند شدن سلسله انبیا تا مدتی طولانی برای دریافت کردن شرایع گم شده بار دوم امکان نمانده بود، بنابر این برای آمدن رسول نیاز وجود مبرم داشت پس در چنین وقت تشریف فرمایی شما را باید نعمتی بزرگ و غنیمت شمرد.) تا که شما (در قیامت) چنین نگویید (که در کوتاهی و اشتباه راجع به امور دین از این جهت ما معذوری که) به نزد ما (چنین رسولی که) بشیر و نذیر (باشد و به سبب او علم صحیح راجع به دین و انگیزه‌های بر عمل پدید بیاید) نیامده است (پس آگادباشید که برای این معذرت



کنجایشی باقی نیست زیرا که) به نزد شما بشیر و نذیر (یعنی محمد ﷺ) آمده‌اند (الآن اگر قبول نکنید انجام خود را خود درک کنید) و الله تعالی بر هر چیز قدرت کامل دارند. (که هرگاه بخواهند از رحمت خویش پیامبران را بفرستند و هرگاه بخواهند با حکمت خویش سلسله آمد آنان را متوقف کنند بنا بر این کسی حق ندارد که بگوید که وقتی که سلسله آمد انبیا تا مدتی طولانی متوقف بود پس الآن هیچ رسولی نمی‌تواند بیاید، چرا که متوقف کردن این سلسله پیامبران تا مدتی طولانی حکمت الله تعالی بود و او تا آن وقت برای متوقف و پایان یافتن سلسله پیامبران هیچ‌گونه اعلامی نفرموده بود، بلکه به وسیله تمام انبیای گذشته این اخبار را هم داده بود که در آخر زمان یک رسول مخصوص با شأن ویژه و صفات ویژه‌ای خواهد آمد که بر او نبوت خاتمه خواهد یافت و طبق این اعلام خاتم الانبیاء ﷺ تشریف آورد.)

معارف و مسایل

«عَلَىٰ فِتْنَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ» فترت در لغت به معنی سست شدن، ساکن شدن معطل و بند کردن است، ائمه تفسیر هم در این آیه معنی فترت را بیان کرده‌اند. فترت یعنی متوقف شدن سلسله نبوت و انبیا تا مدتی که این مدت از زمان حضرت عیسی تا زمان بعثت رسول کریم است.

تحقیق زمان فترت

حضرت عبدالله بن عباس می‌فرماید که فاصله زمان حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام یکهزار و هفتصد سال است و در تمام این مدت سلسله بعثت انبیا مرتباً جریان داشت. و زمانی که فترت وجود نداشت در این مدت فقط از بنی اسرائیل هزار پیغمبر مبعوث شد و علاوه بر بنی اسرائیل نیز

پیامبرانی هم وجود داشتند از تولد حضرت عیسی تا بعثت رسول کریم پانصد سال طول کشید. این مدت یا این فاصله زمانی را که در آن هیچ پیامبری مبعوث نشده زمان «فترت» گویند.

در صورتی که قبل از آن به این حد دنیا از بعثت انبیا خالی نبوده است.

(قرطبی مع ابضاح)

در باره فاصله زمانی زندگی حضرت موسی علیه السلام تا عیسی علیه السلام و نیز عیسی علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله روایات مختلفی نقل شده است اگر چه اختلاف نظر در بیان مدت کم و بیش وجود دارد، امام بخاری رحمته الله به روایت حضرت سلمان رضی الله عنه فارسی نقل کرده است که فاصله زندگی بین حضرت عیسی علیه السلام تا نبی کریم صلی الله علیه و آله ششصد سال بوده و در این زمان هیچ پیامبری مبعوث نشده همان طور که «مشکوة» به حواله از صحیح بخاری و مسلم این حدیث را بیان می کند که رسول الله فرمود: «انا اولی الناس بعیسی» یعنی من از همه مردم به حضرت عیسی بیشتر نزدیک هستم منظور از این حدیث در آخر آن چنین بیان شده که: «لیس بیننا نبی» یعنی بین ما دو نفر هیچ نبی مبعوث نشده است. آنچه در مورد سه رسول که در سوره یسین ذکر شده قاصدان یا فرستاده های عیسی علیه السلام بودند و به همین جهت به آنها رسول گفته می شود.

بعضی ها خالد بن سنان عربی را نبی دوره فترت می دانند که در تفسیر «روح المعانی» به حواله شهاب نبی بودن وی تأییدگر دیده ولی دوره زندگیش را قبل از حضرت عیسی علیه السلام ذکر کرده است.

احکام زمان فترت

از آیه مذکور به ظاهر چنین معلوم می شود که اگر به فرض محال چنین ملتی باشد که نزد آنان نه رسول و نبی باشد و نه نایبان آنان و نه شریعت انبیای گذشته نزد آنان موجود باشد پس اگر به جز از شرک در گمراهی و اشتباه



کاریهای دیگری مبتلا باشند. آیا آنان معذور شمرده شده و مستحق عذاب قرار نمی‌گیرند؟ بنابر این حضرات فقها در مورد آموزش چنین افرادی در زمان فترت اختلاف نظر دارند. به نظر جمهور علما امید آموزش آنان است به شرطی که پای‌بند مذهبی که به طور اشتباه در نزدشان موجود بوده و آن را به حضرت عیسی یا موسی علیهم‌السلام نسبت می‌دادند، باشند و نیز مخالف توحید و آلوده به شرک نبوده باشند.

زیرا اطمینان از مسأله توحید با اندکی تفکر و اندیشه توسط شخص امکان‌پذیر بوده و احتیاج به هیچ گفته‌ای ندارد.

یک سؤال و جواب

در این مورد این سؤال مطرح است که آیا برای اهل کتاب، یعنی یهود و نصارا که در آیه مذکور مخاطب قرار گرفته‌اند و در زمان فترت اگرچه رسولی از جانب خدا فرستاده نشده، اما انجیل و تورات و علمایی نزد آنان وجود داشته‌اند؛ لذا چه جای عذری در روز قیامت باقی می‌ماند؟

در جواب باید گفت که تا عهد مبارک آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تورات و انجیل حقیقی و واقعی باقی نمانده بلکه تحریف شده آن که محتوی حکایات کذایی بوده برجای مانده بود. بنابراین، بود و نبود چنین کتابی یکسان است و اگر نسخه، اصلی از آنها در جایی گمنام باقی و محفوظ شده با این مطلب منافات ندارد. در این مورد علمایی چون ابن تیمیه و غیره نوشته‌اند که نسخه‌های اصلی تورات و انجیل در بعضی مکانها موجود بوده است.

اشاره به طرف کمالات و ویژه خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

در این آیه از این‌که خداوند اهل کتاب را مخاطب قرار داده و فرموده است: «رسول ما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعد از یک فترت طویل آمد» چنین برمی‌آید

که اول شما ای مردم وجود ایشان را یک غنیمت کبری بدانید زیرا بعد از یک دوره طولانی که رسالت متوقف شده بود، مجدداً گشایش یافت.

ثانیاً: حضور آن حضرت ﷺ در چنین زمان و مکانی متحقق گردید که در آن هیچ اثری از علم و دین وجود نداشت. زیرا مردم با خدا بیگانه شده و به بت پرستی مشغول شده بودند. در این زمان اصلاح چنین ملتی کار آسانی نبود. ولی خداوند، محمد ﷺ را برای راهنمایی چنین قومی که غرق در رسوم جاهلیت شده بودند، فرستاد. به برکت نور نبوت ایشان در مدت کوتاهی این قوم در علم و عمل، اخلاق، معاملات، معاشرت و تمام شئون زندگی سرمشق و مرجع تقلید برای تمام جهانیان گردید. و برتری نبوت و رسالت و تعلیم آن حضرت ﷺ نسبت به تمام انبیای سابق کاملاً آشکار و هویداشد. همانند عمل پزشکی که بیماری غیر قابل علاج را در جایی معالجه کند که وسایل طبابت و داروهای طبی وجود نداشته باشد؛ و آن مریض نه تنها از لب مرگ نجات حاصل کند بلکه خود به صورت دکتری ماهر و حاذق در آید. پس آیا در پزشکی بودن چنین شخصی جای شک و تردیدی باقی می ماند؟ در زمانی که تاریکی های کفر و معصیت دوره فترت همه را احاطه کرده بود آن حضرت ﷺ با تعالیم و تربیت خاص خود چنان قلوب مردم را منور گردانید که نسبت به ادوار گذشته بی نظیر بوده است، بنابراین بدون در نظر گرفتن سایر معجزاتش تنها همین معجزه انسان را بر ایمان آوردن به آن حضرت ﷺ مجبور می سازد.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ أُولُو الْقُلُوبِ الْغَافِلِينَ أَمْ تُنظِرُونَ ۚ ﴿۲۰﴾

وقتی که گفت موسی به قوم خود ای قوم یاد کنید احسان خدا را بر خود وقتی که پدید آورد

فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا ۚ وَ أَتَكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِّنْ

میان شما نبی و گردانید شما را پادشاه و داد شما را آنچه نداده بود به هیچ یکی از

الْعَالَمِينَ ﴿۲۰﴾ يَقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ



جهانیان. ای قوم من داخل شوید در زمین پاک که مقرر کرده است خدا برایتان
 وَلَا تَزِدُّوا عَلَىٰ آدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَسِرِينَ ﴿۲۱﴾ قَالُوا يَمُوسَىٰ
 و بر نگردید به پشت خود پس واقع می‌شوید در خسارت. گفتند ای موسی
 إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ ﴿۲۱﴾ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن
 در آن جا قومی است توانا، و ماهرگز داخل نمی‌شویم تا که آنان بیرون نیابند از آن جا. پس اگر
 يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿۲۲﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ
 بیرون آمدند از آنجا ما داخل خواهیم شد. گفتند دو مرد از خدا ترسان که
 أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ
 نوازش خدا بود بر آن دو تا داخل شوید حمله آورده بر آنان به دروازه پس وقتی که داخل شدید
 فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ ﴿۲۳﴾ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۲۳﴾ قَالُوا
 پس شما غالب خواهید شد و بر خدای تعالی توکل کنید اگر یقین دارید. گفتند
 يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ
 ای موسی ماهرگز داخل نخواهیم شد هرگز مادامی که آنان در آنجا هستند برو تو و پروردگارت
 فَقَاتِلَا إِنَّا هُنَا قَاعِدُونَ ﴿۲۴﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي
 پس بجنگید ما اینجا نشستیم. گفت پروردگارا در اختیار من نیست مگر خودم و برادرم
 فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۵﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ
 پس جدایی واقع کن میان ما و میان قوم نافرمان. فرمود آن زمین حرام گردانیده شد
 عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَىٰ
 بر آنان تا چهل سال که سر بزنند و برگردند در ملک. پس تأسف مخور بر

﴿۲۶﴾ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

قوم نافرمان.

خلاصه تفسیر

و آن وقت هم قابل ذکر است که موسی علیه السلام بر قوم خود (بنی اسرائیل اولاً در تمهید ترغیب جهاد) فرمود که ای قوم من شما انعام خداوندی را که بر شما بوده یاد کنید که الله تعالی از شما بسیاری پیامبر مبعوث کرد (مانند حضرت یعقوب علیه السلام، حضرت یوسف علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام و حضرت هارون علیه السلام و غیرهم. وجود انبیا در میان قوم شرف دینی و دنیوی آن است. این نعمت معنوی را عطا فرمود) و (نعمت مادی این را عطا فرمود که) شما را صاحب کشور قرار داد (چنانکه بر پادشاهی فرعون الآن قابض شده‌اید) و شما را (به بعضی) چنان چیزی عطا فرمود که به هیچ یک از جهانیان نداده (مانند راه یافتن به دریا و غرق کردن دشمن به نحو عجیب و غریبی که بعد از آن مرحله از نهایت ذلت و زحمت به اوج رفعت و راحتی نایل گشتند؛ یعنی در آن به شما امتیاز ویژه‌ای داد سپس بعد از این تمهید به اصل مقصد، شما را خطاب فرمود که) ای قوم من! (مقتضای این نعمتها و احسان‌ها این است که حاکمی که راجع به جهاد از طرف خدا به شما رسیده است بر آن آماده باشید و) در این کشور متبرک (یعنی دارالحکومه شام که در آن عمالقه حکمران هستند به نیت جهاد) داخل شوید که خدا آن را در سهم شما نوشته است (بنابر این به مجرد قصد، فتح خواهد شد) و به عقب (به طرف وطن) برنگردید که کلاً در نقصان واقع خواهید شد (در این جهان هم که از توسیع ملک محروم خواهید شد و در آخرت که از ترک فریضة جهاد گنهگاری شوید) گفتند ای موسی! در آن جا مردمان توانا (ساکن) هستند و ما در آن جا هرگز قدم نخواهیم گذاشت تا زمانی که آنان از آن جا (به نحوی) بیرون نیایند. آری اگر آنان از آن جا بیرون روند، یقیناً ما برای رفتن آماده هستیم (برای تأیید قول حضرت موسی علیه السلام) آن دو شخص هم که (از خدا) ترسیده (یعنی متقی) بودند (و) بر آنان خدا فضل کرده بود (که بر عهد خویش استوار ماندند بودند برای تفهیم آن پست همتان) گفتند که شما بر آنان (حمله کرده) به دروازه (شهر) بروید همین که در دروازه قدم گذاشتید، شما غالب خواهید شد (مقصود این که بزودی



فتح انجام خواهد شد. برابر است که از بیم فرار کنند یا اندکی مبارزه کنند) و بر خدا نگاه داشته باشید اگر ایمان دارید (یعنی شما بر تنومندی آنان نگاه نکنید اما تفهیم بر آنان اثر نکرد بلکه آنان این دوفتر بزرگوار را قابل خطاب هم ندانستند با بی‌باکی و کستاخی به حضرت موسی علیه السلام) گفتند که ای موسی ما که (یک سخن گفته بودیم که ما هرگز در آن جا قدم نخواهیم گذاشت تا وقتی که آنان در آن جا هستند) و اگر چنین جنگی ضروری است) پس شما با خدایتان بروید و هر دو (رفته) جنگ کنید ما که از اینجا قدم بر نخواهیم داشت (حضرت موسی علیه السلام بی‌نهایت عاجز و پریشان شد و تنگ آمده) شروع به دعا کرد که پروردگارا! (من چه کار کنم زورم به آنها نمی‌رسد) بفرمایید (یعنی هر چه مقتضای حال هر یکی باشد برای هر یک تجویز بفرما) فرمود: (ببتر) پس (ما چنین قضاوت خواهیم کرد که) این کشور تا چهل سال به دستشان نخواهد افتاد (و به منزل رفتن هم قسمت آنها نخواهد شد و راه هم میسر نخواهد شد) هم چنین (تا چهل سال) در زمین هر کجا سرگردان می‌گردند (وقتی که حضرت موسی علیه السلام این قضاوت را شنید که به آن گمان هم نداشت بلکه فکر می‌کرد که شاید سبیه کوچکی می‌باشد، طبعاً اندوهگین شد فرمود که ای موسی علیه السلام وقتی که برای استنبار ما چنین چیزی تجویز کردیم همین مناسب است) پس شما بر (این حال زار) این قوم نافرمان ذره‌ای اندوهگین نباشید.

معارف و مسایل

در اولین آیه از آیات مذکور ذکر آن میثاقی که درباره اطاعت خدا و رسل از بنی اسرائیل گرفته شده بود و با این عهد شکنی عمومی و خلاف ورزی میثاق و سرای آنان بر این هم مذکور بود، آمده و در این آیات یک واقعه مخصوصی از عهد شکنی آنان مذکور است، و آن این که هنگامی که فرعون و لشکرش در دریا غرق شدند و حضرت موسی علیه السلام با قومش، بنی اسرائیل از غلامی فرعون نجات یافته، مالک حکومت مصر شدند، خداوند برای افزونی

انعام و برگرداندن ملک شام، وطن آبایی در قبضهٔ ایشان به وسیله موسی علیه السلام به آنان چنین دستور فرمود که به تبت جهاد در سرزمین مقدّس، یعنی ملک شام داخل شوید. و در ضمن به آنان مژده داد که در این جهاد پیروزی و فتح از آن شماست. و الله تعالی این سرزمین مقدّس را در سرنوشت آنان نوشته است؛ حتماً به آنان خواهد رسید. اما بنی اسرائیل به سبب خصوصیات فطری خویش، با وجود مشاهده نمودن انعامات الهی، غرق فرعون، فتح مصر و غیره در اینجا هم کاملاً به عهد و میثاق وفا نکردند و بر خلاف این حکم الهی، جهاد شام، لجاجت به خرج داده و از فرمان سر باز زدند که سزای آن از جانب خداوند به آنان چنین رسید که تا چهل سال در یک منطقه محدود مقید و محصور قرار گرفتند که به ظاهر نه دور ویر آن حصار بود و نه بر دست و پاهای آنان بند و زنجیری وجود داشت؛ بلکه در میدان وسیعی قرار داشتند و برای برگشتن به مصر، وطن خویش، از صبح تا شام راه می رفتند؛ ولی باز به وقت شام در جایی دیده می شدند که از آن جا صبح حرکت کرده بودند. و در همین اثنا حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام فوت کردند و ایشان به همین شکل در وادی «تیه» حیران و پریشان دور می زدند. و بعد از آن الله تعالی پیغمبرانی دیگر برای راهنمایی ایشان مبعوث گردانید. بعد از تکمیل چهل سال به این صورت نسل باقی مانده آنان تحت رهبری پیغمبر آن وقت، عازم جهاد شام و بیت المقدّس شدند. و آن وعده الهی به پایهٔ کمال رسید که این سرزمین مقدّس در سهمیه شما نوشته شده است. و این اجمال آن واقعه است که در این آیات بیان شده است. و اینک تفصیل آنرا در الفاظ قرآنی ملاحظه فرمایید.

وقتی که حضرت موسی علیه السلام چنین هدایت گردید که به قوم خود برای فتح ملک شام و بیت المقدّس دستور بدهید او با در نظر گرفتن موعظه و حکمت پیغمبرانه خویش قبل از این دستور، آنان را به آن انعام الهی تذکر داد که تاکنون شامل بنی اسرائیل شده بودند. فرمود:



«ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا ۖ وَأَنْتُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» یعنی آن فضل و انعام الهی را که بر شما بود یاد کنید که در قوم شما بسیار انبیا مبعوث کرد و شما را صاحب ملک گردانید و به شما چنان نعمت‌ها عطا کرد که در این دنیا به کسی نداده بود. در این جا سه نعمت ذکر شده است: اولین نعمت همان نعمت روحانی و معنوی است که از قوم ایشان پیامبرانی را به صورت متواتر به پیامبری مبعوث گردانید که هیچ اعزاز اخروی و معنوی برتر از آن نخواهد بود. در «تفسیر مظهري» منقول است که از هیچ قوم و امتی به تعداد انبیای بنی اسرائیل، پیامبر به سوی آنان نیامده است.

امام حدیث، ابن ابی حاتم به روایت اعمش نقل کرده است که در آخرین دوره بنی اسرائیل که از زمان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام گرفته تا زمان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام است تنها در همین دور هزار پیغمبر از قوم بنی اسرائیل مبعوث گردید. نعمت دوم که ذکرش در این آیه آمده است نعمت دنیوی و ظاهری است که آنان را صاحب ملک و سلطنت گردانید. هدف از آن اشاره به این مطلب است که مدت‌ها برده فرعون و قوم او قرار گرفته بوده و شبانه روز شکار مظالم آنان بودند. امروز الله تعالی دشمن ایشان را نیست و نابود کرده آنان را مالک حکومت و سلطنت‌شان گردانید. در اینجا این امر قابل اندیشه است که در باره انبیا آمد که: «جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ» یعنی در میان قوم شما بسیار انبیا مبعوث گردید و مفهومش این است که همه قوم پیامبر نبودند و این حقیقتی هم هست که انبیا معدوداند و تمام قوم پیرو و امت آنان می‌باشند و جایی که ذکر ملک و سلطنت جهان آمد در آن جا فرمود: «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا» یعنی شما را ملوک قرار داد که ظاهرش این است که همه شما را ملوک گردانید. لفظ ملوک جمع ملک است و معنی آن در محاوره عموم، پادشاه است و این روشن است که همان گونه که همه قوم، پیغمبر و نبی نمی‌باشند، هم چنین در هیچ کشوری همه قوم پادشاه هم نمی‌باشند؛ بلکه یکی یا چند فرد از آن قوم حکمران بوده و بقیه قوم پیرو آنان

قرار می‌گیرند؛ اما الفاظ قرآنی همه آنان را ملوک قرار داد. یکی از صورت های آن این است که در «بیان القرآن» به حواله بعضی از اکابر بیان شده است که در عرف عام، هر قومی که دارای پادشاهی باشد، سلطنت و حکومت او را به تمام قوم نسبت می‌دهند. چنان‌که در قرون وسطی اسلام به حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس گفته می‌شد. هم چنین در هندوستان حکومت غزنویان و غوریان بعداً حکومت مغولان از آن به بعد حکومت انگلیسها به طرف تمام قوم منسوب می‌شد. بنابراین اگر یکی از قوم، حکمران باشد، تمام قوم حکمران و پادشاه گفته می‌شوند. طبق این بیان قرآن کریم، تمام قوم بنی اسرائیل را ملوک قرار داد. در این نکته به این طرف هم می‌تواند اشاره‌ای باشد که حکومت اسلامی در حقیقت حکومت مردمی است؛ خود مردم حق دارد امام و امیر خود را انتخاب کنند و خود مردم با رأی اجتماعی خویش هم می‌توانند آن را معزول کنند. بنابراین اگر چه صورتاً فرد واحدی حکمران می‌باشد اما در حقیقت آن حکومت، حکومت مردمی است.

صورت دوم، آن است که در «تفسیر مظهري» و «ابن کثير» و غيره منقول است که لفظ «ملک» از مفهوم پادشاه عام تر است به چنین شخص ملک گفته می‌شود که با آسودگی خاطر قصر، ثروت، نوکر و چاکر داشته باشد و به اعتبار این مفهوم هر کدام از بنی اسرائیل در آن زمان مصداق ملک بود. بنابراین به همه ملوک گفته شد.

نعمت سوم که در این آیه مذکور است، مجموعه هر دو نعمت مادی و معنوی است؛ می‌فرماید: «وَأَنْتُمْ مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» یعنی نعمتهایی به شما داد که در دنیا به کسی داده نشده است. در این نعمت‌های معنوی، شرف نبوت و رسالت هم داخل است. و هم حکومت و سلطنت و مال و ثروتهای ظاهری؛ البته در این جا این سؤال پیش می‌آید که به نص قرآن، امت محمدیه از همه امم افضل است.



ملاحظه شود به بیان قرآنی، آیه ۱۱۰ آل عمران و آیه ۱۴۳ بقره «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» بر این گواه‌اند و در روایات احادیث بی‌شماری مؤید آن هستند. جواب این است که در این آیه ذکر کسانی است از بنی اسرائیل که در عهد موسوی موجود بودند که در آن وقت در تمام جهان این نعمتها به کسی عطا نشده بود که به بنی اسرائیل اعطا گردیده بود. در آینده اگر به یک امت این نعمتها اعطا کردند، منافی آن نیست.

آنچه در این آیه اول قول حضرت موسی عليه السلام نقل گردید تمهیدی بود برای آن حکم که در آیه بعدی بیان می‌گردد: «يَقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» یعنی ای قوم من، شما در آن سرزمین داخل شوید که برای شما نوشته شده است.

مراد از «ارض مقدسه» کدام سرزمین است؟

اقوال مفسرین به ظاهر در این باره متعارض‌اند؛ بعضی فرموده‌اند که مراد از آن بیت المقدس است و بعضی شهر قدس و ایلیا را مصداق «ارض مقدسه» قرار داده‌اند. بعضی اریحا را که در بین شهر اردن و بیت المقدس بود و از شهرهای قدیمی است که تاکنون نیز وجود دارد، مصداق آن گفته‌اند؛ و از عظمت و وسعت آن در عهد حضرت موسی عليه السلام احوال عجیب و غریبی بیان می‌کنند. در بعضی از روایات آمده است که آن شهر به هزار قسمت تقسیم شده و در هر قسمتی از آنها هزار باغ بود. و در بعضی روایات آمده است که مراد از «ارض مقدسه» دمشق، فلسطین و نزد بعضی اردن است. حضرت قتاده فرموده است که: تمام ملک شام ارض مقدس است. کعب احبار فرموده است که: من در کتاب خدا (غالباً تورات) دیده‌ام که کشور شام در کل زمین خزانة خاص خداست و در آن بندگان مقبول و مخصوص خدا هستند، و به این زمین از این

جهت مقدّس گفته شده است که آن جا وطن و مقرّ انبیاء علیهم السلام قرار گرفته است. در بعضی روایات آمده است که روزی حضرت ابراهیم علیه السلام بر کوه لبنان بالا رفت الله تعالی فرمود که ای ابراهیم تو از اینجا بنگر تا هر کجا که چشم تو می بیند ما آن را «ارض مقدّس» قرار دادیم همه این روایات در «تفسیر ابن کثیر» و «تفسیر مظهری» نقل گردیده است. و این امر روشنی است که در این اقوال تعارضی نیست، تمام ملک شام طبق روایات اخیر ارض مقدّس است. در وقت بیان کردن، بعضی تمام آن را و بعضی، بخشی از آن را بیان کرده اند.

«قَالُوا يَمْوَسِي» در آیه قبل از این، الله تعالی بنی اسرائیل را به وسیله حضرت موسی علیه السلام دستور داده بود که با قوم عمالقه جهاد کرده ملک شام را فتح کنند. و در ضمن این مژده را هم داده بود که ملک شام را الله تعالی برای آنان نوشته است؛ بنا بر این فتح آن یقینی است. در بین آیه مذکور بیان است که با وجود این، بنی اسرائیل به علت سرکشی و بد سرشتی خویش این حکم را هم نپذیرفتند؛ بلکه به حضرت موسی علیه السلام گفتند که ای موسی! بر این ملک، مردم قوی و نیرومندی سلطه دارند و تا وقتی که آنان بر این سرزمین مسلط باشند ما در آن جا داخل نخواهیم شد. البته اگر آنان جای دیگری بروند. آنگاه یقیناً ما می توانیم به آنجا برویم. واقعه آن که از ائمه تفسیر، حضرت عبدالله بن عباس، عکرمه و علی بن ابی طلحه منقول است چنین است که در آن زمان بر ملک شام و بیت المقدّس قوم عمالقه مسلط بودند و ایشان شاخه ای از قوم عاد و مردمی با هیبت و صاحب قد و قامت و قیافه بودند و به حضرت موسی علیه السلام و قوم او دستور رسیده بود که با آنان جهاد کرده بیت المقدّس را فتح کنند.

حضرت موسی علیه السلام برای اجرای حکم خداوندی با قوم خود عازم ملک شام شد و می خواست به بیت المقدّس برود؛ وقتی که از نهر اردن عبور کرده به قدیمی ترین شهر جهان «اریحا» رسیدند در آنجا توقف کردند و برای انتظام قوم بنی اسرائیل طبق آیات قبلی قرآن مجید، دوازده پهلوان تعیین گردید؛ این



پهلوانان را جلو فرستاد تا که از کیفیات جبهه و احوال کسانی که بر بیت المقدس مسلط اند و ایشان به جهاد با آنان مأمور شده اند اطلاع به دست آورده، برگردند. وقتی که ایشان وارد شهر بیت المقدس شدند بیرون از شهر با یکی از قوم عمالقه برخورد کردند او به تنهایی همه اینها را گرفتار کرده و در پیش پادشاه برد که ایشان به قصد جنگ با ما آمده اند. در بارگاه شاهی با هم مشورت کردند که همه اینها کشته شوند یا به سزای دیگری برسند؛ بالأخره رأی بر این قرار گرفت که ایشان آزاد گردند تا که در قوم خود رفته برای شوکت و قوت قوم عمالقه چنان گواه عینی باشند که هرگز در دل خیال عزم این طرف را نیاورند. در این موقع بیشتر در کتب تفاسیر داستانهای طویل و عریضی از روایات اسرائیل درج است که نام آن شخص ملاقات کننده عوج بن عنق برده شده است. و قد و قامت و نیرو و توانایی بی اندازه او با چنان مبالغه آمیزی بیان شده است که نقل آن برای مردم فهمیده هم سنگین است.

امام تفسیر ابن کثیر فرموده که داستان عوج بن عنق که در روایات اسرائیل مذکور است نه عقل می تواند آنرا قبول کند و نه در شرع برای آن جوازی هست بلکه همه آن کذب و افتراست. سخن فقط تا این حد است که چون قوم عمالقه از بقایای قوم عاد هستند که قد و قامت هیبتناک آنها را خود قرآن ذکر کرده است قیافه و قوت و توانایی این قوم ضرب المثل بود. یکی از آنها توانست که دوازده نفر بنی اسرائیل را گرفتار کرده ببرد. در هر صورت دوازده سردار بنی اسرائیل از اسارت عمالقه رهایی یافته به نزد قوم خود در مقام اریحا رسیدند و در گزارش خود به حضرت موسی علیه السلام وضعیّت آن قوم عجیب و غریب و دارای قوت و شوکت غیر قابل قیاس را ذکر کردند، تمام این گفتگو به قدر یک ذره بر قلب حضرت موسی علیه السلام اثر نکرد زیرا که الله تعالی به وسیله وحی به فتح و پیروزی بشارت داده بود.

اکبر، شاعر معروف اردو زبان چه خوب گفته است:

مجه کوب دل کردند ایسا کون ه یاد مجه کو اَنَّمُ الْأَعْلُونَ ه

کیست که بتواند مرا ضعیف کند وقتی که یاد «اَنَّمُ الْأَعْلُونَ» در ذهن من است. حضرت موسی در حالی که نیرومندی و شوکت آنان را شنید نه تنها بر خود هراسی راه نداد، بلکه با عزمی راسخ در فکر جهاد بود. منتهی این خطر وجود داشت که اگر قوم بنی اسرائیل از چنان وضعیتی اطلاع حاصل کنند، مبادا رخوت و سستی بر آنها غالب آید. از این جهت به آن دوازده نفر توصیه کرد که بنی اسرائیل را از احوال قوم عمالقه آگاه نسازند و مسأله را پنهان نگهدارند. اما متأسفانه ده نفر از سرداران به طور نهانی قضیه را با دوستان خویش در میان گذاشتند به استثنای دو نفر دیگر به نامهای یوشع ابن نون و کالب بن یوقنا که این دو نفر به توصیه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ عمل کرده و آن راز را به کسی نگفتند، و روشن است که وقتی که از دوازده نفر ده نفر راز را فاش کنند همه از آن اطلاع حاصل می‌کنند. وقتی که این احوال در میان بنی اسرائیل شایع شد به گریه افتادند و به سر و روی خویش زده می‌گفتند که از این بهتر این بود که ما هم مانند قوم فرعون غرق می‌شدیم، ما را از آن جای نجات داده در اینجا به کشتن می‌دهند؛ در این احوال بنی اسرائیل چنین می‌گفتند:

«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ ^{ذٰلِكَ} وَإِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنهَا» یعنی ای

موسی در آنجا قوم ابرقدرتی سکونت دارد که ما نمی‌توانیم با آنان مبارزه کنیم بنابراین تا وقتی که آنان در آن جا سکونت دارند ما ذکری از رفتن به آنجا را نمی‌بریم. در آیه بعدی آمده است که دو شخص که خداترس بودند و خدا بر آنان انعام فرموده بود با شنیدن این گفتار بنی اسرائیل به عنوان نصیحت به آنان گفتند که شما چرا جلوتر از ترس می‌میرید؟ کمی قدم برداشته به دروازه شهر بیت المقدس بروید، ما یقین داریم که همین کار شما سبب فتح بیت المقدس خواهد شد و به مجرد داخل شدن به دروازه بیت المقدس شما غالب خواهید



شد؛ و دشمن شکست خورده فرار خواهد کرد. این دو نفر که ذکرشان در اینجا آمده است نزد اکثر مفسرین دو نفر از همان دوازده سردار بودند که به توصیه حضرت موسی علیه السلام پای بند شده از احوال کلی قوم عمالقه، بنی اسرائیل را آگاه ساختند؛ یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوقنا، قرآن کریم بیانگر دو صفت این دو شخصیت است. یکی «إِنَّ الَّذِينَ يَخَافُونَ» یعنی ایشان که می ترسند، در اینجا چنین ذکر نکرد که از چه کسی می ترسند؟ اشاره به این است که آن کسی که در تمام عالم شایسته ترس است ذات اقدس اوست. زیرا که کل کاینات را در ید قدرت خود دارد؛ و بدون اجازه و خواست او کسی قادر نیست کوچکترین نفع و یا ضرری به دیگری برساند؛ پس زمانی که قابل ترس فقط یک ذات مقدس و مشخص است نیاز به تعیین آن نمی باشد.

صفت دوم آن بزرگواران را قرآن کریم چنین بیان کرده: «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» یعنی الله تعالی بر آنان انعام فرمود. جمله فوق اشاره ای به این مطلب است که به هر شخصی که نیکی و یا خوبی رسیده، از نعمتهای خداوندی است. از نظر قوای ظاهری مانند چشم، گوش، دست و پا و هم چنین از جهت قوای باطنی مانند عقل، هوش آن دوازده نفر بهره مند بودند. آن هم در معیت حضرت موسی علیه السلام منتهی ده نفر از آنان راه خطا پیمودند و دو نفر آنان راه صحیح را پیش گرفته و استوار و پا برجا ماندند. لذا معلوم گردید که اصل هدایت تابع قوای ظاهری و باطنی نیست و به سعی و عمل انسان بستگی ندارد؛ بلکه انعام خداوندی است که سعی و کوشش و عمل مشروط به آن است. با توجه به این امر، افرادی که به مرحمت خداوندی از عقل و هوش و ذکاوت برخوردارند نباید مغرور گردند؛ بلکه هدایت را از خداوند طلب کنند. عارف رومی چه خوب گفته است:

فهم و خاطر تیز کردن نیست راه جز شکسته می نگیرد فضل شاه
خلاصه کلام این که آن دو بزرگوار فتح و پیروزی بیت المقدس را به قوم

خویش بشارت داده و توصیه کردند که از قوای ظاهر عمالقه ترسند و بر خدا توکل کنند.

به دو دلیل ممکن است چنین قضاوتی در مورد فتح بیت المقدس انجام گرفته باشد یا آن دو نفر قوم عمالقه را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که هر چند به ظاهر قوی و نیرومند هستند، اما ترسو و بزدل می‌باشند و یا این‌که به سبب اعتقاد داشتن به سخنان حضرت موسی علیه السلام و شنیدن خبر مژده فتح آن، امکان چنین مطلبی را ایراد داشته‌اند. متأسفانه قوم بنی اسرائیل به سخن پیامبر خویش حضرت موسی علیه السلام گوش فرا ندادند، چگونه ممکن است به سخنان آن دو نفر توجه کنند؟ زیرا در جواب آنان با نخوت بیشتر گفتند که: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ» یعنی تو با خدایت رفته با آنان بجنگید ما که اینجا نشستیم. اگر این جمله بنی اسرائیل از روی استهزا اظهار گردیده که کفر صریح بوده است. سپس مانند حضرت موسی علیه السلام میان ایشان و در میدان تیه برای ایشان دعا کردن که در آیه بعد می‌آید، امکان نداشت. بنابراین ائمه تفسیر، مقصود این جمله را چنین بیان کرده‌اند که شما بروید و با آنان بجنگید خدای تو تو را کمک خواهد کرد؛ ما از کمک معذوریم. و به اعتبار این معنی. این کلمه از حد کفر خارج شد، اگر چه این جواب بی‌نهایت بد و دل آزار است. از اینجاست که این کلمه بنی اسرائیل ضرب‌المثل قرار گرفته است. در غزوه بدر مسلمانان پا برهنه و گرسنه با هزار نفر جوان مسلح روبرو شدند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله چون سپاه دشمن را مشاهده کرده دست دعا به سوی خدا بلند کرد. حضرت مقداد بن اسود که از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود نزد پیامبر آمد که یا رسول الله! قسم به خدا ان‌طور که قوم موسی علیه السلام به او پاسخ داد و گفت: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ» ما آن گونه نخواهیم گفت؛ شما هیچ تردیدی به خود راه ندهید زیرا ما از تمام جهات اریعه (چپ و راست، جلو و عقب) دفاع خواهیم کرد.



رسول الله ﷺ از شنیدن این مطلب خوشحال و مسرور گردید و در صحابه حرکتی جدید برای جهاد پدید آمد. حضرت عبدالله بن مسعود همیشه اظهار می داشت که من نسبت به کارنامه مقداد بن اسود رشک می برم؛ زیرا کاش من هم به چنین سعادتى نایل می شدم. خلاصه کلام این که قوم حضرت موسی ﷺ در چنین موقع حساسی به حضرت موسی جواب رد داده و تمام عهد و میثاق خود را شکستند.

بی وفایی نهایی قوم و عزم و استقلال نهایی حضرت موسی ﷺ

«قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي» اگر محققى احوال و واقعات گذشته بنی اسرائیل را و چگونگی رفتار خداوند متعال و حضرت موسی ﷺ را با آنان به طور سطحی در نظر بگیرد به این نتیجه می رسد که بنی اسرائیل چند قرن در بردگی فرعون انواع و اقسام مشقتها و ذلتها را تحمل کرد؛ اما در اثر تعلیم و رهبری حضرت موسی ﷺ خداوند متعال، در زندگی آنان چه تغییراتی پدید آورد، چگونه شکست فاحشی خوردند ساحرانی که فرعونیان به آنان اعتماد داشته به حضرت موسی و هارون ﷺ ایمان آوردند و به حمایت از او برخاستند و فرعون که ادعای خدایی می کرد، خداوند متعال او و افرادش را که صاحب کاخها و ساز و برگ جنگی فراوان بودند، بالاخره، پیش روی بنی اسرائیل در رود نیل غرق کرد و پیروان حضرت موسی ﷺ را به طور معجزه آسایی از رود نیل عبور دادند و خداوند به مصداق آیه: «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» آن پادشاهی و ثروت را که فرعون بر آنها افتخار می کرد، بدون کوچکترین قتل و قتالی به بنی اسرائیل عطا فرمود. در همه این وقایع مظاهر قدرت قاهره خداوندی مشاهده گردید. حضرت موسی ﷺ اولاً برای نجات این قوم از غفلت و جهالت و باز از بردگی فرعون مصایب روح

فرسا را تحمّل کرد و بعد از همه اینها وقتی که خداوند با وعده‌های انعام و کمک به جهاد ملک شام دستور داد آنان دناّت از خود نشان دادند و گفتند:

«فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» بزرگترین مصلح جهان دست بر دل

گذاشته بنگرد که این احوال و بعد از آن این حرکات قوم بر او چه اثری خواهد گذاشت، اما در اینجا رسول اولوالعزم الهی است که همچون کوه مقاوم قرار گرفته در سرگرمی خویش مشغول‌اند، از عهد شکنی و فراموشی وعده پی در پی عاجز آمده فقط این قدر عرض می‌کند: «إِنِّي لَأَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ آخِي» یعنی من غیر از خودم و برادرم بر دیگری اختیاری ندارم پس اهتمام جهاد با قوم عمالقه چگونه انجام داده شود. در اینجا این امر هم قابل توجه است که در قوم بنی اسرائیل حدّ اقل دو سردار یوشع بن نون و کالب بن یوقنا که پیروی خود را به حضرت موسی علیه السلام به اثبات رسانیده بودند و در تفهیم و هدایت قوم کاملاً با حضرت موسی علیه السلام همکاری جدی داشتند از آنان هم در این وقت حضرت موسی علیه السلام ذکری به میان نیاورد، و تنها خود را و حضرت هارون را ذکر فرمود و دلیل این مطلب همان عهد شکنی و نافرمانی بنی اسرائیل بود که تنها حضرت موسی و هارون علیهما السلام به اعتبار نبی بودن معصوم بودند و استوار ماندن آنها بر حق یقینی بود، اما این دو سردار معصوم هم نبودند. پس در این عالم تنها اندوه و غم کسانی را ذکر کرد که استوار ماندنشان بر حق مُسَلَّم بود. با این اظهار که من به غیر از خودم و برادرم بر کسی اختیار ندارم. حضرت موسی علیه السلام چنین دعا کرد. «فَأَفْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» یعنی در میان ما دوتا و قوم ما خود شما قضاوت بفرماید حاصل این دعا طبق تفسیر حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه این بود که سزایی که ایشان مستحقّ آن هستند به ایشان داده شود و ما دو تا مستحقّ کدام صورت حال هستیم به ما اعطا گردد، خداوند متعال این دعا را چنین پذیرفت که فرمود: «فَاتَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» یعنی ملک شام تا چهل سال برای ایشان تحریم گردید؛ یعنی این که نه تنها اکنون ایشان به



آنجا نمی‌توانند بروند، بلکه به سوی وطن خویش یعنی ملک مصر نیز قادر نیستند برگردند؛ بلکه ایشان در این میدان سرگردانند، برای سزاهای خداوندی نه پلیس درکار است و نه دست‌بند و نه دیوارهای مستحکم زندان و نه درهای آهنی؛ بلکه هرگاه او بخواهد کسی را محصور و تحت‌نظر قرار دهد، در میدان وسیع هم می‌تواند مقید نماید؛ علتش هم روشن است که همه کاینات، مخلوق و محکوم است. وقتی که به کاینات دستور می‌رسد که کسی را بند کند پس همه هوا و فضا و زمین و مکان برای او زندان می‌شود.

خاک و باد و آب و آتش بنده‌اند * بامن و تو مرده، باحق زنده‌اند.

چنان‌که این میدان کوتاه که در میان بیت‌المقدس و مصر قرار گرفته و مساحت تقریبی آن طبق تفسیر حضرت مقاتل حدود سی فرسنگ طول و نه فرسنگ عرض که اگر هر فرسنگ سه میل باشد پس طول آن نود میل و عرض آن بیست و هفت میل خواهد شد و طبق بعضی روایات سی میل در هجده میل بود. خداوند تمام این قوم را که آمارش طبق تفسیر حضرت مقاتل شش صد هزار نفر بودند، در این میدان کوتاه بیابان چنان مقید کرد که تا چهل سال متواتر در تلاش بودند که بتوانند به نحوی به طرف مصر باز گردند یا جلو رفته به بیت‌المقدس برسند، اما کیفیت این بود که تمام روز راه را طی می‌کردند اما به وقت عصر به همان نقطه اول حرکت خویش می‌رسیدند. علمای تفسیر فرموده‌اند که خداوند به هر کس موافق به عملش سزا می‌دهد چون آنها چنین گفتند که: «أَنَا هَهُنَا فَعِدُّونَ» که ما اینجا نشسته‌ایم، الله تعالی آنان را تا چهل سال در آنجا مقید کرد. روایات تاریخی در این باره مختلف‌اند که آیا در این مدت چهل سال نسل بنی‌اسرائیل که نافرمانی کرده بود همه از بین رفتند؟ و نسل آینده آنان باقی ماند، که بعد از نجات از این زندان چهل ساله در بیت‌المقدس داخل شدند یا از آنان هم چند نفری باقی مانده بود؟ در هر صورت قرآن کریم چنین وعده داده بود که «كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» یعنی ملک شام را در سهمیه بنی‌اسرائیل

نوشته است. و این وعده لزوماً ایفا می شد که قوم بنی اسرائیل بر این ملک مسلط باشد اما بنی اسرائیل موجود در آن زمان نافرمانی کرده از این انعام خداوندی اعراض کردند، پس به آنان این سزا رسید که: «مَحْرَمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً»، یعنی آنان از فتح سرزمین مقدس تا چهل سال محروم قرار داده شدند. باز کسانی که از نسلشان پدید آمدند به دست آنان این ملک فتح شد و وعده خداوندی تحقق یافت.

در این وادی تیه حضرت موسی و هارون علیهم السلام هم با قوم خود همراه بودند، اما این وادی بر آنان زندان و مجازاتی بود و برای آن دو بزرگوار مظهر نعمتهای الهی.

از اینجاست که دوره چهل ساله که با مجازات بنی اسرائیل گذشت در آن هم الله تعالی آنان را به برکت حضرت موسی و هارون علیهم السلام به انواع و اقسام نعمت ها نوازش فرمود. وقتی که در آن میدان وسیع از تپش آفتاب عاجز می شدند الله تعالی در اثر دعای حضرت موسی علیه السلام ابرها را بر آنان سایه بان قرار می داد که به هر جهت که ایشان راه می رفتند ابرها بر آنان سایه افکن بودند، وقتی که از تشنگی و قلت آب شکایت داشتند خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام چنان سنگی عطا فرمود که او هر جا با آنان همراه بود و وقتی که نیاز به آب پدید می آمد، حضرت موسی علیه السلام عصای خود را بر او می زد و از آن دوازده چشمه جاری می شد؛ وقتی که حالت گرسنگی پیش می آمد، غذای (من و سلوی) بر آنان نازل می شد. شب که از تاریکی شکایت می کردند، خداوند یک مناره روشنی نصب می فرمود که در اثر روشنی آن همه به کار و معامله خود می پرداختند.

خلاصه این که در میدان «تیه» مردمان عتا گرفته شده نبودند؛ بلکه دو پیامبر محبوب خداوند و دو بزرگوار مقبول، یوشع بن نون و کالب بن یوقنا هم بودند و به طفیل آنان در این زمان سرگردانی و مجازات هم این نعمتها نازل



می شدند. و الله تعالی ارحم الراحمین است؛ امکان دارد که این افراد بنی اسرائیل همه بعد از مشاهده این احوال از جرم خود توبه کرده باشند و در عوض به این نعمتها نایل گردند.

در آخر آیه فرمود که: «فَلَاتَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» یعنی شما بر این قوم نافرمان تأسف نخورید، و این مبتنی بر این است که انبیاء علیهم السلام طبعاً و فطرتاً چنین می باشند که نمی توانند تکلیف و پریشانی امت خویش را برداشت کنند و اگر به آنان سزایی هم برسد بر آن هم اندوهگین و متأثر خواهند شد. بنابراین به حضرت موسی علی السلام تسلی داده شد که شما از مجازات آنان رنجیده خاطر نباشید.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا

بخوان برایشان حال واقعی دو پسر آدم را وقتی که نذر کردند هر دو تاندر کردند. و پذیرفته شد از یکی

وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾

و پذیرفته نشد از آن دیگر گفت من تو را می کشم او گفت خدا می پذیرد از بزه گاران.

لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ

اگر تو دست دراز کنی به کشتن من. من دست دراز نمی کنم به کشتن تو

إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ

من می ترسم از خدا که پروردگار عالمیان است. من می خواهم که تو بپردازی گناه مرا و گناه خودت را

فَتَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَطَوَّعَتْ لَهُ

سپس باشی از دوزخیان و همین است سزای ظالمان. پس راضی گردانید او را

نَفْسَهُ قَتَلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾ فَبَعَثَ اللَّهُ

نفسش بر کشتن برادرش پس او را کشت و گشت از زیانکاران. پس فرستاد خدا

غَرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ ^ط قَالَ
 زاعی را که بکند زمین را تا نشان دهد به او که چطور بیوشد جسد برادر خود را گفت
 يُوِيلْتِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي ^ع
 وای بر من که نتوانستم که مانند این زاغ باشم پس بیوشم جسد برادرم را
 فَأَصْبَحَ مِنَ النَّدْمِينَ ^ع ﴿۳۱﴾ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
 پس شد پشیمان . از این جهت نوشتیم بر بنی اسرائیل که
 أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ
 هرکسی بکشد دیگری را به ناحق و بدون فساد کردن در زمین پس گویا که کشته است
 النَّاسَ جَمِيعًا ^ط وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ^ط
 همه مردم را . و هرکسی که زنده نگهداشت یکی پس گویا که زنده نگهداشت همه مردم را
 وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ
 و آورده اند رسولان ما احکام روشن ما را بسیاری از ایشان باز هم
 فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿۳۲﴾

در زمین دست درازی کرده اند .

خلاصه تفسیر

و شما (ای محمد ﷺ) بر این اهل کتاب واقعه صحیح دو پسر (حضرت) آدم
 (یعنی هابیل و قابیل) را بخوانید و به گوش ایشان برسانید (تا که ایشان متمنی
 انتساب به صالحان باشند که آن را در «نحن ابناء الله» اظهار می کنند. و آن واقعه زمانی
 به وقوع پیوست) که هر دو (به نام خدا) یک نذر داده بودند و از یکی از آن دو
 (یعنی از هابیل) پذیرفته شد و از آن دیگر (یعنی قابیل) پذیرفته نشد (زیرا که نسبت
 به قضاوت معامله ای که این نذر داده شد هابیل بر حق بود، بنابراین این نذر او پذیرفته شد



و قابیل به حق نبود لذا نذر او پذیرفته نشد، و گر نه قضاوت انجام نمی‌گرفت بلکه بیشتر در آمیزش و اشتباه قرار می‌گرفت. وقتی که (آن دومی (یعنی قابیل در این هم شکست خورد پس سر و صدا به راه انداخت) و گفت من ترا حتماً خواهم کشت، آن یکی (یعنی هابیل) پاسخ داد که (شکست تو به علت عدم حق پرستی تو است من چه تقصیری دارم زیرا که) خدا عمل پرهیزگاران را می‌پذیرد (من که تقوی اختیار کردم و بر حکم خدا استوار ماندم خداوند نذر مرا پذیرفت، تو تقوی را گذاشتی و از حکم خدا اعراض کردی نذر تو را نپذیرفت. پس در این موضوع تقصیر از من است یا از تو؟ خودت انصاف بده. اما اگر باز هم قصد تو این است پس تو بدان با عملت، من قطعاً تصمیم گرفته‌ام که) اگر تو برای قتل من دست درازی کنی باز هم من به تو دست درازی نخواهم کرد. (زیرا که) من از خدای رب العالمین می‌ترسم (که با وجود این که یک سبب از مظاهر جواز قتل تو موجود است، یعنی این که تو می‌خواهی مرا قتل کنی، اما چون این جواز تا کنون برای من به نص جزئی متحقق نشده است بنابراین این ارتکاب آن را خلاف تقوا می‌دانم و به سبب این شبیه از خدا می‌ترسم؛ و تو این جرأت را داری که با وجود این که هیچ مقتضی برای جواز قتل من نیست بلکه مانع آن موجود است اما باز هم از خدا نمی‌ترسی) من چنین می‌خواهم که (از من گناهی سر نزده هر چند بر من ظلم روا داری که به سبب آن) تو گناه مرا و گناه خود را همه برداری باز در جمع دوزخیان قرار گیری و همین است سزای ظالمان، پس (او که از اول به قتل اراده داشت وقتی که شنید که او از خود دفاع هم نمی‌کند می‌بایست متأثر می‌شد اما بی‌فکر شده باز هم) نفس، او را بر کشتن برادرش آماده کرد بالاخره او را به قتل رسانید که به سبب آن (بدبخت) در شمار زیانکاران قرار گرفت (در جهان این خسران را برداشت که نیروی بازو و راحت روح خود را گم کرد و در آخرت این که در عذاب سخت مبتلا خواهد شد، الآن که از قتل فارغ شد حیران ماند که جسد را چکار کند تا از او این راز پنهان بماند، چیزی در فکرش نیامد) پس (بالاخره) خداوند زاغی را (در آنجا) فرستاد که او (با منقار و پنجه‌هایش) زمین را می‌کند (و آن را کنده زاغ دیگری را که مرده بود

در آن گودالی انداخته رویش خاک می‌پاشد) تا که آن (زاغ) او (قابیل) را نشان دهد که جسد برادر خود (هابیل) را چگونه پنهان کند (قابیل با مشاهده این واقعه در دل خود، خود را حقیر پنداشت که من به قدر زاغی هم فهم ندارم و با نهایت تحسّر) گفت که متأسّفم که من با زاغ هم برابر نشدم تا که جسد برادر خویش را بتوانم پنهان کنم (پس بر این حالت خویش) بسیار شرمنده شد و به سبب این (واقعه که مفاسد قتل ناحق ثابت می‌گردند) ما (بر همه مکلفین عموماً و) بر بنی اسرائیل (خصوصاً) چنین (حکمی) نوشتیم (یعنی مقرر کردیم) که (قتل ناحق چنین کناه بزرگی است که هر کسی که دیگری را بدون عوض شخصی (که بناحق مقتول شده باشد) یا بدون (شرو) فساد که در زمین برپا کند (بناحق) قتل کند. پس او (از بعضی وجوه چنان به کناه مبتلا می‌شود که گویا) همه مردم را کشته است. (و آن وجه این‌که بر این کناه جرات کرد و نافرمان خدا شد و خدا از او ناراضی گشت. در جهان مستحقّ قصاص شد و در آخرت مستحقّ دوزخ و این امور در قتل یکی و هزار مشترکانند اگرچه به اعتبار شدت و اشدیت متفاوت باشند و این دو قید را از این جهت مشروط کرد که در قصاص کشتن جایز است و هم چنین در اسباب دیگر جواز قتل، که در آن قطع طریق که در آینده می‌آید و کفر حربی که ذکرش در احکام جهاد آمده است، داخل‌اند، هم قتل کردن جایز است بلکه در بعضی صورت واجب است) و (این هم نوشته بود که همچنان‌که قتل ناحق کناه عظیمی است، هم چنین در نجات دادن کسی از قتل غیر واجب هم ثواب عظیمی است که) هر کسی که دیگری را نجات دهد پس (او به چنان ثوابی نایل می‌شود که) گویا او همه مردم را نجات داده است (قید غیر واجب را از این جهت آورد که شخصی که قتلش شرعاً واجب باشد کمک و سفارش برای او حرام است و از نوشتن این مضمون «احسام» با شدت قتل ظاهر شد که وقتی احیا چنان پسندیده است پس حتماً قتل، مذموم خواهد بود.

بنابر این ترتیب و تسبب آن هم به واسطه عطف بر همین «أَجَلٍ ذَالِكَ» صحیح شد) و به نزد بنی اسرائیل (بعد از نوشتن این مضمون) بسیار پیغمبر از جانب ما بادلائل واضح (نبوت) آمدند (و حسب ضرورت این مطلب را تأکید کردند) مگر بعد از

این (تأکید و اهتمام) هم بسیاری از ایشان در دنیا تعدی کنندگان شدند (و بر آنان هیچ تأثیری پدید نیامد حتی که بعضی از آنان خودانبیارا به قتل رسانیدند).

معارف و مسایل

قصه هایبیل و قاییل

حق تعالی در این آیات به نبی کریم ﷺ چنین هدایت فرمود که شما با اهل کتاب یا به تمام امت واقعه دو پسر حضرت آدم ﷺ را درست بیان فرمایید. خوانندگان قرآن مجید می دانند که قرآن کریم کتاب قصه و داستان یا کتاب تاریخ نیست که مقصدش ذکر واقعه از اول تا آخر باشد اما در واقعات گذشته و سرگذشت امتهای پیشین نصیحت و عبرتهای بسیاری از احوال و وقایع هم می باشد که مبنا و اساس اکثر احکام مختلف شرعی می باشد با در نظر گرفتن همین فواید اسلوب قرآن در هر جا این است که حسب ضرورت واقعه ای را بیان کند و بیشتر چنین نیست که یک واقعه را کلاً یک جا بیان کند؛ بلکه چه مقداری از آن در آن جا متعلق به آن مقصد هست همان مقدار را در آن جا بیان می فرماید، در واقعه دو پسر آدم ﷺ پند و اندرزهای زیادی برای نسلهای فعلی و آینده وجود دارد و با توجه به اهمیت قضیه از آن سخن به میان رفته است و به بسیاری از احکام شرعی اشاره شده است.

حال به تشریح الفاظ قرآنی پرداخته و بعد از آن ذکر اصل واقعه و سپس مسائل و احکام متعلق به آن بیان می گردد، در آیات گذشته ذکر حکم بنی اسرائیل به جهاد و بزدلی این قوم در برابر انجام آن حکم به میان آمد در این آیات مذمت قتل به ناحق و تباهی آن را بیان کرده است تا مردم متوجه شوند. همان طور که دوری جستن از حمایت حق و خودداری از نابودی باطل. کاری بس اشتباه است، اقدام به قتل و قتال به ناحق نیز بی جا بوده و سبب تباهی دین و دنیا است. در آیه اول، لفظ بنی آدم به کار رفته و چون هر انسانی از اولاد آدم است، بنابراین به کار بردن این لفظ در مورد هر شخص امکان پذیر است؛ اما به

نظر علمای تفسیر، مراد از بنی آدم، دو پسر صلبی و حقیقی حضرت آدم علیه السلام یعنی هابیل و قابیل است و برای توضیح قصه آن دو فرمود:

در نقل روایات تاریخی احتیاط و صداقت لازم است.

«وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ» یعنی داستان دو پسر حضرت آدم را مطابق حقیقت برای این مردم بیان فرما. به کار بردن لفظ «بِالْحَقِّ» به آن منظور است که در نقل روایات تاریخی احتیاط زیاد لازم است، یعنی خالی از دروغ، تلبیس و فریب بوده و اصل واقعه بدون کم و زیاد ذکر گردد. (ابن کثیر)

این امر در قرآن کریم نه تنها در یک جا بلکه در مواضع متعددی تأکید شده است؛ مثلاً در آیه ۶۲ آل عمران «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» یا در آیه ۱۳ کهف می فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» در آیه ۳۴ سوره مریم می فرماید: «ذَلِكَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ» در همه این موارد با ذکر وقایع تاریخی لفظ «الحق» را آورده که اهمیت این امر را می رساند که در نقل واقعات تاریخی مراعات حقیقت و صداقت لازم است. مفاسدی که در جهان پدید می آید عموماً اساس همه آنها بی احتیاطی در نقل واقعات و روایات و حکایات است. با کوچکترین تغییری در لفظ و عنوان حقیقت واقعه مسخ می شود، مذاهب و شرایع اسم گذشته به علت چنین بی احتیاطی ضایع شده و از بین رفته اند و کتب مذاهب آنان بدون سند و تحقیق بر جای مانده اند، بنابر این معلوم گردید که استفاده از لفظ «بالحق» اشاره به این مطلب است. علاوه بر این پیروان قرآن به این مطلب راهنمایی می شوند که بیان وقایع به بیش از هزاران سال قبل توسط رسول الله آن هم بسیار درست و فصیح به غیر از وحی چیز دیگری نمی تواند باشد و نبوت ایشان کاملاً بر حق است.

بعد از تمهید، قرآن کریم واقعه این دو پسر حضرت آدم علیه السلام را چنین



بیان می فرماید: «إِذْ قَرَّبْنَا قَبْلَكَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَكَأَمْ يَنْتَقِبُ مِنَ الْآخِرِ» یعنی آن دو به خاطر خدا قربانی خود را تقدیم داشتند اما قربانی یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. لفظ «قربان» به اعتبار لغت عرب به هر آن چیزی گفته می شود که وسیله تقرب به کسی انجام گیرد و در اصطلاح شرع به آن ذبیحه و یا امثال آن گفته می شود، که به خاطر تحصیل تقرب الی الله تعالی انجام داده شود. واقعه این قربانی که با سند قوی و صحیح منقول است و ابن کثیر آنرا قول مَتَمَّقٌ علیه علمای سلف و خلف قرار داده است، چنین است که: وقتی حضرت آدم و حواء علیهم السلام به جهان آمدند و سلسله توالد و تناسل آغاز شد در هر وضع حمل از حواء دو فرزند (دوقلو) متولد می شد که یک پسر و یک دختر بودند. چون در آن زمان به غیر از فرزندان آدم که خواهر و برادر بودند کسی دیگر وجود نداشت. خداوند در شریعت حضرت آدم ازدواج خواهر و برادر را جایز قرار داده بود باز هم به این صورت که ازدواج دختر از یک حمل با پسری از حمل دیگر و یا برعکس انجام گیرد. و در واقع پسر و دختری که باهم متولد شده اند برادر و خواهر حقیقی شمرده شود روی این اصل چون خواهر «دوقلوی» قابیل بسیار فشنگ و زیبا بود و خواهر «دوقلوی» هابیل نسبتاً زیبا نبود. از نظر ازدواج باید خواهر قابیل به ازدواج هابیل و خواهر هابیل به ازدواج قابیل در می آمد. منتهی قابیل اظهار داشت که من خواهر دوقلوی خود را به ازدواج خویش در می آورم حضرت آدم برای حل اختلاف آن دو فرمود: هر کدام از شما یک قربانی پیش خدا تقدیم کنید و قربانی هر کس در بارگاه الهی پذیرفته شود آن دختر به ازدواج او در می آید زیرا خوب می دانست آن که حق با اوست قربانی او مورد قبول خدا قرار می گیرد، و او هابیل بود.

علامت مشخصه آن زمان برای قبول قربانی این گونه بود که شعله ای همانند آتش از سوی آسمان فرود می آمد و قربانی قبول واقع شده را از میان می برد، از بین رفتن قربانی به منزله عدم پذیرش آن از جانب خداوند بود، در

این باره چون هابیل صاحب بز و میش بود قوچی را جهت قربانی تقدیم داشت. و قایل کشاورز بود لذا مقداری گندم جهت قربانی مشخص کرد، اتفاقاً شعله‌ای از آسمان فرود آمد و گوسفند هابیل را از میان برد و گندمهای قایل بر جای ماندند، پس از این واقعه قایل شکست خورده خشمگین و اندوهناک نتوانست خود را کنترل کند و گفت: «لَا قُتِلْنَاكَ» یعنی من ترا می‌کشم، هابیل در پاسخ این گفته با خون سردی جواب داد که: «إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» یعنی قانون الهی این است که عمل متقی و پرهیزگار را قبول می‌فرماید؛ اگر تو تقوا و پرهیزگاری را اختیار می‌کردی قربانی تو هم پذیرفته می‌شد و چون تو چنین نکردی قربانی تو پذیرفته نشد. تفصیر من چیست؟ در این مضمون راه علاج حسد حاسد ذکر گردیده است بدین معنا که هرگاه فردی را دیدید که مورد انعام خداوندی قرار گرفته و او از آن نعمت محروم است متوجه باشید که این محرومیت به سبب کوتاهی در اعمال و ارتکاب گناهانش می‌باشد، شاید به این طریق در فکر توبه افتد نه این‌که اندیشه زوال نعمت فرد دیگر را در سر خویش پیوراند.

اساس مقبولیت اعمال بر اخلاص و تقوا است.

از گفتگوی قایل و هابیل چنین نتیجه گیری می‌شود که قبول اعمال و عبادات موقوف بر خوف خدا و تقوا است. و هر که را تقوا نباشد اعمالش نزد خدا مقبول نخواهد بود و این خود یک امر واصل مهمی است. از این رو علمای سلف فرموده‌اند که این آیه تازیانه بزرگی است برای عاملین و عبادات گزاران. گویند که حضرت عامر بن عبدالله به وقت وفات خویش می‌گریست مردم عرض کردند که شما در تمام عمر خویش به عبادت و اعمال صالح مشغول بوده‌اید پس گریه شما برای چیست؟ فرمود که شما چنین می‌گویید در



صورتی که این صدا به گوش می‌رسد «إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» من نمی‌دانم که آیا عبادت من پذیرفته می‌شود یا خیر.

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده‌است که اگر من به‌طور قطع و یقین بدانم که یک عملم در نزد خدا مورد قبول واقع شده و این نعمت الهی نصیب من گشته است آنرا در مقابل کره زمین که به صورت طلا در آید و در قبضه من قرار گیرد نه تنها تعویض نخواهم کرد، بلکه طلای زمین را در مقابل آن هیچ می‌دانم. همچنین حضرت ابوالدرداء فرموده‌است که اگر این امر به‌طور قطعی معلوم شود که یکی از نمازهای من نزد خدا پذیرفته شده‌است آن در نظرم از تمام دنیا و نعمتهای آن بیشتر ارزش دارد. حضرت عمر بن عبدالعزیز در نامه‌ای به کسی چنین نصیحتی نوشت که من تو را به تقوا سفارش می‌کنم که بدون آن هیچ عملی مقبول نخواهد شد. و به غیر از اهل تقوا بر کسی رحم نخواهد شد و بدون آن بر هیچ چیزی ثواب نخواهد رسید. موعظه گویان، خیلی زیاداند اما عاملین بر آن خیلی کم.

حضرت علی مرتضی علیه السلام فرموده‌است که: کوچکترین عمل با تقوا کوچک نیست و عملی که پذیرفته شود چگونه می‌توان آن را کوچک گفت؟

(سور کسبر)

چند ضابطه قرآنی برای جرم و سزا

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ

همین است سزای کسانی که می‌جنگند با خدا و رسول او و سعی و تلاش می‌کنند در زمین

فَسَادًا أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافِ

برای فساد که کشته شوند یا بر دار کشیده شوند یا قطع شوند دست و پاهایشان بر خلاف

أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

با تبعید گردند از آنجا، این برایشان رسوایی است در جهان و برای ایشان است در آخرت

عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۳۳﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ

عذاب عظیم . مگر کسانی که توبه کردند پیش از قادر شدن شما بر آنان

فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۴﴾

پس بدانید که خدا بخشنده و مهربان است.

خلاصه تفسیر

کسانی که با خدا و رسول او ﷺ می‌جنگند و (مقصود از ابن حنک ابن است که) در ملک فساد (یعنی ناامنی) بر پا می‌کنند (مراد از آن راهزنی است بر چنین کسی که الله تعالی او را موافق با قانون شرعی که به وسیله رسول خدا اظهار شده است امان داده باشد. یعنی بر مسلمانان یا بر ذمی. و از اینجاست که آن جنک با خدا و رسول گفته شد که او امان من الله را شکست و چون آن به وسیله رسول ﷺ ظاهر شده است بنابراین تعلق رسول ﷺ را هم اضافه کرد. خلاصه کسانی که مرتکب چنین حرتنی باشند) سزایشان این است که (در یک حالت) کشته شوند (و آن حالت این است که راهزنان کسی را کشته باشند و نوبت، به اخذ مال نیاید) یا (اگر حالت دیگر است پس) به دار کشیده شوند (این آن حالت است که مال هم گرفته باشند و قتل هم بکنند) یا (اگر حالت سوم باشد پس) دست و پاهایشان از جانب مخالف (یعنی دست راست و پای چپ) قطع شوند (و این آن حالت است که تنها مال گرفته باشند قتل نکنند) یا (اگر حالت چهارم باشد پس) از (سکونت به طور آزادانه در) زمین بیرون کرده (به زندان فرستاده) شوند (این آن حالت است که نه مال گرفته و نه قتل کرده باشند بلکه به مجرد فصد دست‌گیر شده‌اند) این (سزای مذکور) برای ایشان در این جهان رسوایی شدید (و ذلت) است و (انچه) در آخرت برای ایشان است عذاب عظیم می‌باشد (ان جد است) آری مگر کسانی که قبل از این که شما آنان را دستگیر کنید توبه کنند پس (در این حالت) بدانید که یقیناً الله تعالی (حقوق خود را) بخشنده (و در



پذیرفتن توبه) مهربانی می‌کند. (مقصود این‌که سزایی که در بالا ذکر کردید آن حد و حق الله تعالی است که به بخشیدن بنده، بخشیده نخواهد شد قصاص و حق العبد نیست که از بخشیدن بنده بخشیده شود. پس وقتی که قبل از دستگیری توبه آنان ثابت گردد حد که حق الله تعالی است ساقط خواهد شد البته حق العبد باقی خواهد ماند. پس اگر مال گرفته است باید خسارت آن را داد و اگر قتل کرده است قصاص آن گرفته خواهد شد)

معارف و مسایل

اسلوب انقلابی عجیب و غریب قرآنی

در آیات گذشته واقعه قتل هابیل و عظیم بودن جرم آن بیان گردید و در آیات فوق سزای شرعی قتل و غارتگری و دزدی و راه‌زنی بیان شده است. در اثنای سزاهای دزدی و راه‌زنی، خوف خدا، و به وسیله طاعات تلقین به تقرب الی الله بیان گردیده است، و این اسلوب قرآن کریم با طریقه‌ای بی‌نهایت لطیف، انقلاب ذهنی پدید می‌آورد که مانند کتب تعزیرات جهانی تنها بر بیان جرم و سزا، اکتفا نمی‌کند بلکه با ذکر هر جرم و سزا، خوف خدا را مستحضر داشته روی انسان را به چنان عالمی متوجه می‌کند که تصور آن او را از هر عیب و گناه پاک نگه می‌دارد و اگر احوال و اوضاع، دقیق بررسی شود، ثابت می‌گردد که بدون خوف خدا و آخرت هیچ قانون و پلیس و ارتش جهان نمی‌تواند ضامن انسداد جرایم باشد، همین اسلوب حکیمانه و طریقه مربیانه قرآن حکیم است که در دنیا انقلاب پدید آورده و چنین معاشره‌ای برای انسان به وجود آورده که در تقدس خویش از فرشتگان هم مقام بالاتر را داشته باشد.

انواع سزاهای سه‌گانه شرعی

چگونگی مجازات شرعی خلافهایی چون: راه‌زنی و دزدی که در آیات

مذکور آمده است، قبل از تفصیل آنها و تفسیر آیات مربوطه مناسب است که اصطلاحات شرعی مربوط به این مجازاتها قدری توضیح داده شوند؛ زیرا به سبب عدم اطلاع و آگاهی از آنها بسیاری از مردم با سواد هم دچار اشکال شده‌اند. در کلیه قوانین جهانی به سزای جرایم به‌طور مطلق «تعزیر» گفته می‌شود. اگر چه به هر نوع جرم وابسته باشد، مثلاً کتابهایی که به نام «تعزیرات هند» یا «تعزیرات پاکستان» انتشار یافته‌اند شامل هر نوع کیفر یا هر نوع جرم می‌باشند. و در قانون شریعت اسلام سزا بر سه قسم است:

حدود، قصاص و تعزیرات؛ قبل از فهمیدن تعریف و مفهوم آنها، دانستن این امر ضروری است که هر نوع جرایمی که در آن به انسانی دیگر ضرر و مشقت می‌رسد در آنها هم بر مخلوق ظلم می‌شود و هم نافرمانی خالق انجام می‌گیرد؛ بنابراین در چنین جرایمی حق الله و حق الناس هر دو می‌آیند و انسان هر دو جرم را مرتکب می‌شود.

اما در بعضی جرایم حیثیت حق الناس حایز اهمیت بیشتر است و در بعضی حق الله، و در احکام اسلامی مبنای کار بر این حیثیت غالبتر، استوار است. ثانیاً دانستن این امر هم ضروری است که شریعت اسلام علاوه بر جرایم به خصوص برای سزاهای جرایم دیگر تحدیداتی معین نفرموده است، بلکه به صواب دید قاضی گذاشته که با ملاحظه هر زمان و مکان و محیط، هر نوع و هر قدر سزا برای انسداد جرایم لازم می‌داند اجرا کند. و این هم جایز است که حکومت اسلامی هر جا و هر زمان با در نظر گرفتن قواعد شرعی بر اختیارات قضات کنترل دقیق داشته باشد، برای سزاهای جرایم تحدیدات بخصوص مقرر کرده قضات را مقید به آنها نکند، چنان‌که در قرون متأخر چنین شده است و در این وقت در تمام ممالک تقریباً همین صورت رواج دارد حال باید فهمید که جرایمی که قرآن و سنت سزا و کیفر آنها را معین نفرموده است بلکه بر صواب دید حکام محول فرموده به آن سزاها در اصطلاح شرع تعزیر گفته

می‌شود. و جرایمی که قرآن و سنت سزای آنها را معین فرموده آنها بر دو قسم‌اند: یکی آنکه در آن، حق الله غالب باشد به سزای آن «حدّ» گفته می‌شود که جمعش حدود است. دوم آن‌که در آن حق العبد شرعاً غالب شده است که به آن «قصاص» گفته می‌شود قرآن کریم حدود و قصاص را کاملاً خود با تفصیل و تشریح ذکر کرده است و تفصیل جرایم تعزیری را بر صواب دید رسول و حکام وقت محوّل فرموده است؛ خلاصه مطلب این‌که سزای جرایمی که قرآن کریم آن را به شکل حق الله متعین و اجرا کرده است به آنها حدود گفته می‌شود و آنهایی را که به شکل حق العبد اجرا فرموده است به قصاص تعبیر می‌شوند و جرایمی که سزای آنها را تعیین نفرموده به آنها «تعزیر» می‌گویند و احکام این سه نوع سزا در بسیاری چیزها مختلف‌اند، کسانی که طبق عرف عام به سزای جرم تعزیر می‌گویند و به فرق شرعی نگاه نمی‌کنند آنان در احکام شرعی به اشتباهات زیادی مواجه می‌شوند. سزاهای تعزیری را با در نظر گرفتن احوال به حدّ اقل می‌توان تخفیف داد و هم چنین می‌توان به حد اکثر تشدید و نیز هم می‌توان عفو کرد که حکام راجع به آنها اختیارات وسیعی دارند. و اما هیچ حکومت، حاکم یا امیری مجاز نیست کوچکترین تغییر یا تبدیلی در حدود ایجاد کند. هم چنین زمان و مکان هم در آن اثر نخواهد گذاشت و نیز حاکم یا امیری نمی‌تواند از سزای مجرمی که حد در باره او باید اجرا شود گذشت کند یا که او را عفو نماید و در شرع اسلام حدود فقط پنج مورد است: راهزنی، دزدی، زنا، تهمت زنا، که سزای آنها در قرآن منصوص است؛ پنجم حد شراب نوشی است که به اجماع صحابه کرام ثابت شده است. لذا به این پنج جرم که مجازات آن، تصریح و تعیین شده، اصطلاحاً به آنها «حدود» گفته می‌شود، این مجازاتها را همان‌طور که هیچ حاکم یا امیری نمی‌تواند ببخشد یا کم کند، هم چنین با توبه کردن هم به اعتبار سزای دنیوی عفو نخواهند شد. آری گناه آخرت با توبه مخلصانه عفو شده حساب آنجا پاک می‌شود. از آنها تنها در

سزای دزدی یک استثنا هست و آن این که اگر دزد قبل از دستگیری توبه کند و از رفتار بر توبه او اطمینان حاصل شود این حد هم ساقط خواهد شد. توبه بعد از دستگیری اعتبار ندارد، بجز از این یک مورد، حدود دیگر به توبه در این جهان عفو نخواهد شد. خواه توبه قبل از دستگیری و یا بعد از آن صورت گیرد، در کلیه جرایم تعزیری با در نظر گرفتن حق می توان به توصیه ها توجه کرد اما در حدود الله نه تنها سفارش و توصیه جایز نیست، بلکه استماع آن نیز ناجایز است و رسول کریم ﷺ شدیداً آن را منع فرموده است. مجازات ها و قانون تنفیذ حدود عموماً شدید است؛ زیرا نه کسی می تواند آنرا ببخشد و نه هیچ نوع کم و کاستی در آن جایز است. البته همان طور که قوانین مربوط به حدود سخت مقرر شده، شرایط تکمیل و ثبوت جرم نیز بسیار دقیق و مشکل است، چنان که یکی از آن شرایط در اثبات جرم وجود نداشته باشد، حد ساقط می گردد و در اثبات آن نباید کوچکترین شبهه ای وجود داشته باشد؛ چون با بودن کمترین شک و شبهه ای در باره ثبوت جرم، حد ساقط می شود؛ قانون مسلم اسلام در این باره این است که:

«الحدود تندرة بالشبهات» یعنی می توان حدود را با کوچکترین شبهه ای ساقط کرد. البته ناگفته نماند اگر حد شرعی به علت وجود شک و شبهه یا نبودن یکی از شروط، ساقط گشت نباید مجرم آزاد گردد تا بر جرم خود بیفزاید بلکه حاکم وقت به مناسب حال او به وی سزای تعزیری دهد، سزاهای تعزیری شرعی عموماً جسمانی و بدنی اند و چنین مجازاتی سبب عبرت گرفتن سایر مجرمین و انسداد جرایم خواهد گشت، به عنوان مثال اگر برای اثبات جرم زنا سه گواه عادل و ثقه (مورد اعتماد) که اتهام دروغگویی نداشته، موجود باشند ولی گواه چهارم موجود نباشد حد جاری نمی شود. اما حاکم او را آزاد نکرده بلکه به او سزای تعزیری که همانا ضرب شلاق است می دهد؛ یا مثلاً شرایطی که برای دزدی مقرر شده ولی کوچکترین شبهه ای در آن وجود داشته باشد،



حدّ شرعی آن که بریدن دست است، ساقط می‌گردد؛ اما سزای تعزیری از جانب حاکم به او مطابق حالش تعلق می‌گیرد. سزای قصاص همانند حدود در قرآن متعین است که سزای قتل در عوض قتل و جرح در عوض جرح داده‌شود. اما تفاوت آن دو در این است که حدود به حیث حق الله اجرا می‌گردد. اما در اجرای قصاص حق الناس غالب است، مثلاً اگر دزدی، مال کسی را دزدیده و صاحب مال از حق خود بگذرد حد دربارهٔ دزد ساقط می‌شود. اما در قصاص قرآن و سنت حق الناس را غالب دانسته، مثلاً اگر قتل کسی بر قاتل ثابت شد ولی مقتول، مختار است قاتل را قصاص کرده و یا او را ببخشد. در مورد قصاص جراحات نیز وضع به همین منوال است. همان‌طور که قبلاً بیان شد در هنگام ساقط شدن حد یا قصاص لازم نیست که مجرم کلاً آزاد گشته بلکه حاکم وقت به مناسب حال باید به مجازات برساند. مثلاً اگر قاتلی به علت عفو ولی مقتول از قصاص رهایی یافت بر دولت است که او را به حبس ابد یا سزای دیگری محکوم کند تا از خطر کشتن افراد دیگر که حفظ آنها از وظایف دولت است جلوگیری به عمل آید زیرا کشتن او حق ولی مقتول بوده که مورد عفو و بخشش قرار گرفته است.

تا اینجا اطلاعات لازم راجع به اصطلاحات شرعی، سزاهایی همچون: حدود، قصاص و تعزیرات بیان گردید؛ حال تفسیر آیات و تفصیل حدود بیان می‌گردد.

آیه اوّل در مورد کسانی است که با خدا و رسول خدا مبارزه و محاربه کرده و در روی زمین فساد می‌کنند در اینجا لازم است بدانید که منظور از محاربه با خدا و فساد فی الارض چیست؟ و چه کسانی مصداق این آیه هستند؟ لفظ محاربه از حرب گرفته شده است. و معنی اصلی آن سلب کردن و ربودن است. پس معلوم شد که مفهوم حرب انتشار ناامنی است، و روشن است که با تک تک دزدی یا قتل و غارت‌گری امن عامه سلب نخواهد شد؛ بلکه این

صورت هنگامی متحقق می‌شود که گروه نیرومندی به صورت بانندی برای قتل و غارت قیام کند. بنابراین، فقها فقط آن گروه یا فرد را که مسلح شده و با راه‌زنی بین مردم ناامنی ایجاد می‌کنند و یا با نیروی خویش قوانین دولت را زیر پا قرار دهند مستحق این نوع سزا قرار داده‌اند که به عبارت دیگر به آنان راهزن یا باغی گفته می‌شود و مرتکبین جرایم انفرادی از قبیل دزدی یا کسسه‌بری و غیره در این جمع داخل نمی‌باشند. (تفسیر مظہری)

عبارت دیگر قابل توجه این است که محاربه در آیه مذکور به طرف خدا و رسول منسوب شده است در حالی که راهزن و باغی با مردم مقابله و محاربه می‌کند، در این باره باید گفت دسته یا گروهی که با نیروی خویش قانون خدا و رسول ﷺ را نادیده گرفته و زیر پا قرار می‌دهد و حکومت هم حکومت اسلامی است و قانون الهی در آن حکمفرماست پس در حقیقت مقابله آنها با حکومت اسلامی و قانون الهی آن است و مبارزه با دولت و قانون الهی محاربه با خدا و رسول گفته می‌شود.

خلاصه این که سزایی که در آیه قبلی ذکر گردید راجع به آن راهزنان و باغیانی است که به نیروی اجتماعی حمله‌آور می‌شوند و امنیت عموم را به هم می‌زنند و علناً می‌کوشند تا که قانون دولت را بشکنند و این روشن است که چنین کاری به صورتهای مختلف انجام می‌گیرد از جمله ربودن مال مردم، آبرو ریزی مردم، قتل و خون‌ریزی، بنابر این تفاوت مقاتله و محاربه از نظر شرعی چنین است که منظور از مقاتله جنگ و خون‌ریزی است ولو در آن قتل صورت بگیرد یا نگیرد؛ و یا در ضمن آن مالی از دیگری سلب گردد، اما محاربه به عملی گفته می‌شود که امنیت و سلامتی اجتماعی را سلب می‌کند.

بنابر این لفظ محاربه بر تعدی و دست‌درازی بر جان و مال مردم و آبروی آنان به وسیله نیروی اجتماعی اطلاق می‌شود که به آن راهزن یا غارتگر گفته می‌شود، مجازات چنین جرمی را قرآن متعین ساخته و از نوع نادیده



گرفتن حق الله است که از نظر شرع به این نوع مجازات «حد» گفته می‌شود. حال به بیان شرعی راهزنی می‌پردازیم، آن طوری که از آیه مذکور بر می‌آید سزای راهزنی چهار نوع است:

«أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» یعنی قتل بگردند یا به دار کشیده‌شوند یا دست و پاهایشان از جانب مخالف قطع گردند یا از زمین اخراج گردند، در سه سزای اول لفظ مبالغه از باب تفعیل استعمال فرمود که بر شدت و تکرار فعل دلالت می‌کند در آن صیغه جمع استعمال فرمود که هم اشاره‌ای است به این‌که قتل آنها یا به دار کشیدن یا قطع دست و پا بر خلاف مانند عموم سزاهای نیست که تنها سزا بر فردی اجرا شود که جرم او ثابت شده‌است، بلکه اگر این جرم از یک فردی از گروهی صادر گردد به تمام گروه سزای قتل یا صلب یا قطع دست و پا داده خواهد شد.

و نیز به این مطلب هم اشاره شده که این قتل و صلب و غیره به صورت قصاص نیست که اولیای مقتول حق عفو داشته باشند، بلکه این حد شرعی است که به حیث حق الله نافذ شده‌است، اگر کسانی که ضرر به ایشان رسیده است مجرم را ببخشند باز هم شرعاً سزای‌شان بخشیده نخواهد شد، این هر دو حکم از ذکر به صیغه تفعیل مستفاد شدند. (تفسیر مظہری و غیره...)

به کار بردن لفظ «أو» در این سزاهای چهارگانه راهزنی مشخص می‌کند که اختیار در انتخاب وجود دارد هم چنین جهت تقسیم کار هم این لفظ استعمال می‌گردد. بنابر این گروهی از صحابه و تابعین و فقهای امت حرف «أو» را برای تخییر قرار داده می‌گویند که امام یا امیر در این چهار سزا شرعاً اختیار دارد که با در نظر گرفتن قوت و نیروی راهزنان و شدت و خفت جرایم مناسب حالشان هر چهار نوع سزا یا یکی از آنها را اجرا کند هم چنین است در مذهب سعید بن مسیب، عطاء، داود، حسن بصری، ضحاک، نخعی و امام مالک از ائمه اربعه، امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام احمد بن حنبل و گروه دیگری از صحابه و تابعین

حرف «اؤ» را در این جا به معنی تقسیم کار قرار داده مفهوم آیه را چنین قرار داده‌اند، که سزاهای مختلف بنا بر اختلاف احوال راهزنان و راهزنی مقرر شده‌اند.

و در تأیید این مطلب، حدیثی به روایت حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه منقول است که رسول خدا ﷺ با ابو برده اسلمی معاهده صلح برقرار کرده بود. اما او عهد شکنی کرد زیرا بر بعضی از مردم که به خاطر مسلمان شدن به مدینه می‌آمدند راهزنی کرد، در این واقعه حضرت جبرئیل با این حکم سزا نازل شد که اگر کسی به قتل و سلب مال مرتکب شده‌است به دار کشیده شود، و کسی که تنها قتل کرده است مال سلب نکرده‌است کشته شود و کسی که قتل ننموده تنها مال سلب نموده‌است دست و پایش بر عکس بریده شود و هر کسی که از آنان مسلمان باشد جرمش بخشیده شود و کسی که هیچ چیزی از قتل و غارت گری نکرده‌است، فقط سبب ترس و وحشت مردم گشته و امنیت عموم از او مختل گردیده تبعید گردد. اگر ایشان یکی از ساکنین دارالاسلام را چه مسلمان باشد چه غیر مسلمان قتل کردند اما از اموال مردم چیزی را به سرقت نبردند سزای آنان «أَنْ يُقْتَلُوا» است یعنی، آنان را باید به قتل رساند، چه فعل قتل بلاواسطه تنها از بعضی افراد صادر شده‌است و اگر کسی را قتل کرده و مالش را به سرقت برده‌اند پس سزای ایشان «أَوْ يُصَلَّبُوا» است یعنی آنان بر دار کشیده شوند، که صورت آن چنین است که زنده به دار کشیده شوند باز به وسیله نیزه و غیره شکمشان پاره کرده شود و اگر تنها مال سلب کرده‌اند و کسی را نکشته‌اند پس سزای شان «أَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ» است. یعنی دست راستشان از مُج و پای چپشان از شتالنگ قطع شوند در این هم اگر چه این سلب مال بلاواسطه تنها از بعضی صادر گردد اما سزای همه همین است، زیرا که مرتکبین، آنچه ارتکاب کرده‌اند به تعاون و کمک همراهان کرده‌اند؛ بنا بر این همه شریک جرم‌اند و اگر تاکنون هیچ نوع جرم قتل و غارتگری از ایشان صادر نشده بود که



دستگیر شدند پس سزای ایشان «أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» است. یعنی، آنان از زمین اخراج و تبعید شوند.

مفهوم اخراج از سرزمین نزد گروهی از فقها این است که از دارالاسلام اخراج شوند. و به نزد بعضی این است که از جایی که راهزنی کرده‌اند، اخراج شوند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در چنین معامله‌ای چنین قضاوت فرمود که اگر مجرم از اینجا اخراج گشته در شهری دیگر آزاد گذاشته شود به مردم آن جا آزار می‌رساند. بنابراین چنین مجرم در زندان انداخته شود و این است معنی اخراج او «مِنَ الْأَرْضِ» که در هیچ گوشه‌ای از زمین نمی‌تواند بگردد، امام اعظم ابوحنیفه همین را اختیار فرموده‌است.

این سؤال باقی است که در چنین حملات مسلحانه امروز عموماً بر سلب اموال و قتل و خون ریزی اکتفا نمی‌شود، بلکه بیشتر حوادث عمل منافی عفت زنان و ربودن آنها پیش می‌آید پس جمله «وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» شامل تمام اینگونه جرایم است، پس آنان مستحق چه نوع سزایی می‌باشند؟

در این باره ظاهر این است که امام و امیر اختیار دارد که از این انواع سزای چهارگانه هر کدام یک را مناسب به حال آنان بداند آن را اجرا کند اگر عمل منافی عفت به طریق شرع ثابت شد، حدّ زنا را اجرا کند. هم چنین اگر این صورت اتفاق افتد که نه کسی را کشته و نه اموال گرفته است بلکه بعضی را مجروح کرده است پس قانون جرحها اجرا می‌گردد. (مظہری)

در آخر آیه فرمود: «ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» یعنی این سزای شرعی که در دنیا بر آنان اجرا گردیده است، رسوایی دنیا است و یک نمونه از سزاست، و سزای آخرت از این هم شدیدتر و پاینده‌تر است. از این معلوم شد که از سزای دنیوی مانند حدود، قصاص و تعزیرات سزای آخرت بدون توبه بخشیده نخواهد شد، البته اگر شخص سزا یافته از ته دل توبه کند سزای آخرت از او معاف می‌شود. در آیه دوم «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا

عَلَيْهِمْ» یک استثنا ذکر گردیده و آن این است که اگر راهزن و باغی قبل از این که در چنگ دولت بیفتد، باوجودی که نیرو و قدرتش برقرار باشد توبه کرده از راهزنی خویش باز آید این حدّ شرعی راهزنی از او ساقط می‌شود. این استثنا از قانون عمومی مختلف است زیرا که در جرایم دیگر مانند دزدی و زنا اگر مجرم قبل از ثبوت جرم در دادگاه از ته دل هم توبه کند پس سزای او در آخرت به سبب آن توبه معاف خواهد شد. امّا در دنیا حدّ شرعی معاف نمی‌شود، چنان‌که بعد از چند آیه در ذیل سزای دزدی، تفصیل آن خواهد آمد. حکمت این استثنا این است که از یک طرف در سزای راهزنان چنان شدّتی اختیار کرده شد که اگر در تمام گروه یکی مرتکب جرم باشد سزا بر همه گروه اجرا می‌گردد، بنابراین در طرف دیگر به وسیله این استثنا معامله تخفیف گردید که اگر توبه کنند از سزای دنیا هم بخشیده می‌شود علاوه بر این در این، یک مصلحت سیاسی هم موجود است که سرکوب کردن یک گروه نیرومند در هر زمان آسان نمی‌باشد، بنابراین در ترغیب برای آن گشوده شد که او برای توبه مایل شود.

و نیز در این، این مصلحت هم موجود است که قتل نفس یک سزای نهایی است قانون اسلام در آن این‌گونه است که وقوع آن حدّ اقل باشد و در صورت راهزنی قتل یک گروه لازم می‌آید بنا بر این از جهت ترغیب دعوت ایشان به اصلاح هم در ضمن اجرا شد، و در اثر همین بود که علی اسدی که در نزدیکی مدینه منوره گروهی را جمع کرده و بر رفت و آمدکنندگان راهزنی می‌کرد. روزی از زبان قاری، این آیه به گوش او رسید «يَعْبَادِىَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ» به نزد قاری آمد و خواست که او این آیه را بار دوم بخواند با شنیدن آن، بار دوم شمشیر خود را در غلاف داخل کرد و از راهزنی توبه نمود و به مدینه رسید، در آن وقت استاندار مدینه مروان بن حکم بود، حضرت ابو هریره دست او را گرفته به پیش امیر مدینه برد و آیه مذکور قرآن را



خواند و به او گفت که نمی توانی به او سزا بدهی، دولت مردان هم که از فساد و راهزنی او به ستوه رسیده بودند همه خوشحال شدند. هم چنین در زمان حضرت علی رضی الله عنه حارثه بن بدر، باغی شده بود و قتل و غارتگری را حرفه خود قرار داد. اما بعداً خداوند او را موفق کرد، توبه کرده برگشت؛ حضرت علی رضی الله عنه بر او حد شرعی اجرا نفرمود.

در این جا این امر قابل توجه است که از عفو شدن حد شرعی لازم نمی آید که اگر او حقوق مردم را ضایع کرده است، آنها هم عفو شوند، بلکه اگر کسی مال گرفته است و موجود است لازم است که آنها را مسترد کند و اگر کسی را قتل یا مجروح کرده است قصاص آن بر او لازم است. آری چون قصاص حق الناس است با بخشیدن اولیای مقتول یا صاحب حق بخشیده می شود. و اگر ضرر مالی به کسی رسانیده است خسارت آن لازم است که از او بخشش بخواند، همین است مسلک امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه و جمهور فقها. و اگر تأمل شود این امر چنین هم روشن است که تبرئه شدن از حقوق العباد خود جزء توبه است که بدون آن توبه او کامل نخواهد شد؛ بنابراین تایب شدن راهزن آنگاه مسلم می شود که حقوق مردم را ادا کند یا که به او بخشیده شود.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي

ای ایمان داران بترسید از خدا و بجوید به سوی او وسیله و جهاد کنید در

سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ

راه او تا رستگار شوید. کسانی که کافراند اگر باشد نزد شان آنچه در زمین است

جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ

همه و مانند آن با آن، تا که فدیة دهند به آن از عذاب روز قیامت پذیرفته نمی شود از ایشان

وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۳۶﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوكُم مِّنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ
 و برای ایشان است عذاب دردناک. می‌خواهند که بیرون بیایند از آتش و نیستند
 بِخُرَجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿۳۷﴾ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ
 بیرون شونده از آن و برای ایشان است عذاب دائم. دستهای مرد دزد و زن دزد را
 فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
 ببرید به سزای آنچه کسب کرده‌اند. هشدار می‌دهد که از جانب خدا و خدا غالب
 حَكِيمٌ ﴿۳۸﴾ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ
 و حکیم است. پس هر کسی که توبه کند بعد از ظلم و اصلاح کند، خدایم پذیرد توبه او را
 إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۳۹﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
 یقیناً خدا بخشنده و مهربان است. آیا نمی‌دانستید که از آن خداست سلطنت آسمانها
 وَالْأَرْضِ ۗ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
 و زمین عذاب می‌دهد کسی را که بخواهد و می‌آمرزد کسی را که بخواهد و خدا بر هر

شئىءٍ قَدِيرٌ ﴿۴۰﴾

چیز تواناست.

خلاصه تفسیر

ای ایمان‌داران از (مخالفت با احکام) خدا بترسید (یعنی از معاصی دست
 بردارید) و (به وسیله طاعت) قرب خدا را بجوئید (یعنی پای‌بند طاعات ضروری
 باشید و بالخصوص از طاعات) در راه خدا جهاد کنید. امید است که (به این طریق،
 شما) کاملاً پیروز گردید (و پیروزی، حصول رضای خدا و نجات از دوزخ است) یقیناً
 کسانی که کافرانند اگر (بالفرض) نزد (هر یک از) آنان تمام چیزهای جهان باشند
 (که در آنها تمام دقایق و خزاین هم آمده‌است) و (تنها منحصر به این‌ها نیست بلکه) با



اینها به قدر آنها چیزهای دیگری باشد تا که آنان آنها را داده از عذاب روز قیامت نجات یابند باز هم هرگز آنها از آنان پذیرفته نخواهند شد (و از عذاب رهایی نخواهند یافت بلکه) برای آنان عذاب دردناک می‌باشد. (پس بعد از دخول عذاب) خواستگار (و متمنی) این امر می‌باشند که (به نحوی) از دوزخ بیرون آیند و (این آرزوی ایشان گاهی تکمیل نخواهد شد و) آنان گاهی از آن بیرون نخواهند آمد و برای ایشان عذاب دائمی است. (یعنی به هیچ تبدیری سزا از آنان برداشته نمی‌شود و نه تداوم آن تغییر می‌خورد) و هر مردی که دزدی کند و (همچنین) هر زنی که دزدی کند پس (حکم آن این است که ای حکام) دستهای آن دو تارا (از میچ) ببرید در عوض (این) کردار آنها (و این عوض) به صورت سزاست از جانب الله تعالی و الله تعالی بسیار تواناست. (هر سزای که بخواهد مقرر می‌فرماید و) بسیار حکیم است (که سزای مناسب مقرر می‌فرماید) سپس هر کسی که (موافق به قانون شرعی) توبه کند بعد از تعدی خویش (یعنی دزدی) و (در آیند) اعمال را درست کند (یعنی مرتکب دزدی و غیره نباشد، بر توبه خویش استوار بماند) یقیناً الله تعالی (با رحمت خویش) بر (حال) او توجه خواهد فرمود (که به سبب توبه، گناهان گذشته را عفو می‌فرماید و به استقامت بر توبه عنایات بیشتری خواهد فرمود) یقیناً خداوند متعال بسیار بخشاینده است (که کند او را ببخشاید) بسیار مهربان است (که در آیند هم عنایات بیشتری فرمود. ای مخاطب) آیا تو نمی‌دانی (یعنی همه می‌دانند) که برای خدا ثابت است حکومت همه آسمانها و زمین، او هر کسی را که بخواهد سزا می‌دهد و هر کسی را که بخواهد می‌آمرزد و الله تعالی بر هر چیز کاملاً تواناست.

معارف و مسایل

در آیات قبل از آیات مذکور سزای ستمگری و راهزنی و تفصیل احکام

آن بیان شده بود و بعد از سه آیه آینده بیان سزای شرعی دزدی خواهد آمد و در سه آیه میانی تقوا و طاعت و عبادت و ترغیب به جهاد و تبه کاری کفر و عناد و معصیت بیان شده است. اگر در این اسلوب خاص قرآن بیندیشید معلوم می گردد که اسلوب عمومی قرآن کریم این است که او قانون تعزیر و سزا را تنها به صورت حاکمانه بیان ننموده، بلکه به صورت مربیانه برای خود داری از جرایم، اذهان را آماده می کند؛ از خوف خدا و آخرت و نعمتهای دایمی جنت مستحضر کرده دلهایشان را از جرم متنفر می کند از اینجاست که بعد از بیان قانون جرم و سزا «اتَّقُوا اللَّهَ» و غیره اعاده می شود در اینجا هم در آیه قبلی به سه چیز دستور داده شد:

اول «اتَّقُوا اللَّهَ» یعنی از خدا بترسید؛ زیرا که خوف اوست که انسان را حقیقتاً در نهان و آشکار می تواند از جرایم باز بدارد. دوم فرمود: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» یعنی برای قرب به خدا تلاش کنید. لفظ «وسيله» از مصدر «وسل» مشتق است به معنی وصل، این لفظ با «سین و صاد» به یک معنی می آید فقط این قدر فرق است که وصل بالصاد برای وصل مطلق است. و وسل بالسین در وصل با رغبت و محبت استعمال می گردد، در «صحاح جوهری» و «مفردات القرآن» راغب اصفهانی این مطلب تصریح شده است. بنابراین وصله و وسیله با «صاد» به آن چیزی گفته می شود که میان دو چیز ارتباط به وجود بیاورد؛ خواه آن وصل با محبت و رغبت باشد یا به صورت دیگری و معنی لفظ وسیله با «سین» آن است که کسی را با دیگری با محبت و رغبت وصل کند «لسان العرب، مفردات راغب» به هر آن چیزی که بنده را به خدایش با رغبت و محبت، نزدیک کند، «وسيله» گفته می شود. بنابراین سلف صالحین صحابه و تابعین «وسيله» را در این آیه به طاعت و قربت و ایمان و عمل صالح تفسیر کرده اند. حضرت حدیفه به روایت حاکم می فرماید که مراد از وسیله قربت و اطاعت است. و همین را ابن جریر و غیره از حضرت عطاء و مجاهد و حسن



بصری و غیرهم نیز نقل کرده‌اند. و ابن جریر و غیره از حضرت قتاده تفسیر این آیه را چنین نقل کرده‌اند که: «تقربوا الیه بطاعته و العمل بما یرضیه» یعنی به خدا تقرب بجوید با انجام کارهای رضامندی و فرمانبرداری.

بنابراین خلاصه تفسیر آیه این است که قرب خدا را بجوید به وسیله ایمان و عمل صالح و در حدیث صحیحی از «مسند امام احمد» آمده است که رسول کریم ﷺ فرمود: وسیله درجه اعلی در جنت است، که بالاتر از آن درجه‌ای نیست شما از خدا بخواهید که آن درجه را به من عنایت بفرماید.

و در روایتی از صحیح مسلم است که رسول کریم ﷺ فرمود: هرگاه مؤذن اذان بگوید شما هم همان کلمات را اعاده کنید و بعد از آن درود بخوانید و برای من دعای وسیله را بخوانید از این احادیث چنین معلوم شد که «وسيله» درجه ویژه‌ای است در جنت که مختص رسول خدا ﷺ است. و حکم تلاش «وسيله» برای هر مؤمن در این آیه به ظاهر منافی این تخصیص است؛ اما جوابش روشن است که همان‌طور که عالی‌ترین مقام هدایت مختص رسول خدا ﷺ بود و آن حضرت همیشه برای آن دعا می‌کرد اما درجات ابتدایی و متوسط برای همه مؤمنین عام است. هم چنین عالی‌ترین درجه وسیله مختص رسول خدا ﷺ می‌باشد و درجات پایین‌تر از آن با واسطه رسول کریم ﷺ برای همه مؤمنان عام است.

حضرت مجدّد الف ثانی در «مکتوبات» خویش و قاضی ثناء الله پانی پتی در «تفسیر مظهری» در این باره آگاهی بیشتری ارائه داده، فرموده‌اند که: از شامل شدن محبت و رغبت در مفهوم لفظ «وسيله» اشاره به این است که ترقی در درجات وسیله موقوف است به محبت خدا و رسول ﷺ؛ و محبت با اتباع سنت به دست می‌آید؛ زیرا که حق تعالی فرموده: «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» بنابر این هرکس هر مقدار در عبادات و معاملات و اخلاق و معاشرت و همه شعب زندگی خویش از سنت رسول کریم ﷺ اتباع کند همانقدر به محبت الله تعالی

نایل می‌گردد و خود هم نزد خدا محبوب می‌شود، و هر چند محبت افزون گردد همانقدر قرب الله تعالی به دست می‌آید.

وقتی که از تشریح لغوی لفظ «وسيله» و تفسیر صحابه و تابعین چنین معلوم شد که هر چیزی که وسیله قرب و رضای خدا باشد آن وسیله‌ای است برای نزدیک شدن انسان به خدا، همان طوری که ایمان و عمل صالح در این داخل اند هم چنین محبت خدا و محبت انبیا و صالحین هم داخل اند؛ زیرا که آنها هم از اسباب رضای الهی می‌باشند. چنان‌که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در زمان قحط سالی، حضرت عباس رضی الله عنه را وسیله قرار داده، از خدا دعای استسقاء خواند و خداوند قبول فرمود.

و طبق یک روایت خود آن حضرت رضی الله عنه چنین دعا خواندن را تلقین

فرمود: «اللهم انی اسألك و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة» (منار)

در آیه مذکور اول به تقوا هدایت فرموده شد بعداً هدایت فرمود که به وسیله ایمان و اعمال صالح به خدا تقرب جوئید. در آخر فرمود: «و جاهدوا فی سبیلہ» یعنی در راه خدا جهاد کنید، اگر چه جهاد هم در اعمال صالح داخل بود، اما برای نشان دادن عالی‌ترین مقام جهاد در اعمال صالح، آن را جداگانه بیان فرمود. چنان‌که رسول کریم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «و ذرّوا سنامه الجهاد» یعنی عالی‌ترین مقام اسلام جهاد است. حکمت دیگر، ذکر اهمّیت جهاد در اینجا این است که در آیات گذشته ذکر حرمت و عدم جواز فساد فی الارض و سزاهای اخروی و دنیوی آنها آمده بود، و به اعتبار ظاهر جهاد هم یک نوع فساد فی الارض می‌باشد بنابر این امکان داشت که یک شخص ناآگاه فرق بین جهاد و فساد فی الارض را نفهمد، بنابر این بعد از بیان ممنوعیت فساد فی الارض حکم جهاد را با اهمّیت بیان کرده به طرف فرق هر دو از لفظ فی سبیلہ اشاره فرمود که: زیرا در راهزنی، ستمگری و غیره قتل و قتال و ربودن مال فقط برای اغراض و خواهش‌های نفسانی و مقاصد پست خواهد بود، و در جهاد اگر



نوبت، به این هم برسد آن فقط به خاطر اعلاى کلمة الله و محو ظلم و تعدی است که بین آنها فرق زمین و آسمان وجود دارد. در آیه دوم و سوم و بال عظیم کفر و شرک و معصیت در بدین اندازه نشان داده شده که اگر قدری در آن بیندیشید در زندگی انسان انقلابی عظیم پدید خواهد آورد و بر ترک کفر و شرک و معصیت اجبار خواهد کرد.

عموماً انسان بر اثر خواهش‌ها و ضروریات نفسانی خود یا اهل و عیال خویش به ارتکاب گناهان مبتلا می‌شود. و رسیدن و یا حاصل کردن آن خواهش‌ها منوط به جمع مال و ثروت است که در تحصیل آن نیز بدون تمییز حلال از حرام مشغول می‌شود. در این آیه الله تعالی برای این بد مستی او فرموده است که انسان برای راحتی چند روز زندگی خویش انواع و اقسام رنجها و زحمتهای را تحمل می‌کند. اما همه آنچه می‌خواهد به دست نمی‌آید. چنین هوسی را هوس ناجایز گویند. هرگاه عذاب آخرت (قیامت) پیش بیاید اگر انسان تمام ساز و برگ و مال و منال و ثروت خویش را برای رهایی از آن عذاب فدیة دهد باز هم امکان رهایی وجود ندارد. مثلاً اگر شخصی تمام ثروت‌های جهان را در اختیار داشته باشد و دو برابر آن نیز به او برسد و بخواهد تمام آنها را فدیة دهد تا از عذاب آخرت نجات حاصل نماید امکان ندارد.

در آیه سوم هم توضیح داده شده که این عذاب برای کفار دایمی است، و امکان نجات وجود ندارد. آیه چهارم در باره سزای جرمهاست، از سزاهای دزدی که قبلاً بیان گردید سه مورد در «حدود» داخل است زیرا که سزای آن را خود قرآن معین فرموده و آن را به صواب دید حکام و گذار نکرده بلکه به طور حق الله آن را تعیین کرده است. فرمود: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا تَكْلَافًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» یعنی دست دزد مرد یا زن را قطع کنید در عوض کردارشان و خداوند غالب و حکیم است. در این جا این امر قابل اندیشه هست که در احکام قرآنی عموماً خطاب به مردان می‌باشد و زنان در

آن طبعاً شامل اند و همین است اصول قرآن و سنت در نماز، روزه، حج، زکات و همه احکام. اما در ذکر سزای زنا و دزدی تنها بر ذکر مردان اکتفا نکرده بلکه هر یکی از دو صنف را علیحده ذکر کرده است؛ علتش این است که این مورد از حدود است و اگر در اثبات آن کوچکترین شبهه‌ای پیش بیاید ساقط می‌گردد. مسأله دیگر قابل توجه، این است که مفهوم لغوی و تعریف شرعی «سرقه» چیست؟ در قاموس آمده است که اگر کسی مال دیگری را از جای محفوظ بدون اجازه او در خفا بردارد به آن «سرقه» گفته می‌شود و همین است تعریف شرعی آن. با توجه به تعریف آن برای ثبوت سرقت چند چیز لازم است.

اول این که آن مال ملک شخصی فرد یا گروهی باشد و دزد در آن ملکیتی نداشته باشد و نه چنین چیزی باشد که حقوق عامه در آن مساوی باشد. مانند اداره رفاه عمومی و وسایل و ابزار آنها. از این معلوم گردید که اگر کسی چنین چیزی را دزدید که در آن ملکیت داشته یا شبهه ملکیت بود یا حقوق عموم مردم در آن برابرند حد سرقت بر او اجرا نمی‌گردد؛ بلکه حاکم، طبق صواب دید خویش به او سزای تعزیر اجرا می‌کند. دوم این که در تعریف سرقت، مال محفوظ باشد یعنی به وسیله اتاق بسته شده یا محافظ محفوظ باشد، پس چیزی که در جایی محفوظ نباشد اگر کسی آن را برداشت مستحق حد سرقت نخواهد شد. البته گناه و صورت تعزیری آن جداگانه است. شرط سوم برداشتن مال بدون اجازه است پس در برداشتن مالی که به او اجازه برداشتن و استعمال کردن آن داده شده حد سرقت جاری نمی‌شود و اگر شبهه اجازه هم پدید بیاید حد سرقت ساقط می‌شود.

شرط چهارم، برداشتن در پنهانی است. در این صورت اگر مال کسی در آشکارا برداشته شود، دزدی محسوب نمی‌شود؛ بلکه آن را راهزنی می‌گویند که مجازات آن قبلاً بیان گردید بنابر این اگر عمل دزدی به صورت مخفی انجام نگیرد حد سرقت در مورد آن جاری نمی‌شود، با توجه به مطالب و شرایط یاد



شده چنین استنباط می‌گردد که استعمال لفظ دزدی در اصطلاح عوام به معنای وسیع آن به کار برده می‌شود و حدّ شرعی یعنی قطع دست بر همهٔ انواع آن جاری نمی‌شود؛ بلکه فقط سارقی که عملش همهٔ شرایطی را که در بالا بیان گردید دارا باشد، مستحقّ حدّ شرعی سرقه می‌باشد.

البته سارقی که حدّ شرعی از او ساقط گشته، نباید بدون هیچ نوع مجازاتی آزاد گردد؛ بلکه حاکم وقت طبق صواب‌دید خویش می‌تواند او را به سزای تعزیری آن هم سزای جسمانی مانند ضرب شلاق محکوم کند.

لازم به تذکر است که اگر در مورد سرقتی که به علت نداشتن یکی از شرایط آن حدّ شرعی از آن ساقط گشته، نباید آن را حلال و جایز دانست؛ چون برداشتن اموال مردم بدون رضایت صاحب آن حرام و موجب عذاب آخرت است و آنچه در سطور گذشته بیان گردید فقط در مورد سزای دنیوی آن بود. آیه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» صراحت دارد بر این که بدون رضایت، مال کسی را بردن حرام است و موجب عذاب آخرت است، لازم به تذکر است که الفاظ به کار رفته قرآنی در بارهٔ سزای دزدی و زنا عیناً ذکر شده با این تفاوت که در دزدی ذکر مرد مقدم و ذکر زن مؤخر است ولی در مورد زنا بر عکس ذکر زن مقدم بر مرد است. مثلاً دربارهٔ سزای دزدی فرموده: «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» و در سزای زنا فرموده: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» این تقدیم و تأخیر دارای حکمتهایی است که مفسّرین در این باره مطالب زیادی نگاشته‌اند از جمله این که جرم دزدی مرد نسبت به زن شدیدتر است زیرا خداوند متعال جهت امرار معاش مرد را چنان نیرویی ارزانی داشته که بر زن میسر و آسان نیست به همین دلیل با داشتن چنین نیرویی وقتی به عمل زشت دزدی دست می‌زند، جرم او افزون می‌گردد. اما در بارهٔ زنا چون خداوند چنان طبعی از حیا و حجب به زن عنایت فرموده که هیچ نوع بی‌عفتی را از زن نمی‌پذیرد؛ پس در صورت ارتکاب به چنین جرمی جرم او شدیدتر است. لذا ذکر زن قبل از مرد بیان شده است. بعد از بیان سزای

شرعی سرقت در الفاظ آیه مذکور دو جمله فرموده است: یکی «جَزَاءٌ بِمَا كَسَبْتَا» یعنی این سزا در عوض کردار بد اوست. جمله دیگر فرموده: «نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ» که در این جمله دو لفظ هست یکی «نکال» دوم «من الله» معنی لفظی نکال در لغت عربی چنان سزایی است که برای دیگران درس عبرتی باشد تا با مشاهده آن از اقدام به جرم باز آیند، بنابر این ترجمه نکال در محاوره ما سزای عبرتناک می باشد. در این جمله اشاره ای است به آن که سزای شدید قطع ید، مبنی بر حکمت ویژه ای است که اگر بر یکی نافذ گردد همه به لرزه در می آیند و این جرم قبیح ریشه کن خواهد شد. ثانیاً از لفظ «من الله» به این مضمون پی برده می شود که جرم سرقت دارای دو صورت است، اول این که سارق مال دیگری را به ناحق برده است که در نتیجه بر او ظلم شده است. دوم این که او خلاف دستور خدا عمل کرده است. از جهت اول این سزا حق مظلوم است و مقتضای آن این که اگر صاحب حق، ببخشد، بخشیده می شود؛ چنان که در همه معاملات قصاص چنین معمول است. و از جهت دیگر این سزا خلاف ورزی به حق الله است و مقتضای آن این که با عفو کردن صاحب حق هم بخشیده نمی شود تا وقتی که خداوند او را نبخشد که در اصطلاح شرع به آن «حد یا حدود» گفته می شود. از لفظ «مِنَ اللَّهِ» این جهت دوم معین شده اشاره به این شد که این سزا حدی است نه قصاص؛ یعنی این به حیث جرم قانونی به او داده شده است. بنابر این با بخشیدن او که اموالش به سرقت رفته این سزا ساقط نخواهد شد. در آخر آیه با گفتن «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» به این شبهه پاسخ داده شد که امروز عموماً بر سر زبان هاست که این سزا خیلی سخت است و بعضی گستاخ و نا آگاه از گفتن این هم دریغ نمی کنند که: این سزایی وحشیانه است! تعوذ بالله منه.

به این اشاره فرمود که تصویب این سزای شدید تنها نتیجه قدرت و توانایی خدا نیست؛ بلکه مبنی بر حکیم بودن او هم هست. سزاهای شرعی که امروز روشنفکران غربی آنها را سخت و وحشیانه توصیف می کنند حکمت و



لزوم بحث فواید آن بعد از تفسیر همین آیات خواهد آمد. در آیه دیگر فرمود: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَسْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی هر کسی که از کردار بدو دزدی خود باز آمد و عمل خود را اصلاح کرد خداوند او را می‌بخشاید، زیرا که الله تعالی بسیار بخشاینده و مهربان است.

سزای شرعی راهزنی که در چند آیه قبلی آمده بود، در آن جا هم ذکر عفو هست و بعد از بیان سزای دزدی هم هست اما در بیان عفو دو جا فرق بخصوصی است و مبتنی بر همین فرق، مفهوم عفو در هر دو سزا به نزد فقها مختلف است. در سزای راهزنی حق تعالی به طور استثنا ذکر فرمود: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ» که ماحصل آن این‌که سزای شرعی راهزنی، در آیه مذکور است و از آن این صورت مستثنی است که هر کسی از راهزنان قبل از دستگیری دولت توبه کند، این سزای شرعی از او عفو می‌گردد، و عفوی که بعد از ذکر دزدی مذکور است در آن استثنا از این سزای دنیوی مذکور نیست؛ بلکه قبولیت توبه او به اعتبار آخرت بیان شده است که در «فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ» اشاره شده است که حکام وقت به سبب این توبه سزا را ترک نخواهند داد بلکه حق تعالی جرم آنان را بخشیده از سزای آخرت نجات خواهد داد. بنابراین فقها بر این متفق‌اند که اگر راهزن قبل از دستگیری توبه کند، سزای شرعی راهزنی بر او تنفیذ نخواهد شد. اما اگر دزد بعد از دزدی چه قبل از دستگیری و چه بعد از دستگیری توبه کند حدّ سرقه که سزای دنیوی است از او عفو نخواهد شد و نجات از عذاب آخرت با آن منافی نیست. در آیه بعدی فرمود: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مَلَكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَعْفُو لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی آیا شما نمی‌دانید که سلطنت و حکومت آسمانها و زمین از آن خداست و شأن او این است که عذاب می‌دهد هر کسی را که بخواهد و می‌آمرزد هر کسی را که بخواهد و الله تعالی بر هر چیز تواناست.

ربط و مناسبت این آیه با آیات گذشته این است که در آیات گذشته

حدود شرعی راهزنی و دزدی که در آن قطع دست و پا یا تنها دست آمده است به نظر ظاهر، این احکام منافی شرافت انسانی و اکرم مخلوقات بودن او هستند، برای رفع این شبهه، الله جل شانه در این آیه اولاً مالک حقیقی بودن خود را برای همه جهان بیان فرمود؛ سپس قادر مطلق بودن خود را ذکر کرد، و در آیه میان فرمود که او تنها سزا یا عذاب نمی دهد بلکه عفو هم می فرماید و مدار این عفو و سزا بر حکمت اوست؛ زیرا او همان طور که مالک مطلق و قادر مطلق است هم چنین حکیم مطلق هم هست. همان گونه که نیروی انسانی نمی تواند قدرت و سلطنت او را فرا بگیرد، هم چنین عقل و مغز انسانی نمی تواند حکمت های او را کاملاً احاطه کند و کسانی که طبق اصول، اندیشه و فکر را به کار می برند اینقدر علم در می یابند که از آن، قلوب ایشان مطمئن گردد. اهل اروپا، و کسانی که از تعلیم و تهذیب ایشان متأثر شده اند، عموماً سزای اسلامی را نه تنها سخت پنداشته اند بلکه آنها را وحشیانه و منافی با شرافت انسانی می دانند؛ لذا نسبت به آنها اعتراض دارند. در جواب این اعتراض باید گفت که در قرآن سزای چهار جرم به صراحت و نص صریح معین شده است که در اصطلاح شرع به آنها «حد» گفته می شود:

- ۱- سزای راهزنی که قطع دست راست و پای چپ است. ۲- سزای دزدی بریدن دست راست از مچ. ۳- سزای زنا در یک صورت زدن صد شلاق و در صورت دیگر سنگسار کردن و کشتن است. ۴- سزای تهمت زنا زدن هشتاد شلاق است. ۵- حد شرعی شراب خوردن است که به اجماع صحابه هشتاد ضربه شلاق مقرر شده است، علاوه بر این جرایم پنجگانه سزای بقیه جرایم بر صواب دید حاکم وقت است که با در نظر گرفتن جرم و مجرم و محیط چه قدر و به چه کیفیت که بخواهد می تواند سزا بدهد، و این هم می تواند که نظام خاصی برای تحدید و تعیین سزای به مشورت اهل علم و اهل رأی مقرر کرده قاضی را بر آن پای بند کنند. چنان که در عهد حاضر عموماً به وسیله



پارلمان، قوانین تعزیری معین می‌شود و قضات در حدود مقرّر سزا را اجرا می‌کنند. آری در این جرایم پنبجگانه که سزای آنها به قرآن یا اجماع مقرّر گردیده است هیچ فرد یا گروهی اختیار ندارد که در آنها تغییر یا تبدیلی ایجاد کند اما باز هم اگر ثبوت جرم طبق ضابطه مقرّر شهادت نباشد یا جرم ثابت باشد اما طبق شرایط که بر این جرم سزا اجرا می‌گردد آن شرایط کامل نباشند ولی نفس جرم پیش قاضی ثابت گردد در این صورت هم حدّ شرعی اجرا نمی‌شود بلکه سزای تعزیری اجرا می‌گردد، و با این هم ضابطه شرعی مقرّر و مسلم است که از شبهه، مجرم استفاده می‌برد، که اگر در ثبوت جرم یا شرایط جرم شبهه وارد شود حدّ شرعی ساقط می‌گردد مگر به ثبوت نفس جرم سزای تعزیری نافذ شود. از این معلوم شد که از جرایم پنبجگانه صورتهای زیادی چنین خارج می‌شود که در آنها حدود شرعی اجرا نمی‌شود، بلکه سزای تعزیری طبق صواب دید حاکم، اجرا می‌شود. و چون سزای تعزیری در شریعت اسلام مشخص نیست بلکه در هر قرن و هر محیطی می‌توان در آنها مانند عموم قوانین کشور تغییر و تبدیل و کمی و بیشی کرد، بنابر این بر آنها هیچ کسی هیچ‌گونه اعتراضی ندارد، الآن بحث و گفتگو در این جرایم پنبجگانه و در سزای بعضی از صورتهای آنهاست.

به طور مثال دزدی را در نظر بگیرید که در شریعت اسلام قطع ید مطلق بر هر دزدی که در عرف عام به آن دزدی گفته می‌شود اجرا نمی‌گردد؛ بلکه بر سرفتی اجرا می‌گردد که در آن دست سارق قطع می‌شود. و آن تعریف بخصوصی دارد که تفصیل آن در بالا گذشت که مال کسی را از جای محفوظ با شکستن حفاظ به طریق ناجایز در نهان برداشتن، با در نظر گرفتن این تعریف صورتهای بسیاری در عرف عام وجود دارد که به آنها دزدی گفته می‌شود ولی تعریف سرفت در مورد آنها صدق نمی‌کند مثلاً یک شرط، مکان محفوظ است که اگر کسی چیزی را از جاهای عمومی مانند: مسجد، عیدگاه، پارک، اداره،

ایستگاه، انتظارگاه قطار، کشتی و غیره بدزدد یا میوه‌ای را از روی درختی بدزدد و یا غسل بدزدد بر او حدّ سرقت جاری نمی‌شود؛ بلکه مانند قوانین عمومی کشورها بر او سزای تعزیر اجرا می‌شود. هم چنین آن کسی که شما او را اجازه داده‌اید که در خانه شما بیاید مانند مستخدم، کارگر، معمار، دوست و عزیز اگر چنین کسی از خانه شما چیزی بدزدد گرچه طبق عرف به آن دزدی گفته می‌شود و مستحقّ سزای تعزیری است اما سزای قطع دست بر او اجرا نمی‌شود، زیرا که او با اجازه وارد خانه شده است. بنابراین حفظ مال در حق او انجام نشده است. هم چنین اگر شخصی جیب کسی را زد یا از دستش پول نقد و زیور آلات را ربود و یا با فریب، چیزی را از دستش گرفت و یا به امانت برداشت و در آن خیانت کرد همه این اعمال حرام و ناجایز و در عرف به آنها دزدی گفته می‌شود و مستحقّ سزای تعزیری است که طبق صواب دید حاکم وقت اجرا می‌شود و چون در تعریف شرعی سرقت داخل نمی‌شوند. حدّ شرعی یعنی بریدن دست در مورد آنها اجرا نمی‌شود.

هم چنین دست کفن دزد بریده نمی‌شود؛ زیرا که اولاً آنجا، جای محفوظی نیست. دوم کفن در ملکیت میّت نیست، البتّه این عمل او شدیداً حرام است بر او سزای تعزیری طبق صواب دید حاکم اجرا می‌گردد. هم چنین اگر کسی از مال مشترک دزدی کرد که او هم در آن سهم داشت برابر است که مال مشترک ارث باشد یا مال شرکت تجارت چون در این صورت دزد از ملک سهم دارد با توجّه به مسأله ملکیت حدّ شرعی از او ساقط می‌گردد. و به او سزای تعزیری داده می‌شود، همه این شرایط در تحت تکمیل جرم آمده‌اند که شما آنها را به طور اجمال ملاحظه فرمودید.

اکنون نکته دوم این است که ثبوت آن به اثبات برسد. در تنفیذ حدود هم شریعت اسلام ضابطه شهادت را از عموم معاملات ممتاز و خیلی با احتیاط مقرر کرده است. در سزای زنا به جای دو گواه چهار گواه شرط کرده است و آن



هم وقتی که چنان گواهی عینی بدهند که هیچ لفظ مشتبهی واقع نشود. در باره دزدی و غیره اگر چه دو گواه کافی است اما برای این دو، علاوه بر شرایط عمومی شهادت شرایط بیشتری در نظر گرفته شده است، مثلاً در معاملات دیگر به قاضی اختیار داده شده که در موقع لزوم اگر نسبت به یک شخص فاسق اطمینان داشته باشد که با وجود فسق عملی دروغ نمی گوید، گواهی او را بپذیرد؛ اما در «حدود» قاضی حق ندارد گواهی او را بپذیرد. در عموم معاملات، قاضی می تواند بر گواهی یک مرد و دو زن قضاوت بکند؛ اما در حدود گواهی دو مرد ضروری است. شریعت اسلام در عموم معاملات «تمادی» را یعنی گذشتن مدت طولانی را که در اصطلاح به مرور زمان تعبیر شده است عذری قرار نداده است هر چند بعد از گذشتن واقعه، گواهی بدهند، پذیرفته می شود؛ اما در حدود اگر فوراً گواهی نداد، بلکه یک ماه یا بیشتر تأخیر کرده، گواهی داد قابل پذیرش نیست و آنچه به صورت اجمال شرایط اجرای حدّ سرقت بیان گردید همه از «بدائع الصنائع» کتاب مستند فقه احناف مأخوذ است.

حاصل همه این شرایط این است که حدّ شرعی تنها در صورتی اجرا می شود که طبق ضوابط مقرر شرع مقدّس جرم کاملاً محقق شود و ثبوت آن هم مکمل شود و چنان مکمل باشد که از هیچ موردی در آن شک و شبهه ای باقی نماند. از این معلوم شد که شریعت اسلام جایی که به مقتضای حکمت، سزای این نوع جرائم را خیلی شدید مقرر کرده، در جایی دیگر در اجرای حدود شرعی احتیاط نهایی را ملحوظ داشته است و ضابطه شهادت حدود هم از ضابطه عموم معاملات متفاوت و بر احتیاط نهایی مبتنی است اگر در آن کوچکترین شک و شبهه ای مشاهده شود، حدّ شرعی به سزای تعزیری تبدیل می گردد. هم چنین در تکمیل شرایط جرم، اگر نقصی وجود داشته باشد، باز هم حدّ شرعی ساقط شده سزای تعزیری باقی می ماند. در هر حال صورت عملی

آن این که برای تنفیذ حدود شرعی، گاهی شاید به صورت شاذ و نادر نوبت برسد، در عموم احوال، در دیگر جرایم که شرایط مخصوص به خود را دارند، سزاهای تعزیری اجرا می‌شوند اما هنگامی که شرایط تکمیل و ثبوت جرم کاملاً وجود داشته باشد ولو این که یک درصد هم باشد سزای جرم خیلی شدید و عبرتناک خواهد بود که اثر آن در قلب و روان مسلط گشته و لرزه بر اندام می‌افتد تا برای همیشه وسیله‌ای برای انسداد جرایم و برقراری امنیت عمومی قرار بگیرد، برخلاف قوانین رایج امروزی که در نظر معتادین ارتکاب به جرم، بازیچه‌ای بیش نیست و در نهایت خوشحالی مکرر مرتکب جرم شده و یا این که در زندان نشسته و جهت اقدام بهتر، برنامه ریزی می‌کنند. اگر کشورهای را که حدود شرعی در آنها به مرحله اجرا درمی‌آید، مورد بررسی قرار دهیم، چنین نتیجه می‌گیریم که در جایی که در اثر دزدی، دست کسی قطع شده یا در اثر زنا حد سنگسار اجرا شده، بسیار کم مشاهده می‌شود که کسی مرتکب این جرایم شود؛ زیرا بیم چنین واقعه‌ای آنچنان بر قلوب مسلط گشته که اسمی از دزدی، راهزنی و بی‌عفتی برده نمی‌شود. در ارتباط با این قضیه همه افرادی که از کشورهای مختلف در مراسم حج و عمره به عربستان سعودی می‌روند متوجه شده‌اند که اوقات پنجگانه نماز مغازه دارها بدون این که مغازه‌ها را قفل کنند، جهت ادای نماز به حرم رفته و بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای از دزدی پس از ادای نماز به محل کسب و کار خویش بر می‌گردند و هیچ فکری از گم شدن اشیای مغازه به ذهنشان خطور نمی‌کند. این امر همیشگی است و عمر افراد چنین می‌گذرد، حال اگر به هر شهری از شهرهای کشورهای متمدن جهان بنگریم، متوجه خواهیم شد که روزانه صدها دزدی یا راهزنی رخ می‌دهد مدعیان حقوق بشر که برای مجرمان حرفه‌ای اشک تمساح می‌ریزند از این که خود بر کلّ عالم انسانیت رحم ندارند آیا بی‌خبرند؟ در صورتی که زندگی همه، به وسیله چنین افرادی مختل شده است، حقیقت این است که ترحم بر



مجرم مترادف با ظلم بر جامعه انسانی است زیرا امنیت عمومی مختل می شود.^(۱) از این جاست که ربّ العالمین که به تمام نیکان و بدان، اتقیا و اولیا و کفار و فجّار رزق می دهد به مارها و کژدمها و شیرها و گرگها رزق می دهد و رحمتش وسیع و شامل همه می باشد. وقتی که احکام و حدود شرعی را در قرآن نازل فرمود در آیه ۲ سوره نور به آنها چنین گفت: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» یعنی در اجرای حدود خداوندی هیچ وقت بر مجرمان ترحم نشان ندهید و از طرف دیگر قصاص را برای عالم انسانی حیات قرار داد و در آیه ۱۷۹ بقره فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» معلوم می شود که مخالفین حدود اسلامی نمی خواهند که انسداد جرایم انجام گیرد، زیرا هیچ قانونی وجود ندارد که بیشتر از شریعت اسلام در آن رحم و شفقت باشد مثلاً اسلام می گوید اگر در صحنه جنگ و کارزار قاتل شناخته شود ولی زن یا کودک و یا پیرمردی پیش آید از قتل او باید دست کشید و یا اگر عالم مذهبی که در مقاتله شریک نبوده و به عبادت خویش مشغول باشد او را نباید کُشت، جای تعجب است که دشمنان اسلام به این نوع سزاهای اسلامی اعتراض می کنند. در صورتی که دستشان به قتل میلیونها نفر بیگناه که هیچ فکر و اندیشه قتال در ذهنشان وجود نداشته در هنگام بمباران هیروشیما در جنگ جهانی دوم آلوده شده است و زنان و کودکان بیشمار در این میان از بین رفته اند، علاوه بر این حادثه مدّتی نگذشته که مشغول ساختن و آزمایش خطرناکترین بمبها هستند. جز این نیست که ما در حق آنان دعا کنیم تا خداوند پرده غرض ورزی را از دیدگاه دشمنان اسلام بردارد و آنها را به راه اسلام هدایت فرماید.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ

ای رسول برای کسانی که در کفر داخل شده‌اند غم مخور به (خصوص) آن گروهی که
قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ ۖ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا ۚ

می‌گویند با دهان خود که ما مسلمانیم و دلشان مسلمان نیست، و آنان که یهودی هستند
سَمِعُونَ لِلْكَذِبِ سَمْعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ ۚ

جاسوسی می‌کنند برای دروغ‌گفتن جاسوسی می‌کنند برای قومی دیگر که نیامده‌اند پیش تو
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ ۚ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا

تغییر می‌دهند سخن را با گذاشتن جایش می‌گویند که اگر به شما این دستور برسد
فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاخْذُرُوا ۗ وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ

پس قبول کنید و اگر این دستور نرسد بر حذر باشید و کسی که خداوند گمراهی او را بخواهد
فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ

پس تو برای او هیچ نمی‌توانی بکنی به نزد خدا ایشان همان کسانی هستند که خداوند نخواست
أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ ۗ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ ۖ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ

دل‌هایشان را پاک کند برای ایشان است در دنیا ذلت و برای ایشان است در آخرت عذاب
عَظِيمٌ ﴿٤١﴾ سَمِعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْلُونَ لِّلْسُحْتِ ۖ فَاِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ

بزرگ. جاسوس‌اند برای دروغ‌گویی و بسیار حرام‌خوردند پس اگر بیایند پیش تو پس قضاوت کن
بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ ۖ وَ إِنْ تَعَرَّضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا ۗ وَ

میان‌شان یا اعراض کن از ایشان و اگر اعراض کنی از ایشان هیچ ضرری به تو نمی‌تواند برسانند
إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ۗ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾

و اگر قضاوت کردی پس قضاوت کن میان‌شان به انصاف یقیناً خداوند منصفان را دوست می‌دارد.
وَ كَيْفَ يُحْكِمُوكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ

و چگونه ترا حکم‌قرار می‌دهند و به نزد ایشان تورات است که در آن حکم خدا هست باز بر می‌گردند

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾



بعد از این و نیستند هیچ وقت تسلیم شونده.

ربط آیات

از رکوع سوم سوره مائده تذکره اهل کتاب جریان داشت و در این اثنا بعضی مضامین دیگر هم به مناسبت آمده بود، در مضامین آینده نیز تذکره اهل کتاب به میان خواهد آمد اهل کتاب دو گروه بودند: یهود و نصارا، گروه دیگری هم که در واقع یهودی بودند، منافقانه مسلمان شده بودند و در جمع مسلمانان اسلام خود را اظهار داشته و هنگام قرارگیری در بین هم کیشان خود، اسلام مسلمانان را مورد آزار و استهزا قرار می دادند.

سه آیه مذکور بیانگر رفتار و اعمال این سه گروه است که در مقابل احکام و هدایت خداوندی، خواهش های نفسانی خویش را مقدم می دارند. احکام خداوندی را دگرگون ساخته و مطابق خواسته های درونی خویش در می آورند. در آیات مذکور ضمن این که چند راهنمایی اساسی و چند حکم شرعی برای مسلمانان بیان شده، سرنوشت و عاقبت کار دنیوی و اخروی آنان بیان شده است

شأن نزول

سبب نزول آیات مذکور را دو واقعه که در عهد مبارک رسول کریم ﷺ در مدینه منوره اتفاق افتاده، می دانند: یکی راجع به قتل و قصاص و دیگری متعلق به زنا و سزای آن.

این امر بر هیچ یکی از علمای تاریخ عالم، مخفی نیست که قبل از اسلام در همه جا و بر همه ظلم و جور، حکومت می کرد؛ اقویا ضعفا را و مهتران کهتران را برده قرار داده بودند. بزرگان و صاحبان قدرت دارای یک گونه قانونی بودند و ضعفا و کوچکترها دارای نوعی دیگر از آن، چنان که امروزه در بسیاری

از ممالک که خود را مترقی و متمدن می‌گویند. قانون سرخ‌پوستان از قانون سیاه‌پوستان علیحده و جداست.

با ظهور رسول کریم صلی الله علیه و آله و پیاده کردن قانون تساوی حقوق اولاد آدم علیه السلام و آموزش درس انسانیت امتیازات و تبعیضها بین افراد از بین رفت، به عنوان مثال قبل از رسول کریم صلی الله علیه و آله دو قبیله بزرگ از یهود به نامهای بنی نضیر و بنی قریظه در اطراف مدینه سکونت داشتند قبیله بنی نضیر از نظر اجتماعی از امتیازاتی برخوردار بود، این وجه امتیاز سبب شده بود که نسبت به قوم بنی قریظه ظلم و تعدی روا داشته می‌شد و ایشان از جهت ضعف، محکوم به پذیرش هر نوع ستم شوند؛ تا جایی که سرانجام معاهده‌ای را قبیله بنی نضیر بر بنی قریظه تحمیل کرد که بر اساس آن اگر فردی از افراد بنی قریظه توسط قوم بنی نضیر کشته شود، حق قصاص وجود ندارد؛ بلکه در عوض آن هفتاد «وسق» خرما به عنوان دیه پرداخت شود (وسق از اوزان عربی است که معادل پنج من و ده سیر می‌باشد^(۱)) حال اگر این قضیه بر عکس اتفاق می‌افتاد نه تنها قصاص وجود می‌داشت بلکه دو برابر دیه نیز پرداخت می‌شد. و اگر مقتول زن می‌بود در عوض آن یک مرد و اگر مرد می‌بود در عوض آن دو مرد و اگر برده می‌بود، یک نفر آزاد از قبیله بنی قریظه به قتل می‌رسید. هم چنین در عوض قطع یک دست یا گوش یا پا، دو دست یا دو پا یا دو گوش از قبیله بنی قریظه قطع می‌شد. چنین قانونی قبل از اسلام بین دو قبیله مذکور رواج داشت که به علت ضعف، قبیله بنی قریظه مجبور به پذیرش آن شده بود.

زمانی که رسول کریم صلی الله علیه و آله هجرت کرده وارد مدینه شد و مدینه مرکز دارالاسلام قرار گرفت هنوز این دو قبیله در اسلام داخل نشده بودند و نیز به هیچ معاهده‌ای هم پای بند احکام اسلام قرار نگرفته بودند، اما قانون گسترش

۱- هر وسقی شصت صاع و هر صاعی سه کیلوگرم که یک وسق می‌شود ۱۸۰ کیلوگرم. (مترجم)



عدالت اسلامی و سهولت‌های عمومی آن را از دور مشاهده می‌کردند. در این عرصه این اتفاق رخ داد که یک نفر از قبیله بنی نضیر توسط فردی از بنی قریظه کشته شد قبیله بنی نضیر طبق قرارداد منعقدۀ بین دو طرف، دو برابر دیه یعنی خون‌بها از بنی قریظه مطالبه کرد. افراد قبیله بنی قریظه؛ گرچه اسلام را نپذیرفته و با رسول کریم ﷺ قرار دادی نداشتند اما چون یهودی بودند و طبق پیش‌گویی‌های تورات که توسط افراد با سواد قبیله بازگو می‌شد به این واقعیت پی برده بودند که رسول الله پیامبر آخرالزمان است همان پیامبری که در تورات به آمدن آن بشارت داده شده بود؛ با علم به این قضیه، تعصب مذهبی و طمع دنیا مانع شده بود تا این قبیله ایمان بیاورند. در صورتی که ظاهر و آشکارا بود که دین آن حضرت ﷺ پرچم‌دار عدل و انصاف و مساوات و برابری است؛ مع‌الوصف این قبیله برای نجات از ظلم قبیله بنی نضیر، رسول الله را پناهگاهی برای خود در نظر گرفت و در برابر خواست دو برابر دیه بنی نضیر، خود داری کردند و در جواب اظهار داشتند که ما و شما (دو قبیله) از یک خاندان دارای یک مکان و یک مذهب یعنی یهودی هستیم، و قرار دادی که تاکنون در این باره بین ما و شما منعقد شده غیر عادلانه بوده و شما به خاطر ضعف ما، آن را به صورت اجبار بر ما تحمیل کرده‌اید؛ حال ما آن را نمی‌پذیریم. این پاسخ، قوم بنی نضیر را سخت ناراحت ساخت و نزدیک بود جنگ و خون‌ریزی بین دو قبیله رخ دهد. اما با مشورت بعضی از سران دو قبیله، اقامه دعوا جهت داوری پیش رسول الله برده شد. قبیله بنی قریظه چون می‌دانست که رسول الله ﷺ ظلم بنی نضیر را نخواهد پذیرفت و بنی نضیر نیز به خاطر صلح و آشتی به این داوری تن داده‌اند؛ اما قبل از رفتن پیش رسول الله ﷺ هر یک از دو قبیله افرادی را که منافقانه اسلام آورده بودند و در پیش رسول الله ﷺ رفت و آمد داشتند، نزد آن حضرت ﷺ فرستاده تا به نحوی از انحاء از نظریه آن حضرت ﷺ با خبر شوند و چنانچه مطابق خواست آنها داوری صورت گیرد آنرا بپذیرند در غیر

این صورت تن به داوری ندهند، این واقعه شأن نزول را امام بغوی با تفصیل نقل کرده است و در «مسند امام احمد» و «سنن ابی داود» از حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنه خلاصه آن منقول است. (مظهیری)

واقعه دیگر در مورد زنا است که تفصیل آن را امام بغوی چنین نقل کرده است؛ در میان یهود خیبر بین دو نفر که از بزرگان یهود بودند عمل زنا رخ داد و چون طبق دستورات تورات سزای آنها سنگسار بود و نمی خواستند این سزا در مورد آن دو که از خاندان بزرگ یهود به شمار می رفتند، اجرا شود، تصور کردند دین اسلام در این مورد سزا و مجازات خفیف تری در نظر می گیرد؛ لذا افرادی همراه با دو مجرم به پیش قبیله بنی قریظه فرستاده تا جهت داوری به پیش رسول الله صلی الله علیه و آله بروند و چنانچه مجازات خفیف تری را اسلام در نظر بگیرد، داوری رسول الله را پذیرفته و در غیر این صورت تسلیم آن نشوند. چون قبیله بنی قریظه قبل از داوری متردد بود که قضاوت رسول الله صلی الله علیه و آله را بپذیرد یا خیر چون نوع داوری مشخص نبود بعد از بحث و گفتگو در بین خویش به این نتیجه رسیدند که چند سردار از ایشان مجرمین را به دربار آن حضرت صلی الله علیه و آله ببرند تا قضاوت صورت پذیرد. در نتیجه کعب ابن اشرف با عده ای دیگر به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله حاضر شدند و سؤال کردند که زن و مرد متأهل مبتلا به زنا دارای چه نوع مجازاتی هستند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که آیا شما قضاوت من را قبول دارید؟

در جواب گفتند: بلی، در آن وقت توسط حضرت جبرئیل علیه السلام حکم الهی مربوط به مجازات زنا که سنگسار کردن است، نازل شد. بیان این مجازات برای زنا توسط رسول الله صلی الله علیه و آله سبب شد که آنها تسلیم به قضاوت نشوند. حضرت جبرئیل علیه السلام با رسول الله صلی الله علیه و آله مشورت کرده که شما به ایشان بگویید در مورد قبول و عدم قبول قضاوت ابن صوری را حکم قرار دهید در ضمن احوال و صفات ابن صوری را به آن حضرت صلی الله علیه و آله نشان داد. آن حضرت صلی الله علیه و آله به این عده



گفت که آیا آن جوان سفید رنگ را که از یک چشم معذور است و در فدک سکونت دارد و به او «ابن صوریا» می‌گویند می‌شناسید؟ در جواب گفتند آری، رسول الله ﷺ پرسید او چه کسی است جواب دادند برجسته‌ترین عالم یهود در روی زمین است. رسول الله فرمود او را بیاورید، چون وی آمد رسول الله ﷺ او را قسم داد و از وی پرسید در تورات مجازات این دو زانی چگونه آمده است؟ وی اظهار داشت چون مرا بخدا قسم دادی ناچارم واقعیت را آشکار کنم و اگر به من قسم نمی‌دادی و این خطر را نمی‌داشتم که با گفتن سخن بی‌جا تورات مرا می‌سوزد حقیقت را نمی‌گفتم و آن این است که حکم تورات همانند اسلام است و مجازات این دو سنگسار است. آن حضرت ﷺ فرمود: چرا از حکم تورات سرپیچی می‌کنید! ابن صوریا گفت: حقیقت این است که سزای شرعی زنا در دین ما مانند دستورات اسلام است اما چون یکی از شاهزادگان به عمل زنا مبتلا شده و در حق او تخفیف قایل شدیم تا مورد او سنگسار واقع نگردد و این عمل زنا وسیله شخصی دیگر که از طبقه پایین اجتماع بود رخ داد؛ چون حکم سنگسار را خواستیم اجرا نماییم افراد قبیله او اجتماع کرده و گفتند اگر این حکم در مورد شاهزاده اجرا نمی‌شود ما نمی‌گذاریم در مورد مجرم قبیله ما اجرا شود. این قضیه سبب شد تا دور هم جمع شده و بالآخره حکم تورات را نادیده گرفته و سزاهای خفیف‌تری از قبیل ضرب و شتم، سیاه کردن صورت و تظاهر و امثالهم را به تصویب برسانیم؛ کما این که هنوز هم در میان مردم رواج دارد.

خلاصه تفسیر

ای رسول (ﷺ)! کسانی که دویده در (سخنان) کفر، واقع می‌شوند (یعنی بدون تکلف با رغبت، این امور را انجام می‌دهند) آنان ترا در اندوه نیندازند (یعنی شما به کفریات آنان اندوهگین و متأسف نباشید) برابر است که آنان از کسانی باشند که

با دهان خویش (به دورغ) می‌گویند که ما ایمان آوردیم و دل‌هایشان یقین (یعنی ایمان) نیاورده‌اند (مراد منافقین‌اند که در یک واقعه‌ای پیش آن حضرت ﷺ حاضر شده بودند) خواه از کسانی باشند که یهوداند (که در واقعه دیگری ایشان حاضر شده بودند) این (هر دو گروه) مردم (جلوتر در باره دین) به شنیدن سخنان اشتباه (از علمای محرفین) عادت کرده بودند (و در تأیید همان سخنان اشتباه به جستجو در اینجا آمده) به سخنان آن حضرت ﷺ برای دیگران گوش فرا داشته می‌شوند. قومی که حالتش این است که آنان (از یک حیث از فرط تکبر و عداوت خود) به نزد شما نیامدند (بلکه دیگران را فرستادند، دیگران را که فرستادند نه برای طلب حق بلکه برای این‌که شاید طبق احکام محرفه خویش سخنی گیرشان بیاید زیرا که از قبل) کلام (الهی) را بعد از این‌که آن (کلام) بر جای (صحیح) خویش (قایم) می‌باشد (لفظاً یا معنأً یا به هر دو طریق) تبدیل می‌کنند (چنان‌که طبق همین عادت حکم دیه و رجم را هم با رسم خود تراشیده خویش تبدیل کردند).

باز به خاطر این احتمال که شاید از شریعت محمّديه این رسم تقویت گردد جاسوسان خود را در اینجا فرستادند ثالثاً باز هم تنها در صدد این نبودند که موافق رسم تحریفی خود در تلاش امری باشند بلکه علاوه بر آن به قاصدان) می‌گویند که اگر شما (در آنجا رفته) این حکم (محرف) را یافتید آنرا بپذیرید (یعنی بر عمل به موافق آن اقرار کنید) و اگر این حکم (محرف) گیرتان نیاید پس (از پذیرفتن آن) بر حذر باشید (پس در این قوم فرستنده، چه این مردم به خاطر جاسوسی آنان آمده بودند چند عیب وجود داشت: اول، تکبر و عداوت که سبب عدم حضور خودشان قرار گرفت. دوم، هدفشان طلب حق نبود، بلکه حق را تحریف کرده در فکر تأیید آن شدند. سوم، دیگران را هم از پذیرفتن حق باز داشتند. تا اینجا بیان مذمت هر یکی از فرستندگان و فرستاده شدگان علیحده بیان گردید در آینده بیان مذمت همه باهم است) و (اصل این است که) کسی که خراب (و گمراه) بودن او منظور خدا باشد (اگرچه این منظوری تخیلی بعد از عزم گمراهی آن گمراه باشد) پس برای او (ای مخاطب) نمی‌توانی نزد خدا



زور بگویی (که نگذاری این گمراهی پدید آید، این یک ضابطه عمومی شد الآن چنین بفهمید که) ایشان چنین اند که خدای تعالی نمی خواهد که (کفریات) قلوب ایشان را پاک کند (زیرا که خود آنان نمی خواهند، بنابر این الله تعالی تخلیفاً تطهیر نمی فرماید؛ بلکه به سبب اراده گمراهی ایشان تخلیفاً خراب شدنشان مورد نظر است. پس طبق قاعده مذکور کسی نمی تواند به آنان هدایت دهد مطلب این که وقتی که خود آنان می خواهند که فاسد بمانند و بعد از عزم، تخلیق این فعل عادت الهی است و کسی نمی تواند جلوی تخلیق الهی را بگیرد پس برای به راه آمدن آنان چه توقع می شود؟ از این برای پیغمبر ﷺ تسلی خواهد شد که از آن جا کلام آغاز شده بود پس ابتدا و انتهای کلام بر مضمون تسلی قرار گرفت در آتیه ثمره آن اعمال را بیان می فرماید که) برای (همه) ایشان در این دنیا رسوایی است و در آخرت برای (همه) ایشان عذاب عظیم (دوزخ) است (چنان که برای منافقین این رسوایی پیش آمد که مسلمانان از نفاق ایشان اطلاع یافتند و همه به نگاه ذلت به آنان می نگرستند و ذکرتل و قید و تبعیدی یهود در روایات مشهور است، و عذاب آخرت که روشن است) ایشان (در باره دین) به شنیدن سخنان اشتباه معتاداند (همان طور که قبلاً آمد) بسیار (مال) حرام خورند (و همین حارصی ایشان را بر غلط بیانی که در عوض آن به ایشان نذر و نیازی می رسید عادی کرده است وقتی که حالتشان این طور است) پس اگر ایشان (پرونده ای از خود برداشته) به نزد شما (برای قضاوت) بیایند پس (شما اختیار دارید) در (پرونده) ایشان قضاوت بکنید یا آنان را برگردانید و اگر شما (بر این مصمم شدید که) آنان را برگردانید پس (به فکر این نباشید که مبدا ناراضی شده سر دشمنی بگیرند زیرا که) آنان نمی توانند کوچکترین ضرری به تو برسانند (چرا که خدا محافظ شماست) و اگر شما (بر قضاوت مصمم شدید و) قضاوت کردید پس در میان ایشان موافق به عدل (یعنی قانون اسلام) قضاوت بفرمایید یقیناً خداوند عادلان را دوست خواهند داشت (و الآن عدل منحصر در قانون اسلام است پس همان کسانی محبوب خدا خواهند شد که موافق به این قانون قضاوت کنند) و (موجب حیرت است که) آنان

(درباره دین) چگونه برای قضاوت حاضر می‌شوند در حالی که به نزد ایشان تورات (موجود) است و در آن حکم خدا (نوشته) است (که آنان مدعی پذیرفتن آن می‌باشند. اولاً این امر بعید به نظر می‌رسد) باز (این حیرت از این پخته‌تر شد که) بعد از (تقاضای) این (قضاوت وقتی که قضاوت شما را می‌شنوند از آن هم) بر می‌گردند (یعنی اولاً در آمدن ایشان برای قضاوت تعجب بود اما این تعجب می‌توانست به این احتمال برطرف بشود که شاید حقانیت شما برای آنان واضح شده باشد به این خاطر آمده باشند اما وقتی که این قضاوت را نپذیرفتند آن تعجب باز تازه کشت که الان آن احتمال هم باقی نماند پس چه چیزی باعث شد که ایشان قضاوت خود را در این جا آوردند) و (از این هر عاقل می‌تواند اندازه گیری کند که) ایشان هرگز معتقد نیستند (و در اینجا از روی اعتقاد نیامده‌اند بلکه به غرض خویش آمده‌اند و وقتی عدم تسلیم دلیل عدم اعتقاد است از این هم معلوم شد که همان‌طور که ایشان به حضرت محمد ﷺ اعتقاد ندارند هم چنین در کتاب خود هم اعتقاد کامل ندارند و گرنه آن را گذاشته چطور می‌آمدند، الغرض از هر دو طرف رفته‌اند، که به بر آن اعتقاد دارند که آن‌ها انکار کرده‌اند و نه به آن اعتقاد دارند که مدعی آن می‌باشند).

معارف و مسایل

علت و اسباب نزول این آیه و آیات بعدی قبلاً به تفصیل بیان گردید. حال خلاصه‌ای از آن را ذکر می‌نمایم، خصلت و صفت گذشته یهود بود که در مورد قضاوت معمولاً به خاطر جاه و مال یا قوم و خویش مطابق میل و خواهش‌های نفسانی خود فتوا صادر می‌کردند به خصوص اگر از فرد شریفی جرمی صادر می‌شد سزای خفیف و سبکی برای او در نظر گرفته می‌شد و لو این‌که سزای او در تورات سخت و شدید باشد، به همین منظور قرآن می‌فرماید:



«يَخْرُقُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» تشریف فرمایی رسول الله ﷺ به مدینه و رواج نظام اسلامی که شامل یک انتظام معقول جهت انسداد جرایم بود و از طرفی شامل دستوراتی در زمینه مراعات درباره بسیاری از کارها بود به قوم یهود فرصتی دست داد تا در مورد مشخص شدن سزای جرمهایی که احکام تورات را تغییر داده بودند جهت داوری پیش رسول الله ﷺ بیایند و از احکام سهل و آسان اسلامی استفاده کنند و مورد اتهام تحریف تورات نیز قرار نگیرند. البته در این مورد قبل از مراجعه به رسول الله ﷺ به طریقی قضیه مورد نظر را استفتا کرده؛ اگر احساس می کردند که به نفع آنها حکم صادر می شود، جهت قضاوت پیش رسول الله ﷺ می آمدند و در غیر این صورت سر باز می زدند. رسول الله ﷺ از این جهت ناراضی بودند؛ اما خداوند متعال در ابتدای آیه، تسلی خاطر آن حضرت ﷺ را فراهم ساخت و معلوم ساخت که عاقبت کار به نفع رسول الله ﷺ است. هم چنین خبر داد که ایشان با اخلاص شما را حکم قرار نمی دهند؛ زیرا در اراده ایشان خبث و بد طبیعتی وجود دارد. هم چنین در آیه بعدی به آن جناب ﷺ اختیار داد که مجاز هستی در مورد قضاوت و داوری آنان و یا رد دعوی و عدم قبول قضاوت بین آنها؛ و نیز روشن ساخت که در صورت عدم قبول داوری ایشان نمی توانند کوچکترین ضرری به شما برسانند، و همین است مقصود آیه: «فَاخْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» و در آیه بعدی فرمود که اگر شما بخواهید قضاوت کنید؛ پس در این باره به شما ارشاد شده که قضاوت باید مطابق به عدل و انصاف باشد. منظور این که این قضاوت را مطابق به شریعت خویش انجام دهید، زیرا که بعد از بعثت رسول کریم ﷺ همه شرایع قبلی و قوانین آنها منسوخ شده؛ مگر آنهایی که در قرآن کریم و شریعت مصطفوی مانده بود؛ بنابراین در آیات بعد صدور حکم را بر خلاف قانون الهی یا موافق به رسم و رواج، ظلم و فسق و کفر قرار داد.

ضابطهٔ پرونده‌های غیر مسلمانان در حکومت اسلامی

در این باره باید بدانید، یهودیانی که پرونده‌های خود را جهت داوری و قضاوت پیش رسول الله ﷺ می‌فرستادند نه بر شریعت رسول الله ﷺ ایمان داشتند و نه زیر سلطهٔ حکومت مسلمانان (ذمی) بودند؛ تنها با رسول الله ﷺ معاهدهٔ ترک جنگ و مخاصمه برقرار کرده بودند به همین دلیل به رسول الله ﷺ اختیار داده شد که نسبت به قبول و یا مسترد کردن ادعای آنها مجاز باشند؛ زیرا هیچ مسئولیتی نسبت به آنها حکومت اسلامی نداشت؛ البته اگر ایشان ذمی می‌بودند و جهت قضاوت به حکومت اسلامی مراجعه می‌کردند داوری بین ایشان بر حاکم وقت فرض می‌شد و مسترد کردن جایز نمی‌گشت. زیرا حفظ حقوق ذمیها و نگهداری ایشان از ظلم تنها بر عهدهٔ حکومت اسلامی است؛ بلکه لازم و همانند حفظ و نگهداری حقوق مسلمانان فرض است. لذا در آیه‌ای دیگر چنین فرموده است: «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» یعنی اگر ایشان دعوی خود را نزد شما بیاورند، قضاوت ایشان را طبق شریعت خویش انجام دهید. در این آیه به جای اختیار دادن، معین ساخت که میان ایشان قضاوت بفرما.

امام «ابوبکر جصاص» در «احکام القرآن» این دو آیه را چنین تطبیق داده است که آیهٔ قبلی که در آن اختیار داده شده است راجع به آن غیر مسلمانانی است که ساکن کشور اسلامی نبوده و یا ذمی نباشند؛ بلکه در کشور خویش سکونت داشته و با آنان معاهده برگزار شده است. مانند بنی قریظه و بنی نضیر که با حکومت اسلامی هیچ نوع تعلقی نداشتند فقط به وسیلهٔ یک نوع معاهده بر ترک جنگ پای بند بودند. و آیهٔ دوم متعلق به آن غیر مسلمانانی است که ذمی بوده و ساکن کشور اسلامی تحت سلطنت حکومت اسلامی قرار گرفته‌اند.



حال این امر قابل توجه است که در آیه اول اختیار و در آیه دوم به آن حضرت ﷺ چنین ارشاد شده است که هرگاه در میان این غیر مسلمانان قضاوت می فرماید طبق حکم نازل شده خدا یعنی شریعت خویش قضاوت بفرما. توضیح این که این حکم متعلق به آن ادعاهایی است که ذکر آنها در شأن نزول این آیات گذشت. یک مورد سزای قتل و دیه بود و مورد دیگر زنا و سزای آن. در چنین قضایایی سزای جرایم و قانون همه جهان یکی است که به آن قانون عمومی گفته می شود. در قانون عمومی بین طبقات یا مذاهب فرق واقع نمی شود؛ مثلاً سزای دزد قطع ید است پس این تنها مختص مسلمانان نیست؛ بلکه همه افراد ساکن یک کشور را شامل می شود. همچنین سزای قتل و زنا همه برای عموم یکسان است.

البته لازم نیست که قضاوت و حل و فصل امور مذهبی و شخصی غیر مسلمانان باید مطابق شریعت اسلام باشد. خود آن حضرت ﷺ شراب و خنزیر را برای مسلمانان حرام قرار داد و بر ارتکاب آن سزا مقرر کرد اما غیر مسلمانان را در باره آن آزاد گذاشت و گاهی در معاملات شخصی غیر مسلمانان از قبیل نکاح و غیره مداخله نفرمود. نکاحی را که طبق مذهب آنها صحیح بود برقرار گذاشت.

مجوسیان منطقه هجر و یهودان و نصارای مقام وادی قری ذمی حکومت اسلام قرار گرفتند و آن حضرت ﷺ اطلاع داشت که نزد مجوسیان ازدواج با مادر و خواهر حلال است. همچنین نزد یهود و نصارا هم نکاح در عدّه و بدون شهود معتبر است اما آن جناب ﷺ در معاملات شخصی ایشان هیچ گونه مداخله ای نفرمود و ازدواج ایشان را برقرار گذاشت.

خلاصه این که غیر مسلمانان که ساکن حکومت اسلامی باشند، قضاوت معاملات شخصی و مذهبی ایشان طبق مذهب و خیال خود ایشان گذاشته می شود و اگر نیازی به فصل خصومات پیش بیاید پس حاکمی از مذهب خود

آنان را مقرر می‌نماید تا موضوع آنها را حلّ و فصل نماید.

البته اگر دو فرقه به نزد حاکم مسلمانان مراجعه کرده، بر قضاوت ایشان راضی باشند، پس حاکم مسلمان طبق شریعت خویش قضاوت خواهد کرد؛ زیرا که اکنون او از جانب دو گروه به منزله حاکم ثالث قرار گرفته است. آیه کریمه «أَن أٰحْكُمَ بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ» که در آینده می‌آید، در آن به آن حضرت ﷺ دستور داده شده است که طبق شریعت اسلام قضاوت بفرماید. یا به این خاطر است که معامله متعلق به قانون عمومی است که در آن هیچ فرقه و گروهی مستثنی نیست و یا مبتنی بر این است که خود ایشان رسول کریم ﷺ را حکم پذیرفته برای قضاوت نزد او آمده‌اند و روشن است که قضاوت آن جناب ﷺ همان باید باشد که بر آن ایمان دارد؛ یعنی شریعت اسلام. به هر حال در اولین آیه از آیات مذکور به آن حضرت ﷺ تسلیت آمده و بعداً آن حضرت ﷺ از توطئه های یهود مطلع گشته است و «يٰۤاَيُّهَا الرَّسُوْلُ لَا يَحْزُنْكَ الْعِ» بیانگر این مطلب است که ای رسول وفدی (گروهی) که از منافقین است و در باطن وابسته به یهود می‌باشد به پیش شما می‌آید و با بر شمردن چند خصلت از (وفدی) که از خصایل کفر است، مسلمانان را آگاه ساخته تا از آن دوری جویند.

یکی از خصایل بد یهود

اولین خصلت بد یهود را چنین بیان نمود: «سَمْعُوْنَ لِلْكَذِبِ» یعنی ایشان به استماع سخنان دروغ و اشتباه عادت دارند و چنان پیرو عالم نمایان غدار یهوداند که باوجود مشاهده علنی تخلف آنان از احکام تورات باز هم از ایشان پیروی می‌کنند، و داستانهای اشتباه آنها را می‌شنوند.



ضابطه پیروی عوام از علما

همان‌طور که خداوند برای تحریف‌کنندگان و مشمول قراردهندگان چیزهای اشتباه را در احکام خدا و رسول ﷺ و عید، در نظر گرفته آنانرا هم شدیداً مجرم قرار داده‌است؛ زیرا نباید چنین افرادی را امام قرار داده و به شنیدن و فرمانبرداری از گفته‌های دروغین و روایات اشتباهی و جعلی آنان تن در دهند. این مطلب راهنمایی مهمی است برای مسلمانان اگر چه راه عمل کردن عوام‌الناس جاهل در مسایل دینی آن است که به فتوی و تعلیم علما عمل کنند، اما در این صورت هم کاملاً تیره نخواهند شد زیرا در انتخاب عالم و مرجع باید کاملاً تحقیق به عمل آورده شود مانند مریضی که جهت مداوا می‌خواهد به دکتر مراجعه کند وی قبل از آن‌که به دکتر مراجعه کند، درباره دکتر مورد نظر و نوع طبابت و مداوای او تحقیقی به عمل می‌آورد و حال اگر بعد از تحقیق به دکتری که مراجعه کرده روشن شد که از طبیبان متقلب است و یا دواهای اشتباهی می‌نویسد چنین شخصی در نزد صاحبان عقل مورد ملامت و سرزنش واقع نمی‌شود، اما فردی که بدون تحقیق به دکتر بی تجربه‌ای مراجعه نماید شدیداً مورد ملامت و سرزنش دیگران قرار می‌گیرد، حال عوام‌الناس در مسایل دینی نیز چنین است که گذشت، زیرا اگر با شناخت و تحقیق، عالمی را به عنوان مرجع مقتدای خود قرار داده و به فتوای او عمل کردند در نزد خدا و خلق خدا معذور خواهند بود.

در این مورد رسول الله ﷺ فرموده: «فان ائمه علی من افتی» یعنی اگر در چنین صورتی عالم و مفتی اشتباه کرده و مقتدیان به فتوای اشتباه او عمل کردند، گناهگار نمی‌شوند؛ بلکه گناه متوجه آن عالم و مفتی می‌شود که عمداً اشتباه کرده یا در حد امکان از اندیشه و فکر خود استفاده نکرده یا این‌که اصلاً صاحب علم نبوده و با فریب و نیرنگ خود را در این مقام جا زده باشد، اما اگر

کسی بدون تحقیق به فکر خویش کسی را عالم و مقتدا قرار داده بر قول او عمل کند و او فی الواقع اهل آن نباشد، پس وبال او تنها بر عالم و مفتی نیست بلکه این شخص خودش نیز شریک جرم است؛ چون بدون تحقیق زمام ایمان خویش را به دست چنین کسی سپرده است و قرآن در حق چنین اشخاص می فرماید: «سَمْعُونَ لِلْكَذِبِ» یعنی ایشان به شنیدن سخنان دروغ عادت دارند. و بدون تحقیق به علم و عمل و امانت و دیانت مقتدایان خویش پیرو ایشان قرار گرفته اند و به شنیدن و پذیرفتن روایات جعلی و اشتباه معتاد شده اند.

قرآن کریم با بیان این حالت یهود، در واقع مسلمانان را از این خصلت بر حذر داشت. اما متأسفانه در جهان امروز بزرگترین عامل زوال مسلمانان آن است که در مسایل دنیوی بسیار هوشیار و زرنگ و چالاکنند. اما در باره مسایل دینی بی توجه و بی تعهداند. مثلاً در مورد امور دنیوی اگر مریض باشند به بهترین دکتر مراجعه کرده و یا اگر پرونده ای قضایی داشته باشند بهترین وکیل را انتخاب کرده، و در ساختن منزل به بهترین مهندس و معمار روی می آورند؛ ولی در امور دینی با دیدن وضع ظاهری یک فرد شبیه به روحانی که دارای ریش و پیراهن و عبا و قبای مخصوص این قشر است و یا چند کلمه از او بشنوند به او اقتدا کرده و به گفته های او عمل کرده و به فتوای او بدون این که در باره علم و تحصیل و ذوق دینی و خدمات علمی او تحقیق کرده باشند، عمل می کنند.

نتیجه آن این است که بعضی مسلمانان که متوجه طرف دین می باشند، عده زیادی از ایشان در دام فریب و اعطیان جاهل، پیران مغازه دار مبتلا شده از جاده صحیح خارج می شوند؛ علم دین ایشان تنها دانستنی هایی می باشد که در آن برخورد با خواهش های نفس پیش نیاید و آنان خوشحال اند که ما به راه دین می رویم و بسیار عبادت می کنیم اما حقیقت آن را قرآن در این الفاظ بیان



فرموده است: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^(۱) یعنی ایشان کسانی هستند که سعی و عمل ایشان در دنیا برباد شده است و آنان به کفر خود می‌پندارند که ما بسیار کار خوبی انجام داده‌ایم.

خلاصه این‌که قرآن کریم حالت این منافقان یهود را در الفاظ «سَمْعُونَ لِلْكَذِبِ» بیان فرموده یک اصل مهم و بزرگی نشان داد که عوام جاهل از پیروی علما چاره‌ای ندارند؛ اما بر آنان لازم است که بدون تحقیق کسی را عالم و مقتدا قرار ندهند و معتاد به شنیدن سخنان اشتباه مردمان ناآگاه نباشند.

یک خصلت بد دیگر یهود

دومین خصلت بد این منافقین را چنین نشان داد که: «سَمْعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَأَمْ لَا يَأْتُونَكَ» یعنی، ایشان به ظاهر برای دریافت یک مسئله دینی به پیش شما می‌آیند اما در حقیقت مقصدشان نه دین است و نه دریافت کردن حکم دینی؛ بلکه ایشان برای قوم یهود جاسوسی می‌کنند که خود به صورت تکبر در خدمت شما نیامده‌اند، بلکه ایشان فقط خواهان نظریه شما در باره زنا مطابق خواهش نفسانی خویش‌اند.

در این برای مسلمانان آگهی است که برای دریافت کردن فتوا از عالم دین شرط است که تبت دریافت کننده این باشد که حکم خدا و رسول ﷺ را دریافته اتباع کند، تنها دریافتن آرای مفتیان و تلاش حکم مطابق به خواهش خود علناً پیروی نفس و شیطان است که از آن باید اجتناب کرد. سومین خصلت بد، تحریف کتاب الله است.

سومین خصلت ناپسند ایشان تحریف کلام الله است که خلاف واقع

احکام الهی را تعبیر و تفسیر می‌کنند؛ از این مطلب، تغییر و تبدیل الفاظ تورات و یا تأویل در معانی آنها را شامل می‌شود، قوم یهود به هر دو عمل فوق عادت داشتند.

مسلمانان باید بدانند که مسئولیت حفظ قرآن کریم را خداوند بر عهده گرفته و کسی نمی‌تواند کوچکترین تحریف لفظی در آن به وجود آورد؛ زیرا علاوه بر صحف چاپ شده، قرآن کریم در سینهٔ میلیونها نفر محفوظ است؛ و کوچکترین تغییرات حرکتی در آن کنترل می‌شود، اما تحریف معنوی به ظاهر امکان پذیر است و تحریف کنندگان نیز دست به چنین عملی زده‌اند؛ ولی از آنجایی که خداوند چنان نظامی را حکمفرما ساخته است که بر اساس آن گروهی استوار و پایرجای می‌مانند که مطابق مفاهیم صحیح قرآن و سنت عمل نمایند. لذا در این راستا پردهٔ حجاب از چهره کریه تحریف کنندگان برداشته می‌شود.

چهارمین خصلت بد رشوه خواری است.

چهارمین خصلت و ویژگی نا شایستهٔ آنان را قرآن چنین بیان می‌فرماید: «اَكْلُوْنَ لِلسُّحْتِ» یعنی ایشان به خوردن «سُحْت» عادت دارند. معنی لفظی «سحت» ریشه کن کردن و به باد دادن چیزی است. در باره این معنی، قرآن کریم در آیهٔ ۶۱ سوره طه فرموده است: «فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ» یعنی اگر شما از حرکت ناپسند خود باز نیایید خداوند شما را با عذاب خویش مستأصل خواهند کرد؛ یعنی ریشه و بنیاد شما را از بیخ خواهند کند، مراد از لفظ «سحت» در قرآن، رشوه است.

حضرت علی علیه السلام، ابراهیم نخعی، حسن بصری، مجاهد، قتاده، ضحاک و غیره از ائمهٔ تفسیر آن را به رشوه تفسیر کرده‌اند. به رشوه گرفتن از آن جهت



«سحت» گفته می‌شود که نه تنها رشوه گیرنده و رشوه دهنده را برباد می‌کند بلکه اساس و پایهٔ مُلک و مِلّت و امنیّت عموم را نیز برباد می‌سازد؛ زیرا در کشوری که رشوه‌خواری رواج داشته باشد، قانون به مرحلهٔ اجرا در نمی‌آید؛ در نتیجه امنیّت ملک و مِلّت که بر اساس قانون است برقرار نمی‌شود. و هرگاه قانون امنیّت به مرحلهٔ عمل در نیاید، جان و مال و حیثیت و آبروی مردم مصون نمی‌ماند. از این جهت است که در شریعت اسلام به آن سُحت گفته و حرام قرار داده شده‌است. علاوه براین هر تحفه و هدایایی که به حکّام و امرا برای سدّ باب تقدیم می‌گردد، مطابق حدیث صحیح رشوه‌بوده و تحریم شده‌است.

(حماس)

رسول خدا در حدیثی فرموده‌است: خداوند بر رشوه دهنده و رشوه گیرنده لعنت کرده‌است و همچنین فردی که در این مورد بین آن دو، واسطه قرار گیرد.

طبق تعریف شرعی، رشوه عبارت از آن چیزی است که در برابر انجام عملی که احتیاج به معاوضه ندارد، از فردی گرفته شود؛ مثلاً اگر انجام کاری که از فرایض و وظایف کسی بوده و آن شخص ملزم به انجام آن است؛ اما در برابر انجام آن از صاحب کار، چیزی دریافت کند؛ مانند فردی که در استخدام دولت است و در انجام مسئولیتش از افراد چیزی مطالبه نماید.

هم چنین پدر و مادری که مسئولیت ازدواج فرزند خویش را به عهده دارند، اگر کسی را داماد کردند و در عوض آن از داماد چیزی دریافت کنند، رشوه محسوب می‌شود. و بر روزه و نماز و حج و تلاوت قرآن که از عبادات اند و بر ذمّهٔ مسلمین قرار دارند کسی بخواهد آنها را انجام دهد و در عوض از فردی چیزی دریافت نماید، رشوه محسوب می‌شود؛ تعلیم قرآن و امامت از این امر مستثنی هستند.

پس اگر کسی رشوه گرفته، در قبال کاری که انجام داده، او به خاطر

رشوه‌گیری گناهگار خواهد شد و آن چیز برای او «سحت» به شمار آمده و حرام است. و اگر به نیت رشوه بر خلاف حق، کاری انجام دهد جرم شدید دیگری محسوب می‌شود. اتلاف حق و تبدیل و تغییر حکم الهی علاوه بر اینهاست که گذشت، خداوند مسلمانان را نجات دهد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ

ما نازل کردیم تورات را که در آن هدایت و روشنی است حکم می‌کردند به آن پیامبران
الَّذِينَ اسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبِّيُّونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا

فرمانبردار برای یهود و حکم می‌کردند درویشان و علما به سبب این‌که
اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ

محافظ مقرر شده بودند بر کتاب الله و مقرر بودند بر آن گواه پس شما نترسید از مردم
وَ أَخْشَوْنَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا

و بترسید از من و نخرید در عوض آیات من قیمت قلیل و هر کس که حکم نکند به آنچه
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٢﴾ وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسِ

نازل کرده‌است خدا پس ایشانند کفار. و نوشتیم بر ایشان در آن کتاب که نفس
بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنِ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفِ بِالْأَنْفِ وَالْأَذُنُ بِالْأَذُنِ

به عوض نفس است و چشم به عوض چشم و بینی به عوض بینی و گوش به عوض گوش
وَالسِّنُّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ۗ

و دندان به عوض دندان و به عوض جراحات برابری است و هر کس که بخشد از او گناه تبرئه شد
وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾ وَ قَفِينَا

و هر کس که حکم نکند به آنچه نازل کرده‌است خدا پس ایشانند ظالم. و بست سر فرستادیم
عَلَى آثَارِهِمْ يَعْنِي ابْنَ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ

بر نقش قدمشان یعنی پسر مریم را تصدیق کننده به تورات که جلو از او بود و دادیم به او



الْأَنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ

انجیل را که در آن هست هدایت و روشنایی و تصدیق می‌کند به کتاب جلوتر از خود تورات

هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا

و راه نشان دهنده و نصیحت بود برای متقیان. و باید حکم کنند اهل انجیل به آنچه

أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ۖ وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ

خدا در آن نازل کرده است و هر کسی که حکم نکند به آنچه خدا نازل کرده پس ایشان اند

هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا

فاسق و نافرمان. و نازل کردیم بر تو کتاب راست که تصدیق کننده است

لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

بد کتاب گذشته و نگره‌بان است به مضامین آنها پس حکم کن میان ایشان به آنچه خدا نازل کرده

وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ

و پیروی نکن از خواهش‌های ایشان که بگذاری راه راست را که به نزد تو آمده و دادیم به هر یکی از شما

شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءُ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ

یک دستور و یک راه و اگر خدا می‌خواست همه شما را بر یک دین قرار می‌داد اما می‌خواهد که

لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۗ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا

بباز ما بید شما را در آنچه به شما داده پس سبقت بگیرید در نیکی‌ها به طرف خداست بازگشت همه شما

فِيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ وَ أَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ

پس نشان می‌دهد که شما در چه چیزی اختلاف داشتید. و دستور داد که حکم کن در میان ایشان

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخْذَرْهُمْ أَنْ

به آنچه خدا نازل کرده و پیروی نکن از خواهش‌های ایشان و بر حذر باش از این که

يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۗ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا

فریب دهند تو را از چنین حکم که خدا نازل کرده است بر تو، پس اگر تسلیم نشدند بدان که

أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ

خدا چنین می‌خواهد تا که برساند به ایشان سزای گناهان ایشان را؛ و بسیاری از مردم

لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ

نافرمان‌اند. آیا می‌خواهند حکم زمان کفر را، و کیست بهتر از خدا

حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

حکم‌کننده برای یقین‌کنندگان.

ربط آیات

این هفتمین رکوع سوره مائده است که در آن حق تعالی یهود و نصارا و مسلمین را باهم بر یک حکم مهم و خاص هشدار داده‌است که ذکر آن در سوره مائده به صورت پراکنده از سطور گذشته شروع و جریان دارد. و آن است معامله خلاف ورزی به عهد و پیمان که با خدا بسته شده‌است و تغییر و تبدیل و تحریف و تأویل در احکام فرستاده شده خدا که یهود و نصارا همواره به آن عادت داشتند.

اولاً خداوند متعال در این رکوع به یهود اهل تورات خطاب فرموده در دو آیه ابتدایی، آنان را بر کجروی و کارهای بد آنان هشدار داد. و در ضمن بعضی از احکام متعلق به قصاص را به این مناسبت ذکر فرموده که در آیات گذشته واقعه توطئه یهود که ذکر آن رفت هم متعلق به قصاص بود که بنی نضیر در دیه و قصاص قایل به مساوات نبودند؛ بلکه بنو قریظه را بر گرفتن دیه کمتر اجبار کرده بودند. در این دو آیه یهودیان را بر این که برخلاف قانون الهی قانون خود را تنفیذ کرده بودند، هشدار می‌دهد و مرتکبین چنین امری را کافر و ظالم معرفی می‌کند.

بعد از این، در آیه سوم، نصارا را نیز خطاب کرده بر اجرای قانون بر



خلاف قانون نازل کرده خدا تنبیه فرمود و مرتکبین چنین اعمالی را سرکش و نافرمان قرار داد. بعد از آن در آیه چهارم و پنجم و ششم رسول کریم ﷺ را مخاطب قرار داده تا مسلمانان به این موضوع راهنمایی شوند و از مبتلا شدن به امراض اهل کتاب بپرهیزند، تا به خاطر طمع مال و جاه به تبدیل و تغییر احکام الهی مشغول نگشته و از ایجاد و وضع قوانین از جانب خود و آن هم بر خلاف قانون الهی اقدام نکنند.

ضمناً یک مسئله اساسی و مهم دیگری بیان شده است و آن این که: اگرچه تمام انبیاء ﷺ طبق اصول اعتقادی پای بند اطاعت حق جلّ شانه هستند؛ اما به مقتضای حکمت به هر پیغمبری مناسب با زمان او شریعتی عطا شده است که با شریعت‌های دیگر اختلافات جزئی و فرعی دارد. این مطلب حاکی از آن است که بر هر پیامبری با توجه به مقتضای زمان شریعتی عنایت شده است که دارای حکمت و واجب الاتّباع بوده است و با آمدن شریعت دیگر، شریعت‌های قبلی منسوخ شده و جدیدترین آنها واجب الاتّباع و دارای حکمت و مصلحت است.

خلاصه تفسیر

ما بر موسی ﷺ (تورات را نازل فرموده بودیم که در آن (راجع به عقاید صحیح هم) هدایت بود و (راجع به احکام عملی هم) توضیح بود. انبیای (بنی اسرائیل ﷺ) که (با وجود مطاع و مقتدا بودن ایشان برای میلیون‌ها مردم) مطیع الله بودند و موافق با این (تورات) به یهود حکم می‌دادند و (همچنین از میان ایشان) اهل الله و علما هم (موافق به همین که در آن وقت شریعت هم همین بود حکم می‌دادند) به سبب این که (این اهل الله و علما) بر حفظ (عمل کردن و عامل گردانیدن) این کتاب الله (به وسیله انبیاء الله ﷺ) دستور داده شده بودند و آنان به این (یعنی به عمل

کردن و عامل گردانیدن) معترف بودند (یعنی چون به ایشان این حکم داده شده بود و ایشان این حکم را پذیرفته بودند بنا بر این همیشه بر این استوار بودند) پس (ای علما و رؤسای یهود این زمان وقتی که همیشه همه مقتدایان شما تا فی الحال تورات را تسلیم داشته‌اند) شما هم (در باره تصدیق رسالت محمدیه که در تورات به آن حکم شده) از مردم نترسید (که اگر ما تصدیق بکنیم از نظر عموم مردم مقام ما کاسته می‌شود) و تنها از من بترسید (که بر عدم تصدیق سزا خواهم داد) و در عوض احکام من متاع قلیل (دنیا را که وسیله عوام به شما می‌رسد) نگیرید (که همین حب جاه و حب مال سبب شده است بر عدم تصدیق شما) و (یاد داشته باشید) که هر شخص که موافق با دستور نازل شده خدا حکم نکند (بلکه حکم غیر شرعی را قصداً شرعی نشان داده موافق به آن حکم کند) پس چنین اشخاصی کاملاً کافراند (همان طوری که ای یهود شما می‌کنید که در عقاید هم مثل عقیده رسالت محمدیه و در اعمال هم مانند حکم رجم و غیره خودتراشیده‌ها را حکم الهی معرفی کرده در ضلال و اضلال مبتلا می‌شوید) و ما بر این (یهود) در این (تورات) این امر را فرض کرده بودیم که (اگر یکی دیگری را بناحق عمدتاً بکشد یا مجروح بکند و صاحب حق مدعی باشد پس) نفس، عوض نفس است و چشم، عوض چشم و بینی، عوض بینی و گوش، عوض گوش و دندان، عوض دندان (و همچنین) برای جراحات ویژه (دیگر) هم عوضی هست پس هر کسی که (مستحق گرفتن قصاص شده باز هم) آن (قصاص) را ببخشد آن (بخشیدن) برای او (بخشنده) کفاره (خناها یعنی سبب آزاره خناها) او) قرار می‌گیرد (یعنی بخشیدن موجب ثواب است) و (چون یهود این احکام را ترک کرده بودند بنابراین، وعیدها را تکراری بیان می‌فرماید که) هر کسی که موافق با دستور نازل شده خدا حکم نکند (که معنی آن در بالا گذشت) پس چنین اشخاصی کاملاً ظالم‌اند (یعنی بسیار کار بد انجام می‌دهند) و ما پشت سر ایشان (پیغمبرانی که در شان در «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ» آمده است) عیسی بن مریم (علیه السلام) را در حالی (مبعوث کرده) فرستادیم که به کتاب پیش از خود یعنی تورات تصدیق می‌فرمود (که از



لوازم رسالت است که تمام کتب الهی را تصدیق کند) و ما به او انجیل دادیم که در آن (هم مانند تورات متعلق به عقاید صحیح) هدایت بود و (نسبت به احکام عملی هم) توضیح بود و آن (انجیل هم) به کتاب پیش از خود یعنی تورات تصدیق می‌کرد (که این هم از لوازم کتاب الهی است) و آن کاملاً هدایت و نصیحت بود برای خدا ترسان و (انجیل را داده حکم کرده بودیم که) اهل انجیل باید موافق به آنچه خدا نازل فرموده حکم کنند و (ای نصاری زمان حاضر کوش کنید که) هر کسی که موافق به دستور نازل شده خدا حکم نکند (و معنی آن قبلاً گذشت) پس چنین افراد کاملاً نافرمان اند (و انجیل از رسالت محمدی اطلاع می‌دهد پس شما چرا بر خلاف آن راه می‌روید) و (بعد از تورات و انجیل) ما این کتاب (مسمی به قرآن را) به نزد شما (ای محمدا!) فرستادیم که خود هم به صدق (و راستی) موصوف است و آنچه قبل از آن کتب (آسمانی آمده) است (مانند تورات و انجیل و زبور) تصدیق آنها را هم می‌کند (که آنها منزل من الله هستند) و (چون آن کتاب مسمی به قرآن تا قیامت محفوظ و معمول به می‌باشد و در آن تصدیق این کتب سماوی موجود است بنابر این آن کتاب برای همیشه محفوظ است که آن کتابها نازل من الله هستند. پس وقتی که قرآن چنین کتابی است) پس میان ایشان (اهل کتاب) راجع به معاملات با یکدیگر (وقتی که در محضر شما حاضر شوند) موافق با این کتاب نازل شده قضاوت بفرما و از این کتاب درست که به شما رسیده دور شده (بر خلاف شرع) به خواهشها (و فرمایشهای) ایشان (در آینده هم) عمل نکن (چنانکه تا کنون با وجود تقاضا و التماس ایشان شما کاملاً انکار کرده‌اید. یعنی این رأی شما بی‌نهایت صحیح است بر این برای همیشه استوار بمانید و ای اهل کتاب شما از حق دانستن این قرآن و پذیرفتن قضاوت آن چرا انکار می‌کنید آیا آمدن دین جدید، امر حیرت انگیزی است بالآخره) برای هر یک (امت) از شما (پیش از این) ما یک شریعت خاص و طریقه بخصوصی تجویز کرده بودیم (مثلاً شریعت و طریقت یهود تورات بود و شریعت و طریقت نصاری انجیل

بود پس اگر برای امت محمدیه قرآن شریعت و طریقت ایشان قرار بگیرد که حقانیت آن به دلایل ثابت شده چه جای انکار است.) و اگر منظور خدا می‌شد (که همه را بر یک طریقه نگهدارد) پس (او بر این هم قادر بود که) همه شما (یهود و نصارا و اهل اسلام) را (بر یک شریعت قرار داده) یک امت می‌کرد (و شریعت جدیدی نمی‌آمد که شما از آن متوحش هستید) اما (از حکمت خویش) چنین نکرد (بلکه به هر امت طریقه جدا گانه‌ای داد) تا به دینی که شما را (در هر زمان تازه به تازه) داده است همه شما را در آن (برای اظهار اطاعت شما) امتحان کند (زیرا که بیشتر امر طبیعی است که از طریقه جدید به طرف وحشت و مخالفت حرکت پیش می‌آید، اما کسی که به عقل صحیح و انصاف کار بکند او بعد از ظهور حقیقت، طبیعت خود را بر موافقت اجبار می‌کند و این امتحانی است بزرگ پس اگر شریعت همه یکی می‌شد پس کسانی که در آغاز آن شریعت می‌بودند از آنان آزمایش گرفته می‌شد اما کسانی دیگر که مقلد و به طریق آنان مانوس می‌شدند برای آنان نوبه امتحان نمی‌آمد الآن از هر امت امتحان گرفته شد؛ و یکی از صورتهای امتحان این است که هر چیزی که انسان از آن باز داشته شود چه معمول به باشد و چه متروک بر او حریص می‌گردد و این امتحان در تعدد شرایع قویتر است که از منسوخ باز داشته می‌شود و در صورت اتحاد شریعت اگر چه از معاصی باز داشته می‌شوند. اما در آن حقیقت مشتبه نمی‌شود بنابر این امتحان به این حد نمی‌باشد. مجموعه این دو امتحان برای سلف و خلف هر امت عام شد همان طوری که صورت اول مختص به سلف است پس وقتی که در شرع جدید این حکمت وجود دارد) پس (تعجب را کنار گذاشته) به طرف سخنان مفید (یعنی به طرف آن عقاید و اعمال و احکام که قرآن بر آنها مشتمل است) بروید (یعنی به قرآن ایمان آورده به آن عامل باشید یک روزی) همه شما نزد خدا خواهید رفت. پس او همه شما را نشان می‌دهد آنچه را که شما در آن (باوجود وضوح حق خواه مخواه در جهان) اختلاف می‌کردید (بنابر این اختلاف بی‌جا را گذاشته حق را که الآن منحصر در پذیرفتن قرآن است قبول کنید) و (چون این اهل کتاب چنین بلند پروازی می‌کردند که از شما خواستند که پرونده را موافق رأی ایشان خاتمه



دهید در حالی که این محتمل هم نیست پس برای پست کردن حوصله ایشان و مأیوس گردانیدن ایشان برای همیشه این را اعلام کرده) ما (مکرراً) حکم می دهیم که شما در معاملات با یکدیگر (این اهل کتاب) وقتی که (در محضر شما پیش می شود) موافق به کتاب نازل شده قضاوت بفرمایید و (بر خلاف شرع) به خواهش ها (و فرمایش های) ایشان (در آینده هم) عمل نکنید (چنان که تا کنون نکرده اید) و از ایشان یعنی از این سخن ایشان (در آینده هم به مثل سابق) احتیاط کنید که آنان شما را از حکم نازل کرده خدا باز ندارند (یعنی اگرچه احتمال این نیست اما اراده به این هم موجب ثواب است) پس (با وجود وضوح قرآن و حقانیت قضاوت آن هم) اگر ایشان (از قرآن و قضاوت شما که موافق به قرآن می باشد) اعراض کنند پس به یقین بدانید که فقط منظور خدا این است که به عوض بعضی جرایم ایشان (در همین دنیا) به ایشان سزا بدهد (و آن بعضی جرایم همین عدم تسلیم قضاوت است و سزای کامل عدم تسلیم به قرآن در آخرت به ایشان می رسد زیرا که جرم اول مخالف به ذمی بودن ایشان است و جرم دوم مخالف به ایمان و سزای حربی بودن در دنیا می باشد و سزای کفر در آخرت، چنان که وقتی سرکشی و عهد شکنی یهود از حد متجاوز شد به ایشان سزای قتل و قید و اخراج از طه داده شد) و (ای محمدا! با شنیدن این احوال ایشان شما حتماً رنجیده خواهید - اما شما بیش از این اندوهگین نباشید زیرا که) بیشتر مردم (همیشه در دنیا نافرمان می باشند ایشان) (از قضاوت قرآن که عین عدل است اعراض کرده) آیا قضاوت زمان جاهلیت را می خواهند (که آنرا خود ایشان بر خلاف شرایع سماوی اختراع کرده بودند که ذکر آن در ضمن دو واقعه پیش از این رکوع در تمهید رکوع «بِأَيِّهَا الرَّسُولُ» گذشت در حالی که آن کاملاً مخالف به عدل و دلیل است یعنی باوجود اهل علم بودن اعراض از علم و طلب جهل تعجب در تعجب است) و در قضاوت کیست که از خداوند بهتر (قضاوت کننده) باشد (بلکه هیچ یکی مساوی هم نیست پس قضاوت خدا را گذاشته متقاضی به قضاوت دیگر بودن اگر عین جهل نیست پس چیست؟ اما این امر هم) به نزد یقین (و ایمان) داران (است و بس، زیرا که فهم آن موقوف است به صحت

قوة عقلانی که کفار از این محروم هستند).

معارف و مسایل

در اولین آیه از آیات مذکور فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ» یعنی ما کتاب خود، تورات را نازل کردیم که در آن راهنمایی به طرف حق و یک نور ویژه بود. در این اشاره ای است به این که امروز که شریعت تورات منسوخ می گردد تنفیصی برای تورات نیست؛ بلکه تغییر احکام به جهت تغییر زمان است و آلا تورات هم کتاب نازل شده ماست که در آن برای بنی اسرائیل اصول هدایت ذکر گردید و دارای یک نور خاصی هم هست که اثر روحانیت آن بر قلوب واقع خواهد شد.

بعده از آن فرموده: «يُخَكِّمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّيُّونَ وَالْأَخْبَارَ» یعنی ما تورات را به این خاطر نازل کردیم که تا زمانی که منسوخ نشده است انبیاء علیهم السلام و نمایندگان ایشان اولیاء الله و علما هم مطابق با همان تورات عمل کنند و همین قانون را در جهان رواج دهند. در این آیه نمایندگان انبیاء علیهم السلام به دو گروه تقسیم گردیدند: اول، «رَبَّيُّونَ» دوم «أَخْبَارَ» لفظ «ربانی» منسوب به «رب» است به معنی اهل الله و «اخبار» جمع «حبر» است که در محاوره یهود بر عالم اطلاق می شود. گر چه این امر روشن است که هر کسی اهل الله باشد، حتماً نسبت به احکام لازمه الهی علم هم خواهد داشت؛ زیرا که بدون علم نمی توان به آن عمل کرد؛ و بدون اطاعت و عمل به احکام الهی کسی نمی تواند اهل الله باشد هم چنین عالم به نزد خدا کسی است که به عدم خود عمل بکند و اگر نه عالمی که باوجود آگاهی به احکام الهی بر فرایض و واجبات لازم هم عمل نکند و نه به فکر آنها باشد او نزد خدا و رسول ﷺ از جاهل بدتر است، بنابراین هر اهل الله عالم است و هر عالم اهل الله است. خداوند در این آیه هر یک را جداگانه ذکر کرده گرچه بر اهل الله علم و بر عالم عمل لازم



است. اما هر کس با توجه به رنگی که بر آن غالب آید نامگذاری می‌شود، پس به کسی که توجهش بیشتر به عبادت و عمل و ذکر الله باشد و علم دین را تنها به اندازه ضرورت و نیاز حاصل کند ربّانی یا اهل الله گفته می‌شود، که در اصطلاح امروز به اسامی شیخ، مرشد، پیر، یاد می‌شود و کسی که در زمینه علمی مهارت کسب کرده و احکام شرعی را به مردم می‌آموزد و بغیر از فرایض و واجبات و سنن مؤکده در عبادات نفلی نمی‌تواند وقت بیشتری صرف کند حبر یا عالم می‌گویند.

خلاصه این‌که در این آیه وحدت اصلی شریعت و طریقت و مشایخ و علما را نشان داده و به اعتبار طریقه کار و مشغله بیشتر فرق بین آن دو را روشن ساخته است. و از آن معلوم گردید که علما و صوفیان دو فرقه یا دو گروه نیستند بلکه مقصد حیات هر دو اطاعت و فرمانبرداری خدا و رسول ﷺ است. البته برای تحصیل این مقصد طریق کار به ظاهر متغایر به نظر می‌رسد بعد از آن فرمود: «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» یعنی انبیاء ﷺ و علما و مشایخ که این هر دو گروه نماینده انبیا بودند بر اجرای احکام تورات از این جهت استوار بودند که خداوند متعال ایشان را متعهد و مسئول حفظ تورات قرار داده بود و از ایشان نسبت به حفظ آن، عهد و پیمان گرفته بود. مطالبی که ذکر آن در بالا رفت در مورد کتاب الله و نور بودن تورات بود که توسط انبیاء ﷺ و نایبان بر حق ایشان یعنی مشایخ و علما حفظ گردید، بعد از آن قوم یهود را نسبت به سرپیچی از فرمان الهی که در تورات نسبت به پیامبری حضرت محمد ﷺ آمده و به آنان دستور ایمان آوردن به دین محمد ﷺ داده شده و ایشان خلاف واقع را در پیش گرفته و به تغییر و تبدیل آیات تورات پرداخته‌اند، آگاه ساخت. در این باره قوم یهود نه تنها به رسول خدا ﷺ ایمان نیاوردند؛ بلکه با او به مخالفت پرداختند و علت اصلی مخالفت را اشتباه ایشان که همان حب مال و جاه باشد، بیان کرده‌اند. علمای یهود چون می‌دانستند که

رسول کریم ﷺ بر حق است، لذا به دلایل زیر از اتباع وی وحشت داشتند: اولاً این که قوم یهود به خصوص، عوام، آنان را به عنوان امام و مقتدای خویش می دانستند و از ایشان پیروی می کردند؛ چنانچه آنان به اسلام می گرویدند به عنوان یک فرد مسلمان به شمار می آمدند و آن سیادت ایشان از بین می رفت. ثانیاً ایشان (علمای مُحَرَّف یهود) تغییر و تبدیل آیات تورات را حرفه و منبع درآمدی برای خویش قرار داده بودند و از بزرگان قوم رشوه گرفته و احکام تورات را مطابق خواست آنان ایراد می کردند بدین جهت بود که خداوند در مورد یهودیان زمان خطاب به رسول خویش فرمود: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا» یعنی شما از مردم ترسید که آنان از پیروی شما دست بر می دارند یا مخالف شما قرار می گیرند و شما متاع قلیل دنیوی را گرفته برای ایشان در احکام الهی تحریف نکنید که این برپادی دین و دنیای شماست. زیرا که، «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» یعنی کسانی که احکام نازل کرده خدا را واجب ندانند و مطابق با آن حکم نکنند، بلکه برخلاف آن حکم کنند، آنان کافر و منکراند. که عذاب دائمی ایشان جهنم است بعد از آن احکام قصاص را به این حواله بیان فرمود که ما این احکام را در تورات نازل کرده ایم چنان که فرمود: «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا» یعنی، ما برای یهود در تورات این لایحه قصاص را نازل کرده بودیم که نفس در عوض نفس و چشم در عوض چشم و بینی در عوض بینی و گوش در عوض گوش و دندان در عوض دندان است و جراحات ویژه قصاص دارند.

همان طور که قبلاً اشاره رفت دو قبیله بنی نضیر و بنی قریظه که ادعای خویش را جهت داوری، پیش رسول الله ﷺ آوردند، هدفی جز حسیله جویی نداشتند. در این آیه، حق تعالی از دزدی و رشوه خواری که در باره قصاص از ایشان موجود بود پرده برداشت تا روشن شود که لایحه قصاص و دیه در خود



تورات یکسان موجود است؛ اما قبیله بنی نضیر به علت قدرت بیشتری که از قبیله بنی قریظه داشت، عهد بسته بود که اگر یک نفر از قبیله بنی نضیر توسط قبیله بنی قریظه کشته شود، ضمن قصاص دو برابر دیه دریافت کند و در صورت عکس نه تنها قصاص وجود نداشته باشد؛ بلکه ادعای نصف دیه موجود باشد. در آخر آیه فرمود: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» یعنی کسانی که بر احکام نازل کرده خدا حکم ندهند کافرانند زیرا که منکر و باغی احکام خداوندی می‌باشند. در آیه سوم، ابتدا ذکر بعثت حضرت عیسی علیه السلام که او برای تصدیق کتاب گذشته یعنی تورات مبعوث شده بود سپس ذکر انجیل آمده که آن هم مانند تورات هدایت و نور است، در آیه چهارم فرمود که اهل انجیل هم باید مطابق به قوانین که الله تعالی نازل کرده است اجرای حکم کنند و کسانی که بر خلاف احکام نازل کرده خدا اجرای حکم کنند نافرمان و سرکش به شمار می‌آیند.

قرآن محافظ تورات و انجیل هم هست.

در آیه‌های پنجم و ششم، نبی کریم صلی الله علیه و آله مورد خطاب قرار گرفته که ما قرآن را بر شما نازل کردیم که کتب قبل از خود را تصدیق می‌کند و محافظ آنها هم هست؛ زیرا که وقتی اهل تورات در تورات و اهل انجیل در انجیل به تحریف و تغییر و تبدیل دست زدند قرآن یگانه محافظ و نگهبانی ثابت است که از تحریفات آنان پرده برداشت. و حق و حقیقت روشن گردید و اکنون تعلیمات اصیل تورات و انجیل به وسیله قرآن در جهان موجود است. در صورتی که وارثان و پیروان آن کتابها هیئات آنها را چنان تغییر داده‌اند که تمیز حق از باطل غیر ممکن گردیده است. در آخر آن آیه به نبی کریم صلی الله علیه و آله دستوری داده شد که به اهل تورات و انجیل داده شده بود. تا احکام و قضاوت

آن حضرت ﷺ مطابق با احکام نازل شده خداوند باشد. از مکر کسانی که می خواهند طبق خواهش ایشان قضاوت شود آگاه باشید، یکی از وجوهای این فرمان آن بود که عده‌ای از علمای یهود در محضر آن حضرت ﷺ حاضر شده و عرض کردند که شما می دانید که ما علما و پیشوای قوم یهود هستیم. و اگر ما مسلمان باشیم همه آنان مسلمان خواهند شد؛ اما یکی از شرایط ما این است که ما یک پرونده با مردمان قوم شما داریم ما این پرونده را در محضر شما می آوریم شما در آن به نفع ما قضاوت بفرمایید آنگاه ما مسلمان خواهیم شد. حق تعالی بر این آگاه ساخت که شما با در نظر گرفتن مسلمان شدن ایشان بر خلاف عدل و انصاف و قانون نازل کرده خدا هرگز قضاوت نکنید؛ و ناراحت نشوید که آیا ایشان مسلمان می شوند یا خیر؟

اختلاف جزئی در شرایع انبیاء علیهم السلام و حکمت آن

در این آیه همواره با هدایت دوم پاسخ به یک سؤال اصولی داده شد که وقتی که تمام انبیاء علیهم السلام فرستاده خدا می باشند و کتابها و صحیفه‌ها و شرایع نازل شده بر آنان از جانب خداوند می باشد، پس در کتب و شرایع ایشان چرا اختلاف وجود دارد؟

و کتاب و شریعت جدید چرا کتاب و شریعت گذشته را منسوخ می کند؟ پاسخ آن با حکمت خداوندی در این آیه بیان گردیده است: «لِكُلِّ جَعَلْنَا بَيْنَكُمْ شَرْعَةً وَ مِنْهَا جَا ط وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَ وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» یعنی ما برای هر طبقه‌ای از شما یک شریعت ویژه و طریق کار مخصوصی مقرر کردیم که در آن با وجود اصول مشترک و متفق علیه در احکام به مقتضای مصلحت خداوندی اختلاف وجود دارد و اگر خداوند می خواست که همه امت و ملل را یک امت واحد قرار دهد بر او مشکل نبود؛ در آن صورت کتاب و شریعت همه یکی می شد؛ اما خداوند آن را به این خاطر پسند



نفرمود که مقصد آزمایش مردم بود که چه کسانی هستند که از حقیقت عبادت آگاه شده هر وقت گوش به زنگ باشند که هر دستوری برسد بر آن عمل کنند، و هر کتاب و شریعت جدیدی که بیاید، از آن پیروی نمایند و شریعت و کتاب گذشته چه اندازه به نزد آنان محبوب باشد و ترک مذهب آبایی چه قدر بر آنان سنگین تمام بشود اما هر وقت گوش به زنگ برای اطاعت آماده می‌باشند، و چه کسانی هستند که از این حقیقت غافل شده شریعت و کتاب خاص را مقصد قرار می‌دهند و آن را به حیث یک مذهب آبایی پذیرفته بر خلاف آن به هیچ حکم خداوندی گوش ندهند.

در این اختلاف شرایع، این بزرگترین حکمتی است که به وسیله آن، مردمان هر زمان و هر طبقه از حقیقت عبادت و عبودیت صحیح آگاه می‌شوند که در حقیقت عبادت عبارت است از: بندگی و اطاعت و پیروی که منحصر در نماز و روزه و حج و زکات یا ذکر و تلاوت نیست. و نه اینها به اعتبار ذات خویش هدف و مقصد می‌باشند. بلکه مقصد از همه اینها اطاعت از حکم الهی است، بدین جهت است که در اوقات ممنوعه نه تنها نماز خواندن ثواب ندارد، بلکه موجب گناه می‌شود. یا در ایام عیدین و غیره که روزه گرفتن ممنوع است روزه گرفتن ثوابی نداشته بلکه سبب گناه می‌گردد، بجز از نهم ذوالحججه در سایر اوقات سال جمع شدن و عبادت کردن در میدان عرفات موجب گناه می‌شود. اما در این یک روز بزرگترین ثواب را دارد و به همین منوال سایر عبادت را باید در نظر بگیریم. بنابراین تا زمانی که حکم به اجرای آنهاست در هر مکان و زمان و مقدار باید گردن نهاد و چنانچه حکم به کم و کاست آن داده شد، باید اجرا گردد؛ چون مردم عوام ناآگاه از حقیقت‌اند و عبادت را به صورت یک عادت و بسیاری از رسوم قومی خویش را و لو برخلاف دستور خدا و رسول کریم ﷺ بوده به صورت عبادت می‌دانند؛ در نتیجه این نوع بدعات وارد دین گشته و سبب تحریف شرایع و کتب گذشته شده‌اند.

خداوند متعال برای پیامبران کتاب و شریعت‌های مختلف نازل کرده تا به مردم بفهماند تا همیشه یک نوع عبادت را مقصود قرار ندهند و اگر زمانی به ترک عمل گذشته دستور برسد آن را ترک کرده و مطابق قوانین جدید عمل نمایند.

از علل اختلاف دیگر شرایع، مختلف بودن طبایع مردم و طبقات، در دوره‌های گوناگون است. اگر همه احکام فروعی، یکنواخت قرار داده شوند، انسان در مشکل بزرگی مبتلا می‌شود. بنابراین مقتضای حکمت الهی این است که با در نظر گرفتن جذبات هر زمان و هر مزاج در احکام فروعی تغییرات مناسبی آورده شود. در اینجا معنی ناسخ و منسوخ این نیست که حکم دهنده از قبل نسبت به احوال آگهی نداشته و حکم صادر کرده است؛ بلکه مثال ناسخ و منسوخ در شرایع، کاملاً مانند یک نسخه حکیم و دکتر است که در آن دواها به تدریج تغییر می‌یابند و حکیم و دکتر از قبل اندازه گیری می‌کند که بعد از سه روز از استعمال این دوا بر مریض این کیفیت عارض می‌گردد و آنگاه به او فلان دوا داده می‌شود؛ پس وقتی که او نسخه قبلی را منسوخ کرده نسخه دیگری می‌دهد این گفته در حق او صحیح نیست که نسخه قبلی اشتباه بوده لهذا منسوخ گردید؛ بلکه حقیقت این است که در روزهای گذشته همان نسخه درست و لازم بود و در احوال بعدی این نسخه دوم صحیح و ضروری است.

خلاصه احکام صریح و ضمنی مذکور در آیات فوق

از آیات اولیه معلوم شد که پرونده اختلافی یهود در محضر آن حضرت ﷺ آمده بود و آن حضرت ﷺ به آن قضاوت فرمود و این قضاوت مطابق با شریعت تورات بود از این ثابت شد که در شرایع گذشته احکام الهی که نافذ شده‌اند تا وقتی که قرآن یا وحی الهی آنها را منسوخ نکند به دستور



سابق برقرار می‌مانند؛ چنان‌که در مقدمات یهود، حکم مساوات قصاص و رجم در سزای زنا در تورات وجود داشت باز قرآن هم آنرا عیناً برقرار گذاشت، و نیز حکم قصاص جراحات در آیه دوم به حواله تورات بیان شده و آن حضرت ﷺ در اسلام همین حکم را اجرا ساخت؛ بنابراین در نزد جمهور علمای اسلام این ضابطه وجود دارد که احکام شرایع قبلی که قرآن آنها را منسوخ نکرده است آنها در شریعت ما هم نافذ و واجب‌الاتباع می‌باشند. از اینجاست که به اهل تورات طبق تورات و به اهل انجیل طبق انجیل دستور رسید تا عمل کنند؛ حال آن‌که این دو کتاب و شریعت‌های آنها بعد از بعثت رسول کریم ﷺ منسوخ شده بودند.

خلاصه این‌که آن احکام تورات و انجیل که قرآن آنها را منسوخ نکرده، امروزه هم واجب‌الاتباع می‌باشند. سومین حکمی که از این آیات ثابت می‌شود آن است که دستور دادن برخلاف احکام نازل شده خدا در بعضی صورت کفر است. مثلاً زمانی که آن احکام را قلباً حق ندانسته باشد، اما اگر قلباً آن احکام را حق دانسته، ولی بر خلاف آنها عمل کند، ظلم و فسق گفته می‌شود. نتیجه چهارم آن است که رشوه گرفتن مطلقاً حرام است؛ علی‌التخصوص برای قضاوت دادگستری شدیداً حرام است؛ پنجمین نتیجه‌ای که از این آیات به دست می‌آید آن است که انبیاء ﷺ و شرایع ایشان در اصول کاملاً متفق و متحداند؛ اما در احکام جزئی و فرعی مختلف‌اند و این اختلاف بر حکمت‌های بزرگی مبتنی است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ

ای ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصارا را دوست. آنان با همه

أَوْلِيَاءَ بَعْضٌ ۖ وَ مَنْ يَتَّخِذْهُم مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي

دوست یکدیگرند و هر که از شما دوستی کند با آنان او از آنان است خدا هدایت نمی‌کند

الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۵۱﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ
قوم ظالم را. اکنون تو می بینی کسانی را که در دل مرض دارند که دویده وصل می شوند
فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تَصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ
به آنان می گویند ما می ترسیم که نگیرد ما را گردش زمان. نزدیک است که خدا ظاهر کند فتح
أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَدِمِينَ ﴿۵۲﴾
یا حکمی از طرف خود پس قرار گیرند بر سخن پنهان دل خود پشیمان.
و يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْلَاءَ الَّذِينَ اقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
و می گویند مسلمانان که آیا ایشان همانها هستند که قسم می خوردند به خدا با تاکید که
إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَاصْبِرُوا خَيْرِينَ ﴿۵۳﴾ يَا أَيُّهَا
ما با شما هستیم به باد رفت عملشان پس ماندند در نقصان. ای
الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ
ایمان داران هر کس برگردد از شما از دین خود عنقریب خدای آورد چنین قومی که خدا آنان را
يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ
می خواهد و آنان خدا را، نرم دل هستند بر مسلمانان و سخت بر کفار
يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
می جنگند در راه خدا و نمی ترسند از ملامت کسی این است فضل خدا که
بِوَيْتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۵۴﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ
می دهد آن را به هر که خواهد و خداست وسعت دهنده و دانا. دوست شما همان خداست و
رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ
رسول او ﷺ و کسانی که ایمان آورده اند آنانکه برپا می دارند نماز را و می دهند زکات و
هُمْ رُكْعُونَ ﴿۵۵﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
عاجزی کننده هستند. و هر که دوست بگیرد خدا و رسول او را و آنان را که ایمان آورده اند
فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۵۶﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ



پس گروه خدا همان است غالب. ای ایمان داران قرار ندهید آنان را که
 اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ
 می گیرند دین شما را مسخره و باز یچه از کسانی که به ایشان پیش از شما کتاب داده شده است
 وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۵۷﴾ وَ اذْأَنَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
 و (نگیرید) کافران را دوست. و بترسید از خدا اگر ایمان دار هستید. وقتی که شما می خوانید به طرف نماز
 اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بَانَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۵۸﴾
 قرار می دهند آن را مسخره و باز یچه این از این جاست که ایشان قومی نادان اند.

خلاصه تفسیر

در آیات مذکور، بیان سه مضمون مهمّ اصولی آمده است که اصول
 اساسی وحدت ملی و اجتماعی و شیرازه بندی مسلمانان اند:
 اول این که مسلمانان می توانند با غیر مسلمین رواداری، همدردی،
 خیرخواهی، عدل و انصاف و احسان و سلوک به جای بیاورند و باید اینطور
 بکنند که به آنان تعلیم داده شده، اما با آنان چنان دوستی عمیق و آمیزشی که به
 سبب آن علایم امتیازی، اسلام ملتبس باشد، مجاز نیست، و همین است آن
 مسئله که موسوم است به ترک موالات.

مضمون دوم این که اگر گاهی یک مسلمان در یک جا از این اصول
 اساسی منحرف شده با غیر مسلمین چنان اختلاط و آمیزش کند، نپندارید که از
 آن به اسلام گزند و نقصانی وارد می شود؛ زیرا که مسئولیت حفظ و ابقای
 اسلام به عهده حق تعالی است؛ کسی نمی تواند آن را نابود کند. اگر قومی
 برگردد و از حدود شرعی، متجاوز شده بالفرض اسلام را ترک کند، خداوند
 قوم دیگری را به جای آن ها قرار می دهد که اصول اسلام را استوار می کند.
 مضمون سوم این که وقتی که از یک طرف جانب منفی معلوم شد که

دوستی عمیق مسلمان تنها با خدا و رسول و مسلمانان می تواند باشد. این اجمالی است از مضامین یاد شده در پنج آیه بالا.

اکنون به تفسیر مختصر این آیات ملاحظه فرمایید.

ای ایمان داران شما (مانند منافقین)، یهود و نصارا را دوست (خود) قرار ندهید آنان (خود) با همدیگر دوست اند (یعنی یهود با یهود و نصارا با نصارا، مطلب این که دوستی از مناسبت پدید می آید پس میان آنان باهم مناسبت هست اما میان شما و آنان چه مناسبتی هست؟) و (وقتی که از جمله مذکور معلوم شد که دوستی از مناسبت پدید می آید پس) هر کس که از شما با آنان دوستی برقرار کند یقیناً او (به اعتبار مناسبت خاص) از آنان خواهد شد (اگرچه این امر ظاهر است اما) یقیناً الله تعالی فهم (این امر را) نمی دهد به کسانی که (با کفار دوستی کرده) خود را در خسران می اندازند (یعنی به وجه فرورفتن در دوستی این امر در فهم آنان نمی آید، و چون اینگونه اشخاص این امر را نمی فهمند) بنا بر این (ای بیننده) تو چنین کسانی را که در دل مرض (نفاق) دارند می بینی دویده در جمع آنان (کافران) جای می گیرند (و اگر کسی آنان را ملامت کند، برای حيله سازی و سخن بازی چنین) می گویند که (ملاقات ما با آنان از ته دل نیست، بلکه در دل با شما هستیم فقط به خاطر مصلحت وقت با آنان ملاقات می کنیم و این که) ما احساس خطر می کنیم که (شاید با انقلاب زمان) حادثه بر ما واقع نشود (مثلاً قحط هست تنگی هست و این یهودی ها تاجران ما هستند که از ایشان به ما وام می رسد. و اگر اختلاط ظاهری را قطع کنیم در آن وقت، ما دچار مشقت می شویم به ظاهر مطلب «تَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» را چنین می گرفتند اما در دل مطلب آن را طوری دیگر می گرفتند که شاید در پایان کفار بر مسلمانان پیروز گردند و ما به آنان نیاز پیدا کنیم بنا بر این ما باید با آنان دوستی کنیم) پس قریب امید (یعنی وعده) هست که الله تعالی (مسلمانان را در مقابل کفاری که ایشان با آنان دوستی می کنند) پیروزی



(کامل) عنایت کند (که در آن کوشش مسلمین هم دخیل خواهد شد) یا امری دیگر خاص از طرف خود (ظاهر بفرماید یعنی نفاق ایشان را علی التعمین به وسیله وحی اظهار عام کند که در آن تدبیر مسلمانان اصلاً دخالتی نداشته باشد).

مقصود این که پیروزی مسلمانان و پرده دری آنان هر دو امر قریب الوقوع اند (پس در آن وقت) بر خیالات نهانی (قبلی در) دل خود نادم خواهند شد (که ما چه می پنداشتیم که کفار پیروز می گردند و این معامله برعکس انجامید، یک ندامت بر اشتباه تصور خویش که این امری است فطری، ندامت دوم بر نفاق خویش که به سبب آن امروز رسوا شدند. این هر دو در «مَا أَسْرَوْا» داخل اند. ندامت سوم این که دوستی ایشان با کفار به هدر رفت و به نزد مسلمانان هم بد درآمدند زیرا دوستی بر «مَا أَسْرَوْا» مبتنی بود لهذا از ذکر این دو ندامت ندامت سوم بلاذکر صریح، خود به خود معلوم گردید) و (وقتی که در زمان پیروزی نفاق ایشان هم علنی می گردد پس باهم) مسلمانان (از روی تعجب) می گویند که ایشان همانها هستند که با مبالغه زیادی (در جلوی ما) قسم می خوردند که ما (از ته دل) با شما هستیم (الآن طوری دیگر ثابت شد الله تعالی می فرماید که) همه کردارشان (که می خواستند با هر دو گروه به نحو احسن بمانند هم) از بین رفت که از آن (دو طرف) ناکامیاب ماندند (زیرا که کفار سرکوب شدند همراهی با آنان بی فایده است و به نزد مسلمانان پرده برداشته شد الآن با ایشان به نحو احسن مانند دشوار گردید، به مصداق مثل مشهور، از این سو مانده از آن سو رانده).

ای ایمانداران! (یعنی کسانی که به وقت نزول این آیه ایمان دارند) هر کس از شما از (این) دین خود برگردد (به اسلام هیچ ضرری وارد نمی شود زیرا که برای انجام وظایف اسلامی) الله تعالی به زودی (به جای ایشان) چنین قومی پیدا می کند که خدا آنان را دوست می دارد و آنان خدا را دوست می دارند، مهربان می باشند به مسلمین و خشن می باشند بر کفار (که با آنان) جهاد می کنند در راه خدا و آنها (در مقدمه دین و جهاد) از ملامت هیچ ملامت گری هراسی به دل راه می دهند (آن چنان که حال منافقین است که به فشار به جهاد می روند ولی با این فکر و

اندیشه که کفّاری که از صمیم قلب با آنها دوستی داریم ملامت مان می‌کنند و یا اتفاقاً جهاد در قبال کسانی برگزار گردد که با ما دوست و عزیز باشند پس همه با مشاهده و شنیدن این وضع ما را مورد ملامت قرار می‌دهند که چرا در جنگ با ایشان شرکت کردید) این (صفات مذکور) فضل الهی است که به هر کس که بخواید عطا می‌فرماید و الله تعالی بسیار وسعت دهنده است (که اگر بخواید می‌تواند به همه، این صفات را عنایت بفرماید، اما) بسیار دانا (هم) هست (که به هر کسی که در علم خداوند این اعطا مصلحت باشد عنایت می‌کند) دوست شما (که باید با او دوستی برقرار کنید) الله تعالی و رسول او (ﷺ) و مسلمانانند که در هر حال پای‌بند نماز می‌شوند و زکات ادا می‌کنند که در (دل) ایشان خشوع می‌باشد (یعنی جامع عقاید، اخلاق و اعمال بدنی و مالی می‌باشند) و هر کس (که موافق مضمون مذکور) با خدا دوستی برقرار کند و با رسول او و با ایمان‌داران پس (او در حزب الله داخل شد و) حزب الله یقیناً پیروز است (و کفّار مغلوب‌اند و به‌جای غالب در فکر سازش و دوستی قرار گرفتن با مغلوب نازیبای محض است).

ای ایمانداران کسانی که به آنها پیش از شما کتاب (آسمانی تورات و انجیل) رسیده است (مراد از آنها یهود و نصارا هستند) آنهایی که دین شما را به باد مسخره و بازیچه گرفته‌اند (که این خود علامت تکذیب است) ایشان را و (هم چنین) کفّار دیگر را (مانند مشرکین و غیره) دوست قرار ندهید (زیرا که اصل علت کفر و شرک، مشرک است) و از الله تعالی بترسید اگر ایماندار هستید (یعنی ایماندار که هستید پس چیزی را که خداوند منع نموده است آن را انجام ندهید) و (هم چنان که با اصول دین استنهار می‌کنند با فروع دین نیز استنهار دارند چنان که) وقتی شما برای نماز (به وسینه اذان) اعلان می‌کنید، پس آنان با این (عبادت شما که شامل اذان و نماز است) مسخره و ملعبه می‌کنند (و) این (حرکت) از اینجاست که آنها چنان مردمی هستند که اصلاً عقل ندارند (و اگر نه امر حق را می‌فهمیدند و به آن استنهار نمی‌کردند)



معارف و مسایل

در اولین آیه به مسلمانان دستور داده شد که با یهود و نصارا موالات، یعنی دوستی صمیمانه‌ای برقرار نکنند هم چنان‌که مرسوم است که غیر مسلمین، یهود و نصارا دوستی را با قوم خود مختص می‌دانند و با مسلمانان چنین نخواهند کرد.

بنابراین اگر یکی از مسلمانان بر خلاف این دستور عمل کرده با یهود و نصارا دوستی واقعی و صمیمانه‌ای برقرار کند، از نظر اسلام، مسلمان گفته نمی‌شود؛ شایسته است که از جمع کفار به‌شمار رود.

شأن نزول

امام تفسیر ابن جریر به روایت عکرمه بیان فرموده است که این آیه در واقعهٔ بخصوصی نازل شده است و آن این‌که رسول کریم ﷺ پس از این‌که در مدینهٔ طیبه وارد شد با یهود و نصارای اطراف مدینه معاهده‌ای منعقد کرد که طبق آن نه با مسلمانان به جنگ پردازند و نه از قوم جنگجوی دیگری حمایت کنند؛ بلکه در صورت اخیر با مسلمانان متفق شده، علیه آن قوم جنگجو اقدام کنند. مسلمانان نیز این تعهد متقابل را در برابر آنها دارا باشند. دیری نباید که این معاهده از جانب یهود که ذاتاً دشمن اسلام بودند، با شکست روبرو شده، یهودیان به مشرکین مکه نامه نوشتند و آمادگی خود را علیه مسلمین اعلام داشتند. رسول کریم ﷺ چون از این واقعه باخبر شد، گروهی از مجاهدین را جهت سرکوبی و مقابله با آنها مأمور کرد. یهودیان بنی‌قریظه از یک طرف با مشرکین مکه علیه مسلمانان مشغول توطئه بودند و از جانب دیگر با مسلمانان طرح دوستی ریخته بودند تا از این طریق بهتر بتوانند برای مشرکین جاسوسی

کنند. بدین جهت آیه مذکور نازل شد تا مسلمانان از برقرار کردن دوستی صمیمانه با یهود و نصارا خودداری نمایند و یهودیان نتوانند از رازهای مسلمانان آگاه شوند. لذا بعضی از صحابه چون حضرت عبادة بن الصامت و غیره علناً معاهده خود را با یهود پایان دادند. اما بعضی دیگر که در جمع مسلمانان بودند و اما منافق بودند و یا هنوز ایمان، کاملاً در قلب آنها نفوذ نکرده بود از قطع وابستگی با یهودیان وحشت داشتند که مبادا مورد توطئه شوم آنان واقع بشوند؛ لذا ما باید با آنها چنان رابطه‌ای داشته باشیم که برای ما مصیبت بار نباشد.

بنابر این عبدالله بن ابی ابن سلول گفته بود که من از قطع روابط با آنها وحشت دارم؛ لذا نمی‌توانم آن را انجام دهم بر این گفتار او این آیه نازل گردید: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» یعنی با شنیدن دستور قطع روابط کسانی که در دل مرض نفاق داشتند به سوی دوستان کافر خود دویدند و گفتند از قطع روابط با آنها ما احساس خطر داریم. خداوند در پاسخ به آنها فرمود: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ لَدِينٍ» یعنی اینها هنوز فکر می‌کنند که مشرکین و یهود بر مسلمانان غالب می‌آیند. اما خداوند قضاوت فرموده که چنین نخواهد شد بلکه نزدیک است که مکه فتح شود یا قبل از آن خداوند پرده از نفاق آنها بردارد و آنها را رسوا کند؛ آنگاه آنها روی این پندارهای مخفی خود پشیمان خواهند شد.

در آیه سوم جهت تشریح بیشتر آن فرمود که هرگاه از نفاق منافقین پرده برداشته شود و حقیقت ادعای دوستی آنها و قسمهای آنها آشکار گردد مسلمانان حیران می‌مانند و می‌گویند آیا اینها همانان نیستند که با ما با قسمهای مغلظه سخت ادعای دوستی داشتند امروز وضع آنها چنین شد که تمام اعمال اسلامی آنها که فقط بخاطر نشان دادن انجام می‌دادند ضایع شدند و همه آنچه



را خداوند از فتح مکه و رسوایی منافقین که در این آیات ذکر فرمود پس از چند روزی ملاحظه نمودند.

در آیه چهارم نشان داد که آنچه خداوند از برقرار نمودن دوستی عمیق و اختلاط با کفار جلوگیری فرمود جهت استفاده خود مسلمانان است و گرنه اسلام، آن دین بر حقی است که مسئولیت حفظ آن را خود خداوند به عهده گرفته است، لذا نه این که تنها از کجروی و نافرمانی فرد یا گروهی به آن ضرری نمی رسد؛ بلکه از مرتد شدن واقعی فرد مسلمان یا گروهی نمی تواند گزند بر اسلام وارد آید؛ زیرا قادر مطلق که مسئولیت حفظ آن را به عهده گرفته است، فوراً ملت دیگری را وارد میدان عمل می کند تا وظیفه حفظ و انتشار دین را انجام دهد؛ زیرا کارهای او نه به ذات کسی وابسته اند و نه بر گروه و اداره ای، بلکه هرگاه بخواهد از برگ درختی کار چوب بزرگی را می گیرد. شاعری چه خوب گفته است:

إِنَّ الْمَقَادِرَ إِذَا سَاعَدَتْ الْحَقَّتِ الْعَاجِزَ بِالْقَادِرِ

یعنی، هرگاه تقدیر الهی حامی کسی باشد عاجز و بیکاری می تواند کار فوری و توانایی را انجام دهد.

جایی که در این آیه فرمود که اگر مسلمانی خدا ناخواسته مرتد گردد باز هم باکی نیست؛ زیرا خداوند گروهی دیگر را وارد میدان می کند. در آنجا برخی از اوصاف این گروه پاکباز را نیز بیان فرمود که این گروه دارای این اوصاف خواهند بود. لذا خادمان دین باید به فکر این اوصاف باشند؛ زیرا از این آیه معلوم گردید که حاملین این اوصاف و خصایل به بارگاه خداوند مقبول و محبوب می باشند.

نخستین وصف آنها را قرآن چنین بیان فرمود که خداوند با آنها و آنها با خداوند دوستی برقرار می کنند. این وصف دارای دو جزء هست یکی دوستی آنها با خدا که این تا حدی می تواند در اختیار مردم باشد که اگر چه کسی با

دیگری محبت طبیعی نداشته باشد، ولی حداقل با عزم و اراده خویش می‌تواند محبت عقلی با او برقرار نماید و نیز اگر چه محبت طبیعی چیزی اختیاری نیست اما اسباب آن اختیاری هستند مانند این که مراقبه و تصور عظمت و جلال و قدرت کامل خداوند و اختیارات او روی انسان مستلزم این است که محبت قطری خداوندی را در دل انسانی پدید آورد.

اما جزء دوم که خداوند با آنها دوستی برقرار می‌نماید به ظاهر چنین معلوم می‌شود که عمل و اختیار انسان در این باره هیچ نقشی ندارد و یادآوری از چنین چیزی که خارج از قدرت و اختیار ما باشد ظاهراً نفعی در بر نخواهد داشت.

ولی از فکر و اندیشه در آیات قرآن چنین معلوم می‌شود که اسباب این نوع محبت در اختیار انسان می‌باشند که اگر او این اسباب را به کار برد، آنها مستلزم محبت خداوند خواهند شد و آن اسباب در آیه ۳۱ سوره آل عمران چنین آمده‌اند: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» یعنی ای رسول! تو به آنها بگو که اگر شما با خدا محبت دارید از من پیروی کنید تا خداوند با شما محبت کند.

از این آیه معلوم می‌شود که اگر کسی بخواهد که خداوند با او محبت داشته باشد، باید سنت رسول خدا ﷺ را محور زندگی خویش قرار دهد و در هر شعبه و امور زندگی، اتباع سنت را لازم بگیرد؛ زیرا وعده خداوندی است که با او محبت خواهند فرمود و نیز از این آیه معلوم گردید که فقط کسوفی می‌تواند با کفر و ارتداد مبارزه نماید که پای بند سنت باشد نه در انجام اسباب شرع کوتاهی کند و نه از طرف خود اعمال خلاف سنت و بدعت‌ها را انجام دهد.

وصف دوم آن گروه چنین بیان گردید: «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَافُهُمْ عَلَى الْكُفْرَيْنِ» لفظ «اذله» مطابق تصریح «قاموس» جمع «ذلول» «ذلیل» است «ذلیل»



در عربی همان ذلیل زبان اردو است؛ یعنی خوار و ذلیل و ذلول به معنی نرم و سهل‌الانقیاد است؛ یعنی آنچه به آسانی در دسترس قرار بگیرد. جمهور مفسرین معتقداند که در اینجا همین معنی دوم مراد است؛ یعنی ایشان در جلوی مسلمانان نرم می‌باشند و اگر در ارتباط با مسأله‌ای اختلافی پدید آید به آسانی در کنترل قرار می‌گیرند و با وجود حق به‌جانب بودن دست از اختلاف بر می‌دارند چنان‌که در حدیث صحیحی رسول اکرم ﷺ فرموده است: «انا زعیم بیت فی ریض الجنة لمن ترک المرآء و هو محق» یعنی من ضامن خانه‌ای برای کسی در وسط جنت می‌باشم که با وجود برحق بودنش از اختلاف دست بردارد.

پس حاصل این لفظ این‌که ایشان با مسلمانان نسبت به حقوق و معاملات خویش دست به‌گریبان نمی‌شوند. جمله دوم «أَعِزَّةٌ عَلَى الْكُفْرَيْنِ» است «اعزه» در اینجا جمع عزیز است که به معنی غالب، قوی و سخت می‌آید مراد از آن این‌که ایشان در قبال مخالفان خدا و دین او سخت و قوی می‌باشند و مخالفان نمی‌توانند آنها را سرکوب نمایند.

و از جمع نمودن این دو جمله به این نتیجه می‌رسیم که ایشان چنان قوم و ملتی می‌باشند که محبت و عداوت، دوستی و دشمنی آنها به‌جای این‌که برای خود آنها و یا معاملات شخصی آنها باشد فقط بخاطر خدا و رسول و دین او می‌باشد لذا جهت درگیری آنها به سوی فرمانبرداران خدا و رسول نیست بلکه به سوی دشمنان و نافرمانان می‌باشد همین مطلب در آیه ۲۹ از سوره فتح چنین آمده است «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ» حاصل از بیان صفت اول تکملة حقوق بود و از صفت دوم برقراری عدالت در حقوق العباد و سایر معاملات دیگر.

صفت سوم این گروه چنین بیان گردید: «يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که برای گسترش دین حق و اعتلای آن جهاد می‌کنند؛ خلاصه این‌که در قبال کفر و ارتداد تنها عبادت‌گزاری معروف و پست و نرم بودن کافی نیست؛ بلکه لازم است که همراه با آن، جذبه و شوق اقامه دین هم باشد که به خاطر تکمیل آن

جذبه، صفت چهارم آنان چنین بیان گردید: «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» یعنی در اقدام و کوشش جهت اقامه دین و اعتلای کلمه حق از ملامت هیچ ملامت‌گری باکی ندارند.

با تأمل در این، معلوم می‌شود که در راه پیشرفت هر نوع نهضت و انقلاب دو چیز می‌تواند مانع قرار بگیرد یکی زور و قدرت نیروی مخالف دوم لعن و طعن و ملامت خودی‌ها، و تجربه براین گواه است که کسانی که جهت پیشبرد نهضتی با عزم راسخ قیام می‌نمایند در بیشتر احوال، در برابر نیروی مخالف مغلوب نمی‌گردند، قید و بند، جرح خون را تحمل می‌نمایند، اما در قبال طعنه و تشنیع و تقبیح خودی‌ها، قدمهای بزرگان راسخ‌العزم نیز می‌لغزند شاید برای همین است که خداوند در اینجا جهت نشان دادن اهمیت آن، بر این اکتفا نمود که ایشان بدون توجه به ملامت کسی در جهاد پیش می‌روند.

در آخر آیه نیز نشان داد که این صفات و خصایل خوب، فضل و انعام خداوندی می‌باشد که برای هر کسی که بخواهد عطا می‌فرماید. انسان تنها به کار و کوشش خویش بدون فضل الهی نمی‌تواند آنها را به دست بیاورد.

از تشریح الفاظ آیه واضح گردید که اگر گروهی از مسلمانان از دین اسلام برگردند، باز هم به دین گزندی نخواهد رسید؛ زیرا خداوند بخاطر حفظ و حمایت آن، گروهی دیگر را وارد میدان می‌کند که دارای اعمال خوب و اخلاق نیکو و اعلی باشند.

جمهور مفسرین فرموده‌اند که: در حقیقت این آیه نسبت به فتنه آینده پیش‌گویی و برای گروهی که با همت والا با آن مبارزه نموده و پیروز می‌شود، مزده و بشارتی است. فتنه آینده فتنه ارتداد بود که برخی از جراثیم و میکروبهای آن در آخر عهد نبوت بروز کرده، داشتند شیوع پیدا می‌کردند و پس از وفات آن حضرت ﷺ شیوع یافته طوفان نحوست آن تمام جزیره العرب را فراگرفت و گروه صحابه بود که در زیر لوای خلیفه اول صدیق اکبر با این



فتنه ارتداد مبارزه نمود و آن را از صفحه هستی نابود کرد. وقایع آن از این قرار است که پیش از همه، مسیلمه کذاب ادعای شراکت در نبوت آن حضرت ﷺ نمود و تا این حد با جرأت پیش رفت که به قاصدان آن حضرت ﷺ گفت که اگر مصلحت تبلیغ و اصلاح نمی بود، من شما را به قتل می رسانیدم. مسیلمه در این ادعای خویش کذاب بود. اما آن حضرت ﷺ فرصتی برای جهاد با او نیافت تا این که از این دار فانی چشم فرو بست.

هم چنین سردار قبیله مزجج در یمن به نام «اسود عنسی» نبوتی برای خود اعلام نمود. رسول خدا ﷺ به والی یمن که از طرف او در آنجا منصوب شده بود، دستور داد تا با او مبارزه نماید؛ اما جلوتر از آن که او به قتل برسد، در شب قبل آن حضرت ﷺ وفات یافت، و خبر وفات آن حضرت ﷺ به اصحاب کرام در آخر ربیع الاول رسید؛ هم چنین واقعه ای در قبیله بنی اسد اتفاق افتاد که سردار آنها طلیحه بن خویلد مدعی نبوت شد.

این هر سه طایفه در مرض وفات آن حضرت ﷺ مرتد گشتند و خبر وفات آن حضرت ﷺ این فتنه ارتداد را به صورت طوفانی سهمگین در آورد و هفت قبیله از قبایل عرب در جاهای متعددی از اسلام و حکومت اسلامی سر به انحراف زدند و از پرداخت زکات به خلیفه وقت حضرت صدیق اکبر انکار نمودند.

پس از وفات سرور کاینات ﷺ مسئولیت مُلک و ملت به دوش خلیفه اول حضرت صدیق اکبر افتاد؛ از یک طرف صدمه جانگداز این حادثه عظیم و از طرف دیگر سیلاب فتنه و ستم بر این حضرات روی آورد.

عایشه صدیقۀ رضی الله عنها می فرماید که پس از وفات آن حضرت ﷺ صدمه ای که بر پدر مهربانم حضرت صدیق اکبر واقع شد، اگر بر کوههای مستحکم واقع می شد، تکه پاره می شدند؛ اما خداوند چنان مقام والایی از صبر و استقامت به او عنایت فرمود که؛ با تمام مصایب و آفات با عزم و همت کامل،

مبارزه نمود و سرانجام پیروز گشت.

بدیهی است که برای مقابله با ستم‌ها می‌توان از نیرویی استفاده نمود اما نزاکت اوضاع به حدی رسیده بود که چون حضرت صدیق اکبر با صحابه مشورت نمود کسی مصلحت ندید که در این برهه از زمان با ستم‌ها به‌طور جدی برخورد گردد؛ زیرا احساس خطر کردند که اگر ما اکنون به جنگ‌های داخلی مشغول باشیم، نیروهای خارجی بر این کشور جدید اسلامی یورش می‌آورند. اما خداوند قلب حضرت صدیق اکبر را برای این جهاد چنان قوت داد که در گذشته و آینده نظیری نداشت؛ لذا چنان سخترانی بلیغی ایراد فرمود که به اصحاب کرام برای جهاد شرح صدری دست داد؛ در این سخترانی عزم و استقلال خویش را چنین بیان فرمود.

«کسانی که پس از مسلمان شدن از احکام و قوانین اسلامی که توسط آن حضرت ﷺ نافذ شده است انکار ورزند، وظیفه من است که علیه آنها اعلام جهاد کنم و اگر در برابر من تمام جن و انس و شجر و حجر این کاینات را بیاورند و کسی با من همراه نباشد، باز هم من به تنهایی به مسئولیت خویش این جهاد را انجام خواهم داد.»

و پس از ایراد این سخترانی بر اسب خویش سوار شد و حرکت نمود آنگاه اصحاب کرام جلوی او آمدند و او را برجایش نشانده و جهت اعزام گروه‌های مختلف به مواضع مختلف نقشه کشیدند.

از اینجاست که حضرت علی کرم الله وجهه، حسن بصری، ضحاک، قتاده و غیره عموم ائمه تفسیر فرموده‌اند که این آیه درباره صدیق اکبر و همراهان او آمده است و ایشان از همه جلوتر مصداق این آیه قرار گرفتند که ورود آنها در میدان از جانب خداوند در این آیه ذکر شده است.

اما این، با آن منافاتی ندارد که گروه دیگری نیز مصداق این آیه قرار گیرد لذا کسانی که ابو موسی اشعری و اصحاب دیگر را مصداق این آیه قرار



داده‌اند مخالف با این نیست بلکه حق این است که تمام این حضرات بلکه تمام آن کسانی که تا قیامت مطابق راهنمایی قرآن با کفر و ارتداد مقابله کنند مصداق این آیه قرار می‌گیرند.

به هر حال گروهی از صحابه کرام زیر قیادت حضرت صدیق اکبر برای مقابله با این فتنه ارتداد قیام نمودند. قشون بزرگی تحت سرپرستی حضرت خالد بن ولید برای مقابله با مسیلمه کذاب به سوی یمامه اعزام نمود؛ زیرا هواداران مسیلمه در آنجا از نیروی خاصی برخوردار بودند. سرانجام مسیلمه کذاب توسط وحشی به هلاکت رسید و هواداران او توبه نموده به شرف اسلام مشرف شدند. هم چنین برای مقابله با طلیحه بن- خویلد نیز حضرت خالد بن ولید مأموریت یافت او پا به فرار گذاشت ولی بعداً موفق گشت که به اسلام مشرف گردد. در آخر نخستین ماه «ربیع الاول» از خلافت صدیق اکبر خبر قتل اسود عنسی و اطاعت و فرمانبرداری قوم او رسید و این از همه نخستین خبر فتح بود که به صدیق اکبر در این اوضاع رسیده بود، و هم چنین در جبهه‌های دیگر در برابر قتال مانعین زکات نیز به اصحاب کرام فتح مبین عنایت گردید.

و بدین ترتیب تفسیر عملی «فَإِنَّ جِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» را که در آخر آیه سوم آمده است، به جهان نشان داد و چون این سخن در تاریخ و وقایع بالبداهه به ثبوت رسیده است که پس از وفات آن حضرت ﷺ در قبایل عرب فتنه ارتداد شیوع پیدا کرد و قومی را که خداوند جهت مقابله با آن قایم فرمود حضرت صدیق اکبر و همراهان او بودند، پس از همین آیه نیز این ثابت گردید که اوصافی که قرآن کریم در این آیه برای این گروه بیان فرموده همه در صدیق اکبر و یاران او (صحابه کرام) وجود داشتند.

نخست آن که خداوند با آنها دوستی برقرار می‌نماید.

دوم آن که آنها با خدا محبت دارند.

سوم این که همه ایشان در ارتباط با مسلمانان بی نهایت نرم و برابر با کفار

تند و تیز می‌باشند.

چهارم این‌که جهاد آنها درست در راه خدا بوده‌است که آنها در آن به ملامت، ملامت‌گری باکی نداشته‌اند.

در آخر آیه این حقیقة الحقایق را روشن نمود که همه این صفات کمال و سپس به کار بردن آنها به موقع و باز پیروزی که این‌گونه، به دست آمد همه اینها در اثر تدبیر نرم و یا نیرو، و یا گروه و پارتی نبود بلکه بنابه فضل خداوند بود که به هر کسی بخواهد آن را عنایت می‌فرماید.

در چهار آیه گذشته مسلمانان از برقرار نمودن دوستی عمیق با کفار باز داشته‌شدند در آیه پنجم به‌طور مثبت نشان داده‌شد که کسانی که مسلمانان با آنها دوستی عمیق و رفاقت خاصی برقرار می‌نمایند چه کسانی می‌باشند نخست ذکر خدا و پس از آن یادى از رسول خدا ﷺ است که فی الواقع ولی و رفیق مؤمن در هر حال و هر وقت خداوند است و او می‌تواند باشد. و بجز از تعلق او هر دوستی و تعلق فانی است و تعلق با رسول الله در حقیقت تعلق مع الله است و از او جدا نیست و در مرحله سوم رفیق و دوست مخلص مسلمانان کسانی را قرار داد که تنها به نام، مسلمان، نیستند؛ بلکه مسلمان حقیقی هستند که دارای این سه صفت و علامت می‌باشند: «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ زَكَاةُونَ»

نخست این‌که آنها نماز را با تمام آداب و شرایطش با پابندی ادا می‌کنند دوم این‌که از اموال خود زکات می‌دهند. سوم این‌که آنها تواضع و فروتنی از خود نشان می‌دهند و بر کارهای نیک خود تکبر و ناز ندارند. در سومین جمله این آیه «وَهُمْ زَكَاةُونَ» رکوع می‌تواند چندین مفهوم داشته باشد بنابراین بعضی از ائمه تفسیر فرموده‌اند که مراد از رکوع در اینجا رکوع اصطلاحی است که رکنی از نماز است و هدف از آوردن جمله «وَهُمْ زَكَاةُونَ» بعد از «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» اینست که نماز مسلمانان از نمازهای ملل گذشته ممتاز گردد؛ زیرا یهود و نصارا



نیز نماز می خواندند، اما در نماز آنها رکوعی وجود نداشت و رکوع تنها وصف ممتاز نماز اسلامی است. (مظہری)

ولی عموم مفسرین فرموده اند که مراد از رکوع در اینجا رکوع اصطلاحی نیست؛ بلکه مراد از آن معنی لغوی آن می باشد یعنی خم شدن؛ تواضع، عاجزی و انکساری نشان دادن.

ابو حیان در تفسیر «بحر محیط» و زمخشری در «تفسیر کشاف» همین معنی را پسند نموده اند و نیز در «تفسیر مظہری»، «بیان القرآن» و غیره همین معنی مورد نظر است. پس معنی این جمله از این قرار است که آنها بر اعمال صالح خویش نازی ندارند؛ بلکه دارای خصلت تواضع و انکساری می باشند. در بعضی روایات آمده است که این جمله در ارتباط با واقعه خاصی از حضرت علی کرم الله وجهه نازل شده است که روزی آن جناب رضی اللہ عنہ داشت نماز می خواند هنگامی که به رکوع رفت سائلی سؤال کرد او در همین حال انگشتر خود را در آورد و به او داد و در بر آورده نمودن حاجت فقیر این قدر توقف را جایز شمرد تا از نماز فارغ شود. این مسابقه فی الخیرات در بارگاه الهی مورد پسند قرار گرفت و بر آن این آیه را نازل فرمود و در آن از این عمل آن جناب رضی اللہ عنہ قدر دانی به عمل آمد.

در سند این روایت علما و محدثین بحثی دارند و در صورت صحیح بودن آن، مطلب این است که آن مسلمانانی شایسته هستند که مسلمانان با آنها رابطه و دوستی عمیق برقرار نمایند که پای بند نماز و زکات باشند بویژه حضرت علی رضی اللہ عنہ بیشتر شایسته این نوع دوستی می باشد چنان که در حدیث دیگری آن حضرت رضی اللہ عنہ فرموده است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ» (رواه احمد از مظہری)

یعنی کسی که من دوست او باشم پس علی نیز دوست او خواهد بود. و در حدیثی آن حضرت رضی اللہ عنہ فرموده است: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاةَ وَعَادِ مَنْ عَادَاةَ» یعنی خدایا کسی که با علی محبت دارد او را دوست بدار و کسی که با او

دشمنی دارد او را دشمن بدار.

حضرت علی کرم الله وجهه از آن جهت با این شرف خاص مورد نوازش قرار داده شد که بر رسول خدا ﷺ فتنه‌های آینده منکشف شده بودند که برخی از مردم با او عداوت و دشمنی خواهند داشت و در برابر با او پرچم عداوت بلند خواهند کرد چنان‌که در فتنه خوارج به ظهور پیوست.

در هر صورت نزول آیه در هر کدام واقعه باشد، باشد، اما الفاظ آیه عام است که شامل همه اصحاب کرام و سایر مسلمانان هستند و از روی حکم مختص به فردی نیستند از اینجا است که وقتی کسی از امام باقر علیه السلام پرسید که آیا مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در این آیه، حضرت علی علیه السلام است فرمود: که او نیز بنابر شامل شدنش در جمع مؤمنین مصداق این آیه می‌باشد.

سپس در آیه بعدی به فتح و پیروزی و غلبه آنها بر جهان مژده داده شده است و نسبت به کسانی که بر احکام آیات مذکور عمل نموده از برقرار نمودن دوستی عمیق با دیگران خودداری نمایند و فقط خدا و رسول و اهل ایمان را دوست خود قرار دهند. فرمود: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» در اینجا بیان فرمود که مسلمانان عامل بر این احکام «حِزْبُ اللَّهِ» هستند. سپس مژده داد که سرانجام «حِزْبُ اللَّهِ» بر همه غالب خواهد شد. و وقایع آینده، آن را چنان تصدیق نمود که هر بیننده‌ای دید که صحابه کرام رضی الله عنهم بر همه غلبه یافتند و هر گروهی که با آنان مبارزه نمود از هم پاشید در برابر با خلیفه اول حضرت صدیق اکبر علیه السلام فتنه‌های داخلی و ستم‌ها قد علم کردند، خداوند او را بر همه آنها غالب نمود و در برابر با حضرت فاروق اعظم علیه السلام بزرگترین ابرقدرت‌های جهان، قیصر و کسری روی آوردند خداوند متعال نام و نشان آنها را از دنیای هستی محو نمود.

سپس در خلفای مسلمان بعدی تا زمانی که مسلمانان با اجانب از اختلاف و آمیزش و برقراری دوستی و محبت بر حذر بودند همیشه مظفر و



منصور ماندند. در ششمین آیه باز به طور تأکید همان حکم اعاده گردید که در آغاز رکوع بیان گردیده بود و مفهوم آن از این قرار است که ای اهل ایمان! شما کسانی را دوست و رفیق خویش قرار ندهید که با دین شما مسخره و بازی می‌کنند و آنها این دو گروه‌اند: یکی اهل کتاب و دیگری مشرکین.

امام ابو حیان در بحر محیط فرموده است که: لفظ کفار شامل اهل کتاب نیز هست باز ذکر اهل کتاب جداگانه به صورت ویژه شاید بدین جهت است که اهل کتاب اگر چه در ظاهر از کفار دیگر به اسلام نزدیکتر هستند ولی تجربه این را به اثبات رسانده است که افراد معدودی از آنها مشرف به اسلام شده‌اند. از اینجاست وقتی به عهد رسالت و مابعد می‌نگریم کسانی که به اسلام مشرف شده‌اند، بیشتر از کفار دیگرند و آمار مسلمانانی که قبلاً اهل کتاب بوده سپس به اسلام مشرف شده‌اند، بسیار کم است.

علتش این است که اهل کتاب بر این افتخار داشتند که ما پایبند دین الهی و کتاب آسمانی هستیم و این افتخار، آنها را از پذیرش حق باز داشت و بیشتر آنها بودند که مسلمانان را مسخره و استهزا کردند یکی از وقایع شرارت پسندی آنها آن است که در هفتمین آیه چنین آمده است: «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هَاهُنَا وَإِلَيْهَا» یعنی هرگاه مسلمانان برای نماز اذان می‌گویند آنها آن را به باد تمسخر می‌گیرند واقعه آن به روایت ابن ابی حاتم در «تفسیر مظهری» چنین منقول است که در مدینه طیبه یک نصرانی بود هرگاه در اذان «اشهد ان محمد رسول الله» می‌شنید می‌گفت: «أحرق الله الكاذب» یعنی خداوند دروغگو را به آتش بکشد.

سرانجام این گفتار او موجب سوختن تمام خاندان او شد، واقعه آن از این قرار است که شبی او خوابیده بود؛ خادم او بنابه ضرورتی آتش برداشته وارد اتاق شد جرقه‌ای از آن برخاسته بر پارچه‌ای افتاد و پس از به خواب رفتن همه آنها شعله ور گردید و همه سوخته و خاکستر شدند؛ در آخر این آیه

فرمود: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» یعنی انگیزه این تمسخر و استهزا به دین حق، جز این نیست که آنها عقل ندارند.

«قاضی ثناء الله پانی پتی در تفسیر مظهری» فرموده است که خداوند آنها را بی عقل معرفی فرمود در صورتی که در امور دنیا عقل و دانش آنها معروف و مشهور است از این معلوم می شود که امکان دارد کسی در بعضی امور، عاقل و هوشیار باشد و در بعضی کارهای دیگر از عقلش استفاده نکند. و یا عقلش کار نمی کند بنابر این او احمق و بی عقل می باشد قرآن کریم این مطلب را در جای دیگر چنین بیان فرموده است: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ» یعنی آنها امور سطحی زندگی دنیا را کاملاً می دانند اما از سرانجام و آخرت غافل اند

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا

توبگو: ای اهل کتاب چه دشمنی و ضدیتی دارید شما بر ما جز این که ما ایمان آوریم به خدا و آنچه،

أُنزِلَ مِن قَبْلُ ۚ وَ أَنْ أَكْثَرَ كُفْرًا فَنَسِقُونَ ﴿٥٩﴾ قُلْ

نازل شده بر ما و آنچه نازل شده جلوتر و این که بیشتر شما نافرمان هستید. تو بگو

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ ۗ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ

به شما نشان دهم که سزای چه کسی بد است پیش خدا کسی که لعنت کرده بر او و غضب نموده

عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَ عِبَادَ الطَّاغُوتِ ۗ

بر او و بعضی از آنها را بوزینه کرده است و بعضی را خوک و کسانی که بندگی شیطان بجا آورند

أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ وَ إِذَا جَاءَ وَكُمْ

آنهادتر هستند از لحاظ پایه و بسیار گمراه اند از راه راست. و هرگاه پیش شما می آیند

قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

می گویند ایمان آورده ایم در حالی که کافر آمده بودند و کافر بیرون رفتند و خدا خوب می داند



بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾

آنچه پنهان کرده بودند.

خلاصه تفسیر

بگو که ای اهل کتاب در ما چه عیبی می یابید جز این که ما ایمان آورده ایم به خدا و به کتابی که در نزد ما فرستاده شده است (یعنی قرآن) و به کتابی (نیز) که (پیش از ما) فرستاده شده است (یعنی کتابهای تورات و انجیل شما) با وجود این که بیشتر شما از ایمان خارج هستید (که نه به قرآن ایمان دارید که نسبت به آن خود اقرار دارید و نه به تورات و انجیل، زیرا اگر به آنها ایمانی می داشتید در آنها نسبت به ایمان به رسول خدا ﷺ و قرآن راهنمایی موجود است حتماً به او ایمان می آوردید، اما انکار قرآن گواه بر این است که به تورات و انجیل ایمانی ندارید، این وضع شماست و ما برعکس به همه کتابها ایمان داریم، پس عیبی در ما نیست بلکه عیب در شماست قدری بیندیشید) و تو، به آنها بگو که (اگر شما بر این هم، روش ما را بد می دانید پس) آیا من (جهت مقایسه خوب و بد) به شما چنین طریقه ای نشان ندهم که از این (طریقه ما) هم (که شما آن را بد می دانید) پیش خدا در سزا دادن بدتر باشد، و آن طریقه کسانی است که (به سبب این طریقه) خداوند آنها را از رحمت خویش دور انداخته است و بر آنها غضب کرده است و آنها را بوزینه و خوک کرده است و آنها شیطان را پرستش نموده اند (اکنون ببینید از اینها کدام طریقه بد است، آیا طریقه ای که در آن عبادت غیرالله و بر آن این وبال باشد، یا آن طریقه ای که در آن نسبت به توحید و نبوت انبیاء ﷺ تصدیق باشد، یقیناً نتیجه مقایسه چنین است که) این قبیل اشخاص (که طریقه آنها اکنون در آخرت ذکر گردید) از نظر منزل و مکان (که به طور سزا به آنها خواهد رسید) بسیار بد می باشد (زیرا آن مکان دوزخ است) و (در دنیا) از راه راست نیز بسیار دور می باشند (اشاره به این است که شما دارید به ما

می‌خندید، در صورتی که طریقه شما قابل استهزا است، زیرا همه این خصایل در شما وجود دارد، که یهودیان گوساله پرستی نمودند و نصارا حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام را خدا قرار دادند، سپس اختیارات خدا را به علما و مشایخ خویش سپردند، از اینجاست وقتی یهودیان از احکام یوم‌السبت تخلف نمودند، عذاب خدا بر آنها آمد، آنها بوزینه قرار داده شدند، و به تقاضای نصارا مائده آسمانی نازل شد، باز هم آنها ناسپاسی کردند بعد آنان بوزینه و خوک قرار داده شدند، سپس از گروه خاصی از آنها یاد آوری می‌شود که منافق بودند در جلوی مسلمانان، اسلام را اظهار می‌کردند و در نهان یهودی بودند (وقتی که آن منافق) ها پیش شما می‌آیند می‌گویند که ما ایمان آورده‌ایم در صورتی که (در مجلس مسلمانان) با کفر آمدند و با کفر برگشتند و خداوند خوب می‌داند، آنچه را آنها (در دل خویش) پنهان کرده‌اند (لذا نفاق آنها در پیشگاه خداوند به درد نمی‌خورد با بدترین سزای کفر رو برو خواهند شد).

معارف و مسایل

در جمله «أَكْثَرَكُمْ فَسِقُونَ» خدا در خطاب به یهود و نصارا به جای کل، اکثر را خارج از ایمان قرار داد، علتش این است که بعضی از آنها کسانی بودند که در هر حال مؤمن ماندند، تا زمانی که رسول خدا ﷺ مبعوث نشده بود تابع احکام تورات و انجیل بودند و به آنها ایمان داشتند، زمانی که آن حضرت ﷺ مبعوث گشت و قرآن نازل گردید به آن جناب ﷺ ایمان آورده تابع قرآن شدند. در تبلیغ و دعوت باید وضع و حال مخاطبین مراعات شود.

در اینجا در جمله «قُلْ هَلْ أَنْتُمْ» به صورت مثال وضع کسانی بیان گردید که خداوند بر آنها لعنت و غضب کرده بود و در حقیقت مصداق آن همین مخاطبان بودند، مقتضای مقام این بود که به خود آنها گفته می‌شد که شما چنین



و چنان هستید، اما قرآن مجید روش کلام را تغییر داده آن را به صورت مثالی بیان نمود، و در آن اسلوب خاصی از دعوت پیامبرانه ارائه داد که باید چنان عنوانی را برگزید که مخاطب ناراحت نشود.

و تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ^ط

و تو می بینی بسیاری از آنها را که می دوند بر گناه و ظلم و بر خوردن حرام
لبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۶۲﴾ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبُّنَّبِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ
بسیار کار بدی است که انجام می دهند. چرا منع نکردند آنها را درویشان و علما از

قَوْلِهِمُ الْأَثْمِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ^ط لِبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۶۳﴾

گفتن سخن گناه و خوردن حرام بسیار اعمال بدی است که انجام می دهند.

خلاصه تفسیر

تو از این (یهودی) ها بسیاری را چنین می بینی که دویده بر گناه (یعنی دروغ) و ظلم و خوردن (مال) حرام می افتند. این کار آنها حقیقتاً بد است (این وضعیت عوام بود سپس وضع خواص بیان می شود که) آنها را مشایخ و علما از گفتن سخن گناه (با وجود علم مسئله و اطلاع بر واقعه) چرا باز نمی دارند. واقعاً این عادت آنها بد است.

معارف و مسایل

وضع اسف بار یهود از نظر اخلاق

در نخستین آیه از آیات فوق، اُفت اخلاقی یهود و تباه کاری اعمال آنها بیان گردید، تا برای شنوندگان نصیحتی باشد که از این گونه کردار و اسباب آنها اجتناب ورزند.

اگر چه عموماً وضع یهود از این قرار بود، ولی بعضی از آنها مردمان خوبی بودند، قرآن کریم به خاطر استثنا کردن آنها لفظ کثیر را به کار برد؛ ظلم و تعدی و حرام خوری اگر چه در مفهوم لفظ «اثم» یعنی گناه شامل می‌باشد، ولی به خاطر روشن ساختن تباه‌کاری این دو نوع گناه و از بین رفتن آرامش و امنیت به وسیله آنها به‌طور ویژه جداگانه بیان گردیدند. (بحر محیط)

در «تفسیر روح المعانی» و غیره آمده است که قرآن با اختیار نمودن عنوان دویدن بر گناه راجع به اینها به این اشاره نمود که ایشان مجرمان عادی به این خصایل بد می‌باشند، و این اعمال بد ملکه راسخ آنها قرار گرفته در رگ و ریشه آنها جذب شده‌اند که بدون اراده، اینها به سوی آنها می‌دوند، از این معلوم شد که هر کاری را چه نیک یا بد که انسان به کثرت انجام دهد، به تدریج آن کار ملکه و عادت او قرار می‌گیرد، سپس برای آن با هیچ گونه مشقت و تکلیف مواجه نمی‌گردد، یهودیان در خصایل بد به این مرز رسیده بودند؛ جهت اظهار آن فرمود: «يَسَارِعُونَ فِي الْاِثْمِ» و هم‌چنین است وضع انبیا و اولیا در خصایل خوب چنان‌که قرآن کریم در این باره در آیه ۱۱۴ سوره آل عمران نیز می‌فرماید: «يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»

طریقه اصلاح اعمال

نسبت به اصلاح اعمال از همه بیشتر حضرات صوفیان کرام و اولیاء الله اهتمام می‌ورزند. ایشان این اصول مهم را از این‌گونه راهنمایی قرآنی اخذ نموده‌اند که هر اندازه انسان کارهای خوب و یا بدی را انجام دهد، در اصل انگیزه آنها همان ملکات نهانی و اخلاقی می‌باشند که طبیعت ثانوی انسان قرار می‌گیرند؛ بنابراین جهت جلوگیری از جرایم و اعمال بد از همان ملکات نهانی استفاده می‌کنند و آنها را اصلاح می‌نمایند، لذا تمام اعمال، خود به‌خود اصلاح



می‌گردند. مثلاً در قلب کسی حرص مال دنیا غلبه یافته‌است که در نتیجه آن اقدام به اخذ رشوه می‌نماید، ربا می‌خورد، و بر حسب فرصت دست به دزدی و راهزنی می‌زند حضرات صوفیان به‌جای معالجه هر یکی از اینها نسخه‌ای را به‌کار می‌گیرند که مبنای این مفاسد را از بین ببرد و آن است استحضار عدم پایداری دنیا و زهر آلود بودن عیش و عشرت آن.

هم‌چنین در دل کسی تکبر و غرور وجود داشته باشد و یا تحت تأثیر خشم قرار گرفته‌است و دیگران را توهین و تحقیر می‌نماید، با دوستان و همسایگان درگیر می‌شود، این حضرات نسخه استحضار فکر آخرت و پاسخ‌گویی به بارگاه خدا را برایش به‌کار می‌گیرند که در اثر آن این اعمال بد پایان می‌یابند.

خلاصه این‌که از این اشاره قرآنی چنین معلوم می‌شود که در وجود انسان مقداری ملکات هست که طبیعت ثانوی قرار می‌گیرند و اگر اینها ملکات خیر و خوبی باشند اعمال نیک خود به‌خود انجام می‌گیرند. هم‌چنین ملکات بد به طرف اعمال بد می‌دوانند برای اصلاح کامل لازم است این ملکات اصلاح گردند.

مسئولیت اعمال عوام بر عهده علماست.

در دومین آیه به علما و مشایخ یهود شدیداً هشدار گردید که چرا مردم را از اعمال بد باز نمی‌دارند؛ در این جا از قرآن دو لفظ به‌کار رفته است یکی: «رَبَّيُّونَ» که به اهل الله یعنی عابدان و زاهدان ترجمه می‌شود و در عرف به آنها درویش، مرشد، و شیخ می‌گویند. و دوم: لفظ «أَحْبَارَ» فرمود که به علمای یهود «احبار» گفته می‌شد. از این معلوم شد که مسئولیت اصلی امر به معروف و نهی از منکر بر عهده این دو گروه است: یکی مشایخ دوم علما. بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از «رَبَّيُّونَ» علمایی هستند که از طرف دولت مأمور و مقتدر

باشند و مراد از «أَخْبَار» عموم علما هستند.

پس در این صورت مسئولیت جلوگیری از جرایم به عهده حکام و علما هر دو می باشد چنان که در بعضی آیات دیگر نسبت به این مسأله تصریح شده است.

هشدار برای علما و مشایخ

در پایان آیه فرمود: «لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» یعنی این بسیار بدترین عادت علما و مشایخ است که از وظیفه مقرر امر به معروف و نهی از منکر که به دوش آنها گذاشته، دست بردارند و ملت را ببینند که دارد روی به هلاکت می رود و جلوی آنها را نگیرند.

علمای مفسرین فرموده اند: که در آخر نخستین آیه که در آن یادی از اشتباهات عوام آمده بود فرمود: «لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و در پایان آیه دوم که در آن بحثی از اشتباهات علما و مشایخ آمده است فرمود: «لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» در اینجا شاید اشاره ای به این باشد که رویه اشتباه علما و مشایخ آنها این است که آنان می دانند که اگر ما آنها را از کارهای زشت باز داریم به صحبت ما گوش فرا داده از آن باز می آیند ولی با وجود این به خاطر طمع دنیا که تحفه و هدایا و نذر و نیاز را از ما قطع می نمایند و یا از ما بد عقیده می شوند بنابر این در قلوب این علما و مشایخ داعیه حمایت حق پدید نمی آید، پس این عمل، از اعمال بد آن زشت کاران خیلی شدیدتر است.

حاصل آن این که قوم و ملتی که افراد آن در جرایم و گناهها مبتلا باشند و علما و مشایخ آنها بدانند که اگر ما آنها را باز داریم باز می آیند؛ پس در این صورت اگر آنها به خاطر طمع دنیا و یا احساس خطری از آن جرایم و گناهها جلوگیری نمایند پس جرم آنها از جرم مجرمان اصلی شدیدتر می باشد، بنابر این حضرت عبدالله بن عباس فرموده است: که برای علما و مشایخ از این آیه



هشدارى شديدتر در قرآن نيامده است.

امام التفسير حضرت ضحاک فرموده است که: به نظر من اين آيه براى
 علما و مشايخ بيشتتر خطرناک است. (ابن جرير و ابن کثير)
 علّتش اين است که از روى اين آيه، جرم آنها از تمام جرايم دزدان،
 راهزنان و هر نوع بدکاران شديدتر مى باشد. (العياذ بالله)

اما توجه داشته باشيد که اين شدّت و وعيد در صورتى است که علما و
 مشايخ تخمين زده باشند که به صحبت آنان گوش فرا داده و پذيرفته مى شود اما
 در جايى که بنا بر قرآين و تجربه گمان غالب چنين باشد که کسى به سخن آنها
 گوش فرا نمى دهد؛ بلکه در قبال اين، به آنها اذيت و آزار رسانيده مى شود پس
 در چنين صورت، حکم شرع از اين قرار است که مسئوليت از عهده آنها ساقط
 مى باشد.

ولى باز هم افضل و بهتر همين است که چه کسى قبول بکند و يا نکند
 آنها انجام وظيفه نمايند و به ملامت و ايدارسانى کسى توجه نمايند چنان که
 صفات مجاهدين مقبول خدا در چند آيه، گذشته است: «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»
 يعنى ايشان در راه خدا و اظهار حق از هيچ ملامت گرى باکى ندارند.

خلاصه اين که هر کجا که گمان غالب بر اين باشد که سخن شنيده و
 پذيرفته مى شود بر علما و مشايخ نه تنها بر آنها بلکه بر هرکسى که بداند که اين
 جرم و گناه است فرض است که در حدّ توان خويش جهت جلوگيرى از گناه
 بکوشد چه به دست و چه به زبان يا حدّ اقل به نفرت قلب و روگردانى، و هر
 کجا که گمان غالب بر اين باشد که سخن کسى شنيده و پذيرفته نمى شود و يا
 که عليه نصيحت گر دشمنى و عداوت شعله ور مى شود پس در چنين صورتى
 جلوگيرى و بازداشت فرض نمى باشد ولى باز هم بهتر و افضل خواهد شد. اين
 بحث مفصّل در ارتباط به امر به معروف و نهى از منکر از احاديث صحيح
 مستفاد مى شود در ضمن عمل بر اعمال نيك و اجتناب از اعمال بد، فريضة

راهنمایی دیگران به کار نیک و باز داشتن از کار زشت را اسلام بر دوش عموم مسلمین به ویژه علما و مشایخ گذاشته چنان قوانین طلایی جهت پدید آوردن امن و امان در دنیا مقرر نموده است که با عمل به آنها تمام ملت به آسانی می تواند از تمام مفساد و پلیدی ها پاک گردد.

طریقه اصلاح امت

در قرون اوّل و مابعد اسلام، زمانی که بر این اصول عمل می شد، تمام ملت مسلمان از نظر علم و عمل، اخلاق و کردار در تمام جهان سربلند و ممتاز بود و از روزی که مسلمانان از انجام این وظیفه غفلت ورزیدند و جلوگیری از جرایم را وظیفه دولت و پلیس آن دانسته، از مردم جدا نشستند. نتیجه اش همان شد که امروز در هر جا مشاهده می گردد که مادر و پدر و تمام افراد خانواده متدین و پایبند شرع می باشند ولی فرزند و بستگان برعکس آن هستند. جهت اندیشه و فکر آنها به سوی دیگر می باشد، و روش های عمل نیز جداست لذا برای اصلاح اجتماع ملت در قرآن و حدیث به طور ویژه بر روش «امر بالمعروف و نهی عن المنکر» تأکید شده است، این کار را قرآن از ویژگیهای امت محمدی شمرده است، و تخلف از آن را سخت ترین گناه و مستوجب عذاب قرار داده است.

در حدیثی رسول خدا ﷺ فرموده است که هرگاه در قومی گناه انجام گیرد و کسی در آن قوم باشد و جلوی آنها را از آن گناه نگیرد، پس نزدیک است که خداوند بر همه آنها عذاب نازل بفرماید. (بحر محیط)

وعید بر عدم اظهار نفرت بر گناهان



مالک بن دینار فرموده است که: خداوند در منطقه‌ای به فرشتگانش دستور داد که فلان روستا را ویران کنید، آنان عرض کردند که در آنجا فلان بنده عبادت‌گزار تو سکونت دارد دستور رسید که به او نیز عذاب بچشانید، زیرا که با مشاهده گناهها و نافرمانیهای ما ناراحت نشده و صورتش متغیر نشد. خداوند به حضرت یوشع بن نون عَلَيْهِ السَّلَام وحی نازل فرمود که صد هزار نفر از قوم تو به وسیله عذاب هلاک خواهد شد که از آن جمع چهل هزار نفر مردمانی نیک می‌باشند و شصت هزار نفر مردمان بدکار. حضرت یوشع عَلَيْهِ السَّلَام عرض نمود که خداوند اعلت هلاکت بدکاران که مشخص است، اما نیکان چرا هلاک می‌شوند؟ خداوند فرمود که: این نیکان با آن بدان روابط دوستانه داشتند؛ در خورد و نوش و خنده و شوخی با آنها شراکت داشتند با مشاهده گناهان و نافرمانیهای من گاهی گره در صورت‌شان نمی‌آمد. (همه این روایات از بحر محیط منقول اند).

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا

یهودیان می‌گویند که دست خدا بند شده است، دستهای آنها بندشوند و لعنت باد بر آنها

بِمَا قَالُوا ۚ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ ۖ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ۚ وَلَيَزِيدَنَّ

براین گفتار، بلکه هر دو دست او بازاند خرج می‌کند به هر نحوی که بخواهد و اضافه می‌شود

كَثِيرًا مِّنْهُمْ ۖ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۚ وَ

برای بسیاری از آنها از کلامی که نازل شده به سوی تو از رب تو شرارت و انکار و

الْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ ۚ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۚ كُلَّمَا وَقَدُوا نَارًا

انداخته‌ایم ما بین آنها دشمنی و کینه تا روز قیامت هرگاه آتش روشن می‌کنند

لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ ۚ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا ۚ وَاللَّهُ

برای جنگ خداوند آن را خاموش می‌کند و می‌دوند در ملک فساد انجام‌دهنده، و خدا

لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا

نمی‌پسندد فسادکاران را. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند و می‌ترسیدند دور می‌کردیم

عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا

از آنها بدیهای آنها را و داخل می‌کردیم آنها را در باغهای نعمت. و اگر آنها بر یا می‌داشتند

التَّوْرَةَ وَمَا أَنْزَلْنَا مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ

تورات و انجیل را و آنچه را نازل شده بر آنها از رب آنها می‌خوردند از بالای سر خود و از زیر

أَزْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

پاهای خود، بعضی از آنها راست‌اند، و بسیاری از آنها کارهای بد انجام می‌دهند.

يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

ای رسول برسان آنچه را بر تو نازل شده از پروردگارت و اگر چنین نکردی پس تو هیچ

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي

نرسانده‌ای پیام او را، و خداوند ترا نجات می‌دهد از مردم، یقیناً خدا راه نشان نمی‌دهد

الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾

قوم کافران را

ربط آیات

در آیات گذشته برخی از احوال یهود مذکور بود؛ سپس در این آیات

بعضی از احوال دیگر آنها بیان می‌گردد که واقعه آن از این قرار است که: نباش

بن قیس و فخاص رئیس یهودیان قینقاع نسبت به حق تعالی کلمات

گستاخانه‌ای چون بخیل و غیره به کار بردند که بیانش می‌آید، بنابراین، آیه

بعدی نازل گردید. (کذا فی اللباب بروایة الطبرانی عن ابن عباس و بروایة ابی الشیح عنه)



خلاصه تفسیر

یهودیان گفتند که دست خدا بند شده است (یعنی معاذالله دارد بخیلی می‌کند، در حقیقت) دستهای آنها بند است (که فی الواقع به عیب بخیلی مبتلا هستند، و بر خدا عیب می‌گیرند) و بنابراین گفته خود، از رحمت (الهی) دور کرده شدند (که تأثیر آن در این جهان نذلت، حبس، قتل و غیره شد و در آخرت عذاب جهنم، حاشا و کلاً که در خداوند متعال چنین احتمالی باشد) بلکه هر دو دست او بازند (یعنی بسیار جواد و کریم است ولی چون حکیم هست لذا) بهر نحوی که بخواهد خرج می‌کند (پس تنگی که بر یهود بود مبنی بر حکمتی است که هدف چشانیدن و بال کفر به آنها بود نه این‌که علت آن بخل باشد) و (وضع کفر و سرکشی یهود این است که آنها موفق نمی‌گردند که مثلاً بطلان قول خود را با دلیل بشنوند و توبه کنند، بلکه) مطالبی که از جانب پروردگارت بر تو نازل می‌شود موجب سرکشی و کفر بیشتر بعضی از آنها قرار می‌گیرد (بدین شکل که آنها از این هم انکار می‌ورزند که مقدار کفر و طغیانی که قبلاً داشتند اکنون بر آنها افزوده شد) و (لعنتی که در اثر کفر آنها واقع شده بود یکی از آثار آن این است که) ما بین آنها (درباره دین) تا قیامت عداوت و بغض انداختیم (چنان‌که بین آنها فرقهای مختلفی هست، و هر یکی دشمن دیگری است که در اثر بغض و عداوت با همدیگر) هر گاه بخواهند آتش جنگ (با مسلمانان) را برافروزند (یعنی تصمیم به جنگ بگیرند) خداوند آن را خاموش می‌کند (یعنی مرعوب می‌گردند، یا جنگ نموده سرکوب می‌شوند، یا در اثر اختلاف با همدیگر یکپارچه نمی‌شوند) و (چون از جنگ باز می‌مانند دشمنی خود را به شکل دیگری ابراز می‌نمایند که به صورت مخفی) در کشور فساد برپا می‌کنند (مانند تحریک نمودن نومسلمانان، روشن و خاموش کردن جنگ، بازداشتن مردم از اسلام با رساندن مطالب تحریف شده تورات به کوش آنها) و خداوند (چون) مفسدان را دوست نمی‌دارد (بلکه با آنها بغض به کار می‌گیرد، بنابراین آنها به سزای کامل فساد خود چه در دنیا و چه در آخرت خواهند

رسید).

و اگر این اهل کتاب (یهود و نصارا بر امور حقه‌ای، که منکر آنها هستند مانند رسالت محمدی و حقانیت قرآن) ایمان می‌آوردند و (از اموری که کفر و معصیت بودن آنها توسط رسول خدا ﷺ اعلام شده‌است) تقوا (و پرهیز) می‌گزیدند ما حتماً تمام بدیهای (گذشته) آنها را (از قبیل کفر و شرک و معاصی که شامل همه اقوال و احوال می‌باشند) عفو می‌کردیم و (عفو نموده) حتماً در باغهای امن (و آسایش بهشت آنها) داخل می‌کردیم (اینها برکات اخروی هستند) و اگر آنها (ایمان و تقوا را اختیار می‌کردند که می‌توان آن را به عنوان دیگر گفت) به تورات و انجیل و کتابی که (اکنون) از طرف پروردگارشان در نزد آنها (توسط رسول خدا ﷺ یعنی قرآن) فرستاده شده پایبند می‌بودند (یعنی بر آنچه در آنها برای عمل نوشته شده عمل می‌کردند، در این تصدیق به رسالت آمد و احکام محرّف و منسوخ خارج شدند، زیرا مجموعه این کتب، عمل بر آنها را نگفته، بلکه از عمل به آنها منع کرده‌اند) پس اینها از بالای سر خود (در اثر باریدن آب از آسمان) و از پایین (یعنی محصولات کشاورزی زمین) کاملاً با فراغت می‌خوردند (این یاد آوری از برکات دنیوی ایمان بود، اما بر کفر اصرار ورزیدند، بنابراین در تکنمایی گرفتار شدند که در اثر آن بعضی نسبت به حق تعالی کلمات گستاخانه بخل را به کار بردند، ولی باز هم همه یهود و نصارا با هم برابر نیستند چنان‌که) گروهی از آنها بر راه راست قرار گرفته‌اند (مانند حضرت عبدالله بن سلام و رفقای او از یهود و حضرت نجاشی و همراهانش از نصارا، اما اینها اندک‌اند) و بیشتر آنها کسانی هستند که کردارشان بد است (زیرا بدتر از کفر و شرک چه کرداری می‌تواند باشد) یا رسول الله! آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) برسان و اگر (به فرض محال) چنین نکردی پس (چنین فهمیده می‌شود که) تو پیام خداوندی را نرسانیده‌ای (زیرا این همه فرض است، پس چنان‌که از اخفای کل، این فریضه فوت می‌گردد هم‌چنین از اخفای بعضی نیز این فریضه فوت خواهد شد) و (در باب تبلیغ از کفار هراسان نباش زیرا) خداوند تو را از مردم (یعنی از این‌که در



برابر تو قرار گرفته تو را قتل و هلاک کنند) محفوظ نگه می دارد (و) یقیناً خداوند کفّار را (جهت قتل و هلاک کردن به سوی تو) راه نشان نمی دهد.

معارف و مسایل

پاسخی به گستاخی یهود

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ» در این آیه سنگین ترین جرم و بدترین کلمه از یهود این بیان گردید که آن بدبختها می گفتند (معاذالله) خداوند تنگدست شده است، واقعه چنین اتفاق افتاد که خداوند به یهودیان ثروت و مال عنایت فرموده بود؛ ولی هنگامی که رسول خدا ﷺ به مدینه تشریف آورد و دعوت او به آنها رسید، آن ظالمان از ترس این که مبدا سرداری قومی و نذر و نیازهای مرسوم جاهلی از آنها گرفته شود از پذیرش دعوت حق روی برگردانیدند و سر مخالفت با رسول خدا ﷺ را پیش گرفتند. در کيفر به آن خداوند دنیا را بر آنها تنگ کرد و آنها تنگدست شدند، بنا بر این از زبان آن ناصالحان کلمات گستاخانه ای بیرون آمد که (معاذالله) در خزانه الهی کم و کاستی آمده است و یا خداوند راه بخیلی را برگزیده است. در پاسخ به آن در این آیه فرمود که دستهای آنها بسته اند و بر آنها لعنت شده است که تأثیر آن در آخرت به صورت عذاب و در دنیا به ذلت و رسوایی نمودار خواهد شد. دستهای خدا برای همیشه بازند. جود و سخای او برای همیشه برقرار خواهد ماند؛ اما همانطوری که او غنی و صاحب وسعت هست حکیم هم هست و به مقتضای حکمت انفاق می فرماید، برای کسی که مناسب بداند وسعت عنایت می کند و برای دیگری که مناسب بداند تنگی می آورد و او را تنگدست می کند. سپس فرمود که اینها مردمان سرکشی هستند، به جای این که از بیّنات نازل شده قرآنی استفاده ببرند کفر و انکار بیشتر شدت می گیرد، و خداوند به خاطر نجات

مسلمانان از شرارت آنها بین فرقه‌های آنان اختلاف شدیدی ایجاد نموده‌است که در اثر آن نمی‌توانند علیه مسلمانان آشکارا اعلام جنگ کنند و نمی‌توانند زیر پرده تدبیری به کار ببرند؛ در «كَلِمًا أَوْ قَدْوًا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَافًا لِلَّهِ» به ظاهر ناکامیابی در جنگ، و در «وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» ناکامیابی تدبیر مخفی آمده‌است.

عمل کامل بر احکام الهی موجب برکات دنیوی نیز هست در آیه شماره ۶۴ به یهود هشدار گردیده‌است که آنها از هدایات تورات و انجیل و فرامین انبیاء عليهم السلام استفاده‌ای نبردند، در حرص دنیا مبتلا گردیده از همه فراموش شدند؛ در نتیجه در این جهان شکار تنگدستی شدند؛ ولی اگر اکنون هم راه ایمان و خدا ترسی را برگزینند ما همه گناههای گذشته آنها را عفو خواهیم کرد، و به آنها باغهای پر نعمت عنایت خواهیم کرد.

عمل کامل بر احکام الهی چگونه می‌شود؟

«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ» در این آیه از همان ایمان و خداترسی قدری با تفصیل بحث شده‌است، و بر برگزیدن آنها وعده برکات دنیوی، آرامش و راحت، در آیه ماقبل داده شده بود که تفصیل آن از این قرار است که بر تورات و انجیل و آخرین کتاب نازل شده، یعنی قرآن مجید عامل و پایبند باشند، در اینجا به جای عمل کردن لفظ «اقامت» یعنی قایم کردن به کار برده شده‌است؛ مرادش این است که عمل کامل و درست بر تعالیم آنها زمانی میسر می‌گردد که نه در آنها کم و کاستی باشد و نه امور اضافی، همانگونه که زبانه ترازو زمانی راست و میزان گفته می‌شود که به هیچ طرفی متمایل نباشد، راست بایستد.

حاصل آن این‌که اگر امروز هم یهود بر هدایات تورات و انجیل و قرآن کریم ایمان بیاورند و بر آنها طبق هدایات کاملاً عمل کنند به گونه‌ای که در عمل نه کوتاهی باشد و نه غلو و زیاده‌روی که از طرف خود چیزهای خودساخته را



در دین شامل کنند؛ پس مستحق نعمتهای موعود آخرت خواهند شد و در این جهان نیز درهای رزق بر آنها گشاده می‌گردند، که از بالا رزق بیارد و از زمین فواره نماید. مراد از بالا و پایین ظاهراً این است که رزق به صورت متداوم و آسان به آنها عطا می‌گردد. (تفسیر کبیر)

در آیه قبل تنها از نعمتهای آخرت وعده‌ای آمده بود، در این آیه وعده آرامش و راحتی دنیا با تفصیل بیان گردیده است، شاید علتش این است که انگیزه بد عملی یهود و تأویل و تحریف در احکام تورات و انجیل، دنیاپرستی و حرص مال بود، و این آن آفتی بود که آنها را باوجود مشاهده آیات بیّنات قرآن کریم و رسول کریم ﷺ از اطاعت آنها باز داشته بود، از این هراس داشتند که اگر ما مسلمان شویم، این سرداری ما از دست می‌رود، و نذر و نیازی که بنابه پیشوای مذهبی بودن ما به ما می‌رسید متوقف می‌ماند. خداوند جهت دفع این وسوسه آنها چنین وعده فرمود که اگر آنها درست ایمان و عمل صالح اختیار نمایند، در راحتی و آرامش دنیوی آنها نیز هیچگونه خللی وارد نخواهد شد؛ بلکه افزایش خواهد یافت.

پاسخ به یک شبهه

از این تفصیل این نیز معلوم گردید که این وعده ویژه‌ای آن یهودیانی بود که در عهد آن حضرت ﷺ موجود و مخاطب او بودند، و اگر آنها این احکام را می‌پذیرفتند در این جهان نیز به آنها هر نوع نعمت و راحتی اعطا می‌شد، و کسانی که در این وقت ایمان و عمل صالح را برگزیدند این نعمتها کاملاً به آنها اعطا گردید؛ مانند نجاشی پادشاه حبشه و عبدالله بن سلام رضی الله عنهما؛ لذا این مستلزم آن نیست که هر کسی که پایبند ایمان و عمل صالح باشد در این جهان درهای رزق بر او گشاده گردند و کسی که چنین نباشد او تنگدست و نادار قرار

می‌گیرد؛ زیرا هدف در اینجا بیان نمودن قاعده و ضابطه عمومی نیست؛ بلکه با گروه خاصی با در نظر گرفتن اوضاع خاص آنها این وعده داده شده است. آری بر ایمان و عمل صالح وعده حیات طیبه و زندگی پاکیزه به صورت قانون کلی و ضابطه عمومی داده شده است ولی آن گاهی به صورت وسعت رزق میسر می‌گردد و گاهی با تنگدستی حاصل می‌شود؛ چنان‌که احوال انبیاء علیهم‌السلام و اولیا شاهد این مدعا می‌باشند که برای همه به صورت مداوم وسعت رزق اعطا نگردید، اما زندگی پاکیزه به همه اعطا گردید.

در پایان آیه به مقتضای عدل و انصاف چنین فرمود که آنچه کجروی و بدکاری‌ای که از یهود ذکر گردید، این وضعیت همه یهودیان نیست؛ بلکه «بِسْمِ أُمَّةٍ مُّقْتَصِدَةٍ» گروه کوچکی از آنها بر راه راست استوار هستند؛ البته بیشتر آنها بدکار و بدعمل می‌باشند.

مراد از کسانی که بر راه راست استوارند آنها هستند که قبلاً یهود و یا نصرانی بودند؛ سپس به قرآن و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایمان آوردند. در این دو آیه و دو رکوع قبل کجروی و گمراهی یهود و نصارا و ضدیت و عناد آنها و تدابیر مخالف آنان با اسلام بیان گردید.

نسبت به تبلیغ تأکید و تسلی آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

امکان داشت بنابه مقتضای طبع بشری در اثر مأیوسی، آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تبلیغ رسالت کاهشی پدید آید، و یا این‌که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بی‌باکانه بدون توجه به دشمنی و مخالفت و ایذای آنها، در تبلیغ رسالت سرگرم باشد، و در نتیجه با تکالیف و مشقت از دست دشمنان مواجه گردد.

بنابر این در آیه سوم از یک طرف به آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این حکم اکبر صادر گردید که همه آنچه را از طرف خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان، چه



کسی از آن خوشحال باشد و یا ناراضی و چه بپذیرد و یا مخالفت کند. از طرف دیگر به رسول الله ﷺ مرّده داده اطمینان بخشید که در ارتباط با تبلیغ رسالت، کفار نمی‌توانند کوچکترین ضرری به تو برسانند، خداوند خودش نگهبان شماست.

در این آیه این جمله قابل توجه است «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» مراد از آن این‌که اگر یک دستوری از دستورات الهی را به امت تبلیغ نکردی از عهده مسئولیت پیامبری خود سبکدوش نخواهی شد، از اینجا بود که رسول خدا ﷺ در انجام این وظیفه تمام نیروی خود را صرف نموده از پاننشست، و در سخنرانی معروف حجة الوداع که از یک جهت آیین و قانون اسلام بود و از جهت دیگر آخرین وصیت پیامبر رؤف و رحیم و مشفق و مهربان‌تر از مادر و پدر بود فرمود:

نصیحتی از آن حضرت ﷺ در حجة الوداع

در این خطبه آن حضرت ﷺ در جمع عظیمی از صحابه کرام بعد از ایراد هدایات مهم از جمع حاضرین سؤال نمود: «الْأَهْلُ بَلَّغْتُ» که آیا دین را به شما رساندم؟ صحابه کرام اقرار نمودند که کاملاً رسانیده‌ای سپس فرمود بر این گواه باشید، و نیز ضمناً فرمود: «فلیبلغ الشاهد الغائب» حاضرین در جلسه سخن مرا به غایبان برسانند و غایبان شامل کسانی هستند که در آن زمان موجود بودند؛ ولی در جلسه حضور نداشتند، و نیز شامل کسانی بودند که هنوز متولد نشده بودند که راه رساندن پیغام به آنها نشر و اشاعه علم دین بود که اصحاب کرام و تابعین با جدّیت تمام آن را انجام دادند.

در اثر آن بود که اصحاب کرام رضی الله عنهم در عموم احوال فرامین و کلمات رسول خدا ﷺ را امانت سنگینی قرار داده در حدّ توان خود کوشیدند تا هیچ

سخن از آنچه از زبان رسول خدا ﷺ شنیده‌اند فرو گذاشته نشده و به امت ابلاغ گردد، و اگر کسی گاهی بنابه سبب خاص و مجبوری حدیثی را به مردم بیان نکرده‌است اما قبل از مرگ آن را در جلوی چند نفر بیان نموده تا از عهده این امانت تبلیغ سبکدوش گردد.

در صحیح بخاری واقعه‌ای از این قبیل نسبت به حدیثی از حضرت معاذ رضی الله عنه منقول است که آن را قبل از موت بیان فرموده‌است تا در اثر عدم ابلاغ این بار امانت گنهکار نگردد.

در جمله دیگر آیه «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» مژده‌ای است که دشمن باوجود هزارها مخالفت نمی‌تواند کوچکترین ضرری به تو برساند.

در حدیث آمده‌است که قبل از نزول این آیه چند صحابه همیشه جهت نگهداری در معیت رسول خدا ﷺ بودند، و در سفر و حضر از او نگهداری می‌کردند پس از نزول این آیه آن حضرت صلی الله علیه و آله آنها را اجازه داد تا بروند زیرا اکنون به نگهداری و محافظت نیازی باقی نمانده بود و خداوند خود این کار را به عهده گرفت.

در حدیثی از حضرت حسن روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که وظیفه تبلیغ احکام رسالت به من محوّل گردید، بیم بزرگی از آن در دلم نشست که از هر طرف مردم مرا تکذیب نموده مخالفت خواهند کرد ولی زمانی که این آیه نازل گردید آرامش و اطمینانی به من دست داد. (تفسیر کبیر)

لذا پس از نزول این آیه، کسی مجالی نداشت که در برابر تبلیغ رسالت بتواند کوچکترین ضرری را به آن حضرت صلی الله علیه و آله برساند، رسیدن مشقت کوچکی به طه . مراضی در میدان جنگ و جهاد با این منافات ندارد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ

بگوای اهل کتاب شما بر هیچ راهی نیستید تا به پا ندارید تورات و

الْأَنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ ۖ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ
 انجیل را و آنچه را بر شما نازل شده از طرف رب شما و افزون می‌گردد برای بسیاری از آنها
 مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا ۖ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
 از آن کلامی که نازل شده به سوی تو از رب تو شرارت و کفرشان پس تأسف نخور بر قوم
 الْكُفْرِينَ ﴿٦٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى
 کافر. یقیناً کسانی که مسلمان هستند و کسانی که یهودند و فرقه صابی و نصارا
 مَن آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
 هرکسی که ایمان بیاورد به خدا و روز قیامت و انجام دهد کار نیک نه بر آنها ترسی هست
 وَ لَا هُمْ يَخْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

نه آنها غمگین می‌شوند.

ربط آیات

در آیات فوق ترغیب اهل کتاب به سوی اسلام آمده بود، در آینه بی‌ارزش بودن و عدم کفایت طریقه آنها را که مدعی حقانیتش بودند، بیان نموده اظهار می‌دارد که نجات، موقوف بر اسلام است. و پس از آن در صورت مصرّ بودن آنها بر کفر، تسلی آن حضرت ﷺ بیان می‌شود و در میان بنا به مناسبت و ضرورت خاصی مضمون تبلیغ بیان گردید.

خلاصه تفسیر

تو (به این یهود و نصاری) بگو: که ای اهل کتاب! برای شما هیچ راهی نیست (زیرا قرار گرفتن بر راه غیر مقبول مانند بی‌راهی است) تا وقتی که به تورات و انجیل و کتابی که (اکنون) در نزد شما (توسط رسول خدا ﷺ) از طرف رب شما فرستاده شده است (یعنی قرآن) کاملاً پاینده نباشید (معنی و ترغیب و برکت آن در

بالا نگریدید (است) و (ای محمد ﷺ) چون بیشتر آنها در تعصب مذموم الودد هستند بنابراین (این) لازماً مطالبی که از سوی پروردگارت به نزد تو فرستاده می شود موجب سرکشی و ترقی کفر بعضی ها قرار می گیرد (و امکان دارد روی این تو رنجیده خاطر باشی ولی چون معلوم گردید که اینها متعصب هستند) پس تو بر (این وضع) آن کفار تأسف نخور، یقینی است که هر کسی از یهود و فرقه صائین و نصارا به (ذات و صفات) خدا و روز قیامت یقین داشته باشد و عمل نیک (موافق به قانون شرع) انجام دهد (در آخرت) بر آنها نه خطری هست و نه آنها اندوهگین می شوند.

معارف و مسایل

هدایت اهل کتاب به پیروی از شریعت الهی

در نخستین آیه به اهل کتاب، یهود و نصارا در ارتباط با پیروی از شریعت الهی به این عنوان هدایت گردید که: اگر شما بر احکام شرع پایبند نشدید پس شما بر هیچ راهی پایبند نیستید. مقصود این که بدون پایبندی به شرع اسلام همه کمالات و کردار شما ضایع است؛ خداوند یک کمال فطری برای شما این را عنایت فرموده است که از فرزندان پیامبران می باشید. دیگر این که علمی تورات و انجیل نیز در شما موجود است؛ بسیاری از شما درویش صفت هم هست که مجاهدات و ریاضت هایی انجام می دهند. ارزش همه اینها در نزد خدا فقط وابسته به این است که شما از شرع الهی اتباع نمایید، و بدون این، نه فضیلت نسبی بدرد می خورد و نه تحقیقات علمی موجب نجات شما قرار می گیرند و نه مجاهدات و ریاضت کشی های شما.

در این فرمان به مسلمانان نیز هدایت گردید که هیچ درویش منشی، سلوک، طریقت، مجاهدات و ریاضت، کشف و الهام وسیله برتری در نزد خدا و موجب نجات قرار نمی گیرند تا وقتی پایبند کامل شرع مقدس اسلام نباشند.



در این آیه جهت اتباع به شریعت الهی به اتباع از سه چیز هدایت گردید: نخست تورات؛ دوم انجیل؛ که قبلاً برای یهود و نصاری نازل شده بودند؛ سوم «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» یعنی آنچه از طرف ربّ پیش شما فرستاده شده است عموم مفسرین صحابه و تابعین بر این اجماع دارند که مراد از آن قرآن است که توسط رسول خدا ﷺ برای امت دعوت که شامل یهود و نصاری هم می باشد نازل شده است؛ لذا معنی آیه چنین است که تا وقتی که شما بر تورات و انجیل و احکام نازل شده در قرآن، کامل و درست عمل نکنید هیچ کمال نسبی و علمی از شما در نزد خداوند مقبول و معتبر نخواهد شد.

در اینجا این امر قابل توجه و اندیشه است که بجای ذکر مختصر قرآن مانند تورات و انجیل جمله طویل «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» بکار رفته است در این چه حکمتی وجود دارد؟ امکان دارد در آن اشاره به مضمون آن حدیث باشد که در آن رسول خدا ﷺ فرمود: همانطوری که خزانه علم و حکمت قرآن به من عنایت گردیده است هم چنین علوم و معارف دیگری نیز به من اعطا شده است که می توان آن را از جهتی توضیح و تشریحی برای قرآن گفت، عین الفاظ حدیث را ملاحظه فرمایید:

«الانی اوتیت القرآن و مثله معه الا یوشک رجل شعبان علی اریکته یقول علیکم بهنا. القرآن فما وجدتم فیہ من حلال فاحلوه و ما وجدتم فیہ من حرام فحرّموه و ان ما حرم رسول الله» كما حرم الله، متوجه باشید که قرآن به من اعطا گردیده و مثل آن از علوم دیگر نیز به من اعطا شده است چنین نباشد که در آینده کسی با شکم سیر و راحت بگوید که قرآن تنها برای شما کافی است که حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید در صورتی که حقیقت از این قرار است که چیزی را که رسول خدا ﷺ حرام قرار داد مانند آن است که خداوند حرام قرار داده است. (ابوداؤد، ابن

احکام سه گانه

خود قرآن نیز شاهد این مطلب است چنانکه در آیه ۳ از سوره تحریم می‌گوید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» یعنی رسول خدا ﷺ از طرف خود چیزی نمی‌گوید آنچه می‌گوید همه از جانب خدا وحی می‌شود، و در جایی که رسول خدا ﷺ بنا بر اجتهاد خویش یا قیاس چیزی بگوید و سپس وحی برخلاف آن نازل نگردد، آن قیاس و اجتهاد نیز حکماً وحی محسوب می‌شود.

خلاصه این که احکامی که آن حضرت ﷺ برای امت بیان فرموده است یک قسم آنست که در قرآن بصراحت آمده است. دوم آنست که ذکر آن به صراحت در قرآن وارد نشد بلکه جداگانه آن بر رسول خدا ﷺ بوسیله وحی غیر متلو نازل شده است. سوم آنکه آن حضرت ﷺ بوسیله اجتهاد خویش یا قیاس آن را بیان نموده و خداوند خلاف آن را نازل فرموده است که آن نیز در حکم وحی بحساب می‌آید. این هر سه نوع احکام واجب‌الاتباع و «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم» شامل آنها است.

شاید هدف در اینجا از بجای لفظ مختصر «قرآن» از آوردن این جمله طولانی «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم» اشاره به این باشد که اتباع از تمام آن احکام که بصراحت در قرآن ذکر شده و یا رسول خدا ﷺ دستور داده است لازم و واجب می‌باشد.

امر دیگری که در این، قابل توجه است این است که یهود و نصاری در آن به عمل بر تورات و انجیل و قرآن هر سه راهنمایی و هدایت شده‌اند در صورتی که بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر ناسخ‌اند انجیل بعضی احکام تورات را منسوخ کرده و قرآن بسیاری احکام تورات و انجیل هر دو را منسوخ کرده است. پس چگونه بر مجموعه هر سه تا میتوان عمل کرد.



جوابش روشن است که هر کتاب جدیدی بعضی احکام کتاب قدیمی را تغییر داد؛ عمل بر احکام جدید عوضی، عمل بر هر دو کتاب بحساب می آید، و عمل بر احکام منسوخ شده خلاف مقتضای هر دو کتاب است.

یک گونه تسلی خاطر برای آن حضرت ﷺ

در پایان جهت تسلی آن حضرت ﷺ فرمود: باوجود رعایت و عنایت ما با اهل کتاب، بسیاری از آنها کسانی هستند که از این عنایت ربانی استفاده نمی‌برند، بلکه کفر و عناد آنها رو به افزایش می‌باشد، لذا شما از این غمگین نباشید و بر این قبیل مردم تأسف نخورید.

ترغیب نمودن چهار گروه به سوی ایمان و عمل صالح و وعده آنها به نجات در آخرت

در آیه بعدی خداوند به چهار قوم خطاب نموده آنها را به ایمان و عمل صالح ترغیب نموده روی این به فلاح و پیروزی آخرت وعده نمود، از آن جمله نخستین گروه، «الَّذِينَ آمَنُوا» مسلمانان هستند؛ گروه دوم «الَّذِينَ هَادُوا» یهود؛ و گروه سوم «صَبِئُونَ» و چهارم «نَضْرَى» می‌باشند. سه گروه آنها یعنی مسلمانان، یهود و نصارای معروف هستند و در بیشتر مناطق جهان موجود می‌باشند اما قومی به نام صابئین یا صابئه تاکنون وجود ندارد؛ بنابر این در تعیین آنها اقوال علما و ائمه، مختلف می‌باشند. امام تفسیر، ابن کثیر بحواله قتاده قولی را چنین نقل کرده است که صابئین کسانی هستند که عبادت فرشتگان را بجا می‌آورند و بر خلاف قبله نماز می‌خوانند و کتاب آسمانی «زَبُور» را که بر حضرت داوود نازل شده بود تلاوت می‌کنند. از سیاق قرآن مجید بظاهر این تأیید می‌گردد که

در این از پیروان چهار کتاب آسمانی «تورات، انجیل، زبور و قرآن» یاد آوری شده است.

آیه ای شامل این مطلب به شماره ۶۲ با همین الفاظ در سوره بقره چنین گذشت: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصْرَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» در این بجز تقدیم و تأخیر بعضی الفاظ به مقتضای مقام فرق دیگری وجود ندارد.

اساس امتیاز در نزد خداوند بر عمل صالح می باشد

خلاصه مضمون هر دو آیه این است که در بارگاه خداوند امتیاز نسبی، وطنی و قومی، چیزی نیست، هر کسی که اطاعت کامل، اعتقاد و عمل صالح اختیار نماید، ولو این که در گذشته هر چه بوده است در پیشگاه ما مقبول است و از خدمات او قدردانی خواهد شد؛ و این بدیهی است که اطاعت کامل منحصر در مسلمان بودن است؛ زیرا هدایات آن در کتابهای گذشته تورات و انجیل نیز وجود دارند و قرآن مجید کلاً برای همین نازل گردیده است. لذا پس از نزول قرآن و بعثت خاتم الانبیاء بدون ایمان به قرآن و رسول خدا ﷺ عمل به اتباع تورات، انجیل و زبور نمی تواند صحیح قرار گیرد.

پس مقصود آیه این است که هر کسی از این اقوام مسلمان گردد، در آخرت مستحق نجات و ثواب خواهد شد. در این پاسخی به آن خیال هم هست که سرانجام این کفر، معصیت و شرارتهایی که تاکنون علیه اسلام و مسلمانان می کردند چه می شود؟ معلوم گردید که با مسلمان شدن تمام گناهها و اشتباهات گذشته آمرزیده می شوند و در آخرت نه اندیشه و فکری خواهند داشت و نه رنج و اندوهی دامنگیرشان خواهد گشت.

از ملاحظه مطلب فوق چنین معلوم می شود، در اینجا نباید یادی از



مسلمانان می‌شد زیرا آنان از مقام ایمان و اطاعتی که در این آیه مطلوب است برخوردارند در اینجا باید تنها از کسانی یاد آوری می‌شد که به این مقام دعوت می‌شوند؛ ولی در این، رویه خاصی که مشتمل بر ذکر مسلمانان نیز هست بلاغت و ویژه‌ای پدید آمده است، این به آن می‌ماند که حاکم یا پادشاهی در چنین موقعی بگوید که قانون ما عام است چه کسی موافق باشد یا مخالف هر کسی که از آن اطاعت و فرمانبرداری نماید مورد عنایت و انعام قرار می‌گیرد. بدیهی است که موافق دارد از قانون اطاعت می‌کند هدف گوش‌زد کردن مخالفین است؛ ولی ذکر موافق شامل این حکمت می‌باشد که عنایتی که ما با موافقین داریم بنابر خصوصیت نسب و ملیت آنها نیست بلکه مدار عنایت ما صفت اطاعت آنها است و اگر مخالفان هم اطاعت نمایند مستحق این لطف و عنایت خواهند شد امری که به این چهار گروه یاد شده هدایت گردیده است دارای سه جزء است: ایمان بالله، ایمان بالیوم الاخر و عمل صالح.

بدون ایمان به رسالت پیامبر اکرم ﷺ نجاتی نیست

بدیهی است که هدف در این آیه بیان تفصیل همه ایمانیات و عقاید اسلامی نیست و نه محل بیان آنهاست بلکه هدف ذکر چند عقاید اساسی و اشاره به تمام عقاید اسلامی و دعوت به سوی آنهاست و نه این لازم است که هر کجا در آیه‌ای ذکر از ایمان به میان می‌آید، همه تفصیل آن در آنجا ذکر گردند؛ لذا از عدم ذکر صریح ایمان بالرسول یا ایمان بالنبوة مجالی برای شبهه کسی که کمترین فهم و عقل و انصاف و دانشی، داشته باشد، نیست؛ بویژه وقتی که کل قرآن و صدها آیه از آن از تصریحات ایمان بالرسالت مملو هستند و در آنها بصراحت آمده است که بدون ایمان به فرامین رسول، نجاتی نیست و هیچ ایمان و عملی بدون آن مقبول و معتبر نمی‌باشد. ولی گروهی از ملحدین

که می‌خواهند بنحوی نظریات ناگوار خود را در قرآن جا بزنند و آنها در اثر عدم ذکر صریح رسالت در این آیه نظریه جدیدی ارائه داده‌اند که با تصریحات بی‌شمار قرآن و سنت قطعاً مخالف است، و آن عبارت است از این‌که هر کسی طبق مذهب خویش یهود، نصارای حتی هندو و بت‌پرست هم اگر فقط به خدا و روز قیامت ایمان آورده و عمل نیک انجام دهد می‌تواند مستحق نجات آخرت قرار گیرد، برای نجات اخروی لازم نیست وارد اسلام بشود.

کسانی را که خداوند موفق به تلاوت قرآن نموده و بر آن ایمان صحیح عنایت فرموده‌است با توجه به تصریحات قرآنی جهت رفع این شبهه نیاز به علم زیاد و نظری ندارند با مطالعه ترجمه اردوی (و فارسی) قرآن به سهولت و آسانی به اشتباه بودن این اندیشه پی خواهند برد، آیاتی چند به‌طور مثال تقدیم خدمت است، جایی که قرآن کریم ایمان مفصل را بیان فرموده‌است الفاظ آن در آخر سوره بقره بقرار زیراند:

كُلَّ امْنٍ بِاللّٰهِ وَ مَلٰٓئِكَتِهٖ وَ رُسُلِهٖ ^{لَا تَفَرَّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ} همه ایمان آوردند به خدا و فرشتگان و کتابان و رسولان او که فرقی بین آنها قایل نیستند. در تفصیلاتی که به‌طور واضح در این آیه بیان شده توضیح داده شده‌است که برای نجات تنها ایمان آوردن به یک یا چند رسول کافی نیست؛ بلکه ایمان آوردن بر همه آنان شرط است و اگر بر یکی از آنان ایمان نیاورد، ایمان او پیش خدا معتبر و مقبول نیست.

در آیه ۱۵۰ سوره نساء می‌فرماید:

«إِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَ يَرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيْلًا اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا»

«کسانی که به خدا و رسولان او انکار می‌ورزند، و می‌خواهند بین خدا و رسولان او تفریق و جدایی قایل شوند، که بر خدا ایمان



داشته باشند و به رسولان ایمان نیاورند، بخواهند که بین اسلام و کفر راه وسطی بیرون آورند به یاد داشته باشند که در حقیقت همه آنها کافراند.»

رسول خدا ﷺ فرموده است: «لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی» یعنی اگر موسی زنده می بود، بجز از اتباع من چاره ای نمی داشت.

بنابراین، گفتن کسی که هر کسی دارای هر مذهبی که بر مذهب خویش عمل کند، بدون ایمان به آن حضرت ﷺ و بدون مسلمان شدن می تواند جنت و فلاح آخرت را در یابد مخالفت صریحی با آیه مذکور قرآن کریم است.

علاوه بر این اگر هر مذهب و آیین چنان چیزی است که عمل بر آن در هر زمان بر نجات و فلاح کافی است، پس بعثت خاتم الانبیاء ﷺ و نزول قرآن بی فایده می نمود، و پس از یک شرع نازل کردن شرعی دیگر به چه معنی است؟ پیش از همه نخستین شریعت و کتابی را که رسولی می آورد همان کافی می شد؛ چه نیازی می داشت که رسولان دیگر و شرایع و کتابهای دیگر بیابند؟! حد اکثر وجود کسانی کافی می بود که از آن شریعت و کتاب نگهداری می کردند و نسبت به عمل بر آنها انتظام می کردند چنان که فریضة علمای هر امت می باشد. پس در این صورت آیه شماره ۴۸ سوره مائده،

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا» یعنی ما برای هر امتی از شما شریعت

خاص و راه خاصی مقرر کرده ایم، بی معنی خواهد شد.

و سپس رسول خدا ﷺ با چه مجوزی با یهود و نصارای و اقوام دیگر به جهاد اقدام نمود و آن هم نه تنها جهاد تبلیغی بلکه نوبت به سیف و سنان، قتل و قتال رسید، و اگر تنها برای مؤمن و مقبول بودن عندالله ایمان به خدا و روز آخرت کفایت می کرد پس جرم ابلیس بیچاره و مردود بودن او چه بود؟ آیا او به خدا ایمان نداشت و یا منکر قیامت بود؟ او در عین عالم خشم و غضب با گفتن «الی یوم یبعثون» به ایمان بالآخره اقرار نمود.

حقیقت امر این است که این مغالطه پدیده این است که مذهب مانند «نثار» بصورت تحفه به کسی داده شود و بوسیله آن با ملل دیگر ارتباط برقرار می شود در صورتی که قرآن کریم بصراحت توضیح داد که در ضمن نگهداری حدود و مرز مذهب خویش باید با غیر مسلمانان مروت و همدردی، احسان و سلوک برقرار نمود.

بالفرض اگر در آیه فوق الذکر قرآن کریم کلاً یادی از ایمان بالرسول نباشد اما در آیات دیگر قرآن که در بالا ذکر گردیدند که نسبت به آن تأکید شدیدی وجود داشت کافی بودند؛ ولی اگر به دقت کامل ملاحظه شود در خود همین آیه نیز به سوی ایمان بالرسول اشاره واضحی وجود دارد؛ زیرا در اصطلاح قرآن همان ایمان بالله معتبر است که در آن بر تمام امور نشان داده خداوند ایمان آورده شود، و قرآن این اصطلاح خود را در این الفاظ چنین بیان فرموده است: «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا» یعنی تنها همان ایمان شایسته است که ایمان گفته شود که مانند ایمان صحابه کرام رضی الله عنهم باشد، و بدیهی است که بالاترین رکن ایمان آنها ایمان بالرسول ﷺ بود؛ لذا لفظ «مَنْ آمَنَ» خود شامل ایمان بالرسول می باشد.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَهُمْ

ما گرفته بودیم قول قطعی از بنی اسرائیل و فرستادیم به سوی آنها رسول هرگاه آورد پیش آنها رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾

رسولی چنین حکمی که خوش نشد از آن دلهایشان بسیاری را تکذیب کردند و بسیاری را قتل می کنند. وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وپنداشتند که هیچ خرابی نمی شود، پس کور و کور شدند پس پذیرفت خدا توبه آنها را باز کور

وَ صَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾

و کور شدند بسیاری از آنها و خداوند می بیند آنچه آنها می کنند.



خلاصه تفسیر

ما از بنی اسرائیل (نخست در تورات راجع به تصدیق و اطاعت تمام پیامبران) تعهد گرفتیم و (جهت یاد آوری) ما در نزد آنها بسیاری پیامبر فرستادیم (ولی وضع آنها چنین بود که) هرگاه پیامبری در نزد آنها چنین حکمی می آورد که دل آنها نمی خواست (فوراً با آنها مخالفت می کردند) پس بسیاری را دروغگو نشان دادند و بسیاری را (بی درنگ) می کشتند و (همیشه هرگاه برای سزای هر شرارتی چند روز مهلت داده می شدند) پنداشتند که سزایی نخواهد آمد از این (پندار) باز هم (مانند) کور و کر شدند که (نه به دلایل صدق انبیاء علیهم السلام تکیستند و نه کلام آنها را شنیدند) پس (از مدتی) خداوند به سوی آنها (با مهربانی) توجه فرمود (که پیامبری دیگر فرستاد که اکنون روی به راه راست آورند ولی) باز هم (همچنان) کور و کر قرار گرفتند (نه همه آنها بلکه) بسیاری از آنها و خداوند (این) اعمال آنها را خوب می بیند (یعنی پندار آنها اشتباه بود چنان که به آنها گاه گاهی سزا می رسید، ولی شیوه آنها چنین بود تا این که با آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز با تکذیب و مخالفت برخورد کردند)

معارف و مسایل

عهد شکنی بنی اسرائیل

«كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ» یعنی هرگاه در نزد بنی اسرائیل رسول آنها حکمی می آورد که با طبع آنها سازگار نمی بود عهد و پیمان را می شکستند و با خدا غدر می کردند؛ بعضی از پیامبران خدا را تکذیب می کردند و بعضی را می کشتند. این بود وضع «ایمان و عمل صالح» آنها، و وضع «ایمان بالیوم الآخر» آنها را از این باید اندازه نمود که با وجود ارتکاب همه، به اینگونه مظالم شدید و جرایم باغیانه کاملاً بی فکر نشستند، که گویا در قبال این حرکات

هیچگونه سزایی به آنها نخواهد رسید، و نتایج بد این ظلم و بغاوت گاهی پیش نمی‌آید، با این تفکر از نشانه‌های الهی و کلام او کاملاً کور و کر شدند و کارهایی را که نباید می‌کردند، کردند تا جایی که بعضی از انبیاء علیهم‌السلام را قتل و بعضی دیگر را اسیر نمودند. سرانجام خداوند بخت‌النصر را بر آنها مسلط کرد، پس از مدتی طولانی بعضی از شاهان فارس آنها را از اسارت و ذلت بخت‌النصر آزاد نموده، از بابل به بیت‌المقدس برگردانید، آنگاه آنها توبه نموده، متوجه اصلاح اوضاع خود شدند؛ خداوند توبه آنها را پذیرفت. ولی پس از مدتی باز بفرکر شرارت‌های قبلی قرار گرفته، مجدداً کور و کر شده حضرت زکریا و حضرت یحیی علیهم‌السلام را کشتند و به قتل عیسی علیه‌السلام آماده شدند.

(فوائد عثمانی)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ

یقیناً کافر شدند کسانی که گفتند که الله همان مسیح پسر مریم است، و مسیح گفت

يَبْنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۗ إِنَّهُ مَنْ

ای بنی اسرائیل! عبادت کنید خدا را که رب من و رب شماست، یقیناً هرکس که

يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۗ وَ

شریک مقرر کند برای خدا پس حرام قرار داده خدا بر او جنت را و جای او دوزخ است، و

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ

نیست برای گناهکاران مددکاری. یقیناً کافر شدند کسانی که گفتند که الله یکی از سه تا

ثَلَاثَةٍ ۗ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ۗ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ

است، در صورتی که نیست هیچ معبودی جز یک معبود، و اگر باز نیایند از آنچه می‌گویند

لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابَ أَلِيمٍ ﴿٧٣﴾ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَىٰ

یقیناً می‌رسد کسانی را که کفر کرده‌اند از آنها عذاب دردناک. چرا توبه نمی‌کنند به پیشگاه



اللَّهُ وَيَسْتَعْفِرُ وَنَهَ^ط وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۷۴﴾ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ

خدا و آمرزش نمی‌خواهند از او، و خداست بخشنده مهربان. نیست مسیح پسر مریم

إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ^ط وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ^ط كَانَا يَأْكُلَنِ

مگر رسولی که گذشته‌اند پیش از او بسیاری رسول، و مادر او ولی است، هردو می‌خوردند

الطَّعَامَ^ط أَنْظَرُ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ تَمَّ أَنْظَرُ أَنِي يُؤْفَكُونَ ﴿۷۵﴾

غذا ببین چگونه نشان می‌دهیم برای آنها دلایل باز بنگر کجا به عقب بر می‌گردند.

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا

بگو آیا عبادت می‌کنید بجز خدا کسی را که در اختیار ندارد برای شما نه ضرری و نه

نَفَعًا^ط وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۷۶﴾

فایده‌ای، و خداوند، اوست شنوا دانا.

خلاصه تفسیر

بی‌شک کافر شدند کسانی که گفتند الله خود مسیح ابن مریم است (یعنی هردو یکی هستند) حالانکه (حضرت) مسیح شخصاً فرموده بود که ای بنی اسرائیل! خدا را عبادت کنید که پروردگار من و شما است (در این قول، بر مربوب و بنده بودن خویش تصریح دارد، پس اله گفتن او مصداق «مدعی سست و گواہ چست» می‌باشد) بی‌شک کسی که با خدا (در خدایی یا خصوصیات او) شریک مقرر کند خداوند جنت را بر او حرام می‌کند و جای او (برای همیشه) دوزخ است، و برای چنین ظالمان هیچ مددکاری نخواهد بود (که او را از دوزخ نجات داده وارد جنت نماید، و همچنان که عقیده اتحاد کفر است عقیده تثلیث نیز کفر می‌باشد پس) بدون تردید آنها هم کافرانند که می‌گویند که خداوند از میان سه (معبود) یکی است، در صورتی که بجز معبود (برحق و) یگانه معبودی (برحق) نیست (نه دو و نه سه،

وقتی که این عقیده هم کفر و شرک می باشد سزایی که در آیه «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ...» ذکر شده است بر آن مرتب می گردد) و اگر آنها (که دارای این دو عقیده هستند) از اقوال (کفرآمیز) خود باز نیایند پس (متوجه باشند) کسانی که از آنها کافر شده اند بر آنها (در آخرت) عذاب دردناکی واقع خواهد شد، آیا (با وجود شنیدن مطالب توحید و وعید) باز هم (از عقاید و اقوال خویش) به پیشگاه خداوند توبه نمی کنند و از او آمرزش نمی خواهند در حالیکه (هرکاد کسی توبه نماید) خداوند بسیار بخشنده (و) بسیار مهربان است. (حضرت) مسیح ابن مریم (عین خدا یا جزء او) نیست مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی (که دارای معجزه بودند) گذشته اند (که مسیحیان به خدایی آنها عقیده ندارند، پس اگر پیامبری و یا خرق عادت دلیل خدایی است پس همه را باید به خدایی قبول کرد، و اگر دلیل الوهیت نیستند پس چرا حضرت مسیح «اله» گفته می شود، الغرض وقتی که آن پیامبران دیگر را اله نمی گویند پس حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را نیز اله نگویند) و (همچنین) والده او (نیز خدا و یا جزء خدا نیست بلکه او) یک ولی است (همچنان که زنان دیگر ولی بودند، پس از جمله دلایل عدم الوهیت هر دو یکی این است که) هر دو غذا می خوردند (و کسی که غذا بخورد او به آن غذا نیازمند می باشد، و خوردن غذا از خواص مادیات است، و احتیاج و مادیت هر دو از خواص ممکن الوجود بودن می باشد که وجودش واجب نباشد، و ممکن که وجودش لازم نباشد نمی تواند خدا باشد) بین که ما دلایل را چگونه صاف و واضح بیان می کنیم باز بین که باز گشت آنها به کجاست، بگو (به آنها) آیا بغیر از خدا کسی را (از مخلوقات) عبادت می کنید که نه اختیار ضرر رسانی به شما دارد، و نه (اختیار) نفع رسانی، (و عاجز ماندن خود با خدایی منافی است) در حالی که خداوند همه چیز را می شنود و می داند (باز هم از خدا نمی ترسید و از کفر و شرک خود باز نمی آید؟)



معارف و مسایل

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» یعنی حضرت مسیح، روح القدس و الله یا مسیح، مریم، و الله هر سه، العیاذ بالله خدا هستند، پس الله یک سهیم از آنهاست، پس آن هر سه، یک و این یک، سه هستند. عقیده عامه مسیحیان همین است، و این عقیده خلاف عقل و خلاف بداهت را با عبارتی پیچ در پیچ و سرهم ادا می‌کنند، و وقتی در فهم و درک نیاید آن را حقیقت ماوراء العقل قرار می‌دهند.

(فوائد عثمانی)

رد الوهیت حضرت مسیح

قوله تعالى «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» یعنی همچنانکه انبیای دیگر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در دنیا تشریف آورده و پس از گذشت روزی چند رفته‌اند و دوام و بقای نداشته‌اند که شان الوهیت است، هم چنین حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ که مانند آنها انسانی است دوام و بقای ندارد لذا او نمی‌تواند اله قرار گیرد.

اگر اندکی تأمل شود معلوم می‌گردد کسی که نیاز بخورد و نوش داشته باشد او برای چیز محتاج می‌باشد و او نمی‌تواند از زمین، باد، آب، خورشید و حیوانها مستغنی باشد؛ از رسیدن گندم در شکم تا زمان هضم شدن آن اگر بیندیشید چه با واسطه و چه مستقیم، به چندین چیز نیاز می‌شود. سپس رشته آن آثار و نتایجی که از خوردن پدید می‌آیند به کجا می‌رسد، با در نظر گرفتن نکات زیر و احتیاج و مستمندی، ما می‌توانیم ابطال الوهیت مسیح و مریم را بصورت استدلال چنین بیان کنیم که مسیح و مریم از نیازمندی خورد و نوش مستغنی نبودند که از مشاهده و تواتر ثابت است و هر کسی که از خورد و نوش مستغنی نباشد او نمی‌تواند از هیچ چیز دنیا مستغنی باشد؛ پس خود شما

بگویند کسی که مانند انسانهای دیگر در بقای خویش از عالم اسباب، مستعنی نباشد، او چگونه میتواند خدا قرار گیرد؟ این چنان دلیل قوی و روشنی است که عالم و جاهل آن را یکنواخت درک می نمایند؛ یعنی خورد و نوش با الوهیت منافات دارد؛ اگر چه نخوردن هم دلیلی بر الوهیت نیست و اگر نه لازم می آمد که همه فرشتگان، خدا قرار گیرند. (فراید عثمانی)

آیا حضرت مریم بتول پیامبر بود یا ولی

در باره نبوت و ولایت حضرت مریم اختلاف هست، در آیه فوق به هنگام مدح، از بکار بردن لفظ «صدیقه» معلوم می شود که بظاهر اشاره به این است که او ولی بود و پیامبر نبود؛ زیرا در مقام مدح بالاترین پایه، ذکر می گردد؛ اگر او به مقام نبوت مشرف می بود در اینجا «نبیه» گفته می شد؛ در صورتی که «صدیقه» گفته شده است که مقام ولایت است. (روح المعانی)

تحقیق عموم علمای امت بر این است که زنان به مقام نبوت نایل نیامده اند؛ این مقام مختص به مردان است. چنانکه در آیه شماره ۱۰۹ از سوره یوسف می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ» (فراید

عثمانی)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ

بگو ای اهل کتاب مبالغه نکنید در باره دین خویش به ناحق و دنبال نکنید خیالات قوم قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿۷۷﴾

قومی را که گمراه شده اند جلوتر و گمراه کرده اند بسیاری را و گمراه شده اند از راه راست.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ

ملعون شدند کافران از بنی اسرائیل به زبان داوود و عیسی پسر



مَرِيْمَ ۖ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَّ كَانُوْا يَعْتَدُوْنَ ﴿۷۸﴾ كَانُوْا لَا يَتَنَاهَوْنَ
 مريم این بدان جهت است که آنها نافرمان بودند و از حد گذشته بودند. همدیگر را منع نمی کردند
 عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوْهُ ۖ لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ ﴿۷۹﴾ تَرٰى كَثِيْرًا مِّنْهُمْ
 از کار بدی که انجام می دادند چه قدر کار بدی است آنچه انجام می دادند. می بینی بسیاری را از آنها
 يَتَوَلَّوْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ۖ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ
 که دوست می دارند کافران را چه قدر کالای بد فرستادند برای خود آنها و آن این که ناراض شد خدا
 عَلَيْهِمْ وَّفِي الْعَذَابِ هُمْ خٰلِدُوْنَ ﴿۸۰﴾ وَلَوْ كَانُوْا يُوْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالنَّبِيِّ
 از آنها و در عذاب آنها برای همیشه ماندگارند. و اگر آنها یقین می کردند به خدا و به نبی
 وَمَا اَنْزَلَ اِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوْهُمْ اَوْلِيَاءَ وَّلٰكِنْ كَثِيْرًا مِّنْهُمْ فٰسِقُوْنَ ﴿۸۱﴾
 و بر آنچه نازل شده بر نبی کافران را دوست نمی گرفتند ولی بسیاری از آنها نافرمان هستند.

خلاصه تفسیر

تو (به نصاری) بگو که ای اهل کتاب شما در (بارۀ) دین خویش به ناحق
 غلو (و افراط) نکنید و در این (باب افراط) به دنبال خیالات (بی سند) کسانی راه
 نروید که جلوتر (از این وقت) خود نیز در اشتباه قرار گرفته بودند و (با خود)
 بسیاری را (برداشته غرق شدند و) در اشتباه انداختند و (آن اشتباه آنها از آنجا نبود
 که حق مفقود باشد و آدرسش را نداشته باشند بلکه) آنها از راه راست (دیدند و
 دانسته) دور (و علیحد) شدند (یعنی وقتی که اشتباه آنها با دلایل ثابت گردید چرا از
 اتباع آن دست بردار نشدند) بر کفار بنی اسرائیل (از طرف خداوند شدیداً) لعنت
 گردید (در زبور و انجیل که ظهور آن) به زیان (حضرت) داوود (علیه السلام) و (حضرت)
 عیسی ابن مریم (علیه السلام) انجام گرفت، یعنی در زبور و انجیل بر کفار لعنت نوشته بود هم
 چنان که در آیه ۸۹ سوره بقره از قرآن آمده است: «فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ» و این کتابها بر

حضرات داوود و عیسی علیهم السلام نازل شده بودند، لذا این مطلب به زبان این دو بزرگوار ظاهر گردید و این لعنت از آن سبب آمد که آنها از این حکم (به اعتبار عقیده) مخالفت کردند (که این کفر صریحی است) و (در این مخالفت) از حد (خیلی دور) بیرون رفتند (یعنی کفر نیز شدید بود و در ضمن شدید بودنش مدید هم بود، یعنی بر آن مستمر ماندند و) از کار بدی که انجام داده بودند (یعنی کفر در آینده هم) باز نیامدند (بلکه بر آن اصرار داشتند، پس به سبب کفر شدید و مدید بر آنها لعنت شدید واقع شد) حقیقتاً (این) کار آنها (یعنی کفر شدید و مدید آنها) بدون شک بسیار بد بود (که بر آن چنین سزایی مرتب گردید) تو بسیاری از آن (یهودی) ها را می بینی که با (مشرکین و) دوستی برقرار می کنند (چنان که بین یهود مدینه و مشرکان مکه در اثر دشمنی با مسلمانان و اتحاد فی الکفر ارتباط برقرار بود) کاری که آنها انجام داده بودند (یعنی کفر که موجب دوستی با کفار و عداوت با مسلمانان بود) بی شک بد است (که در اثر آن) خداوند (برای همیشه) از آنها ناراض شد (و نتیجه این ناراضگی همیشه چنین می باشد که) آنها در عذاب برای همیشه می مانند، و اگر این (یهودی) ها به خدا و پیامبر (یعنی حضرت موسی علیه السلام) ایمان می داشتند (هم چنان که خود آنها مدعی هستند) پس این (مشرک) ها را دوست نمی گرفتند اما بیشتر آنها از (دایرة) ایمان خارج هستند (بنابر این اتحاد و دوستی آنها با کفار می باشد)

معارف و مسایل

بعد دیگری از کج رویهای بنی اسرائیل

قوله تعالی «قُلْ يَا أَهْلَ الْكُتُبِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ» در آیات گذشته از سرکشی و ظلم و ستم بنی اسرائیل بحث شده بود که آنها با پیامبر خدا که پیام حیات بخش جاودانی و دستور العمل اصلاح دنیا و آخرت را برای آنها آورده بود؛ بجای این که از او قدر دانی می کردند و تعظیم و تکریم او را بجا می آوردند، بر خورد



نامناسبی انجام دادند که: «فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» بعضی از پیامبران را تکذیب و بعضی را کشتند. در آیات فوق‌الذکر بعد دیگری از کجروی‌های بنی اسرائیل ذکر می‌شود، که این جاهلان بر مسیر کجروی و نافرمانی قرار داشتند به طوری که خدا و رسول را تکذیب کردند و بعضی را کشتند و یا در تعظیم رسولان غلو نموده آنها را خدا قرار دادند؛ چنان‌که در آیه ۱۷ از همین سوره گذشت که «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» یعنی کسانی از بنی اسرائیل کافر شدند که گفتند الله نام عیسی بن مریم هست.

در اینجا این قول تنها از نصارای نقل شده است، و در جای دیگری همین غلو و گمراهی برای یهود نیز ذکر شده است. چنان‌که در آیه ۳۰ سوره توبه می‌فرماید: «قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» یعنی یهودیان گفتند که حضرت عزیر عليه السلام پسر خداست و نصارای گفتند که حضرت عیسی بن مریم عليه السلام پسر خداست.

«غلو» به معنی تجاوز از حد است، مقصود از غلو در دین این است که از حدودی که دین در عقیده و عمل مقرر نموده است تجاوز بشود. مثلاً: تعظیم انبیاء عليهم السلام این است که آنها را از جمیع خلق خدا افضل بدانند، از این تجاوز نموده آنها را خدا یا پسر خدا گفتن غلو اعتقادی است.

افراط و تفریط بنی اسرائیل

این دو عملکرد متضاد بنی اسرائیل در باره انبیاء عليهم السلام که یا آنها را تکذیب نموده، نوبت به قتل‌شان برسد و یا چنین افراط که آنها را خدا یا پسر خدا بگویند، این همان افراط و تفریطی است که ثمره جهالت می‌باشد. عربها مقوله‌ای معروف دارند که «الجاهل اما مُفْرِطٌ و اما مُفَرِّطٌ» یعنی انسان نادان هیچ‌وقت روی اعتدال استوار نمی‌ماند، یا مبتلا به افراط می‌شود و یا

بتفریط؛ افراط عبارت از تجاوز حد و تفریط عبارت از کوتاهی در ادای فرایض است، و امکان دارد این افراط و تفریط از دو گروه بنی اسرائیل اتفاق بیفتد و نیز امکان دارد که دو عمل متضاد از یک گروه نسبت به انبیای مختلف پیش بیاید که نسبت به بعضی نوبت به تکذیب و قتل برسد و بعضی دیگر را با خدا برابر قرار دهند.

هدایاتی که در این آیات خطاب به اهل کتاب به آنها و نسلهای آینده تا قیامت داده شده، در باره دین و مذهب و اتباع از آنها حیثیت اصول اساسی را دارند که به اندازه یک ذره انحراف از آنها، انسان در پرتگاه گمراهی انداخته می شود؛ بنابراین این به توضیح و تشریح آن توجه فرمایید.

راه رسیدن به خدا

حق این است که خالق و مالک کل کاینات و موجودات آن، فقط خدای یگانه می باشد؛ مُلک و حکم از آن اوست اطاعت او بر هر انسانی واجب است. ولی انسان بیچاره و خاکی نژاد در ظلمات و پستی های مادی خویش فرو رفته است؛ پس راه رسیدن به ذات مقدس و دریافت احکام و هدایات چگونه باید باشد، خداوند به فضل و کرم خویش، برای آن، دو واسطه در میان گذاشته است که انسان بوسیله آنها می تواند پسند و ناپسند و اوامر و نواهی خدا را بداند. یکی، کتابهای الهی که برای انسان حیثیت قانون و هدایت نامه را دارند، دوم بندگان خاص و مقبول خداوند که آنها را از جمیع انسانها برگزیده است و آنها را نمونه و الگوی عملی پسند و ناپسند و شرح عملی کتابهای خود قرار داده است و در اصطلاح دین به آنها «رسول یا نبی» گفته می شود؛ زیرا تجربه شاهد و گواه است که هیچ کتابی به تنهایی هر چند جامع و مفصل باشد برای اصلاح و تربیت انسان کافی نمی باشد؛ بلکه طبعاً فقط انسان می تواند مربی و



مصلح انسان قرار گیرد. بنابراین خداوند جهت اصلاح و تربیت انسان دو رشته برقرار نموده است: یکی کتاب الله؛ دوم رجال الله که شامل انبیاء علیهم السلام و نایبان آنها علما و مشایخ اند. راجع به رشته رجال الله جهان از قدیم الایام در اشتباهات افراط و تفریط قرار گرفته است. فرقه های مختلفی که در مذاهب پدید آمده اند

همه و همه و همه

همین یک اشتباه اند که گاهی بنا به تجاوز از حد، نوبت به رجال پرستی می رسد، و گاهی کلاً از رجال الله قطع نظر نموده، «حسبنا کتاب الله» را در پیرایه اشتباهی، شعار خویش قرار می دهند؛ از یک طرف رسول صلی الله علیه و آله بلکه مشایخ را عالم الغیب و مالک صفات خدا می دانند و نوبت به پیر پرستی بلکه قبر پرستی می رسد، و از طرف دیگر رسول صلی الله علیه و آله را قاصد محض و پیک (نامه رسان) می پندارند. در آیات فوق الذکر توهین کنندگان انبیاء علیهم السلام نیز کافر قرار داده شدند و نیز متجاوزین از حد را که آنها را با خدا برابر قرار می دهند هم کافر قرار داده شدند. آیه «لَا تَغْلُوا فِی دِیْنِكُمْ» تمهید همین مضمون است، و توضیح داد که دین عبارت از چند حدود و قیود است هم چنان که کوتاهی و کم و کاست در آن حدود جرم می باشد، هم چنین تجاوز از آنها و افزودن چیزی بر آنها نیز جرم می باشد. هم چنان که نپذیرفتن سخن انبیا و نایبان آنها و توهین نمودن به آنها گناه عظیمی است هم چنین متصف نمودن آنها به صفات ویژه خداوند و برابر قرار دادن آنها با خدا گناهی بالاتر از آن می باشد.

تحقیق و تدقیق، غلو بحساب نمی آید

در آیه مذکور همراه با «لَا تَغْلُوا فِی دِیْنِكُمْ» لفظ «غَیْرَ الْحَقِّ» اضافه گردید و معنی آن این که بناحق غلو نکنید، این لفظ در نزد محققین اهل تفسیر برای تأکید آورده شده است؛ زیرا غلو فی الدین همیشه بناحق می باشد و احتمال حقانیت در آن نیست.

علامه زمخسری در اینجا غلو را بر دو قسم قرار داده است: یکی غلو ناحق و باطل که در اینجا از آن منع شده است؛ دوم برحق و جایز که او در مثال آن، تحقیق و تدقیق علمی را بیان نموده است. همچنانکه رویه حضرات متکلیمن در مسایل عقیدتی و فقها در مسایل فقهی می باشد.

اگر چه در نزد او این غلو فی الدین می باشد، ولی غلو برحق و جایزی است و تحقیق عموم بر این است که این در غلو شامل نیست، نظر عمیق در مسایل قرآن و سنت تا حدی که از رسول خدا و صحابه و تابعین ثابت است غلو بحساب نمی آید و آنچه در اینجا به حد غلو برسد مذموم می باشد.

راهنمایی بنی اسرائیل به راه معتدل

در پایان آیه مذکور بنی اسرائیل را مخاطب قرار داده فرمود: «وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا» یعنی به دنبال خیالات قومی نروید که پیش از شما گمراه شده اند و دیگران را نیز گمراه کرده اند، سپس حقیقت گمراهی آنها را و نیز علت گمراهی را چنین بیان فرمود: «وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» یعنی اینها از صراط مستقیم که راه معتدلی بین افراط و تفریط است منحرف شده اند و نیز از راه میانه صراط مستقیم و استوار ماندن بر آن بحث شد.

سرانجام بد بنی اسرائیل

در آیه بعدی سرانجام بد بنی اسرائیل که در گمراهی افراط و تفریط مبتلا بودند بیان گردید که خداوند بر آنها لعنت کرد.

نخست به زبان حضرت داود علیه السلام که در نتیجه صورتهای شان مسخ گشته، خنزیر شدند. سپس این لعنت بوسیله حضرت عیسی علیه السلام بر سر آنها مسلط گردید که در اثر آن در این جهان مسخ شده به شکل میمون در آمدند.



بعضی از مفسرین فرموده‌اند که در اینجا بر حسب مقتضای مقام از زبان دو پیامبر بر آنها لعنت ذکر گردیده‌است؛ ولی حقیقت از این قرار است که آغاز لعنت بر آنها از حضرت موسی علیه السلام شده و بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منتهی گردیده‌است. بدین ترتیب توسط چهار پیامبر بر کسانی لعنت آمده که با پیامبران صلی الله علیه و آله سر مخالفت بر داشته‌اند و یا از حد متجاوز شده آنها را شریک صفات خدا قرار داده‌اند.

در دو آیه آخر از برقرار نمودن دوستی عمیق و موالات با کفار منع شده و نتایج تباه کننده آن بیان گردیده‌است که می‌تواند اشاره‌ای به این باشد که همه این کجروی و گمراهی بنی اسرائیل نتیجه برقرار نمودن محبت قلبی با کفار و محیط فاسد آنها بود که آنها را به این پرتگاه هلاکت انداخت.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ

تو می‌یابی از همه مردم دشمن تر برای مسلمانان یهودیها را و مشرکان را و

لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ

می‌یابی از همه نزدیک تر در محبت برای مسلمانان کسانی را که می‌گویند ما نصاری هستیم

ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾

این بدان جهت است که در آنها عالم و درویش هست و بدان جهت که آنها تکبر نمی‌کنند.

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ

ووقتی می‌شنوند آنچه را نازل شده بر رسول صلی الله علیه و آله می‌بینی چشمهایشان را که می‌ریزند اشک

مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَا كْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾

از آن جهت که شناختند حق را می‌گویند پروردگارا ایمان آوردیم، بنویس ما را با قبول کنندگان.

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ

وچه شده ما را که یقین نکنیم به خدا و آنچه آمده پیش ما از حق و توقع داریم

أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾ فَأَنَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا

که داخل کند ما را رب ما با نیک بختان . پس عوض داد خدا به آنچه گفتند

جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۗ وَذَلِكَ جَزَاءُ

باغهای که جاری می شوند در زیر آنها جویها، می مانند در آنها همیشه، و این است پاداش

الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ

نیکان . و کسانی که کفر کردند و تکذیب نمودند آیات ما را اینها هستند

أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

ساکنان دوزخ .

ربط آیات

در بالا دوستی یهود با مشرکین آمده بود سپس عداوت آنها در معیت مشرکان با مسلمان می آید که انگیزه اصل این دوستی است، و چون قرآن در هر معامله، بزرگترین داعی عدل و انصاف است، بنابر این یهود و نصاری را در یک ردیف مساوی قرار نداد؛ کسانی که دارای خوبی بودند آن را ذکر نمود. مثلاً در گروه خاصی از نصاری نسبت به یهود تعصب کمتر بود، لذا آنها را و آن دسته از نصاری را که حق را قبول کرده بودند، سزاوار حسن ثنا و حسن جزا قرار داد. و این گروه خاص نصاری حبشه بودند که مسلمانانی را که پیش از هجرت به مدینه از مکه به حبشه رفته بودند پذیرایی کردند، و نصاری دیگری که چنین باشند، در حکم نصاری حبشه قرار می گیرند و آنان که حق را قبول کردند پادشاه حبشه (نجاشی) و هواداران او بودند که وقتی در حبشه به قرآن گوش کردند، گریستند و مشرف به اسلام شدند و نیز از آنها سی نفر در محضر رسول خدا ﷺ حاضر شدند به قرآن گوش کردند و گریستند و مسلمان شدند، و داستان ایشان است که شأن نزول آیه قرار گرفت.



خلاصه تفسیر

از تمام مردم (غیر مسلمان) دشمن تر به مسلمانان یهود و مشرکان را می‌یابی و از آنها (یعنی مردم غیر مسلمان) که با مسلمانان روابط دوستی نزدیکتری (نسبت به دیگران) دارند کسانی را می‌یابی که می‌گویند ما نصرانی هستیم (مقصود از نزدیکتر این‌که آنها هم دوست نیستند اما به نسبت کفار یاد شده دیگر وجود آنها غنیمت می‌باشد) این (نزدیکتر شدن آنها در دوستی و کاهش در عداوت) از آن سبب است که از آنها بسیاری عالم، علم دوست و بسیاری تارک دنیا و درویش هستند (هرگاه در قومی این قبیل مردم به کثرت باشد پس در عوام هم نسبت به حق عناد زیادی نخواهد ماند، اگرچه خواص و عوام حق را نپذیرند) و بدان سبب هم که اینها (یعنی نصرانی) متکبر نیستند (از قسیسین و رهبان زود متأثر می‌گردند، و نیز خاصیت تواضع نرم شدن در برابر حق است بنابر این عداوت آنها زیاد نیست، پس وجود قسیسین و رهبان یعنی عالم و درویش اشاره به علت فاعلی است و عدم استنکبار اشاره به شایستگی است، برخلاف یهود و مشرکان که دوستدار دنیا و متکبر هستند، اگر چه بین یهود نیز علمای حقانی وجود داشت که مسلمان شدند، اما بنابر قلت آنها در عوام تأثیری پدید نیامد بنابر این عناد آنها بیشتر بود که موجب عداوت قرار گرفت.

لذا از یهودیها خیلی کم، ایمان آوردند، هنگامی که عناد از مشرکین بیرون رفت روی به ایمان آوردند) و (بعضی از آنها که در آخر مسلمان شده بودند چنان‌اند که هرگاه آنها این (کلام) را می‌شنوند که بر رسول (ﷺ) نازل شده (یعنی قرآن) تو می‌بینی که از چشمهای شان اشک سرازیر است از آن سبب که آنها (دین) حق (اسلام) را شناختند (مقصود این‌که با شنیدن حق متأثر می‌گردند) و می‌گویند که پروردگارا! ما مسلمان شده‌ایم ما را با کسانی بنویس (و بحساب بیاور) که (محمد ﷺ و حقانیت قرآن را) تصدیق می‌کنند، و ما چه عذری داریم که ما به خدا (طبق تعلیم شریعت محمدی ﷺ) و به (دین) حق که (اکنون) بما رسیده است ایمان

نیاوریم و (سپس) بر این امر امید (هم) داشته باشیم که پروردگار ما، ما را در جمع نیکان (مقبول) شامل خواهد کرد (و این امید موقوف بر اسلام است، بنابراین این مسلمان شدن ضروری است) پس اینها را خداوند در پاداش (این) قول آنها (همراه با اعتقاد) چنان باغهایی (از بهشت) خواهد داد که در زیر (ساختمانهای) آنها نهرها جاری خواهند شد (و) اینها در آنها برای همیشه خواهند ماند و همین است پاداش نیکوکاران و کسانی که (برخلاف اینها) کافر شدند و آیات (و احکام) ما را تکذیب نمودند، آنها دوزخی هستند.

معارف و مسایل

حق پرستی بعضی از اهل کتاب

در این آیات از روی معیار محبت و عداوت با مسلمانان از آن اهل کتاب یاد آوری شد که در اثر حق پرستی و خداترسی خویش با مسلمان بغض و عداوت نداشتند، اما کسانی که دارای چنین اوصافی باشند در جمع یهود بسیار کم و کالعدم بودند مانند حضرت عبدالله بن سلام و غیره و تعداد این قبیل مردم در نصارای نسبتاً بیشتر بود بویژه در عهد مبارک آن حضرت ﷺ پادشاه کشور حبشه «نجاشی» و در حکام و عوام آنجا آمار این قبیل افراد زیاد بود، از اینجا بود که وقتی مسلمانان از دست مظالم قریش تنگ آمدند آن حضرت ﷺ آنها را به هجرت به سوی حبشه مشوره داد و فرمود: من شنیده‌ام که پادشاه آنجا نه خود ظلم می‌کند و نه می‌گذارد کسی بر دیگری ظلم کند لذا مسلمانان تا مدتی به آنجا رفتند.

برحسب عمل براین مشوره نخست یازده نفر به حبشه رفتند که در آن جمع حضرت عثمان غنی رضی الله عنه و همسر مبارک او حضرت رقیه دختر رسول خدا ﷺ شامل بودند؛ سپس زیر قیادت حضرت جعفر بن ابی طالب قافله



بزرگی از مسلمانان که بدون زنان شامل هشتاد دو مرد بود به حبشه رسید پادشاه حبشه و ساکنان آنجا از آنها استقبال گرمی بجا آوردند و اینها در آنجا با امن و عافیت سُکنی گزیدند.

خشم و غضب قریش آنها را براین وضع هم نگذاشت تا در کشوری دیگر با راحتی زندگی نمایند، لذا گروهی را با تحفه و هدایای زیادی به حبشه پیش پادشاه آنجا فرستادند و از او خواستند تا مسلمانان را از آنجا بیرون براند؛ ولی پادشاه حبشه اوضاع را بررسی نمود و از حضرت جعفر و همراهان او در باره اسلام و پیامبر اسلام تحقیقی بعمل آورد، این احوال و تعالیم اسلام را مطابق با پیشگویی حضرت مسیح علیه السلام و انجیل یافت که در آن نسبت به بعثت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و تعالیم او و اوصاف و حلیه مبارک او و اصحاب کرام پیشگویی شده بود لذا شاه حبشه از این متأثر شده تحفه و هدایای فرستادگان قریش را مسترد نمود و جواب صریحی به آنها داد که من نمی توانم به اینها دستور دهم تا از این کشور خارج بشوند.

تأثیر سخنرانی حضرت جعفر بن ابی طالب بر پادشاه حبشه

حضرت جعفر بن ابی طالب از اسلام و تعالیم آن نقشه ای در بارگاه پادشاه حبشه کشیده بود و سکونت آنها در آنجا نه تنها در دل پادشاه بلکه در دل حکام و عوام آنجا عظمت و دوستی عمیقی از اسلام و پیامبر اسلام پدید آورده بود که در نتیجه آن، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود و سکونت او و صحابه در مدینه، آن شهر اطمینان بخش ثابت شد مهاجران حبشه خواستند تا به مدینه بروند؛ نجاشی شاه حبشه جماعتی را که مشتمل بر علما و مشایخ مذهب خویش بوده در معیت آنها در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه فرستاد که هفتاد نفر بودند شصت دو نفر از حبشه و هشت نفر از شام بودند.

حضور وفد شاه حبشه در بارگاه رسالت مآب

این جماعت با لباس درویشی و راهبی در محضر رسول خدا حاضر شد؛ رسول خدا ﷺ در جلوی آنها سوره یسین را تلاوت نموده به گوش آنها رسانید و از چشمهای شان اشک جاری بود و همه گفتند که این کلام با کلامی که بر حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام نازل شده بود، چقدر شباهت دارد و همه آنها به اسلام مشرف شدند.

و پس از برگشت آنها نجاشی شاه حبشه نیز اسلام خود را اعلان نمود و پسر خود را به سرپرستی از گروهی دیگر، با نامه‌ای در محضر آن حضرت ﷺ اعزام داشت ولی از سوء اتفاق کشتی آنها در دریا غرق شد، خلاصه این که شاه حبشه و حکام و عوام آنجا نه این که تنها با مسلمانان به طور عدالت و حسن سلوک رفتار کردند بلکه سرانجام خود به اسلام مشرف شدند.

عموم مفسرین فرموده‌اند که آیات فوق الذکر در باره آنها نازل شده‌اند: «لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةَ لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَضْرِي» و در آیات بعدی گریستن آنها از ترس خدا و قبول حق از آنها بیان گردید. و روی این نیز عموم مفسرین اتفاق نظر دارند که اگر چه این آیات در باره نجاشی و گروه اعزامی او نازل شده‌اند اما در الفاظ، عمومیت وجود دارد؛ لذا حکم آن عام و شامل تمام آن نصارای است که مانند ساکنان حبشه، حق پرست و انصاف پسند باشند؛ یعنی قبل از اسلام متبع انجیل باشند و پس از آمدن اسلام از آن پیروی نمایند اگر چه بین یهود نیز چند نفری با این، شأن وجود داشت که عامل تورات عهد حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بودند و پس از آمدن اسلام، به اسلام مشرف شدند ولی تعدادشان بقدری کم بود که نمی‌توان به هنگام ذکر امم و اقوام از آنها یادآوری نمود، و وضع یهود دیگر روشن بود که در عداوت و ریشه‌کنی مسلمانان پیش پیش مصر بودند لذا در صدر آیه این وضعیت آنها ذکر گردید «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ» یعنی از همه سر سخت‌تر در دشمنی با مسلمانان، یهود



می‌باشند.

خلاصه کلام این‌که در این آیه ستایش گروه خاصی از نصارای آمده است که حامل خداترسی و حق‌پرستی بودند و از جمع آنها نجاشی و اعوان و انصار او نیز بودند و هم چنین نصارای دیگر که دارای این صفات بودند و یا در آینده بیایند و متصف به این صفات باشند ولی این مطلب که نصارای هر طور باشند و خواه هر اندازه گمراه و با اسلام دشمن باشند باز هم دوست مسلمانان می‌باشند؛ هرگز از آیه مفهوم نمی‌گردد زیرا این بالبداهت اشتباه و قطعاً خلاف واقعیات است.

بنابر این امام ابو بکر جصاص رازی در «احکام القرآن» فرموده است آنچه بعض جاهل تصور می‌کنند که ستایش نصارای به‌طور مطلق در این آیه آمده و آنها از یهود بهتر می‌باشند کاملاً نادانی است، زیرا که اگر به‌طور عموم، عقاید مذهبی هر دو گروه مقایسه شوند پس مشرک بودن نصارای بیشتر واضح می‌گردد، و اگر بر خورد آنها با مسلمانان ملاحظه شود نصارای زمان حاضر در دشمنی با اسلام از یهود سهم کمتری نخواهند داشت؛ در اینجا این امر بجای خود درست است که در نصارای چنین افرادی که خداترس و حق‌پرست باشند، به کثرت یافت می‌شد و در نتیجه آن موفق به قبول اسلام شدند و این آیات به خاطر اظهار فرق بین آن دو گروه نازل شده‌اند چنان‌که خود این آیه این حقیقت را در آخر با این الفاظ روشن ساخت: «ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِيْنَ وَ زُهَبَانَا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» یعنی ستایش نصارای که در آیات آمده بود بدان جهت است که بین آنها علمای، خداترس و تارک‌الدنیا وجود دارند که در وجود آنها تکبر دیده نمی‌شود که جهت بررسی سخن دیگران آماده نباشند، از مقایسه معلوم گردید که وضع یهود چنین نبود، در وجود آنها حق‌پرستی و خداترسی نبود، و علمای آنها بجای ترک دنیا علم خود را وسیله معاش قرار داده بودند و چنان در تلاش دنیا مست و سرگرم بودند که باکی برای حق و ناحق و حلال و حرام

نداشتند.

روح اصلی قوم و ملت، علما و مشایخ حق پرست می باشند

امر مهمی که از بیان آیه مذکور، معلوم گردید این است که روح اصلی قوم و ملت علما و مشایخ حق پرست می باشند، وجود آنها حیات کل قوم است تا زمانی که در قوم و ملتی چنان علما و مشایخی وجود داشته باشند که بدنبال خواهشات قرار نگیرند، مقام و پایه آنها خدا ترسی باشد آن قوم از خیر و برکت محروم نخواهد شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ

ای ایمانداران حرام قرار ندهید چیزهای لذیذی را که خدا برای شما حلال کرده است و

لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُوا

از حد تجاوز نکنید بی شک خدا پسند نمی کند از حد تجاوزکنندگان را. و بخورید

مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ

از چیزهای خداداده آنچه حلال و پاکیزه باشد و بترسید از آنکه شما بر او

مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

ایمان دارید.

ربط آیات

تا اینجا بحث از اهل کتاب بود، سپس برگشت به احکام فرعی است که ذکر برخی از آنها در آغاز سوره و برخی دیگر در میان سوره آمده بود و به اعتبار ویژگی مقام، ربط خاصی نیز منقول است و آن این که در بالا در مقام مدح از رهبانیت یادآوری شد، اگر چه آن به اعتبار یک جزء خاص آن یعنی ترک حب دنیا است ولی احتمال داشت کسی برابر با رهبانیت خصوصیات دیگری را قرار بدهد بنابراین در اینجا جلوگیری از تحریم حلال بیشتر مناسب



بود. (مخلصاً از بیان القرآن)

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران چیزهای لذیذی (و مرغوبی) را که خداوند برای شما حلال کرده است (چه آنها از قبیل خورد و نوش و پوش باشند و یا از قبیل منکوحات آنها را با خوردن قسم و نذر بر خود) حرام قرار ندهید و از حدود (شرعی که در باب تحلیل و تحریم مقرر هستند) تجاوز نکنید، یقیناً الله تعالی متجاوزین از حد (شرعی) را پسند نمی‌کند و از آنچه خداوند به شما داده است چیزهای حلال و مرغوب را بخورید (و استفاده کنید) و از خداوند که شما بر او ایمان دارید بترسید (یعنی حرام قرار دادن حلال خلاف رضای حق است، بترسید و به آن مرتکب نشوید)

معارف و مسایل

ترک دنیا در دایره حدود الهی جایز و اگر نه حرام است

در آیات فوق‌الذکر نشان داده شد که اگر چه ترک دنیا و ترک شهوات و لذات تا حدی محبوب و پسندیده است ولی در آنها هم تجاوز از حدود الهی مذموم و حرام است، و تفصیل آن از این قرار است.
تحریم حلال بر سه قسم است

حرام قراردادن چیز حلال سه درجه دارد: یکی آنکه چیز حلالی را از روی عقیده حرام بدانند؛ دوم آنکه چیزی را بر خود حرام بگویند؛ مانند این که کسی قسم یاد کند آب سرد نمی‌خورم، یا فلان غذای حلال را نمی‌خورم، و یا فلان کار جایز را انجام نمی‌دهم؛ سوم این که عقیده و قولی در کار نباشد فقط

از روی عمل تصمیم بر ترک چیزی برای همیشه بگیرد. در صورت اول اگر حلت آن چیز از روی دلایلی قطعی ثابت باشد، پس حرام قرار دهنده آن بعلت مخالفت صریح به قانون الهی کافر می‌شود و در صورت دوم اگر با تلفظ الفاظ قسم، آن را بر خود حرام کرده‌است پس آن قسمی بحساب می‌آید، و الفاظ قسم زیاداند که تفاسیل آنها در کتب فقه آمده‌است. یکی از مثالهای آن این‌که با صراحت بگوید که بخدا قسم که فلان چیز را نمی‌خورم و یا فلان کار را نمی‌کنم؛ یا بگوید که من فلان چیز و یا کار را بر خود حرام قرار می‌دهم؛ حکم آن این‌که بدون ضرورت یاد کردن چنین قسم گناه است لازم است بر او که این قسم را بشکند و کفاره آن را ادا نماید. و تفصیل آن در آینده می‌آید.

صورت سوم آنست که از روی عقیده و عمل حرامی را حلال و حلالی را حرام نکرده باشد؛ بلکه در عمل با حلال چنان برخورد کند که با حرام می‌کند که بصورت دایم ملتزم به ترک آن باشد، پس حکم آن از این قرار است که اگر ترک حلالی را ثواب می‌پندارد؛ این بدعت و رهبانیت است که گناه عظیم بودن آن در قرآن و سنت تصریح شده‌است؛ لذا تخلف از آن واجب و پایبند ماندن بر آن گناه می‌باشد.

آری اگر پایبندی بر آن به نیت ثواب نباشد؛ بلکه بنا بر عذری دیگر است مانند آنکه بنا به مریضی چیزی را به‌طور دایم به صورت رژیم گرفتن ترک کند در این صورت بر او هیچ گناهی لازم نمی‌آید، و آنچه از بعضی صوفی و بزرگ منقول است که بعض چیزهای حلال را ترک نموده‌اند، همه شامل این صورت بوده‌اند که آنها استعمال این چیزها را برای نفس خویش مضر پنداشته‌اند یا بزرگی آنها را برای او مضر معرفی کرده‌است لذا به‌طور معالجه آنها را ترک کرده‌اند پس در این ترک هیچ مضایقه‌ای نیست.

در آخر آیه فرمود: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» یعنی از حدود



خداوندی تجاوز نکنید، زیرا خداوند چنان متجاوزانی را دوست ندارد. مقصود از تجاوز این که بدون عذر ترک نمودن چیز حلالی را ثواب پندارد که بعض افراد ناآگاه آن را تقوی تلقی می نمایند؛ در صورتی که در نزد خدا تعدی و ناجایز می باشد.

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ» یعنی رزق حلال و پاکیزه ای که خدا به شما عنایت کرده آن را بخورید و از خداوند که به او ایمان دارید بترسید. در این آیه توضیح داد که ترک دادن چیز حلال و پاکیزه به نیت ثواب تقوی نیست؛ بلکه تقوی در این است که آن را نعمت خداوندی تلقی نموده مورد استفاده قرار دهد، و شکر آن را بجا بیاورد، آری اگر در اثر مرض جسمانی یا روحانی به طور معالجه آن را ترک نماید آن شامل این حکم نیست.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ

مؤاخذه نمی کند شما را خدا به قسمهای بیهوده تان ولی مؤاخذه می کند شما را

بِمَا عَقَدْتُمْ الْإِيمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا

به قسمهایی که پخته کردید آنها را پس کفاره آن طعام دادن به ده مسکین است از متوسط آنچه

تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ

طعام می دهید به اهل خانه تان با پوشاک دادن آنها یا آزاد نمودن گردنی پس کسی که

لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ ط

برای او میسر نباشد روزه گرفتن است سه روز این است کفاره قسمهای شما هرگاه قسم خوردید

وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ ط كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ

و نگهداری کنید قسمهای خود را چنین بیان می کند خداوند احکام خود را تا شما

تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

احسان بپذیرید.

ربط آیات

در بالا بحث از تحریم طیبات بود، و چون این در بعض اوقات بوسیله قسم می‌باشد لذا در اینجا حکم قسم را ذکر نمود.

خلاصه تفسیر

خداوند در باره قسمهای لغو شما (در این جهان) از شما مؤاخذه نمی‌کند (یعنی کفاره واجب نمی‌نماید) اما (چنین) مؤاخذه در صورتی می‌کند که شما قسمها را (بر امری در مستقبل) مستحکم کنید (سپس آنها را بشکنید) پس کفاره آن (قسم شکسته این است) طعام دادن به ده مسکین از طعام متوسطی که (طبق معمول) به اهل خانه خود می‌دهید یا به آنها (ده مسکین) لباس (متوسط) دادن و یا یک برده آزاد نمودن (یعنی از این اقسام سه گانه هر کدام را که می‌خواهید اختیار کنید) و کسی که برای او (یکی از این سه صورت) میسر نباشد پس (کفاره او) روزه گرفتن سه روز (متواتر) است، این (که یاد گردید) کفاره (آن) قسمهای شما است که وقتی شما قسم خوردید (و سپس آنها را شکستید) و (چون این کفاره واجب است لذا) قسمهای خود را نگهداری کنید (که گاهی چنین نباشد که شما قسمها را بشکنید و کفاره ندهید، و هم چنان که خداوند این دستور را به خاطر مصالح دین و دنیای شما بیان فرموده است) هم چنین خداوند برای شما احکام (دیگر) خود را (نیز) بیان می‌فرماید تا شما (از این نعمت مراعات مصالح خلق) قدر دانی کنید.

معارف و مسایل

اقسام قسم و احکام متعلق به آنها

در این آیه چند صورت از قسم بیان فرمود، و بعضی صورت در سوره



بقره بیان گردید و خلاصه همه آنها این است که اگر کسی بر واقعه گذشته دیده و دانسته عمدأ به دروغ قسم خورد، به آن در اصطلاح فقها «یمین غموس» گفته می‌شود؛ مانند این که کسی کاری کرده باشد و می‌داند که او این کار را کرده است و باز هم دیده و دانسته قسم می‌خورد که من این کار را نکرده‌ام، این قسم دروغ گناه بسیار بزرگ و شدید و موجب وبال دنیا و آخرت می‌باشد؛ ولی کفاره بر آن واجب نیست البته توبه و استغفار بر آن لازم است.

بنابر این به آن در اصطلاح فقها «یمین غموس» گفته می‌شود که غموس به معنی غوطه دادن است و این قسم انسان را در وبال گناه غرق می‌نماید.

دومین صورت این که راجع به یک امر گذشته که آن را راست می‌پندارد قسم می‌خورد و در واقع اشتباه باشد مانند این که بوسیله ای آگهی یابد که فلان شخص آمده است روی آن اعتماد نموده قسم ادا نماید که او آمده است و در حقیقت نیامده باشد، به این قسم، «یمین لغو» گفته می‌شود. همچنین اگر بدون قصد از زبان کسی لفظ قسم برآید به آن نیز یمین لغو می‌گویند، حکم این نوع قسم آنست که بر آن نه کفاره لازم است و نه گناهی عاید او می‌شود.

صورت سوم این که بر کردن یا نکردن کاری در آینده، قسم بخورد که به آن «یمین منعده» می‌گویند. حکم این قسم این است که در صورت شکستن آن کفاره واجب می‌گردد، و در بعض صورت گناه لازم می‌آید و در بعضی خیر. در آیه فوق الذکر مراد از «یمین لغو» بظاهر آن است که بر آن کفاره ای عاید نگردد؛ چه یاد کردن خود قسم گناهی باشد یا خیر، زیرا این در برابر با «عقدتُمُ الْإِيمَانَ» آمده است که از آن معلوم می‌گردد که مراد از مؤاخذه در اینجا فقط مؤاخذه دنیوی است که به صورت کفاره می‌باشد.

در آیه ۲۲۵ از سوره بقره فرموده است: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ» در اینجا مراد از یمین لغو آنست که بدون قصد و اراده، لفظ قسم بر زبان بیاید و یا آن را پیش خود راست فهمیده، قسم بخورد و

در حقیقت اشتباه باشد، و در برابر با آن، آن قسم ذکر شده که در آن عمداً دروغ بگوید که به آن یمین غموس می‌گویند؛ لذا حاصل این آیه این‌که به یمین لغو هیچ گناهی لازم نمی‌گردد، بلکه گناه بر یمین غموس عاید می‌گردد که عمداً دروغی گفته بشود پس بحث در سوره بقره از گناه، حکم آخرت است و در آیه یاد شده سوره مائده بحث از حکم دنیوی، کفاره می‌باشد. خلاصه این‌که خداوند بر یمین لغو شما را مؤاخذه نمی‌کند یعنی بر شما کفاره واجب نمی‌گرداند بلکه کفاره تنها بر آن قسم لازم می‌آید که بر کردن یا نکردن کاری در زمان آینده منعقد گردد و شکسته شود، سپس تفصیل کفاره بشرح ذیل مورد بحث قرار گرفته است.

«فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَوْ لِبَاسُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» یعنی یکی از کارهای سه‌گانه را با اختیار خود انجام دهید.

نخست این‌که به ده مسکین غذای متوسط، صبح و شام بدهید.
یا دوم این‌که به ده مسکین در حد ستر پوشی لباس پوشانده شود، مانند شلوار و یا ازار و یا قمیص بلند.

و یا سوم این‌که برده‌ای آزاد گردد.

در پایان فرمود: «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ» یعنی اگر آنکس که قسم را شکسته است نمی‌تواند کفاره مالی ادا کند که به ده مسکین غذا بدهد و یا به آنها لباس پوشاند و هم چنین توان آزاد کردن برده‌ای را هم ندارد پس کفاره او این است که سه‌روز، روزه بگیرد، و در بعض روایات در اینجا دستور به سه‌روز روزه گرفتن پیایی آمده است. بنابر این نزد حضرت امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه و بعض ائمه دیگر کفاره قسم باید روزه سه‌روز پشت سرهم باشد.

در آیه مذکور راجع به کفاره قسم، نخست لفظ «اطعام» آمده است؛ معنی «اطعام» در لغت عربی غذا خوراندن هم آمده است و غذا دادن هم؛ لذا فقهای کرام مفهوم آیه را چنین بیان فرموده‌اند که کفاره دهندند اختیار دارد که ده



مسکین را در خانه دعوت کرده، غذا بخوراند و یا غذا را در ملکیت او بگذارد. ولی در صورت اول لازم است که از غذای متوسط که طبق معمول در خانه مصرف می‌شود به ده مسکین دو وقت شام و نهار تا سیر غذا بخوراند، و در صورت دوم به هر مسکینی به قدر صدقه الفطر بدهد، از این سه نوع هر کدام را که می‌خواهد اختیار نماید البته اختیار نمودن روزه در صورتی می‌باشد که توان بر یکی از آن سه تا را نداشته باشد.

ادای کفاره قبل از شکستن قسم اعتباری ندارد

در آخر آیه جهت هشدار، دو چیز بیان فرمود: نخست «ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ» یعنی این کفاره قسم شما است هرگاه قسم خوردید.

مقصود این نزد امام ابو حنیفه و بیشتر ائمه دیگر این است که هرگاه شما بر کردن و یا نکردن کاری در آینده، قسم بخورید و سپس بر خلاف آن عمل بشود، پس کفاره آن همان است که در بالا ذکر گردید. حاصلش این‌که ادای کفاره باید بعد از شکستن قسم باشد و اگر قبل از شکستن قسم کفاره داده شد اعتباری نخواهد داشت. علتش این است که سبب لزوم کفاره شکستن قسم است تا زمانی که قسم نشکسته است کفاره واجب نیست، همچنانکه قبل از وقت، نماز درست نیست. قبل از ماه رمضان روزه‌ای واجب نیست، هم چنین قبل از شکستن قسم کفاره‌ای نیز ادا نمی‌گردد.

سپس فرمود: «وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ» یعنی قسمهای خود را حفظ کنید. مقصود این است که اگر در باره امری قسم یاد کردید بدون عذر شرعی و یا فطری آن را نشکنید، بعضی فرموده‌اند که مرادش این‌که در قسم خوردن عجله نکنید قسمهای خود را نگهدارید تا مجبوری شدیدی پیش نیاید اقدام بقسم خوردن نکنید.

يَأْيُهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ
ای ایمانداران! جز این نیست که شراب، قمار، بتها و تیرها همه
رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا
پلیدند و از کارهای شیطان به شمار می آیند از آن اجتناب کنید تا نجات یابید. شیطان این را
يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ
می خواهد که بیندازد بین شما دشمنی و کینه به وسیله شراب و
الْمَيْسِرِ وَيُضِدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ
قمار و باز دارد شما را از یاد خدا و از نماز، پس آیا شما
مُنْتَهُونَ ﴿٩١﴾ وَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِن
ناز می آید. و سزید دستور خدا را و بپذیرید دستور رسول را و پرهیز کنید، پس اگر
تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَي رِسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾
شما برگردید، بدانید که بر عهده رسول ما تنها رسانیدن آشکار است.

ربط آیات

در بالا از ترک خاص چیزهای حلال ممانعت شده بود، در آینده از
استعمال بعضی چیزهای حرام ممانعت شده است.

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران! متوجه باشید که شراب، قمار، بتها و تیرهای قرعه کشی
همه نجس و کارهای شیطانی هستند؛ پس از آنها کلاً کناره گیری کنید تا شما (از
ضررهای آنها رهایی یافتنه) رستگار شوید (و بعضی از آن ضررها دینی و بعضی



دنیوی هستند که تفصیلش از این قرار است که) شیطان می‌خواهد تا به وسیله شراب و قمار در میان شما (در برخوردها) دشمنی و (در دلها) کینه ایجاد کند (چنان‌که بدیهی است که با نوشیدن شراب عقل بجای نمی‌ماند، درگیری و فتنه و فساد بپا می‌خیزد که در نتیجه پشت سر طبعاً رنجیدگی پدید می‌آید، و کسی که در قمار مغلوب گردد بر طرف مقابل که غالب شده خشم می‌رود، و هرگاه او ناراحت گردد در طرف مقابل اثر می‌گذارد؛ اینها همه ضررهای دنیوی هستند) و شیطان می‌خواهد که به وسیله شراب و قمار شما را از یاد خدا و نماز (که بالاترین طریقه یاد خداست) باز دارد (چنان‌که این نیز بدیهی است، زیرا در شراب‌نوشی هوش و حواس بجای نمی‌مانند و در قمار برنده در سرور و نشاط غرق می‌گردد و بازنده ناراحت و غمگین می‌شود و می‌کوشد سری بعد برنده شود و بدین ترتیب هر دو فرصتی برای فکر دین نخواهند یافت؛ این همه ضررهای دینی است، پس وقتی که این شراب و قمار چنین چیزهای خرابی هستند) پس (بگویید که) اکنون هم باز نمی‌آیید.

معارف و مسایل

تخلیق کاینات جهت بهره‌برداری انسان است

در این آیات هدف نشان دادن این مطلب است که مالک، همه این کاینات را به خاطر خدمت انسان، آفریده‌است، و هر چیزی را برای خدمت‌های خاصی مقرر فرموده‌است و انسان را مخدوم کاینات قرار داده‌است. فقط انسان را پایبند یک امر قرار داده‌است که از حدود مقررۀ بهره‌برداری از مخلوقات، تجاوز نکند، اجتناب و دوری از چیزهایی که خداوند برای انسان حلال و طیب قرار داده‌است بی ادبی و ناشکری قرار می‌گیرد، تخلف در چیزهایی که استعمال آنها را بنا به وجه خاصی حرام کرده‌است نافرمانی و بغاوت محسوب می‌شود، و وظیفۀ بنده این است که طبق راهنمایی مالک از مخلوقات او استفاده

نماید که عبودیت همین می باشد.

در نخستین آیه از آیات فوق الذکر حرمت چهار چیز بیان گردید: شراب، قمار، بت و تیر قمار؛ همین مطلب در آیه ۲۱۹ از سوره بقره چنین آمده است «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مَن نَّفَعَهُمَا» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» در این، هر چهار امر را رجس فرموده است. «رجس» در زبان عرب به آن چیز نجس گفته می شود که طبیعت انسان از آن متنفر باشد؛ این چیزهای چهارگانه بگونه ای هستند که اگر انسان اندکی عقل داشته باشد خودبخود از آنها متنفر می گردد.

تشریح ازلام

یکی از آن چهار چیز «ازلام» جمع زلم است. ازلام به آن تیرهای گفته می شود که با قرعه اندازی آنها در عرب رسم قماربازی رایج بود، بدین ترتیب که ده نفر در ذبح شتری شرکت می کردند و گوشت آن را به ده سهم تقسیم نموده سپس در توزیع آن برای شریکان قماربازی می کردند که بر روی هفت تیر از ده تیر بقدر سهامها علامت گذاری می کردند، بر یکی یک و بر دیگری دو و بر سومی سه و... و سه تیر دیگر را ساده می گذاشتند؛ پس مجموع ده تیر را در ترکش گذاشته حرکت می دادند و آنگاه برای هریک از شرکا یک تیر از ترکش بیرون می کردند، تیر چند سهم برای کدامیک از شرکا بیرون می آمد او مستحق همان سهام قرار می گرفت و کسی که به نام او تیر ساده بیرون می آمد از سهم محروم می ماند، چنانکه در عصر حاضر بسیاری روش به صورت قرعه اندازی رواج دارد، و این نوع قرعه اندازی قمار است که از روی قرآن حرام می باشد.



صورت جایز قرعه اندازی

آری یک نوع قرعه کشی جایز و از رسول خدا ﷺ ثابت است، و آن این که وقتی همه حقوق برابر و سهام نیز مساوی تقسیم شده باشند سپس سهامها به وسیله قرعه متعین گردند مانند این که زمین را بر چهار شریک برابر تقسیم نمایند و بخواهند بدانند که کدام طرف مال کدام یک از شریکان است پس تعیین آن با رضایت و مصلحت همدیگر نباشد، جایز است که آن را با قرعه اندازی مشخص نمایند و کدام طرف که به نام کدام شخص بیرون آمد به او تحویل دهند، و یا این که چیزی هزاران خواهان داشته باشد، و حقوق همه آنها با هم مساوی است ولی آنچه می خواهند تقسیم نمایند صد تا بیشتر نیست می توان آنها را به صورت قرعه کشی تقسیم نمود.

حرمت رسم جاهلی تقسیم گوشت به وسیله قرعه کشی ازلام در آیه شماره ۳ از سوره مائده قبلاً آمده بود: «أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» خلاصه این که در آیه مذکور حرمت چهار چیزی که ذکر شده بود، دو تا از آنها یعنی میسر و ازلام به اعتبار نتیجه یکی هستند، از بقیه دو تای دیگر یکی «انصاب» جمع نصب است، نصب به چیزهایی اطلاق می گردد که برای عبادت نصب گردیده اند، چه بت باشند و یا درخت، سنگ و غیره.

مفاسد جسمانی و روحانی شراب و قمار

از شأن نزول آیه فوق و آیه بعدی معلوم می شود که هدف در این آیه بیان مفاسد و حرمت دو چیز است: یعنی شراب و قمار و ذکر بتها در ضمن به این خاطر آورده شد که شنوندگان درک نمایند که جرم معامله شراب و قمار آن چنان سنگین است که بت پرستی.

در حدیثی از «سنن ابن ماجه» رسول خدا ﷺ فرموده است: «شارب الخمر كعابد الوثن» یعنی شراب خوار چنان مجرم است که بت پرست.

و در بعض روایات آمده است که: «شارب الخمر كعابد اللات والعزى» یعنی شراب خوار مانند پرستش کننده لات و عزى است.

خلاصه کلام این که در اینجا حرمت شدید شراب و قمار و مفسد روحانی و جسمانی آنها بیان گردیدند، نخست مفسد روحانی و معنوی آنها در الفاظ: «رَجَسَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» بیان شد. مفهوم آن این که این چیزها در نزد فطرت سلیمه نجس و چیزهای قابل نفرت می باشند و دام ابلیس اند که انسان پس از گیر کردن در آنها در ورطه مفسد بی شمار و مهلکی واقع خواهد شد، پس از بیان مفسد روحانی آن، دستور داد: «فَاجْتَنِبُوهُ» یعنی اینها چنین خراب اند که از آنها اجتناب و پرهیز کنید.

در آخر فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» و نشان داد که فلاح و پیروزی دین و آخرت شما وابسته به این است که از آنها پرهیز کنید.

سپس در آیه بعدی مفسد ظاهری و دنیوی شراب و قمار چنین بیان گردید که: «إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ» یعنی شیطان می خواهد که شما را در شراب خواری و قمار بازی سرگرم نموده بین شما بغض و عداوت ایجاد نماید این آیات در باره چنین وقایع نازل گردیدند که در اثر نشتهی شراب حرکاتی صادر گردید که موجب خشم و کینه و سپس نوبت به جنگ و جدال رسید و این یک پیش آمد اتفاقی نبود بلکه هرگاه انسان در اثر نشتهی شراب عقل را از دست بدهد از او چنین حرکات اتفاق می افتد.

همچنین است وضعیت قمار که بازنده اگر چه شکست خود را پذیرفته در حال حاضر متحمل خساراتی می شود اما کینه و بغض و خشم و عداوت در برابر با حریف نتیجه ضروری آن است.

حضرت قتاده در تفسیر این آیه فرموده است که بعضی عرب عادت



داشتند که در قمار، زن و بچه و اموال و اسباب را سر شرط می گذاشتند و با باختن آنها در نهایت رنج و اندوه زندگی می گذراندند.

سپس در آخر آیه، مفسده دیگری از آنها چنین بیان گردید، «وَيُضْذِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ» یعنی اینها شما را از یاد خدا و نماز در غفلت می اندازند.

این مفسده بظاهر روحانی و معنوی است که پس از بیان مفسد دنیوی مکرراً بیان گردیده می تواند اشاره ای باشد به این که در اصل، زندگی قابل توجه، آن است که برای همیشه باشد، و باید در نزد انسان عاقل و خردمند آن مطلوب و مرغوب باشد و از ضایع شدن آن باید در هراس باشد، خوبی زندگی چند روزه دنیا چیز قابل افتخاری نیست و نه خرابی آن چندان قابل رنج و اندوه است؛ زیرا هر دو حالت زود گذر و موقت هستند،

دوران بسقا چسو باد صحرا بگذشت

تلخی و خوشی وزشت و زیبا بگذشت

و می توان چنین گفت که غفلت از یاد خدا و نماز ضرر دنیوی و اخروی و جسمانی و روحانی است. ضرر روحانی و اخروی بودن آن ظاهر و روشن است که آخرت شخص بی نماز و غافل از خدا، برباد و روح او مرده است و اگر اندکی با فکر و اندیشه دیده شود دنیای غافل از خداوند، نیز وبال جان او است زیرا وقتی او از خدا غافل قرار گرفته هدف نهایی خود را ثروت و مال، پست و مقام قرار می دهد آنها چنان پریشان حالی و پراگندگی همراه می آورند که آن خود اندوه مستقلمی می باشد و با ابتلای به آن مردم از مقصود المقاصد خویش که راحتی و آرامش، اطمینان و سکون است محروم می ماند. و در تحصیل اسباب راحتی چنان سرگرم می شود که از خود راحتی فراموش می شود، و اگر گاهی این ثروت و مال یا عزت و مقام از دست رفته باشند و یا در آن کاهش پدید آید پس در نهایت اندوه و غم مبتلا می گردد، الغرض انسان که دنیا دار خالص باشد در هر دو حالت مبتلا به فکر و غم و اندوه و ناراحتی می باشد.

اگر دنیا نباشد دردمندیم وگر باشد به مهرش پایبندیم
بر خلاف کسی که دلش با یاد خدا روشن و از نور نماز منور باشد، مال و
منال، جاه و مقام دنیا قدمبوس او قرار می‌گیرند و راحتی و آرامش درست به او
می‌رسانند، و اگر این چیزها از دست او بروند قلب او از آن متأثر نمی‌شود
نه شادی داد سامانی نه غم آورد نقصانی

به پیش همت ما هرچه آمد بود مهمانی
خلاصه این‌که اگر قدری در غفلت از یاد خدا و هم‌چنین در غفلت از
نماز بیندیشیم آن مشتمل بر مفاسد دنیوی و اخروی هر دو می‌باشد، لذا امکان
دارد که: از «رَجَسَ مِنْ غَمَلِ الشَّيْطَانِ» هدف بیان مفاسد روحانی و اخروی باشد و
از «يُوقِعُ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْتِقَاءَ» هدف بیان مفاسد خالص دنیوی و جسمانی باشد،
و هدف از «وَيُضِلُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ» بیان تباهی و برپادی مشترک دین و
دنیا هر دو باشد.

در اینجا این امر قابل توجه است که ذکر الله شامل نماز نیز هست پس
بیان نماز جداگانه و مستقل به چه معنی است، حکمتش این است که در اینجا به
اهمیت و افضل و اشرف بودن نماز اشاره‌ای باشد.

بعد از بیان تفصیلی تمام مفاسد دینی و دنیوی، روحانی و جسمانی به
خود داری از آنها با شیوه عجیب و دلنوازی رهنمایی فرمود چنان‌که می‌فرماید:
«فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» یعنی وقتی که شما به همه این مفاسد پی بردید آیا هنوز هم از
آنها باز نمی‌آید؟

در این دو آیه حرمت و ممنوعیت شدید شراب و قمار و غیره بیان گردید
که یکی از مواد قانون الهی بود، در آیه سوم جهت تسهیل این حکم و سهولت
عمل بر آن قرآن کریم تحت اسلوب خاص خویش بیان فرمود که: «وَاطِيعُوا اللَّهَ وَ
اطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَسَىٰ رَسُولُنَا الَّذِي أَلْتَمَسْتُمْ
حاصل آن این‌که دستور به اطاعت خدا و رسول جهت فایده شماسست و



اگر شما آن را نپذیرید هیچ ضرری متوجه خداوند و رسول او نخواهد شد. بدیهی است که خداوند بالاتر از این است که نفع و ضرری به او متوجه بشود، امکان داشت کسی نسبت به رسول خدا ﷺ خیال کند که چون کسی سخن او را نپذیرد شاید در اجر و ثواب یا قدر و منزلت او کاهش پدید آید لذا جهت رفع این شبهه فرمود: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَيْنَا رِسْوَالُنَا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ» یعنی اگر کسی سخن پیامبر ما را نپذیرفت باز هم در قدر و منزلت او فرقی نخواهد آمد؛ زیرا کاری که به او محول بود آن را بنحو احسن انجام داده است؛ یعنی پیامهای الهی را رسانیده است و پس از این اگر کسی قبول نکند به ضرر خود او تمام می شود؛ چیزی از رسول کاسته نمی شود.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا

نیست بر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کردند گناهی در آنچه قبلاً خوردند

إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا

وقتی در آینده بترسند و ایمان بیاورند و کار نیک انجام دهند باز بترسند و ایمان بیاورند

ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۹۳﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

باز بترسند و نیکی کنند و الله دوست می دارد نیکوکاران را. ای ایمانداران هر آینه

لَيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ

می آزماید شما را خداوند به چیزی در شکاری که برسد به آن دستهای و نیزه های شما

لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ

تا معلوم کند خدا که چه کسی از او می ترسد نادیده، پس کسی که تجاوز کرد پس از این

فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۹۴﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ

پس برای او هست عذاب دردناک. ای ایمانداران نکشید شکار را وقتی که شما

حُرْمٌ ۗ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ

در احرام هستید و هر کس بکشد آن را از شما عمداً براو جزاست برابر با کشته شده از دامها
يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هُدًى يَبْلُغُ
 آنچه مقرر کنند و مردم معتبر از شما بدین شکل که آن حیوان عوضی به طور هدیه رسانیده شود
الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ
 به کعبه و یا بر او کفاره است غذای دادن به چند مسکین یا برابر آن روزه تا بیچشد سزای
أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفُ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ
 کارش را عفو نمود خدا از آنچه گذشت و هر که عود کند پس انتقام می گیرد خدا از او و خدا
عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾ أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَ
 غالب و انتقام گیرنده است. حلال شده برای شما شکار دریا و طعام آن برای استفاده شما و
لِلسِّيَارَةِ وَ حُرْمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَ تَقُوا اللَّهَ
 برای مسافران و حرام شده بر شما شکار بیابان تا شما در احرام هستید و بنرسید از خدا
الَّذِي إِلَيْهِ تَحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

که به سوی او شما جمع می شوید.

رابطه آیات

در «لباب» بحواله «مسند امام احمد» به روایت ابو هریره منقول است که
 وقتی آیه ماقبل در باره تحریم خمر و میسر نازل شد، بعضی عرض کردند که یا
 رسول الله! بسیاری مردم که شراب می نوشیدند و مال قمار می خوردند پیش از
 تحریم مرده اند اکنون معلوم گردید که آنها حرام هستند وضع آنها چگونه
 خواهد شد، آنگاه این آیه نازل گردید که: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه بعد بحث
 از تحریم طیبات آمده بود که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتٍ» اکنون از آیه
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَبْلُغَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ» بیان می فرماید که خداوند اختیار کامل دارد که



در اوضاع خاص چیزهای خاصی را حرام گرداند. (بیان القرآن)

خلاصه تفسیر

نیست گناهی بر کسانی که ایمان دارند و کارهای نیک انجام می دهند در آنچه می خورند و می نوشند (وقتی که در آن مدت حلال باشد اگرچه بعداً حرام گردد و چگونه او گناهکار می شود) وقتی که (هیچ منقاضی گناهی نباشد بلکه مانعی وجود داشته باشد و آن این که) آنها (از ترس خدا از چیزهای نامشروع آن زمان) پرهیز کرده باشند (که سبب ترس از خداست) و کارهای نیک انجام دهند (که علامت خوف خداست، و همیشه این چنین باشند، حتی اگر چیز حلالی که قبلاً می خوردند در آینده حرام گردد) پس (از آن هم در اثر ترس خدا) پرهیز کرده باشند و (دلیل آن به مانند گذشته این باشد که آنها) ایمان داشته باشند و کارهای خوب انجام داده باشند (که مبتنی بر ایمان هستند، پس در اینجا نیز علامت و سبب خوف خدا جمع هستند، مطلب این که در تحریم هر بار چه یک بار یا چند بار تکرار گردد روش آنها چنین باشد، این مختص به یک بار و دو بار نیست، پس با وجود مانع و استمرار آن از فضل ما بعید است که آنها گناهکار گردند) و (این روش خاص نیکوکاری یاد شده آنها تنها مانع از لزوم گناه نیست بلکه مقتضی وجود ثواب و محبوبیت نیز می باشد زیرا) خداوند چنین نیکوکاران را دوست می دارد (امکان ندارد مبعوض قرار گیرند، اینها نه این که تنها مبعوض نیستند بلکه به مقام محبوبیت نایل آمده اند)

ای ایمانداران خداوند شما را در باره شکار تا حدی می آزماید که آنها (در اثر دور و دراز نرفتن) در دسترسی دست و نیزه شما می باشند (مطلب از این که شکار کردن اینگونه دامهای وحشی را بر شما در حال احرام حرام قرار می دهد چنان که در آینده به صراحت خواهد آمد، این دامهای وحشی را دور و بر شما می چرخانیم) تا که خداوند (ظاهراً) بدانند که چه کسی از (عذاب) او نادیده می ترسد، (و از ارتکاب

حرام که موجب عذاب است پرهیز می‌نماید، از این به‌طور دلالت انزای معلوم گردید که این شکار حرام است) پس کسی که پس از این (حرمت که ابتلا نیز بر آن دلالت دارد) از حد (شرعی) تجاوز کند (یعنی به شکار ممنوع مرتکب شود) برای او سزای دردناک (مقرر) هست (چون صحابه زیاد به شکار علاقه داشتند و حیوانهای شکار دور بر می‌آمدند از آنها در اطاعت شعاری از مون بعمل آمد که خوب از آب بیرون آمدند، در آینده روی ممنوعیت تصریح بیشتری آمده است که) ای ایمانداران دامهای شکار را (به استثناء مستثنیات شرع) در حال احرام قتل نکنید (هم چنین وقتی که آنها وارد حرم بگردند اگرچه در این صورت شکارچی در حال احرام نباشد باز هم آنها را قتل نکنید) و هر کس از شما آنها را عمداً قتل کند بر او (روی این عمل) سزای واجب می‌گردد که (از نظر قیمت) با آن حیوانی که او قتل کرده مساوی می‌باشد و قضاوت (تخمینی) آن را دو نفر معتبر از شما انجام می‌دهد (و آن دو نفر از نظر دیانت و نیز تجربه و بصیرت معتبر باشند، سپس قاتل بعد تعیین قیمت تخمینی اختیار دارد که) چه (با آن قیمت چنان حیوانی بخرد که حیوان) سزای مخصوصی از حیوانها باشد (مانند شتر، گاو، گاو میش، بز و گوسفند نری باشد یا ماده) بشرطی که بصورت هدی به کعبه (یعنی حرم) رسانیده شود، و یا (معادل قیمت آن کندم به صورت) کفاره به مساکین داده شود (یعنی به هر مسکین بقدر صدقه الفطر باید داد) و یا برابر به آن (کندم) روزه گرفته شود (صورت برابری این که برابر با سهم هر مسکینی که مقدار صدقه الفطر می‌باشد یک روز روزه گرفته شود و این سزای بدین حاضر مقرر گردید) تا که وبال کردار خویش را بچشد (برخلاف کسی که عمداً شکار نکند بلکه خطا شکار بساید اگرچه بر او نیز همین جریمه واجب می‌گردد اما آن سزای کردارش نیست، بلکه ضمان و جزای محل محترم یعنی شکار حرم که در اثر حرم محترم شده و یا بوجه احرام کالمحترم شده است، می‌باشد، و با ادای این جزای) خداوند از گذشته صرف نظر می‌فرماید و کسی که مجدداً مرتکب به چنین حرکتی باشد (چون در ارتکاب مجدد نسبت به گذشته جرأت بیشتر می‌باشد) پس (بنابر این علاوه از جزای مذکور که عوض اصل فعل



و یا عوض محل می باشد) خداوند انتقام این (جرات در آخرت) را می گیرد (آری اگر توبه نمود پس علت انتقام از بین می رود) و خداوند غالب است می تواند انتقام بگیرد.

گرفتن شکار دریا (یعنی آب) و خوردن آن همه برای شما حلال شده است بخاطر استفاده شما و مسافران (که آن را به هنگام سفر توشه قرار دهند) و گرفتن شکار بیابان (یا کمک کردن در آن، اگرچه خوردنش در بعضی صورت حلال باشد) برای شما حرام شده است در صورتی که شما در احرام باشید و از (مخالفت فرمان) خدا بترسید که در نزد او جمع (و احضار) کرده می شوید.

معارف و مسایل

مسئله: شکاری که در حرم و یا حال احرام حرام است عام است که خوردنی یعنی حیوان حلال گوشتی باشد و یا غیر خوردنی یعنی حیوان حرام گوشت. (لاطلاق الآیه)

مسئله: صید یعنی شکار به آن حیواناتی گفته می شود که وحشی باشند و طبق معمول در کنار مردم بود و باش نداشته باشند، لذا ذیح حیوانات اهلی مانند بز و میش، گاو و شتر و خوردن آنها جایز می باشد.

مسئله: آنچه با دلایلی مستثنی گردیده است گرفتن و کشتن آنها جایز است مانند شکار دریا لقوله تعالی: «أَجَلٌ لَّكُمْ صُنْدًا الْبَحْرِ» کشتن بعضی از حیوانات بیابانی مانند کلاغ، کرگس، گرگ، مار، کژدم و سگ گزنده و هم چنین هر درنده ای که حمله آور باشد جایز است.

و استثنای آنها در احادیث آمده است: بنا بر این معلوم گردید که الف و لام در «الصید» عهدی است.

مسئله: خوردن گوشت شکار که در غیر حالت احرام و سرزمین حرم

انجام گیرد برای محرم جایز می‌باشد به شرطی که در کشتن آن شکار معین، مشیر و نشان دهنده آن نباشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است و در الفاظ «لَا تَقْتُلُوا» آیه نیز به آن اشاره شده است زیرا در اینجا «لَا تَقْتُلُوا» فرمود و لا تا کلا نفرمود.

مسئله: همچنانکه به قتل شکار حرم عمداً جزا واجب می‌گردد همچنین به قتل خطا و نسیان نیز جزا واجب می‌شود. (اخرجه الروح)

مسئله: همچنانکه به ارتکاب نخستین بار قتل جزا واجب می‌شود به قتل بار دوم و سوم نیز واجب می‌شود.

مسئله: حاصل جزا این‌که در چه زمان و مکانی که این حیوان به قتل رسیده است بهتر است که قیمت آن توسط دو شخص عادل تعیین شود و نیز جایز است که توسط یک نفر عادل قیمت آن حیوان برآورده شود، با این تفصیل که اگر آن حیوان مقتول غیر مأكول است پس قیمت آن بالاتر از قیمت بز معمولی نباشد، و اگر آن ماکول است پس هر اندازه که قیمت آن تخمین زده می‌شود همه آن واجب می‌شود. و در هر دو حال او در سه صورت اختیار دارد: یکی آنکه با آن قیمت حیوانی بر حسب شرایط قربانی خرید نماید و در محدوده حرم آن را ذبح نموده بین فقرا تقسیم کند و یا برابر با قیمت آن طبق شرایط صدقة الفطر به هر مسکین نصف صاع گندم بدهد و یا بحساب صدقة الفطر هر مسکین که چند تا می‌شوند روزه بگیرد و این تقسیم گندم و گرفتن روزه مشروط نیست که در حرم باشند، و اگر در قیمت کمتر از نصف صاع آمد اختیار دارد که آن را به یک مسکین بدهد و یا عوض آن یک روز روزه بگیرد. وزن نصف صاع طبق اوزان ما دو سیر ربع کم می‌باشد.

مسئله: در تخمین مذکور آنچه سهم مساکین می‌باشد اگر به آنها دو وقت تا سیر غذا بدهد نیز جایز است.

مسئله: اگر برابر به آن قیمت حیوانی را برای ذبح مشخص نمود ولی از بهای آن حیوان چیزی اضافه ماند در آن اختیار دارد که حیوانی دیگر بخرد و یا



بمحاسب گندم روزه بگیرد و هم چنان که در قتل اینگونه حیوانات جزا واجب است در جرح کردن آنها نیز جزا واجب می شود و باز در تخمین قیمت آن و اجرای آن اختیار دارد که یکی از آن سه صورت را اختیار کند.

مسئله: هر حیوانی که شکارش برای محرم حرام باشد ذبحش نیز برای او حرام است و اگر آن را ذبح کند در حکم مردار درمی آید.

(و فی لا تقتلوا اشارة الى ان ذبحه كالقتل)

مسئله: اگر محل قتل آن بیابان است، قیمت به اعتبار نزدیکترین آبادی

تخمین زده می شود.

مسئله: اشاره، دلالت و اعانت در شکار مانند خود شکار حرام است.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْيَتِيَّةَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ

قرار داد خداوند کعبه را که خانه ای محترم است باعث قیام مردم و ماه محرم را و

الْهَدْيِ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا

قربانی که نذر کعبه باشد و آنچه قلاده در گردن انداخته و به کعبه برده شود این برای آنست تا بدانید

أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ

که خداوند می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و این که خداوند به هر چیز

عَلِيمٌ ﴿٩٧﴾ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾

دانا است. بدانید که عذاب خدا سخت است و یقیناً خداوند بخشنده و مهربان است

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا

نیست بر عهده رسول مگر رسانیدن و خدا می داند آنچه شما در ظاهر انجام می دهید و آنچه

تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ

در نهان می کنید. بگو برابر نیستند ناپاک و پاک اگر چه شگفت آید برای تو کثرت

الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾

نا پاک پس بترسید از خدا ای عاقلان تا که نجات یابید.

خلاصه تفسیر

خداوند کعبه را که جای ادب است برای (مصلحت) مردم سبب قسامت ماندن قرار داد و (همچنین) ماه محترم را نیز (همچنین) حیوان قربانی شونده در حرم را نیز و (همچنین) آن حیوانی را که در گردن آن (جهت نشانی) قلابه‌ای باشد (که این نذر الهی است در حرم ذبح خواهد شد) این (قرار داد علاوه از مصالح دشمنی دیگر) برای آن (مصلحت دینی نیز) هست تا که (اعتقاد شما درست و پخته گردد بدین ترتیب که شما از آن مصالح استدلال نموده) روی این امر (ابتداءً یا نهایتاً) یقین داشته باشید که بدون شک و تردید خداوند تمام چیزهای آسمانها و زمین را (خداوند) می‌داند (زیرا دستور دادن به چنین امور که مصالح آینده در آنها چنان مراعات گردد که در تصور عقل بشر نیابند دلیل کمال صفت علمی است) و (از تعلق علم کامل به این معلومات یاد شده استدلال نمایید که) بدون تردید الله تعالی همه چیزها را خوبتر می‌داند (زیرا بر دانستن این دانستنیها کسی او را اطلاع نداد است، لذا معلوم می‌شود نسبت علم ذاتی او به همه چیز یکسان می‌باشد) یقین داشته باشید که خداوند سزای سخت نیز خواهد داد و خدا بسیار بخشاینده و مهربان است (لذا نسبت به احکام او خلاف ورزی نکنید و آنچه بر حسب اتفاق شد، طبق قوانین، توبه نمایید) بر عهده رسول خدا ﷺ فقط ابلاغ هست (که آن را او بنحو احسن انجام داده است لذا اکنون پیش شما هیچ عذر و بهانه‌ای نمانده است) و خداوند همه آنچه را که شما (به زجر یا جوارح) ظاهر می‌کنید و آنچه را (در دل) پوشیده نگه می‌دارید می‌داند (پس باید شما در ظاهر و باطن اطاعت کنید) تو (ای محمد! به آنها این را نیز) بگو که ناپاک و پاک (یعنی گناه و اطاعت یا گنهکار و مطیع) برابر نیستند، (بلکه خبیث مبعوض و طیب مقبول است، پس باید با بجای آوری اطاعت، خود را مقبول کرد و نباید با انجام معصیت



خود را مبعوض قرار داد، ای بیننده) تو را کثرت ناپاک (چنان‌که در دنیا این چنین است) در تعجب می‌اندازد (که با وجود ناپسند بودنش چرا به کثرت یافته می‌شود، ولی باید فهمید که کثرتی که مبتنی بر حکمتی باشد دلیل محمود بودنش نیست، بویژه وقتی اساس بر کثرت نیست و یا وقتی که بر علم و عقاب خداوند آگهی بدست آمد) پس (به آن نگاه نکن بلکه) از (خلاف ورزی حکم) خدا بترسید ای عاقلان تا که (کاملاً) پیروز گردید (که آن جنت و رضای الهی است)

معارف و مسایل

وسایل چهارگانه امن و آسایش

در نخستین آیه، خداوند چهار چیز را سبب قیام و بقای، امن و اطمینان مردم معرفی نمود:

نخست کعبه، لفظ کعبه در لغت عرب بر مکان مربع اطلاق می‌شود در قبیله خثعم نیز مکان دیگری به همین نام موسوم بود که به آن «کعبه یمانیه» گفته می‌شد، لذا بنابر ممتاز گردانیدن بیت الله از آن کعبه، همراه با لفظ کعبه لفظ «بیت الحرام» اضافه گردید.

لفظ قیام و قوام مصدر است به آن چیزی گفته می‌شود که قیام و بقای چیزی بر آن موقوف باشد؛ لذا معنی «قِيَمًا لِلنَّاسِ» این است که کعبه و متعلقات آن وسیله قیام و بقای مردم می‌باشند.

و لفظ «ناس» در لغت عرب برای عموم مردم اطلاق می‌گردد، و در اینجا بنابه قرینه مقام می‌تواند مراد از آن اهل مکه یا اهل عرب باشد و نیز می‌تواند مراد از آن عموم مردم جهان باشند و بظاهر شامل همه مردم جهان است. البته اهل مکه و عرب امتیاز خاصی دارند. بنابر این، مقصود آیه این است که

خداوند کعبه بیت الحرام و اشیای مذکور آینده را برای عالم اتسانیت وسیله قیام و بقا، امن و آرامش قرار داد، تا زمانی که مردم هر کشور و منطقه و جهت به سوی بیت الله متوجه شده نماز بخوانند و حج بیت الله را بجا بیاورند یعنی کسانی که حج بیت الله بر آنها فرض است حج را ادا نمایند کل این جهان برقرار و محفوظ می ماند؛ و اگر ظرف یک سال چنین اتفاقی بیفتد که کسی حج نکند و یا کسی به سوی بیت الله نماز نخواند، کل جهان را عذاب عمومی فرا خواهد گرفت.

بیت الله عمود کل جهان است

همین مطلب را امام التفسیر حضرت عطاء، بدین الفاظ چنین بیان فرموده است: «لَوْ تَرَكَوْهُ غَامًا وَاحِدًا لَمْ يَنْظُرُوا وَ لَمْ يُؤَخَّرُوا» (حرمین)
از این معلوم شد که بیت الله از نظر معنویت عمود کل جهان است و تا زمانی که حج و استقبال آن بجا آورده شود، دنیا برقرار می ماند و اگر وقتی این احترام بیت الله از بین برود، دنیا نیز از بین برده خواهد شد. اما این که نظام عالم با بیت الله چه ارتباطی دارد، درک حقیقت این امر لازم نیست؛ همچنانکه دریافت ارتباط مغناطیس و آهن، کهربا و تکه چوب لازم نیست؛ اما آن، چنان حقیقتی است که همیشه مشاهده می گردد و کسی نمی تواند از آن انکار نماید. پس استنباط حقیقت ارتباط نظام عالم با بیت الله نیز از حیطة قدرت بشر خارج است؛ با نشان دادن خداوند می تواند معلوم گردد، سبب قرار گرفتن بیت الله برای بقای کل جهان امری است معنوی نمی توان آن را با چشم ظاهر دید اما باعث امن و امان قرار گرفتن آن برای اهل عرب از تجربیات و مشاهدات طولانی ثابت است.



وجود بیت الله سبب امنیت جهان است

در عموم جهان امنیت بوسیله قوانین دولت و گرفت آنها برقرار می‌شود، که در اثر آن راهزن، دزد، قاتل و غارت‌گر نمی‌تواند از خود جرأت نشان دهد. اما در جاهلیت عرب نه دولت قانونی روی کار آمده بود و نه جهت برقراری امنیت عموم قوانینی به تصویب رسیده بود، نظام سیاسی تنها بر اساس قبایل استوار بود، هر قبیله‌ای هرگاه می‌خواست بر جان و مال و آبروی قبیله دیگر حمله نماید می‌توانست آن را انجام دهد لذا هیچ قبیله‌ای در هیچ زمانی از نعمت امنیت برخوردار نبود؛ خداوند با قدرت کامل خویش کعبه الله را در شهر مکه مکرمه بجای حکومت، وسیله برقراری امنیت قرار داده بود همچنانکه انسان عاقل و فهمیده نمی‌تواند از قوانین دولت تخلف ورزی نماید خداوند احترام و تعظیم بیت الله را زمان جاهلیت هم در قلوب عموم مردم چنان جای‌گزین کرده بود که به پاس احترام آن تمام جذبات و خواهشات خود را پشت سر می‌گذاشتند. جاهلیت عرب که در جنگجویی و تعصب قبیله‌ای خویش در جهان ضرب‌المثل بودند خداوند احترام و تعظیم بیت الله و متعلقات آن را چنان در قلوب آنها پیوست کرده بود که اگر آنان با دشمن جانی و مجرم خویش در حرم برخورد می‌کردند با وجود نهایت خشم و غضب که در دل داشتند به او چیزی نمی‌گفتند و اگر قاتل پدر کسی با او در حرم ملاقات می‌کرد، پسر سر را پایین انداخته از آنجا رد می‌شد.

همچنین اگر کسی برای حج و عمره بیرون می‌آمد و یا حیوانی جهت قربانی و هدیه به حرم آورده می‌شد، نهایت احترام از آن نیز بین عربها رواج داشت که بدترین فرد به آن تعرضی نمی‌کرد و اگر دشمن جانی برای حج و عمره احرام می‌پست و یا حیوانی را قلاده به گردن می‌داد قطعاً به او چیزی نمی‌گفتند.

وقتی که رسول خدا ﷺ در سنه ۶ هـ با گروه خاصی از صحابه به نیت عمره احرام بسته به زیارت بیت الله عزیمت نمودند و نزدیک به حدود حرم در مقام حدیبیه منزل گرفتند و حضرت عثمان را با چند همراه مکه فرستادند تا به سران مکه بگویند که مسلمانان در حال حاضر به نیت جنگ نیامده‌اند بلکه هدف آنان ادای عمره می‌باشد لذا نباید سر راه آنها ایجاد مزاحمت کرد.

سران قریش پس از بحث و تبادل نظر نماینده‌ای از خود را پیش پیغمبر ﷺ فرستادند آن حضرت با دیدن او فرمود که این شخص با حرمت بیت الله مراعات خاصی دارد؛ لذا حیوانات علامت‌دار هدایا را در جلوی او قرار دهید. وقتی که او این هدایا را دید، اعتراف نمود که بدون شک و تردید نباید اینها را از بیت الله باز داشت.

خلاصه این که احترام حرم محترم را خداوند در زمان جاهلیت نیز چنان در قلوب آنها جایگزین کرده بود که در اثر آن امن و امان برقرار بود. بنابر این فقط کسانی مأمون می‌بودند که برای حج و عمره از خانه خود بیرون می‌آمدند و یکی از علایم حج روی آنها وجود می‌داشت، ولی مردم گوشه و کنار دنیا از آن نصیبی از امن و اطمینان نداشتند. ولی همچنانکه احترام بیت الله و حرم محترم ماحول آن، بین عرب عام بود، همچنین ماههای حرام نیز از احترام خاصی برخوردار بودند که به آنها «اشهر حرم» می‌گفتند. و بعضی ماه رجب را نیز در آنها شامل کرده بودند. قتل و قتال در این ماهها را خارج از حرم نیز حرام می‌دانستند و از آن پرهیز می‌کردند.

بنابر این قرآن کریم جهت برقراری «فِيْمَا لِلنَّاسِ» همراه با کعبه سه چیز دیگر را نیز شامل فرمود:

نخست «الشَّهْرَ الْحَرَامَ» یعنی ماه عزت و عظمت؛ در اینجا چون «شَهْرٌ» مفرد آورده شده است، عموم مفسرین فرموده‌اند که مراد از «شهر حرام» در این، ماه «ذوالحجه» می‌باشد که در آن ارکان و اعمال حج بجا آورده می‌شوند. بعضی



فرموده‌اند که لفظ «شهر» اگر چه مفرد است اما مراد از آن جنس است؛ لذا شامل همه ماههای حرام می‌باشد.

چیز دوم: «هَدَى» است «هَدَى» به آن حیوانی گفته می‌شود که در حرم شریف قربان گردد. اگر چنین حیوانی همراه با کسی می‌بود، معمول عموم عرب بود که کسی با آن شخص هیچگونه تعرضی نمی‌کرد؛ او با امن و اطمینان می‌توانست سفر خود را ادامه داده به مقصد برسد. لذا «هَدَى» نیز سبب قیام امن قرار گرفت.

سومین چیز «قَلَانِد» است «قَلَانِد» جمع قلاده است به گلویند گفته می‌شود در جاهلیت عرب مرسوم بود که هر کسی به اراده حج بیرون می‌رفت گلویندی به‌طور علامت در گلوی خویش می‌انداخت تا مردم با دیدن آن متوجه باشند که این دارد برای حج می‌رود، کسی به او اذیت و آزاری نرساند. همچنین در گردن حیوانهای هدی کعبه نیز گلویند آویزان می‌کردند و به آنها نیز «قَلَانِد» می‌گفتند؛ لذا قلاند نیز وسیله امن و آرامش قرار می‌گرفت و اگر اندکی بیندیشیم این هر سه چیز «شهر حرام، هدی و قلاند» از متعلقات بیت الله می‌باشند که احترام آنها شعبه‌ای از احترام بیت الله می‌باشد.

خلاصه این که بیت الله و متعلقات آن را خداوند عموماً برای عالم انسانیت بویژه برای اهل مکه و عرب موجب امنیت، قیام و قوام دنیا و آخرت قرار داده‌است.

در تفسیر «قِيَمًا لِلنَّاسِ» بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از آن این است که «بیت الله و حرم» برای همه جای امن قرار داده شده‌است. بعضی فرموده‌اند که مراد از آن وسعت رزق برای اهالی مکه است که باوجود این که در این سرزمین هیچگونه محصول کشاورزی بدست نمی‌آید، اما خداوند همه چیزهای جهان را در آنجا می‌رساند.

بعضی گفته‌اند: که چون اهل مکه خادم و نگهبانان، بیت الله گفته

می شدند، مردم، آنها را اهل الله پنداشته، همیشه با آنان با احترام و تعظیم برخورد می کردند. پس مراد از «قِيَمًا لِلنَّاسِ» این اعزاز خاص آنهاست.

امام عبدالله رازی فرموده است که در همه این اقوال هیچ اختلافی نیست؛ لفظ «قِيَمًا لِلنَّاسِ» شامل همه آنهاست، که خداوند بیت الله را وسیله بقا و قیام، صلاح و فلاح، معاش و معاد همه مردم قرار داده است و اهل عرب و اهالی مکه را به طور ویژه ای به برکات ظاهری و باطنی مورد نوازش قرار داده است.

در آخر آیه فرمود: «ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یعنی ما بیت الله و متعلقات آن را وسیله امنیت و آرامش، قیام و بقای مردم قرار دادیم که اهل عرب به طور ویژه آن را مشاهده می نمایند. این بدان جهت گفته شد تا همه مردم بدانند که خدا همه چیزهای آسمان و زمین را کاملاً می داند و می تواند نظم و انتظام آنها را برقرار نماید.

در دومین آیه فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی متوجه باشید که خداوند سخت عذاب دهنده است و این که خداوند بخشاینده و مهربان هم هست؛ در اینجا نشان داد که احکام حلال و حرامی که داده شد عین حکمت و مصلحت می باشند، و خیر شما وابسته به عمل بر آنهاست و تخلف از آنها موجب وبال و عذاب شدید است؛ و در ضمن نیز این را نشان داد که اگر کسی به فراموشی و یا غفلت گناهی را انجام داد خداوند فوراً به او عذاب نخواهد داد؛ بلکه در آمرزش او برای توبه کنندگان و شرمندگان باز است.

در سومین آیه فرمود: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» یعنی وظیفه رسول ﷺ ما فقط این است که احکام ما را به بندگان ما برساند؛ اگر آنها بپذیرند و یا نپذیرند نفع و ضرر آنها به خودشان برمی گردد؛ و از نافرمانی آنها هیچ ضرری متوجه رسول ما نخواهد شد، و نیز متوجه باشید که کسی نمی تواند خداوند را فریب دهد؛ او به هر کار ظاهر، باطن، پنهان و آشکار شما



آگاه است.

در چهارمین آیه فرمود: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ» «خبیث و طیب» در لغت عرب دو لفظ متقابل هستند «طیب» به هر چیز پاک و مرغوب و «خبیث» به هر چیز ناپاک و بیکار و خراب اطلاق می‌گردد. در اینجا در نزد اکثر مفسرین مراد از خبیث حرام و ناپاک است و نیز مراد از «طیب» حلال و پاک است؛ معنی آیه این است که در نزد خداوند، بلکه در نزد هر شخص سلیم‌العقل پاک و ناپاک و یا حلال و حرام نمی‌توانند برابر و مساوی باشند. در اینجا لفظ «خبیث و طیب» به اعتبار عموم، خود شامل مال و ثروت حلال و حرام و نیز انسانهای نیک و بدو اعمال و اخلاق خوب و خراب می‌باشند. مقصود آیه روشن است که به نزد شخص سلیم‌العقل نیک و بد و خوب و خراب باهم برابر نیستند؛ مطابق به این قانون طبیعی در نزد خداوند هم، اشیای حلال و حرام، پاک و ناپاک باهم برابر نیستند و همچنین اعمال و اخلاق خوب و بد برابر نمی‌باشند و نیز انسان نیک و بد باهم برابر نمی‌باشند.

سپس فرمود: «وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ» اگر چه در بعضی وقت کثرت چیزهای خبیث مردم را مرعوب می‌کند و انسان در اثر گسترش چیزهای خبیث و خراب و غالب آمدن آنها، آنها را خوب می‌داند ولی این در اثر مرض علم و شعور و کوتاهی احساس انسان است.

شأن نزول آیه

راجع به شأن نزول آیه، در بعض روایات آمده است وقتی شراب در اسلام حرام و خرید و فروش آن ممنوع قرار داده شد، شخصی که معامله او شراب فروشی بود و بدین وسیله او ثروتی بدست آورده بود، از آن حضرت ﷺ سؤال کرد که یا رسول الله این مالی که بوسیله تجارت شراب پیش من جمع

شده است اگر من آن را در کار نیکی انفاق کنم آیا برایم نفعی در برخواهد داشت؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: اگر تو اینها را در حج یا جهاد و غیره انفاق کنی در نزد خدا بقدر پر پشه‌ای ارزش نخواهد داشت؛ خداوند بجز چیز پاک و حلال چیز دیگری را قبول نخواهد کرد.

عدم توقیر مال حرام، به اعتبار آخرت است و اگر با دقت نظر دیده شود و سر انجام همه امور در جلو قرار گیرد معلوم می‌گردد که در معاملات دنیوی نیز حلال و حرام باهم برابر نخواهند شد، آنچه فواید و نتایج خوب و آرامش و راحتی حقیقی که از حلال بدست می‌آید گاهی از حرام بدست نخواهد آمد.

در تفسیر «دُر منثور» بحواله ابن ابی حاتم آمده است که خلیفه راشد زمان تابعین، حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه وقتی که در آمده‌های عاید شده نامشروع را ممنوع کرد و اموال مصادره شده ناجایز را به مردم برگردانید و بیت‌المال دولت خالی ماند و در آمدها کاسته شدند والی یکی از استانها نامه‌ای نوشت که در آمد بیت‌المال بسیار کاسته شده است گمان می‌رود که امور مملکت مختل شود، حضرت عمر بن عبدالعزیز در پاسخ به او این آیه را نوشت: «لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ» و نیز نوشت که پیش از شما مردم آنچه به ظلم و ستم انبارها را پر کرده بودند شما در مقابل با اقامه عدل و انصاف خزانه های خود را بکاهید و باکی نداشته باشید امور دولت ما از این مقدار کم کامل می‌گردند.

اگر چه این آیه در واقعه بخصوصی نازل شده است که کمی و اضافی اعداد و شمار چیزی نیست و نمی‌توان با کثرت و قلت خوبی و بدی چیزی را آزمود؛ در سر شماری انسان نمی‌توان پنجاه و یک را در قبال چهل و نه معیار حق و صداقت گفت؛ بلکه اگر روی اوضاع هر طبقه‌ای نگاه شود در کل جهان آمار و مقدار خوبی‌ها نسبت به بدیها کمتر، و بدیها در مقابل بیشتر می‌باشند. کفر در برابر ایمان، فسق و فجور در قبال تقوی و طهارت، دیانت و امانت، ظلم



و ستم در برابر عدل و انصاف، جهل در برابر علم، بی عقلی در برابر عقل بیشتر مشاهده می‌گردند؛ در نتیجه یقین قطعی است که کثرت تعداد چیز یا گروهی نمی‌تواند دلیل خوبی، و حقانیت آنها قرار گیرد؛ بلکه خوبی و بهتری هر چیز وابسته به خوبی احوال و کیفیات آن چیز و یا گروه می‌باشد. اگر احوال و کیفیات خوب باشند آن چیز و یا گروه خوب است و اگر اینها بد باشند پس آن چیز و یا گروه نیز بد می‌باشد. قرآن کریم همین حقیقت را با این الفاظ «وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَيْبِثِ» روشن نمود.

آری کثرت عدد را نیز اسلام در بعضی موارد، داور و حاکمی قرار داده‌است و آن جایی است که داور جهت موازنه با قوه دلیل و خوبی‌های ذاتی، حاکم مقتدری نباشد پس در چنین مواردی برای حل اختلاف عوام، کثرت تعداد ترجیح داده می‌شود؛ مانند مسئله منصوب نمودن امام که در آنجا امام و امیری وجود ندارد که داور و فیصله کننده‌ای قرار گیرد، لذا کثرت آرا در بعض موارد جهت قطع نزاع ترجیح داده شده‌است. ولی این به این معنی نیست که هر چیزی را که بیشتر مردم برگزیدند آن چیز حلال و جایز و بر حق باشد. در آخر آیه فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» یعنی ای عاقلان از خدا بترسید. در این جا اشاره به این است که پسندیده قرار دادن چیزی بنا بر کثرت تعداد و یا معیار حق قرار دادن کثرت در برابر قلت کار عاقلان نیست؛ بنا بر این به عاقلان خطاب نموده جهت جلوگیری آنها از این روش اشتباه، فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ» که از خدا بترسید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوَأٌ كُمْ

ای ایمانداران نپرسید از چنین اموری که اگر برای شما واضح گردند بد تمام می‌شوند برای شما
و إِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تَبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا
و اگر بپرسید از آنها وقتی که نازل می‌شود قرآن ظاهر می‌گردند برای شما در گذر نمود خدا از آنها

وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا

والله بخشاینده بردبار است. از این امور پرسیده‌است قومی پیش از شما سپس از آنها

كَفَرُوا بِهَا ﴿۱۰۲﴾ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ

منکر شده‌اند. مقرر نموده‌است خداوند بحیره‌ای و نه سائبه‌ای و نه وصیله‌ای

وَلَا حَامٍ ۗ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ۗ وَكَثَرَهُمْ

و نه حامی، ولی کافران می‌بندند بر خدا بهتان و بیشترشان

لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۰۳﴾

عقل ندارند.

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران چنان سخنان (بیجایی) نپرسید که (در آنها این احتمال باشد که) اگر بر شما ظاهر شوند موجب ناگواری شما قرار خواهند گرفت (یعنی این احتمال داشته باشد که پاسخ، مخالف با طبع شما باشد یا موجب ناراحتی شما قرار گیرد) و (در آنها احتمال باشد که) اگر شما به هنگام نزول قرآن (و وحی) نسبت به آن امور پرسید برای شما ظاهر کرده شوند (یعنی در سؤال، پس این احتمال دوم است که پاسخ داده شود و در رسیدن جواب احتمال اول است که ناگوار قرار گیرد، و مجموعه هر دو احتمال که علت نهی از سؤال قرار گرفتند واقعیت دارند، پس چنین سؤال ممنوع می‌باشد، بلی) از سوالات گذشته (که تا هنوز کرده‌اید آنها را) خداوند عفو می‌فرماید (ولی در آینده چنین سؤالی نکنید) و خداوند بسیار آمرزنده است (بنابراین سوالات گذشته را عفو فرمود و) بسیار بردبار است (بنابر این اگر روی تخلفات آینده در این جهان سزایی ندهد فریب نخورید که در آینده عذاب و سزایی نخواهد بود) چنین سخنی پیش از شما (در زمان گذشته) مردمان (امتهای) دیگر (از پیامبران خویش) پرسیده‌اند سپس (با رسیدن پاسخ به آنها) حق این سخنان را بجا



نیاورده‌اند (یعنی موافق به این جوابها که در ارتباط به احکام بودند عمل نکردند. و از آنچه متعلق به وقایع بودند متأثر نگشتند. پس مبدا شما مبتلا به چنین نوبتی قرار گیرید، لذا خوبی شما در این است که چنین سؤالاتی را مطرح نکنید) خداوند نه بحیره را مشروع قرار داد و نه سائبه را و نه وصیله را و نه حام را ولی کسانی که کافرند (در باره این رسوم) برخدا افترا می‌کنند (که خداوند از این عملها راضی می‌باشد) و بیشتر کفار (در ارتباط بادین) عقل ندارند (و از آن کار نمی‌گیرند؛ بلکه فقط به مشاهده بزرگان خود چنین نادانی می‌کنند).

معارف و مسایل

ممنوع بودن سوال بیجا

در این آیات بر این امر هشدار گردید که بعضی مردم شوق و علاقه دارند که در احکام الهی، بدون ضرورت در پی تدقیق قرار گرفته به اصطلاح موی از آرد بیرون بکشند، و نسبت به احکامی که به آنها داده نشده بدون انگیزه و نیاز سؤال طرح کنند؛ در این آیه به آنها رهنمود داده شد که چنین سؤالاتی مطرح نکنند که سر انجام با مشقت مواجه شوند و یا با افشای رازهای مخفی رسوا گردند.

شان نزول

شان نزول این آیات، طبق روایت «صحیح مسلم» از این قرار است که هنگامی که فرضیت حج نازل گردید، اقرع بن حابس سؤال کرد که آیا هر سال حج بر ما فرض است؟ رسول خدا ﷺ به این سؤال او پاسخ نگفت. او مکرراً سؤال نمود؛ باز هم آن حضرت ﷺ سکوت کرد. او در نوبت سوم سؤال را تکرار کرد؛ آنگاه رسول خدا ﷺ با عتاب او را متوجه ساخت که اگر من در پاسخ به سؤال تو آری می‌گفتم که در هر سال حج فرض است، همچنین می‌شد

و سپس شما نمی توانستید از عهده آن بر آید، و باز فرمود: چیزهایی که در باره آنها من به شما حکم صادر نمی کنم آنها را همانگونه بگذارید؛ در پی بررسی و تحقیق آنها قرار نگیرید و سؤال مطرح نکنید. بعضی از امتهای گذشته در اثر کثرت سؤال از بین رفته و هلاک شده اند؛ چیزهایی که خدا و رسول او فرض نکرده بودند در اثر سؤالات آنها فرض شده اند و سپس به تخلف از آنها مبتلا گشته اند؛ شما باید چنین وظیفه داشته باشید که هر امری که من به آن دستور بدهم آن را تا حد توان انجام دهید و از آنچه منع کنم از آن باز آید (مقصود این که نسبت به آنچه سکوت کرده باشم تحقیق و بررسی نکنید).

پس از آن حضرت ﷺ نبوت و سلسله وحی پایان یافته است

در این آیه، به طور جمله ضمنی فرمود: «إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلَ الْقُرْآنُ تُنذِرْكُمْ» یعنی در اثنای نزول قرآن اگر شما چنین سؤالاتی طرح کردید بوسیله وحی به آنها پاسخ داده خواهد شد. در اینجا در مقید کردن جواب بانزول قرآن اشاره به این است که پس از تکمیل نزول قرآن نبوت و سلسله وحی قطع خواهد شد.

بعد از ختم نبوت و انقطاع سلسله وحی، اگر چه این قبیل سؤالات چنان اثری نخواهند داشت که احکام جدید بیاید و آنچه فرض نبوده فرض گردد و یا بوسیله وحی، راز مخفی و پنهانی آشکار گردد؛ ولی در تحقیق سؤالات بیجا افتادن و یا بدون ضرورت آنها را مطرح نمودن، بعد از انقطاع نبوت نیز مذموم و ممنوع است؛ زیرا در آن تضييع اوقات خویش و دیگران است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «مِنْ حَسَنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُ مَا لَا يَعْنِيهِ» یعنی یکی از خوبیهای مسلمانی این است که مردم سخنان بیجا را ویل کنند از این معلوم گردید که بسیاری از مسلمانان که در پی تحقیق امور بیجا قرار می گیرند که نام مادر



حضرت موسیٰ علیه السلام کیست، یا طول و عرض کشتی حضرت نوح علیه السلام چقدر بود که هیچ اثری بر عمل انسان ندارند، پس طرح نمودن اینگونه سؤالات بیجا مذموم است؛ بویژه وقتی که معلوم گردید که بیشتر طراحان این قبیل سؤالات از مسایل مهم و ضروری دین بی خبر هستند. نتیجه انهماک در کارهای بیجا این می شود که انسان از کارهای مهم و ضروری محروم می ماند: اما این مسئله که فقهای کرام بسیاری از صورتهای فرضی مسایل را طرح نموده و احکام آنها را بیان کرده اند، لازم به توضیح است که اینها اموری بی جا و غیر ضروری نبوده اند؛ وقایع آینده نشان داد که نسل آینده به آنها نیاز داشته است؛ لذا آنها بیجا و لایعنی نبوده اند، و یکی از تعالیم اسلام این است که تا زمانی که در علم و عمل و امور دیگر نفع دینی یا دنیوی مورد نظر نباشد، نباید مردم در پی آنها قرار گرفته عمر خویش را ضایع گردانند.

تعریف بحیره، سائبه و غیره

«بحیره»، «سائبه»، «وصیله» و «حام» همه متعلق به رسوم زمان جاهلیت می باشند. مفسرین در تفسیر آنها اقوال مختلفی دارند، امکان دارد اطلاق هر لفظی بر صورتهای مختلفی باشد. ما فقط به نقل تفسیر «سعید بن - المسیب» از «صحیح بخاری» می پردازیم.

بحیره: آن حیوانی است که شیر آن را به نام بتها وقف می کردند و کسی از آنها کاری نمی گرفت.

سائبه: آن حیوانی است که به نام بتها مانند «ساند» زمانه ما رها کرده می شد.

حام: آن شتر نر بود که بعد از انجام تعداد معلوم عمل جنسی به نام بتها رها کرده می شد.

وصیله: آن ماده شتری است که مسلسل چند بچهٔ ماده بزاید که در وسط
نر نباشد آن را نیز به نام بتها رها می‌کردند.

علاوه بر این، این امور از شعائر شرک محسوب می‌شدند. حیوانی که
خداوند استفاده از گوشت، شیر، سواری و غیرهٔ آن را جایز قرار داده در تحلیل
و تحریم آنها از طرف خود قید و بندهایی مقرر نمودن مرادف آنست که برای
خود منصب تشریح مقرر می‌نماید، و بزرگترین ستم ظریفی این بود که این
رسومات مشرکانهٔ خویش را وسیله تحصیل رضای خدا و تقرب الی الله
می‌پنداشتند. به آنها پاسخ داده شد که خداوند هیچ وقت این رسوم را مقرر
نفرموده است، بلکه گذشتگان آنها بر خدا افترا نموده‌اند و بیشتر عوام بی‌عقل
آنها را پذیرفته‌اند.

به هر حال در اینجا هشدار داده شد که همچنانکه با طرح سؤالات بیجا و
بیهوده پدید آوردن تنگی و سختی در احکام شرع جرمی است هم چنین
بزرگترین جرم این است که بدون حکم شارع به محض رأی و پندار خویش
حلال و حرام مقرر نمود. (فوائد عثمائی)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا

وقتی که گفته می‌شود به آنها بیاید به سوی آنچه نازل کرده خدا و به سوی رسول می‌گویند

حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ هُم

کافی است برای ما آنچه یافته‌ایم بر آن آبا و اجداد خود را آیا اگر چه آبا و اجداد آنها

لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۰۴﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ

نه علمی داشته‌اند و نه راهی دانسته‌اند. ای ایمانداران لازم است بر شما

أَنفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ

فکر جان تان، ضرر نمی‌دهد شمارا کسی که گمراه شد وقتی که راه یافتید، به سوی خداست



مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۰۵﴾

بازگشت شما همه پس جزا می دهد شما را به آنچه می کردید.

ربط آیات

در بالا یک جهالتی از کفار رسم پرستی ذکر شده بود، و اینگونه نادانیهای زیادی آنها داشتند که با شنیدن آنها مؤمنان اندوهگین و متأسف می گردند بنابراین در آینده نسبت به آنها اهل ایمان را دستور داد که شما چرا در این غم و اندوه قرار گرفته اید، شما فقط موظف هستید که در فکر اصلاح خویش و دیگران در حد توان خود قرار گیرید، اما مرتب شدن ثمره بر زحمات شما در اختیار شما نیست بنابراین این بر اصطلاح «کار خود کن کار بیگانه نکن» عمل کنید.

خلاصه تفسیر

وقتی که به آنها گفته می شود که به سوی احکامی که خداوند نازل فرموده و بسوی رسول خدا (که احکام بر او نازل شده است) مراجعه کنید (و آنچه را از او حق ثابت باشد حق بفهمید و آنچه را باطل باشد باطل قرار دهید) می گویند برای ما (نیازی به این احکام و رسول نیست بلکه برای ما) همان (طریقه ای) کافی است که ما بر آن بزرگان خود را دیده ایم (حق تعالی می فرماید که) آیا (همان طریقه در هر حالت برای آنها کافی است) اگر چه بزرگان آنها هیچ چیزی (از دین) نفهمند و نه هدایتی (از کتابهای آسمانی) داشته باشند ای ایمانداران بفکر (اصلاح) خویش باشید (آنچه در اصل به عهده شماست همین است، و آنچه متعلق به اصلاح دیگران است این است که وقتی که شما در حد توان خویش به اصلاح می کوشید ولی بر دیگران اثر نمی گذارد پس شما بفکر عدم تأثیر قرار نگیرید زیرا) وقتی که شما بر راه (دین) می روید (و دارید

واجبات دین را بجا می‌آورید بدین ترتیب که خود را هم اصلاح می‌کنید و نسبت به اصلاح دیگران هم می‌کوشید) پس کسی که (باوجود کوشش شما نسبت به اصلاح، باز هم) گمراه شود پس از (گمراه شدن) او به شما هیچ ضرری وارد نمی‌شود (و همچنانکه در باره اصلاح و غیره از فکر و اندیشه بی‌حد منع کرده می‌شود هم چنین در صورت ناامیدی به خشم آمده آرزو نمودن نزول سزا بر آنها نیز ممنوع می‌باشد، زیرا فیصله کامل حق و باطل در آخرت خواهد شد، چنان‌که) باز گشت همه شما به سوی خداست پس او به همه شما نشان می‌دهد آنچه شما می‌کردید (نشان داده بر حق ثواب و بر باطل عقاب نافذ می‌فرماید).

معارف و مسایل

شان نزول آیات

یکی از رسوم جاهلیت تقلید آبا بود، که آنها را در هر بدی مبتلا کرده و از هر خوبی محروم قرار می‌داد. در تفسیر «در منثور» بحواله ابن ابی حاتم منقول است که اگر خوش شانسی از آنها، حق را پذیرفته ایمان می‌آورد. به او طعنه می‌زدند و سرزنشش می‌کردند که تو آبا و اجداد خویش را احمق و نادان قرار دادی که از راه آنها برگشته راه دیگری اختیار نمودی بر این گمراهی بالای گمراهی آنها این آیه نازل گردید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» یعنی هرگاه به آنها گفته می‌شد که به سوی حقایق و احکام نازل کرده خدا و به سوی رسول بیایید که از هر حیثیت متکفل حکمت و مصلحت و فلاح و صلاح شما است در نزد آنان جوابی جز این نبود که می‌گفتند برای ما همان راهی کافی است که بر آن آبا و اجداد خود را دیده‌ایم. این آن استدلال شیطانی است که هزارها انسان را باوجود داشتن علم و هنر و عقل و فهم گمراه قرار داد قرآن کریم در پاسخ به آن فرمود: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ



لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا» قرآن کریم با این یک جمله برای اندیشمندان جهت اقتدای شخص و یا گروهی یک قانون صحیحی بیان فرموده، برای کوران بینایی و برای جهال و غافلان راه انکشاف حقیقت را فراهم نمود، و آن اینست که این امر از مسلمات است نه نادانان از دانایان و ناآگاهان از آگاهان اتباع و پیروی می‌نمایند، جاهل از عالم اقتدا می‌کند ولی این امر معقول نیست که از معیار علم و عقل و هدایت تجاوز نموده اقتدا آبا و اجداد و یا اخوة و برادری را طریقه کار خود قرار دهند بدون این که بدانند که خود این مقتدا کجا دارد راه می‌رود و ما را که دنباله‌رو او آنها قرار بگیریم به کجا می‌رساند.

هم چنین بعضی، معیار اتباع و اقتدا را در انبوهی قرار داده‌اند که هر سو انبوه بیشتری باشد به آن طرف متمایل می‌شوند، این هم یک حرکت نابجایی است زیرا همیشه اکثریت دنیا از احمق و نادان و از نظر عمل از بدکاران تشکیل می‌شود، بنابر این انبوهی مردم نمی‌تواند معیار حق و ناحق و یا خوب و بد باشد.

مقتدا قرار دادن نااهل مترادف به دعوت هلاکت است

این جمله قرآن کریم به همه یک حکمت واضحی درس داد که هیچ چیزی از آنها برای مقتدا و پیشوا قرار دادن کافی نیست؛ بلکه جلوتر از همه بر هر انسان لازم است که مقصد حیات و رخ سفر خود را مشخص نماید؛ سپس برای رسیدن به این مقصد ببیند که کجاست آن انسانی که راه این مقصد را بلد باشد و بر این مسیر راه برود هرگاه چنین کسی یافت شد بدون شک و تردید دنباله‌رو او قرار گیرد که او می‌تواند وی را به منزل مقصود برساند؛ همین است حقیقت تقلید ائمه مجتهدین که آنان دانایان دین و عامل بر آن می‌باشند. لذا نادانان با اتباع از آنها هدف دین که اتباع خدا و رسول باشد را در می‌یابند،

کسی که خود گم شده راه باشد و خود منزل مقصود را نشناسد و یا دیده و دانسته بر جهت خلاف منزل راه برود، به دنبال او راه رفتن نزد هر عاقل مرادف به تضييع سعی و کوشش می باشد بلکه دعوت بسوی هلاکت محسوب می شود، در این زمان علم و حکمت و روش فکری، متأسف هستیم که مردمان با سواد و عاقل و هوشیار از این حقیقت چشم دوخته اند و امروزه بزرگترین سبب تیاهی و بربادی همان اتباع و پیروی از پیشوایان و مقتدایان نا اهل است.

معیار اقتدا

این جمله از قرآن کریم معیار معقول و واضح اقتدا را بر دو چیز قرار داد: «علم و اهتدا» مراد از علم شناخت منزل مقصود و راههای رسیدن به آن است و مراد از اهتدا همان رفتن به مسیر مقصد است یعنی عمل مستقیم بر علم صحیح. خلاصه این که کسی را که مقتدایش قرار می دهید نخست ببینید برای چه هدفی او را مقتدا قرار می دهید آیا از آن هدف و راه رسیدن به آن آگهی دارد یا خیر، باز ببینید که بر این مسیر راه هم رفته است، و علم او با عملش منطبق می باشد یا خیر.

الغرض برای مقتدا قرار دادن کسی باید او را روی معیار علم صحیح و عمل مستقیم آزمود؛ هیچ یکی به تنهایی از این که پدر و پدربزرگ است یا پیشوای ملتی است یا دارای ثروت و مال است و یا صاحب پست و مقام و یا دارای حکومت و سلطنت است نمی تواند معیار حقیقی جهت پیشوا و مقتدا بوده باشد.

طریقه مؤثر برای تنقید بر کسی

قرآن کریم برای توضیح اشتباه کسانی که به تقلید آبا و اجداد عادت



دارند، فرمود: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمُ الْخ» و ضمناً برای تنقید دیگران و اظهار اشتباه آنها طریقه ویژه و مؤثری نشان داد که از آن، مخاطب خاطر آزرده و مشتعل نگردد؛ زیرا در پاسخ به مقلدان دین آبایی نفرمود که آبا و اجداد شما جاهل و گمراه‌اند، بلکه در پیرایه و عنوان سؤال فرمود که آیا پیروی آبا و اجداد در این حالت نیز می‌تواند معقول قرار گیرد که آنها علم و عملی نداشته‌باشند؟

یک نوع تسلی برای اندیشمندان اصلاح خلق

در آیه دوم مسلمانانی را که به خاطر فکر و اندیشه اصلاح خلق، همه چیز را فدا کردند، تسلی داد که وقتی شما در تعلیم و تبلیغ حق تا سر حد توان خویش کوشش کردید، و حق خیر خواهی و نصیحت را ادا نمودید باز هم اگر کسی بر گمراهی اصرار ورزید، شما به فکر او نباشید در این صورت گمراهی یا اشتباه کاری دیگران ضروری به شما نخواهد داد. چنان‌که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» یعنی ای مسلمانان شما بفکر خودتان باشید وقتی که شما دارید راه می‌روید پس کسی که گمراه شد از او به شما ضروری نخواهد رسید.

چون از ظاهر الفاظ این آیه مفهوم می‌شود که برای هر انسان کافی است که به فکر عمل و اصلاح خویش باشد؛ دیگران هر چه می‌کنند بکنند نیازی نیست که به سوی آنها توجه کرد، در صورتی که این امر ظاهراً خلاف تصریحات بیشماری از قرآن کریم است که در آنها امر بالمعروف و نهی عن المنکر از اهم فرایض اسلام و از خصوصیات ممتاز این امت می‌باشد. بنابراین با نزول این آیه برخی مردم مورد شک و تردید قرار گرفتند و در محضر رسول خدا ﷺ به ایراد شبهه پرداختند و آن حضرت ﷺ توضیحاتی بیان فرمود، که این آیه منافاتی با امر بالمعروف و نهی عن المنکر ندارد، و اگر شما از امر

بالمعروف دست بردارید شما نیز همراه با مجرمان مأخوذ خواهید شد. بنابراین در «تفسیر بحر محیط» از حضرت سعید بن جبیر تفسیر آیه چنین منقول است که شما واجبات شرعی خویش را که شامل جهاد و امر بالمعروف می‌باشند بجا بیاورید؛ سپس از کسانی که گمراه باقی بمانند، ضرری بر شما وارد نخواهد شد. با تأمل در الفاظ «إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» این تفسیر واضح می‌گردد، زیرا معنی آن از این قرار است که وقتی شما بر مسیر صحیح راه بروید گمراهی دیگران برای شما ضرری وارد نخواهد کرد، بدیهی است کسی که وظیفه امر بالمعروف را ترک کرده باشد او بر مسیر صحیح راه نمی‌رود.

در تفسیر «در منثور» واقعه‌ای از حضرت عبد الله بن عمر منقول است که کسی در محضر او چنین سؤال نمود که در میان فلان و فلان حضرات درگیری شدیدی وجود دارد یکدیگر را مشرک می‌گویند؛ حضرت ابن عمر فرمود: که آیا شما فکر می‌کنید که من به شما دستور بدهم که بروید و با آنها قتال کنید، هرگز چنین نخواهد شد، بروید آنها را با ملایمت توجیه کنید اگر قبول کردند که چه بهتر، و اگر نپذیرفتند پس بفکر آنها نباشید بلکه به فکر خویش باشید؛ آن جناب همین آیه را در تأیید قول خویش تلاوت فرمود.

خطابه حضرت صدیق اکبر در باره جلوگیری از گناهها

از تفصیل فوق الذکر معلوم گردید که بر هر مسلمان لازم است که از منکرات یعنی امور ناجایز جلوگیری نماید یا حد اقل از آنها اظهار نفرت کند اکنون باید دانست که معروف و منکر به چه چیزهای گفته می‌شود. لفظ معروف از معرفه و منکر از انکار مأخوذاند، معروف به چیزی گفته می‌شود که با فکر و اندیشه فهمیده و شناخته می‌شود، و در مقابل منکر به چیزی گفته می‌شود که فهمیده و شناخته نشود، این هر دو لفظ مقابل یکدیگر



قرار می‌گیرند. قرآن کریم در آیه ۸۳ از سوره نحل می‌فرماید: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» یعنی با مشاهده مظاهر قدرت کامله خداوندی، نعمتهای او را می‌شناسند؛ سپس از روی ضد و عناد، آنها را انکار می‌کنند، که گویا آنها را نمی‌دانند. از این معلوم گردید که از روی معنی لغت معروف به معنی شناخته شده و منکر به معنی ناشناخته شده است، امام راغب اصفهانی در «مفردات القرآن» بنابراین مناسبت، معنی اصطلاحی معروف و منکر را چنین بیان فرموده است: معروف به هر آن چیزی گفته می‌شود که مستحسن بودن آن از روی عقل و شرع شناخته شده باشد، و منکر به هر آن کاری می‌گویند که از روی عقل و شرع بیگانه و نا آشنا باشد؛ یعنی بد فهمیده شود. لذا معنی امر بالمعروف و داشتن به کار نیک و نهی عن المنکر به معنی باز داشتن از کار بد می‌باشد.

در اقوال مختلف ائمه مجتهدین هیچ کدام منکر شرعی نیست

شاید در اینجا بجای گناه و ثواب و اطاعت و معصیت، در بکار بردن «معروف» و «منکر» اشاره‌ای به این باشد که در مسایل دقیق و اجتهادی که بنابه اجمال و ابهام قرآن و سنت می‌تواند دو نظریه پیش بیاید، و از این جهت اقوال فقهای امت مختلف می‌باشند؛ آنها از این دایره خارج باشند شأن اجتهاد ائمه مجتهدین بین علمای امت مسلم است؛ اگر در مسئله‌ای باهم دو قول مختلف داشته باشند، هیچ کدام را نمی‌توان منکر شرعی تلقی کرد؛ بلکه هر دو جانب آن معروف محسوب می‌شوند. در چنین مورد کسی که یکی از دو رأی را راجح می‌داند نباید رأی دومی را چنان انکار نماید که گناه را انکار می‌کند، از اینجاست که در میان صحابه و تابعین بسیاری از اختلافات اجتهادی و اقوال مختلفی وجود داشت؛ اما از هیچ کدام یک منقول نیست که دیگری را فاسق و

یا گنهکار بگوید؛ باهم بحث و تمحیص و مناظره و مکالمه می‌کردند و هر یکی برای ترجیح رأی خود وجوهاتی ذکر می‌کرد و بر دیگری ایراد وارد می‌کرد؛ ولی هیچ یک دیگری را بنابراین اختلاف، گنهکار نمی‌دانست.

خلاصه این‌که در موقع اختلاف اجتهادی هر عالم اختیار دارد که کدام جانب را راجح می‌داند؛ آن را اختیار نماید. ولی حق ندارد فعل دیگری را منکر قرار داده از او انکار نماید. از این واضح گردید که در مسایل اجتهادی جنگ و جدال و انتشار دادن مقالات و مضامین نفرت انگیز در دایره امر بالمعروف و نهی عن المنکر شامل نیستند؛ جبه جنگ قرار دادن این مسایل مبتنی بر عدم آگاهی و یا جهالت می‌باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ

ای ایمانداران گواهی در میان شما، وقتی که برسد به یکی از شما مرگ به هنگام الوصیة اثنتین ذوا عدل منکم أو اُخرن من غیرکم إن انتم ضربتکم

وصیت دو نفر معتبر از شماست یا دو نفر دیگر از دیگران اگر شما در سفر بودید

فِي الْأَرْضِ فَاصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ

در روی زمین پس رسید به شما مصیبت مرگ بلند کنید آن دو تا را بعد از

الصَّلَاةِ فَيُقْسِمُنِ بِاللَّهِ إِنْ أَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا

نماز پس قسم بخورند آن دو تا بخدا اگر در شک قرار گرفتید که نمی‌گیریم به عوض قسم مال

وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا لَنَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْأَثِمِينَ ﴿١٠٦﴾

اگر چه کسی خویشاوند باشد و پنهان نمی‌کنیم گواهی خدا را و اگر نه ما یقیناً گناهکار هستیم.

فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأُخْرِنِ يَقُومُنِ مَقَامَهُمَا

پس اگر اطلاع یافته شد که آن دو تا حق را پنهان کردند پس دوگواه دیگر بلند شود بجای آنها



مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَئِينَ فَيَقْسِمْنَ بِاللَّهِ

از کسانی که حق شان پایمال شده است آنکه از همه نزدیکتر باشند پس قسم بخورند به خدا

لشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا عِنْدَيْنَا إِلَّا إِذَا

که گواهی ما بر حق تر است از گواهی آنها و ما تجاوز نکردیم و اگر نه یقیناً ما

لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۷﴾ ذَلِكْ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا

از ظالمان هستیم. در این امید می رود که ادا نمایند گواهی را درست

أَوْ يَخَافُوا أَنْ تَزُدَّ آيْمَانُ بَعْدَ آيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ

و بترسند که رد شود قسم ما پس از قسم آنها و بترسید از خدا و بشنوید و خداوند

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۱۰۸﴾

نمی برد بر راه راست نافرمانان را.

ربط آیات

در بالا نسبت به مصالح دینی احکامی آمده بود، در آینده نسبت به مصالح

دنیوی احکامی خواهد آمد؛ و در آن اشاره به این است که خداوند با رحمت

خویش همانگونه که اصلاح معاد بندگان را انتظام نمود، اصلاح معاش آنها را

تیز انتظام فرموده است. (بیان القرآن)

شأن نزول

داستان نزول آیات مذکور از این قرار است که یک نفر مسلمانی به نام

«بدیل» یا دو نفر نصرانی به نامهای «تمیم و عدی» به خاطر تجارت همراه شده

به شام عزیمت کردند؛ در آنجا که رسیدند بدیل بیمار شد؛ فهرستی از وسایل

خویش را نوشت و در آنجا جای سازی کرد و به دو رفیق خویش آگهی نداد. زمانی که مرضش شدید شد به آن دو نفر رفیق نصرانی خویش وصیت نمود که تمام وسایل و اسباب مرا به وارثان من برسانید. آنان تمام وسایل را به وارثان او تحویل دادند بجز لیوانی از نقره که با آب طلا مرصع و منقش، بود از میان وسایل برداشتند؛ زمانی که آن وسایل به وارثان رسید آنها را بررسی کردند فهرست را یافتند از آن دو وصی پرسیدند که آیا از وسایلی چیزی فروخته است و یا در اثر طولانی بودن بیماری، آن را در مداوا و معالجه صرف کرده است هر دو جواب منفی دادند. سر انجام قضیه در محضر پیامبر اکرم ﷺ آورده شد چون وارثان بر ادعای خویش گواهی نداشتند، آن دو نفر نصرانی قسم خوردند که ما در اموال میت هیچگونه خیانتی مرتکب نشده ایم و نه چیزی را پنهان کرده ایم. سرانجام با ادای قسم، وارثان محکوم شدند. پس از مدتی ظاهر شد که آن لیوان را این دو نفر در مکه به زرگری فروخته اند؛ وقتی از آنها سؤال شد، گفتند ما این را از خود میت خریدیم؛ چون بر خرید گواه نداشتیم، ما از آن یادی نکردیم که مبادا ما را تکذیب کنند. وارثان میت مجدداً به محضر آن حضرت ﷺ مراجعه کردند؛ ولی این بار، برعکس، آن دو نفر مدعی شدند که: ما لیوان را خریدیم اما وارثان میت قبول نکردند. چون گواهی نبود بر وارثان میت قسم لازم شد؛ لذا دو نفر از نزدیکترین آنها به میت قسم ادا کردند که این لیوان در ملک میت بوده است و این دو نفر نصرانی در قسم خوردن خویش دروغو هستند؛ لذا قیمت آن کالا که دو هزار درهم بود، از آن دو نصرانی گرفته شد و به وارثان تحویل گردید.

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران در (معاملات) بین شما (مانند سپردن مال به وارثان) مناسب



است دو شخص وصی باشد (اگرچه نبودن وصی نیز جایز است) وقتی که یکی از شما که وقت مرگتان فرا برسد (یعنی) به هنگام وصیت (و) آن دو نفر دیندار و از شما (مسلمانان) باشند و یا دو نفر از دیگران باشند (مانند این که مسلمان گیر نیاید (و) شما در سفر باشید سپس بر شما حادثه مرگ پیش آید (و همه این امور واجب نیستند ولی مناسب و بهتراند، و اگر نه همانطور که وصی مقرر نکردن جایز است، هم چنین اگر وصی یکی باشد و یا عادل نباشد و یا در حضر غیر مسلمانان را وصی قرار دادند جایز است، سپس به وصی‌ها دستور رسید که) اگر (بنابه وجهی) شما (وارثان) بر آنها گمان بدی داشتید پس (ای حکام در معامله، چنین قضاوت کنید نخست از وارثان که مدعی هستند بر آن ادعا گواه بخواهید که آنها فلان چیز یعنی لیوان را برداشته‌اند و اگر آنان نتوانستند گواه بیاورند پس وصی‌ها را که مدعی علیه هستند چنین قسم بدهید که) آن دو نفر (وصی) را بعد از نماز (عصر مثلاً) نگهدارید (زیرا در این وقت معمولاً تجمع بیشتر است؛ پس کسی که می‌خواهد به دروغ قسم بخورد، قدری خجالت بکشد، با توجه به زمان و مکان متبرک و تجمع مردم) سپس آن دو نفر (چنین) به نام خدا قسم بخورند که (با تلفظ به صیغه حلف بگویند که) ما در عوض این قسم، هیچ نفعی (دنیوی) انتظار نداریم (که به خاطر برداشت نفع دنیا از راست گفتن در قسم خودداری کنیم) اگر چه کسی (در این واقعه) خویشاوند (ما) هم باشد (که مصلحت او را مصلحت خویش قرار داده، قسم دروغ بخوریم، و اکنون چنین کسی هم نیست، پس وقتی که ما برای بدست آوردن دو برابر مصالح دروغ نمی‌گوییم چگونه برای یک مصلحت، دروغ خواهیم گفت) و سخن (که از طرف) خدا (بگفتنش دستوری باشد) را پنهان نمی‌کنیم (و اگر نه) ما در این صورت (که چنین بکنیم) شدیداً گنهکار می‌شویم (این تغلیظ قولی است که هدف از آن استحضار و جوب صدق، حرمت کذب و عظمت الهی است که مانع از قسم بدروغ است، اکنون پس از این دو نوع تغلیظ اگر چه صلاح بدانند پس بدون تغلیظ بر اصل مطلب قسم بخورند، مانند این که میت به ما لیوانی نداده‌است، و روی این باید نسبت به پرونده قضاوت انجام گیرد؛ چنان که در واقعه آیه مذکور این

طور شد) پس (بعد از این) اگر (به گونه‌ای در ظاهر) اطلاع برسد که آن دو وصی مرتکب به گناهی شده‌اند (مثلاً در واقعه‌ای چنان‌که در آینده می‌آید هنگامی که لیوان در مکه پیدا شد و پس از بررسی هر دو وصی مدعی خرید از میت شدند که برای آن اقرار به گرفتن از میت لازم بود، و این مخالف به سخن اول آنها بود که در آن مطلقاً از خریدن از میت انکار داشتند، چون اقرار بالمضر حجت می‌باشد، لذا ظاهراً کاذب و خائن بودن آنها معلوم گردید) پس (در این صورت رخ پرونده منعکس می‌شود وصی‌هایی که قبلاً مدعا علیه بودند اکنون مدعی خرید قرار گرفتند، و وارثانی که قبلاً مدعی خیانت بودند مدعا علیه شدند، لذا اکنون صورت قضاوت چنین شد که نخست از وصی‌ها بر خرید گواه خواسته شود، و وقتی آنها گواه نیاورند پس) از میان مردم (وارث) که در برابر آنها (از طرف وصی‌ها) گناه (مذکور) ارتکاب شده بود و (آنانکه از روی شرع مستحق ارت قرار می‌گیرند، مثلاً در صورت واقعه‌ای) دو نفر (بودند) که از همه (وارثان به اعتبار استحقاق ارت) نزدیکتر باشند جای که آن دو نفر (وصی برای ادای قسم) بلند شدند (اکنون) این دو نفر (برای قسم) بلند شوند سپس هر دو (چنین) به نام خدا قسم بخورند که (همراه با صیغه حلف بگویند که) یقیناً این قسم ما (از آن جهت که کاملاً از اشتباه خالی و در ظاهر و حقیقت پاک است) از قسم آن دو نفر (وصی) راست‌تر است (زیرا که اگرچه ما از حقیقت آن اطلاعی در دست نداریم، ولی در ظاهر آن مشکوک و مشتبه گردید) و ما (از حق) کوچکترین تجاوزی نکردیم (و اگر نه) ما (چنین بکنیم پس) در این صورت شدیدترین ظالم قرار خواهیم گرفت (زیرا که برداشتن مال دیگری دیده و دانسته بدون اجازه ظلمی است، این نیز تغلیظ است که وابسته به صوابدید حاکم است، سپس بر اصل مضمون قسم گرفته می‌شود که صیغه آن بنا بر فعل غیر بودنش چنین می‌باشد؛ که بخدا قسم که در علم ما میت لیوانی به این مدعیان فروخته است، و چون راهی ظاهری بر علم و عدم علم واقعیت نمی‌توانست باشد، لذا بر واقعیت قسم مؤکدتری گرفته شد، چنان‌که لفظ «احق» دال بر آنست، حاصلش این‌که، چون مدار آن بر من است من قسم می‌خورم که هم‌چنان‌که در آن کذب ظاهری نمی‌تواند



ثابت باشد هم‌چنین در واقع هم در آن کذبی نیست و این قرینه مفید آنست که در اینجا حلف بر علم عاید می‌گردد، و چون کذب آن بدون از اقرار گاهی ثابت نمی‌شود، بنابر این آنچه در آن حق تلفی باشد ظلم نهایی محسوب می‌شود، پس جای تعجب نیست که در اینجا به این خاطر لفظ «ظالمین» بکار رفته است) این (قانون که در مجموعه دو آیه آمده است) و سیله بسیار نزدیکی است بر این امر که آنها (وصی‌ها) واقعه را درست اظهار نمایند (اگر مال اضافی سپرده نشده، قسم بخورند و اگر سپرده ثابت بماند از ارتکاب به گناه ترسیده انکار نمایند، این حکمت تخلیف وصی‌هاست) یا از این امر بترسند (و از قسم خوردن باز آیند) که پس از قسم گرفتن، قسمها (بر وارثان) متوجه کرده می‌شوند (پس بر ما تخفیف لازم می‌گردد، این حکمت در تحلیف وارثان می‌باشد، در همه این حقوق حق مشروع و مطلوب به صاحبان حق رسانیده می‌شود، زیرا اگر تحلیف وصی‌ها مشروع نمی‌شد و وصی‌ها در سپردن مال، راست می‌بودند پس راهی برای برطرف کردن نعمت از آنها وجود نداشت، و اکنون بوقت راست گفتن آنها تبرئه می‌شدند، و بوقت دروغ گفتن آنها شاید از خوردن قسم به دروغ ترسیده باز می‌آمدند که در این صورت حق وارثان ثابت می‌شد، و اگر تحلیف وارثان مشروع نمی‌شد و شرعاً از حق انکار انجام می‌گرفت پس برای اثبات حق راهی وجود نداشت و اگر شرعاً از حق انکار نمی‌شد پس راهی برای اثبات حق وصی‌ها وجود نمی‌داشت، و اکنون در صورت ثبوت حق وارثان حق آنها اثبات می‌شود، و در صورت عدم ثبوت حق برای آنها از انکار قسم حق وصی‌ها ثابت می‌گردد، پس هر دو صورت تحلیف وصی‌ها مبتنی بر حکمت باشد که جمله «يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ» شامل هر دو تاست، و هر دو صورت تحلیف وارثان نیز مبتنی بر حکمت هست که صورت دوم آنها در صورت اول تحلیف وصی‌ها متداخل است و صورت اول مدلول جمله «أَوْ يَخَافُوا» است، پس در مجموعه هر دو تحلیف از همه صورتهای مراعات بعمل آمد) و از خدا بترسید (و در معاملات و حقوق دروغ نگویید) و (احکام آنها را) بشنوید (یعنی بپذیرید) و (اگر تخلف ورزید فاسق قرار می‌گیرید) خداوند فاسقان را (در روز قیامت به سوی درجات فرمانبرداران) راهنمایی نمی‌کند (بلکه در صورت

نجات یافتن هم به مقام آنها نمی‌رسند، پس چگونه خساراتی را متحمل می‌شوید)

معارف و مسایل

- ۱- مسئله: کسی که میت مال خود را به او می‌سپارد و او را در این باره به داد و ستد رهنمایی می‌کند «وصی» گفته می‌شود و همچنانکه یک نفر می‌تواند وصی قرار گیرد بیش از یک نفر نیز می‌توانند وصی قرار گیرند.
- ۲- مسئله: مسلمان و عادل بودن وصی چه در حضر و چه در سفر بهتر است؛ شرط لازم نیست.
- ۳- مسئله: در صورت نزاع، کسی که اثبات کننده امر زاید باشد «مدعی» است و به طرف مقابل «مدعا علیه» گفته می‌شود.
- ۴- مسئله: نخست از مدعی گواه خواسته می‌شود که اگر آنها را طبق ضابطه شرع تقدیم داشت او حاکم می‌شود، و اگر نتوانست گواه بیاورد از مدعا علیه قسم گرفته می‌شود و او حاکم می‌گردد، البته اگر او از ادای قسم انکار ورزد پس او محکوم و مدعی حاکم می‌شود.
- ۵- مسئله: تغلیظ قسم با زمان و مکان همچنانکه در آیه آمده است مبتنی بر رأی قاضی است، امری الزامی نیست و از این آیه هم لزوم آن ثابت نمی‌شود، و از آیات و روایات، دیگر مطلقاً قسم دادن روایت شده است.
- ۶- مسئله: اگر مدعا علیه خواست بر فعلی از خود قسم^(۱) ادا کند به الفاظ قسم از این قرارند که من نسبت به این فعل اطلاعی ندارم.
- ۷- مسئله: و اگر در پرونده ارث، وارثان مدعا علیه قرار گیرند پس هر کسی که شرعاً به او ارث می‌رسد قسم عاید می‌گردد چه او یکی باشد و یا چند.

۱- اما مسئله این است که مدعا علیه را فعلاً حاکم به ط. قطعه قسم نداد کند، یا فعلاً دیگران عدم علم. «متوجه»



نفر باشند و آنکه ارث نمی‌برد بر او قسم عاید نمی‌گردد. (بیان القرآن)

گواهی کافر در حق کافر دیگر پذیرفته می‌شود

«قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ (الی قوله) أَوْ آخِرِينَ مِنْ غَيْرِكُمْ» در این آیه به مسلمانان دستور داده شده است که هرگاه مرگ به سراغ یکی از شما آمد، پس دو چنان کس را از میان خود وصی قرار دهید که مردمی نیک و معتبر باشند، و اگر از خود شما مسلمانان کسی گیر نیاید پس از دیگران (یعنی کفار) وصی بگیرید.

امام ابوحنیفه از اینجا این مسئله را استنباط فرموده است که شهادت کفار علیه یکدیگر آنها درست و جایز است؛ زیرا که در این آیه گواهی علیه مسلمانان جایز قرار داده شده است؛ چنانکه از جمله «أَوْ آخِرِينَ مِنْ غَيْرِكُمْ» هویدا است. پس گواهی کفار علیه یکدیگر آنها بطریق اولی جایز می‌باشد، ولی بعداً جواز گواهی کفار علیه مسلمانان، بوسیله آیه ۲۸۲ سوره بقره «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ (الی قوله) وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» منسوخ گشت. اما شهادت کفار علیه یکدیگر همچنان به قوه خود باقی است (فرطی، احکام القرآن للجصاص)

مسلك امام ابوحنیفه از آن حدیث نیز تأیید می‌شود که یک یهودی مرتکب زنا شد؛ کسان او صورت او را سیاه کرده، در محضر آن حضرت ﷺ آوردند؛ آن حضرت ﷺ با مشاهده این وضع علت آن را جویا شد؛ آنها گفتند که او به زنا مرتکب شده است آن حضرت ﷺ پس از ادای گواهی گواهان به رجم او دستور داد. (جصاص)

کسی که بر دیگری حقی دارد می‌تواند او را حبس نماید

«قوله تعالى: تَخِيسُوْنَهُمْ» از این آیه یک اصل معلوم گردید، کسی که بر گردن او از دیگری حقی باشد، می توان او را به خاطر آن حق به هنگام نیاز حبس کرد. (قرطبی)

«قوله تعالى: مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ» مراد از صلوة نماز عصر است علت اختیار نمودن آن این است که اهل کتاب به این وقت احترام زیادی بجای آوردند، دروغ گفتن در چنین وقت بویژه در نزد آنان ممنوع بود، از این رو معلوم شد که در قسم با قید وقت و یا مکان خاص تغلیظ بکار بردن، جایز است. (قرطبی)

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ

روزی که خداوند همه پیامبران را جمع می فرماید سپس می گوید به شما چه جواب رسیده بود

قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾ إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ

می گویند ما خبری نداریم تویی که می دانی امور مخفی را. وقتی که می گوید خدا ای عیسی

ابْنَ مَرْيَمَ إِذْ كُرْنَا نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ

پسر مریم یاد کن نعمتم را که بر تو و بر مادر تو بوده است وقتی که کمک کردم تو را با روح

الْقُدُسِ ۚ تَكَلَّمْنَا النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ۚ وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ

پاک که تو صحبت می کردی با مردم در گهواره و بزرگسالی و وقتی که تعلیم دادم به تو کتاب

وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ ۚ وَ إِذْ تَخَلَّقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ

و سخنانی عمیق و تورات و انجیل را و وقتی که درست می کردی از گل مرغ مانندی

بِإِذْنِي فَتَنْفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا ۚ بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ

به دستور من پس می دمیدی در آن پس می شد پرنده به دستور من و تندرست می کردی

الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي ۚ

کور مادرزاد را و پیس را به دستور من و وقتی که زنده بیرون می آوردی مردگان را به دستور من



وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ

و وقتی که بازداشتم بنی اسرائیل را از تو وقتی آوردی برای آنها نشانیها را پس گفتند کسانی که

كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱۰﴾

کافر بودند از آنها نیست این جز جادوی صریح .

ربط آیات

در بالا احکام مختلفی ذکر گردید و در وسط به عمل بر آنها ترغیب و بر مخالفت به آنها ترهیب گردید؛ در آیه آینده نسبت به تأکید بر این، از هولناکی وقایع قیامت یاد آوری فرمود تا که موجب ازدیاد طاعت و مانع از مخالفت قرار بگیرند، و بیشتر طرز بیان قرآن مجید همین است. باز در خاتمه سوره، مکالمه اهل کتاب را ذکر فرمود که در چند آیه گذشته آمده بود که هدف از آن تذکر اهل کتاب به بعضی مضامین متعلق به حضرت عیسیٰ علیه السلام است و از آن اثبات عبدیت و نفی الوهیت او بیان می گردد اگر چه این مصاحبه در قیامت اتفاق می افتد.

خلاصه تفسیر

(چقدر هولناک می شود) روزی که خداوند تمام پیامبران را (همراه با امتهایشان) جمع می کند سپس (جهت تذکر افراد گنهکار از آن امتهای پیامبران) می گوید که چه جوابی به شما رسیده بود، می گویند (جواب ظاهری را ما می دانیم و آن را نیز بیان می نماییم، اما از آنچه در دل دارند) خبر نداریم (آن را تو می دانی زیرا بدون شک و تردید تو نسبت به امور مخفی دانا هستی) (مطلب این که روزی چنین خواهد آمد که اعمال و احوال، مورد تفتیش قرار می گیرند، لذا شما باید از مخالفت و

نافرمانی بترسید، و در آن روز با حضرت عیسیٰ علیه السلام مصاحبه‌ای انجام خواهد گرفت) وقتی که الله تعالی می‌فرماید که ای عیسیٰ بن مریم انعام مرا یاد کن (تالذت نازد گردد) که بر تو و مادرت (در اوقات مختلف به صورتهای مختلف) بوده است وقتی که من تو را بوسیله روح القدس (جبرئیل علیه السلام) کمک و تأیید کردم (و) تو با مردم (در دو حالت یکسان) صحبت می‌کردی در آغوش (مادر) و نیز در کهن سالی (که در هر دو کلام هیچ تفاوتی وجود نداشت) و زمانی که من به تو کتاب (آسمانی) و امور فهم و (بویژه) تورات و انجیل تعلیم دادم و وقتی که تو از گل شکلی مانند شکل پرنده به دستور من درست می‌کردی سپس تو در آن (هیئت مصنوعی) می‌دمیدی که در اثر آن (فی‌انواع حیوان) پرنده بدستور من قرار می‌گرفت و تو تندروست می‌کردی کور مادر زاد را و بیمار مبتلا به برص (جزام) را بنابه دستور من و وقتی که تو مردگان را (از قبرها زنده نموده) بیرون می‌آوردی به دستور من و وقتی که من (مخالفین تو را از) بنی اسرائیل از (قتل و اهلاک) تو باز داشتم وقتی که (آنها خواستند که به تو اذیت و آزار برسانند چون) تو دلایلی (و معجزاتی بر نبوت خویش) در نزد آنها آوردی پس کسانی که از آنها کافر بودند گفتند که اینها (یعنی معجزات) بجز جادو صریحی چیز دیگری نیستند.

معارف و مسایل

نخست از همه در قیامت از انبیاء علیهم السلام سؤال می‌شود

(قوله تعالی) «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ» در روز قیامت اگر چه همه مردم از اوّل تا آخر در میدان صافی قرار می‌گیرند انسانهای همه عالم از همه کشورها که در هر زمانی بوده‌اند همه در آن میدان حاضر شده جمع می‌شوند، و از همه نسبت به اعمال تمام عمر آنها محاسبه انجام می‌گیرد؛ ولی در موضع بیان به‌طور ویژه از انبیاء علیهم السلام یاد آوری شد که «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ» یعنی آن روز را بیاد آورید که خداوند همه رسولان را جهت محاسبه جمع می‌نماید. منظور



این که اگر چه خداوند همه جهانیان را جمع می فرماید ولی نخستین سؤال از انبیاء علیهم السلام می شود تا همه مخلوقات ببینند که امروز هیچکس از سؤال و جواب و حساب مستثنی نیست، پس سؤالی که از انبیاء علیهم السلام می شود این است که «مَادَا أَحْبَبْتُمْ» وقتی هر یکی از شما امتان خود را به سوی خدا و دین برحق او دعوت دادید آنها به شما چه جوابی دادند، و آیا آنها بر احکام نشان داده شما عمل کردند و یا انکار و مخالفت ورزیدند.

اگر چه روی این سؤال به انبیاء علیهم السلام است ولی هدف گوشزد نمودن امتها است که نخستین گواهی از اعمال نیک و بد آنها از انبیای علیهم السلام خود آنها گرفته می شود، این زمان برای امتها خیلی خطرناک خواهد شد که آنان در این موقع حواس باختگی به شفاعت انبیا امیدوار باشند، و از این طرف از انبیاء علیهم السلام نسبت به آنها باز خواست می شود، بدیهی است که انبیاء علیهم السلام نمی توانند سخنی برخلاف حقیقت و واقعیت بگویند بنابر این مجرمان و گنهکاران در این فکر می باشند که وقتی که خود انبیاء علیهم السلام شاهد جرایم ما قرار می گیرند پس کیست که بتواند برای ما سفارش و یا کمکی بکند.

انبیاء علیهم السلام نسبت به این سؤال چنین پاسخ خواهند داد «قَالُوا لَا عَلِمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» یعنی ما نسبت به ایمان و اعمال آنها هیچ خبری نداریم خود شما از امور غیبیه کاملاً اطلاع دارید .

ازاله به یک شبهه

در اینجا این سؤال مطرح می گردد که نسبت به اعمال آن دسته از افراد امت هر رسولی، که بعد از او متولد شده اند این پاسخ درست و بجاست که آنها از ایمان و اعمال این گروه خبری ندارند زیرا غیب را بجز خدا کسی نمی داند؛ ولی تعداد زیادی از افراد امت کسانی بودند که در عهد خود انبیاء علیهم السلام در اثر

زحمات و کوششهای خسته ناپذیر آنها مسلمان شدند و سپس بر دستورات آنها عمل کردند. هم چنین آن دسته از کفار که در عهد خود آنها سخن آنها را نپذیرفتند بلکه با دشمنی و عداوت بر خورد کردند، پس در حق اینها جواب انبیاء علیهم السلام چگونه می تواند درست و صحیح باشد که ما نسبت به ایمان و اعمال آنها خبری نداریم.

در «تفسیر بحر محیط» آمده است که نسبت به جواب این سؤال امام ابو عبدالله رازی فرموده است که در اینجا دو چیز از هم جدا وجود دارد: یکی علم که به معنی یقین کامل است؛ دوم ظن؛ یعنی گمان غالب و بدیهی است که با وجود بودن کسی در جلوی دیگری اگر او بتواند گواهی بدهد فقط به ظن و گمان غالب می تواند گواهی بدهد و اگر نه از راز دلها و ایمان حقیقی که با قلب تعلق دارد کسی نمی تواند به طور یقین بدون وحی الهی آگهی و اطلاعی داشته باشد در هر امتی عده ای منافق بوده اند که در ظاهر ایمان هم آورده اند و از احکام پیروی و اتباع هم نموده اند، ولی در دلها ایمان نداشته اند و نه به پیروی علاقه ای داشته اند؛ بلکه همه آنچه انجام داده اند از روی ریاکاری انجام داده اند؛ اما چون در دنیا تمام احکام روی اعمال ظاهر دایر می شوند و هر کسی که خود را مسلمان می گوید و از احکام خداوندی پیروی می کند و از او برخلاف اسلام هیچ قول و عملی ثابت نمی باشد این انبیاء علیهم السلام و امتهای آنها بر مسلمان گفتن چنین افراد مجبور هستند چه او در دل خود مؤمن مخلص باشد و یا منافقی، بنابر این رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نحن نحکم بالظواهر، والله متولی السرائر» یعنی ما بر ظاهر اعمال حکم می دهیم متولی رازهای مخفی دلها خداست.

مطابق این ضابطه در این جهان انبیا و نایبان ایشان خلفا و علما طبق حسن ظن بر اعمال ظاهری کسی می توانند گواهی مؤمن صالح بودن او را بدهند، ولی این عالم کاینات که مدارش بر ظن و گمان بود در آن روز پایان می یابد و آنجا میدان محشر برگزار می شود که موی از آرد بیرون آورده

می‌شود، حقایق آشکار می‌گردند، در برابر مجرمان نخست از دیگران گواهی خواسته می‌شود و اگر مجرم بر آن قانع نشود بر دهان و زبان او مهر زده می‌شود و دست و پاها و پوست بدن او گواهی می‌دهند و حقیقت هر فعل او را بیان می‌نمایند چنان‌که خداوند در آیه ۶۵ از سوره یسن می‌فرماید: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» آنگاه مسلمانان خواهند دانست که تمام اعضای بدن ما پلیس مخفی رب العالمین بوده‌اند؛ و پس از بیان آنها هیچ جایی برای انکار باقی نخواهد ماند.

خلاصه این‌که در آن جهان هیچ حکمی بر ظن و تخمین محض نافذ نمی‌گردد؛ بلکه مدار هر چیز بر علم و یقین خواهد بود، و اکنون معلوم گردید که علم حقیقی و یقینی ایمان و عمل کسی را بجز خداوند کسی دیگر ندارد؛ بنابراین وقتی که از انبیاء علیهم‌السلام در محشر سؤال می‌شود که: «مَاذَا أَجَبْتُمْ» آنان از حقیقت این سؤال پی می‌برند که این سؤال در عالم دنیا نیست تا بر اساس ظن پاسخ داده شود، بلکه این سؤال در محشر انجام می‌گیرد که در آنجا بجز یقین سخن دیگری نافذ نمی‌تواند باشد، بنابر این جواب که ما نسبت به آن هیچ‌گونه علمی نداریم، یعنی علم یقین نداریم بجا و درست است.

یک سؤال و پاسخ آن، بروز شفقت نهایی انبیاء علیهم‌السلام

در اینجا این سؤال پدید می‌آید که آنچه از وقایع قبول و عدم قبول، اطاعت و یا نافرمانی امتها برای آنها پیش آمده، هم چنان‌که علم ظن غالب برای آنها بدست رسیده در جواب این سوال می‌بایستی بیان می‌کردند فقط درجه یقین این علم بخدا حواله می‌گردد، اما پیامبران علیهم‌السلام از معلومات خود و وقایع پیش آمده، هیچ‌گونه یادی نکردند، و فقط با حواله به علم الهی خاموش ماندند.

حکمتش این بود که انبیاء علیهم‌السلام بر امتهای خویش و عموم خلق خدا

بی‌نهایت مشفق و مهربان‌اند و نمی‌خواهند در حق آنها چنین سخنی به زبان برانند که آنها مؤاخذه گردند؛ البته در زمان مجبوری چاره‌ای نخواهند داشت در اینجا عذر عدم علم یقین وجود داشت، با بکار بردن این عذر در اینجا توانستند از گفتن علیه امتهای خویش نجات بیابند که رهایی یافتند.

از پنج چیز در محشر سؤال خواهد شد

خلاصه این‌که در این آیه از منظره خطرناک قیامت شمه‌ای بیان گردید که در موقف حساب برگزیده‌ترین و مقبول‌ترین بندگان خداوند انبیاء علیهم‌السلام و ایستاده لرزه بر اندام خواهند شد، پس وضع دیگران چه خواهد بود، بنابر این از امروز باید به فکر آن روز قرار گرفت و فرصت عمر را برای آماده‌گیری آن محاسبه غنیمت باید شمرد، نبی کریم ﷺ در حدیثی از جامع ترمذی فرموده است که: «لَا تَزُولُ قَدَمَا ابْنِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْتَلَّ عَنْ خُصِّسٍ عَنْ عَمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ أَيْنَ أَنْفَقَهُ وَ مَا ذَا عَمِلَ بِمَا عَلِمَ»

یعنی در محشر قدمهای هیچ یکی از آدمی‌ها به جلو گذاشته نمی‌شوند تا وقتی که به این پنج سؤال پاسخ ندهد، یکی این‌که عمر طولانی خود را در شبانه روز در چه کاری صرف کرده است، دوم این‌که به‌طور ویژه، جوانی خود را که زمان قدرت بر عمل بود در چه کارهایی صرف نموده است، سوم این‌که اموالی که در تمام عمر بدست آورده آنها از کجا به چه راههایی حرام و حلال بدست آورده است، چهارم این‌که این اموال را در کدام کارهای جایز و ناجایز صرف نمود. پنجم این‌که بر علم خود چه عملی انجام داده است.

خداوند با شفت و رحمت بی‌نهایت خویش برگ این سؤالات امتحان را قبلاً توسط نبی کریم ﷺ به امت نشان داد، اکنون کار آنها فقط این مانده است که حل این سؤالات را یاد بگیرند و از بر کنند. پس کسی که باوجود نشان دادن



سؤالات قبل از امتحان، پس از آن اگر رفوزه گردد از او محروم تر چه کسی می تواند باشد؟!

سؤال و جواب ویژه‌ای از حضرت عیسیٰ علیه السلام

در آیه قبلی از احوال عموم انبیاء علیهم السلام و سؤال و جواب آنها یادآوری شده بود و از آیه بعدی تا آخر سوره، در نه آیه، به طور ویژه از آخرین پیامبر بنی اسرائیل حضرت عیسیٰ علیه السلام یادآوری شد و نیز قدری از انعامات خصوصی خداوند که بر او مبذول گشته است بیان گردید، و هم چنین از سؤال و جواب ویژه‌ای که در محشر از او می شود و در آیات آینده بیانش می آید یادآوری نمود.

هدف از آن سؤال و جواب، نشان دادن هولناکی آن منظر به بنی اسرائیل بود که وقتی که در آن میدان از روح الله و کلمة الله سؤال می گردد که آیا امت تو تو را شریک خدا قرار داد، و او با وجود عزت و عظمت، عصمت و نبوت تا چه حد هراسان و لرزه بر اندام شده برائت خود را در بارگاه عزوجلالتقدیم می دارد، نه فقط یک بار بلکه چندین بار با عناوین مختلف آن را نفی نموده از خود دفاع می کند که من به آنها چنین چیزی را تعلیم نداده ام، نخست عرض می کند: «سُبْحٰنَكَ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اَقُوْلَ مَا لَيْسَ لِيْ بِحَقِّ» یعنی تو پاکی من چه مجالی داشتم که در شأن تو چنین سخنی بگویم که حق آن را نداشتم.

صورت دوم برائت خویش را چنین اختیار نمود که خود خداوند را برای خود گواه گرفته می گوید که اگر من چنین چیزی می گفتم حتماً تو آن را می دانستی زیرا تو از رازهای قلبی اطلاع داری چه برسد به قول و فعل، تو که علام الغیوب هستی.

پس از تمام این تمهیدات و مقدمات به اصل سوال پاسخ می دهد.

جواب حضرت عیسیٰ علیه السلام در بارگاه ایزد متعال

یعنی من به آنها چنان تعلیمی را دادم که شما به من دستور داده بودید که: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ» یعنی خداوند را پرستید که رب من و رب شماست؛ پس از این تعلیم تا زمانی که من در بین آنها بودم من بر گفتار و کردار آنها گواه بودم (در آن زمان از آنها چنین گفتاری نشنیدم) و پس از آنکه تو مرا به بارگاه خویش برداشته و فرا خواندی تو بر آنها نظارت داشتی؛ تو از گفتار و کردار آنها کاملاً اطلاع و آگاهی داری.

یاد آوری به چند انعام ویژه حضرت عیسیٰ علیه السلام

جایی که در این آیات از سؤال و جواب حضرت عیسیٰ یاد آوری شد، قبل از آن یادی از آن انعامهای خصوصی به میان آمد که به طور ویژه بر حضرت عیسیٰ علیه السلام مبذول گشته و به صورت معجزه به او عنایت شده بودند. در این جا از یک طرف انعامهای خاصه و از طرف دیگر منظره پاسخ خواهی را نشان داده به آن دو گروه بنی اسرائیل هشدار داده شد که یکی از آنها به او اهانت نمود؛ انواع و اقسام تهمت بر او وارد کرد، و دومین گروه او را خدا یا پسر خدا قرار داد، با ذکر انعامات، گروه اول، و با ذکر سؤال و جواب، گروه دوم را متنبه ساخت.

از یاد آوری مجموع تفصیل انعامات آنچه در اینجا بیشتر قابل توجه است این است که فرمود: «تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا» یعنی یک معجزه ای خصوصی که به حضرت عیسیٰ علیه السلام عنایت گردیده بود این بود که او در اوان کودکی با مردم صحبت می کرد و در حین نیم عمر بودن نیز.



معجزه بودن نخستین امر و انعام خصوصی بودنش ظاهر است زیرا کودکان در آغاز تولد نمی‌توانند سخن بگویند، اگر کودکی در آغوش مادر و یا در گهواره سخن بگوید این از امتیازات ویژه او خواهد بود و آنچه سخن گفتن او در نیم عمر آمده است قابل یادآوری نیست زیرا هر انسان در این سن و سال سخن می‌گوید، ولی اگر بر احوال و اوضاع ویژه حضرت عیسی علیه السلام قدری بیندیشیم معجزه بودن این نیز واضح می‌گردد؛ زیرا حضرت عیسی علیه السلام قبل از این که به نیم عمر برسد از زمین به آسمان برداشته شد؛ لذا نخستین گفتن او با مردم در نیم عمر زمانی می‌تواند باشد که او دوباره از آسمان به زمین تشریف بیاورد همچنانکه عقیده اجماعی اهل اسلام و نیز از تصریحات قرآن و سنت ثابت است، لذا از این معلوم می‌شود که همچنانکه سخن گفتن حضرت عیسی علیه السلام در او ان کودکی معجزه‌ای بود همچنین سخن گفتن او در حین نیم عمر بودنش بوجه فرود آمدنش به زمین بار دوم نیز معجزه‌ای می‌باشد.

وَ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا

و وقتی که من در دل حواریین انداختم که ایمان بیاورید به من و به رسول من گفتند ایمان آوردیم

وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۱۱۱﴾ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يُعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ

و تو گواه باش که ما فرمانبردار هستیم. وقتی گفتند حواریین ای عیسی پسر مریم

هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ

آیا می‌تواند پروردگارت که نازل کند بر ما خوانی از آسمان گفت بترسید از خدا

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ قَالُوا نَرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ

اگر هستید شما ایماندار. گفتند می‌خواهیم که بخوریم از آن و مطمئن گردند دل‌های ما و

نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ عِيسَى

بدانیم که تو با ما راست گفتی و هستیم ما بر آن گواه. گفت عیسی

ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا

پسر مریم ای الله پروردگارا نازل بفرما بر ما خوانی از آسمان که باشد آن روز عیدی
لأَوْلَانَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ ﴿۱۱۴﴾

برای اولین و آخرین ما و نشانی از طرف تو و روزی بده مارا و تو بهترین روزی رسان هستی.
قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ

گفت خداوند که من نازل می‌کنم بر شما خوان را پس هر کس ناشکر باشد از شما بعد از این

فَأِنِّي أَعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۱۱۵﴾

پس من عذاب می‌دهم او را عذابی که نمی‌دهم آن را به کسی از جهانیان.

خلاصه تفسیر

و وقتی که من (در انجیل توسط شما) به حواریین دستور دادم که بر من و بر رسول من (عیسی علیه السلام) ایمان بیاورید آنها (در پاسخ به شما) گفتند که ما (بر خدا و رسول یعنی تو) ایمان آوردیم، و تو گواه باش که ما کاملاً فرمانبردار (خدا و تو) هستیم، و آن وقت نیز قابل یادآوری است که حواریین (با حضرت عیسی علیه السلام) عرض کردند که ای عیسی پسر مریم آیا پروردگارت می‌تواند چنین بکند (یعنی هیچ امری مانند مخالف حکمت بودن و غیره مانع نمی‌شود) که برای ما از آسمان غذای (پخته و آماده) نازل بفرماید، آن جناب علیه السلام فرمود که: از خدا بترسید اگر ایماندار هستید (مقصود این که شما ایماندار هستید لذا از خدا بترسید و از تقاضای معجزات دل بخواه خلاف ادب بدون ضرورت پرهیز نمایید) آنها گفتند که (هدف، خواهش بدون ضرورت نیست، بلکه خواسته مبتنی بر مصلحت و حکمتی می‌باشد و آن این که) ما (یکی این را) می‌خواهیم که (بخاطر تبرک) از آن بخوریم و (دوم این که می‌خواهیم که) دلهای ما (بر ایمان) کاملاً مطمئن گردند و (هدف از اطمینان این که) یقین ما اضافه گردد که شما (در ادعای رسالت) با ما راست گفتی (زیرا هر اندازه



دلایل اضافه باشند یقین اضافه خواهد شد) و (سوم این را نیز می‌خواهیم که) ما (در جلوی کسانی که این معجزه را مشاهده نکردند) از گواهان باشیم (که ما چنین معجزه‌ای دیدیم تا بتوانیم در جلو آنها رسالت را اثبات نماییم، و این وسیله‌ای برای هدایت آنها قرار گیرد) عیسیٰ پسر مریم علیه السلام (وقتی دید که هدف آنها در این تقاضا بجا هست به بارگاه خداوند) دعا کرد که خدایا، پروردگارا بر ما از آسمان غذا نازل بفرما که آن (مانده) برای ما یعنی کسانی که از ما اول (از زمان حاضر) هستند و کسانی که بعداً (یعنی در آینده) باشند، برای عموم عیدی باشد (برای حاضرین از نظر خوردن و پذیرش تقاضا، و برای آیندگان از نظر انعام برای گذشتگان‌شان، و این غرض و غایت مختص برای مؤمنان) و (برای پیامبری من) از طرف شما نشانی باشد (که یقین اهل ایمان اضافه گردد و برای منکرین چه حاضر و چه غایب محبتی باشد و این مقصد برای مؤمنین و غیره عام است) و تو، به ما (آن مانده را) عطا بفرما و بهترین عطا کننده توی (زیرا که دادن همه دیگران برای نفع شخصی خود آنهاست و دادن تو برای نفع خلق است بنابر این ما با در نظر گرفتن نفع خویش از بارگاه تو درخواست مانده می‌کنیم) حق تعالی (در جواب) فرمود که (توبه مردم بگو که) من آن غذا را (از آسمان) بر شما نازل می‌کنم، پس کسی که از شما بعد از آن ناقدردانی کند (یعنی حقوق واجبه عقلی و نقلی آن را ادا ننماید) پس من به او چنان سزایی بدهم که آن سزا را (در آن زمان) به هیچ یک از جهانیان نخواهم داد.

معارف و مسایل

مؤمن نباید متقاضی معجزات باشد

(قوله تعالی) «قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» وقتی که حواریین از حضرت عیسیٰ علیه السلام جهت فرود آوردن مانده از آسمان تقاضا نمودند آن جناب علیه السلام در

پاسخ فرمود که اگر شما ایماندار هستید از خدا بترسید، از این معلوم گردید که شایسته اهل ایمان نیست که آنان چنین تقاضای نموده خداوند را مورد آزمایش قرار دهند و از او تقاضای چیزهای خارق العاده‌ای را بنمایند؛ بلکه آنها باید رزق و روزی را با آن راههایی جستجو نمایند که قدرت لایزال برای آنها مقرر فرموده است.

هرگاه نعمت بزرگ باشد و بال ناسپاسی آن نیز بزرگ خواهد شد

(قوله تعالی) «فَاتَىٰ أَعْدَبُهُ عَذَابًا لَّا أَعْدَبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» از این آیه معلوم گردید که هرگاه نعمت نایاب و بالاتر از طبق معمول باشد، پس دستور به قدر دانی از آن نیز از حد معمول بیشتر و عذاب بر ناسپاسی نیز از حد معمول بالاتر خواهد شد.

آیا مایده از آسمان نازل گردید یا خیر

در این باره مفسرین باهم اختلاف نظر دارند، عموم مفسرین معتقداند که نازل شده است. چنانکه در حدیث ترمذی از عمار بن یاسر منقول است که مائده از آسمان نازل گردید، در آن نان و گوشت وجود داشت، و نیز در آن حدیث آمده است که (بعضی از) آنها خیانت کردند و برای روز بعدی ذخیره گذاشتند؛ لذا به صورت بوزینه و خوک مسخ گردیدند. (نعوذ بالله من غضب الله)

و از این حدیث نیز معلوم می‌شود که آنها از آن می‌خوردند چنانکه در «تَأْكُلُ» این هدف آنها یادآوری شده است، البته ذخیره گذاشتن برای آینده ممنوع

بود. (بیان القرآن)



وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيْ

و وقتی می‌گوید خدا به عیسی پسر مریم که تو گفتی به مردم که قرار دهید مرا و مادرم را

إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيْٓ أَنْ أَقُولَ

دومعبود بجز خداوند گفت تو پاکی سزاوار من نیست که بگویم سخنی که

مَا لَيْسَ لِيْٓ أَنْ بِحَقِّ ۗ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۗ تَعَلَّمْ مَا فِي

شایسته من نیست اگر من چنین گفته‌ام پس یقیناً تو آن را می‌دانی، می‌دانی آنچه در

نَفْسِيْ وَلَا أَعْلَمُ مَا فِيْ نَفْسِكَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ عَلٰمُ الْغُيُوْبِ ﴿١١٦﴾

دل من هست و من نمی‌دانم آنچه در دل تو هست بدون شک تو هستی دانای غیبهها.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِيْ بِهِ أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّيْ وَ

من نگفتم برای آنها مگر آنچه تو دستور دادی که بندگی خدا را بجای آورید که رب من و

رَبِّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۗ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِيْ كُنْتُ أَنْتَ

رب شماست و بودم بر آنها گواه تا زمانی که در میان آنها بودم پس وقتی که تو مرا بر داشتی تو بودی

الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۗ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ

خبر گیر آنها و تو بر هر چیز خبر دار هستی . اگر به آنها عذاب بدهی

فَأِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۗ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾

بندگان تو هستند و اگر آنها را بیامیزی پس تویی غالب و با حکمت

خلاصه تفسیر

و آن وقت نیز قابل یادآوری است که خداوند (در روز قیامت بخاطر گوشزد

کردن نصاری به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ) می‌گوید که ای عیسی پسر مریم آیا تو به

آنان (که عقیده تثلیث داشتند یعنی در الوهیت، حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت

مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ را با خدا شریک می‌دانستند) گفته بودی که مرا (یعنی عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ) را و

مادوم (مریم عَلَيْهَا) را بجز از خدا نیز معبود قرار دهید پس حضرت عیسی عَلَيْهِ عرض خواهد کرد که (العیاذ بالله) من تو را (طبق عقیده خویش از شریک) منزّه می دانم (همچنانکه فی الواقع تو منزّه و پاک هستی پس در این حال) برای من شایسته نبود که چنین سخنی بگویم که حق آن را نداشتم (نه از نظر عقیده خودم زیرا من به یگانگی خدا معتقدم، و نه از نظر تبلیغ پیام الهی زیرا به من چنین پیامی داده نشده است، و دلیل بر عدم چنین گفتاری این است که) اگر من (در واقع) گفته ام پس تو (یقیناً) آن را می دانستی (ولی چون در علم تو من نگفته ام پس در حقیقت هم نگفته ام، و در صورتی که من می گفتم شما حتماً می دانستی زیرا که) تو سخنان دل مرا می دانی (پس آنچه با زبان گفته باشم چگونه نمی دانی) و من (مانند مخلوقات دیگر آنقدر عاجزم که) آنچه در علم تو هست آن را (بدون اطلاع دادن تو) نمی دانم (همچنانکه وضع مخلوقات دیگر هم همین است پس) دانای همه امور غیب تو هستی (پس وقتی که من از عجز خود و از کمال تو آگهی دارم چگونه می توانم ادعای شرکت در الوهیت داشته باشم، تا اینجا نفی گفتن آن گفتار بیان گردید، در آینده گفتن نقیض آن اثبات می شود که) من به آنها چیزی نگفتم مگر آنچه تو به گفتن آن مرا امر فرموده بودی که شما بندگی خدا را بجا بیاورید که او رب من و رب شماست و (تا این حد حضرت عیسی عَلَيْهِ نسبت به وضع خویش گزارش داد، سپس از وضع آنها گزارش می دهد، زیرا در «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي» اگرچه سؤال به صراحت از این است که تو چنین کلمه ای گفته ای یا خیر، ولی به طور اشاره معلوم می گردد که سؤال از این است که این عقیده تثلیث از کجا پدید آمد، پس حضرت عیسی عَلَيْهِ در این باره چنین عرض می نماید که) من تا زمانی از (وضع) آنها آگهی داشتم که در بین آنها (موجود) بودم (پس وضع آن زمان را من مشاهده کرده ام، و نسبت به آن می توانم گزارش بدهم) باز وقتی که تو مرا برداشتی (یعنی نخستین بار زنده به سوی آسمانها و دومین بار به هنگام وفات) پس (در آن زمان فقط) تو از (احوال) آنها اطلاع داری (من نمی دانم که انگیزه این گمراهی آنها چه چیزی بوده و چطور بوده است) و تو از هر چیز کامل اطلاع داری



(تا اینجا از وضع خویش و آنها گزارش داد سپس در باره معامله آنها با خداوند گزارش می‌دهد که) اگر تو (بر این عقیده) به آنها سزا بدهی (باز هم به آن اختیار داری زیرا که) آنها بندگان تو هستند (و تو مالک آنها هستی و مالک حق دارد که بندگان خود را بر جرایم آنها سزا بدهد) و اگر تو از آنها صرف نظر بفرمایی (باز هم اختیار آن را داری زیرا که) تو غالب (و قادر) هستی (پس بر صرف نظر کردن هم قدرت داری و) حکیم (هم) هستی (پس صرف نظر نمودن نیز مبتنی بر حکمتی خواهد شد، لذا در این هم قباحتی نخواهد بود. مطلب این‌که در هر دو حال شما اختیار دارید من نمی‌توانم کوچکترین دخالتی داشته باشم)

(به هر حال حضرت عیسیٰ علیه السلام در نخستین گزارش «سُبْحَانَكَ» تبرئه خود را از عقیده اهل تنلیث و تعلیم آن و در دومین گزارش «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ» تبرئه خود را از دانستن انگیزه و سبب مفصل این عقیده و در گزارش سوم «إِنْ تَعَذَّبْتَهُمْ» تبرئه خود را از تحریک در این باره ابراز فرمود و هدف خداوند از مصاحبه با حضرت عیسیٰ نیز همین بود، پس در این توبیخ کلی است برای کفار بر نادانی آنها و ابراز تأسف و تحسر بر عدم پیروزی آنها).

معارف و مسایل

فواید بسیار مهم

(قوله تعالى) «وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا فَخُذْهُ بِحَبْلِ الْإِسْمِ وَ كُنْ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ» خداوند به هر چیز داناست، لذا از حضرت عیسیٰ علیه السلام به این خاطر سؤال فرمود که او (العیاذ بالله) نمی دانست بلکه هدف از آن سرزنش و ملامت قوم او، نصارای بود که آن کسی که شما او را «اله» می دانید خود او بر خلاف این عقیده شما دارد به عبدیت خویش اعتراف می نماید، و او از این تهمت شما تبرئه می باشد. (ابن کثیر)

«فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ» بحث موت و یا رفع حضرت عیسیٰ به سوی آسمانها در آیه ۵۵ سوره آل عمران «إِنِّي مُتَوَقِّئُكَ وَ زَافِعُكَ إِلَيَّ» گذشت در آنجا ملاحظه نمایید. لذا از آیه «فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي» بر موت و انکار رفع او به آسمانها استدلال نمودن درست نیست؛ زیرا این مصاحبه در روز قیامت انجام می گیرد، و در آن زمان پس از نزول او از آسمانها بر او موت حقیقی واقع شده است؛ چنانکه ابن کثیر به روایت حضرت ابو موسی اشعری حدیثی نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: وقتی که روز قیامت برپا می شود، انبیاء علیهم السلام با همراهی امتهای خویش فرا خوانده می شوند سپس حضرت عیسیٰ علیه السلام فرا خوانده می شود؛ آنگاه خداوند نعمتهای خود را که بر او مبذول داشته یاد می نماید سپس او را نزدیک خویش قرار داده به او می گوید: ای عیسیٰ پسر مریم «ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ» تا این که می فرماید: «يُعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» حضرت عیسیٰ انکار می نماید که پروردگارا من نگفته ام، باز از نصارای سؤال می شود آنها می گویند آری او به ما چنین گفته است سپس آنها به سوی جهنم سوق داده می شوند. (قوله تعالى) «إِنْ تَعَذَّبْتَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ» یعنی شما بر بندگان خود ظلم و شدت بیجا بکار نمی برید؛ لذا اگر به آنها سزا می دهید بر عین عدالت و حکمت مبتنی خواهد بود، و بالفرض اگر



آنها را عفو بفرمایید آن هم از روی عجز نمی باشد؛ زیرا شما عزیز قدرتمند و غالب هستید و هیچ مجرمی نمی تواند از قبضه قدرت شما خارج شده فرار کند و شما بر او تسلطی نداشته باشید، و چون حکیم (و با حکمت) هستید نیز امکان ندارد که مجرمی را همینطور بی موقع رها سازید به هر حال سزایی که شما برای این مجرمان در نظر دارید کاملاً از روی حکمت است و بدون شک تو با قدرت هستی، و چون این مکالمه حضرت مسیح علیه السلام در محشر انجام می گیرد که در آنجا در حق کفار شفاعت و استدعای رحم نمی تواند باشد، لذا حضرت مسیح بجای «عزیز حکیم» صفات «غفور رحیم» و غیره را اختیار نمود، برخلاف آنچه حضرت ابراهیم علیه السلام در دنیا به بارگاه پروردگارش عرض نمود: «رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنِ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ^(۱)» پرودگارا این بتها بسیاری از مردم را گمراه کردند پس هر کسی که از من اتباع نمود او از آن من است و کسی که نافرمانی مرا بجا آورد پس تو غفور و رحیم هستی یعنی اکنون فرصت هست که تو با رحمت خویش آنها را در آینده به توبه و رجوع به سوی حق موفق بگردانی و گناههای گذشته آنها را بیامرزی.

(فریاد عثمانی)

ابن کثیر به روایت ابوذر نقل نموده است که باری آن حضرت صلی الله علیه و آله در تمام شب یک آیه ای را تلاوت می کرد که: «إِن نَعَذِبَهُمْ فَانَّهُمِ عَبْدَاكَ» پس وقتی صبح شد من عرض کردم که یا رسول الله شما فقط همین یک آیه را تلاوت کردید و با همین رکوع و سجده بجا آوردید فرمود من از پروردگارم متقاضی شفاعت شدم که به من اعطا گردید، و به آن کسی خواهد رسید که با خدا هیچ چیزی را شریک نگرداند، در روایت دیگری آمده است که آن جناب صلی الله علیه و آله آیه مذکور را تلاوت نموده دست به سوی آسمان برداشت و فرمود: «اللَّهُمَّ أُمَّتِي» یعنی

پروردگارا بر امت من نظر رحمت بفرما و شروع به گریه کرد؛ سپس خداوند بوسیله جبرئیل علیه السلام علت گریستن را پرسید. آن حضرت علیه السلام جبرئیل علیه السلام را از این گفتار خویش با خبر کرد. خداوند به حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود که: برو به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بگو که عن قریب تو را در باره امت راضی خواهیم کرد و تو را ناراض نخواهیم نمود.

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ

فرمود خداوند که این روزی است که به درد می خورد برای راستگویان راستی آنها، لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا - برای آنهاست باغهایی که جاری هستند در زیر آنها جویها، می مانند در آنها برای همیشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١٩﴾ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢٠﴾ سلطنت آسمانها و زمین و آنچه در آنها هست، و او بر هر چیز قادر است.

ربط آیات

در دو رکوع ماقبل، حساب و کتاب اعمال در روز قیامت ذکر گردید؛ اکنون در آینده نتیجه این تفتیش و محاسبه ذکر می گردد.

خلاصه تفسیر

(پس از اتمام همه مصاحبه مذکور) خداوند می فرماید که این (روز قیامت) آن روزی است کسانی (که در این جهان به اعتبار عقاید و اعمال و اقوال) راستگو بودند (که راستگویی اکنون دارد ظاهر می شود که شامل انبیاء علیهم السلام که مورد خطاب قرار گرفته



و مؤمنین که روی ایمان آنها انبیاء علیهم السلام و ملائکه همه گواهی می‌دهند، و در این مصاحبه اشارت‌های به تصدیق رسل و تصدیق حضرت عیسیٰ علیہ السلام هم شده‌است، خلاصه این‌که تمام این حضرات که در دنیا راستگو بودند) راستی آنها (امروز) به درد آنها می‌خورد (و آن درد خوردن این است که) برای آنها (جهت سکونت) باغهایی (از بهشت) می‌رسد که به زیر (ساختمانهای) آنها نهرها جاری می‌باشند که در آنها برای همیشه خواهند ماند (و این نعمتها از آن جهت به آنها می‌رسند که) خداوند از آنها راضی است و آنان از خداوند راضی می‌باشند (کسی که راضی و مرضی باشد او به چنین نعمتهایی نایل می‌گردد) این (که یاد آوری گردید) پیروزی بسیار بزرگی است (که هیچ پیروزی دنیوی نمی‌تواند با آن برابر باشد).

معارف و مسایل

فایده

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» عموماً قولی که با واقعیت مطابق باشد صدق و آنچه با آن مخالف باشد کذب فهمیده می‌شود؛ ولی از روی قرآن و سنت معلوم می‌گردد که صدق و کذب عام و شامل قول و عمل هر دو می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث ذیل عمل خلاف واقع به کذب تعبیر گردیده‌است ملاحظه شود.

«مَنْ تَحَلَّى بِمَا لَمْ يُعْطَ كَانَ كَلْبِيسِ ثَوْبِي زُورٍ» (مشکوٰة)

یعنی اگر کسی خود را به چنان زیوری آرایش دهد که به او داده نشده‌است؛ یعنی چنان عمل و یا صفتی را ادعا نماید که در او وجود ندارد پس گویا او دو پارچه دروغین پوشیده‌است.

در حدیثی دیگر کسی را که در نهان و آشکار به خوبی نماز می‌خواند بنده راستین معرفی کرده‌است چنان‌که می‌فرماید:



«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا صَلَّى فِي الْعَلَانِيَةِ فَأَحْسَنَ وَ صَلَّى فِي السِّرِّ فَأَحْسَنَ قَالَ اللَّهُ هَذَا عَبْدِي

حَقًّا» (مشکوٰۃ)

یعنی انسانی که آشکارا بخوبی نماز می خواند و هم چنین در نهران هم آن را بخوبی ادا می نماید، خداوند در حق او می گوید، این بنده راستین من است «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» یعنی خداوند از آنها راضی شد و آنان از خداوند راضی گشتند. در حدیثی آمده است که پس از وارد شدن به جنت خداوند می فرماید که بزرگترین نعمت این است که من از شما راضی شدم؛ لذا از این به بعد از شما هرگز ناراض نخواهم شد. «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» یعنی این سعادت بزرگی است؛ بدیهی است که از این بالاتر چه پیروزی می تواند باشد که مالک و خالق جل جلاله از کسی راضی باشد!؟

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ أَوَّلُهُ وَ آخِرُهُ

پایان سوره مائده





- آیات ان الله لا یغفر تا مبیناً با خلاصه تفسیر..... ۱
- معارف و مسایل، تعریف شرک..... ۲
- شریک گردانیدن در علم..... ۲
- اشراک فی التصرف..... ۳
- شریک گردانیدن در عبادت..... ۳
- مدیحه سرایی خویش، جایز نیست..... ۳
- آیات الم تر تا نصیراً..... ۴
- خلاصه تفسیر و ربط آیات..... ۵
- معارف و مسایل، مراد از جبت و طاغوت چیست؟..... ۵
- شان نزول آیات مذکور..... ۶
- بسا اوقات، خواهشات نفسانی، مردم را از دین و ایمان محروم می کنند..... ۷
- لعتن خدا سبب رسوایی دنیا و آخرت است..... ۸
- مستحق لعنت خدا چه کسانی اند؟..... ۸
- احکام لعنت..... ۱۱
- مسایل..... ۱۲
- آیه ام لهم نصیب تا سعیراً..... ۱۲-۱۳
- خلاصه تفسیر..... ۱۳
- معارف و مسایل، مذمت شدید بر حسد کردن یهود..... ۱۳
- تعریف و حکم حسد و بیان مضرات آن..... ۱۴
- آیات ان الذین کفروا تا ظلاً ظلیلاً با خلاصه تفسیر..... ۱۵
- معارف و مسایل..... ۱۶
- تفسیر ازواج مطهّرة..... ۱۷

- آیات ان الله يامرکم ان تؤدوا تا تاویلا با خلاصه تفسیر ۱۷-۱۸
- معارف و مسایل و شأن نزول ۱۹
- تأکید بر ادای امانت ۲۱
- خیانت علامت نفاق است ۲۲
- اقسام امانت ۲۲
- مشاغل دولتی امانات خداوند متعال می باشند ۲۲
- کسی که نااهلی را بر منصب و شغلی بگمارد ملعون است ۲۳
- عدل و انصاف ضامن امنیت جهان است ۲۵
- سپردن منصب ها بر اساس بومی بودن اشتباه اصولی است ۲۵
- چند اصول طلایی از قوانین کشور ۲۶
- اولو الامر، چه کسانی اند؟ ۲۷
- سه صورت عملی حکم و اطاعت ۲۸
- اطاعت امیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست ۳۰
- انسان عادل، محبوبترین بنده خداست ۳۰
- ثبوت اجتهاد و قیاس ۳۱
- آیات الم تر الى الذین تا تواباً رحیما ۳۱-۳۲
- خلاصه تفسیر ۳۲
- معارف و مسایل با ربط آیات ۳۴
- شأن نزول آیات ۳۴
- آیه فلا و ربک تا تسلیم با خلاصه تفسیر ۳۹
- معارف و مسایل - نپذیرفتن قضاوت پیغمبر، کفر است ۳۹
- حکَم گردانیدن آن حضرت ﷺ در اختلاف، مختص به عهد مبارک ایشان نیست ۴۰
- چند مسئله مهم ۴۰



- ۴۲ یک فایده مهم
- ۴۳ آیات و لو کتبنا علیهم تا صراطاً مستقیماً
- ۴۳ خلاصه تفسیر
- ۴۴ معارف و مسایل با شأن نزول
- ۴۶ خلاصه تفسیر با ربط آیات
- ۴۷ معارف و مسایل - درجات جنت به اعتبار اعمال می باشند
- ۴۷ انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین
- ۴۷ شأن نزول
- ۴۸ چگونگی ملاقات در بهشت
- ۴۹ شرط قرب، محبت است
- ۵۰ رفاقت رسول خدا ﷺ موقوف به رنگ و نژاد کسی نیست
- ۵۱ تفصیل درجات
- ۵۲ مقام نبوت و تعریف صدیقین
- ۵۳ تعریف شهدا و تعریف صالحین
- ۵۴-۵۳ آیات یا ایها الذین آمنوا تا اجراً عظیماً
- ۵۴ خلاصه تفسیر
- ۵۵ ربط آیات با معارف و مسایل و فواید مهم
- ۵۷ آیات و مالکم لا تقاتلون تا ضعیفاً با خلاصه تفسیر
- ۵۸ معارف و مسایل - فریاد رسی مظلوم، فریضه مهم اسلامی است
- ۵۹ دعای به درگاه خدا، بهترین علاج مشکلات است
- ۵۹ همه می جنگند؛ اما مقاصد مؤمن و کافراز هم جداست
- ۶۰ تدبیر شیطان ضعیف است
- ۶۲-۶۱ آیات الم تر الی الذین تا شهیدا
- ۶۲ خلاصه تفسیر

- ۶۴ معارف و مسایل با شان نزول
- برنزول حکم جهاد تمنای گریز از آن از طرف مسلمانان مبنی بر چه
- ۶۵ انگیزه‌ای بود
- ۶۶ اصلاح نفس از اصلاح ملک مقدم است.
- ۶۶ فرق میان نعمتهای دنیا و آخرت
- ۶۷ یک واقعه عبرت آمیز
- ۶۹ ساختن خانه مستحکم خلاف توکل نیست
- ۶۹ نعمت به انسان تنها از فضل خدا می‌رسد.
- ۷۰ مصیبت نتیجه اعمال آدمی است.
- ۷۰ رسالت آن حضرت ﷺ برای تمام جهان است.
- ۷۱ آیه من یطع الرسول الخ با خلاصه تفسیر.
- ۷۲-۷۱ آیات و بقولون تا اختلافاً کثیرا
- ۷۲ خلاصه تفسیر
- ۷۳ معارف و مسایل
- ۷۳ یک هدایت مهم برای رهبر - تدبیر در قرآن
- ۷۴ تفسیر و تشریح قرآن در پیمان گروه یا فردی نیست.
- ۷۶ ثبوت قیاس و تشریح اختلاف کثیر
- ۷۷ خلاصه تفسیر
- ۷۸ معارف و مسایل با شان نزول
- ۷۸ بدون تحقیق شایع کردن اخبار، گناه و فتنه بزرگی است
- ۷۹ اولو الامر چه کسانی هستند؟
- ۸۰ تقلید ائمه در مسایل جدید قیاس و اجتهاد برای عوام ثابت است.
- ۸۰ رسول کریم ﷺ نیز به استنباط و استدلال مکلف بود
- ۸۱ فواید مهم



- اجتهاد و استنباط، مفید علم ظن است نه علم یقین..... ۸۱
- آیه فقاتل الخ..... ۸۱-۸۲
- خلاصه تفسیر با معارف و مسایل..... ۸۲
- حسن اسلوب احکام قرآنی..... ۸۳
- آیات من یشفع شفاعه حسنه تا حدیثا یا خلاصه تفسیر..... ۸۴
- معارف و مسایل..... ۸۵
- حقیقت سفارش و اقسام و احکام آن..... ۸۵
- عوض گرفتن در قبال سفارش، رشوه به شمار می آید و حرام است..... ۸۹
- سلام و اسلام - تشریح لفظ «تحیه» و فرازهای آن..... ۹۰
- سلام اسلامی از بقیه سلامهای ملل دیگر بهتر است..... ۹۰
- آیات فما لکم فی المنفقین تا سلطاناً مبیناً..... ۹۶-۹۷
- خلاصه تفسیر - بیان سه گروه و احکام آنان..... ۹۷
- معارف و مسایل..... ۹۹
- صورت‌های مختلف، هجرت و احکام آنها..... ۱۰۲
- آیات و ما کان لمؤمن تا عذاباً عظیماً..... ۱۰۳
- خلاصه تفسیر..... ۱۰۴
- معارف و مسایل با ربط آیات..... ۱۰۵
- احکام سه گانه قتل و حکم شرعی آنها..... ۱۰۶
- مسایل..... ۱۰۷
- مسایل..... ۱۰۸
- آیات یا ایها الذین امنوا با خلاصه تفسیر..... ۱۰۹
- معارف و مسایل با ربط آیات..... ۱۱۱
- برای مسلمان قرار دادن کسی، علامات اسلام کافی می باشد..... ۱۱۱
- بدون تحقیق واقعه، قضاوت درست نیست..... ۱۱۳

- منظور از کافر نگفتن اهل قبله ۱۱۴
- چند احکام متعلق به جهاد ۱۱۵
- تعریف فرض کفایه ۱۱۶
- آیات ان الذین توفهم الله تا غفوراً رحیماً ۱۱۷-۱۱۸
- خلاصه تفسیر ۱۱۸
- معارف و مسایل با تعریف هجرت ۱۱۹
- فضایل هجرت ۱۲۰
- برکات هجرت ۱۲۲
- آیات و اذا ضربتم فی الارض تا علیماً حکیماً ۱۲۴-۱۲۵
- خلاصه تفسیر ۱۲۶
- معارف و مسایل با ربط آیات - احکام قصر و سفر ۱۲۸
- آیات انا انزلنا الیک تا علیک عظیماً ۱۲۹-۱۳۱
- خلاصه تفسیر ۱۳۱
- معارف و مسایل با ربط آیات و شأن نزول آیات ۱۳۳
- آن حضرت ﷺ حق داشت که اجتهاد کند ۱۳۸
- حقیقت توبه ۱۳۹
- تهمت زدن دیگری به گناه خویش سبب دوچندان عذاب است ۱۳۹
- حقیقت قرآن و سنت ۱۴۰
- علم آن حضرت ﷺ از همه مخلوقات افزون است ۱۴۰
- آیات لا خیر فی کثیر تا ساءت مصیراً ۱۴۰-۱۴۱
- خلاصه تفسیر با معارف و مسایل ۱۴۱
- محالس مشورت با یکدیگر ۱۴۱
- فضیلت برقراری صلح ۱۴۳
- اجماع امت حجت است ۱۴۳



- آیات ان الله لا یغفر تا محیطاً با خلاصه تفسیر. ۱۴۴-۱۴۵
- معارف و مسایل با ربط آیات ۱۴۶
- دوام سزای شرک و کفر. ۱۴۷
- اقسام سه گانه ظلم و حقیقت شرک ۱۴۸
- آیات والذین امنوا تا محیطاً با خلاصه تفسیر ۱۴۹
- معارف و مسایل، گفتگوی افتخار آمیز بین مسلمانان و اهل کتاب ۱۵۱
- سبب گمراهی ملل، فقدان اخلاص یا فقدان صحت عمل است. ۱۵۴
- آیات و ستفتونک فی النساء تا واسعاً حکیماً با ربط آیات. ۱۵۷
- خلاصه تفسیر ۱۵۷
- معارف و مسایل - چند رهنمود قرآنی نسبت به زندگی زناشویی. ۱۶۰
- دخالت دیگران در اختلاف خانوادگی زوجین مناسب نیست ۱۶۲
- بر امور غیر اختیاری مؤاخذه ای نیست. ۱۶۶
- استدلال از این آیه برخلاف تعدد ازواج قطعاً اشتباه است. ۱۶۸
- آیات والله مافی السموات تا سمیعاً بصیراً با ربط آیات ۱۶۹
- خلاصه تفسیر ۱۶۹
- معارف و مسایل - نکات مهم ۱۷۱
- آیه یا ایها الذین آمنوا الخ ۱۷۱
- خلاصه تفسیر با معارف و مسایل ۱۷۲
- برقراری عدالت و انصاف تنها وظیفه دولت نیست ۱۷۴
- تنها خوف خدا و عقیده آخرت می تواند ضامن امنیت عالم باشد ۱۷۵
- موانع برقراری عدل و انصاف ۱۷۸
- آیات یا ایها الذین آمنوا تا سبیلاً. ۱۸۰-۱۸۱
- ربط آیات با خلاصه تفسیر ۱۸۱
- معارف و مسایل ۱۸۲

- آیات و بشر المنفقين تا سبيلا با خلاصة تفسير ۱۸۱-۱۸۲
- معارف و مسایل ۱۸۵
- عزت را باید از خدا طلبید ۱۸۵
- شرکت در مجلس مفسر بالرأی جایز نیست ۱۸۸
- از صحبت با بدان تنها بودن بهتر است ۱۸۹
- رضا بر کفر، کفر است ۱۹۱
- آیات ان المنفقين تا مینا ۱۹۱
- خلاصة تفسير ۱۹۲
- معارف و مسایل ۱۹۳
- آیات ان المنفقين تا شاکراً علیما با خلاصة تفسير ۱۹۳
- معارف و مسایل ۱۹۴
- آیات لا یحب الله الجهر تا غفوراً رحیماً با خلاصة تفسير ۱۹۵
- معارف و مسایل ۱۹۶
- اساس نجات آدمی در اسلام است و در ادیان دیگر نیست ۱۹۸
- آیات و یسئلك اهل الكتاب تا غلیظا ۲۰۰-۲۰۱
- ربط آیات با خلاصة تفسير ۲۰۱
- معارف و مسایل ۲۰۲
- آیات فیما نقضهم میثاقهم تا شهیدان ۲۰۴
- ربط آیات با خلاصة تفسير ۲۰۴
- معارف و مسایل ۲۰۵
- یهود چطور در اشتباه قرار گرفتند ۲۰۶
- عقیده نزول حضرت عیسی علیه السلام در زمان آخر قطعی است ۲۱۱
- آیات فبظلم من الذین هادوا تا عذاباً الیما با ربط آیات ۲۱۱
- خلاصة تفسير با معارف و مسایل ۲۱۲



- آیه لکن الراسخون الخ با ربط آیات و خلاصه تفسیر. ۲۱۳.....
- معارف و مسایل. ۲۱۴.....
- آیات انا او حینا الیک تا علی الله یشیرا با ربط آیات ۲۱۴-۲۱۵.....
- خلاصه تفسیر. ۲۱۶.....
- معارف و مسایل. ۲۱۷.....
- آیه یا ایها الناس الخ با ربط آیات و خلاصه تفسیر. ۲۲۰.....
- آیه یا اهل الکتاب الخ با ربط آیات. ۲۲۱.....
- خلاصه تفسیر. ۲۲۲.....
- معارف و مسایل. ۲۲۳.....
- لطیفه. ۲۲۵.....
- عُلُوّ در دین حرام است. ۲۲۶.....
- فوائد مهم و حدود حبّ دنیا. ۲۲۸.....
- حدود سنت و بدعت. ۲۲۹.....
- راه اعتدال در تعظیم علما و مشایخ و اتباع شان. ۲۳۰.....
- آیات لن یشتنکف المسیح تا نصیرا با خلاصه تفسیر. ۲۳۲.....
- معارف و مسایل - بنده خدا بودن بزرگترین شرافت و عزت است. ۲۳۳.....
- آیات یا ایها الناس تا صراطاً مستقیماً. ۲۳۳.....
- خلاصه تفسیر با معارف و مسایل. ۲۳۴.....
- آیه یشفتونک الخ با ربط آیات و خلاصه تفسیر. ۲۳۵-۲۳۶.....
- معارف و مسایل با فوائد مهم. ۲۳۷.....
- آغاز سوره مائده آیه یا ایها الذین آمنوا تا ما یرید. ۲۳۹.....
- شأن نزول سوره و خلاصه مضامین. ۲۳۹.....
- خلاصه تفسیر و معارف و مسایل. ۲۴۱.....
- آیه یا ایها الذین آمنوا الخ با ربط آیات. ۲۴۵.....

- ۲۴۸ خلاصه تفسیر
- ۲۴۹ معارف و مسایل
- ۲۵۱ اصول قرآنی تعاون و تناصر با همدیگر
- ۲۵۴ تقسیم ملیتها
- ۲۵۵ تقسیم قرآنی برای ملیت و گروه بندی
- ۲۵۹ آیه حرمت علیکم المیته الخ با خلاصه تفسیر
- ۲۶۰ معارف و مسایل
- ۲۶۶ اصول اسلامی برای برگزاری جشن
- ۲۷۲ آیه یستلونک ماذا احل الخ با ربط آیات و خلاصه تفسیر
- ۲۷۳ معارف و مسایل
- ۲۷۵ آیه الیوم احل لکم الخ با خلاصه تفسیر
- ۲۷۶ معارف و مسایل
- ۲۸۴ مراد از طعام اهل کتاب چیست؟
- ۲۸۶ حکمت و وجه حلت ذبیحه اهل کتاب
- ۲۹۱ خلاصه کلام اینست که
- ۳۰۱ آیات یا ایها الذین آمنوا تا بذات الصدور با ربط آیات
- ۳۰۱ خلاصه تفسیر
- ۳۰۳ آیات یا ایها الذین آمنوا تا اصحاب الجحیم با خلاصه تفسیر
- ۳۰۴ معارف و مسایل
- ۳۰۹ آیات یا ایها الذین آمنوا اذکروا لله تا سواء السبیل
- ۳۰۹ خلاصه تفسیر
- ۳۱۰ معارف و مسایل
- ۳۱۸ آیات فیما نقضهم میثاقهم تا یصنعون با خلاصه تفسیر
- ۳۱۹ معارف و مسایل



- ۳۲۲ عداوت و مخاصمه فرقه‌های مسیحی با یکدیگر
- ۳۲۳ آیات یا اهل کتاب تا الیه‌المصیر با خلاصه تفسیر
- ۳۲۵ معارف و مسایل
- ۳۲۷ آیه یا اهل کتاب الخ با خلاصه تفسیر
- ۳۲۸ معارف و مسایل - تحقیق زمان فترت
- ۳۲۹ احکام زمان فترت و یک سوال و جواب
- ۳۳۰ اشاره به طرف کمالات و ویژه خاتم الانبیاء ﷺ
- ۳۳۱-۳۳۲ آیات و اذ قال موسیٰ تا الضفین با خلاصه تفسیر
- ۳۳۴ معارف و مسایل
- ۳۳۷ مراد از «ارض مقدسه» کدام سرزمین است؟
- ۳۴۳ بی‌وفایی نهایی قوم و عزم و استقلال نهایی حضرت موسیٰ ﷺ
- ۳۴۷-۳۴۸ آیات و اتل علیهم تا لمسرفون با خلاصه تفسیر
- ۳۵۰ معارف و مسایل - قصه هابیل و قابیل
- ۳۵۱ در نقل روایات تاریخی احتیاط و صداقت لازم است
- ۳۵۴ اساس مقبولیت اعمال بر اخلاص و تقوی است
- ۳۵۵ چند ضابطه قرآنی برای جرم و سزا
- ۳۵۵ آیات انما جزاء الذین تا غفور رحیم خلاصه تفسیر
- ۳۵۶ معارف و مسایل - اسلوب انقلابی عجیب و غریب قرآنی
- ۳۵۷ انواع سزاهای سه گانه شرعی
- ۳۶۷ آیات یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله تا قدیر
- ۳۶۸ خلاصه تفسیر
- ۳۶۹ معارف و مسایل
- ۳۸۳ آیات یا ایها الرسول لا یحزنک تا بالمؤمنین با ربط آیات
- ۳۸۴ شان نزول

- ۳۸۸ خلاصه تفسیر
- ۳۹۱ معارف و مسایل
- ۳۹۲ ضابطه پرونده‌های غیر مسلمانان در حکومت اسلامی
- ۳۹۴ یکی از خصایل بد یهود
- ۳۹۵ ضابطه اتباع عوام از علما
- ۳۹۷ یک خصلت بد دیگر یهود
- ۳۹۷ سومین خصلت بد، تحریف کتاب الله است
- ۳۹۸ چهارمین خصلت بد رشوت خوری است
- ۴۰۲ آیات انا انزلنا التوراة تا لقوم یوقنون با ربط آیات
- ۴۰۳ خلاصه تفسیر
- ۴۰۷ معارف و مسایل
- ۴۱۰ قرآن محافظ تورات و انجیل هم هست
- ۴۱۱ اختلاف جزئی در شرایع انبیاء علیهم السلام و حکمت آن
- ۴۱۴ خلاصه احکام صریح و ضمنی مذکور در آیات فوق
- ۴۱۵-۴۱۶ آیات یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا اتالا یعقلون با خلاصه تفسیر
- ۴۱۷ تفسیر مختصر آیات
- ۴۲۰ معارف و مسایل با شأن نزول
- ۴۳۳ آیات قل یا اهل الکتاب تا یکتبون با خلاصه تفسیر
- ۴۳۴ معارف و مسایل
- ۴۳۵ آیات و تری کثیرا تا یصنعون با خلاصه تفسیر
- ۴۳۶ معارف و مسایل - وضع اسف بار یهود از نظر اخلاق
- ۴۳۶ طریقه اصلاح اعمال
- ۴۳۷ مسئولیت اعمال عوام بر عهده علماست
- ۴۳۸ هشدار برای علما و مشایخ



- ۴۴۰ طریقه اصلاح امت
 ۴۴۰ وعید بر عدم اظهار نفرت بر گناهان
 ۴۴۲-۴۴۱ آیات و قالت اليهود تا الکفرین با ربط آیات
 ۴۴۲ خلاصه تفسیر
 ۴۴۴ معارف و مسایل - پاسخی به گستاخی یهود
 ۴۴۶ عمل کامل بر احکام الهی چگونه می شود
 ۴۴۷ پاسخ به یک شبهه
 ۴۴۸ نسبت به تبلیغ تأکید و تسلی آن حضرت ﷺ
 ۴۴۹ نصیحتی از آن حضرت ﷺ در حجة الوداع
 ۴۵۰ آیات قل یا اهل الکتاب تا یحزتون
 ۴۵۱ ربط آیات با خلاصه تفسیر و معارف و مسایل
 ۴۵۳ احکام سه گانه
 ۴۵۴ یک گونه تسلی خاطر برای آن حضرت ﷺ
 ۴۵۴ ترغیب نمودن چهار گروه به سوی ایمان و عمل صالح
 ۴۵۵ اساس امتیاز در نزد خداوند بر عمل صالح می باشد
 ۴۵۶ بدون ایمان به رسالت پیامبر اکرم ﷺ نجاتی نیست
 ۴۶۰-۴۵۹ آیات لقد اخذنا میثاق تا یعملون با خلاصه تفسیر
 ۴۶۰ معارف و مسایل - عهد شکنی بنی اسرائیل
 ۴۶۲-۴۶۱ آیات لقد کفر الذین قالوا تا العلیم با خلاصه تفسیر
 ۴۶۴ معارف و مسایل - رد الوهیت حضرت مسیح
 ۴۶۵ آیا حضرت مریم بتول پیامبر بود یا ولی
 ۴۶۶ آیات قل یا اهل الکتاب لا تغلو تا فسقون با خلاصه تفسیر
 ۴۶۷ معارف و مسایل - بُعد دیگری از کج رویهای بنی اسرائیل
 ۴۶۸ افراط و تفریط بنی اسرائیل

- ۴۶۹ راه رسیدن به خدا
- ۴۷۰ تحقیق و تدقیق، غلو بحساب نمی آید
- ۴۷۱ راهنمایی بنی اسرائیل به راه معتدل
- ۴۷۱ سرانجام بد بنی اسرائیل
- ۴۷۲ آیات لتجدن اشد الناس تا اصحاب الجحیم با ربط آیات
- ۴۷۳ خلاصه تفسیر
- ۴۷۴ معارف و مسایل - حق پرستی بعضی از اهل کتاب
- ۴۷۶ تأثیر سخنرانی حضرت جعفر بن ابی طالب بر پادشاه حبشه
- ۴۷۶ حضور وفد شاه حبشه در بارگاه رسالت مآب
- ۴۷۸ روح اصلی قوم و ملت، علما و مشایخ حق پرست می باشند
- ۴۷۹ آیات یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا تامؤمنون
- ۴۷۹ ربط آیات با خلاصه تفسیر و معارف و مسایل
- ۴۷۹ ترک دنیا در دایره حدود الهی جایز و اگر نه حرام است
- ۴۸۰ تحریم حلال بر سه قسم است
- ۴۸۱-۴۸۲ آیه لایؤخذکم الله تا تشکرون با ربط آیات
- ۴۸۲ خلاصه تفسیر
- ۴۸۳ معارف و مسایل - اقسام قسم و احکام متعلق به آنها
- ۴۸۵ ادای کفاره قبل از شکستن قسم اعتباری ندارد
- ۴۸۶ آیات یا ایها الذین آمنوا انما الخمر تا المبین
- ۴۸۶ ربط آیات و خلاصه تفسیر
- ۴۸۷ معارف و مسایل - تخلیق کاینات جهت بهره برداری انسان است
- ۴۸۸ تشریح ازلام
- ۴۸۹ صورت جایز قرعه اندازی
- ۴۸۹ مفاسد جسمانی و روحانی شراب و قمار



- ۴۹۴ آیات لیس علی الذین آمنوا تا الیه تحشرون با ربط آیات
 ۴۹۵ خلاصه تفسیر
 ۴۹۷ معارف و مسایل
 ۴۹۹ آیات جعل الله الکعبه تا تفلحون با خلاصه تفسیر
 ۵۰۱ معارف و مسایل - وسایل چهارگانه امن و آسایش
 ۵۰۲ بیت الله عمود کل جهان است
 ۵۰۲ وجود بیت الله سبب امنیت جهان است
 ۵۰۷ شأن نزول آیه
 ۵۰۹ آیات یا ایها الذین آمنوا تا لایعقلون با خلاصه تفسیر
 ۵۱۰ معارف و مسایل - ممنوع بودن سوال بیجا
 ۵۱۱ شأن نزول
 ۵۱۱ پس از آن حضرت ﷺ نبوت و سلسله وحی پایان یافته است
 ۵۱۲ تعریف بحیره، سائبه و غیره
 ۵۱۳-۵۱۴ آیات واذا قیل لهم تعالوا تا تعملون با ربط آیات
 ۵۱۴ خلاصه تفسیر
 ۵۱۵ معارف و مسایل با شأن نزول آیات
 ۵۱۶ مقتدا قرار دادن نااهل مترادف به دعوت هلاکت است
 ۵۱۷ معیار اقتدا
 ۵۱۸ طریقه مؤثر برای تنقید بر کسی
 ۵۱۸ یک نوع تسلی برای اندیشمندان اصلاح خلق
 ۵۱۹ خطابه حضرت صدیق اکبر در باره جلوگیری از گناهها
 ۵۲۰ در اقوال مختلف ائمه مجتهدین هیچ کدام منکر شرعی نیست
 ۵۲۲ آیات یا ایها الذین آمنوا شهادة تا الفاسقین با ربط آیات و شأن نزول
 ۵۲۳ خلاصه تفسیر

- ۵۲۶ معارف و مسایل
- ۵۲۷ گواهی کافر در حق کافر دیگر پذیرفته می شود
- ۵۲۸ کسی که بر دیگری حقی دارد می تواند او را حبس نماید
- ۵۲۹-۵۲۸ آیات یوم یجمع الله تا مبین با ربط آیات
- ۵۳۰ خلاصه تفسیر
- ۵۳۱ معارف و مسایل
- ۵۳۱ نخست از همه در قیامت از انبیاء علیهم السلام سؤال می شود
- ۵۳۲ ازاله به یک شبهه
- ۵۳۴ یک سؤال و پاسخ آن، بروز شفقت نهایی انبیاء علیهم السلام
- ۵۳۴ از پنج چیز در محشر سؤال خواهد شد
- ۵۳۵ سؤال و جواب ویژه ای از حضرت عیسی علیه السلام
- ۵۳۶ جواب حضرت عیسی علیه السلام در بارگاه ایزد متعال
- ۵۳۶ یاد آوری به چند انعام ویژه حضرت عیسی علیه السلام
- ۵۳۸-۵۳۷ آیات و اذا و حیت الی الحواریین تا العلمین با خلاصه تفسیر
- ۵۴۰ معارف و مسایل - مؤمن نباید متقاضی معجزات باشد
- ۵۴۰ هرگاه نعمت بزرگ باشد وبال ناسپاسی آن نیز بزرگ خواهد شد
- ۵۴۰ آیا مایده از آسمان نازل گردید یا خیر
- ۵۴۱ آیات و اذ قال الله یعیسی تا الحکیم با خلاصه تفسیر
- ۵۴۲ معارف و مسایل - فواید بسیار مهم
- ۵۴۵ آیات قال الله هذا یوم تا قدیر
- ۵۴۶ ربط آیات با خلاصه تفسیر و معارف و مسایل

